تاریخ جامع بهائیت

(دوماسوی)

بهرام افراسیابی

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 22701
Author
Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [redacted] Book No [redacted]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [redacted]

	۹		۱۳۷۱
		۱۲	۱۳
	۶		۹۵

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 22701
Author.....
Title...
.....
... .

تاریخ جامع بهائیت

- نوماسونی -

بهرام افراسیابی

اشتارات سخن

توضیح دربارهٔ توبه نامهٔ باب

جناب آقای افراسیابی

با سلام کتاب تاریخ جامع بهائیت تألیف بسیار مفید جنابعالی را مطالعه کردم و بهره بردم. دربارهٔ توبه نامه باب که اشاره به ربوده شدن آن از کتابخانه مجلس - به نقل از استاد محیط طباطبائی - شده بوده یادآوری میشود که این سند هیچگاه در کتابخانه نگهداری نمیشده و همواره در جعبه‌ای مخصوص در صندوق کارپردازی مجلس حفظ میشود و روی جعبه آن یادداشتی است به خط ارباب کیخسرو دربارهٔ تاریخچه انتقال آن به کارپردازی مجلس کتابخانه از این سند عکسی تهیه کرده که اکنون در کتابخانه موجود است. امید است در تألیف و نشر آثار سودمند موفق باشید.

عبدالحسین حائری

انتشارات سخن، مقابل دانشگاه تهران

تاریخ جامع بهائیت (**نوماسونی**)

بهرام افراسیابی

چاپ سوم بهار ۱۳۷۰

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

حروف‌چینی پارسا

لیتوگرافی گل‌سرخ

چاپ: چاپخانه مهارت

تلفن پخش ۶۶۰۶۶۷

KASHMIR UNIVERSITY
312904
30-3-94

صفحه

فهرست

فصل اول: تاریخچه ۵

فصل دوم: شیخیگری آبشخور بابیگری و بهائیگری ۲۴

فصل سوم: بابیگری ـ زادگاه، کودکی وجوانی باب ۶۹

دعوی بابیت ۸۰

اعتبار اعدادنزد بابیان ۱۰۰

فصل چهارم: زندانی‌شدن باب و مباحثهٔ وی باعلماء در تبریز

در حضور ناصرالدین‌میرزا ۱۵۳

باب توبه‌نامه می‌نویسد ۱۶۵

فصل پنجم: شورش‌های ناشی از ظهور باب ۱۷۵

وقایع قلعه‌شیخ طبرسی ۱۹۱

حوادث زنجان

دولت امیر کبیر و مسئله بابیگری ۲۲۹

فصل ششم: پایان کارباب: امیرنظام‌دستور ازبین بردن علیمحمد

شیرازی را صادر می‌کند ۲۳۱

کلـماتی چند از باب ۲۴۱

عاقبت‌کار قرةالعین ۲۴۴

فصل‌هفتم: پاره‌ای از گفتارها و اصول باب ۲۵۱

فصل هشتم: وقایع بعد از کشته‌شدن باب ۲۹۹

توطئهٔ بابیان برای کشتن امیر کبیر

فصل‌نهم: بابیگری بعد از باب (من‌یظهره‌الله) ۳۱۵

چگونگی تبعیدبابیان به‌بغداد ۳۲۲

فصل دهم: تبعید بابیان ازبغداد به‌اسلامبول وادرنه ۳۳۳

فصل یازدهم: بهائیت و سیاست ـ حمایت بیگانگان

فهرست

صفحه

بخش اول-حمایت روسیهٔ تزاری ۳۴۱
بخش دوم-از کاشان تا عشق‌آباد و عکا ۳۶۰
بخش سوم- حمایت دولت عثمانی ۳۸۵
بخش چهارم- ملاقات ۳۹۷
فصل دوازدهم: حمایت دولت انگلستان از بهائیت ۴۰۵
اسناد ۴۱۱
فصل سیزدهم: نوشتارها و گفته‌های بهاء ۴۴۴
ارزیابی گفته‌های باب و بهاء ۵۲۱
فصل چهاردهم: گذار از بهائیگری برای پیوند بایهود ۵۵۳
فصل پانزدهم: بهائیت و تشکیل کشوراسرائیل ۵۶۷
فصل پانزدهم بخش دوم: شوقی افندی جانشین عبدالبهاء ۵۹۱
فصل پانزدهم بخش‌سوم: حمایت متقابل صهیونیسم از تأسیس
مراکز جهانی ثبت در دل اسرائیل ۶۰۱
فصل‌شانزدهم: پایه‌ریزی تشکیلات و سازمانهای نوماسونی ۶۲۰
نقشهٔ دهساله ۶۲۵
بخش دوم: گسترش سازمان اداری و تشکیلات نوماسونی
تحت‌پوشش «بیت‌العدل»
فصل‌هفدهم: بابیگری ازدر رفت نوماسونی از پنجره بدر آمد ۶۸۹
بخش‌دوم: نوماسونی یامثلث فراماسونیسم صهیونیم‌بهائیسم ۷۰۳
بخش سوم: نوماسونی درون‌رژیم ۷۲۰
بخش چهارم: بهائی فراماسونری ۷۳۵
فصل‌هیجدهم: آنچه ساواك گزارش کرده ۷۴۸
فهرست اعلام ۷۷۷
کتابشناسی ۷۹۱

فصل اول

تاریخچه

دربررسی بهائیت چهار موضوع را ـ درحالیکه بهم ارتباط دارند ـ باید از یکدیگر جدا کرد تا بتوان بطور روشن روندی را که این فرقه تا به امروز پیموده است بخوبی شناخت و درك درستی از آن به‌دست‌آورد. آن چهاراصل عبارتند از: پیدایش بهائیگری، شناخت اصول عقائد آن بطور ریشه‌ای، تحولات ناشی از آن وبالاخره پیامدهای سیاسی بهائیت.

همانگونه که خواهیم دید بهائیگری ازبابیت‌نشأت وبابیت‌خود ازشیخیگری منشأ گرفته است. در حقیقت آنچه امروزه بهائیت مطرح می کند و سیری که این فرقه می‌پیماید با عقیده و روش سران اولیهٔ آن منافات دارد ـ بخصوص با شیوه و افکار سیدعلی‌محمد شیرازی معروف به «باب» کاملا مغایر است ـ. عقاید اولیه‌این فرقه به زبان ساده تلفیق و ترکیبی بود از عقاید تشیع، عرفان ایرانی، نظریه‌های حکمای اسلامی و یونانی که پس از سیری هزارساله بصورت شیخیگری، سپس بابیگری وسرانجام بهائیگری درآمد. این روند نشانگر عصیان فکری مردم ایران می‌باشدکه طی سالیان طولانی بصورت بالقوه در پی شرائط مناسب بود تا بالاخره بالفعل درآمد. دراین راستا شرائط سیاسی ـ اقتصادی ـ اجتماعی آن زمان را در پیدایش این حرکت باید بطور جدی بشمارآورد:

سنگینی فشارهای روزافزون و طاقت فرسای اقتصادی بر پیکر جامعهٔ عصر

قجر ـ بویژه محمدشاه وپسرش ناصرالدین شاه ـ تنش‌های تندی را درمردم بوجود آورد. فئودالیسم درقالب دستگاه حاکمه برمردم مسلط‌بود وسران آن اندیشه‌ای جز منافع شخصی خویش نداشتند که کمترین زیانش نابودی و حراج مملکت و درپی آن فقر و فلاکت ملت بود. تنگناهای شدید اجتماعی و غفلت دولتمردان و بی‌بندو باری آنان در قبال جامعه ، طبقهٔ زحمتکش ایرانی را سخت به‌ستوه آورد واِعمال فشارهای فزاینده برمردم و لبریز شدن کاسهٔ صبرشان جوی انفجارآمیز ایجاد نمود که برای شعله‌ور شدن تنها به‌جرقه‌ای نیاز داشت.

با توجه به این‌واقعیت که هرحرکتی برای مطرح شدن می‌بایستی درآن زمان رنگ وبوی مذهبی داشته باشد و دربافت وپوشش مذهب موجودیت وتظاهر پیدا نماید نارضایتی‌های مردم هم در زمان پیدایش «باب» جای خود را پیدا کرد ولاجرم سر ازآستین بدرآورد.

کاربرد وکارآئی مذهب، مخصوصاً پس از رویداد رژی که منجر به جنبش معروف تنباکو و پیروزی مردم‌گردید توجه قدرتهای بزرگ زمان را سخت بخود مشغول داشت. بکارگیری جاسوسان وعوامل مختلف دراین راه طبق نقشه وبرنامه‌های پیش‌بینی شده از آن پس در رأس اهداف آنان قرار گرفت تا ازاین فرآیند درجهت برآوردن منافع موردنظر خویش نهایت بهره‌برداری را بنمایند. درنتیجهٔ این تصمیم‌گیری ، احساسات مذهبی مردم ایران دستخوش بازیچه چنین عواملی قرارگرفت.

گرچه شکاف‌افکنی و دامن زدن به اختلافات مسلکی، قومی، نژادی،مرزی، فرقه‌ای و سایر تضادهای موجود درمیان ملل و مردمان ضعیف جهان تـوسط دول نیرومند روندی دائمی و بی‌پایان دارد ، اما حوادث و اثرات گوناگون ناشی از پیدایش «باب» وحمایت بعدی بیگانگان ازاین حرکت و جانشینان سیدعلی محمد شیرازی درخور بررسی ژرفتر و دقیقتری است.

اگرچه بحث ما پیرامون بهائیگری است اما همانگونه کـه در ابتدای این

مقدمه اشاره شد یکی از راههای شناخت بهائیگری پیدایش آنست. بهائیگری از بابیگری،وبابیگری خود ازشیخیگری می آید . شیخیگری را شیخ احمد احسائی بنیادگزارد . وی در زمان فتحعلی شاه حیات داشت و درکربلا بسر می‌برد ، بعلت ویژه‌گیهای خاصی که شیخ احمد ازآن برخوردار بود از جمله زهد و پارسائی ، خوش بیانی و خوش برخوردی و هوش فراوان تعداد زیادی شاگرد در اطرافش بصورت طرفدار گردآمدند.

ایران ، عراق و عربستان نقاطی بودند کـه شیخ احسائی نفوذش احساس می‌شد بطوری که وقتی به‌ایران سفر کرد فتحعلیشاه وپسرانش شخصاً از او استقبال کردند .

شیخ احمد احسائی از تـرکیب مذهب و مکتب مسلکی جدید ارائه داد و همین نوآوری که با عقاید شیعیان تناقض داشت موجب سروصداهائی برعلیه وی گردید و در نتیجه به کشاکش کشیده شد . حاصل پندارهای شیخ احسائی که از فلسفهٔ یونان بهره می‌جست و مـی‌خواست در قالب مذهب پیاده کند بنیاد مسلك شیخیگری است و از آن ببعد بود که درگیری «شیخی» و«متشرع» شروع شد.

شیخ‌احمد احسائی با تغییر اصول دین یعنی طرد دواصل و افزودن اصلی از خود بر آن تیرگی ژرفی با شیعیان دامنگیرش گشت که هر روز وخیمتر و عمیق‌تر می‌گردید. دو اصلی که شیخ‌احسائی از اصول دین حذف کرد یکی عدل و دیگری معاد بود . در مورد عدل ویرا عقیده براین بود که نمی‌باید یکی از صفات خدا را به عنوان اصلی از اصول دین بر دیگر صفات او تـرجیح داد چه تمام صفات خدا یکسان است و عدل را برسایر صفات برتر شمردن جایز نیست.

در مورد معاد هم نظرش این بود که روز قیامت انسان با این عنصر کنونی تجدید حیات نمی کند بلکه با عنصر «هورقلیائی» یعنی با موجودیتی دیگر غیر از آنچه ترکیبات بدن ما را تشکیل می‌دهد، زنده می‌شود.

شیخ‌احمد درمورد امام دوازدهم، برهمین مبنا، نظری مشابه دارد ومی گوید:

حضرت صاحب‌الزمان بجهان «هورقلیا» رفت ونوید داد که امام غ درقالب وکالبد دیگری پیدا خواهد شد، همین نظر وعقیده بودکه علی‌محمد شیرازی آنرا سرمایه کرد وبرآن انگشت نهاد.

پس ازمرگ شیخ احمد احسائی بسال ۱۲۴۲ـه پیروانش بشدت و حرارت تمام دنبال نظریات وی‌را گرفتندکه ازجمله سیدکاظم رشتی‌را باید نامبرد. سیدکاظم به‌عنوان بزرگترین وبرجسته‌ترین شاگردان احمد احسائی استادی بود درهجویات وچرندبافی. هجویات سیدکاظم‌رشتی درکتابی تحت عنوان «شرح‌القصیده»به‌چاپ رسیده و در آن مطالبی عنوان شده که تنها شمه‌ای از آن بـرای پی‌بردن به‌کلیات کتاب‌کفایت می‌کند . سیدکاظم بنا به‌مطالبی‌که شنیده و در متن این کتاب مفصلا به‌آن اشاره خواهد شد درتفسیر جملهٔ «انامدینةالعلم وعلی بابها» (من شهر علم و علی در آن) چنین می‌گوید :

« ... مدینة العلم شهری در آسمان است کـه هزاران کوی می‌دارد و بهرکویی هزاران هزارکوچه می‌باشد . مـن نامهای همهٔ این کوی‌ها وکوچه‌هارا می‌دانم ولی چون شمردن همهٔ آنها دراز است تنها به‌برخی ازآن می‌پردازم ، عقد صاحبه رجل اسمه شلحلون کوچه‌ای است‌که دارنده‌اش مردی بنام شلحلون است ، عقد صاحبه کلب اسمه کلحلون کوچه‌ای است‌که دارنده‌اش سگی بنام کلحلونست.

سیدکاظم رشتی با چنین سخنانی آنچه را که شیخ احمد احسائی کاشته بود آبیاری می‌کرد وآنرا بیشتر ریشه‌دار می‌نمود. ازآنطرف نادانی مردم هم به این‌گونه افراد مجال مطلوب را می‌داد که هرچه می‌خواهند بکارند وبگویند وآنچه‌که مایلند بدروند . سید کاظم رشتی هفده سال بر همین مبنا و اساس بجای شیخ احمد احسائی نشست وآنچه خواست کرد ولی‌کسی را بجانشینی خویش انتخاب‌ننمود

ازاینرو شیخیان به‌چندگروه تقسیم شدند . حاجی کریم‌خان پسر ابراهیم خان قاجار که ازشاگردان سیدکاظم‌بود در کرمان به‌دعوی جانشینی برخاست. ابراهیم‌خان پدر کریم‌خان پسرعموی فتحعلیشاه بود وسالها درکرمان فرمانروائی داشت وخاندانش برای خود صاحب نفوذی بودند . کریم‌خان کرمانی به‌کربلا رفت و نزد سیدکاظم تعلیم یافت وپس‌ازمرگ سیدکاظم رشتی ادعای جانشینی نمودکه ازطرف بسیاری از شاگردان سید کاظم پذیرفته شد . از جمله افراد دیگری که به دعوی برخاستند حاجی میرزا شفیع تبریزی یکی دیگر ازشاگردان سیدکاظم است. او با کریم خان کرمانی به مخالفت برخاست و تعداد نسبتاً زیادی هم طرفدار پیدا کرد . بدین‌سان پس ازمرگ سیدکاظم رشتی شیخیان به دودسته تقسیم شدند ، پیروان کریم خانی و گروهی دیگر پیرو حاجی میرزا شفیع تبریزی کـه به همان شیخی شناخته شدند .

دراین میان سیدی هم در شیراز بنام علیمحمد به‌دعوی برخاست وگروهی ازملایان شیخی به او ملحق شدند، این‌گروه از دوگروه دیگر زیادتر بود . حاجی میرزا شفیع و یارانش دنبالهٔ عقیدهٔ سیدکاظم رشتی را گرفتند و بر افکار شیخ احمد احسائی بدون تغییر پافشاری کردند، درحالی که کریم‌خان کرمانی خود را اگر برتر از شیخ احمد احسائی نمی‌شمرد کمتر از اوهم نمی‌دانست . وی کتابهای بسیاری نوشت و چرندیاتی بر یاوه‌های سید کاظم افزود وگفت : چنانکه میانه خدا با مردم به میانجی نیاز است (که پیغمبر باشد) میان امام زمان ومردم نیز بیك میانجی نیاز می‌باشد و باید در هر زمان چنین شخصی باشد.او می‌افزاید : چنانکه هرخانه‌ای به چهارپایه (رکن) احتیاج دارد جهان نیز چهارپایه می‌خواهد ، ۱ـ خدا ۲ـ پیغمبر ۳ـ امام و چهارم جانشین ویژهٔ امام ، از این‌رو در زبان آنان جانشین ویژه «رکن رابع» یا پایهٔ چهارم نامیده شده . پس از کریم خان پسرش بنام حاجی محمدخان بجایش نشست و مدتی دستگاه پدر را رهبری نمود و پس از او پسرانش یکی بعد از دیگری جای پدر را گرفتند.

ازطرف دیگر حاجی میرزا شفیع دارای دستگاه نسبتاً بزرگی شد و تا سال ۱۳۰۱ـه که خودش زنده بود از قدرت و نفوذی چشم‌گیر در میان پیروانش برخوردار بود و پس از وی پسرش حاجی میرزا موسی جانشین پدر شد. حاجی میرزا موسی در سال ۱۳۱۹ـه مرد و پسرش آقامیرزا علی ثقةالاسلام جای او را گرفت. آقامیرزاعلی درمشروطه پا درمیدان گذاشت ودرسال ۱۳۳۰ روسیان با هفت تن دیگر بدارش زدند.

درگیری شیخی ومتشرع دربعضی نقاط مثل تبریز بسیار بالاگرفت. پیشوای متشرعان حاجی میرزا احمد مجتهد بود. دولت تزاری روس برای ناتوانی دولت درآذربایجان ازاین جریانات‌گاه به‌سود این‌وگاه به‌ضرر آن یکی هواداری می‌کرد. حدود هشتاد سال در تبریز میان این دسته‌ها همواره کشاکش بود. هـرسال هنگام فرارسیدن ماه رمضان هر دسته روزانه در مسجد های خود گرد می‌آمدند و سخنان کهنه را تازه می‌کردند. کریم‌خانیان یك مسجد بیشتر نداشتند و سخنانشان دربارهٔ ولایت‌کریمخان و جانشینان او بود. شیخیان چند مسجد داشتند، یکی مسجد «یاعلی» بودکه واعظی از شیخیان درآنجا برروی منبر می‌رفت و دربارهٔ فضائل علی(ع) سخن می‌گفت وهرچند دقیقه یکبار حضار آوای «یاعلی» بلند می‌کردند. درمسجد دیگری که متعلق به‌شیخیان بودگفتارها تفاوت‌می‌کرد بدین‌معنی که واعظ شیخی به‌منبرمی‌رفت وداستانها ازشیعیان جن می‌گفت ونام‌های آنان‌را برمی‌شمرد. بنابراین در مسجد متشرعان به آنها بد می‌گفتند و با صدای بلند بـه شیخیان لعنت می‌فرستادند.

دشمنی وخصومت درمیان شیخی، کریمخانی و متشرع به‌آن درجه رسید که آنان هرگونه مراوده را با دیگری قطع کرده و چشم دیدن یکدیگر را نداشتند که دراین میان پیشوایان آنان و دیگر عاملان ازاین تنش بهره‌ها می‌جستند.

ازتبریز وکشاکش میان‌گروههای متخاصم به‌شیراز می‌رویم. در شیراز سید علیمحمد دعوی را آغاز کرد. او نیز از شاگردان سیدکاظم رشتی شمرده می‌شد.

بهائیان می‌گویند که علی‌محمد شیرازی بنا به‌مصداق ـ نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت / به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد ـ استادی بخود ندیده امـا همانگونه که درمتن کتاب خواهیم دید این ادعائی است بی‌اساس.

ازآنجا که سید کاظم جانشینی برای خویش برنگزید و ضمناً این گفته بر زبانها افتاده بود که سید گفته پیدایش خود امام نزدیکست وازآنسوی گفته شیخ احمد دربارهٔ مرگ محمدبن حسن العسکری (ع) و اینکه باید گوهر امام زمانی در کالبد دیگری پدید آید راه دعوی مهدیگری یا امام زمانی را بـروی هرکسی باز نگاه می‌داشت وعلیمحمد شیرازی جوان بیست وچندساله را به‌آرزو ووسواس واداشت که او هم تفألی بزند ، اما چون درابتدا جرأت چنین ادعائی را در خود نمی‌دید خودرا «باب» نامید، و ازاینرو درمیان مردم به «باب» معروف شد.

درحالی که دعوی «بابیت» را شیخیان نیمه‌نهان عنوان می کردند، علیمحمد شیرازی آن را خیلی علنی آشکارا می گفت وبرآن پافشاری هم می کرد .

ازسوی دیگرچون شاگردان سیدکاظم رشتی پس ازمرگش دیوانه‌واربدنبال امام غائب یا جانشین وی بودند عده‌ای از آنـان به سوی علیمحمد شیرازی روی آوردند ازجملهٔ آنان ملاحسین بُشرُویه‌ای بود که درمسجد کوفه همراه با شخص علیمحمد شیرازی دست به «اعتکاف» زد و ازخدا خواستار ظهور امام‌زمان گردید، ملاحسین بشرویه‌ای به شیراز آمد و علی‌محمد شیرازی را پیدا کرد . درآن هنگام علیمحمد شیرازی درمسجدی ـ که‌گویا مسجد نو باشد ـ می‌نشست وهنوز میان‌مردم ناشناس بود. ملاحسین وعلیمحمد شیرازی طبق‌نوشته‌ها سه‌روز با هم گفتگو داشتند و ملاحسین سر فـرود نمی‌آورده تـا بالاخره پس از سه روز تسلیم نظر علیمحمد شیرازی می‌شود . در همان هنگام شاگردانی از مکتب سید کاظم رشتی بـه شیراز می‌آیند وبه باب می گروند، دراینجا علیمحمد شیرازی شرائط را برای‌آشکار شدن مساعد می‌بیند.

جالب آنکه علیمحمد شیرازی فریب حدیث‌هائی را کـه درکتابها در بارهٔ

پیدایش امام غائب آمده بود، خورد و درکار خود حیران و درمانده گشت. دریکجا در آن حدیث‌ها گفته بودند امام (غ) ازمکه با شمشیر سر برخواهد آورد و درجای دیگر سخن از درفشهای سیاهی می‌رفت که از خراسان بیرون می‌آمد. از اینرو علی‌محمدشیرازی برای آنکه رفتار خویش را با حدیث‌های ذکرشده هماهنگ کند ملاحسین‌بُشرویه‌ای را به خراسان می‌فرستد تا در آنجا بـه جمع آوری عده‌ای مشغول شود سپس بـا درفشهای سیاه روی به شیراز آورد و خـودش هم با چنین استنباطی عازم مکه گردید تا بانگ بلند گرداند و با شمشیر ظاهر گردد، که همین حرکت ساده‌لوحانه برای معرفی علی محمد شیرازی کافیست. بهرحال طبق برنامه ملاحسین بخراسان رفت و باب عـازم مکه شد اما از اینکه وی بـه مکه رفته یا نه هیچ‌گونه مدرکی در دست نیست و کسی تاکنون نتوانسته مدرکی دال بر رسیدن وی به مکه ارائه دهد. اما چنین بنظر می‌رسد که علی‌محمد بجای مکه بـه بوشهر رفته باشد که در این مورد هیچگونه شکی نیست و درآنجا مورد سؤال خال خود قرار می‌گیرد و دیری نمی‌گذرد که به دستور حسین خان والی فارس تحت نظر به شیراز منتقل و درخانهٔ والی زندانی می‌گردد. حسین‌خان والی پس‌ازشنیدن ادعای باب نشستی برپا می‌دارد واز روحانیون طراز اول شیراز دعوتی به‌عمل می‌آورد تا به سخنان باب گوش دهند وپاسخ مقتضی درمورد ادعای وی ارائه نمایند. دراین مجلس باب با سخنان بی سروتهی که با عربی های غلط و خنددار توأم بوده خود را دربرابر روحانیون چنان‌کوچك و خوار و منفور می‌سازد که‌آنان حکم به تکفیر وتنبیه وی می‌دهند. حسین‌خان دستور می‌دهد پاهای باب را به فلك گذارند وچوب فراوان زنند سپس رخسارش را سیاه نموده در کوی و برزن بگردانند و به مسجد بالای منبر برند تا دربرابرمردم از دعوی خود اظهار ندامت نموده وتوبه‌کند. این رویداد درسال ۱۲۶۱ـه رخداد و بعد ازآن باب خانه‌نشین شد. اما دیری نپائید که باز هوس گریبانش را گرفت و آن چوبها و خفت خواری بـالای منبر را فراموش کرد. دراین بین داستان باب یك کلاغ وچهل کلاغ ازاین دهان به‌آن دهان و ازاین

شهر به‌آن شهر گشت وچون منبع معتبری وجود نداشت از کاهی کوهی ساختند و آوازهٔ باب درایران پیچید و درمردم تنشی پدید آورد. مردم که همه امیدهای خودرا به‌ظهور امام غ بسته و هزار سال شب و روز « عجل‌الله فرجه » گفته بودند حال که می‌شنیدند کسی برخاسته وخود را امام زمان یا «در» یا «باب» او می‌خواند خواهی نخواهی بجنب و جوش افتادند و برخی آهنگ شیراز کردند تا بدیدن «سید باب» برسند .

اگر سید باب عربی های مضحك و غلط سرهم نمی کرد و سخنان بی معنی نمی گفت و چند جمله مغزدار ادا می کرد بی‌شك کارش بسرعت رونق می گرفت و حتی بردستگاه حکومتی هم چیره می گشت ولی این مـرد بعلت بی‌مایگی بقدری بی‌محتوی سخن می گفت که بعضی از آنها بیشتر به‌سخنان بچگان شبیه است. مثلا درباره همان غلطبافی‌هایش و درمقام توضیح اظهار می‌داشت :

«صرف و نحو گناهی کرده و تاکنون دربند می‌بود ، ولی چون من خواستم خدا گناهش را بخشید و آزادش گردانید.»

در بی‌محتوائی و پوچی سخنان علی محمد شیرازی همین قدر کافی است که یادآوری نمائیم بهاءالله چون سخنان بنیان‌گزار بابیه را مایه رسوائی دیـد دستور داد هرچه از باب بدست آید ازبین ببرند ونگذارند بدست مردم بیفتد.

یکی از کتابهائی که علی‌محمد شیرازی درابتدای ادعای خود نوشته و آن را همچون «قرآن» معجزه خود می‌داند تفسیرسورهٔ کوثر است که بررسی آن دراین جا محلی ندارد ولی همین اندازه اشاره می‌شود که چه ازحیث محتوی وچه‌ازنظر نثر همانند دلیل وی که دربالا اشاره رفت، می‌باشد.

علی‌محمد شیرازی با همان انگیزه چندی درشیراز درخانهٔ خودگوشه نشینی نمود تا آن که درفارس وبا شیوع پیدا نمود و حکومت ازحال باب غافل ماند . از

سوی دیگر چون خبرجریان باب به اصفهان رسید منوچهرخان گرجی، معتمدالدوله و والی اصفهان سوارانی به‌شیراز فرستاد که هرطورشده به‌گونه‌ای مخفی باب‌را از خانه‌اش نجات دهند و بـه اصفهان بیاورند . سواران منوچهر خان درآن آشفتگی ناشی از وبا مأموریت خود را بدون مانع انجام دادند و باب را به اصفهان منتقل کردند، جائی که او خوب زیست و تحت حمایت والی آنچه خواست کرد. اما این دوره کوتاه بود چون شش ماه پس از این واقعه منوچهر خان گـرجی جان سپرد و جانشین وی که برادرزاده‌اش بود برخلاف عموی‌خود باب را طرد کردوچگونگی قضایا را به‌تهران‌گزارش نمود. دراین میان روحانیون اصفهان خود به میرزاآغاسی نامه‌ای نوشتند و وی را درجریان رویدادهای ناشی ازپیدایش باب وبرخورد باوی و رفتار والی با اورا تمام و کمال‌گزارش کردند.

میرزا آغاسی دراینجا مرتکب بزرگترین اشتباه شد و دستور داد علی‌محمد شیرازی را بجای آنکه درمیان مـردم جای دهند تا مسئله بخودی خود برهمه ثابت شود، وی را به ماکو تبعید سپس درقلعه چهریق زندانی نمودند ، در این هنگام سه سال می‌گذشت که باب دست به ادعا زده و صدایش کم و بیش به اینجا و آنجا رسیده بود . از طرفی هم ملاحسین‌بُشرویه‌ای ازاین شهر به‌آن شهر می‌رفت و هر جا که می‌رسید بساط تبلیغش را می‌گسترانید و مردم را می‌شورانید. در این فاصله دوتن دیگر به‌باب‌گرویدندکه شخصیت و روش ومنش یکی ازآنان با برخورداری از ویژگی‌های منحصر بفرد بکمك باب‌آمد و بعد دیگر به‌حرکت وی داد :

تمایل قرةالعین با آن وجاهت ونطق و شور و مطالعات عمیق همراه با طبع شعرلطیف‌گروهی را بسوی باب‌کشانید وحضور ملامحمدعلی قدوس این جمع‌را تکمیل کرد وتکان بزرگی درمردم بوجودآورد. ملامحمدعلی‌قدوس خود ازعلمای صاحب نفوذ آن‌زمان بود وقرةالعین هم خود درخانواده‌ای بسیار مذهبی واهل علم پرورش یافته و عمویش بعدها به شهید ثالث ملقب گـردید . حاجی میرزا آغاسی تصورکردکه حرکت مردم نتیجهٔ زندانی نمودن علی محمد شیرازی است و چون

مردم دسترسی به‌وی ندارند ونمی‌دانند چه می‌گوید برآنند که او را بشناسند . این تصور زیاد هم خطا نبود بلکه میرزا آغاسی علیرغم خبط واشتباهش در ه‌وردزندانی نمودن باب ولی به نتیجه درستی دست یافته بود ، ازاین‌رو دستور داد باب را به تبریز بیاورند ، ولی اشتباه بزرگتری دراین‌جا مرتکب گردید . او گفت نشستی در حضور علماء دین برپا دارند تا باب به پرسش‌های آنان جواب دهد . باب از قلعه چهریق به تبریز آورده شد و درنشستی که ناصرالدین میرزا ولیعهد هم درآن‌حضور داشت درجمع علماء شرکت جست. مجتهد بزرگ تبریز در آن هنگام میرزا احمد بود که سرکردهٔ علماء متشرعه شمرده می‌شد، او دراین نشست شرکت نجست . از شیخیان ملامحمد ممقانی وسایرعلماء ذی‌نفوذ تن به‌این شکست ونشست دادند، چه درهرصورت چه باب پیروز یا شکست می‌خورد چیزی‌را ازدست نمی‌داد اما همان نشست برای شهرت واشتهارش بسیارارزشمند بود. نشست مزبور درسال ۱۲۶۳ـه اتفاق افتادکه رویدادی تاریخی بحساب می‌آید، باب درآن مجلس بی‌مایگی خود را به‌ثبوت رسانید اما درعین‌حال باعث بی‌مایگی مخاطبان هم شد چه آنها از او سؤالاتی کردندکه هیچ ربطی به موضوع نداشت و بیشتر به چیستان شبیه بود.

سید باب اگردرحقیقت مایه‌دار وبحق‌بود ونیروی‌خدائی داشت می‌توانست درآن مجلس ازخود کاملا دفاع کند وبگوید: این پرسشها خارج ازبحث است و من برای چیستان‌گشائی نیامده‌ام ولی او فرصت طلائی به دست آمده را از دست بداد وخودرا همانند دفعات پیش خوار وخفیف و سرافکنده نمود و مجبور شدکه توبه‌نامه‌ای را مهر و امضاء کند که عین آن تا سال ۱۳۱۵ بدیوار سالن کتابخانهٔ مجلس آویزان بوده و بعد ناپدیدگشته ولی رونوشت‌آن در دسترس‌است ودرمتن همین‌کتاب نیز منعکس می‌باشد .

ازآنجاکه ظهورباب فتنه‌ها برانگیخت دولت و در رأس‌آن میرزا تقی خان امیرکبیر بفکر چاره افتاد. چنین نتیجه‌گرفته شدکه باید سید علی محمد شیرازی را ازبین ببرند .

حمزه میرزا سید باب را به تبریز خواست و او را بـا دو تن ازشاگردانش بنام‌های سید حسین یزدی و میرزا محمد علی تبریزی همراه فراشان کرد که به‌خانهٔ علماءِ بروند و از یکایکشان فتوی به‌کشتن باب بگیرند . دراین میان باب مرتباً لابه می کرد واز گفته‌های خویش پشیمانی می‌جست، اما سودی نداشت.

سه تن از روحانیون به‌کشتن آنان فتوی دادند و چون‌کار به اینجا کشید سید حسین یزدی یکی ازیاران باب ازباب دوری‌گزید و نسبت به‌وی اظهار انزجار کرد وبدین‌سان ازمرگ گریخت، اما باب‌ومیرزا محمدعلی که سخت پافشاری‌می کردند بسربازخانه‌کوچك بردند و با ریسمانی آویزان کردند سپس به یك فوج نصرانی که برای این‌کار آماده‌کرده بودند دستور آتش دادند وچون سربازان‌آتش‌گشودند اتفاقی غیرمترقبه رخ داد. بدین معنی‌که گلوله‌ها به ریسمانی که باب را با آن بسته بودند اصابت‌کرد، ریسمان پاره شد و باب رها گردید و از ترس فرارکرد و چون مردم اورا بالای بند ندیدندآه از نهادشان برخاست، یکی از سرکردگان فوج در این هنگام درون اتاقی که باب پنهان شده بود رفت و اورا کشان کشان بپای چوبهٔ اعدام آورد و آویزان نمود و باردگر فرمان آتش داد و بدین سان سید علی محمد شیرازی درشعبان ۱۲۶۶ـه درسن ۳۱ سالگی عمرش به‌پایان رسید، اماپیامدحرکت او هم‌چنان ادامه یافت .

باب یکسال پیش از کشته شدن به « میرزا یحیی نوری » که در بین بابیان لقب ازل داشت و تنها هیجده بهار ازعمرش بیشترنمی‌گذشت نامه‌ای نوشت و او را بجانشینی خود برگزید . پس از کشته شدن باب اندك گفتگوئی برسر جانشینی وی برخاست اما زود فرونشست وهمگی به «ازل» گرویدند.

«میرزا یحیی نوری» یا ازل ازترس دولت زندگی مخفی اختیار کرد ، او تابستان‌ها را درشمیران و زمستان‌ها را در نور می‌گذرانید واصلا دربین مردم ظاهر نمی‌شد، برادر پدری میرزا یحیی نوری ـ ازل ـ میرزا حسینعلی بهاءِ که دوسال از او بزرگتربود به‌عنوان پیشکار کارهای برادر کوچکتر را انجام می‌داد. این جریان

دوسال طول کشید تا تنش‌ها خوابید و آرامشی دراین میانه نشست . با کشته شدن باب چنین انتظار می‌رفت که سروصداها فروکش کند و دیگر رفع فتنه گردد ، اما نتیجه عکس بود.

درهمان‌سال کوششی ازطرف‌بهائیان برای کشتن شاه ومیرزا تقی‌خان‌صورت گرفت که با هوشیاری امیر کبیر خنثی گردید ، قرار بود امام جمعه هم دراین توطئه قربانی شود . بعد ازاین جریان درسال ۱۲۶۸ یعنی دوسال پس از کشته شدن باب شورش بابیان رخ داد. مازندران، زنجان وتبریز صحنه حوادث‌خونین این‌ماجرای تأسف‌بار بود، بابیان بهرحال سرکوب شدند ومورد تعقیب قرارگرفتند وچون فشار بر آنان زیاده ازحد وارد شد به‌کینه‌جوئی برخاستند ومی‌خواستند به‌ناصرالدین‌شاه و دیگران کیفر دهند . سه تن از بابیان مأموریت یافتند که ناصرالدین شاه را که در تابستانگاه نیاوران به‌سر می‌برد ترور کنند. این سه تن دلیرانه دست بکار شدند ولی تیری که بشاه اصابت کردکارگر نیافتاد اما خشم شاه و درباریان را سخت علیه بابیان بجوش آورد.

تعداد زیادی ازبابیان دراین ماجرا کشته شدند وحسینعلی بهاء برادربزرگتر ازل به‌زندان افتاد . برای کشتن بابیان دولت تمهیدی اندیشید بدینسان که هریك از بابیان را به‌دست گروهی خاص ازمردم می‌سپردند ، یکی را ببازرگانان می‌دادند ، و دیگری را به دست شاگـردان دارالفنون مـی‌دادند ، آن یکی را به سربازخانه می‌فرستادند تا ازبین ببرند. دریك مورد که دوتن از بابیان را برای کشتن به دست فراشان سپردند آنـان آن دو را به بدترین صورتی کشتند . افـراد مـزبور حاجی سلیمانخان و قاسم تبریزی از شناخته شدگان بابی بودند. فراشان در بدن‌های آنان سوراخ‌هائی کردند و درآن سوراخ‌ها شمع‌های روشن گذاشتند سپس دربیرون‌شهر آنان را به چهارپاره نمودند و پاره‌های تنشان را به دروازه شهر آویختند.

ازآن ببعد بابیان نتوانستند درایران بمانند، میرزا یحیی ازل که در نور بود چون شرح جریان را شنید رخت سفر بربست ازهمانجا فرارکرد وازبغداد سربدر

آورد. بابیان هم که نتوانستند فرار کنند خود را از انظار بدور نگاهداشتند و کم کم روانهٔ بغداد شدند. دراین هنگام بـرادر بزرگتر ازل یعنی حسینعلی بهاء همچنان در زندان بسر می‌برد وی پس از چهارماه زندانی شدن بـه خواهش کنسول روس و درخواست دیگران اززندان رهاشد وهمراه غلامی ازکنسولخانه روس‌وگماشته‌ای از دولت ایران ازکشور خارج ودربغداد به ازل پیوست. بدین‌سان بغداد بصورت کانونی جهت تجمع بابیان درآمدکه روز بروز بر تعدادشان افـزوده می‌شد میرزا حسینعلی بهاء همچنان نقش پیشکاری ازل را بعهده داشت.

گفتیم که علی محمد شیرازی با آن چوبهائی که می‌خورد و توبه هائی که می کرد وزبونی‌هائی که ازخود نشان می‌داد باز دست ازهوس‌خویش برنمی‌داشت وکار خود را درهمه‌جا دنبال می‌نمود. یکی ازکارهای نخستین اوکه درزندان انجام داد تألیف کتابی بود بنام **بیان** که هم بفارسی و هم به اصطلاح به عربی نوشت و **کتاب احکام** او بشمار می آید . این کتاب همان کتاب رسوائی است که مایهٔ ننگ وبی‌سوادی‌باب گشته وبهائیان کوشیدندآن را بهربهائی ازبین ببرند ونسخه‌ای از آن را باقی نگذارند.

درکتاب **بیان** باب بارها ازکسی که درآینده قراربود بیاید سخن گفته واورا **من یظهره‌الله** نامیده ومقام واحترامی بس رفیع برایش قائل گشته است ، با ذکر نمونه‌ای ازکتاب بیان معلوم می‌شودکه‌کتاب **بیان** ازچه مایه‌ای‌است. اینك نگاهی به چند سطر از آن :

« قتل‌الثالث مـن بعدالعشران یبعث فلکامـی البیان‌کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس و تسعین عدداعالم یکن ...

مفاهیم این عربی‌های غلط بسیار مضحك و چندش‌آور است . بـاب دستور

می‌دهد که اگر پادشاهی ازمیان بابیان برخاست باید نود و پنج تکه گوهر بی‌مانندی بدست آورد و به تاج خود بزند که اگر من یظهره‌الله در زمان وی ظهور کرد پادشاه به پیش او برود و در پیشگاهش سجده نماید آن‌گاه آن تاج را با گوهرهایش جلو پای وی نهد. ودرجای دیگر:

«قل انماالسابع فلتبلغن الی من یظهره‌الله کل نفس منکم بلور عطر یمتنع من عند نقطةالبیان ثم بین یدی‌الله تسجدون بایدیکم لابایدی دونکم.»

باب دستور می‌دهد که همه‌کس شیشه بلورین پر از عطری به عنوان ارمغان نقطه بیان ـ که همان باب باشد ـ نزد **من یظهره‌الله** ببرد و درپیش او سجده کرده با دست خویش تقدیم دارد.

بهرحال آنچه دراین رابطه وازاین بحث مربوط به کلام ما می‌شود آنست که باب ظهور «من یظهره‌الله» را به آینده‌ای بس دور وعده می‌دهد در حالی که حسین‌علی بهاء پا برتمام گفته‌های باب نهاد و زمان را تعدیل کرد، بهاء رنجید و در بغداد نماند ومدتی ناپدید شد وپس از زمانی معلوم‌شد وی به سلیمانیه به‌میان کردان رفته و با درویشان خانقاهی روزگار می‌گذراند. میرزا یحیی ـ ازل ـ چون ازمحل حسینعلی بهاء برادرش آگاه شد نامه‌ای به‌عنوان دلجوئی برای وی نوشت ومیرزا حسینعلی پس از دوسال که درسلیمانیه ماند دگربار به بغداد بازگشت، اما در نهان رنجش میان او وبرادرش همچنان باقی بود.

دربغداد بابیان میانشان شکاف‌افتاد ودرگیری پیدا کردند، که باید این‌درگیری را درگیری دوجانبه نامید چون یکی درگیری درونی و دیگری درگیری برونی با شیعیان بود. دولت عثمانی چون کار را براین منوال دید بهتر دانست بابیان را از بغداد به استانبول درترکیه کوچ دهد. بابیان درسال ۱۲۷۹ـه پس از دهسال اقامت

دربغداد به‌استانبول رفتند ولی درآنجا بیش ازچندماهی نماندند وهمه را به «ادرنه» منطقه‌ای نزدیك یونان فرستادند . دراینجا بودکه دعوی « من یظهره‌الهی » میرزا حسینعلی بهاء بروز کرد و دل‌آزردگی و رنجیدگی میان دو برادر بـه دشمنی مبدل گشت. حسینعلی بهاء طی این مدت برخی ازسران بابی را بسوی خودکشانید و با بابیانی که در ایران باقی مانده بودند به مکاتبه پرداخت و زمینه را برای خود مهیا ساخت. بهاء چنین گفت :

«آنکس که می‌بایست پدیدآید منم . خود باب یك مژده‌رسانی برای پیدایش وظهور من بود، او رسالت داشت ظهور مرا به مردم نوید دهد و بس . و اینکه دراین چند سال ازل (منظور برادرش میرزایحیی) جانشین باب وپیشوای بابیان نشان داده شده به این جهت بوده است که افکار مردم بدان سوی معطوف گردد و من جایگاهم از دیده‌ها بدور بماند تا ازگزند وآسیب‌های احتمالی بدور بمانم ـ بهاء گویا فراموش کـرده است کنسول روس ضامن نجات وی از زندان گردیده ؛ چطور او جای وی را خوب می‌شناخت؟

حسینعلی بهاء دست به نوشتن انواع لوح‌ها به‌زبان‌های فارسی و عربی غلط وخنك ـ که بعداً نمونه‌هائی ازآن را خواهیم دید ـ زد وبه دعوی برخواست . میرزا یحیای ازل وبسیاری ازسران‌بابی ازقبول دعوی حسینعلی بهاء سر باز زدند وآن‌را نپذیرفتند اما بهاء بی‌توجه به‌نظرمخالفانش براه خود ادامه داد درنتیجه تضاد رویداد وکار به درگیری انجامید آنان به بی‌آبروکـردن یکدیگر پرداختند . بهاء می‌گفت: میرزا یحیی می‌خواست به‌من زهربخوراند ومرا بکشد. میرزایحیی می‌گفت : این قصد را بهاء در حق من داشت . دو بـرادر یکدیگر را به « مباهله » می‌خواندند وپیروانشان هم به تبعیت ازایشان بجان هـم افتادند و در نتیجه موجب

ناراحتی دیگر مردم را فراهم آوردند .

دولت‌عثمانی کـه وضع را بدان منوال دیـد ازل ، بهاء و پیروانشان را به دادگاه کشانید و دادگاه رأی داد که هریك از دوبرادر پیروانش را بردارد و بجای دیگری برود و در آنجا بطور « قلعه‌بند » زندگی کنند . میرز ایحیی (ازل) همراه با خاندان وپیروانش به جزیره قبرس که‌آن‌زمان دردست عثمانی بود فرستاده‌شدند وحسینعلی بهاء همراه با خاندان و پیروانش به عکا گسیل داده شدند . دراین مقطع دو برادر از هم جدا شدند ، پیروان میرزا یحیی یا ازل را کـه همان بابیان بودند ازلی نامیدند و پیروان حسینعلی بهاء هم بنام تازهٔ بهائی معروف شدند .

بهاء در عکا در قلعه بند (سربازخانه) اقامت داده شد . یکی از رویدادها که درهمان نخستین روزهای اقامت رخداد کشته شدن سه‌تن از ازلیان به‌دست بهائیان بود چون عثمانی‌ها هنگام فرستادن دوبرادر به عکا و قبرس جاسوسانی ازدیگرفرقه همراه‌آنان نمودند، با ازلیان بهائیان و با بهائیان ازلیان فرستادند .

بهاء در عکا با تقیه رفتار می‌نمود و خود را مسلمانی معتقد نشان می‌داد . او نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، به مسجد می‌رفت درپشت سر امام جمعهٔ سنی‌نماز آدینه بجای می‌آورد .

حسینعلی بهاء که درابتدا دعوی «من یظهره‌اللهی» می‌کرد کم‌کم از آن حد هم تجاوز کرد و خودرا نه‌تنها یك برانگیخته خدا می‌نامید بلکه به شیوهٔ صوفیان و دیگران دعوی خدائی نیز می‌کرد . مـرد درمانده‌ای که‌گاهـی از ترس جان افکار خویش را پنهان می‌داشت وگاهی بوسیله عثمانی‌ها ازاین دیار به آن دیار و از این شهر به‌آن شهر فـرستاده می‌شد ناگهان میدان پیدا کرده و از خدائی دم مـی‌زد ، ولی گاهی هوس سرودن شعر هم به سرش می‌زد و شعرهای پوچ و بی‌وزن و قافیه می‌سرود :

از باغ الهی با سدرهٔ ناری‌آن تازه غلام‌آمد

هی‌هی هذا جذب الهی، هذا خلع‌رحمانی‌هذا قمص‌ربانی

حسینعلی بهاء به‌کمك پسر بزرگش میرزا عباس کارش در میان بابیان گرفت بطوری که بزودی میرزایحیی و طرفدارانش را که همان ازلی و ازلی‌ها باشند از میدان رقابت به‌در کرد. بهاء بیست وچند سال درعکا زیست وکارهای خودرا دنبال کرد . یکی از کتاب‌های او که به‌اصطلاح به‌جای قرآن نوشته و مانند سازی کرده «اقدس» نام دارد. این کتاب دارای غلطهای زیاد می‌باشد وچون خود او می‌دانسته که به غلطهای وی ایراد وارد می آید چنین گفته است:

ـ قل یا معشر العلماء لاتزنـوا کتاب‌الله بما عندکـم من‌القواعد والعلوم انه لقسطاس الحق بین‌الخلق قدیوزن ما عندالامم بهذاالقسطاس الاعظم وانه بنفسه لوانتم تعلمون.

یعنی : این نوشته‌های مرا نباید با قواعـد صرف و نحو سنجید بلکه باید قواعد صرف ونحو را با این نوشته‌های من بسنجند!!

این حرف معنایش آن است که من چون زبان عربی را درست نمی‌دانم و غلط می‌نویسم شما باید آن قاعده‌هائی را که برای درست نوشتن بکاره‌ی‌برند کنار نهید وشما هم، بله، غلط بنویسید.

بهاء در سال ۱۳۱۲ درگذشت و پسرش میرزا عباس کـه بعداً **عبدالبهاء** نامیده شد بجای وی نشست. عبدالبهاء بیش از سی‌سال رهبری بهائیان را به عهده داشت و ازوقایع جالب زندگی وی همکاری با نیروی ارتش انگلیس بودکـه در خلال جنگ غله در اختیار آنان نهاد و در ازاء این خوش خدمتی به دریافت نشان (Sir)[1] نائل آمد.

عبدالبهاء در سال ۱۳۲۸ـه سفری به مصر ، اروپا و آمریکا کرد و در سال ۱۳۴۰ـه مرد .

۱- سر یکی از درجات افتخار انگلستان.

پس ازمرگ عبدالبهاء نوهٔ دختریش یعنی شوقی افندی به‌جانشینی او انتخاب شد . شوقی افندی از نظر اخلاقی سخن‌های زیادی درباره‌اش گفته‌انـد و صبحی ـ گوینده داستان کودکان در رادیو ـ که از مبلغین سابق ایـن فرقه بوده خود شاهد منظرهٔ گفتنی است که درجای خود درکتاب خواهید خواند. بهرحال شوقی به‌عنوان سومین رهبر بهائیان در دوران حیاتش سعی وافری جهت بقا ودوام بهائیت به‌خرج داد و در این راستا دست به طرح تأسیس تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» زد و چـون می‌دانست که بعد از وی این تشکیلات را شخص مطمئنی بایـد اداره کند « میسن ریمی» نامی را که قبلا می‌شناخت بجای خود نشاند .

آن دو دست به‌طرح نقشهٔ دهساله‌ای زدند. «چارلز میسن ریمی» یك آمریکائی بود که درطرح نقشه دهساله ـ که نقشه‌ایست مفصل ـ هنگامی که شوقی افندی در لندن بسر می‌برد، با او همکاری کرد . شوقی افندی در سال ۱۳۳۶ـخ (۱۹۵۷ـم) هنگامی که در فلسطین بود بهمراهی ـ روحیه خانم ماکسول عیال کانادائی‌اش آن کشور را به قصد لندن ترك گفت ولی یك‌هفته پس از ورودش به‌لندن پس از اتمام نقشه دهساله بطرز مشکوکی جان سپرد.

چارلز میسن ریمی ، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی جای شوقـی افندی را گرفت، او کسی است که خودرا شبان بهائیان نامیده است، پس از او نیز افرادی همانند خودش رهبری بهائیان را به‌عهده دارند، یعنی حرکتی که ازیکی از محلات شیراز شروع شد سر از ایالات متحده بدرآورد ...

بهرحال هم‌اکنون شخصی بنام جمشید معانی دراندونزی خودرا سماءالله نامیده و رهبر بهائیان می‌داند ، وی برای خود طرفدارانی هـم دست و پا نموده و اعضای محفل بهائیان پاکستان نیز به اوپیوسته‌اند. اوجملاتی عربی به‌شیوهٔ سیدباب وبهاءالله به‌اصطلاح بصورت آیات به زبان عربی نازل ! کرده مبنی براین که درشب آخر ماه ژانویه سال ۱۹۶۶ ـم به‌معراج رفته است!!

فصل دوم

شیخیگری آبشخور بابیگری و بهائیگری :

شیخیگری را احمد احسائی بنیان‌گزارد. این مـرد در زمان فتحعلی شاه در کربلا می‌زیست وچون پارسائی و زهد فراوان ازخود نشان داد و ذاتاً مردتیزهوش وزبان‌داری هم بود وشاگردان زیادی هم داشت درایران وعراق و جنوب عربستان بسیار معروفیت پیداکرد ویکی ازعلمای بزرگ عصرخویش بشماررفت بطوری که به ایران سفر کرد و فتحعلیشاه وپسرانش پیشواز و پذیرائی نیکوئی از وی به عمل آوردند.

شیخ احمد احسائی ازسوئـی به«تشیّـع» دلبستگی داشت و در ایـن مورد بسیار راه اغراق می‌پیمود وازطرفی دیگر به فلسفهٔ یونان می‌پرداخت، و باید توجه داشت آنان که در آن زمان به فلسفه روی می آوردند گفته های افلاطون و ارسطو را بی چون وچرا قبول واز آن پیروی می کردند. مهم‌تر اینکه فلسفهٔ یونان باشیخیگری هیچ‌گونه هماهنگی وسازشی ندارد ، فلسفه یونان وتئوری‌های آن مبنای خاص‌خود را دارد وشیخیگری‌از ویژگی‌های مذهبی والگوهائی پیروی می کندکه در اصل دو مقوله جدا و دور از هم‌اند ؛ با درنظرگرفتن این عدم هماهنگی شیخ احمد احسائی بهر دو موضوع یعنی هم به مکتب و هم به‌مذهب بیکسان علاقمندی نشان می‌داد و چون نمی‌توانست از یکی بـریده و به دیگری بپیونـدد راهی تـازه و چاره‌ای نو اندیشید وسرانجام تغییرات و دگرگونی‌هائی در «تشیّـع» پدیـد آورد و آن را در قالب‌های مختلف‌گاه در لفافه وگاه بطورکنایه عنوان نمود . تداوم چنین شیوه‌ای و مطرح شدن بحث‌ها ونظریه‌های شیخ با توجه به‌کثرت شاگردانش در اینجا وآنجا باعث شدکه افکار تازهٔ شیخ از پرده برون افتد . شیخ احمد احسائـی در آن هنگام بسیار معروف و سپس بسی محبوب شد و تعداد طرفدارانش همواره افزایش یافت

که همین امر موجب برانگیختن حس حسادت درمیان پاره‌ای از هم مسلکان و هم‌لباسانش شد. رقیبان به‌مجرد شنیدن نظریهٔ تازهٔ شیخ درصدد کوبیدن و تکفیر و تحقیر وی برآمدند اما حضور وطرفداران شاگردان شیخ که بسیار پر و پا قرص هم بودند درشهرهای مختلف ایجاد درگیری و اصطکاك کرد وتنش تازه‌ای در میان طرفداران ومخالفان شیخ احمد احسائی بروزنمود، بویژه درتبریز و چند شهر دیگر این نوع تنش‌ها به خونریزی منجر گـردید و برادرکشی شدت گرفت ، ابـر کدورت آسمان شیخی وشیعی را پوشانید.

حال باید دید که شیخ احمد احسائی چه‌چیز گفته که گفته‌هایش خشم شیعه‌های آن زمان را برانگیخته است. سخنان تازه‌ای که شیخ ازبهم آمیختن فلسفه و«تشیّـع» درقالب‌های نومطرح می‌نمود جای بحث وتوضیح دارد که برای روشن‌شدن مطلب به‌گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود:

درفلسفه مبحثی است تحت عنوان « شوندهای چهارگانه » یـا علل اربعه ، افلاطون و ارسطو و یا دیگر فلاسفه گفته‌اند برای پدیدآمدن یك چیز چهارعلت باید موجود باشد؛ مثلا برای ساختن یك‌صندلی چهارچیز باید موجود باشد:

الف: «علت فاعلی» یا صندلی‌ساز ویا به‌عبارتی دیگرشخص نجاری که آنرا می‌سازد باید موجود باشد.

ب: «علت مادی» یا چوبی که صندلی از آن ساخته می‌شود.

ج: «علت صوری» یا شیوه وشکلی که صندلی ساخته شده است.

د : «علت غائی» یا نشستن بر روی صندلی که دراصل منظوراصلی ازساختن صندلی است.

این مجموعه جستاری در فلسفه می‌باشد که جای ویژه‌ای برای خود دارد و بحث خاصی را مورد خطاب قرار می‌دهد ، درحالی کـه شیخ احمد احسائی ازاین بحث سود جسته و آن را تفسیر و تأویل و تشریح نموده و می‌گوید : « شوندهای چهارگانه همان آفریده شدن امامان ما می‌باشند» ودرتفسیر آن می‌افزاید :

آفرینندهٔ این جهان امامان بوده‌اند، روزی دهنده و گرداننده نیز آنها هستند، خدا رشته‌کارها را به‌دست آنان سپرده است. شیخ احمد احسائی درهمین چارچوب نظر می‌دهد :

ـ این تن‌های ما نیز از امامانست، ازاینرو هرگاه امامی بخواهد به‌تن یك‌نفر حلول نماید امری شدنی است و امامان می‌توانند درصورتی که شرائط یك‌نفر مساعد باشد در جسم او حلـول نمایند و دلیل خود را این‌گونه ارائه می‌دهد : ازاین راه بود که امیرالمؤمنین (ع) توانست در یك شب در چهل محل مختلف حضور و در یك زمان میهمان باشد.

شیخ احمد احسائی این فرایند را در دیگر ابعاد اصول دین و مذهب تعمیم داد وبکاربرد سپس نظریهٔ تأویلی خودرا آن‌جا پیاده کـرد . در مورد معراج نظر او همان است که دربارهٔ عدالت گفته بدین‌معنی که شیخ نظر شیعه‌هارا در مورد معراج آن‌گونه که آنان عنوان وقبول می کنند، نمی‌پذیرد ومعتقد است کـه چون معراج با فلسفه جور درنمی آید ونمی‌توان آن را با معیارهای فلسفی پذیرفت بنابراین ضمن پذیرش اصل معراج توجیح وشکلی دیگر برای آن کامل است که شیعه‌ها آن نظریه را رد می کنند :

شیخ احمد احسائی نظرش این است که هرشیء از چهار عنصر خاك ، آب، باد، وآتش ساخته شده است وچون در کتاب‌های یونانی این‌گونه بحث شده است که کرهٔ ما ـ کره‌ای که ما انسان‌ها بروی آن زندگی می کنیم ـ از خاك است و روی این کره کرهٔ دیگری ازباد (منظور جو) و روی کرهٔ خاکی کره‌ای از آب (منظور دریاها) وپس ازهمه کره‌ای از آتش پیرامون همهٔ آنها است که در پس آن آسمان ها می‌باشد.

شیخ احمد احسائی ازاین بحث هم بهره گرفته ومی گوید :

ـ پیامبر ما چون به‌معراج می‌رفت درگذشتن ازکره آب عنصر آبی خودرا و درگذشتن ازکره باد عنصرهوائی ودرگذشتن ازکرهٔ آتش عنصر آتشی خود را انداخت تا بتواند از تن وچارچوب مادی بدرآید و رها گردد سپس قادر باشد ازکره‌های آسمانی بگذرد.

اگر به‌گفته‌های شیخ‌احمد احسائی نیك بنگریم ملاحظه می‌کنیم که جان و مفهوم کلام شیخ این است که هنگام معراج پیامبر تنها روانش به‌آسمان‌ها رفته‌است که همین مهم یکی از ایرادهای بزرگی بود که شیعه‌ها به او می‌گرفتند . کلام شیخ احمد احسائی ونظریهٔ وی موجب اختلاف وسرانجام پدیدآمدن فرقه‌ای جدید شد که ازآن فرقه یعنی شیخیه ، بابیه واز بابیه بهائیگری بوجودآمـد ، ازاین‌رو جهت روشن شدن مبنای بهائیگـری شناخت منشأ آن یعنی شیخیگـری نهایت ضرورت را دارد .

شیخیگری نوعی تشیع تازه است که درقرن دوازدهم هجری قمری ازمذهب شیعهٔ اثنی‌عشری پدیدآمد وهمان‌گونه که‌گفته شد پیشوا و بنیان‌گزار آن شیخ احمد احسائی‌است. شیخ‌احمد احسائی جزء اخباریون بود و برای این که با این‌اصطلاح آشنا شویم بایدکمی آن را توضیح داد ـ این شناخت از این نظر که چه عواملی باعث پیدایش «باب» و بابیت وسپس بهائیت‌گردیده حائز اهمیت است.

اخباریون چه‌کسانی بودند؟ قبل از دوران صفوی شیعه‌های ایـران دوگـروه جداگانه تشکیل می‌دادند، صوفیان ومتشرعان شیعی.

این دوگروه همواره طی سالیان متمادی با هم اختلاف داشتند و یکدیگر را به‌گونه‌های مختلف وبهروسیلهٔ ممکنه می‌کوبیدند. این جریان درعصرصفویه روند تازه‌ای بخودگرفت، بدین معنی که بعلت نضج و قوت گرفتن تشیع توازن به نفع شیعه‌ها وبه زیان صوفیان بهم خورد،

شاهان صفوی مخصوصاً شاه عباس دوم موازنه را به‌سود شیعه‌ها باحمایتی که

از آنان به‌عمل آوردند در روند تازه‌ای انداخت و همین تغییر جهت در این معادله باعث انسجام پیشوایان شیعی شد. اما عمر این تفاهم چندان درازنبود چون باافول صفویه، اتحاد وانسجام شیعه‌ها هم غروب کرد ومرحلهٔ انسجام جای خودرا به‌دوران نفاق سپرد یعنی در حقیقت اختلاف صوفی وشیعی پس از عصر صفوی به اختلاف شیعی ـ شیعی مبدل‌گشت. شیعه‌ها دراین مرحله اختلاف‌نظر پیدا کردند، یك دسته اصولیون ویك دسته اخباریون شدند و رو در روی هم قرارگرفتند.

اصولیون معتقد بودند که برای فهم و درك صحت احکام فرعی بایـد مبنائی فقهی داشت وچنین احکامی را براساس ومبنای قرآن، اخبار، اجماع، عقل واجتهاد برآورد نمود و درستی وصحت آن‌را تأیید یا ردکرد در حالی کـه اخباریون مبنای استنباط و پذیرششان اخبار واحادیث نقل شده ازائمه شیعه بـود. اصولیون دربارهٔ اخبار و احادیث احتیاط زیادی می کـردند و آن را آسان نمی‌پذیرفتند مگر با قید تواتر. این حالت نـزد اخباریون جهت عکس داشت، اعتقاد بـه احادیث ضعیف بقدری ازآن به‌بعد رایج شد که هرحدیثی را ممکن بـود با حدثـی هرچند ضعیف بپذیرند که نمونهٔ زیر از آن‌جمله است:

«شیخ احمد احسائی می گفته است که من قطع به احادیث دارم و ازنفس حدیث بـرای من قطع می‌شود کـه کلام امام است و حاجت به رجال وعنوان ندارم... مجملاً دروقتی ازاوقات شیخ‌احمد به‌نجف‌رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام اگرچه فن او منحصر به فقه بود لیکن درمحاجه ومجادله ید طولائی داشت به‌نحوی که غلبه براو درغایت اشکال بود. پس شیخ محمدحسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد ازنفس عبارت می‌تواند قطع کند کـه این کلام امام است یا نه، پس شیخ محمد حسن رحمةالله حدیثی جعل کـرده و کلمات مغلقه درآن مندرج ساخت که مفردات آن درنهایت حسن ومرکبات آن‌بی‌حاصل

بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت آن ورق را کهنه کرد پس ازمالیدن وبالای دوده نگه داشتن آن را به نزد شیخ احمد برد وگفت : معنی آن چیست؟ شیخ احمد آن را گرفت ومطالعه نمود و به شیخ محمد حسن صاحب جواهرالکلام گفت که این حدیث و کلام امام است . پس آن را توجیهات بسیار کرد . پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آن را پاره کرد...[1]»

سران اصولیون واخباریون همواره با یکدیگر جدال داشتند وهریك دیگری را لعن وتکفیر می کرد وحتی واجب‌القتل می‌شمرد. این‌جریان همچنان ادامه‌داشت تا اینکه عقائد شیخ احمد مطرح شد و تـأثیرات سخنان وی بـاب تازه‌ای در رفع اختلاف وایجاد تضادهای جدید باز کرد بدین‌معنی که اختلاف اخباریون واصولیون کنار رفت و تحت‌الشعاع اختلافات شیخی و بالاسری قرارگرفت . پس از این که شیخ احمد احسائی وپیروانش تکفیرشدند شیعیان عموماً دودسته گشتند ، شیخی‌ها وبالاسری‌ها. اصطلاح بالاسری‌ها ـ هم‌چنانکه از واژه مزبوربرمی‌آید ـ به‌کسانی گفته می‌شد کـه بالای سر قبر امامان نماز خواندن را جایز می‌شمردند و برخلاف این دسته شیخ احمد احسائی ومریدانش نماز خواندن و ایستادن را بی احترامی و گستاخی می‌دانستند و ایـن‌گونه نماز را باطل می‌گفتند ولـی شیعیان متشرعه یعنی مخالفان شیخ برای نشان دادن مخالفت خویش عمداً این‌کار را می کردند تا تضاد خود را خوب نشان دهند . همین امر سبب درگیری و اصطکاك بالاسریان و شیخیان شد و روز بروز هم شدت یافت تا جائی که به‌قتل وکشتار و برادرکشی انجامید.

عقائد شیخ روز بروز بردامنهٔ اختلافات بوجودآمده افزود . افکار شیخ یعنی ترکیب فلسفه و مذهب موجب پیدایش فرقه‌ای تـازه شد ، شیخ بـا گزینش شیوهٔ «تأویل» بعضی ازاصول مذهب را مردود شمرد وسپس خود اصلی بدان افزود. این

۱ـ کتاب : قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۴.

مسئله باید کمی شکافته شود تا بدانیم اصولا شیخ احمد چه برداشت و نگرشی بر مذهب داشته است.

پس از تکفیر شدن، شیخ احمد درصدد برآمد با تکیه بر «تأویل» ویا به‌عبارت ساده‌تر تلفیق بعضی از آیات قرآن و احادیث امامان با عقاید خویش نوعی هماهنگی برقرار سازد که دراصل هم قابل ارائه بـزبان مذهب و هم قابل طرح شدن درقالب فلسفه باشد. البته این شیوه تازگی نداشت چون قبل‌ازشیخ احمد، هم صوفیان وهم اسماعیلیان آن را عملا پیاده کـرده بودند و می‌توان گفت شیخ هـم همان راه را برگزید.

با یك‌نظر کلی برعقاید صوفیان و اسماعیلیان به‌روشنی می‌توان پی‌برد که او هم دنباله‌رو همان طرز فکر وبینش بوده وتحت تأثیر افکار آنان قرارگـرفته است. سخن شیخ بهرحال آنست که :

ـ هرشئی علاوه برشکل ظاهری دارای باطنی نیزهست و«تأویل» پل صراط که معنی ظاهری آن پل جسمانی است معنی باطنی آن «ولایت» می‌باشد ، این‌گونه برداشت وتفسیر را «تأویل» می‌گویند . شیخیان در مورد قیامت و سایر موضوعات همین «تأویل» را دارند.

این بحث یعنی پرداختن به معنی ظاهری وباطنی امور دینی همان است کـه اسماعیلیان در کتاب «وجه دین» عنوان نموده ولزوم «تأویل» را یـادآور شده‌اند . شیخیان درعنوان کردن افکارشان ـ که باعث جداییشان از شیعی و مشخص شدنشان به‌عنوان شیخی گردید ـ برسه نکته دراین راستا انگشت نهادند، تغییرمعاد، معراج وامامت. با توجه به‌این که شیخیگری همان مذهب دوازده امامی‌است، بااین‌تفاوت که دربارهٔ امامان غلو شده و دربارهٔ امام غ هم عقاید تازه‌ای عنوان شده است ، که مجموعهٔ این دگرگونی‌ها محور اصلی بحث ما را تشکیل می‌دهد .

مهم‌ترین اختلافی که بین عقاید شیخیه وشیعی متشرعه وجود دارد یکی معاد به‌عنوان اختلاف اصلی است . شیعیان و سایر پیروان اسلام معتقدندکه روز قیامت

312906

انسان به‌همین شکل ظاهری وتن وبدن دوباره زنده می‌شود، یعنی روزقیامت انسان با همین جسم مادی یا عنصری تجدید حیات می کند در حالی که شیخیان معاد را به‌این‌صورت نمی‌پذیرند بلکه می گویند انسان با جسم و عنصر ظاهر نمی‌شود بلکه درقالب «هورقلیائی» است که انسان دوباره جان می گیرد .

هورقلیائی چه اصطلاحی است که شیخ احمد بدان تکیه کرده است ؟ شیخ احمد اصطلاح هورقلیائی را ازپیروان «صابئی» درخلال اقامتش دربصره فراگرفت این ادعا دلیل نسبتاً قابل قبولی دارد:

ـ مرحوم شیخ احمد احسائی پس ازشیوع طاعون در عراق به موطن‌خود بازگشت ومریم بنت خمیس‌العصری را به‌نکاح خود درآورد سپس چهارسال در بحرین منزل‌گزید . شیخ بعد ازاین مدت عزم عتبات نمود و پس ازبازگشت از عتبات درمحلهٔ «جرالعبید» بصره توقف کرد و ازآنجا به «ذورق» رفت وبعد ازیك توقف سه ساله هنگامی که وهابیان درکربلا قتل وغارت می کردند به‌بصره بازگشت، (سال۱۲۱۶ـه). شیخ درآنجا به یکی از قراء بصره بنام «حبارات» پناه می‌جوید ولی دوباره به بصره بازمی گردد وبه قریه‌ی «ثنویه» تغییرمکان می‌دهد. شیخ از ثنویه به‌قریه صفاوه واز صفاوه به قریه‌ای که کنار شعبه‌ای ازشعبه‌های شط‌فرات واقع وبنام «شط‌الکار» معروف است، می‌رود[1] .

وازآنجاکه پیروان مذهب صابئی درآن نواحی بسر می‌بردند و شیخ احمد احسائی هم با صابئیان حشر ونشر پیدا می کند اطلاعاتی ازآنان بدست می آورد . گفتنی است که صابئیان درکنار رودهای پرآب بسرمی‌برند و مراسم مذهبی آنان همراه با آب جاری است وازاین‌رو بصره را برای سکونت برگزیدند، تماس‌شیخ

۱ـ روضة‌الصفای ناصری ـ ج۹. ص۳۸۱.

احمد در همان زمان که به «شط‌الکار» بصره پناه برده بود باعث شد اصطلاحات تازه‌ای هم یاد بگیرد که ازجمله همین اصطلاح «هورقلیائی» است.

شیخ احسائی در جواب ملاحسین اناری کرمانی در کتاب جوامع‌الکلام می‌نویسد:

هورقلیائی لغت زبانی است که دراین زمان صاحب آن را «صبی یا صابئی» می‌نامند و اکنون دربصره واطراف آن زیاد هستند.

کسروی می‌گوید:

جهان هورقلیائی کجا است؟ هورقلیائی یك نام یونانی یا سریانی است و دانسته نیست از کجا بدست شیخ افتاده.

از آنجا که دانستن کاربرد هورقلیائی در رابطه با حوادث بعدی و ظهور و عقیده باب یا محمدعلی شیرازی حایز اهمیت است باید این اصطلاح را همه‌جانبه شناخت.

شیخ احمد احسائی می‌گوید که انسان با جسم هورقلیائی زنده می‌شود و چون حقیقت انسان همان روح است معاد هم روحانی خواهد بود. وی می‌افزاید:

«... برای انسان دوجسم وجسد است: نخست جسمی است که ازعناصر زمانی ـ آب، خاك، هوا و آتش ـ ترکیب شده که آن را مانند لباس گاهی می‌پوشد و گاهی دیگر درمی‌آورد، هیچ‌گونه لذت و رنج، طاعت ومعصیت به‌او نسبت داده نمی‌شود. مگر نمی‌بینی که زید مریض می‌شود و همه‌ی گوشت‌های بدنش می‌رود ولی او همان زید است که تغییری دراو پیدا نشده است وهیچ کدام ازمعاصی اوهم نرفته است، اگر آنچه ازگوشت وبدن او رفته دخالتی درحقیقت زید می‌داشت، ناچار بیشتر گناهان اوهم، می‌رفت ... همین‌طور است اگر لاغر شود و یا چاق گردد، درهرحال حقیقت زید همیشه ثابت است. این تغییرات جسمی او

نه در ذرات او تأثیر دارد و نه درصفات او ... این جسم ازحقیقت انسان شمرده نمی‌شود وهنگام مردن هر کدام از عناصر و مواد این جسم متفرق می‌شود و به اصلش می‌پیوندد ، مادهٔ آبیش به آب ، هوائیش بـه هوا ، آتشی‌اش به‌آتش وخاکیش به‌خاك ملحق می‌شود، پس در روز قیامت و معاد نیز این جسد که ازعناصر نامبرده تشکیل شده ، برنمی‌گردد ، زیرا آن جسم مانند لباس بوده که انسان درهنگام مردن ازتنش بیرون می‌آورد و او با جسد «هورقلیائی» در معاد زنده می‌شود . و امـا جسد دوم انسان جسدی است جاویدان وباقی فناناپذیر و ازعناصر هورقلیائی می‌باشد که در جسد ظاهری و محسوس او پنهانست . این جسد هورقلیائی ، مرکب روح وازسنخ اوست وپس ازمرگ درقبر مرده باقی می‌ماند، درحالی که زمین جسد عنصری او را خواهد خورد . روح انسان در قیامت با همین جسد هورقلیائی بازخواهدگشت وحساب پس خواهد داد و داخل بهشت یا دوزخ خواهد شد...[1]».

شیخ احمد احسائی با تکیه براین پندار و برداشت اختلافی در اصول دین شیعه بوجودآورد.

شیخ احسائی بعد از آنکه معاد را روحانی و یا جسم هورقلیائی شمرد اصل معاد را نفی و حذف کرد . او گفت اعتقاد به خدا و ثبوت اصل نبوت و اعتقاد به قرآن وآنچه درآن هست لازمه‌اش این نیست که صرفاً به معاد معتقد باشیم ولزومی ندارد که معاد را اصلی از اصول دین بطور جدا و مستقل بشماریم. بنابـراین شیخ احمد معاد را از اصول پنجگانـه کنار نهاد سپس به نفی اصل عدالت پـرداخت . شیعیان دوازده امامی صفت عدالت راکه از صفات الهی است اصلی از اصول دین ومذهب می‌دانند، به‌ویژه شیعیان برای این اصل اهمیت زیادی قایل می‌شوند و آن

۱ــ شیخ محمدخان کرمانی : هدایة المسترشدین، ص ۲۵۱.

را یکی از اصول مذهب شیعه می‌شمارند[1]. با توجه بـه این اهمیت ، شیخ احمد و پیروانش اصل صنعت عدالت را از اصول مذهب برداشته و در این مـورد چنین دلیل می آورند :

ـ هیچ ضرورتی ندارد که صفت عدالت را ازدیگر صفات خدا جدا کنیم و آن‌را اصلی ازاصول قرار دهیم زیرا ایـن عمل تبعیضی میان صفات خدا و به‌اصطلاح ترجیح بلامرجح به حساب می آید . اگر قرار باشد عـدالت را اصلی از اصول دین بشماریم باید دیگر صفات الهی را همانند قدرت، دانایی، حکمت و... ازاصول‌دین برشمریم بنابراین لازم نیست یکی ازصفات خدا را جدا ازدیگر صفات ازاصول دین شمرد .

شیخیان عدالت را برهمین مبنا نفی کرده‌اند بنابراین ازاصول دین سه‌اصل را بیشتر قبول ندارند اما در ازاء این دونفی خود یك اصل به‌آن افزوده‌اند: «رکن رابع». نتیجه‌آن‌که اصول دین ومذهب درمذهب شیخی به چهاراصل یا چهاررکن ختم می گردد :

توحید، نبوت، امامت واعتقاد به «رکن رابع».

بعد ازاین شیخ دست به‌تغییراتی زد بدین معنی که گرچه شیخ احمد امامت را پذیرفت اما آن را هم تغییرداد، نظر او با نظرشیعیان دربارهٔ امامت تفاوت دارد ببینیم که او چه می گوید :

ـ بعد ازغیبت امام دوازدهم، خداوند عالم را مهمل نگذاردکه عالم از وجود حجت خالی باشد، پس اگـر حجت معصوم در بین مردم باشد نورعلی ونورخلق به‌هدایت او مهتدی می‌شوند ولی اگر غایب شد

۱ـ شیخ صدوق : اعتقادات صدوق، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱ـ ه ص ۸۱.

مردم قادرنیستند از آن بهره‌مند شوند ... استفساع ایشان از وجود امام، فرع دیدن وشنیدن سخنان او و شناختن او است.

شیخیان برای واژه امام چند تعریف دارند :

امام بـه مفهوم « حجت »که ازخاندان پیغمبر است، امام به‌معنی پیشوا، و دیگر امام به‌معنی پیش‌نماز و درپاره‌ای مواقع منظور از«امام» کسی‌است که دراموری به‌او تأسی کرده وپیروی می‌نمایند . دراینجا لفظ امام به‌عنوان واژه‌ای است کـه « اشتراك لفظی » و دربـردارندهٔ معانی مختلف می‌باشد و امامتی که پنهان شدن وخفای آن درزمان غیبت واجب است امامت مطلقه می‌باشد و مخصوص به آل محمد (ص) است، دارندهٔ این امامت وولایت درزمان غیبت، پنهان وغائب است وظهور دوباره‌اش با غیبت مقدر، منافات دارد ...

واژهٔ امام به مفهوم پیشوا شیعهٔ کامل (به اصطلاح شیخیان) و «رکن رابع» می‌باشد، اما مهم‌ترین مطلب دراین‌میان درباره‌ی امام‌آنست که زمین هرگز ازوجود امام وحجت خالی نیست تا آن که خود امام ظاهرشود، ازاین‌رو بکاربردن اصطلاح امام وحجت بر «شیعی کامل» اشکالی ندارد و مهم آنکه درهر عصری ، در هرزمانی « عادلانی » خواهندآمد وهستند که وظیفه‌ی‌شان دفاع از دین و اوشاد خلایق است. تکیه بر این نکته که این «عادلان» از میان شیعیان مـی‌باشند در حدیث های مختلف چنین آمده :

ایمان بنده کامل نیست مگر آن که خدا وپیامبر او و امامان وامام زمان خودرا بشناسد .

شیخیان می‌گویند ازاین حدیث که ازقول یکی ازصادقین (امام پنجم یاششم)

نقل شده منظور از امام زمان امام وقت می‌باشد و این امام با آن دوازده امام یکی نیست بلکه منظور ازامام زمان «شیعهٔ کل» ویا «رکن رابع» است که منظورازشیعه‌ی کامل درفرقهٔ شیخیه حجت‌های خداوند برخلق و واسطه‌هائی میان امام غایب و خلق هستند بنابراین می گویند هیچ گونه‌شکی نیست که زمین ازحجت خدا خالی‌نخواهد ماند. شیخیان درپس این تئوری می‌افزایند :

«اگر حجت خدا در زمین نباشد مردم مرتد مـی‌شوند ، و وقتی مردم مرتد شدند، نام خدا فراموش می‌شود و وقتی نام خدا فراموش شد عنایات خداوندی از مردم رخت می‌بندد ، نه آسمان می‌ماند و نه زمین. حاصل این سخن آن است که خدا خلق را برای معرفت شناخت وعبادت خودش آفریده است و کسی که وظیفهٔ این تعلیم ، این شناخت ، و عبادت را به‌عهده دارد حجتهای او«شیعیان‌کامل» می‌باشند که راه وچاه را به‌مردم نشان می‌دهند و مهم‌تر آن که مردم هم باید درغیبت امـام حجت خدا را بشناسند وبه وی روی‌آورند.

از این رو اگر اطلاق لفظ امام و حجت بر بـزرگان شیعه جایز باشد درهرمقطعی از زمان این حجت می‌تواند درمیان خلق ظاهرشود که لاجرم باید حتماً ازشیعیان باشد، این‌حجت‌ها باید افرادی باشند که رهبری مردم را به‌عهده داشته باشند و واسطه‌ای میان امام غایب و خلق باشند تا مردم درحوائج دینی به‌آنان مراجعه کنند[1].

شیخیان این دلیل و استدلال را برای بکرسی نشاندن «اصل چهارم» یا رکن رابع می‌آورند و در نتیجه نظرشان با نظر شیعیان دربارهٔ « امامت» فـرق می کند،

۱ـ ولایکون العبد حتی یعرف الله ورسوله والائمة کلهم هدایة المسترشدین

یعنی دراصل شیخیان ازاصل پنجگانه فقط سه‌تای آن‌را پذیرفته، دریکی تغییرداده که همین امامت باشد و خود اصل جدیدی به‌آن افزوده‌اند که رویهم به اصل‌چهارگانه یا رکن‌رابع معروف است. تفسیر آنها هم دربارهٔ امامت ـ همانگونه‌که اشاردشد ـ آنست‌که لفظ امام را به مفاهیم مختلف تعبیر کرده و منظور ازامام زمان را «شیعی کامل» یعنی پیشوای خود دانسته‌اندکه در زمان غیبت امام حجت‌های خـدا در میان خلق باشند.

حال بازگردیم به اصطلاح هورقلیائی و کاربرد آن در ارتباط بـا امامت از دیدگاه شیخیه. شیخ‌احمداحسائی براین‌عقیده‌است‌که امام‌غایب‌درقالب«هورقلیائی» مـی‌باشد و زندگی روحانی دارد او با ما زندگان تفاوت دارد ، زندگـی او به امر خداوند ونوعی زندگی برزخی درقالب هورقلیائی می‌باشد . ازاین‌رو هنگام ظهور ممکن است در قالب اصلی خـود نباشد بلکه روح و جسم هورقلیائی وی در قالب شخص دیگری ظاهرگردد. شیخ احمداحسائی این استدلال را ازاین‌رو ارائه داده است‌که در مورد طول عمر امام غایب دچار مشکل است و آن را با معیارهای فلسفه هماهنگ نمی‌بیند لذا می‌گوید‌که روح او دربدن هورقلیائی بسر می‌برد.

بعضی‌ها براین باورندکه این‌گونه طرز برداشت دربارهٔ امام غایب از افکار سیدمحمد مشعشع خوزستانی ناشی می‌شود. سیدمحمد مشعشع گفته است:

ـ هرشئی دارای دوجنبه است، جنبهٔ حقیقی وجنبهٔ حجاب، جنبهٔ حقیقی شیء همیشه ثابت وبـدون تغییر است اما جنبهٔ حجاب‌آن همواره در حال دگرگونی است[1]

شیخ احمد احسائی همین مطلب را گرفته ومی‌گوید :

۱ـ تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان، چاپ تهران، ۱۳۳۵ـ ه ـ ص۲۶.

ـ امام غایب هم دارای دوجنبه است جنبه حقیقت وجنبه‌صورت وحجاب، جنبهٔ حقیقت او که روح او است همیشه ثابت است و در جسم هورقلیائی زندگی می کند اما صورت وحجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره درحال تغییر است ازاین‌رو هر کس که به‌مقام «شیعی کامل» برسد می‌تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غایب باشد و یا به‌کلامی دیگـر می‌تواند ایـن شیعی کامل جنبه‌ی حجاب و صورت امام غایب بخود بگیرد . بـه عقیدهٔ این فرقه ، شیعیان‌کامل درهـر مقطعی از زمان مظهر او هستند بنابراین عنوان « امام زمان» و واسطهٔ میان امام غایب و خلق بـرای چنین افرادی می‌باشد . و همین‌عقیده بود که سیدعلی‌محمد معروف به‌باب را براین پندار واداشت که اوهم شیعی کامل وحجاب وصورت امام‌غایب است که درجای خود دراین‌باره بحث می‌شود.

بطور خلاصه آنچه شیخ احمد بنیان نهاد چندین سال بعد به گـونه‌ای دیگر برداشت شد وازآن بهره‌برداری‌های سیاسی کردند، دراین‌جا قبل از آنکه به دنبالهٔ بحث خصوصیات دیگر شیخیه بپردازیم یك نتیجه‌گیری کلی از آنچه سخن رفت به‌عمل می آوریم:

اصل عقاید شیخیه چنین است:

الف ـ امامان دوازده‌گانه یعنی علی و یازده فرزندش را مظهر الهی و دارای صفات الهی می‌دانند.

ب ـ از آنجاکه امام دوازدهـم در سال ۲۶۶ ه از نظرها غایب گشته و هنگام ظهور او فقط درآخرالزمان است آنان مسئله «شیعی کامل» و حلول روح او را عنوان نموده تا این‌که بتوانند همیشه بـه امام غایب

به‌نحوی دسترسی داشته باشند . این شخص در نظر شیخیان رکن رابع است.

ج ـ آنان می‌گویند معاد جسمانی نیست تنها چیزی که پس از انحلال جسم عنصری از بشر باقی می‌ماند جسم لطیفی است که آنان آن را «جسم هورقلیائی» می‌نامند ، بنابراین برداشت شیخیان به اصول زیر معتقدند :

۱ـ توحید ۲ـ نبوت ۳ـ امامت ۴ـ اعتقاد به وجود شیعی کامل

یا «رکن رابع» درصورتی که شیعیان به پنج اصل زیرمعتقدند :

۱ـ توحید ۲ـ عدل ۳ـ نبوت ۴ـ امامت ۵ـ معاد روز قیامت .

با مروری بر روند زندگی شیخ احمد و تأثیر مکتب او بر دیگران بـه این بحث خاتمه می‌دهم:

شیخ احمد احسائی پسر زین‌العابدین است . پـدران شیخ احمد همانند او بادیه‌نشین بوده و در کوه و بیابان زندگی می کـردند و شناختی از دین و مذهب نداشتند. احمد احسائی درکودکی باهوش بود بطوری که در پنج سالگی قرآن را تمام کـرد . شیخ احمد از اهالی «احساء» می‌باشد . او در ماه رجب ۱۱۶۶ ه. ق به‌دنیا آمد.

اجداد شیخ احمد همگی پیرو مذهب شیعه‌ی اثنی‌عشری بودند . شیخ احمد درسال ۱۱۸۶ـه درسن بیست سالگی احساء را ترك گفت وجهت کسب علم وادامهٔ تحصیل عازم کربلا ونجف گردید . او درآنجا با علمای دینی وقت همانند آقا باقر وحید بهبهانی وآقا سید مهدی بحرالعلوم و دیگر پیشکسوتان آشنا شد و موفق شد که به درجهٔ اجتهاد ـ در روایت و درایت ـ برسد . با دستیابی به‌این درجهٔ علمی احترام شیخ درمیان همگان بالا رفت .

شیخ احمد احسائی در سال ۱۳۲۱ـ ه. ق در حالی کـه حدود پنجاه و چهار

سال داشت سفری به‌ایران نمود و وارد یزد شد. ورود شیخ با آن سوابق ومعروفیت از جانب علمای امامیه‌ی یزد با استقبال فراوانی روبرو گـردید ولی شیخ علیرغم اصرار اهالی یزد مبنی برتوقف در آن شهر یزد را ترك گفت امـا قول داد که مجدداً به‌آن شهر بازگردد. او پس اززیارت مشهد به‌قول خود عمل نموده وبه‌یزدبازگشت حضور شیخ بزودی بگوش دیگرعلاقمندان وی رسید ودرمدارس علوم دینی ایران همه‌جا گفتگو از او شد و حتی دامنهٔ شهرتش هم از این فراتر رفت بطوری کـه فتحعلی‌شاه قاجار هم نیز از آن باخبر گردید.

دربار قاجار را رسم بر آن بود که برای مقاصد سیاسی زمینه دوستی را با اهل دین برقرار می‌ساخت روی همین اصل نامه‌ای به مضمون زیربرای شیخ‌احمد نوشت :

«اگرچه مرا واجب ومتحتم است که به زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص و عام مشرف شوم چـرا کـه مملکت ما را به قدوم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا بجهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه‌ی یزدگردم ، لااقل باید ده هزار قشون همراه آورده و شهر یزد وادیی است غیر ذی‌زرع و از ورود این قشون اهـل آن ولا البته به قحط وغلا مبتلی خواهندگشت ، و آشکار است که آن بزرگوار راضی به سخط پروردگار نیست. والا من کمتر ازآنم که درمحضر انور مذکورگردم چه جای آنکه نسبت به‌آن بـزرگوار تکبر ورزم و پس از وصول این مکتوب هرگاه ما را به قدوم میمنت سرافراز فـرموده فبها‌لمطلوب والا خود بناچار اراده‌ی دارالعباده خواهم نمود...»[1].

۱ـ کتاب، «شرح حال شیخ عبدالله، ص۲۴ـ ونیز «کشکول حاج سیدعلی حسین میبدی» ص۲۰۹ـ چاپ سنگی.

اگر نگاهی به شرائط سیاسی زمان فتحعلیشاه قاجار و دربـار وی بیاندازیم نفوذ مأموران‌خارجی ودست‌اندازی روسیه وانگلیس وفرانسه وعثمانی به‌سرحدات ایران و جنگ های شدید با سرداران روسی در ماجرای « ایروان » و نخجوان را مشاهده می کنیم، با توجه بـه‌ایـن موضوع نامه فتحعلیشاه به شیخ احمد احسائی جالب است ، او از وی سؤالاتی می‌نماید . پاسخهای شیخ بعدها به نام «خاقانیه» مشهور شد و از طـرف مدرسه ی دینی شیخیه در ایران به‌چاپ رسید ، سؤالات فتحعلیشاه چنین است :

۱ـ استفسار ازکیفیت نکاح اهل جنت.
۲ـ اهل جنت بیش ازچهار زن عقدی.
۳ـ استفسار از احوال مختلفه که برانسان وارد می‌شود از قبیل حزن و سرور واقبال برطاعات ومعاصی وحال‌آن که سبب ظاهری‌ندارد؟
۴ـ سؤال ازکیفیت موت ومفارقت روح ونزول درجنت مثالی که آیا با بدن مثالی است یا جسم دنیوی؟
۵ـ تنعم جنت مثل تنعم دنیاست، یا طور دیگر است ؟
ـ سؤال از تفاضل میانه‌ی ائمه‌ی اطهـار (ع) و تعیین فاضل و مفضول ایشان ؟
ـ سؤال ازمراتب نبوت و ولایت وآنچه متعلق به اینهاست[1].

شیخ احمد پس ازپاسخ به سؤالات مزبور مدح و ثنائی بالا بلند وگـزافه ـ گوئی‌هائی در وصف خاندان قاجار برای فتحعلیشاه قاجار می‌فرستد به شرح زیر :

«... چون درزمان سعادت قرآن دولت جاویدمدت اعلیحضرت

۱ـ کتاب جوامع الکلام صفحه‌ی ۲۴۵ ج۲، تبریز ۱۲۷۶ ه. ق چاپ‌سنگی رحلی.

ظل‌الله پادشاه دین پناه اعنی سلطان عدالت گستر و خاقان عطوفت سیر حامی حوزه‌ی اسلام و مسلمین ، مشید ارکان ملت و دین ، مؤسس بنیان مذهب و آئین جامع هردوریاست یعنی سیف وقلم ومالك هردو یعنی عِلم وعَلَم عزت بخشای ـ اهل ایمان و وفاق وذلت قرای اهل طغیان و نفاق، کشت‌زار آمـال مؤالف را بارنده‌ی سحاب گهرریـز و روان بدسکال مخالف را سوزنده‌ی شهاب شررخیز ، معدن فضل و کرم و منبع حزم و هم، دادگرشهریار با عدل وداد و کرم گستر کامگارعطوفت نهاد السلطان‌بن السلطان‌بن السلطان والخاقـان‌بن الخاقـان‌بن ابـولفتح والنصر والظفر ناصرالدین‌شاه غازی رفع‌الله الویه سلطنة وشیدالله بنیان مملکته و ... از غایت رأفت و عطوفت که منظور نظر والاهمت ایشان بـود تا هرگروهی از خرد وبزرگ آن نهان عنایت را درظل عطوفت آسوده و هرقومی از وضیع وشریف آن کهف کفایت‌را در کنف رأفت‌ورحمت غنوده‌باشند...»

ازشیخ احمد در دربار قاجار به‌نحو احسن پذیرائی شد و درکمال خوبی و خوشی اوقات گذرانید اما این نوع دعوت و پذیرائی با ادعای شیخ احمد احسائی که می گفت :

ـ هروقت اراده می کنم به‌حضور ائمه‌اطهارمشرف می‌شوم[1]. مغایرت دارد. شیخ احمد احسائی دراین مورد می گوید :

«من دراوایل به ریاضت اشتغال داشتم. پس شبی‌درعالم خواب دیدم که دوازده امام در یکجا جمع بودند . من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی(ع) شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هروقت مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در

۱ـ قصص‌العلماء ، میرزا محمد تنکابنی، ص ۳۷.

خواب ببینم و آن مشکل را سؤال کنم تا انحلال حاصل آید . آن جناب این اشعار را فرمودند کـه بخوان ... پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از امامان را قصد می کردم و درعالم رؤیا به دیدار او مشرف می گشتم وحل عویصات مسائل ازایشان می‌نمودم ...»[1].

جای بسی شگفتی است که چگونه شیخ با یك چنین ادعائی به دربار قاجار آمده وبی آن که به عمق آن نشست ومعاشرت بیاندیشد ازمزایا و جَو آنچنانی دربار بقدری لذت برد که خود اقرار می‌نماید :

ـ ... تا آن که مرا گذار به دیار عجم افتاد. با حکام و ملوك آن بلوك معاشر شدم واعتیاد به البسه و اقمشه و اطعمه واشربه ومساکن ایشان نمودم. پس آن حالت اولی ازمن مسلوب گشت والحال ائمه را کمتر در خواب می‌بینم[2]».

شیخ احمد احسائی پس ازتوقف در دربار قاجار درصفر سال ۱۲۲۴ه وارد یزد شد وپس از دوسال اقامت وتدریس وترویج جهت زیارت مزار امام رضا (ع) به مشهد رفت سپس به یزد مراجعت نمود واز آنجا ازطریق اصفهان و کرمانشاه‌عازم عتبات گردید.

درکرمانشاهان شاهزاده محمدعلی‌میرزای دولتشاه والی آن دیار وخوزستان بهمراهی تمام اهل شهر به استقبال شیخ رفت و در چاه کلان در بیرون شهر چادرها نصب گردید و در چهار فرسخی شهر منتظر ورود شیخ شدند :

۱ـ قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۳۷.

۲ـ ایضاً.

ـ ... درعرض راه ذکری ازتوقف کرمانشاه رفت . چون وارد سراپرده شدند، آن بزرگوار شاهزاده را به‌خلوت خواسته وفرمود مراد از اقامت من در این بلاد چیست ؟ عرض کرد رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همگنان وسرافرازی درمیان ایشان، فرمود باعث مهاجرت از یزد نه تنگی معاش بود و نه بدی اهلش[۱].

اطلاع دقیقی از رابطه شیخ احمد احسائی با شاهزاده محمدعلی میرزا طی اقامت شیخ درکرمانشاهان به‌دست‌نیامده است اما دوموضوع بدیهی است، نخست آنکه شیخ احمد احسائی درخدمت محمدعلی میرزا با نهایت خوشی واحترام ایام گذرانید ثانیاً طبق‌گفتهٔ مرحوم سیدکاظم رشتی محمدعلی میرزا سالی هفتصد تومان به شیخ احمد احسائی می‌داد[۲].

شیخ احمد با نهایت جلال وفراغت بال زیست تا اینکه شاهزاده محمدعلی میرزا به‌رحمت ایزدی پیوست ، پس از وی تمام نعمت های آن بلد روی به نقصان‌آورد، گویا تماماً به‌وجود او وابسته بود[۳].

در مورد شناخت شیخ احمد و رابطه‌اش با شاهزاده محمد علی میرزا باید اضافه‌کرد که طبق مدارك محمدعلی میرزا تا آنجاکه می‌توانسته شیخ را یاری مادی می کرده است:

ـ ... در بعضی ازمنه شیخ را قروضی پیدا شده بود ، پس

۱ـ رساله‌ی شرح حال شیخ عبدالله ص۳۴.
۲ـ قصص‌العلماء ص ۳۶.
۳ـ رساله‌ی شرح حال ص ۳۹.

شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یك باب بهشت به من بفروش من هزار تومان بتو می‌دهم که به قروض خود داده باشی . پس شیخ یك باب بهشت به او فروخت و به خط خود وثیقه نوشت ، و آن را به مهر خویش مختوم ساخته به شاهزاده داد و هزار تومان ازاو گرفت و قروض خود را پرداخت»[۱].

درسال ۱۲۳۲ـه شیخ احمد پس ازتوقف در کرمانشاه به‌زیارت حج رفت، ازآنجا به نجف سپس به‌کربلا وارد شد و دو سال بعد یعنی درسال ۱۲۳۴ـه باز به‌کرمانشاه بازگشت تا از آنجا عازم مشهد شود، وی ابتدا به قم و ازقم به قزوین رفت[۲].

میرزا عبدالوهاب قزوینی که ازعلمای طراز اول قزوین بشمار می‌رفت شیخ احمد را دعوت به قزوین کرده بود ازاین‌رو شیخ احمد در قزوین در سرای میرزا عبدالوهاب فرودآمد.

شیخ روزها درمسجد جمعه نماز می کرد وعلمای قزوین همه حاضر می‌شدند واقتدا می کردند وحاجی ملاعبدالوهاب هم به‌عنوان مرید همه‌جا بدنبالش می‌رفت. شیخ احمد درقزوین به‌دیدار علمای آن شهر می‌رفته ازجمله روزی بدیدن « حاجی محمدتقی ممقانی » یکـی از علمای بنام آن شهر ـ کـه بعداً مفصلتر در رابطه با «قرة العین» دربارهٔ او خواهیم پرداخت ـ می‌رود . حاج محمدتقی ممقانی ازشیخ سؤال می کند که :

درمعاد مذهب شما وملاصدری یکی است؟

شیخ گفت : چنین نیست، مذهب من با مذهب ملاصدری جدا است.

حاجی محمدتقی ممقانی دراین‌جا خطاب به برادر کوچکش حاجی ملاعلی

۱ـ قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی ، ص۳۶.

۲ـ ایضاً .

می گوید :

ـ برو در کتابخانهٔ من وشواهد ربوبیه‌ی ملاصدری درفلان‌جااست آنرا بیاور اما حاجی ملاعلی چون ازتلامذه‌ی شیخ احمد بـود مساهله و مسامحه و مسارفه در احضار شواهد ربوبیه نمود.

حاجی محمدتقی ممقانی به‌شیخ گفت: اکنون‌که نزاع نمی کنیم دراین‌مورد که مذهب شما درمعاد با ملاصدری یکیست ، لیکن بگوئید که مذهب شما در معاد چیست؟ علی‌رغم امتناع آن‌دو ازمجادله، مشاجره‌ای ناخواسته میان‌آن‌دو برخاست آن اجتماع به افتراق ونفاق مبدل‌گشت ودرآن‌روز چون شیخ احمد به‌مسجد رفت کسی جز حاجی ملاعبدالوهاب را درکنارش ندید . همهمهٔ تکفیر شیخ در قـزوین بالاگرفت وشاهزاده رکن‌الدوله علینقی میرزا حاکم شهر برای سرپوش نهادن بـه قضایا ضیافتی ترتیب داد و طرفین دعوی یعنی شیخ احمد و حاجی تقی را دعوت نمود. هنگام حضور درمجلس شیخ احمد درصدر قرار داشت‌که حاجی محمد تقی وارد شد ، او درکنار شیخ احمد ننشست و میان خود وشیخ فاصله قرارداد . چون سفرهٔ شام‌گستردند حاجی محمدتقی درسفره شریك شیخ احمد نشد و ازسفره‌ای که جدا از سفرهٔ شیخ بود به خوردن پرداخت ، هنگام نشستن هم دست بر یك طرف صورت نهادکه با شیخ‌احمداحسائی رو در رو نگردد. پس‌ازصرف شام‌رکن‌الدوله علینقی میرزا لب به‌سخن گشود و گفت:

ـ جناب شیخ (احمد احسائی) سرآمد علمای عرب و عجم و لازم‌الاحترام است ، و حاجی محمدتقی برغانی نیز باید در احترام وی بکوشد و سخن مفسدین که درمیان این دوعالم فساد و مشاجره و عناد برانگیخته باید زدود . حاجی تقی در جواب گفت :

ـ میان کفر و ایمان اصلاح وآشتی نیست ، شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام است ومنکرضروری کافر است، شاهزاده هرچه خواست میانجیگری کند وضع بدتر شد . حاجی تقی برغانی درتکفیر شیخ تأکید و تشدید

نمود[1].

این جریان پیامدهای چندی‌بدنبال داشت، نخست‌آنکه شیخیه ازجامعه شیعه منزوی‌گردید ، وکشمکش های خونینی بدنبال آن رخ داد ، ثانیاً با توجه به جَو بوجودآمده سیاست‌های داخلی وخارجی دست به‌بهره‌برداری‌زدند و آتش‌اختلاف را هرچه بیشتر تندتر کردند.

درمورد تکفیر شیخ‌احمد احسائی نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که ازبین‌آن‌ها یکی ازنظریه‌هائی که احتمالا به‌واقعیت نزدیکتر است بازگوه‌ی کنیم:

ـ ... حقیقت امر این بود که برغانی دعـوی اعلمیت بلد را داشت و متوقع بود که شیخ بزرگوار در ورود به قزوین کـه همهٔ اهل بلد وعلمای محل ومحترمین وحاکم و رعیت استقبال کرده بودند،به‌منزل آقای برغانی وارد بشود. در حالی کـه دعوت خاصی هـم نکرده بود و مرحوم عالم فاضل‌کامل آقا میرزا عبدالوهاب قزوینی که ازاجله‌ی‌علمای آنجابود ازمرحوم شیخ دعوت کرده بود و ایشان هم اجابت کرده‌بودند الان‌که همهٔ داستان ها گذشته ولی‌خدا دانا است که حقیقت امر ابتداء جز آنچه عرض شد ، نبود و حس جاه طلبی آن ملا امـر را به این‌جا رسانید» . [2]

شیخ احمد احسائی پس ازتکفیر قزوین را ترک‌گفت و به قصد زیارت مشهد به‌تهران‌آمد ودرشاه عبدالعظیم مسکن گزید سپس عازم مشهد شد. شیخ‌احمد دراین سفر مدت سه ماه در یزد بود اما وی درآنجا با مشکلات فراوانـی روبرو گشت و دیگر آن احترام و منزلت را که مردم و بزرگان یزد نسبت به‌او رعایت می کردند،

۱ـ قصص‌العلماء ، میرزا محمد تنکابنی، ص ۴۲.

۲ـ کتاب فهرست، سرکار آقا ابوالقاسم‌خان ص ۱۹۵.

بخود ندید. ایـن وضع و شرائط وتقلیل احترامات منحصر به یزد نبود بلکه علماء دیگر نقاط مثل عراق ، خراسان، نجف ، اصفهان همانند علماء قزوین و یزد چنین حالتی پیدا کردند ازاین جهت شیخ کربلاء ، عراق و ایران را برای زیستن مساعد نیافت لاجرم آهنگ بیت‌الله‌الحرام نمود اما در بین راه حال شیخ دگرگون می‌شود تا این که در دومنزلی مدینه فوت می کند.

وفات وی را در سال ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۶ یا ۱۲۴۳ و یا ۱۲۴۴ ذکر کـرده‌اند . تاریخ وفات اورا صاحب روضات‌الجنات میرزا باقر خوانساری سال ۱۲۴۳ درسن ۹۰ سالگی می‌داند[1].

بعد ازشیخ احمد احسائی سیدکاظم رشتی بجای اونشست . سیدکاظم رشتی شخصیتی مخصوص بخود داشت وحرف‌ها وگفته‌هایش را تقریباً کسی نمی‌فهمید :

«سید رشتی دارای مؤلفات بسیاری است که احدی چیزی از آن نفهمیده است وگویا که با زبان هندی حرف می‌زند[2]».

سیدکاظم رشتی درمقطع‌زمانی حساس زمام شیخیه را بدست‌گرفت که مسائل سیاسی در منطقه به‌چنین افرادی توجه خاصی داشت وبرای دامن زدن به اختلافات به‌نفع این وآن ازعوامل مذهبی بهره‌های زیادی می گرفتند. روند و مشی سیدکاظم نشان می‌دهد که وی در نقش رهبری چگونه بطور مستقیم یا غیرمستقیم آلت دست قرار گرفته است:

«... در زمانی که درمجلس درس حاجی سیدکاظم حاضرمیشدم ومی‌خواستم ازمذهب ایشان اطلاعی حاصل کنم، غالباً مـذمت از فقهاء

۱- روضات‌الجنات، ج۱، ص۹۴.

۲- ریحانة‌الادب، محمدعلی مدرس، ج۲، ص ۳۵۸.

می کردند و سخن درشت بلکه العیاذبالله به‌فقها ستم می‌نمودند[۱].

کتابی که سیدکاظم رشتی تحت عنوان «دلیل المتحرین» تدوین نموده است یکی ازدلائلی است که وی چه مشی را می‌پیموده است: مناسب آن بود که‌این کتاب را (منظور دلیل‌المتحیرین است) شتمیه نامید[۲].

در کربلادربلوای شیخیه هیچ‌یك ازعلمای‌امامیه سیدکاظم‌را تأیید نمی کردند و همهٔ علمای وقت منکر فضل و صحت عقیدهٔ سید کاظم رشتی بودند[۳] سید کاظم رشتی تنها کسی بود که صاحب جواهر را احمق مستضعف خواند و او را شیعه نمی‌دانست[۴].

این شرائط و روش سیدکاظم محیط کربلا را بصورتی درآورده بود که مشتی رند و اوباش را به دور وی جمع نموده[۵] و محیط را مساعد هرگونه بهره‌برداری ساخته بود، بنابراین سیدکاظم رشتی ویارانش سخت مورد محبت‌واحترام مقامات عثمانی بودند چون شیخیه توانسته بود در زمان سید کاظم رشتی آن چنان تضاد و تشددی در میان جامعه ایجادکند که دست مأموران عثمانی را جهت مداخله درامور بازگذارد وازطرفی نفوذ وقدرت محافل شیعی را که از مراکز مهم نفوذ حکومت شیعی ایران بحساب می‌آمد و افکاری مغایر و مخالف با خلافت عثمانی داشت و درقلمرو عثمانی بشمار می‌آمد، سرکوب نماید.

مردم شیعه‌کربلا با حمایت علماء اقدام به قیام علیه زورگویان وحکام ترك در کربلا نمودند اما پیروان سید کاظم رشتی که تمام نیروی خود را صرف مقابله با

۱ـ قصص‌العلماء میرزا محمد تنکابنی، ص ۵۸.

۲ـ ایضاً ص ۵۶.

۳ـ هدایة‌الطالبین، ص۱۴۴.

۴ـ قصص‌العلماء ص ۵۸.

۵ـ تاریخ روضة‌الصفا، قاجاریه، ج۱۰، ص ۲۶۵، انتشارات خیام.

علماء بکار می‌برد مانع شد ودرنتیجه محمدنجیب‌پاشا روز ۱۸ ذی‌القعده سال۱۲۵۸ ه. ق عازم سرکوبی مردم کربلاگردید، او آنجا را محاصره کرد وبـا لشکری بس مجهز وارد کـربلا شد چهارهزار نفر زن ومرد شیعه را از دم تیغ گذرانید[1] در چنین وقتی که حتی حرمهای مطهر جای امنی بـه شمار نمی‌رفت و هیچ کس نمی‌دانست به‌کجا می‌توان پناه برد و همه در خون خـود می‌غلطیدند ، خانهٔ سید کاظم رشتی خانه‌ای امن وعده‌ای ازمریدان سید درآنجا جمع شده بودند.

سیدکاظم‌رشتی فرزند سیدقاسم ابن سیداحمد است که سیداحمد خود سید حبیب از سادات حسینی از اهالی مدینه بوده که پس از شیوع طاعون عازم ایران می‌شود و در رشت ساکن می گردد. سید کاظم درسال ۱۲۱۲ ه در رشت به‌دنیا آمد وپس ازتحصیلات مقدماتی به‌یزد رفت‌سپس عازم کربلا شد[2].

درکربلا سیدکاظم رشتی به‌تدریس واشاعه شیخیه پرداخت وشاگردان‌زیادی بدور خود جمع کرد. سیدکاظم شاگرد ومفسر اقوال شیخ احمد احسائی را به‌عهده گرفت، باآن‌که شیخ‌احمد شاگردان زیادی داشت‌که بسیاری مجتهد وفاضل بودند وعلاوه براین خود پسر عالم وفقیهی بنام شیخ علینقی وپسر بزرگی بنام شیخ علی که جزء باحافظه‌ترین علماء بشمار می‌رفتند و درعین‌حال سید کاظم پس از استادش بجای او نشست . بدین‌سان جوانی که هنوز سه دهه از عمرش بیشتر نمی‌گذشت با وجود جمع زیادی عالم که تعدادشان به بیش از دویست نفر می‌رسید وبعضی‌سنی حدود هفتاد سال داشتند ، رئیس شیخیه شد.

سیدکاظم رشتی به‌مدت هفده سال به‌عنوان شیعی کامل وبه‌اصطلاح شیخیان

۱ــ شهرحسین، محمدباقر مدرس ص۴۱۷، تبریز.
۲ــ کتاب فهرست ص ۱۴۷.

ناطق واحد پیشوائی شیخیان را بدوش کشید . سید کاظم آن چنان در گفتارش بـر ظهور امام غ پافشاری و تأکید داشت که تمام شاگردانش هـر آن در انتظار ظهور بسرمی‌بردند، اوهمواره براین جمله پافشاری می کرد که : **او هم‌اکنون در میان شما است** . ازمطالب خواندنی وی شهر رؤیائی و من درآوردی او می‌باشد که در کتابی بنام «شرح قصیده» از آن سخن‌ها گفته است.

سیدکاظم که نمی‌خواست مطالب استادش را نقض و یا چیزی بر آن بیافزاید درصدد بود آثاری ازخود بجای نهد که برای شنوندگانش‌حیرت بیافرینند. اوشعری از پاشا عبدالباقی افندی شاعر عرب شنید ، که البته آن شعر در مدح حاکم عراق آن زمان سروده بود، سیدکاظم یکی ازابیات‌آن قصیده را برگزید و چون دریافت می‌تواند در آن قلمفرسائی کند آن را عنوان نمود و پروبالش داد.

شعر مزبور این است:

هذا رواق مدینة العلم التی من بابها قدضل من لایدخل

یعنی :

این‌است رواق شهرعلم، هر آنگاه اگر کسی داخل آن نگرددگمراه می‌شود.

شعر مزبور گویا ازاین جملهٔ معروف که حدیث عربی است‌گرفته شده باشد که می گوید :

«انا مدینةالعلم وعلی بابها فمن اراذ ان یدخل‌المدینة فلیدخل من بابها».

این حدیث معروف پیامبر (ص) است کـه دربارهٔ فضیلت علی‌بن ابی‌طالب گفته ومعنی آن این است که : من شهر دانشم وعلی دروازهٔ آن شهر است.

سیدکاظم رشتی درکتاب شرح قصیده **شهرعلم** را به‌تصویرپندار کشیده ودر اوهام واذهان خویش به‌رؤیـا رفته وبرای عامیانی که دورش راگرفته بودندبه‌شرح و تفصیل آن شهر خیالی می‌پردازد ، شگفت آن‌که هیچ‌کس از حضار کوچك‌ترین سؤالی پیرامون‌آن اباطیل از آن شیاد نمی کند، واما آنچه وی به‌عنوان رهبرجمعی ازعلماء گفته است :

درآسمان شهری است که می‌خواهم کوچه های آن را برای شما بشمارم ، کوچه‌هائی که قلم ازشمردن‌آن ناتوان است تا چه‌رسد به‌شمردن‌آن‌ها به تفصیل و به زبان ، اما تاآن‌جا که بتوانم قسمت هائی را از آن شهر برایتان بازگو می کنم...

کسروی می گوید :

من این کتاب را بیست وچند سال پیش در تبریز خـوانده‌ام و چنین بیاد می‌دارم که نود وچند صفحه را با خطریز پرازاین چرندنویسها گردانیده، و اما محتویات آن :

ـ عقد صاحبه رجل اسمه شلحلعون ـ کوچه‌ایست که دارنده‌اش مردی بنام شلحلون است .

ـ عقد صاحبه کلب اسمه کلحلحون ـ کوچه‌ایست که دارنده‌اش سگی بنام کلحلحونست .

ـ محله بیست و دوم بنران است که در زیر بحر قـرار دارد که تدبیر کنندهٔ جهان پائین است .

درناحیه‌ای ازآن محله، که دروسط آن ۳۴۰ کوچه وجوددارد... که چون دانستن این کوچه‌ها و صاحب‌آن‌ها ونام‌های صاحبان‌آن‌ها بسیار سودمند است، آن‌ها را برای شما می‌شمارم:

ـ اول کوچه‌ایست کـه صاحبش مردی است ، که در دست او خنجری است بنام رخیبا

ـ کوچه دوم ـ صاحب‌آن مردی است که صفحه‌ای حمل‌میکند که نامش شمشالك است.

ـ سوم کوچه‌ایست که نام صاحب آن «لوط هشا» است صورتی سگ مانند دارد.

ـ چهارم کوچه‌ایست که نام صاحب‌آن «طوطیع ال» است و در

دستش عکسی است از آهن ...

نام کوچه دیگر«سقطون سحسو یلا» است و بشکل انسان ایستاده‌ای است.

نام صاحب کوچه دیگر «ده دره» یا «ده در ده» و مردی است که شمشیر حمایل کرده است.

نام صاحب کوچهٔ دیگر «ارهوطا» و به شکل گوسپندی است کـه به‌عقب نگاه می کند .

کوچهٔ دیگر صاحبش عقابی است به رنگ خرمائی ، نام عقاب لطو ناسده می‌باشد.

«سمیسور» هم که دارای دوشاخ و خرچنگی دردست دارد کوچهٔ دیگری را درتصاحب دارد.

سید کاظم زنان را هم دراین دنیای عجائب بـی‌نصیب نگذاشته است، می‌خوانیم:

ـ صاحب کوچهٔ دیگر زنی است بنام «طرطیروش» ، او برتختی تکیه زده است.

ـ صاحب کوچهٔ دیگر مردی است بنام «کشیفیمیو» که برموجی همچنان بروی آب ایستاده است . کشیفیمیو تاجی بر سر و حلقهٔ کافوری دردست دارد.

• صاحب کوچه‌ی دیگرشیر است بدون‌سر، نامش«خیارش‌شورش» که همواره صحبت می کند.

صاحب کـوچهٔ دیگر ماری است بـا دو بال ، نام ایـن هیولا طلالوریا است.

سیدکاظم رشتی درسال ۱۲۵۹ـ ه مرد وهنگام مرگ شاگردان زیادی داشت،

مهم آن که سیدکاظم رشتی جانشینی برای خود انتخاب ننمود، ولی گفت :

ظهور امام غایب بسیار نزدیك است ، احتیاج به تعیین جانشین نیست[1]

شاگران سید کاظم رشتی پس از مرگ او همان‌گونه که خود وی پیش بینی کرده بود درانتظار ظهور امام غایب روزشماری می کردند. دراین میان چندین نفر ادعای مهدویت کردند که ازجمله آقا سیداحمد رشتی فرزند سیدکاظم رشتی بود، او درسال ۱۲۹۵ـه درعراق بدست یك‌نفر عرب کشته شد. کسان دیگر هم پای دراین راه نهادند که ازهمه معروف‌تر ـ سیدعلی‌محمد شیرازی معروف‌به«باب»ـ یکی از شاگردان سیدکاظم بود. دراین‌جا جهت آگاهی بیشتر باید به‌این نکته اشاره کرد که ادعای مهدویت تازگی نداشت بلکه در ادوار مختلف درنقاط گوناگون شکل‌خاص خود را داشت که قبل ازپرداختن به‌ظهور آن درایران اشاره‌ای گذرا به‌آن در ارتباط با پیدایش باب درشیراز به‌بعضی از ابهامات وسؤالات پاسخ می‌دهد:

تعداد بیش ازپنجاه نفر قبل ازعلی‌محمد شیرازی درنقاط‌مختلف دعوی مهدویت کرده بودند که تنها به ذکر چند نفر عمده می‌پردازیم :

در زمان منصور دوانقی ـدومین خلیفهٔ عباسیـ درمدینه شخصی بنام محمدبن عبدالله ملقب به زکیه درسال۱۴۵ ظهور کرد ومردم‌را بسوی خویش خواند . محمدبن عبدالله برادری بنام ابراهیم داشت کـه وی را یاری می کرد. او قیام به‌دعوت ازمردم نمود وبصره، اهواز وبعضی‌دیگر ازشهرهای ایران ونیز مکه ومدینه را متصرف شد سپس عُمال خود را به یمن و دیگر جاها فرستاد . طـرفداران محمدبن عبدالله روز بروز زیادتر

۱ـ نبیل زرندی ، تاریخ بلیل ص۴۴.

شدند بطوری که نزدیك بود دولت عباسیان را سرنگون نمایند . منصور، خلیفه عباسی، دراین هنگام خود را آماده کرد وباه‌محمدبن‌عبدالله به ستیز پرداخت و اورا کشت[۱].

نفربعد شخصی‌بود بنام‌عبیدالله مهدی فرزند «محمد حبیب، فرزند امام جعفرصادق(ع) که مؤسس دولت فاطمیان درمغرب بود. عبیدالله در اواسط قرن چهارم- ه شهرهای مصررا فتح کـرد و بدست سردار جوهر صقلی شهر قاهره را بنا نمود . دولت فاطمیان تـوسعه یافت و سلطنتشان بسیار دوام وبقا داشت[۲].

سومین نفر محمدبن عبدالله تـومرت معروف بـه مهدی هرعی مکسنی به ابی‌عبدالله که اصلش ازجبل سوس واقع درمنتهای بلاد مغرب بود، اوبطرف مشرق مسافرت ودرخاك عراق با ابی‌حامد غزالی طوسی وغیراو ازعلماء عراق ملاقات نموده نزد آنان تعلیم دید ومشهوربه‌عبادت وتقوی‌گردید و درخاك حجاز سیاحت نمود سپس به قاهره آمد و از آنجا بطرف مغرب رفت و در مراکش سکنی گزید . عبدالله تومرت در اوائل قرن ششم هجری دولت بزرگی بنام دولت **عبدالمؤمن** تشکیل داد[۳].

چهارمین نفر عباس فاطمی نام داشت که در آخر قرن هفتم هجری در مغرب ظهورنمود و ادعای مهدویت کرد. مردم خیلی زود بدور اوجمع‌شدند و اوبقدرت و شوکت رسید . عباس فاطمی پس از بقدرت رسیدن دست به ابزار زور برد و با قهر وارد شهر فاس گردید ، بازارهای شهر را آتش زد و افرادش را به اطراف و اکناف فرستاد تا کنترل اوضاع را دردست‌گیرند. عباس فاطمی را دشمنانش خیلی زود با تمهید وحیله‌کشتند و دولتش هم باکشته‌شدنش بسررسید.

پنجم سید احمد نامی درقرن سیزدهم درپاره‌ای ازنقاط هندوستان ظهورکرد

۱و۲و۳- مفتاح باب الابواب ص۴۶.

و در سال ۱۲۴۳ـ ه در حوالی پنجاب شمال غربی بـا سیك ها جنگید ، اما کار او رونقی نداشت.

پس ازاو شیخ محمدعلی پسرشیخ محمد سنوسی می‌باشدکه بررسی احوال وی بویژه درخور توجه است.

شیخ محمد علـی سنوسنی منسوب به علویه مـی‌باشد و در سال ۱۱۷۰ـخ (۱۷۹۱ـم) حدود دویست سال پیش از این در نواحی جزائری نزدیك به مراکش درجبل سنوس متولد شد ، نام فامیل او هم از همین منطقه گرفته شده است . او در جوانی ترك دیار نمود ودرتاریخ ۱۸۳۰ـم علیه فرانسویان که در آن زمان بر آن‌دیار تسلط داشتند به‌ستیز پرداخت. شیخ محمدعلی چند سال بین مصر و مکه به‌تحصیل علوم دینیه پرداخت تا اینکه در واحهٔ «جغبوب» (واقع در شمال افریقا)در حوالی مصر اقامت‌گزید وبرای مدت نسبتاً طولانی به‌تدریس علوم دینی مشغول شد وخیلی زود شهرتش به‌عنوان زاهدی متدین درآن نواحی پیچید. طلاب زیادی از اطراف و اکناف به‌دور اوجمع شدند وبرای خود صاحب مکتب و دستگاهی گردید . شیخ محمدعلی چون بازار را گرم دید ادعای آوردن آئین تازه‌ای کرد که خیلی هم مورد توجه واقع شد .

هدف شیخ محمد علی سنوسی پالودن قـواعد دین اسلام از آلودگی‌هـا و زدودن بدعت‌هائی بودکهٔ به دین اسلام نسبت داده بودند، اوهمواره درنظر داشت اسلام را به همان معیارهای زمان پیامبر برساند ومسلمانان را ازتفرق وتشتت نجات دهد ونیروی دین ونفوذآن را درجمیع بلادی که تابع احکام اسلام بودندوازاسلام پیروی می کردند ، برقرار سازد.

این مذهب نظامی محکم و ترتیباتی دارد که پیروان آن آن را رعایت می کنند **برادران** نـام ویژه‌ایست کـه افراد آن برخود نهادند . حفظ اسرار و اطاعت کورکورانه از شیخ و رئیسشان و دقت در رعایت

قواعد دین به‌تمام معنی از جمله عادات **برادران** بود. آنان لباس خاصی که بدان شناخته شوند ندارند ولی رموز و اشاراتی دارند که یکدیگر را بدانها می‌شناسند . از جمله چیزهائی که میانشان شدیداً ممنوع می‌باشد نوشیدن قهوه و استعمال دخانیات است . و از جمله رسومی که بزرگان مذهب در عمل نسبت به آن سخت مبالغه می ورزند بنای مسجد و زاویه (خانقاه) ومدارس وتأسیسات دیگری برای‌تربیت افراد صحرائی وبدوی و آنان که بی‌سواداندمی‌باشند تا زارعین‌طریقه حساب کردن اموال‌خویش و طرز کشت و زرع خرما و زیتون را به اطفالشان یاد دهند . همین عمل نیك طرفداران زیادی را بسوی آنان کشانید. تعداد خانقاه (زاویه) ای که در سودان تاکنون ساخته‌اند به بیش از پانصد زاویه می‌رسد و این تعداد بجز زاویه‌هائی است کـه بطور سری در مصر و حجاز و بادیه عـربی ساخته‌اند[1].

شیخ یا رئیس سنوسی ها بوسیلهٔ کارکنان دستگاه هـای تعلیم و تربیت می‌توانند ازنقاط دورکسب اطلاع نمایند و یا دستوراتشان را در کوتاهترین مدت بدانجا ارسال دارند . شیخ نفوذ غیرقابل رقابتی دارد. بعد ازشیخ محمدعلی پسرش محمدمهدی درسال ۱۱۹۷ـخ جانشین پدر شد ، وجه تسمیه اسم مهدی پسر شیخ محمد علی ادعـای وی مبنی بـر محدودیت بود لذا مردم پسر محمد علی را مهدی می‌نامیدند ، و این در حالی بود که پدرش چنین ادعائی نداشت. هرگاه مریدان مهدی از وی دربارهٔ ادعایش توضیح مـی‌خواستند وی تنها به واژهٔ « نمیدانم » اکتفا می کرد. بنا به‌گفته مریدانش خبر داده بودند که ظهور مهدی درپایان‌قرن سیزدهم واقـع می‌شود و در همان وقت هـم سنوسیون معتقد شدند کـه

1— Area Handbook for Libia, Foreign Study, The American University: P. 111.

رئیسشان همان مهدی منتظر می‌باشد، آنان وی را محمد مهدی نامیدند.

محمد مهدی درزمان پدرش جوان رشیدی بود ولی بعدازمرگ پدرش ریاست این طایفه را که جمعیتشان درسراسرجهان کم‌وبیش بچشم می‌خورد، به‌عهده گرفت[1].

سنوسی‌ها به‌صلاح تقوی ومراقبت درامور دینی و سخت‌گیری برخود در امور زندگی شهرت دارند و همواره سعی می‌کنند تا وسائل اتحاد واتفاق ملل آفریقائی را فراهم سازند ومیل زیادی به دادوستد بین خود نشان می‌دهند ، آنان بی‌نیازی از مصرف نمودن امور زراعی از بیگانگان را در رأس اهداف خود قرار داده‌اند ، آنچه که سنوسی‌ها را درمیان ملل آفریقائی برجسته می کند کینه وعداوتی است که آنان نسبت به دخالت اروپائیان درامر مسلمین دارند[2].

یکی دیگر ازمدعیان مهدویت غلام احمد قادیانی است . در سال ۱۲۱۱- خورشیدی درقریه‌ای از قادیان که سکنه‌ای حدود هزار نفر مسلمان بیشتر نداشت طفلی بدنیا آمد که اورا غلام احمد نامیدند. پدر احمد درسال ۱۲۳۶-خ درجنگ علیه انگلیس‌ها ، چون مالك بود و جزئی مالی داشت ، به هندوها کمك کرده با وجودی که غلام احمد پدرش سنی بود ولی او قرآن را نزد بعضی از علماء شیعه فراگرفت بنابراین برعقائد واحوال سنی‌وشیعه اطلاع نسبتاً کاملی‌یافت. غلام‌احمد دربعضی‌ازادارات دولتی به‌سمت منشی‌گری مشغول‌گردید اما چون علاقه‌به‌عبادت داشت از شغل خود دست کشید و برای عبادت و بحث در امور دینی کناره‌گرفت. امورات وی درآن هنگام ازطریق ملکی که در قریه احمد آباد قادیان داشت و قریه دیگری که متعلق به‌یکی از اولادان او بود،اداره می‌شد.

۱ــ باب‌الابواب، ص۴۸.

۲ــ ایضاً.

احمد قادیانی دوزن اختیار کرد، از زن اول دو پسر و از زن دوم چهار پسر ویك دختر پیدا کرد، اسم پسربزرگش که از زن اواش بود سلطان احمد، اسم پسر بزرگ زن دومش محمود بود. ازمعجزاتی که مریدان وی به او نسبت می‌دهند این بوده که پیش از ولادت هریك از اولادانش، ولادت آن‌ها را خبر می‌داد ، اسم آنها را معین می کرد، و سپس همانطور که خبر داده بود واقع می‌شد.

غلام احمد در سن چهل سالگی دعوت به قیام کـرد و سی سال مردم را به تعلیمات خویش خواند .

سران حکومت با وی کاری نداشتند و مزاحمتی برایش فراهم نمی کردند ، واین از دوجهت بود، یکی آن که درهندوستان زایش فرقه ومسلك امری غیر عادی نیست، دوم آن که قادیانی مردم را دعوت به صلح و آرامش می‌نمود. مبنای دعوت قادیانی قرآن مجید واحادیث نبوی که با قرآن موافقت زیادی داشته باشد ، بود:

شگفت آن که با یك‌چنین تئوری قادیانی مدعی بود کـه وی عیسی‌بن مریم است، دلیلی که او می آورد قرآن است که : درقرآن آیاتی وجود دارد که به‌ظهور مسیح دراسلام بعد ازپیغمبر اشارت دارد. و چون فاصلهٔ میان موسی و عیسی چهارده قرن وفاصلهٔ میان عصرپیغمبر وعصر او نزدیك بـه چهارده قرن است، پس او همان عیسای موعود در اسلام است.

غلام احمد گفته است : هم‌چنان که عیسی علیه‌السلام ازمیان یهودیان بـرای هدایت آنان قیام نمود مسیح جدید اسلام هم ازمیان مسلمین برای هدایت آنان قیام کرده است .

عقیدهٔ احمد قادیانی ـ برخلاف گفتهٔ قرآن که مبنای دعوت او است ـ این است که عیسی مرده وقبر او هـم در کشمیر می‌باشد ، او و مادرش از نظر عصمت مانند سایر پیامبران بوده‌اند وادعا می کند کـه : من خودم صورت قبر مسیح را در کشمیر دیدم که ضریحی داشت، سجل احوال عیسی در پشت یکی از کتابها نوشته ومهر شده بود وچندتن ازمعتمدین آن را تصدیق کرده بودند، آنچه که دراصل زمینهٔ

پیشرفت دعوت قادیانی را مهیا و مساعد نمود این بود که وی تمام نیرویش را بر ترویج دین‌اسلام اختصاص داد ومتمرکز کرد. احمد قادیانی سعی‌داشت دین‌اسلام را درمیان برهمائیان اشاعه دهد و تعالیم خویش را به اشکال مختلف میان مسلمانان نشر دهد.

او روزها را به مباحثه، مناظره و تألیف کتاب می‌پرداخت و تنها هنگام نماز به‌مسجدی که جنب خانه‌اش بود می‌رفت و دیگر بجز این از خانه خارج نمی‌شد. گاهی اوقات هم دربین راه مسجد وخانه چیز می‌نوشت. مردم درمسجد جامع و در بین راه اطرافش جمع شده و از او سؤالاتی می‌کردند، او هم درکمال خونسردی پاسخ می‌داد.

قادیانی برای پیشرفت دعوت خویش سه‌نوع روزنامه تأسیس کرده بود، یکی روزنامهٔ «بدر» که هفتگی بود و به زبان هندی منتشر می‌شد وحوادث روزانه مربوط بکار خود را از قبیل مسافرت ومراجعت وبیعت مریدان و امثال‌آن را درآن روزنامه به اطلاع مردم می‌رسانید. دوم روزنامه هفتگی «حکم» که اختصاص به مسائل دینی ومذهبی داشت وبه سؤالات دینی پاسخ می‌داد. سوم مجلهٔ «ایمان» بود که ماهیانه به‌زبان انگلیسی منتشرمی‌گردید. قادیانی بیش ازشصت کتاب تألیف کرد که بعضی به زبان محلی، وبعضی به فارسی، عربی و انگلیسی است.

احمد قادیانی دارالضیافه‌ای درقادیان بنا نمود که اهل هرفرقه‌ومذهب ومات می‌تواند به آنجا وارد شود و اگر بخواهد بحث دینی بنماید این امر را برایش بسهولت فراهم می‌کنند.

احمد قادیانی درقادیان وسایر بلاد پنجاب، بمبئی و سایر بلاد هند، عرب و زنگبار پیروان زیادی دارد. آن ها خودشان را احمدیه می‌خوانند و قادیان را مدینةالشیخ می‌نامند.

احمد مهدی سودانی: احمد مهدی سودانی خود شیعه دوازده‌امامی بودولی ادعای وی این بود که اوهم یکی از امامانست. برای ظهور این مهدی سودانی

همانند کسان دیگری که به دعوی مهدویت بـرخواسته‌اند شرائطی به وجود آمد بدین ترتیب :

ـ نخست آن که مسلمانان اهل سودان ازجمله کسانی هستند که ظهور حضرت مهدی را انتظار داشتند و چون سنوسی پیش بینی کرده بود کـه امام زمان بزودی ظهور می کند و سودانی‌ها بحرف او اعتماد داشتند ، هـر آن درانتظار ظهور بسر می‌بردند ـ دقیقاً موردی که برای شاگردان سید کاظم رخداد ـ .

ـ ثانیاً اعتقاد مردم سودان به استناد اقوالی کـه از موثقین روایت می کنند آنست که مهدی موعود ازمیان آنان برمی‌خیزد. ازجمله گفتهٔ «قرطبی» است که در طبقات کبری خود چنین گفته است:

وزیرمهدی صاحب خرطوم می‌باشد ونیز ازقول سیوطی و ابن حجر است که : ازعلامات ظهورمهدی خروج صاحب سودان است[1]

محمد احمد سودانی از قبیله دناقله ، در جزیره بنت ، در مقابل دنقله تولد یافت ۱۸۴۸ـم .

نسبت احمد مهدی به شیخ قرنی صاحب کتاب الفروق می‌رسد ، خاندان او درساختن کشتی اشتهار دارند. اسم پدرش عبدالله بود که با تمام خانواده به«شندی» مهاجرت کرد، محمد مهدی در آن هنگام طفلی بیش‌نبود. در کودکی مهدی به‌اکراه درکشتی کار کرد و در همان حال هم به‌مدرسه می‌رفت ، صنعت کشتی سازی را از عمویش «شرف‌الدین» در جزیرهٔ «شبکه» در نزدیکی «سنار» یکی از بنادر سودان آموخت. درهمان ایام بود که شرف‌الدین عموی محمدمهدی وی راکتك‌زد،مهدی فرار کرد وبه خرطوم رفت ودرآنجا در طریقهٔ فقرا وارد شد ، طریقه فقرا از طرقی است که درسودان شهرت زیادی دارد. محمدمهدی ازآنجا به مدرسه خوجه‌ای که

۱ـ باب‌الابواب، ص۵۴.

نزدیك خرطوم است رفت وچندسال در آنجا درس خواند سپس به «بربر» منتقل‌شد و ادامهٔ تحصیل داد ، از آن‌جا به قریهٔ «ازداب » منتقل شد و در محضر تعلیم شیخ نورالدائم حاضرشد وسرّ طریقه فقرا را ازاو دریافت کرد (۱۸۷۱–م).

محمداحمد حافظهٔ بسیار قوی داشت وقرآن مجید را با تجوید و مقداری از اخبار واحادیث حفظ کرده بود.

محمد احمد روش نیکو و طبعی ملایم داشت ، زیرك و تیزهـوش و دارای قدرت و استدلال بود . هنگام ایراد خطابه حضار را سخت تحت تأثیر قرار می‌داد و در دل مستمعین جای می گرفت. ذکرگوئی ، موعظه تظاهر به زهد و تقوی مردم را به سوی او کشانید که اکثر از قبیله «بقاره» بودند ، آنان بـه دلیری و شهامت شهرت داشتند.

مقدمهٔ مهدویت محمد احمد سودانی براین مبنا بود: حکومت‌های مصرمردم سودان را زیرفشار پرداخت مالیات قرار داده بودند و به‌مردم سودان ظلم و تعدی می کردند، محمد احمد شروع به انتقاد از روش وشیوهٔ حکومت وتسلط ستمکاران نمود واظهار داشت عالم فاسد شده ومردم ازطریق‌حق منحرف شده‌اند، بدین‌جهت به‌غضب خداوند گرفتارگشته و خداوند بزودی مردی را خواهد فـرستاد تا اوضاع عالم را اصلاح کند و زمین را پر ازعدل و داد فرماید واو مهدی منتظر می‌باشد .

زمزمهٔ ظهور مهدی منتظر درتمام نقاط سودان پیچید بطوری که در هرجاکه عده‌ای جمع می‌شدند سخن از دوچیز به‌میان می آمد:

ابتدا چگونه روزگار برمـردم سخت گشته ، دوم بـزودی مهدی منتظر ظاهر می‌شود وبه این سختی‌ها پایان خواهد داد.

درتمام مجامع ومحافل همه‌جا سخن جز این نمی‌رفت.

محمد احمد با تیزبینی زمینه را آماده دید و افکار عمومـی را مهیای ظهور

دید و کم کم مژده ظهور خویش را به‌گوش مستمعین رسانید و گفت : بله، من همان مهدی منتظر هستم.

محمداحمد سودانی شروع به نشر تعلیمات خود کـرد و مردم هم دور او را گرفتند. کم کم خبرظهور او ازاین شهر به‌آن شهر رسید مخصوصاً قبیله «بقاره» زود آن را پذیرفتند .

رئیس قبائل بقاره علی فرزند حلو بود وپذیرش‌فوری آن قبائل بعلت‌اعتقادی نبود که به مهدویت وی داشتند بلکه چون جماعتی بودند برده فروش و حکومت مصر برده فروشی را قدغن کرد لذا منافع آنـان به خطر افتاد ازاین‌رو گـرایش به متمهدی سودانی که مخالف با حکومت مصر بود، آوردند . آنان می‌خواستند از این راه قیام نمایند و حکومت مصر را تضعیف کنند بلکه برده فروشی دوباره احیاء گردد .

متمهدی سودانی با آگاهی به این مسئله از موقعیت استفاده کـرد و روابط خویش را با این قبائل مستحکم کرد وبرای رسیدن به مقصود وتحکیم میان خـود وقبائل با دختران بسیاری ازبزرگان‌آنان ازدواج کرد. ازجمله‌اشخاصی که پیرامون وی گـرد آمدند عبدالله تعایشی بود. عبدالله ازقبیله تعایشه بود و اوقاتش را به علم نجوم وعلم اسرار حروف و دیگر امور ازاین‌نوع می گذرانید. وی درمیان قبیله‌اش مقام بالائی را داشت. روزی محمد احمد متمهدی به او گفت:

ـ تو وزیر مهدی می‌باشی؟

عبدالله جواب داد:

ـ من درانتظار ظهور او هستم، اکنون اگرتو مهدی هستی، پس امر خویش را اظهار بدار ومن‌هم تورا یاری خواهم کرد، محمداحمد گفت:

ـ آری من مهدی هستم. پس عبدالله بدون هیچ‌گونه تعمقی به‌وی ایمان‌آورد اوهم عبدالله را وزیر خویش قرارداد وقبیله‌اش یکپارچه مرید وی شدند.

ازاقبال وحسن تصادف برای محمداحمد درهمان سال ستارهٔ دنباله داری در

آسمان ظاهر می‌شود ومردم سودان چنین برداشت می کنند ویا بـه آنان چنین تلقین می‌شود که این ستاره پرچم حضرت مهدی است که ملائکه آن را بردوش گرفته‌اند. محمداحمد مؤمنین بهخویش وپیروان طریقهٔ خود را درویش می‌نامید.

درسال ۱۲۴۰ـ خورشیدی (۱۸۸۱ـم) وقتی خبر قیام محمد احمد بهخرطوم رسیدرؤف پاشا حاکم آنجا یکی ازنزدیکانش را بنام ابوالسعود بجانب محمداحمد فرستاد تا محمد احمد را به خرطوم جلب نماید ، ولی در مرتبه نخست فـرستاده نتوانست موافقت اورا جلب نماید، باردیگر رؤف پاشا عده‌ای را همراه با نظامیان برای آوردن محمداحمدگسیل داشت که تمام فرستادگان کشته شدند و محمد احمد هم به اصطلاح خود دست به مهاجرت به نقاط مختلف سودان زد . محمد احمد در این گیرودار با محمد سعید پاشا جنگید، سعید پاشا درجنگ کشته شد ومحمداحمد بجانب جبل قدیر نقل مکان نمود . در دسامبر سال ۱۸۸۱ وی بـا حاکم جبل قدیر درگیری پیداکرد که به‌کشتن رشیدبیك حاکم آنجا انجامید.

محمد احمد شروع به دعوت از قبائل آن ناحیه کـرد و بزودی قبائل زیادی بسوی او جلب شدند امـا همه پایدار و باثبات نبودنـد ، در ماه مارس سال ۱۸۸۲ رؤف پاشا معزول شد وجیگلر پاشا موقتاً بجای اونشست که با محمد احمد همواره در ستیز و نزاع بود.

مهدی سودانـی و اصحابش در اوائـل سپتامبر سال ۱۸۸۲ـم بطرف ابیض پایتخت «کردوفان» حرکت کردند و درهشتم سپتامبر به‌آنجا حمله‌بردند اما دراین حمله متمهدی شکست خورد وقشون مصر شصت وسه پرچم ازلشکر مهدی‌سودانی (متمهدی) را به‌غنیمت گرفتند، ازجمله‌آن‌ها پرچم خود متمهدی بود که بنام پرچم عزرائیل نامیده می‌شد بعلاوه ده هزار نفر ازلشکر متمهدی از جمله برادرش محمد ویوسف برادر عبدالله تعایشی کشته شدند. از قشون مصر تنها سیصدنفر کشته‌شدند.

این جریان برای مهدی سودانی مدعی مهدویت بسیارگران تمام شد. محمد احمد محرمانه با حاکم « بارا » بنام « نورعنقره » ائتلاف کـرد و در یك درگیری

ساختگی بارا را فتح کرد و ابیض را محاصره نمود . مبلغین وی دراین هنگام بـه نواحی اطراف رفتند و تنش تندی را در مردم آن نواحی ایجادکردند. روز پنجم ژانویه مهدی یك ناحیه را بنام «وارا» فتح کرد و روز نوزدهم « ابیض » ناشی از گرسنگی مجبور به تسلیم شد. غنائم زیادی همراه با اسلحهٔ قابل ملاحظه‌ای بدست یاران مهدی سودانی افتاد و این فتح آوازهٔ او را در سراسر سودان بـه‌گوش قبایل بزرگ رسانید .

عبدالقادر پاشا نتوانست تحمل این پیشروی را در کشورش داشته باشد لذا قشون بزرگی ترتیب داد وشخصاً برای قلع وقمع کردن مهدی‌سودانی به‌میدان‌آمد اما بعضی‌ازعناصر درونی که بسودان طمع داشتند برعلیه وی در دربارمصر سعایت کردند در نتیجه حکومت مصر ناگهان وی را به دربار احضار کـرد و بجای وی علاءالدین پاشا را منصوب کرد و ریاست قشون را بـه یك سرکردهٔ انگلیسی بنام «کلنل هیکس» داد و اسم «هیکس» را هم پاشا گذاشت.

یازده هزار نفر همراه با پنجهزار و پانصد شتر ، پانصد اسب ، چهار توپ کروپ ده عدد توپ کوهستانی، شش عدد توپ ازنوع «نورونفلت» ونیزچندافسر خارجی‌ازجمله «کلنل فرکومار» به عنوان رئیس‌ستاد ارتش، «بکباشیه سکندروف» «ورترو‌ماسی» ، ایوانس کو خبرنگاران جرایـد تایمز و دیلی‌نیوز در میانشان دیده می‌شدند برای مقابله با مهدی سودانی گسیل گشتند.

رؤسای مصری مثل، سلیم‌عونی‌بیك، سیدعبدالقادربیك، ابراهیم حیدرپاشا، رجب صدیق‌بیك، خیرالدین‌بیك، عبدالعزیزبیك، والی‌بیك، ملحم‌بیك وچندین‌تن دیگر بودند. حمله روزنهم سپتامبر ازنواحی «ام» آغازگشت، بیستم سپتامبر نیروها به نواحی « دویم » رسیدند و سوم نوامبر بجانب نـواحی خشك اکشجیل راندند دراینجا تشنگی برلشکر عبدالقادر پاشا چیره شد و آنان را ناتوان از حرکت کرد که ناگهان با یورش لشکر مهدی سودانی روبرو شدند که معلوم شد آنان در همان نواحی درانتظار دشمن به‌کمین نشسته بودند . جنگی بزرگ درگرفت و در نتیجه

یازده هزارنفر لشکر مصر ازبین رفتند تنها سیصد تن توانستند جان از معرکه به در برند، هیکس، علاءالعین و دیگر افسران کشته شدند بعداً تمام سودان شرقی بغیر از سواکن از تبعیت دولت مصر خارج شد و کار مهدی سودانی هرچه بیشتر بالا گرفت .

هشتم ژانویه سال ۱۸۸۴ـم حکومت مصر تحت تأثیر فشار دولت انگلیس ازتمام‌آنچه ازسودان درقبضهٔ قدرتش بود صرف‌نظر کرد ولشکر خود را ازسودان خارج کرد وبه این گونه بود که نواحی سودان مصری به تصرف دراویش درآمد . بنظر می‌رسد حکومت انگلستان که عامل نهانی تجزیه سودان از امپراطوری مصر بود درباطن دستگاه مهدیگری را رهبری می کرد. ژنرال‌گوردون پاشا دراین‌مرحله ازطرف دولت انگلستان به‌سودان فرستاده شد تا مدرن‌ترین وسائل زندگی‌را برای مدافعین سودانی یا همان پیروان مهدی سودانی‌آماده نماید . وی حکومت منظمی درسراسر سواحل بحراحمر برقرار ساخت . وی وقتی وارد خاك مصر شد کنسول انگلیسی «لردگرومر» به وی خبر داد که حکومت انگلستان دستور داده است که خاك سودان باید ازمدافعین سودانی ـ پیروان مهدی سودانی ـ تخلیه‌گردد.

ژنرال‌گوردون به دستورحکومت انگلستان بطرف خرطوم حرکت کرد ودر هجدهم فوریه سال ۱۸۸۴ـم به‌خرطوم وارد شد وچون کسی که خود مالك آن‌ناحیه باشد دست به‌آنچه می‌خواست زد، ولی پیروان مهدی اورا کشتند.

مهدی سودانی روز ۲۱ژوئیه سال ۱۸۸۵ـم دچار تب شدیدی شددرحالی که خلفاء سه‌گانه وی و امراء لشکرش بر بالینش حاضر بودند ، جهان را وداع گفت .

مهدی سودانی وقتی فهمید که هنگام مردن است به‌کسانی که بربالینش‌بودند باصدای ضعیفی گفت :

ـ آگاه باشید که پیغمبر صلی‌الله علیه و آله عبداله صدیق را خلیفهٔ من قرارداد ، او از من و من از وی می‌باشم ، آن چنان که موا

اطاعت کردید، وی را اطاعت کنید. پس از آن استغفار نمود، شهادتین برزبان جاری ساخت، دست ها را روی سینه گذاشت ومرد[1].

هنوز آخرین نفس مهدی سودانی تمام نشده بود که حاضرین جلو آمدند ، با عبدالله بیعت کردند و او را «خلیفه مهدی» نامیدند. جسد متمهدی را غسل دادند و کفن کردند و درهمان غرفهٔ خویش بخاك سپردند. بعداز آن ضریحی ازچوب برسر قبرش نصب کردند وپیراهن سیاهی روی آن کشیدند، قبه‌ای بر بالای آن ساختند که آن را «قبةالمهدی» می‌نامند ومردم به زیارت آن می‌روند. چاهی هم درجنب آن قبه کندند که زائران از آن آب می آشامند و وضو می‌سازند.

بعد از مهدی سودانی عبدالله تعایشی بر مسند حکومت قرارگرفت و مردم سودان ازمصر گرفته تا ماوراءِ خط استوا، از سواحل بحراحمر تا دیگر اقصی نقاط برایش پول ارسال می کردند .

درایران هم زمینهٔ مهدویت کم کم مهیا شد که این‌خود به‌عواملی چند ازجمله افراد زیر بستگی داشت:

میرزا شفیع تبریزی ـ در زمانی که بعضی ازعلماء ومجتهدین ایرانی فارغ‌التحصیل نجف و کربلا که ازشاگردان شیخ‌احمد ویا سیدکاظم رشتی بودند، عقیدهٔ استاد خود را درحوزهٔ درس وتدریس درمیان مردم اشاعه می‌دادند ،که آذربایجان از همه جا بیشتر ـ این علماء را در خود داشت : حاج محمد حمزه شریعتمدار ، ملامحمد حجةالاسلام ممقانی، میرزا ابوالقاسم حجةالاسلام و بالاخره میرزا شفیع تبریزی درآذربایجان عقاید مذهب شیخی را ترویج می کردند. میرزا شفیع‌تبریزی که هم درمکتب شیخ احسائی وهم سیدکاظم رشتی حاضر می‌شد و درس می گرفت خود درتبریز سخت مکتب شیخی را تبلیغ می کرد . کم کم براثر تبلیغ دیگرعلماء درنقاط مختلف آذربایجان تحولی درتشیع بوجود آمد ومردم کم کم براین پندار که

۱ـ باب‌الابواب، ص۶۰.

امام زمان هر آن ممکن است ظهور کند، خودرا آماده کرده بودند، اوضاع آشفته و وضع نابسامان اقتصادی آن دوره هم این روند را تشدید می کرد آنان در پی زندگی بهتر انتظار هر کسی‌را داشتند چه رسد به امام‌زمان که سالها درانتظارش روزشماری می کردند. این طرز تلقی و برداشت شرائط را به‌نفع سیدعلی‌محمد باب جلو برد و اوهم درشیراز مدعی مهدویت کرد و گفت:

من همان امام غایب هستم که هزار سال است چشم براه او هستید که بیاید و ستم را ازمیان بزداید.

فصل سوم

بابیگری ـ زادگاه، کودکی و جوانی باب.

ـ باب یا علی محمد شیرازی دراول محرم سال ۱۲۳۵ هـ ق برابر با هشتم آبان ماه ۱۱۹۹ـش ونهم اکتبر سال ۱۸۲۰ـ م درمحلهٔ شیشه‌گران شیراز به‌دنیا آمد. محلهٔ شیشه‌گران درحوالی مسجد نو شیراز ـ نزدیکی‌های شاهچراغ ـ واقع بود، درحال حاضر درمسیر خیابان واقع شده واثری ازآن نیست. آن هائی که ساکن آن حوالی درشیراز می‌باشند احتمالا آن‌کوی را به‌علت ویژگی خاصی که داشته بیاد دارند .

کوچه‌ای که درمحلهٔ شیشه‌گران منظور نظر است خانه‌ای بود که علی محمد شیرازی در آن متولد شد . محلهٔ شیشه‌گـران بافت بسیار قدیمی داشت ، وکـوچهٔ زادگاه باب کوچه‌ای بس تنگ و دلگیر و خانه‌هائی متعلق به اقلیت های کلیمی و زرتشتی در آن بیشتر بچشم می‌خورد، آمد ورفت‌های مشکوك شبانه درون آن‌کوچه آن‌جارا بیشتر بیك مرکز سری تا یك محل سکنی تبدیل کرده بود . بعدها که معلوم شدآن خانه در آن کوچه قبله‌گاه بابیان وبهائیان جهان‌است علماء شیراز ازشهرداری خواستندآن‌را درمسیر خیابانی که از آن نزدیکی می‌گذشت قراردهد وخانه وکوچه همانطور که‌گفتیم ازبین رفت اما شاید خاطرات آن‌کوچه برای بعضی قدیمی‌تر ها ـ یا جوانان قدیمی ـ که در آن ایام روزگار شباب را می‌گذرانیدند هنوز فراموش نشده باشدکه بازگوئی آن محلی دراین‌جا ندارد...

سید علی محمد شیرازی فرزند رضا ـ معروف به محمدرضا بزاز شیرازی ـ وخدیجه بود . محمدرضا بزاز خیلی زود مرد و خدیجه ، عیالش را با طفل یکساله بی‌سرپرست گذاشت اما خدیجه مادر سیدعلی‌محمد را برادری‌بود که ازنظرمالی وضع‌خوبی‌داشت او به‌تجارت مشغول‌بود. سیدعلی تاجر که شیرازی‌ها به‌او خال- یعنی دائی ـ می گفتند چون‌شوهرخواهر خـود را از دست داد سرپرستی خواهروخواهرزاده‌اش را به‌عهده گرفت . سید علی تاجر خواهر ـ زاده‌اش را درسنین شش یا هفت سالگی همان‌گونه که رسم آنزمان بود به مکتب خانه‌گذاشت. چون هنوزمدرسه‌ای بشکل‌امروزی‌نبود ومدیرومعلمی نبودند شیخ یاملای

«علی‌محمد شیرازی» معروف به «باب»

مورد احترامی، هم نقش مدیر و هم نقش معلم و ناظم را ایفا می کـرد، علی محمد شیرازی را نزد شیخ عابد درمکتب قهوهٔ اولیاء گذاردند، امـا علی محمد از همان نخست دست ودلش به‌درس ومشق نمی‌رفت:

«خال حضرت‌باب، ایشان را برای درس خواندن نزد شیخ‌عابد بردند، هرچند حضرت باب به‌درس خواندن میل نداشتند ولی برای‌آنکه به‌میل خال بزرگوار بد رفتار کنند به مکتب شیخ عابد رفت.»[1]

۱ـ نبیل زرندی ، تاریخ بلیل ص۶۴:

گرچه بهائیان سخت کوشیده‌اند که نشان دهند علی محمد شیرازی نخوانده ملا شده و ازعلم لدنی همانند پیامبران برخوردار بوده ولی مدارك و اسناد خلاف این را ثابت می کند:

«... و کتب میرزا ابو لفضل فی کتاب خطی بان الباب کان یبلغ من العمرست اوسبع سنوات عندما دخل مدرسة الشیخ عابد و کانت المدرسه تعرف باسم قهوه اولیاء ومکث الباب فیها خمس سنین تعلم فیها مبادی ـ اللغه ـ الفارسیه.»

ترجمهٔ آن این است که : میرزا ابو الفضل در کتاب خطی می نویسد ، به اینکه علی محمد شیرازی شش، هفت ساله بود که وارد مدرسه شیخ عابد گـردید و مکتب معروف به قهوهٔ اولیا بود، باب در آن مکان برای مدت پنج سال اصول زبان فارسی آموخت[1].

سیدعلی محمد شیرازی بعدها در کتاب‌هایش در مورد آن روزها، ازجمله در کتاب بیان عربی خاطراتش را بگونه‌ای منعکس می‌نمایـد و یادآور می‌شود کـه روزهای رنج آوری پشت سر گذاشته است بطوری کـه از معلم خویش ـ که او را محمد گفته ـ خواسته است از تنبیه بدنی وی دست بـدارد و وی را ازحد وقار بیرون نبرد[2].

این گفته بنابراین باآنچه عباس عبدالبهاء که بعداز پدرش رهبر بهائیان شد اظهار نموده کاملا مغایرت دارد چون وی ادعا می کند :

«... اما حضرت اعلی روحی له الفدا درسنین جوانی یعنی وقتی

۱ـ میرزا ابو الفضل گلپایگانی، مطالع الانوار عربی، ص ۵۵.
۲ـ مفاوضات، گفتگو برسر ناهار، ص ۱۹.

بیست و پنج‌سال ازعمرمبارکش گذشته بود که قیام فرمودند. درمیان طایفه شیعیان عموماً مسلم‌است که حضرت ابداً درهیچ مدرسه تحصیل‌نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و جمیع اهل شیراز ایـن را گواهی می‌دهند[1]».

حال باید دید دیگر اسناد بهائی وبابی وغیره دراین مورد چه می‌گوید:

« ... علی محمد شیرازی در کودکی و نوجوانی بنا به تصریح محمد نبیل زرندی ومیرزا ابوالفضل گلپایگانی در کتاب «کشف الغطاء»[2] و اشراق‌خاوری در کتاب«گنجینه حدود احکام ومقاله‌ی[3]«نفحات‌مشگبار»[4] ورساله‌ی «ایام‌تسعه»[5] و کتاب«رحیق‌مختوم»[6] و کتاب‌قاموس‌توقیع‌منیع[7] وعبدالحسین آواره در کتاب«کواکب‌الدریه، وفاضل مازندرانی در کتاب «اسرارالاثر خصوصی» و کتاب ظهورالحق و احمد یزدانـی در کتاب «نظراجمالی به‌دیانت‌بهائی[8] وعلی‌اکبرفروتن در کتاب «درس‌نهم‌اخلاق»[9]

۱ــ زعیم‌الدوله مفتاح باب‌الابواب، ص۷۳.

۲ــ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، مطامع‌الانوار، عربی، ص۵۵.

۳ــ مفاوضات، گفتگو برسرناهار ص۱۹.

۴ــ اشراق و خاوری در گنجینه حدود احکام چاپ چهارم.

۵ــ تهران، مؤسسه مطبرعات امری، ۱۲۱ بدیع، دارای ۵۸۰ صفحه.

۶ــ تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۰۲ بدیع ص ۱۰۴۵

۷ــ ایضاً، ۱۱۸ بدیع حروف ش‌تای ۴۳۰صفحه.

۸ــ ج۱ ص۳۱ با ۵۷۵صفحه ۲۵سطری درچاپخانه «السعاده مصر در بیستم محرم ۱۳۴۲ ه. ق برابر با سوم سپتامبر ۱۹۲۳.

۹ــ لجنهٔ ملی نشریات امری ص ۱۲، ۱۳۲۶ ه ــ ش، چاپ اول، تهران.

آورده‌اند کـه علی محمد شیرازی درسن ۸ـ۶ سالگی در مدرسهٔ قهوهٔ اولیاء شیراز به مجلس درس شیخ عابد که ازشاگردان شیخ‌احمدـشیخی مسلك ـ می‌رفته است. علی‌محمد شیرازی برای مدت پنج‌سال‌به‌تحصیل قرائت و کتاب‌های فارسی اشتغال داشته.

خود علی محمد شیرازی هم درس خواندن را در مکتب انکار نمی‌کند ، او دربحثی که با علماء برسر موضوع مورد دعوی خویش داشته بگونه‌ای صریح بـه درس خواندن و مکتب‌رفتنش اشاره می‌کند:

نظام‌العلماء خطاب به علی محمد شیرازی یا باب چنین گفت : باب‌گفت : علم فرع مستنبط از کتاب وسنت است و فهم‌کتاب و سنت موقوف است بر علوم بسیار...

باب‌گفت : کدام قال را ؟

نظام‌العلماء پاسخ داد :

«قال، یقول، قولا، سپس خود مانندا‌طفال نو آموزدبستان‌به‌صرف آن پرداخت : قال، قالا، قالوا، قالت، قالتا، قلن. سپس روبه باب‌کرد و گفت: باقی را شما صرف‌کنید.

علی محمد شیرازی جـواب داد : **در طفولیت خوانده‌بودم فراموش شده است**[1]

نگارندهٔ‌کتاب فتنه باب که از جمله نویسندگان معتبر در ایـن زمینه است و شخصاً جریانات مربوط به باب را پی‌گیری‌کرده ومطالعات‌جامعی درموردشخص

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، توضیحات و مقالات بـه قلم عبدالحسین نوائی ، انتشارات بابك، چاپ سوم، ۱۳۶۲ ص ۲۸.

علی‌محمد شیرازی دارد نوشته‌هایش یکی ازاسناد معتبر وقوی تاریخی دراین زمینه بحساب می آید اوپیرامون تحصیلات باب چنین می‌نویسد :

« ... تحصیلات باب چندان مفصل نبوده است . معلم او شیخ محمد عابد ازمکتب داران شیراز بوده وپس ازاظهار امرباب، این معلم به شاگرد خود ایمان آورده است (الکواب‌الدریه ص ۳۱) ولی مدارك بسیاری دال‌بر تحصیل باب در دسترس است که بچند نمونهٔ دیگر اشاره می‌شود :

ـ علت کناره‌گیری او ازتحصیل معلوم نیست، شایدکندی ذهن او باشد[1].

و در جای دیگر:

«... درهنگام درس خواندن بسیار کودن وبلیدبود ومیلی‌به‌درس نداشت تا جائی که مورد توبیخ سیدعلی قرار گرفت (منظور دائی او) و شیخ عابد نیز اورا تنبیهات یدی می‌نمود وبه‌همین جهات است کـه سید علی‌محمد درکتب خود ازتنبیه یدی به‌شدت منع کرده است زیرا خاطرهٔ دورهٔ تلمیذ خود را فراموش‌نمی‌توانست بکند[2]. بالاخره چون‌تحصیلات او به‌جائی نرسید سیدعلی دائی‌اش او را از مکتب بیرون آورد و بکاری گماشت .

سید علی محمد چند سال بعد (۱۲۵۸ـه) با زنی بنام «حبیبه» ازدواج کرد و

۱ـ تاریخ ونقش سیاسی رهبران بهائی، ص ۶ـ۷.
۲ـ فتنهٔ باب، ص۱۰۹.

یکسال پس از ازدواج صاحب پسری شدکه او را « احمد » نام نهاد. احمد درسال ۱۲۵۹ در همان شیرخوارگی مرد . باب بعدها دربارهٔ زن وفـرزند خویش آیه‌هائی ساخت. حبیبه تا سال ۱۳۰۰ـه زنده بود[۱].

بعدازاین جریان سیدعلی تاجرعلی‌محمد شیرازی را با خود به‌بوشهر می‌برد ودرحجرهٔ خویش به اوکاری محول می‌نماید ؛ علی محمد شیرازی خط فارسی را خوش می‌نوشت :

«... آنگاه مبادی زبان فارسی و عربی را یادگرفت و همت در فراگرفتن خط نستعلیق گماشت و درآن تبرز واشتهاری پیدا نمود . همین که بسن بلوغ رسید، دائیش او را با خود وارد تجارت کرد وفنون داد و ستد را به وی آموخت ... میرزا علی محمد را دائیش ازشیراز به‌بوشهر برد و او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود[۲].

سید علی محمد شیرازی ازبوشهر به‌کربلا می‌رود اما دوباره به بوشهر باز- می‌گردد، دراین مقطع که سال ۱۲۶۳ـه می‌باشد محمد علی سخت پای بند مذهب شیعه بوده ودر مجالس سوگواری و عـزاداری آل‌عبا شرکت جسته و بسیار اظهار تأسف و سوگواری می‌نموده است[۳] تااین که بعلت نشست وبرخاستی که با افرادی خاص بعمل می آورد تفکراتـی تازه به سرش مـی‌زند . در حقیقت وی در بوشهر دستخوش ناراحتی‌های روانی گردید . همان‌گونه کـه همه می‌دانند بوشهر یکی از نقاط‌گرمسیری ایران است بویژه درتابستان تحمل‌گرمای‌آن حتی برای افراد بومی درسایه هم بسیار سخت است چه رسد به‌این که یك‌نفر از محل خوش‌آب و هوائی

۱ـ ژورنال آزیاتیك سال ۱۸۸۹، شمارهٔ ۱۲.

۲ـ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب، ترجمهٔ فریدگلپایگانی ص۷۳.

۳ـ فتنهٔ باب، ص ۱۱۵.

چون شیراز در آن گرمای ظهر بوشهر ساعت‌ها با سر برهنه درمعرض آفتاب قرار گیرد واین عمل را مدت‌ها ادامه دهد :

« ... حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بـه تجارت مشغول بودند وبا آن که هوا در نهایت درجه حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف می‌بردند وبه نماز می‌پرداختند . آفتاب در نهایت درجه حرارت می‌تابید ولکن هیکل مبارك قلباً بـه محبوب واقعی متوجه ...[1] ».

این شیوه اثرات سوئی بر جان وروان سیدعلی‌محمد شیرازی داشت‌ولاجرم وی دستخوش ناراحتی‌های روحی شد و آفتاب سوزان بوشهر اثر خود را گذاشت هم مورخین مسلمان وهم‌چنین بابی‌وبهائی درمورد اقامت وی دربوشهروایستادنش درزیر آفتاب بطور مستقیم وغیرمستقیم اشاراتی به آشفتگی‌های روانی وی دارند :

« ... در قرب آن ایام با آن حرتموز (گرمای تابستان) که در بوشهر آب را درکوزه می‌جوشانید با کمال لطافت و نـزاکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام آن بزرگوار در بلندی بـام ایستاده در برابر آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه ومناجات و اوراد و اذکارمشغول بودند ...[2] ».

و درجای دیگر:

۱ــ اشراق خاوری، تلخیص نبیل زرندی، ص۸۶.
۲ــ «میرزا آقاخان کرمانی بابی» کتاب هشت بهشت ص۲۷۶.

ـ تأثیر آفتاب سوزان وفعالیت دائمی وی اثرعمیقی درآشفتگی خاطرش داشتند، به‌علاوه تماس وی با اروپائیان درآن مکان، انحرافاتی درطرز فکر وی بوجودآورد وعامل دیگری درتغییر روحیات وی بشمار می‌رفت. »[1]

منابع بابیه و ازلی دراین‌مورد چنین نظر می‌دهند:

«میرزا علی‌محمد» مشهور به باب فرزند بزازی بودکه درشیراز متولد شد، سپس به‌بوشهر رفت وحجره‌ای برای تجارت گشود. وی دربوشهر به‌تسخیر شمس پرداخت.

آفتاب سوزان وچندین ساعت متوالی درمقابل آفتاب ایستادن و اذکاری را بر زبان راندن و بخور دادن وبرای تقویت حافظه کندر تناول کردن و ادامه دادن‌به‌آن دگرگونی خاصی درافکار وعقاید او پدید آورد. هنوز روشن نشده که باب تسخیر شمس را از چه کسی آموخته، فقط احتمال دارد درآن ایام کـه باب تجارت بین فارس، به ویژه با هند برقرار بود باب ازاین‌طریق بوسیله کسانی تشویق شده‌باشد

و اما درمـورد علوم غریبه تسخیرشمس صحیح نیست یعنی‌ظاهراً مانندعلم احضار ارواح می‌ماندکه هردو درست فهمیده نشده‌اند. دراصل بایدگفت ارتباط با شمس ویا ارتباط با ارواح ونه تسخیرآن. حال اگرکسی درصدد ارتباط یا به زعم خود تسخیرشمس برآید موجب هلاك و تباهی سلول‌های مغزی خود خواهد شد، واگر فردی مدت دوماه متوالی به‌این‌کار بپردازد خط بطلان بروی بایدکشید چون دیگر هیچ‌کس وهیچ‌دوائی اورا معالجه نخواهدکرد حال ببینیم علی‌محمدشیرازی این راه را تاکجا پیموده است:

«... میرزا علی‌محمد را دائیش با خود از شیراز به بوشهر برد

۱ـ کتاب تمدن ایران، تألیف جمعی ازخاورشناسان، ص ۳۱۹.

او تا سن بیست سالگی نزد دائیش بود ، در این اثنا بـه امور روحانی اشتغال پیدا کـرد و اوقات خود را به عبادت و ریاضت مصروف داشت او می‌خواست روحانیت ستارگان را تسخیر کند! در همان اوقاتی که در بوشهر در سرای حاج عبدالله (یکی دیگر از دائیانش) بود گاهی بالای پشت بام می‌رفت سرش را برهنه می‌ساخت، ازهنگام ظهر تا عصر زیـر برق آفتاب می‌ایستاد و اوراد و اذکارمخصوصی زمزمه وتلاوت می کرد. خوانندگان بایدبدانندکه هوای بوشهرزیاده ازحدگرم است وحدمتوسط حرارت آن به چهل‌درجه سانتی‌گراد می‌رسد ـ البته درسایه ـ. درجریان این ریاضت دشوار درهوای‌گرم بوشهر قـوای جسمی او تحلیل رفته و نوعی نوبه عصبی بر او عارض شد . دائیش درکار او سرگردان بماند و هرچه اورا پند و اندرز می‌داد سودی نمی‌بخشید، ابتدا اورا ازاین اعمال طاقت‌فرسا منع می کرد، ولی‌سرانجام خشمگین شد وبامشورت برادران وفامیل خود ـ علی محمد ـ را ناگزیر ازترك بوشهر کرد و به قصدکربلا ونجف فرستاد تا شاید دراثر تغییر آب وهوا واستشفاء به‌آن دومقام‌ازاین مرض عصبی بهبودی وشفا حاصل کند[1]...».

بهائیان دراین مورد نظریه خاصی ارائه می‌دهند :

«... این که مشحور شده که‌آن‌جناب متحمل ریاضات می‌شدند و یا آن که خدمت پیری و مرشدی باشد افترای صرف و کذب محض است.[2]»

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، یا تاریخ باب و بهاء، انتشارات فرخی ، تاریخ نشر نامعلوم، ترجمه فریدگلپایگانی. صفحات ۷۲ و۷۳.

۲ـ کتاب نقطة‌الکاف میرزاجان‌کاشانی، ص۱۰۹، به‌اهتمام ادوارد براون، چاپ مطبعه‌ی بویل، لیدن هلاند، ۱۳۲۸. ه

اصرار تشخیرشمس و ریاضت در هوای گرم از نوشته‌های خود باب هم کاملا مشهود است. میرزا رضاقلی‌خان هدایت دراین مورد نظرش چنین است:

« ... اثـرات سوء حرارت شمس رطـوبت دماغش را بکلی زائل و به‌بروز شمساتش نائل ساخت» .

بابیان و بهائیان نیز خود دراین موردکه علی محمد شیرازی ریاضت کشیده و درهوای گرم بوشهر ظهرها به شام رسانیده و درنتیجه دچار ناراحتی های عصبی شده کلامشان محکم‌ترین سند است :

« ... روزها در آن آفتاب گرم که حدتی بشدت دارد سر برهنه می‌ایستاد و به دعوت عزائم عزیمت تسخیرشمس داشتی...[1]».

ویا :

«...گویند وقتی برای تهذیب وتکمیل نفس در بوشهر بر بام‌ها بر مـی‌آمد و در بـرابـر آفتاب با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند ...[2]».

در بوشهر علی محمد شیرازی به دلیل همین گوشه‌گیری و بام نشینی مشهور شده بود وچون مرتباً اوراد زمزمه می کرد اورا **سید ذِکر** لقب داده بودند . البته او القاب دیگری هـم بعدها مانند **عبدالذکر باب‌الله** ، **نقطه اولی** ، **طلعت اعلی**

۱- میرزا احمد روحی و آقاخان کرمانی، هشت بهشت، ازانتشارات بابیان، تهران مجموعاً ۱۸ + ۳۳۵ صفحه، ص۲۷۶.

۲- اعتضادالسلطنه، فتنه باب.

و یا نقطهٔ بیان پیدا کـرد . علی محمد شیرازی از همان زمـان به جمع آوری و رونویسی مناجات ها و ادعیه اسلامی روی آورد و رفته رفته دعانویس و مناجات - پرداز شد[1].

تاریخ نبیل زرندی این موضوع را تأیید می کند که علی محمد شیرازی بر پشت بام به ریاضت می‌پرداخته :

«ازصبح تا شام بربالای بام خانه می‌ایستاده وروبه‌آفتاب اوراد و اذکار می‌خوانده است . «حضرت باب» غالب اوقـات در شهر بوشهر به تجارت مشغول بودند ، و باآن‌که هوا در نهایت درجه‌ی حرارت بود هنگام روز بالای پشت بام تشریف می‌بردند و بـه نماز مشغول بودند . آفتاب درنهایت می‌تابید... ازهنگام فجر تا طلوع آفتاب وازظهرتاعصر به عبادت می‌پرداختند ... حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب به قرص شمس نظر می‌فرمودند و مانند عاشقی به معشوق خود به او توجه کرده با لسان قلب با نَیر اعظم به راز و نیاز می‌پرداختند ، مـردم نادان و غافل چنان می‌پنداشتند که‌آن‌حضرت آفتاب پرست هستند[2].

دعوی بابیت

ریاضت دشوار در هوای گـرم بوشهر منجر بـه تحلیل رفتن قوای جسمی سیدذکر یا علی‌محمد شیرازی شد و بالاخره دچار نوعی نوبهٔ عصبی گردید . خال وی سیدعلی تاجر (دائی‌باب) به تکاپوافتاد وحال خواهرزاده‌اش اورا سخت‌مشوش

۱ـ کتاب کـواکب الدریه ، ج ۱، ص ۳۴، چاپ مصر ، مطبعهٔ سعادت ۱۳۴۲- ه (۱۳۰۲ شمسی).

۲ـ کتاب، تلخیص تاریخ نبیل‌زرندی، ص۶۶، تهران، لجنه‌ی ملی‌نشر آثار امری ۱۳۱۵، ۱۳۲۹ش.

ساخت ابتدا هرچه نصیحت و پند داد به خرج نرفت سپس در پی معالجات همه‌ـ جانبه‌ای برآمد اما چون معالجات هم مؤثر نیفتاد با مشورت و تصمیم فامیل برآن شد که علی‌محمد را به کربلا و نجف بفرستد تا بلکه تغییر محیط ومتوسل شدن به‌آن دو مقام روحانی بهبودی و عافیتی در کردار و حالات خواهـرزادهٔ نیمه مجنونش حاصل شود.

علی محمد شیرازی بیست ساله بود که به عراق رفت و درآنجا با بعضی از شاگردان «سیدکاظم» رشتی آشنا وبه محضر درس او کشانیده شد:

«... درهمان زمان که درعتبات مشرف بودم وچند وقتی به‌درس حاجی سیدکاظم تلمذ می‌نمودم میرعلی محمد هم ـ یعنی همان باب ـ به درس او می‌آمد وقلم و دواتی به همراه داشت وهرچه سیدکاظم می‌گفت از رطب و یابس می‌نوشت و ریش خود را می‌تراشید یا با مقراض از بیخ قطع می‌کرد»[1].

درمورد تحصیل سید باب می‌خوانیم که :

«ازحاجی ملاباقر واعظشیرازی درکربلاشنیدم میرزاعلی‌محمد مدتـی در مسجد پشت سر ضریح حضرت سیدالشهدا (ع) مشغول بـه‌ـ ریاضت بود . تمام روزهای تابستان به روزه بسرمی‌برد و در تمام روز و شب یك نوبت غذا می‌خورد آن هم بدون حیوانی وحاج‌سیدکاظم‌رشتی را باب به سوی امام عصر معتقد بوده و اسم باب بر او مقرر گـردید . حاج سیدکاظم را **باب الله المقدم** در نوشتجات می‌نویسد. از رقعه‌جات

۱ـ قصص العلماء، میرزا محمد تنکابنی ، ص۵۶.

او بسیار دیده‌ام (حاشیهٔ نسخه)[۱].

علی‌محمد شیرازی یا باب در کربلا مرتباً درمحضر تدریس و تعلیم سیدکاظم رشتی که شرحش قبلا به تفصیل رفت حضور پیدا می‌کرد و شرحی را که استادش بر کتب شیخ احمد احسائی مانند **فرائد** و شرح آن و شرح زیـارت جامعه و شرح عرشیه برای آنان می‌گفت، می‌شنید ویادداشت می‌کرد. پس از مدتی وی ازصف شاگردان به ملازمت و خدمت سیدکاظم پیوست . او هر آنچه را کـه در محضر استادش نمی‌فهمید ازخود سیدکاظم توضیح می‌خواست[۲].

در مورد اقامت علی محمد شیرازی در کربلا اختلافاتی بین نظریهٔ بابیان و بهائیان و دیگر منابع بچشم می‌خورد اما همه براین‌نکته حکایت می‌کندکه وی در کربلا بوده . بابیان و بهائیان مدت اقامت باب را در کربلا دوماه گفته‌اند و اصولا حضور او را در درس‌های سید کاظم انکار می‌کنند ، بهائیان سعی دارند این گـونه تفهیم نمایندکه باب همانند پیامبران سلف «امی» بوده‌است، مخالفان‌بهائیان‌دلائلی دارند که می‌رساند باب حداقل چهارسال در پای درس سید کاظم رشتی بسربرده . مدارك معتبری ازخود باب دردسترس است که جای هیچ‌گونه صحبتی برای دعوی ویا شکی برای این ادعا باقی نمی‌گذارد. باب درنوشته‌هایش درپایان خطبه‌ی اول تفسیر سوره‌ی بقره می‌گوید :

« ... خبر فوت دانشمند جلیل و **معلم من** ـ منظور سید کاظم رشتی ـ رسید ، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی ازمردم خبر دادم‌که فوت اورا درخواب شنیده بودم ...[۳]».

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، ص۲۳۲.
۲ـ باب‌الابواب، ص۷۴.
۳ـ شیخیگری وبابیگری ، ص۷۴.

می‌بینیم کـه باب دراین بیان بطرز روشنی سید کاظم رشتی را معلم خویش خوانده وحضورش را درنزد وی مسجل می‌سازد. درهمین مورد از باب و کلمات او یاری می‌جوئیم:

«... از آنجائی که همیشه صبح‌می‌دیدم قرآن‌تلاوت می کردند.. خواستم کشف غطاءِ شود که عمل مطابق ذکر قولی شود ، از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد (الاه) باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول یك حرف بسم‌اللهالرحمن رحیم گذشت وچهار سند مزید برصورت‌جمع چهار کلمه بود که به‌زبان شیعه خالص یعنی«حاج سیدکاظم‌علیه‌صلوات‌الله ثم علیه سلامه»گذشت واز این‌جهت بود که حروف بسم‌الله رحمن‌رحیم که کل قرآن دراوست، نزد اوجمع شدند و۱۹روز به اول ظهورسرمانده به ملاعلی و اصلاو اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سر (یعنی باب)بود[۱] .

ازبیان علی‌محمد شیرازی این‌چنین استنباط می‌شود که حتی او با سید کاظم رشتی شب‌هائی را به‌صبح رسانیده که خواندن وتلاوت او را می‌دیده است. باب در دعای زیر شرح داده است که سال‌های عمر خود را تا سی‌سالگی در کدامیك از شهرها گذرانیده :

« یا الهی تعلم ان من اول یوم‌الله ای خدای من می‌دانی کـه از هنگام‌آفرینش من ازباب محبت تا پانزده سال ازعمرم درزمینی که در آن [شیراز] مرا آفریدی بوده‌ام وسپس به جزیره‌ی دریا [بوشهر] مرا بردی وتا پنج سال درآنجا تجارت نعمت هایت را نمودم ـ منظور همان سال‌هائی است کـه در حجرهٔ دائیش بشاگردی مشغول بوده و روزها را در

۱ـ ظهورالحق، ص ۲۲۳،

آفتاب می‌گذرانیده ـ وسپس به‌زمین مقدس [کربلا] بردی یکسال در آنجا ازعمرمن گذشت و آن‌گاه برگردانیدی مرابه‌شیراز زمین‌مولودم.»

تفسیر سورهٔ بقره آغاز کار:

درماه ذیقعده سال ۱۲۵۹ ه. ق. در همان اوان کـه سید کاظم فوت شد باب رؤیای‌مرموزی دال بر مردن سیدکاظم وتجلیل مرکزعلمیه‌اش درکربلا ومنتقل‌شدن این مرکز به شیراز می‌بیند و از آن موقع بودکـه نگارش تفسیر سوردی بقره را شروع کرد.

درپایان سوره می‌نویسد:

فسبحانك اللهم انك یوم‌الذی اذا اردت انشاء ذالك‌الکتاب‌قد.. درآن روزی که اراده‌کرده انشاءالله این کتاب را شب‌آن در خواب دیده است، زمین مقدسه (کربلا) ذره ذره شده و درهوا بلند است، وهمه‌ی‌آن آمـده است در برابر خانه‌اش ایستاده . بعد خبر وفـات دانشمند جلیل، دوست و معلم من (سیدکاظم) رسید، پیش از رسیدن این خبر خوابم را به برخی ازمردم خبردادم پس درود فرستد خدا براو به‌وجودش.

(ترجمهٔ مزبور عین متن می‌باشد منتهی با تصحیحاتی‌که هنوزهم نامفهوم است).

در نتیجه تعلیمات سیدکاظم رشتی مسئله‌ی بابیت و ظهور امام (ع) در ذهن شاگردانش آن چنان نقش بسته بودکـه تمامی آنان در انتظار ظهور قریب‌الوقوع امام (ع) به‌سر می‌بردند و از این نظر خـود را در زمرهٔ دوستان واقعی امـام (غ) می‌شمردند. آنان برای دستیابی به‌مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعی کامل وتعیین رکن رابع به عبادت پرداختند و دست به ریاضت زدند . هریك دیگری را سوگند می‌داد که در صورت تشرف به حضور امام و یا علائـم ظهور، دیگری را آگاه کند .

باید یادآوری کنیم که باب قبل از آن به اتفاق چندنفر به کوفه رفته بود تا در مسجد علی (ع) مشغول ریاضت شوند و به‌اصطلاح مرتاضین اربعین ـ که همان چله نشینی است ـ ویا چله بنشینند . بعد از تمام شدن این چله و ریاضت های متداولی که مربوط به‌آن ایام خاص می‌شود باب و دیگران با قیافه‌های غیرعادی از خلوت به جلوت جلوس کردند و بازهم در محضر تدریس سیدکاظم شرکت کردند . این دوره مقارن با اواخر عمر سیدکاظم می‌شود. باب و دیگر چله‌نشینان وضع عجیبی داشتند مخصوصاً خود باب خیلی غیرطبیعی بنظر می‌رسید . او در آن هنگام با شاگردان برجسته شیخ احمد و سید کاظم افرادی چون میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی وحاج محمدکریم‌خان وملامحمد مامقانی سخنانی را آغاز کردکه آنان سخنان باب را خارج ازاسلام و مخالف با شریعت سنت پیغمبر (ص) یافتند. این افراد ابتدا سعی کردند باب را ار اشتباه بیرون بیاورند و باب هم بیشتر سعی نمودآنان را متقاعد عقائد خویش کند وچون آبشان در یك جوی نرفت ناگزیر به طرد باب گشتند. باب براصرار خویش افزود ومحرمانه مردم را بسوی خود خواند و آن چنان به زهد وسخت‌گیری برنفس تظاهرمی کردکه بسیاری ازمردم ساده به‌او تمایل پیدا کردند[1] .

«... هنگامی که بایکی آشنا می‌شد وکاملا به‌سادگی وی اطمینان پیدا می کرد به او می گفت : **فادخلوا البیوت من ابوابها** یعنی باید از در خانه‌ها واردآن‌ها شوید و اغلب این حدیث مشهور را به‌گوش آنان می‌خواندکه **انا مدینةالعلم وعلی بابها** یعنی من شهرعلمم وعلی درآن است و مقصودش این بود همان‌گونه‌که رسیدن به خدای تبارك و تعالی جز ازطریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن بدین مراتب هم جز

۱ــ ترجمهٔ مفتاح باب‌الابواب، تاریخ‌باب وبهاء، حسن فریدگلپایگانی، انتشارات فرخی تهران، تاریخ نامعلوم.

ازطریق واسطه مشکل وغیرممکن است و من همان واسطهٔ کبری هستم و چنان که داخل شدن به خانه جز ازآن در جائـز نیست همچنین داخل شدن درخانه نبوت وولایت جزاز باب روا نیست ومن آن باب هستم[1]».

اصولا وجه تسمیه «باب» هم از همین ویژگی و طرزفکر می‌باشد و از همین جهت است کـه پیروان وی را « بابی » و مسلکشان را بابیه می‌گویند . حال باید بررسی کنیم که بابیان دراین مورد چه نظری دارند :

«بابیان می‌گویند آخرین کسانی که بعد ازانبیاء به ظهور «باب» بشارت داده‌اند شیخ احمد احسائی وسیدکاظم رشتی بوده‌اند . استشهاد آنان برمبنای دوخبری است که یکی را به‌شیخ ودیگری را به‌کاظم رشتی نسبت داده‌اند :

خبر اول ـ بابیان چنین نسبت می‌دهند که روزی سیدکاظم رشتی ازاستادش شیخ احمد احسائی ازمهدی منتظر (ع) واز وقت ومکان چگونگی ظهور اوپرسید. شیخ احمد چنین جواب داد:

ـ البته هرکاری در مکان و زمانی واقع و این کار هم در مکان و زمانی واقع خواهد شد ولی تصریح به تعیین آن روا نیست « لتعلمن نبأه بعدحین» یعنی بعدازاین خواهید دانست».[2]

خبردوم ـ عبارت سیدکاظم رشتی در کتاب شرح قصیده ـ که البته اصل قضیه

۱ـ پاورقی صفحه‌قبل، ص ۷۵،
۲ـ ایضاً .

متعلق به عبدالباقی افندی موصلی است ـ مـی‌باشد . وی وقتی سلطان محمود خان ثانی آن پیراهن زربفت گوهرنشان را برای ضریح مطهر کاظمین فرستاد، قصیده‌ای سروده که سیدکاظم رشتی آن‌را تفصیل نموده است:

«بضجیع حضرتك الجواد محمد ـ وحفیدها و هوالامام‌الافضل ازبرای پیغمبر (ص) دو اسم است، اسمی در زمین و آن محمد است و اسمی درآسمان و آن احمد است. اسم ظهور است . و مقصود این است که برای او دوظهور است اول ظهور درهمین عالم ظاهری کـه به ظاهر بدان ارتباط دارد، مانند احکام و افعال وصفات و چگونگی پیدایش آنها، محل این ظهور ومظهر این نور اسمش محمد مـی‌باشد . دوم ظهور در عالم باطنی و اسرار غیبی، مظهر این نور وظهور اسمش احمد می‌باشد وچون مخلوقات درقوس صعودند ناچار هر اندازه به این‌قوس نزدیك‌تر باشند ، غلظت و کثافت آن بیشتر و هرقدر ازاین قوس دورتـر و به مبدأ نزدیك‌تر باشند رقت ولطافتشان بیشتر خواهد بود. و ازعصر پیغمبر(ص) تا صد سال از بروج احکام مناسب آن مقام ظاهـر می‌شد و چون ابتدای قوس بود؛ تربیت به‌ظهور احکام به‌ظواهر بود البته مروج در هرصدسالی شریعت را به مقتضای ظواهرحال رعیت ترویج می کند. و چون ازبرای بدن ظاهری دومقام است اول مقامی که ... [1]

نگارنده دردنبالهٔ این کلام می گوید: این بافندگی‌های بی‌مأخذ و مبنای سید کاظم قابل بحث نیست گفته‌های سیدکاظم و استدلال بهائیان ـ به‌گفتهٔ وی ـ چنانکه ملاحظه می‌شود همه اوهام و اباطیل می‌باشد، فقط باید کلمات آنان را ازنظر وظیفهٔ تاریخی نوشت و رد شد وقضاوت را به‌عهدهٔ خوانندگان گذارد.

۱ــ ایضاً .

سیدکاظم رشتی

بهرحال پس از مرگ سید کاظم، همان‌گونه که اشاره شد، بنابه‌دستور او که ظهور ولی عصر رانزدیك وقریب‌الوقوع میدانست شاگردانش درپی شخص‌مقصود ویا به‌عبارت‌خوداوشمس حقیقت روان شدند. یکی از این افراد ملاحسین بشرویه‌ای نام داشت. ملا حسین از اصفهان به کربلا برگشت ولی وقتی بدانجا رسید که سیدکاظم مرده بود ملاحسین چهل روز در مسجدکوفه به بست وچله‌نشینی نشست سپس به اتفاق برادر و دائی خود و جمعی دیگر درپی «شخص مقصود» به‌تکاپو افتادند.

ازمیان شاگردان سیدکاظم چند تن‌خود را جانشین وی دانستند و دلائلی دال بر رکن رابع وشیعه کامل بودن هم ارائه دادندکه از جمله میرزا شفیع تبریزی، حاج محمدکریم‌خان ونیز باب می‌شدکه این آخری خود ادعای بابیت نمود. البته شاگردان دیگری هم مثل میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی‌الله، میرزا همدانی مدعی بابیت ونائبی امام (غ) را می کردند و برای خود سرسلسله‌ای هم شدند ولی هیچ‌یك ـ تعداد مدعیان به سی‌وهشت‌تن می‌رسید ـ ازاین سی‌وهشت‌تن کارشان مثل باب وحاج محمدکریم‌خان نگرفت که اولی به‌عنوان باب وبابیه‌ودومی به‌عنوان شیخ وشیخیه ازموقعیت ویژه‌ای برخوردارگشتند.

درابتدا هیجده‌تن ازشاگردان سیدکاظم به باب گرویدند که باب آنان‌راحروف حی خواند. به‌حساب ابجد ح معادل ۱۰ و ی معادل ۸ می‌باشد که جمعاً عدد هیجده را بیان می کند. باب معتقد است ومقررات شریعت خود را به‌آن عده تعلیم داد.

باب دعوت خود را از شیراز آغاز نمود و در این شهر بود کـه ملاحسین بشرویه‌ای به‌دام باب افتاد.

درشیراز ملاحسین بشرویه‌ای یك شب پس از دیدار و پرهیز فراوان از باب شنیدکه او « باب امام » است. آن شب مصادف با سه‌شنبه پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۰ بود. درآن شب ملاحسین بشرویه‌ای از باب دلیل و برهان برای ادعائی کـه بنظرش غیرمنتظره‌می آمد، می‌خواهد وباب تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف را شروع می کند و قسمت اول آن‌را « سورةالملك » نام می‌نهد . این سوره از مفصل‌ترین تألیفات باب و به «قیوم‌الاسماء» معروف است . بابیان در این مورد این مطلب را بدین‌سان حکایت می کنند که :

« ملاحسین چند ساعت در خارج شهر گردش کـرد درآن بین جوانی را مشاهده نمود که ... و چون بملاحسین رسید (باب) بـا تبسم سلام کـرد و فرمود الحمدلله که بسلامت وارد شدید ... ملاحسین خیال کرد این‌جوان یکی ازشاگردان مرحوم سیداست که عزیمت اورا بشیراز شنیده و اینك به پیش‌باز او آمـده است ... با نهایت محبت نسبت بمن رفتار کرد ومرا بمنزلش دعوت فرمود تا رنج سفر ازمن دورشود ... من از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارد زیرا همراهان من درشهر به‌انتظار مراجعت من هستند فرمودندآن‌ها را بخدا بسپار ... بعد مرا امر کرد تا در خدمتشان روان شوم من هـم به‌قدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم ... پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود

جوان در را کوبید غلامی حبشی در را بگشود جوان اول وارد منزل شد وبمن فرمود ادخلوها بسلام آمنین ... خلاصه وارد منزل شدم صاحب‌خانه ازجلو و من از دنبال وارد اطاق شدیم[1] ... با دست مبارك آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آن‌گاه فرمودند سماور وچای حاضر نمایند وچای به‌من مرحمت کردند پس از آن اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیك است همراهان منتظر مـن هستند به‌آن‌ها گفته‌ام هنگام مغرب درمسجد ایلخانی نزد شما خواهم آمد. فرمودند ... مشیت خدا برفتن تو قرار نگرفته برخاستم وضو گرفتم به نماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من به نماز ایستادند ... این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی‌الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود نیم‌ساعت ازشب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من به مکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود: بعد ازجناب سیدکاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش می‌فرمودند که بعد از وفاتشان هریك ازشاگردان باید ترك وطن گوید و در اطراف به جستجوی موعود محبوب پردازد... سؤال فرمودند که آیا استاد بزرگوارشما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص ... تعیین فرموده‌اند... عرض کردم آری...

سپس با لحن بسیار متینی فرمودند نگاه کن این علامات را که گفتی درمن می‌بینی؟ بعد یکایك علامات را ذکرفرمودند وبا شخص خود تطبیق نمودند ... وقتی که می‌خواستم به‌راه‌طلب قدم گذارم و به جستجوی موعود پردازم دومسئله را پیش خود علامت صدق ادعای مدعی قائمیت قراردادم یکی رساله بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ وسید مرحوم بود تصمیم داشتم هرکس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حل فرماید به‌اطاعتش قیام نمایم[2].

---

۱ و ۲ــ تاریخ نبیل زرندی، ص ۴۹.

دوم آن که سورهٔ مبارکهٔ یوسف را بطرزی بدیع که نظیر آن را در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید . . . سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سورهٔ یوسف بنویسند بمن فرمودند این کار ازعهده من خارج است حضرت موعود که بعد ازمن ظاهر می‌شود... بصرافت طبع و ... بدون آن که کسی از آن حضرت درخواست کند تفسیری بسوره یوسف مرقوم خواهدفرمود ... ازاستماع این بیان مبارک چاره جز تقدیم رساله معهوده ندیدم آن را به‌حضورمبارك گذاشتم وعرض کردم خواهش دارم به صفحات این رساله نظر لطفی افکنده . . . آن بزرگوار ... صفحات آن‌را ملاحظه فرمودند آن‌گاه کتاب را بسته ... و درظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آن را بیان فرمودند . . . بعد فرمودند اینك‌وقت نزول تفسیرسوره یوسف‌است پس قلم‌برداشته...

بالاخره برخاستم و... عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص‌شوم آن‌وقت دوساعت ویازده دقیقه از شب‌گذشته بود ... سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند ... نمی‌دانستم چه وقت و هنگام است و از دنیا بی‌خبر... ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید» .

بلانفیلد از قول زوجهٔ باب قضیه را به‌طرز دیگری نقل می‌نماید :

«یك شب سیدعلی‌محمد درحالی که حسب‌المعمول تازه‌دامادان با عیالش بودگفت امشب یکی از دوستان خیلی صمیمی وبسیارعزیزمن که بسیار شائق دیدار و منتظر او هستم بدیدار من خواهدآمد شما بروید بخوابید ومنتظر من نشوید زیرا شاید او خیلی دیر بیاید... عیال نامبرده درحالی که دراجرای دستور شوهر خود برمی‌خواست آثار بارزتصمیمی جدی را در صورت او می‌خواند و براثر فطرت باطنی فوراً دریافت که

مهمان شوهرش که منتظر اوست نباید شخص عادی و معمولی باشد ...
بالاخره صدای پائی شنیده شد و شخص مورد انتظار آمد . . .
و زن جوان . . . می‌شنید آنچه را کـه بـرای او موجب شگفتی بسیار می‌بود . . . مهمان کسی بود که بعد بنام باب‌الباب نامیده شد . . . او به شیراز آمده بود تا مأموریتی را کـه استاد او سید کاظـم بدو داده بود (پیدا کردن موعود) به‌انجام رساند ... شخص مورد انتظار بعد از ورود اعلام داشت که درجستجوی قائم موعود می‌باشد وضمناً ازخورجین‌خود یك لوح مذکوره از قِبَلِ او (سیدکاظم) به‌آن‌ها «شاگـردان» علاماتی داده بود که به وسیلهٔ آن‌ها می‌توانستند ایـن مبشر الهی را بشناسند این علامات با خط فارسی و عربی بشکل یك ستاره ۵ پر نوشته شده بـود بطوری که خطوط اصلی یك هیکل انسانی را نشان می‌داد ستاره پنج پر که به‌شکل هیکل‌انسانی بود پرشده بود ازنوشتجاتی محتوی توضیحات وعلامات شخصی که در جستجویش می‌بود. درطی آن‌که مهمان مشغول قرائت آن لوح بود مهماندار با نهایت توجه بدان‌گـوش می‌داد بعد آن عمامه سبزرنگ خود را از سر برداشته درحالی که صورتش با یك تبسم پرمعنی‌براق شده بود گفت خوب به‌من نگاه کن آیا من واجد این‌علامات هستم ـ مهمان باکمال حیرت گفت این ادعائی بس بزرگ‌است.

سیدعلی‌محمد بعد بخاطر او آورد روزی را در ایام بسیار گذشته که درمحضر سید کاظم رشتی ضمن بحث درسورهٔ یوسف بطور تأکیدـ آمیزی به‌آنان‌گفت که بحث‌آن شب را در خصوص تفسیر سورهٔ یوسف بخاطر نگاه دارند و اضافه‌کرد که در آینده روزی علت این توصیه مهم برآن‌ها آشکار خواهدگردیدـ بعد سید علی محمد تفسیر مفصلی برسورهٔ یوسف نوشته ومعانی پوشیده داستان را آشکار ساخته و آن را به مهمان خود داد ... او مبشر را شناخته بود ـ کسی راکه جستجو می کـرد یعنی

امام قائم را یافته بود».[1]

برطبق حکایت نبیل زرند ، ملاحسین تقریباً تمام اقـوام خود را وارد جرگه می‌نماید وملامحمدعلی بار فروش وملاعلی بسطامی و نیز ملاحسین کسانی بوده‌اند که ازبین پیروان سید یعنی شیخیه نفوذ وموقعیتی داشته‌اند و دعوت وتوصیه آن‌ها به‌قبول باب به‌عنوان ریاست مؤثر و درغالب موارد مورد قبول واقع می‌شده.

کما این کـه می‌بینیم افراد وارده در حزب جدید یا به‌قول بهائیان مؤمنین اولیه کلا از شیخی ها بوده‌اند و این استفاده‌ای است کـه باب و همدستانش از سفرهٔ گسترده شده بواسطه شیخ احمد و سید کاظم نموده وبه عنوان این که این دو نفر بقرب‌ظهورقائم بشارت‌می‌داده‌اند عقول جوانان و افراد ساده لوح شیخی ها را ربـوده و با امیدوار ساختن به‌فتح وغلبه قائم وتصرف ممالك و قتل کفار وغیره آن‌ها را تشجیـع و تشویق به فداکاری می‌کرده‌اند.

شیخ احمد احسائی

بطوری که ملاحظه‌می‌شود تمام افراد اولیه از شیخی‌ها و از جوانان بسیار کـم سن بوده‌اند ، طاهره هم شیخی بوده بطوری کـه خواهیم دید پدر بهاء نیز از ارادتمندان رؤسای

۱ــ بلانفیلد، ص ۱۲.

شیخیه بوده و ملاحسین هم بقصد پیداکردن افراد شیخی مأمـور تهران می‌شود و برای روشن شدن این مطلب قسمت‌های زیر را ازتاریخ نبیل دراین‌جا نقل می کنم

۱۸نفر معروف بحروف حی یا تبعیت کنندگان اولیه باب عبارت بودند از : دسته مرکب ، ملاحسین ، برادرش محمد حسن و محمد باقر خالوزاده او و دستهٔ دیگر ملاعلی بسطامی و ۱۲ نفر همراهانش ـ طاهره و قدوس کـه کلا از شیخیان بوده‌اند.

«باری جناب ملاحسین بعداز آن‌که اصحاب سید مرحوم را به ـ اجرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند ازکـربلا به نجف عزیمت کردند میرزا محمدحسن برادرشان ومیرزا محمد باقر خالوزاده با ایشان همراه بودند ... باری این سه نفر به مسجدکوفه رسیدند [1] . . . پس از چند روز ملاعلی بسطامی که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود به مسجد کوفه وارد شدند . . . اعتکاف چهل روزهٔ ملاحسین که تمام شد به همراهی بـرادر و خالوزاده‌اش به نجف برگشت و پس از زیارت نجف بجانب بوشهر روان‌گردید ... برحسب سابقهٔ غیبیه‌بجانب شیرازروان‌گشت وپس ازورود ازبرادر وخالوزاده‌اش جدا شد به‌آن‌ها گفت شما به مسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر من باشید (وخود به ملاقات باب رفت) ...

صبح هنگام طلوع آفتاب که از منزل باب مراجعت کردم دیدم ملاعلی بسطامی با ۱۲ نفر همراهانش وارد مسجد ایلخانی شدنـد شب ملاعلی به‌من گفت خوب می‌دانی که اعتماد ما دربارهٔ توچیست ما تورا به‌اندازه‌ای صادق وراستگو می‌دانیم که اگرخودت ادعا می کردی

۱ـ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۴۷.

قائم موعود هستی بدون درنگ ادعای تو را قبول می کردیم!...
من و رفقایم تو را پیروی کرده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم تـا مقصود خود را نیابیم دست ازطلب بازندارید... ملاحسین درجواب ملاعلی فرمودند... من نظر بامر وفرمان آن حضرت در این شهر به‌تدریس مشغول شده‌ام تا به‌این واسطه مطابق دستور مبارکشان آن حقیقت مختفی‌و مستور بماند... ملاعلی یقین کرد که ایشان به‌گنج مقصود پی‌برده‌اند ... نزد رفیقان خود شتافت و مکالمه خود را با ملاحسین به‌آن‌ها گفت ازاین خبر قلوب آنان مشتعل شده فوراً هریك به‌گوشه‌ای شتافته به‌دعا ومناجات پرداختند . . . یکی درعالم رؤیا به‌حضور مبارك رسید! دیگری در وسط نماز به‌حقیقت پی‌برد! سومی به‌الهام الهی حضرت محبوب را شناخت! و همه بحضور مبارك مشرف شدند ... بدین‌طریق ۱۷نفر از حروف‌حی مجتمع‌شدند... یك شب فرمودند که ۱۷ نفر مؤمن شده‌اند یك نفر باقی است کـه فردا خواهدآمد فـردا عصر در موقعی کـه باب‌الباب با هیکل مبارك به منزل می‌رفتند جوانی به‌ملاحسین رسید که معلوم بود همان حین ازسفر رسیده ملاحسین را درآغوش کشید وازمحبوب عالمیان پرسید ملاحسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداده ... چون به حضرت باب اشارت کرد و به ملاحسین گفت چرا مرا از حقیقت امر دور می‌سازی در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر الهی نیست . ملاحسین شرح قضیه را به‌حضور مبارك عرض فرمودند ، تعجب مکن در عوالـم روح با او مکالمه کردیم ما منتظر او بودیم[1].

طبق منابع بابی درآن شب ملاحسین به‌عنوان دلیل وامتحان ازباب‌تفسیری دربارهٔ سورهٔ یوسف خواست وسیدعلی‌محمد تفسیر را شروع کرد وقسمت اول را

۱ـ ایضاً. ص۵۹

که «سورةالملك» نام نهاده بدو داد. این کتاب ازمفصل‌ترین تألیفات باب وموسوم است به «قیوم‌الاسماء» .

باب به ملاحسین لقب «اول من آمن» داد ، زیرا وی پیش از هرکس در دام تزویر وخدعهٔ وی افتاده بود و به تدریج ۱۷ نفر دیگر بدوگرویدند وآخرین آن‌ها ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به قدوس است که «آخرمن آمن» نیزلقب گرفته‌واین ۱۸نفر «حروف حی» را تشکیل می‌دهند که اکنون بدان اشاره خواهم کرد .

حروف حی

اصطلاح حروف حی ساخته سید باب است و طبق بازی اعداد وحساب حروف که در نزد باب وپیروانش اهمیت فراوانی دارد « حی » مساوی است با ۱۸ (ح=۸+ی=۱۰) یعنی هیجده نفر و این اشخاص عبارتند از :

ـ ملاحسین بشرویه. که شرح حالش درمتن و توضیحات آمده است و دریکی ازجنگهای قلعهٔ طبرسی، به‌تیرتفنگ عباسقلی‌خان لاریجانی یا آقامحمدحسن لاریجانی وکریم‌خان اشرفی به‌خاك هلاك افتاد.

ـ محمدحسن بشرویه. نیز درشیخ طبرسی بود وپس ازهلاك ملاحسین، سمت ریاست جنگی بابیه و لقب ساختگی «سیدالشهدا» و«عمامهٔ سبز» اورا به‌ارث برد و درجـزو قلعگیان به قتل رسید . او و برادرش ، زن نگرفتند و اولادی نداشتند . خواهرشان هم زن شیخ ابوتراب اشتهاردی بود.

ـ محمدباقر. پسرخال (دائی) ملاحسین وهمیشه همراه او بود به‌وسیلهٔ ملاحسین به‌مذهب باب آلوده شد ودرحرکت به‌مازندران

نیز حضور داشت و هم در آن سفر کشته شد.

ـ ملاعلی بسطامی. از شاگـردان سیدکاظم رشتی بـود و کمی بعد از ملاحسین به شیراز رسید و وقتی سیدعلی‌محمد ، مریدان اولیهٔ خود را برای تبلیـغ به‌اطراف فـرستاد ، ملاعلی به‌طرف عراق عرب رفت ودر آنجا به‌مناسبت اقوال وافعال کفرآمیزش که ازحدود قانون مقدس اسلام خارج بـود، به زندان افتاد و شش ماه در زندان بـود و بالاخـره معلوم نشدکه مآل کارش به‌کجا رسید. گـویا درحین انتقال از بغداد به استانبول بیمارشده درگذشت یاگماشتگان‌دولت عثمانی سربه‌نیستش کردند.

ـ ملاخدابخش قوچانی. که نام ملاعلی بعدها به‌خودگرفت.

ـ ملاحسن بجستانی. که از سایرین عاقل‌تر و سعادتمندتر بود ، زیرا به‌زودی ازباب برگشت وتوبه‌نمود[1].

این درگه ما، درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی بازآی

ـ سیدحسین یزدی. شرح حالش گذشت. او منشی و نویسندهٔ باب بود و در زندان ماکو وچهریق همه‌جا باب را همراهی کرد.

اما درتبریز به‌روی باب تف‌انداخت وتوبه‌کرد وازمرگ نجات یافت. ولی بار دیگر درطهران، درسوءقصد شوال ۱۲۶۸ جزوبابیه دستگیرشده به قتل رسید. پدر اوهم به‌نام سید احمد ، بابی بود و بـرادر او محمد علی هم درقلعهٔ طبرسی بود وگلولهٔ توپ سر اورا ازبدن جدا نمود.

ـ میرزامحمد روضه‌خوان یزدی. بعدها ازترس خود را شیخی معرفی

۱ـ فتنهٔ باب، ص ۱۱۳.

کرد و با خاندان حاج محمدکریم‌خان وصلت نمود.

ـ ملاجلیل ارومی. درقلعهٔ شیخ طبرسی بود وهمان‌جا کشته شد.

ـ ملایوسف اردبیلی. وی برای تبلیغ بساط باب به‌کرمان‌رفت. ولی مواجه با مقاومت شدید مرحوم حاجی محمدکریم خان شد وکاری ازپیش نبرد واز آن پس در شهرهای مختلف مشغول تبلیغ گردید تا این که قضیهٔ شیخ‌طبرسی پیش آمد و وی بدان‌جا رفت. اما گرفتار لشکر اسلام شد و آنان چون وی را می‌شناختند محبوسش داشتند. ولی درآن شب شوم که قوای ملاحسین بر لشکر اسلام شبیخون زدند، وی آزاد شده به‌قلعه رفت وهم اوبود که به‌همراهی سیدرضا با مهدیقلی میرزا قول وقرار تأمین گذاشتند. اما درجزو دیگران سرانجام کشته شد.

ـ ملامحمود خوئی. نیز درطبرسی کشته شد. برادر او ملامهدی هم اول از شاگران سید کاظم رشتی و سپس ازگروندگان به باب بود.

ـ ملااحمد مراغی. اونیزازمقتولین بابیه درقلعه و درابتدا ازشاگردان سید رشتی بود.

ـ میرزا محمدعلی قزوینی. از اولین کسانی است که از جادهٔ حقیقت منحرف شده در دام شیادان افتاده است. خواهر طاهره به‌نام مرضیه در ازدواج وی بود. پدر میرزا محمدعلی موسوم بود به‌حاج عبدالوهاب قزوینی. میرزا محمدعلی درقلعهٔ شیخ طبرسی کشته شد.

ـ میرزا هادی پسرملاعبدالوهاب قزوینی. برادر بزرگ میرزا محمد علی است. وی در جنگ و جدال وارد نشده سال‌ها در

قزوین بود.

ـ ملاباقر تبریزی. مأمور تبلیغ در ایران و عراق بود و عمری دراز یافت.

ـ طاهره . معروف به قرةالعین که شرح زندگانی و حیات پر شر و شورش پس ازین سطور خواهد آمد واو تنها کسی است ازحروف حی که سید باب را ندیده .

ـ قدوس. نامش محمدعلی بارفروش است که شرح حالش کم وبیش درمتن وحواشی و توضیحات آمده . وی بی نهایت مورد احترام بابیهٔ اولیه بود بهطوری که حاجی‌میرزا جانی مقام او را از باب هم برتر و والاتر شمرده است . وی بسیار جوان‌وازشاگران سیدکاظم رشتی‌بوده و درهنگام‌گرویدن به‌باب ۲۷سال داشته. باب پس ازفرستادن اتباع خود به‌ قصد تبلیغ به اطراف ، خود تنها با او به سفر مکه رفت. دربارگشت ازین سفرِ نه‌ماهه بودکه قدوس با دونفر دیگر را حکمران شیراز مهار نموده درشهرگرداند و باز همین شخص بودکه به‌کرمان برای تبلیغ حاجی کریم‌خان رفت و باز همین شخص بودکه در وقایع بدشت و خراسان و مازندران خمیرمایهٔ فتنه بود.

این هیجده نفر یا به‌اصطلاح حروف حی (=۱۸) با خود باب می‌شود ۱۹ یعنی‌واحد اول .

اعتبار اعداد نزد بابیان

اعتقاد به اسرار حروف وارقام، ازقدیم دربین‌مردم بوده است. ولی‌دربعضی ازملل ونحل جنبهٔ خارق‌العاده وقدسی به بعضی اعداد داده شده وبه‌نظر می‌رسد که این رسم ازمعتقدات مردم خرافی کلده وآشور مانده باشد. اعداد سه‌وچهار وهفت و دوازده و هفتاد از قدیم‌الایام بعضی به فال نیك وقلیلی به فال بدگرفته می‌شدند. چنانکه اکنون نیزعدد سیزده هم دردنیای متمدن مغرب‌زمین‌هم درمشرق به‌نحوست معروف است وهنوز این یادگار دورهٔ خرافات از ذهن بشر بیرون نرفته.

در مذهب باب گذشته از آن که به عدد و اسرار ارقام و حساب جمل اهمیت داده شده وازاین ارقام که صرفاً نتیجهٔ خیال و قرارداد بشری است . اسرار عجیبی توقع دارند، عدد ۱۹ بسیار محترم است و دراین باب اشاره به آیهٔ قرآن مجید در سورهٔ المدثر می کنند که می‌فرماید وعلیها تسعة عشر (گو این که دراین‌جا اشاره به ۱۹ ملك دوزخ است) وچنان که دیدیم باب سال را به ۱۹ماه وهرماه را به۱۹روز تقسیم کرده وبقیهٔ ۵روز دیگر (دربعضی سال‌ها ۵دربیشتر ۴سال وکسری)را بی‌دلیل اساسی ، آزاد و «مظاهراً لها» خوانده و این تقسیم بالنسبه شبیه است به تقسیمات زردشتی ، از این که ۵ روز آخر سال را به نام گاهنبار صاحب احترامی خاص می‌دانستند. کما این که درتسمیهٔ روزهای هفته هم مانند زرتشتیان هرروز را به‌اسمی خاص خوانده (درماه‌های زرتشتی هریك از روزها اسمی خاص دارد . اما درمیان بابیه فقط هفت اسم است برای هفت روز هفته که درماه تکرار می‌شود). می گویند کلام الهی بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم (سورةالنمل قرآن کریم) ۱۹ حرف دارد . اما خودآن‌ها این کلام الهی وآسمانی‌را به بسم‌الله الامنع‌الاقدس تغییرداده‌اند وگویند این نیز ۱۹ حرف است. حتی گویند نام پنج‌تن آل‌الله «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین» سلام‌الله علیهم نیز ۱۹ حرف است. به‌همین جهات و روی این توهم که ۱۹ را خاصیتی است ، باب تقسیمات تاریخی وگاه شماری را هم بر عدد نوزده گذارده و مثلا می‌نویسد واحد اول از پیدایش باب ، واحد مساویست با ۱۹ سال

(و+۱+ح+د=۶+۱+۸+۴) . یعنی ۱۹سال بعد ازسال ۱۲۶۰ که باب ادعا کرده (۱۹+۱۲۶۰) . در تعداد مریدان هم باز مبنای حساب « واحد » است. واحد اول بابیه عبارت‌است ازخود سید با هیجده نفر مؤمنین اولیه که ذکرشان گذشت[1].

قرة‌العین، همان‌گونه که دیدیم یکی از یاران علی محمد شیرازی و از همان حروف حی است. دربارهٔ این زن داستان‌های زیادی برسرزبان‌ها است مخصوصاً که بابیان و بهائیان هرچه خواسته‌اند در این مورد داد سخن داده‌اند تا او را بیشتر برجسته کنند.

آقای دکتر عبدالحسین نوائی درکتاب فتنهٔ باب شرحی در بـارهٔ قرة‌العین داردکه آن‌گونه که بوده وی را معرفی کرده‌است . ما نیز در این‌جا از آن نوشته‌ها بهره می گیریم.

بعضی اورا زرین‌تاج نوشته‌اند ـ کتاب نیکلاو مفتاح بـاب‌الابواب ـ ولی چنین به نظر می‌آیدکـه نامش فاطمه وکنیه‌اش ام سلمه ولقبش زکیه بوده است (کتاب ظهورالحق) پدر قرة‌العین اورا به‌نام مادر خود فاطمه نامیده‌بود ولی به‌پاس احترام مادر اورا به‌آن نام صدا نمی کرد بلکه اورا ام سلمه بانگ می‌زد قرة‌العین[2] درسال ۱۲۳۳ـه در خانواده‌ای مذهبی و اهل علم و روحانی که مجتهد نیز بودند متولدشد. پدرش ملاصالح برغانی بادوبرادردیگرخود ملامحمدتقی وملامحمدعلی هرسه صاحب درجهٔ اجتهاد و در سراسر ایران معروف بـودند ، بخصوص برادر بزرگ ایشان ملامحمدتقی برغانی‌فقیهی مشهور و در رعایت دقایق دین مبین اسلام بی‌نهایت باریك‌بین و سختگیر بود و او اول‌کسی است‌که با شیخ احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۲ق) مؤسس مذهب شیخیه ، بر سر این مسأله‌کـه بعث اموات با بدن عنصری است یا جسد جوهری، درافتاد وچون شیخ احمد عقیده داشت که بعث با جسد هورقلیائی انجام می گیرد ملامحمدتقی نظر او را مخالف‌کلام خدا دانست و

۱ـ ایضاً ص ۱۱۷.

۲ـ ظهورالحق ص۳۱۱ـج۳ وکواکب ج۱ ص۶۰،

او را کافر خواند و مردم را از دیدار وی منع نمود و شیخ احمد هرچه کوشید ، نتوانست مردم را دوباره به‌دور خویش خواند وحتی درین باره به پیشنهاد یکی از طرفداران خود رساله‌ای نوشت به‌نام «اجوبةالمسائل» و در آن از نظریهٔ خود دفاع کرد. ولی نفوذ ملامحمدتقی مانع از آن شد که بساط شیخ احمد را دوباره رونق نخستین بازآید[1] .

ازآن تاریخ به‌بعد دشمنی مابین ملا محمدتقی و سلسلهٔ علمای شیخیه برقرار بود وعاقبت نیز درین راه به‌قتل رسید. برادر دیگر وی ملاصالح هرچند که درامر دین متعصب بود، اما نسبت به شیخیه، مانند برادر خود ، دشمنی نداشت و خود را دراین بحث و نزاع بی‌طرف می‌گرفت . اما برادر سوم یعنی ملا محمد علی نزد شیخ احمد احسائی تلمذ نموده وطرفدار جدی وی‌گردید.

درچنین خانواده‌ای بودکه فاطمه دخترملاصالح متولد شد.

فاطمه هوش وفراستی عجیب وحافظه‌ای سخت توانا داشت و همین عوامل سبب‌گردیدکه وی در درس و بحث و فـراگرفتن مقدمات علوم اسلامـی پیشرفت شایان‌کند، بخصوص که وی درخاندانی روحانی و اهل بحث درعلوم دین ، متولد شده بود . ملامحمدتقی‌وبرادرانش در همسایگی منزل خود دو مدرسه ایجادکـرده بودند : یکی برای طلاب، دیگری برای افراد خانوادهٔ خود . دراین مدرسهٔ اخیر همیشه بین عموها وفرزندان ایشان وبرادران با یکدیگر مباحثه ومحاجه برقراربوده و فاطمه درین مباحثات و مشاجرات شرکت داشته و بهمین لحاظ از کـودکی با اصطلاحات دینی واحادیث واخبار خوگرفته و درین مباحثات ورزیده شده بود ، تا این که‌گویا اطلاعات بسیط وی موجب تعجب بعضی ازمردم سطحی و عامی و همسایگان شده وعده‌ای از زنان درمسائل فقهی مورد احتیاج مذهبی خـویش ازو کمك می‌گرفتند .

فاطمه اغلب درمباحثات پدر وعموی خود مداخله می‌کرد واشکال می‌گرفت

۱ــ ایضاً ص ۱۶۶.

با اشکالات خود را می‌پرسید .

ملامحمدتقی که برادرزادهٔ خود را، درعین داشتن اطلاعات دینی ، صاحب جمال نیز دید وی را برای پسر خویش ملامحمد خواستگاری کرد و فاطمه به خانهٔ شوی رفت و از او سه فرزند آورد: دوپسر ویك دختر. از پسران او بعدها یکی به شیخ اسماعیل معروف شد دیگری به شیخ ابراهیم. درهمین مواقع بود که‌اختلاف بین متشرعه وشیخیه سخت بالاگرفته بود و ملامحمدتقی به شدت از عقاید و روش متشرعه حمایت کرده به شیخیه حمله می‌نمود ـ ولی چنان که‌گفتیم ملامحمدعلی برادرکوچکتر او به مذهب شیخیه‌گرویده بود وهم اوبود که فاطمه را نیز با اصول مذهب شیخ احمدآشنا ساخت ـ.

فاطمه سخت به‌اصول وعقاید شیخیه علاقمند شد وبه‌زودی با سیدکاظم‌رشتی که پیشوای مسلم و متفق علیه شیخیه وشاگرد خلف شیخ احمد احسائی بود مکاتبه پیداکرد و سید وقتی مکاتیب و سؤالات وی را دید ، از احاطهٔ وی برمسائل دینی تعجب کرده به رسم زمان، وی را به‌عنوان تشویق «قرةالعین» خواند[1].

ازآن تاریخ به‌بعد استمرار مطالعه درآثار شیخیه و تفحص کتب ایشان تمام حواس قرةالعین را به‌خود معطوف داشت وکم کم زندگی‌اورا عوض کرد وباعث شد از زندگی و هدف زناشوئی به‌دور افتاده و رهسپارکوی وکوچه وبازار شود. اعمال‌وی با عقاید شوهر وطرز استدلال وقیاسات پدرشوهرخویش موافقت نداشت وهرساعت‌کارشان به‌بحث ومشاجره و مجادله می کشید و سرانجام چون این وضع برای هیچ‌کدام قابل تحمل نبود، قرةالعین با داشتن سه‌فرزند از شوهر و خانه و زندگی بریده، به منزل پدر خود رفت.

قرةالعین هم‌چنان با حرارتی هرچه تمامتر به مبادی وعقاید شیخیه پرداخته بود و مرتباً با سیدرشتی مکاتبه می کرد و اقوامش چون چنین دیدند صلاح دانستند که وی سفری به‌کربلا کند شاید مسافرت و سیر و سیاحت خاطر اورا ازاین اشتغال

۱ـ همانجا ص ۱۶۸.

جنون‌آمیز منصرف نماید، بخصوص که دراین‌موقع خواهرش مرضیه باشوهرخود عازم عتبات بود.

قرةالعین به شوق دیدار سید راه افتاد، تااین که به کربلا رسید و برق خیره کنندهٔ گنبد های طلای مزار سبط پیغمبر اکرم، حسین‌بن علی سرور شهیدان و سید جوانان اهل بهشت به چشمان اوخورد. اما دراین هنگام مرشد وی سیدکاظم مرده بود وشاگرد مشتاق نتوانست روی معلم خود را ببیند. قرةالعین درخانهٔ حاج سید کاظم نزد زوجهٔ وی ماند وبساط درس وبحث سید را ادامه داد.

در آن روزگار نیمی از شاگـردان سید به قصد دیـدار شخص مقصود یا به اصطلاح خود شمس حقیقت گرداگرد ایران به تکاپو افتاده بودند. من جمله یکی ازشاگردان وی به نام ملاحسین بشرویه‌ای کـه به او اشاره شد پس از اعتکاف در مسجد کوفه وتحمل‌ریاضت وچله‌نشینی، به‌سوی‌اصفهان وفارس روانه‌شد وقرةالعین بدونوشت که اگربه‌مقصود رسیدی مرا ازنظر دورمدار. ملاحسین نیز پذیرفت.

در حینی که اصحاب سیدرشتی کوچه به کوچه کو به‌کو، در پی شخص مقصود می‌گشتند، قرةالعین حوزهٔ درس سید رشتی را تجدید کـرده بود و درپس پرده می‌نشست وبه رفع وحل‌وطرح اشکالات‌دینی‌وفقهی می‌پرداخت وبساط شیخیه را همچنان‌گرم نگه می‌داشت:

ملاحسین به‌کیفیتی که ذکرشد، درشیراز به‌دام سید باب افتاد و به اوگروید وضمناً مکتوب قرةالعین را هم بدو نشان داد وباب هم او را درعداد حروف حی یعنی ۱۸نفر اولیه قرارداد. او تنهاکسی است که هم غائبانه جزء حروف حی شده وهم بالاخره سیدعلی محمد را ندیده[1].

رسیدن کاغذ ملاحسین و ورود ملاعلی بسطامی یکی دیگـر از مبلغین بساط ادعائی پوچ سیدعلی محمد، قرةالعین را که ماده‌اش بـرای شور وشر مستعد بود دگرگون ساخت به‌طوری‌که علناً مبلغ باب شد و این معنی موجب اعتراض مردم

۱ــ ایضاً ص۱۶۹.

متدین و مسلمان کربلا گردید ، تا آن‌جا که مردم پاکدین تحمل ایـن مزخرفات را نکرده، ازدحام عجیبی نمودند وخانهٔ سید رشتی راکه محل سکنای قرةالعین بـود سنگباران کردند ونزدیك بود که دراین شورش عده‌ای کشته شوند وسرانجام والی عراق آن زن را به بغداد تبعید کرد. دراین شهر، وی ابتدا به‌خانه شیخ محمدشبل رفت، ولی پس از آن که در آن‌جا هم مایهٔ فساد شد وبساط تبلیغ راه انداخت والی اورا مجبور به‌اقامت درخانهٔ محمود افندی آلوسی کرد و او با همراهان خود یعنی مادر وخواهر ملاحسین بدان‌خانه رفت .

قرةالعین ازهمان روز که سخنان واهی سیدعلی‌محمدرا پذیرفت، دیگر اصول مقدس دیانت اسلام را رعایت نمی کـرد و دراین راه ازسایر مریدان سید بلکه از مرشد گمراه وسخیف‌العقل خود نیز جلوتر افتاد و او اول کسی بود که علناً به‌حدود دیانت مقدس اسلام جسارت وتجاوز کرد. بدین معنی که چـون در کربلا ، مردم و کسبه از راه حفظ طریقهٔ حقهٔ اسلامیهٔ خود به سیدعلی‌محمد وطرفداران گمراه وی دشنام می‌دادند، مریدان باب به‌عنوان این که هر که شیعهٔ کامل و رکن رابع را سب کند کافر است، از بازاریان چیزی نمی‌خریدند ونمی‌خوردند. پس از آن که رسالهٔ فروع باب منتشرشد و درآن‌رساله، باب نظر آل‌الله را یکی ازمطهرات (به کسرهاء) دانسته بود، قرةالعین از روی ضلالت وگمراهی به اصحاب خودگفت از آن جاکه من مظهر حضرت فاطمه (ع) هستم آنچه در بازار می‌خرید بیاورید تـا نظر کنم و «هرچه من نظر نمایم طاهرمی‌شود» . مریدان وی نیز چنین کردند.

چنانچه درمتن گذشت رسم بابیه این بود که هر یك از کسان خـود را به نام یکی از آل‌الله وعترت‌خیر المرسلین می‌خواندند وآن زن نیزبرای خود چنان‌عنوانی جعل کرده بود.

قرةالعین به‌حجاب هم عقیده نداشت. درایام اقامت بغداد ، هرچند در برابر مردم از پس پرده گفتگو می کرد ، ولی در میان مریدان خاص خود مقید به حجاب نبود بلکه بی‌آنکه روی خود را بپوشاند در برابر آنـان ظاهر می‌شد و به بحث و

مشاجره می‌پرداخت . عده‌ای از معتقدین باب که هنوز نفهمیده بودند کـه غرض چیست به‌این کار اعتراض کردند. قرةالعین به احادیث متوسل شد وبعضی اقوال که ستروجه و کفین لازم نیست استشهاد نمود . امـا چـون نتوانست اعتراض صحیح آنان را جواب دهد، قرار براین شد که از سید علی‌محمد درین‌باره پرسشی شود. بنابرین نامه‌ای به همراه یکی از محارم سیدکاظم بـه نزد سید علی محمد در شیراز فرستادند . قاصد پیغمبر دروغین و پیشوای گمراهان را در شیراز نیافته درپـی او به اصفهان رفت، ولی ازآن‌جا نیز سیدعلی‌محمد را به ماکو برده بودند.

درماکو نامهٔ قرةالعین ومخالفین به‌نظر باب رسید. باب آن نامـه را جواب داد وهمراه قاصد فرستاد. وقتی جواب رسید ، گروه بابیه در کاظمیه جمع شدند و کاغذ را خواندند. در این‌نامه پس از آن‌که میرزا علی‌محمد ، مخالفین قرةالعین را «متزلزل» خوانده بود، راجع به قرةالعین نوشته بود:

«... واعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة»

ازآن لحظه کلمهٔ طاهرهٔ لقب وی قرارگرفت. هرچند کـه بر اثر این توقیع عدهٔ زیادی سر از اطاعت پیچیده و بساط جدید را کـه مخالف مذهب اسلام بود ترك کردند، ولی موقعیت این زن درنزد کسانی که هنوز درمرحلهٔ اطاعت باب‌بودند بالا رفت .

درطی اقامت بغداد طاهره از بحث وتبلیـغ دست بـرنداشت و علمای اهل سنت وتشیـع را به مجادله بلکه به‌مباهله خواند ومجملا سروصدای وجـوه مردم و علما را درآورد تاآنجاکه به‌امرسلطان‌عثمانی وی را ازعراق به‌ایران تبعید کردند[1]. ورود این زن به ایران نیز بی سروصدا صورت نگرفت . بلکه مریدان و شاگردان وی به تعداد زیادی وی را بدرقه کردند وعده‌ای تا کرمانشاه وبعضی تا همدان وی

۱ــ همانجا، ص ۱۷۲.

را همراهی نمودند. هرجا پای قرةالعین می‌رسید آشوبی به‌پا مـی‌شد. چه وی از دعوت و تبلیغ وعلما طبق وظیفهٔ مقدس خود از منع و جلوگیری انتشار عقاید وی باز نمی‌ایستادند. وی در کرمانشاه چهل روز توقف نمود و دراین مـدت آشوب و هیاهوئـی به راه انداخت . حتی مجتهدین شهر را به مباهله دعوت کـرد تا آن‌که آقاعبدالله مجتهد به‌ستوه آمده مخفیانه کسی پیش خویشان وی فرستاد که وی را به‌نحوی‌از کرمانشاهان بیرون برند، اقرباء وی نیزبه‌کمك افراد تابعهٔ‌صفرعلی‌خان سرتیپ ، شبانه وی‌را از کرمانشاه بیرون بردند. ولی درهمدان هم باز بساط‌تجدید شد وجنگ ونزاع درگـرفت تا این که بالاخره بـرادران وی رسیده او را به رفتن به‌قزوین راضی کردند و قرةالعین مریدان خودرا نیمی امربه‌مراجعت ونیمی امر به اقامت همدان نمود وتنها چندنفر با اوهمراه شده به قـزوین رفتند و پس ازیك ماه متوقفین درهمدان نیز اجازهٔ مراجعت یافتند.[1]

همین که قرةالعین به قزوین وارد شد درآن شهر جنب وجوشی برپاگردید . عده‌ای فریفتهٔ کلمات وی شدند واکثر نیز برای تحقیق و کنجکاوی از کار این زن، روی بدرآوردند وکار وی سخت بالاگرفت.

بدیهی است که ملامحمدتقی فقیه متدین بزرگوار گذشته ازبدنامی‌ورسوائی ارتداد برادرزاده ، نمی‌توانست توهین وحملهٔ او را بـه دیانت مقدس اسلام تحمل کند ونسبت به این‌وضع سخت اعتراض می کرد و چون شیخ احمد احسائی وسید کاظم رشتی واخیراً سید باب را موجد این اغتشاش و هیاهو مـی‌دانست برسرمنبر بدانان سخت حمله می کرد وازاظهار سب ولعن خودداری می‌نمود. یك‌علت دیگر برخورد شدید ملامحمدتقی با قرةالعین هم این بود کـه در ابتدای ورود به قزوین هرچه با او به‌زبان‌کتاب خدا واحادیث محاجه‌کرد ، برادرزادهٔ‌گمراه زیربار نرفت وحتی حاضرنشد دوباره با ملامحمد شوهرخویش زندگانی کند . بدین عنوان کـه گفت وی شیعیان‌کامل (شیخ‌احمد وسیدکاظم وسیدباب) را لعن می کند پس‌کافـر

۱ـ فتنهٔ باب، ص۱۷۳.

است ومن طاهره‌ام ومیان ما، صلح وآشتی امکان‌پذیر نیست. به‌هرحال ملا محمد تقی همچنان برسرمنبر حمله به بابیه می‌کرد. حتی وقتی یکی از آنان راکه تازه به قزوین وارد شده بود به‌امر اومردم با سنگ وچوب بزدند و اورا به‌نزد ملاآوردند او هم فرمان داد تا وی را به سختی فلك کـردند و چوب زیادی زدند . این واقعه برکینهٔ بابیه متعصب وتند افزود، آنان قصد قتل آن پیرمرد را نمودند .

با این که بابیه سعی دارند که قرةالعین را از تهمت قتل ملا محمد تقی مبری بدانند و دراین‌باره توجیهاتی می کنند، ولی مدارك متقن تاریخی ثابت می کند کـه قتل آن مرد روحانی به‌امر واطلاع وی بوده است. چه یك چندروز قبل از وقـوع این قضیه، وی جمعی ازافراد عرب را که به‌همراهی او تا قزوین آمده بودند، به‌ـ اصرار ازقزوین خارج نمود وحتی درجواب یکی از آنان که گفت چرا شیخ‌صالح وملا ابراهیم و دیگران نمی آیند؟گفت آنان برای کارمهمی مانده‌اند و به زودی در این شهرغوغائی خواهد شد ومن نمی‌خواهم که شما دراین شهر تا آن هنگام مانده باشید .

پانزده روز بعدازاین امر، واقعهٔ قتل ملا محمدتقی پیش آمد و کیفیت آن به‌ـ اختصار چنین است که در هنگام سحر وقتی که مجتهد بر سر سجاده نشسته بـود ، شیخ صالح نام شیرازی ازمتعصبین مذهب شیخیه و ازمعتقدین پابرجای باب وی‌را با سرنیزه‌ای مجروح کرد و زخمی منکر بر دهان او زد به‌طوری که زبان‌وی شکافته شد. تا دوروز ، روحانی پیرمرد بیچاره که شهید راه حقیقت جوئی خود و تعصب جمعی بی‌دین گمراه من جمله برادرزاده وعروس خود شده بود زنده بود وباوجود آن که سخت تشنه می‌شد نمی‌توانست بـه علت زخم زبان و دهـان آب بنوشد . بالاخره با وضع فجیعی بدرود حیات گفت .

به ایـن عمل قرةالعین عنوان و اسمی جز قساوت وحشیانه و تعصب شدیـد نمی‌توان نهاد.

روحانی متدین بزرگوار وپیرمردی عاجز را به جرم داشتن عقیده‌ای کشتن ،

آن‌هم بدان وضع دلخراش، بخصوص که قاتل برادرزادهٔ وی باشد ، جرمی است که به هیچ‌گونه پرده‌پوشی نمی‌توان کرد . البته مخالفین این فرقه تا آن جا که توانستند درزشتی این عمل مطالب مفصلی گفتند ونوشتند وحتی زشتی این عملیات بحدی بوده که بعدها اهل آن فرقه نیز به‌تندروی‌های قرةالعین چندان روی رضایت نشان نداده‌اند. چنان‌که خواهر میرزا حسین علی بعدها درحق قرةالعین وتندی‌های وی گفته است که قرةالعین یك دفعه بی‌حکمتی کرد وهنوز از کلهٔ مردم نمی‌توانیم بدر آوریم .

به هرحال این‌عمل قرةالعین تأثیر عجیبی درمردم قزوین کرد ومردم که‌نسبت به مجتهد اعلم وبزرگوار خویش ارادتی بی‌حد داشتند جداً تقاضای قصاص قاتلین او را نمودند ، بخصوص که ملامحمد پسرملا محمدتقی ـ که پس از کشته شدن مسلمانان او را شهید ثالث خواندند ـ براثر کینهٔ رفتار گذشته که آن‌گاه پدر کشی‌هم بدان اضافه شده بود دراجرای حکم اخذ وقتل کشندگان پدر ، خاصه قرةالعین ، جهدی فراوان کرد [1] .

حکومت دست به‌کار توقیف و حبس مظنونین شد . ولی یکی از بابیه به‌نام سید صالح شیرازی در نزد حاکم صریحاً اقرار به قتل نمود تا مگر سایر رفقا و همکاران را ازقتل برهاند. اما حکومت وی را نیز توقیف نمود.

بالاخره پس از پرسش و استنطاق ، شش نفر از بابیه را گرفتند به طهران فرستادند. ازآن‌جمله میرزاصالح عرب ومیرزا ابراهیم محلاتی که هردو از واردین به‌مسائل مذهب شیخیه بوده و همراه قرةالعین از عراق عرب تا قزوین آمده بودند و دیگر قاتل اصلی یعنی میرزا صالح شیرازی که ازدست مأمورین بگریخت ویك‌چند متواری‌بود تا آن‌که به اصحاب ملامحمدعلی بارفروشی ملقب‌به قدوس‌پیوست و روزی از طرف قوای دولتی گلولهٔ توپ بر سرپوش اطاق ملامحمدعلی افتاد و آتش گرفت. شیخ خواست آتش را خاموش نماید اما گلولهٔ دیگری بر سرش آمده

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، ص۱۷۵.

اورا هلاك كرد .

ازاین شش نفر حاجی اسدالله چون فوق‌العاده پیر بود ، براثر رنج سفر و سخت‌گیری‌های مأمورین قبل از رسیدن به تهران درگـذشت و شیخ صالح عرب را نیز به ملامحمد سپردند و بدست وی سرش بریده شد ولی شیخ صالح شیرازی قاتل اصلی چنان که گفتیم موفق به فرار گردید.

ملامحمد که هنوز ازقتل پدری چنان شریف و بزرگوار سوزان وملتهب بود، می‌خواست که سه‌نفر بقیه را نیز بکشد. ولی ناصرالدین شاه بدین امررضایت نداد و ملامحمد هرقدر التماس کـرد مفید نیفتاد . بالاخره بدان راضی شد که آن سه را به‌قزوین برده دورقبر پدر بگرداند وسپس آزاد نماید. شاه این پیشنهاد را قبول کرد و ملامحمد آنان را به قزوین برد و در طی بلوائی دو نفر دیگر یعنی ملاابراهیم محلاتی و شیخ طاهر نیز کشته شدند به این معنی کـه آن دو را به درختی بستند و درمعرض تماشای مردم درآوردند ومردم نیزهجوم کرده آنان را مجروح ومقتول ساختند. شك نیست که ملامحمد نیز به‌قتل آنان راضی بوده .

با این همه مجازات وقصاص ، ملامحمد امام جمعه تشفی نیافت بلکه ازاین که می‌دید قرةالعین با آن که جرمش ثابت است هنوز زنده مانده بحق بر خشم و خشونتش افزوده می‌شد.

به همین‌نظر شروع به سروصدا و فعالیت نمود و نتیجه این شد که کار را بر قرةالعین که درخانهٔ حاکم به‌عنوان توقیف به‌سرمی‌برد وازطرف ملامحمد شوهرش نیز تحت‌نظر بود سخت‌گرفتند.

چون دراین هنگام ازبزرگان بابیه کسی بدو نزدیك نبود، وی کاغذی به‌تهران برای میرزا حسینعلی پسر میرزا بزرگ نوری فرستاد. این شخص وبرادرش میرزا یحیی صبح ازل از اولین گروندگان باب وبدعت نوین وی بودنـد. نامهٔ قرةالعین مشعر بروضع حال وی واستمداد از میرزا حسینعلی بود. نجات قرةالعین ازحبس وآمدن او به تهران برای بابی‌ها لزومی تمام داشت، بخصوص که هم‌چنان که ذکر

می‌شود فکر تشکیل انجمن بدشت وطرح بدعت‌های سوء این مذهب در میان بود و بدیهی است بدون وجود قرةالعین که از بانیان ایـن اساس بود انجمن عمومی نمی‌تـوانست تصمیمی بگیرد . میرزا حسین‌علی نوری، میرزا هادی ازطایفهٔ فرهادی قزوین‌را به‌یاری قرةالعین فرستاد واو به‌کمك زنان خانوادهٔ خود توانست قرةالعین را ازخانهٔ حاکم ربوده مخفیانه به‌اتفاق یك نوکرقلی نام به تهران آورد. این کاروان کوچك برای آن که به‌چنگال مأمورین حکومت نیفتد از راهی غیرعادی خودرا به قریهٔ اندرمان نزدیك حضرت عبدالعظیم رسانید.

از این نقطه، قلی برای اعلام ورود طاهره به خانهٔ میرزا حسین‌علی رفت و اوشبانه به اندرمان رفته قرةالعین را همراه برادر خود موسی به خانه‌ای که برای‌او تهیه‌کرده بود فرستاد. چند روز پس ازاین واقعه سران بابیه به‌طرف خراسان روانه شدند و درناحیهٔ بدشت متوقف‌گردیدند. ازخراسان هم‌ملامحمدعلی‌قدوس به‌آنجا رسید. این عده به دو اردو تقسیم‌گردید:

یك دسته تحت ریاست ملامحمدعلی بارفروشی ملقب به‌قدوس ، دستهٔ دیگر به ریاست قرةالعین و میرزا حسینعلی نوری .

«بدشت ناحیه‌ای‌است محدود ازشمال به‌کوه‌های بسطام ودامنهٔ کلاته ازمشرق به خیر آباد و ازطرف جنوب به قریهٔ سعیدآباد و از طرف مغرب به باغ زندان وشاهرود. آثار وخرابه‌هائی از کاروانسراها وآب‌انبارهای شاه عباسی درآن دیده می‌شود و چون در قدیم محل عبور ومرور قافله‌ها ومسافرین‌خراسان وطهران ومازندران‌بوده، اهمیت‌بیشتری داشته ولی پس ازاحداث جادهٔ اتومبیل‌رو که ازیك کیلومتری آن‌می گذرد اهمیت سابق خودرا ازدست داده است. مسافتش تاشاهرود هفت‌کیلومتر و دارای آب وهوائی معتدل و زمینی حاصل‌خیز است . بدشت از نظر تقسیمات‌کشوری، اکنون جزو دهستان زیراستاق‌ازتوابع شاهروداست[1].

۱- همانجا، ص۱۷۸.

دراین ناحیه‌کاروان بابیه‌که جز سه‌چهارنفر، بقیه از مقصد و علت حرکتش بی‌اطلاع بودند، متوقف شد. سه‌نفرپیشوای آنان هریك درباغی سکونت گزیدند وسایرین نیز درزیر چادرها مستقر شدند .

اجتماع بدشت بـرای دو منظور بـود: یکی **نجات باب از زندان ماکو** دیگرتعیین تکلیف بابیه با دین اسلام واعـلام جدائی و مخالفت صریح با دیانت حضرت ختمی مرتبت. راجع به نجات باب، چون مسافرین زیاد از آذربایجان به‌تهران می‌آمدند بخصوص‌که بابیه خود به ماکو، سفرهای مکرر می‌کردند و من‌جمله ملاحسین بشرویه پس از دیدار باب، وضع سخت اورا به‌اطلاع یاران خود رسانده بود، بابیه تصمیم به نجات اوگرفتند.

نتیجهٔ تصمیمات بزرگان بابیه در بدشت این شدکه به هر قیمتی هست باب را ازماکو یا به‌قول سیدعلی‌محمد **ارض باسط** برهانند و ترتیب کاررا چنین‌نهادند که دعاة ومبلغین به اطراف بفرستند تا کلیهٔ مؤمنین بـه باب را تشویق به مسافرت ماکو نمایند و پس از آن‌که اجتماع به اندازهٔ کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو باب نمایند واگرشاه مخالفت‌کرد باحمله به‌سربازخانه وقراولان سیدعلی‌محمد را از زندان خارج کنند ودرمقابل دولت بایستند و چنانچه دولت سخت گـرفت و نتوانستند ایستادگی نمایند به خاك روسیه پناه برند. دراخذ این تصمیم قـرةالعین بیش ازدیگران اصرار داشت واین پیشنهاد اثر فکری او بودکه به‌کمك فصاحت و شور مخصوصی به سایرین قبولاند.

اما موضوع دوم به این سادگی نبود . قرةالعین زنی بود کـه مـی‌خواست هرگونه قید وبندی را از دوش خود بردارد به‌همین جهت باآن‌که درمقابل مردم، درابتدا نسبت به‌کلیهٔ ظواهرشرع مقدس اسلام تظاهرمی‌کرد ، ولی باطناً ازقیود و رسومی که هرآئینی از داشتن آن ناگزیر است دلتنگ بود . چه اگـر افراد بشر نخواهندکه ازقسمتی ازحقوق خودگذشت نمایند اجتماع صورت نمی‌گیردوجامعه به‌وجود نمی‌آید بلکه دورهٔ تاریك توحش وانفراد بشر تکرار می‌شود.

این یك بحث منطقی است، ولی بعضی اشخاص نمی‌توانند یا نمی‌خواهند زیربار این منطق صحیح بروند. قرةالعین هم از آن‌گونه اشخاص‌بود. وی اصرار داشت که‌آنچه اسلام‌آورده درهنگام ظهور باب ملغی و منسوخ است و چون باب قائم است وقائم حق دارد درمذهب تصرف نماید، پس شریعت اسلام ازظهور قائم دیگر منسوخ است وچون قائم هنوز احکام وتکالیف جدید را مدون وتکمیل نکرده است، زمان، زمان فترت است و کلیهٔ تکالیف ازگردن مردمان ساقط است. ازسه‌نفر رؤساءِ بدشت میرزا حسینعلی عقاید قـرةالعین را تأیید می‌کـرد و ملا محمد علی بارفروشی هرچند که خـود نیز چنین می‌خواست ولی جرأت ابـراز این معنی را نداشت .

بالاخره افسون‌آن زن عجیب بر ریا وتظاهر ملامحمدعلی غلبه‌کرد و او نیز دربرابر حسن وفصاحت و وجاهت وی سپر انداخت. پس ازآن‌که درقسمت نهائی امر موافقت حاصل شد ، پیداکردن راه عملی این منظور سخت مشکل مـی‌نمود . قرةالعین خود مشکل را حل نمود. بدین معنی‌که پیشنهاد کرد: من روزی درهنگام موعظهٔ روزانه بی‌حجاب خود را به‌مردم می‌نمایانم.

امر از دوحال خارج نیست یا خواهند پذیرفت‌که فهوالمطلوب یا جمعی که درحال تزلزلند (به‌اصطلاح‌آنها یعنی هنوز نوری اندك از عقل و دیانت اسلام‌روح آنها را روشن داشته) اعتراض خواهند نمود و بـرای شکایت نزد قدوس که درآن روز نیاید در مجلس حاضر باشد خواهند رفت. وی ایشان را به سخنان گرم و نرم ولـی دوپهلو وموجب شك چند روز نگه خواهد داشت و چـون به‌موجب مذهب اسلام زنان مرتده (برخلاف مردان‌که مستحق اعدامند) باید با نصیحت و دلالت و موعظه به‌راه راست هدایت شوند، قدوس مرا مرتده اعلام خواهد کرد و روزی با من مباحثه خواهد نمود و من دراین مباحثه وی را مجاب خواهم کرد تا مردم‌قانع شوند بخصوص‌که تاآن وقت شور وحرارت اولیه از بین رفته و چشم وگوش‌آنان پرشده است. این نقشهٔ شیطانی بـه‌اتفاق آراء تصویب شد و قرةالعین برای اجراء

آن آماده شد. در روز معین ، بابیه به‌طریق مألوف برای شنیدن سخنان قـرةالعین حاضرشدند. چه معمول این بود که هرروزیکی برای آن‌گروه موعظه‌کند. قرةالعین که در آن روز بهترین لباس خود را دربر کرده وصورت گندمگون وحسن خداداد خود را به‌کمك مشاطه به بهترین طرزی آراسته بود حسب‌المعمول در پشت پرده قرارگرفت وشروع به سخن نمود وفصاحت عجیب و حـرارت کلمات بخصوص اضطراب وی دربرابر کار فوق‌العاده‌ای که می‌خواست انجام دهد، تأثیر کلام وی را به‌حد اعلی رسانده بود. بدیهی است که سخنان او از چه مقوله بود. وی گفت:

«... ای‌اصحاب این‌روزگار از ایام فترت شمرده می‌شود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است واین صوم وصلوة کاری بیهوده است. آنگاه که میرزا علی محمد باب‌اقالیم سبعه را فروگیرد واین ادیان‌مختلف را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خـویش را درمیان امت ودیعتی خواهد نهاد. هرتکلیف که از نو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهدگشت. پس، زحمت بیهوده برخویش روا ندارید و زنان خود را درمضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریك و سهیم باشید که دراین امور شما را عقابی وعذابی نخواهد بود...»

درمیان همین‌بحث پرحرارت به‌اشارهٔ قرةالعین پرده به‌یك‌سو افتاد وقرةالعین همچون زنان پریروی افسانه‌ای در برابر کسانی کـه منتظر همه چیز بودند جز این منظره ، ظاهر شد. اثر این عمل شدید بود. چه عده‌ای دستان خـود را برصورت گرفته صدا به اعتراض برداشتند و عده‌ای از آن محل فرارکردند و تنها چند نفری خیره خیره به حسن وجمال وی نظر دوخته بودند . قرةالعین برای جلب قلوب ، چند قدمی در میان صفوف آنان رفت ولـی این‌کار نتیجه‌ای نداد و بـالاخره میرزا حسینعلی عبای خود را بردوش او انداخته وی را ازصحنه بیرون برد . کسانی کـه

قدری باهوش بودنـد و هنوز ایمانی در دل داشتند ، به‌زودی حس کـردند که این مقدمات برای چه نتایجی‌است وازهمان لحظه خود راکنار کشیدند و کیش جدید را ترك گفتند. ولی عده‌ای دیگر به‌صورت اعتراض به‌نزد قدوس رفتند وقضایارا برای اوبیان نمودند.

قدوس اظهارتعجب کرده گفت:

«اگر چنین است که شما مـی گوئید قرةالعین مرتد شده است . اما شاید هم مقصود بزرگتری داشته باشد» .

قدوس درعین آن که مطابق عقیده وسلیقهٔ معترضین صحبت کـرد ، باکلمات دوپهلو و جمله‌هائی یکی به‌نعل ویکی بـه میخ، در دل معترضین ایجاد شك وشبهه نمود. مثلا راجع به کیفیت حجاب گفت :

«هرچند که جنبهٔ عرفی حجاب بیشتر از جنبهٔ شرعـی آن است ولی بالاخره لازم می‌باشد. اما شما باید بدانید که درصدراسلام هم زنان بی‌حجاب بودند، تاوقتی که یکی ازاعراب بی‌ادب نسبت به عایشه زوجهٔ پیغمبر اسائهٔ ادبی کرد . از همان لحظه آیهٔ حجاب نازل شد . با این همه به این کیفیت امروز حجاب معمول نبوده درقرآن هم فقط راجع به زنان پیغمبر است. با این‌همه وجود چادر لازم است. چه گذشته از آنکه سنتی شده است، حافظ عفت وناموس زنان ماست گواین کـه محققاً اگر رسم برغیرازاین جاری شده بود، مردان با آن خو می گرفتند و چنین سخت‌گیری نمی کردند.»

اما درمورد نسخ قرآن و رفع تکالیف ووضع شریعت جدید هیچ کس‌جرأت اظهار چنین مطالبی را ندارد. تنها مهدی(ع) باید آنچه را منظور قرآن است برای ما تشریح کند .

بدین ترتیب قدوس با معترضین کنار می آمد ودرضمن هـم گوش آنان را به بدعت جدید پرمی کزد و دردل پاك وسادهٔ آنان ایجاد شبهه می نمود . در خلال این چند روز قرةالعین کسانی را که نسبت بدو وفادار مانده وعمل او را عین مصلحت تمیز داده بودند به‌دور خود جمع کرده آئین یا بهتر بگویم بدعت جدید را بـرای ایشان توضیح می‌داد. درضمن هم ملامحمدعلی قدوس وی را کافر خواند. روزی قدوس درمحضر درس معمولی خود نشسته بود که دو نفر جوان از یاران قرةالعین از در وارد شدند و گفتند :

« ... می‌فرماید که شما بی آن که جسارت بحث و مکالمه داشته باشید ازما بدگوئی کرده‌اید. این رسم نیست. با ما مباحثه کنید . دراین صورت هر که مغلوب شد ازغالب اطاعت کرده از گفتار خود بازخواهد گشت...».

قدوس گفت :

« این زن از دین خارج شده و من مایل نیستم او را ملاقـات کنم یا با وی بحثی نمایم».

آن دو مرد گفتند :

این جواب مأموریت ما نیست، ما مأموریم که شما را به لطف وخوشی نزد ایشان ببریم واگر نیائید سرشما را خواهیم برد یا این که شما ما را بکشید . ازاین سه صورت کار بیرون نیست.

قدوس روبه اصحاب خود کرده گفت :

«رأی رأی شماست، هرچه بگوئید مطیعم».

مریدان پس ازیك‌بحث شدید مباحثه‌را برریختن خون ترجیح‌دادند وقدوس به‌نزد قرةالعین رفت و صحنهٔ ساختگی قبلی تشکیل شد و قرةالعین شروع به سخن

کرد و ثابت کرد که مطابق اخبار و احادیث، مهدی باید حقایق را به مردم بیاموزد و درمقابل او، عمل وقوانین کلیهٔ انبیاءِ سلف بی‌ارزش است. قدوس برطبق نقشهٔ قبلی حساب‌شده اقرار کرد که گفتار و کردار قرةالعین صواب بوده و از گفتار سابق خود نسبت به‌وی معذرت خواست و کلیهٔ اصحاب او بی‌آن که بدانند این صحنه‌ها تماماً ساختگی ومطابق نقشه بوده سراطاعت نهادند وبدعت جدید را پذیرفتند[۱].

وقتی کلیهٔ افراد مجتمع در بدشت آئین اباحی جدید را پذیرفتند زن و مرد دریکدیگر افتادند و افسانهٔ باغ اپیکور را لباس حقیقت بوشاندند و بـه اندازه‌ای افتضاح کردند که حتی مورخ متدین بابی حاجی میرزا جانی نتوانسته است آن را ندیده بگیرد و باآن که به تأویلات وتفسیرات دور و دراز از آیات واخبار و لفاظی وجمله‌پردازی خواسته آن را نیکو جلوه دهد ولی نتوانسته است و چون در همان زمان افتضاح این امر به شیاع رسیده بود حاجی میرزاجانی اصرار می کند که این مطالب مهمل است واگرهم بوده به‌علتی بوده . مثلا جائی می‌نویسد:

«هرگاه مردم دراول ظهور قوهٔ تحمل امرتوحید را نداشته‌باشند ایضاً بر ایشان احکام حدود مـی‌نویسند تا مردم قـوه بگیرنـد . آن وقت نسخ می‌شود. ولی درمدت رجعت حجبات کم کم مرفوع می‌شود تاآن‌ـ که حقایق ثابت گردد وسیر در نبوت نمایند که جنت احدیت بوده باشد. الحال محل ذکر آن نیست. همین‌قدر عرض نمودم که گوش به حرف‌های واهی مردم نکنید که جمعی رفتند در بدشت و هرزگی کردند تا بدانی که ایشان مردمان بزرگی بودند[۲].» اما کاری که این «مردمان بزرگ» کردند تنها « حرف های واهی مـردم » نبود بلکه به قـول میرزاجانی در قشون ملاحسین بشرویه از جدی‌ترین پیروان باب ازنوع کارهای بدشت خبری

۱ــ فتنهٔ باب، ص ۱۸۴.

۲ــ نقطةالکاف، ص ۱۵۲.

نبود و در اردوی مـازندران بسیار سخت گیری می‌شد و حتی ملاحسین گفته‌بود من بدشتی‌ها را حد می‌زنم[۱] . خلاصه دربدشت به‌تعبیرخودشان هرجا «سماءِ مشیت» بود بر «ارض اراده» تطابق یافت! .

بالاخره ساکنان بدشت تحمل این وضع زشت شنیع را نکـرده از های و هوی ایشان وازشور وسرورشان[۲] خسته شدند وشب‌هنگام برآنـان حمله بردند. به این جهت بابیه‌که ۲۲روز درآن ناحیه تمام قوانین مذهبی وعفت وناموس اخلاقی را زیر پا گذاشته بودند ، از بدشت خارج شدند ، ولی خبر افتضاح همه‌جا پیچیده بود چنان‌که حاجی میرزاجانی می‌گوید :

«خبر کیفیت بدشت قدری راست وقدری دروغ درآن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجاکه حضرات می‌رفتند ایشان را به رسوائی هرچه تمامتر بیرون می کردند[۳] جمعیت بابیه به شاهرود رفتند و از آن‌جا به میانه‌سر وازاین محل به وزوار رسیدند. چون درطی‌راه ملامحمدعلی به قرةالعین سخت نزدیك بود «اندك اندك دل درقرةالعین‌بست» و عاقبت کار براین پیوست‌که هردو دریك محمل نشستند و ساربانی که مهار شتر داشت شعری چندان شادکرد بدین شرح که اجتماع شمسین وقران‌قمرین است و این اشعار را باآهنگ حدی تغنی می کرد وطی مسافت‌می‌نمود. در یکی از قراءِ هزار جریب وی به اتفاق قرةالعین به حمام رفت و با او همخوابه شد.»

چون مردم هزار جریب از عقیده وکیش ایشان آگهی یافتند برآن‌ها تاختند واموال و اثقال ایشان را به نهب وغارت بردند،

۱و۲و۳ـ نقطةالکاف، ص۱۵۴،

این شرح که از اعتضادالسلطنه مورخ مسلمان است با اشاراتی کـه حاجی میرزا جانی در نقطةالکاف می کند تأیید می‌شود ، هرچند کـه حاجی نگفتنی‌ها را نمی‌خواهد بگوید .

ازاین نقطه به‌بعد براثر بروز این گونه وقایع بین ملامحمدعلی ازطـرفی و قرةالعین ومیرزا حسین‌علی ازطرفی جدائی می‌افتد . اولی بـه طرف بارفروش و دستهٔ اخیر به بندر جز و اشرف (بهشهر حالیه) وازآن‌جا به نور رفتند درغارت دل و دین واغوای مردم چندان که توانست سعی و کوشش بکار برد.

درحین حرکت به نور ، آن زن مدتی در خانهٔ حاجی ملامحمد شریعتمدار ماند. ولی چون وجودش مایهٔ فساد بود، سعیدالعلماء وسایرعلمای مازندران مانع از توقف وی شده ، وی بالاجبار از راه آمل بـه طرف نور رفت و پس از اقامت کوتاهی درسعادت‌آباد ودارکلا وقریهٔ وازبه تاکرنور که مولد وملك‌میرزاحسینعلی بود رفت.

در خلال این مدت سایر گمراهان فرقهٔ بابیه بساط خونریزی شیخ طبرسی را به‌پاکردند وآن هنگامهٔ فجیع را به‌وجودآوردند. قرةالعین درصدد برآمد که به قلعه برود، ولی قشون دولتی اطراف قلعه را کاملا محاصره کرده بودند و قرةالعین به‌چنگ سپاه اسلام افتاد و او را به طهران فرستادند و در خانهٔ میرزا محمود خان کلانتر تحت‌نظر قرارگرفت که بعداً شرحش خواهدآمد[1].

قرةالعین پس ازتبلیغ درنور عازم بارفروش شده به قـدوس ملحق شد و در این‌جا میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل را ملاقات کرده و به‌دستور قدوس، صبح ازل را به‌جایی که مأمور بود، برده وظاهراً قرةالعین ازآن‌جا باز به نور رفته است. به‌نظر مورخین بابی قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنگ طبرسی (شوال ۱۲۶۴ـ جمادی‌الثانیه۱۲۶۵) درصفحات‌مازندران سراً وعلناً مشغول‌تبلیغات بود و دراین مدت مکرراً صبح ازل را ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمهٔ جنگ

۱ـ فتنهٔ باب، ص۱۷۷.

طبرسی درنور به‌دست اهالی دستگیر وتحت‌الحفظ به‌تهران اعزام شده .

بااین که درخانهٔ کلانتر محل توقف او را در بالاخانه‌ای قرار داده بودند که جز با نردبان آمد و رفت ممکن نبود ، باز راحت نمی‌نشست و بـا بابی‌ها ارتباط داشت و زن‌های بابی به‌عنوان رخت‌شوئی وبهانه‌های دیگر وارد خانه شده و با او ملاقات می کردند و وسیلهٔ ارتباط او با خارج می‌شدند و مکاتیب را غالباً درجوف مأکولات که به وی می‌رساندند یا به‌عنوان صدقه ونذر می‌فرستادند پنهان می‌نهادند و اوجواب برکاغذهائی که برایش پنیر وغیره ازمأکولات می گذاشتند با آبی که از بقیهٔ تره وسبزی‌های خوردنی می گرفت وبا بعضی کناسه و قلامه‌ها که درگوشه های حجره افتاده بود می‌نوشت و آن قطعات را لوله‌کرده از بالا بـه پائین می‌افکندو نسوان بابیه‌گرفته به‌در می‌بردند[1].

از آن تاریخ تا هنگام سوء قصد به ناصرالدین‌شاه وتصمیم شاه وهیئت‌دولت درقلع وقمع کلیهٔ افراد بابی، وی درهمین خانه زندگی می کرد، ولی پس از سوء قصد، حکم اعدام وی نیز صادر شد .

بعضی ازمورخین نوشته‌اند:

«ناصرالدین شاه دونفر ازعلماء معروف آن زمان تهران را به‌نام حاج ملاعلی کنی و حاج ملامحمد اندرمانی چند بار برای نصیحت وی فرستاد، تا شاید بتوانند وی را ازضلالت وگمراهی بدرآورند ، ولی آن زن در جواب دو عالم مذکور هم‌چنان به سخنان خود ادامه داد و از خر شیطان پائین نیامد. بالاخره شاه که وی را در ضلالت خویش ثابت دید، فرمـان داد تا وی را بکشند . نیمه شبی مأمورین دولتی وی را از خانهٔ میرزا محمود خان کلانتر تحویل گرفته به باغ ایلخانی بردنـد. چـون مأموریت تعقیب واعدام بابی‌ها به‌عهدهٔ عزیزخان سردارکل بود ، فراش

۱ــ ظهورالحق، ص۳۲۸.

های او وی را در باغ با دستمالی که به گردنش بسته و کشیدند به قتل آوردند و اورا درچاهی افکنده سر آن چاه را با خاك و سنگ پر کردند وبدین‌ترتیب به حیات پرشور و فتنهٔ زنی که خود موجب قتل‌وخونریزی بی‌شمار شده و حتی از کشتن عموی خویش نیز دریغ نکرده بود خاتمه دادند . باغ ایلخانی در آن روزگار خارج شهر بوده ولی پس از توسعهٔ شهر در زمان ناصرالدین‌شاه در داخل شهر افتاد واکنون جزء بانك ملی و محل کتابخانهٔ آن می‌باشد[1].»

بدین‌سان شاگردان سیدکاظم رشتی به‌باب‌گرویدند ودراین‌جا اواین آمادگی را پیداکرد تا ادعایش را دنبال وعلنی کند ، اما دراین راه بـا مشکلاتی روبرو شد ابتدا باب پیروان خود را روانهٔ ایران‌کرد تا مردم را به ظهور او بشارت دهند ، به متابعت و پیروی وی دعوت کنند وآن‌ها را از اظهار اسمش برحذر داشته وتأکید نمودکه تا دستور ثانوی نام اورا سخت مکتوم بدارند، بعد خودش مشغول تألیف کتب وتدوین احکام‌گردید ، نخستین کتابی راکه درکربلا تألیف کـرد رسالهٔ عدلیه در فرائض اسلامیه نام داشت که بعضی فرائض اسلام را در آن نوشته بود اما بعد آن‌ها را پشت سر انداخت ضمناً بعضی ازخرافات هم درآن وجود داشت که آنها را احکام قطعی قرارداد . سپس بنوشتن شرح سورهٔ یوسف پرداخت ، و آن کتاب ضخیمی دارای صدوبیست‌سوره یا فصل‌می‌باشد. وی‌دراین کتاب ودرسایرتألیفاتش نوشته است :

«... که من ازمحمد افضل می‌باشم چنانچه‌کتاب من ، از قرآن محمد افضل است. اگرمحمدگفته است بشر ازآوردن یك سوره ازسور قرآن من عجز دارد؛ من می‌گویم بشر ازآوردن یك حرف از حـروف

۱ــ ایضاً. ص۱۸۹

کتاب من عجزدارد؛ زیرا محمد درمقام الف ومن درمقام‌نقطه می‌باشم!»

سیدعلی‌محمد وقتی دعات خودرا به بلاد فارس فرستاد؛ به‌آن‌ها دستور بلیغ داد تا جدیت کنند وبهرطریقی ممکن شود اسم وی را بالای مأذنه‌ها ومنابریاد کنند و بعدازآن اهتمام زیادی نمود تا وسائلی فراهم ساخته و سفری به‌حجاز برود تا بر مردمان ساده اشتباه‌کاری کند وبه ایرادات مردم خاتمه دهد زیرا مسلمین در انتظار آن بودند که مهدی موعود ازمکه معظمه ازمیان رکن ومقام با شمشیر ظاهر شود، بدین جهت ادعای باب را مردود می‌دانستند از این‌رو باب موضوع سفر حجاز را به‌اصحابش پیشنهادکرد؛ قریب به هیجده‌نفر ازآن‌ها آن‌را استقبال نمودند. سپس ازکوفه به بغداد وازآن‌جا به‌بصره رفتند و ازبصره بیك کشتی شراعی نشستند، درسال (۱۲۵۹) بقصد حجاز حرکت نمودند.[۱]

یکی ازآن دعات ملامحمد مازندرانی بود. وی به‌اتفاق ملاصادق خراسانی بشهرکرمان رفت تا مردم‌آن شهر را عموماً وحاج محمدکریم‌خان قاجارکرمانی‌را خصوصاً بمسلك باب دعوت کند. نظرخصوصی آن‌ها به‌حاج‌محمدکریم خان ازآن جهت بودکه وی درعصرخود ازبزرگان علمای شیعه وازبزرگ‌ترین زعمای طریقه شیخ احمد احسائی وبزرگترین شاگردان سیدرشتی بود. آن‌ها بعضی اززسائل باب راکه بسبك صحیفهٔ سجادیه نوشته شده بود پاره‌ای ازخطب وی را که بشیوهٔخطب امیرالمؤمنین (ع) درنهج‌البلاغه نگاشته شده بود وبعضی ازگفتار او راکه به‌سبك قرآن بافته شده بود با خودشان برداشته بودند ونیز نامه خصوصی باب را کـه به حاج محمدکریم‌خان نوشته بود همراه داشتند.

باب درآن نامه حاجی را دعوت کرده بود کـه به‌وی ایمان بیاورد، احکام قرآن را کنار بگذارد وپرچم عصیان را درمقابل قرآن برافرازد.

درآن نامه به بعضی ازاخبارکه می‌گوید مهدی شریعت تازه وکتاب جدیدی

۱ـ باب‌الابواب، ص۷۹-۷۸.

می آورد استدلال کرده بود .

ازمضامین نامهٔ وی چیزی است که حاج محمد کریم خان سابق‌الذکر آن را در کتاب خود « ایقاظ الغافل وابطال‌الباطل فی ردالباب » نقل کـرده و ترجمهٔ آن چنین است :

برخیز، هرقدر می‌توانی لشکر تهیه کن وبشیراز بیا، تا ما هم بعد ازمراجعت ازحجاز به‌آن‌جا خواهیم آمد. درانتظار اوامر ما باش.

حاج کریم‌خان بعد ازدریافت آن نامه اعاظم شهر وافاضل قوم خود را با آن دونفر درمسجد جامع مجتمع ساخت، سپس نامهٔ باب و رسائل وی را برای آن ها خواند و از روی همان نوشته‌ها ثابت کرد که او از دین مبین اسلام خـارج گشته ، حتـی‌عبارات کتابش مشوش وازقواعد صرف ونحو عربی وفارسی دور می‌باشد. پس به‌شمارش غلطهای موجود درآن نامه خصوصی شروع کرد تاآن که بیست‌غلط ازآن نامه‌گرفت وبعد ازآشکارساختن اغلاط اقوال باب و اثبات کفر او و خوار و خفیف کردن داعیان وی‌آن‌ها را بجائی که ازآنجاآمده بودند برگردانید.[1]

ازجمله دعات وی کسی بود که به‌خراسان رفت وامر باب را درآن جا اظهار داشت ولی جزملاحسین بشرویه، که مفتون او شد ، کسی دیگر ازاو پیروی نکرد.

بشرویه یکی ازعمال باب درخراسان بود. اونخستین کسی ازمنسوبین به‌علم بود که پیش از دیدن باب به‌وی ایمان‌آورد. وی نزد بابیان شأن ومقام بزرگی دارد وباب اورا باب‌الابواب نامیده .

حقیقتاً این مرد یکی از داهیان عصر خود بود و در تدبیر ، قوای جسمی ، استحکام عضلات وثبات قلب بی‌نظیر بـود . او رکن بزرگی از ارکان بابیان بوده است. اوبود که زمینه پیشرفت‌کار باب را فراهم ساخت و درامرباب سهیم وشریك بود، چنان که همه این‌ها ازاخبار جنگ‌هایش معلوم خواهد شد.

اما علت اختصاص‌خراسان ازمیان سایربلاد شرقی ایران به‌این دعوت وجود

۱ــ ایضاً ص ۸۱.

خبری است که می گوید : (وقتی دیدید که پرچم‌های سیاه ازخراسان می آیدبطرف آن بروید زیرا خلیفهٔ خدا مهدی در آن می‌باشد) احمد وبیهقی در کتاب‌دلائل‌النبوه نقل کرده‌اند پس اختصاص خراسان بدین دعوت به‌این لحاظ بوده کـه بتواند این خبر را با دعوت خودتطبیق کند چنان که آن لشکری ازبابی‌ها که به‌ریاست‌ملاحسین بشرویه ازخراسان به‌جنگ مسلمین آمـده بودند، عملا پرچم های سیاهی به همین منظور بربالای سرهای مهیجینشان برافراشته بودند . و اما سبب اختصاص دعوت به‌کرمان پس وجود حاج‌محمدکریم‌خان در آن شهر بود زیرا وی از بزرگان سلسله قاجار که در آن وقت حکومت ایران را دردست داشتند بود.

حاج کریم‌خان ریاست وسیاست‌را رها کردوبه‌تحصیل علوم‌اسلامی پرداخت تا ازمیان امثال واقران خویش که عموماً شاگردان سیدکاظم رشتی بودند تبرزی به علم ودانش پیدا کرد، باید یادآوری نمائیم که حاج کریم‌خان درمجلس درس سید کاظم رشتی باب را کاملا شناخته بود. حاج کریم‌خان هنگامی کـه تحصیلاتش در عراق خاتمه پیداکرد، اجازه اجتهادگرفت وبشهر کرمان مراجعت کرد . دیر زمانی درنشر تعلیمات واعتقادات استادش سیدکاظم‌رشتی وشیخ‌احمد احسائی کوشش کرد تا جمعی بسیار بدورش گردآمدند به این‌جهت ریاست و کیاست وسیاست دروجود حاجی نامبرده جمع شده بود واگر قضا وقدر بابا‌ب مساعد شده بود واین مرد هم با وی همراه شده بود؛ تمام جمعیت شیخیان که در آن‌زمان یك چهارم مردم کـرمان می‌شدند باو تمایل پیدا می کردند و او به مقصود خود می‌رسید ولی ازبداقبالی باب حاج کریم‌خان برعلیه او قیام کرد و دلائل قاطعی بر کفر وی اقامه نمود. کتاب‌های متعددی برعلیه اونوشت ونقشه اورا نقش برآب ساخت.

این بود سّراختصاص دعوت اوبه‌کرمان (وبعد فلات حین مناص) با وجود این سید علی محمد بفرستادن دعات خود به‌خراسان و کرمان قناعت نکرد و دعاتی هم محرمانه به تبریز و سایرشهرهای آذربایجان فرستاد (باب با دعات خود سفارش

۱ــ مفتاح باب‌الابواب، ص۸۱.

می کرد که فقط مردمان ساده، نه مردمان عاقل وفهمیده را به مسلك او دعوت کنند). دراین دستور محرمانه، سّری نهفته بود که مـا ناگزیریم پرده از روی آن برداریم ویاکمی پرده را عقب بزنیم تا برخوانندگان محترم تمیز صحیح ازناصحیح مشکل نباشد پس چنین می گوئیم :

در آن وقت درتبریز عالم فاضلی بنام ملامحمد مامقانی ملقب به حجةالاسلام بود که از بزرگان علمای شیعه واعاظم فرقه شیخیه بلکه رئیس بـزرگ آن‌ها بعد از سیدکاظم رشتی بود .

بعد ازاو عالم بزرگ دیگری به‌نام حاج میرزا شفیع ملقب‌به ثقةالاسلام‌بود که اوهم از بزرگان علما وفضلا محسوب می‌شد.

این دو مرد عالم از رؤسای فرقه شیخیان واز بزرگان فقهاء مذهب جعفری و ازموجهین شاگردان سیدکاظم رشتی بودند ومعرفت‌کاملی به‌احوال باب وموقعیت وی درنزد استادش سیدکاظم داشتند ،آن‌دو درتبریز دارای وجاهت غیرقابل‌توصیفی بودند .

علاوه براین دو سد محکم، مانع بزرگتر وسد محکم‌تری برای دعوت‌باب درتبریز وجود داشت وآن عالم عامل و عارف‌کامل میرزا احمد مجتهد بود که وی ازبزرگان علما واکابر فضلاء اصولیین عصرخود بود واونیز اطلاعات کاملی از امر باب داشت ومرحوم شیخ مرتضی انصاری هم که درآن زمان حافظ حوزهٔ اسلام و رئیس مجتهدین شیعه بود اوامری برایش صادرکرده بودکـه فتنه و فساد بـاب را اصلاح کند وشکاف‌هائی راکه بدین جهت درمیان مسلمین واقع‌گشته مسدود نماید.

بدین جهات بودکه باب از فرستادن دعات علنی بـه آن نواحی خودداری کرد؛ زیرا این بزرگان را سدهای محکمی در راه دعوتش می‌دانست.

در راه حجاز: بابیان می‌گویند باب به حجاز مسافرت نمود، به‌مکه معظمه هم رسید ودرمجمع بزرگی دعوت خود را اعلام کرد و دعوت خویش را علناً بر جمیع مسلمین اظهار داشت در حالی که مسلمین این مـوضوع را انکار می کنند و

چنین اعتقاد دارند که باب به مسافرت حجاز موفق نشد ، معالـم و مشاهد حجاز را رؤیت نکرد و داخل مکه معظمه نشد؛ زیرا دریا طوفانی شد وباب ازغرق در دریا ترسید به‌این جهت با پیروان خود در بندر بوشهر از کشتی پیاده شد.

مسلمانان برصحت عقیده خود به وجوهی استدلال کـرده‌اند اول آن که اگر باب حقیقتاً به‌حجاز مسافرت کرده بود ودرمکه معظمه میان رکن ومقام دعوت خود را برمجمع مسلمین عرضه داشته بود؛ آیا بدیهی نبود که تمام حجاج یا بیشتر آن‌ها یا فرقهٔ از فرق مختلفه مسلمین که در آن سال برای اداء فریضه حج درمکـه معظمه اجتماع کرده بودند این دعوت را از زبان خود باب می‌شنیدند، در این‌صورت آیا معقول بود که مسلمین یا طائفه‌ای از آن‌ها این دعوت را شنیده وسکوت کرده‌باشند و لب به سخن نگشوده باشند که دعوت باب را رد یا قبول کنند ؟ و آیا ممکن بود چنین چیزی که درچنین مجمع عمومی اظهار شده، مستور مانده باشد؟

دوم عموم مسلمین و خصوص شیعیان ، مانند روزه داری که منتظر هلال عید باشد ، همگی به انتظار ظهور مهدی بـودند ، بااین‌حال چگونـه معقول است که هزاران نفر از همین منتظرین ظهور مهدی که درمکه معظمه حاضر بـودند ، دعوت باب را شنیده باشند وبرکتمان آن اتفاق کرده باشند هزار و صد و چند سال است که شیعه درانتظار مهدی موعود بسرمی‌برد وچنانچه دراخبار بشارت بوجود او گذشت یکی از بزرگ‌ترین علامات ظهور وی این است که درمکه با شمشیر ظاهر می‌شود با این‌وصف چگونه ممکن است کسی در آنجا چنین دعوتی کرده باشد وهیچ کس نفهمیده باشد .

سوم نیز ازبدیهیات است که اگر شیعه چنین دعوتی را در مکه شنیده بود ، خوب در آن نظر می کرد و اگر می‌دید که آن دعوت باعقیده‌ایکه آن هـا به مهدی موعود دارند! تطبیق ندارد لاجرم دعوت اورا ترك می کردند وپشت‌سرمی‌انداختند وسپس این خبر درتمام شهرها انتشار پیدا می کرد وقوافل حاجیان آن‌را ازاین شهر

۱ــ ایضاً ص ۸۳.

به آن شهر می‌بردند پس آیا کدام شیعهٔ ایرانی یا عربی یا ترکی و هندی باب را درمکـه رؤیت نموده و دعوتش را شنیده؟ چه به او ایمان آورده بـاشد یا نیاورده باشد.

چهارم ـ طائفه شیعه را به کنار می‌گذاریم و طوائف سنیان را مـورد توجه قرار می‌دهیم.

آنهائی که مردم بلاد مختلفه حجاز بودند، آن‌هائی که ازخارج حجاز ازنژاد عرب وترك وفارس وهندی وکردی و جاوه‌ای و غیرآن‌ها درآن‌سال به حج‌بیت‌الله آمده بودند، درمیان‌آن جمعیت مانند شریف مکه‌که امیرعرب و بزرگ‌آن‌ها بوده وجود داشته حاکم عثمانی که برتمام حجاز ولایت داشت، قاضی ومفتی مکه علما واعیان آن‌ها بودند آیا صدائی، صیحه‌ای، ندائی و دعوتی ولو آهسته ازاین صدا کننده، ازین صیحه زننده، از این منادی، ازاین داعی، به‌گـوش‌کسی از آن‌ها رسیده است؟

ما فرض می‌کنیم‌آن مردم چنین دعوتی را شنیده باشند و گفتارهای باب را فراگرفته باشند وبعضی ازآن‌ها به‌او ایمان‌آورده باشند، پس‌آن‌هائی که به اوایمان آوردند، آن‌هائی که ازوی اعراض‌کردند چه شدند واکنون‌کجا هستند، اخبارآن‌ها چطورشد وبرآن‌ها چه وارد شد.

ششم اگر مسلمانانی که آن سال در آن جا بودند هیچ‌کدام دعوت باب را نشنیدند وهیچ‌کدام اورا ندیدند؛ پس باب چه‌کسی را دعوت کرده، دعوت خود را به چه‌کسی اظهار نموده و خودش را به‌کی نشان‌داده آیا چنین دعوت بزرگی را فقط به‌همان چندنفر معدود ایرانی که همراه خودش بوده‌اند اختصاص داده؟ در حالی که ما می‌دانیم دعوت مهدی به‌فرقهٔ خاصی اختصاص ندارد و تمام مسلمین در آن شرکت دارند. (البته این وجه برفرضی است‌که رفتن او به‌مکه و ظهور وی در آنجا صحیح باشد).

هفتم حالا چنین فرض می‌کنیم که این دعوت به‌همان چندنفرایرانی که همراه

وی بودند انحصار داشته است دراین‌صورت پس چـرا باب مشقت و مرارت این سفر پرزحمت را تحمل نمود؟آن‌ها که مطیع او بودند باگفتارش مخالفت نداشتند؛ از اوامر او سرپیچی نمی کردند ، آن‌ها کـه به‌خیال خودشان حق اعتراض به باب نداشتند وتنها باب بود که به‌آن‌ها حق اعتراض داشت.

وبعضی‌هم گفته‌اند: که باب حقیقاً به‌مکه رفت ولی هوسش درآنجا از هیجان افتاد، زیرا ترسید وجرأت نکرد که دعوتش‌را اظهار بدارد اگراین روایت صحیح باشد مورد اشکالات سابق واقع نمی‌شود.

آن‌چه معلوم است آن است که اختلافی دراین که باب از کشتی بیرون آمده وبه بوشهر وارد شده نیست اکنون تفاوتی ندارد که ازمکه یا از بصره‌آمده باشد . ونیزاختلافی نیست دراین که باب درابتدای ورودش بخانه دائی(خال) ومربی خود میرزا سیدعلی شیرازی سابق‌الذکر وارد شده است.

و نیز اختلافی نیست دراین که دائی‌اش پس از آن‌که چیزهائی از وی دید وشنید که تمام‌آن‌ها مخالف با شریعت اسلام بود، ازاونفرت پیداکرد زیرا اومردی بود که در دین خود ثابت و در مذهبش با بصیرت بود و از طرفی هم از اطوار و رفتار خواهرزاده‌اش مطلع بود به‌این جهت او را طردکـرد و او هم خانه‌ای برای خودش‌گرفت درآنجا برقرارگردید وشروع به تهیه لوازم استحکام دعوت خود و تدارك مقدمات دعوت خویش کرد. نخستین جائی را که باب مورد نظر قرارداد شیراز بود، زیرا آنجا وطن اصلی ومسقط‌الرأس وی بود، پس ازشیراز اصفهان را که مرکزمحققین علمای ایران‌بود مورد توجه خویش قرارداد.[1]

سیدعلی محمدباب پیروان ماهر خودرا انتخاب نمود وبه‌آن‌ها تعلیمات لازمی داد وسپس بعضی را به‌شیراز، کـه والی آن درآن وقت حسین‌خان نظام‌الدوله تبریزی بود، فرستاد و برخی را به‌اصفهان ، که حاکم آن منوچهرخان‌گـرجی قفقازی تازه مسلمان بود، فرستاد.

۱ــ ذعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۶-۵-۸۴

دعات باب به شیراز آمدند و نخستین توجه خود را به‌رئیس فقهاء آن شهر، شیخ ابوتراب مبذول داشتند ، رسالت و رسائلی را که بـر عهده و همراه داشتند به‌شیخ ابوتراب عرضه کردند و او را دعوت نمودند که ازمهدی جدید آن‌ها اطاعت وپیروی کند.

شیخ ابوتراب تأملی کرد ودید این دعوت با عقیده به مهدی موعود و دلائل آن تطبیق ندارد به‌این جهت ازاین حادثه به‌هیجان آمد وفوری امرنمود تا علماوفقها شهر را حاضرساختند وآن‌ها را از این کار آگاه نموده شروع به مشورت کردند و بالاخره رأی آن‌ها براین قرارگرفت که پیش آمد این حادثهٔ بزرگ واین بلیهٔعظمی را که بر اسلام وارد شده به‌استحضار استاندار وقت برسانند و همینطورهم کردند. استاندار هم دستور داد تا دعات باب را احضار کردند و یك‌به‌یك آنان را درمجلسی که تمام علما واعیان شهرحضور داشتند استنطاق نمودند. شگفت آن که دعات باب نه‌تنها انکارنکردند که آن‌ها ازطرف باب مبعوث‌اند بلکه خیلی قاطع نه در کلامشان تزلزل و نه در زبانشان لکنتی پیدا شد. آنان نام فرستنده‌شان را هم پنهان نکردند و با قلب وزبان محکم حق رسالت را ادا کردند. دراین‌جا بود که فریاد جمعیت بلند شد، غوغا برپا گردید، صدای علما درهم پیچید و والی دراین مسئله از علما استفتار نمود و تقاضا کرد که هر دستوری راجع به آن ها می‌دهند ، بنویسند. و چون دعات کتاب‌هائی راکه ازجانب باب به‌همراه آورده بودند به‌علماء نشان دادند و آن ها را به وحی آسمانی نسبت دادند علما هم بکفر ووجوب‌قتل آنان فتوا دادند سپس والی شروع به‌فکر کرد وبعد ازمدتی طولانی فرمان‌داد تا پی آن‌هارا بریدند و آن‌ها را در چاه انداختند وبعد قضیه را به‌حکومت تهران اطلاع داد، سپس فـرستاد تا باب را تحت‌الحفظ ازبوشهر به‌شیراز آوردند ودستورداد تا او را درخانهٔ پدری وی منزل دهند. حسین‌خان نظام‌الدوله به‌باب چند روز مهلت داد تا ترسش فرونشیند و قلبش آرام بگیرد وازمشقت سفر استراحت بیابد سپس دست به‌اقدام زند.

اجتماع فوق‌الذکر درروز دوم ماه شعبان (۱۲۶۱) هجری واقع شد روز ۱۶

همان ماه دستور احضار باب از بوشهر به شیراز صادر گردید وروز ۱۹ ماه رمضان آن‌سال باب با دونفر مأمورین حکومت وارد شیراز شدند.

باب در مدت اقامت خود در بوشهر چند رساله بـه زبان فارسی و همچنین فارسی‌ـعربی نوشته بود که از جمله‌آن‌ها رساله‌ای بـود که نامش را بیان گذاشته بود واین اسم را ازفرموده خدای متعال‌گرفته بود که فرموده است :

الرحمن علم‌القرآن خلق‌الانسان علمه‌البیان .

این کتاب را کتاب شریعت واحکام خود قرار داده بود و احکام مذهب جدید خویش را در آن، گنجانیده بود ـ ما درجای خود دربارهٔ ایـن کتاب بحث خواهیم کرد..

او اخبار واحادیث نبوی را چنان‌که دلش خواسته بود وطوری که شریعتش را تأیید کند تأویل کرده بود ولی تمام عبارات عربی کتبش غلط و ملحون است و عبارات فارسیش هـم ، با این که مردم شیراز مشهور بـه فصاحت و شیرین زبانی می‌باشند پیچیده و نارسا می‌باشد و ما به‌زودی بعد از ذکر خاتمهٔ این مسئله اسامی کتب وقواعد دین و دستورات مذهبش را با قسمتی ازعبارات بیان تا آن اندازه که مقام‌گنجایش آن را داشته باشد ذکرخواهیم کرد.

استاندار سابق‌الذکر به شدت در مجازات و مکافات و قوت در عزم و اراده مشهوربود. وی شبی‌محرمانه باب را درنزد خود احضارکرد وتاآن‌اندازه دراکرام واحترام وی مبالغه‌کردکه دوزانو درجلواونشست وبر زیاده‌روی‌های خود دره‌ورد دعات او اظهار تأسف نمود،اسماً حسنای خداوند را درنزد او وسیله وشفیع‌قرارداد تا گناهانش را بیامرزد و او را به هرچه مطلوب وی می‌باشد امرکند تا او اطاعت کند، سپس به‌وی اظهار داشت‌که او (یعنی استاندار) حاضر است که جانش را در راه رضای وی نثارکند، ازنفائس اموال خود صرف‌نظرکرده، خانه‌زادش را فدای وی‌کند وطرفه‌های اموالش را به‌او بدهد. سپس مانندکسی که‌گـریه راه گلویش را گرفته باشد شروع به تباکی نمود ، از چشم اشك می‌ریخت ، از دل آه و ناله های

آتشین می کشید و ازسینه نفس‌های بلند می‌زد تا امر خـود را برباب مشتبه نمود و خدعه‌اش دردل اومؤثر گردید.

باب به لسان مزین و کلمات نرم و ملایم وی فـریب خورد صورتش شکفته شد، دست کشید و بازوی والی را گرفت، او را بلند کرد و با وی ملاطفت نمود تا ترسش زائل گردد آن‌گاه ازعلت آن غلظت وخشونت با دعاتش واین تضرع وزاری واظهار خجلت وانفعال ازخودش پرسید.

والی با صدائی که ظاهراً درگلویش گیر کرده بود با کلام بریده بریده چنین گفت :

ای آقای من تا روز گذشته شما درمیان بشر دشمن آشکاری مانند من نداشتید ومن مدتی‌طولانی در کیفیت تعذیب وتعزیرشما فکره‌ی کردم می‌خواستم شما را طوری مثله کنم که بخاطر احدی خطور نکرده باشد ، در تمام شب دراین موضوع فکر کردم تا عاقبت از بیداری زیاد ، چشمم سنگین‌شد وخوابم گرفت خوابیدم. درعالم خواب دیدم که شما ای‌مولای جلیل من به‌خوابگاه‌من حاضرشدید و با پاهای خود انگشتان پای‌راست مرا فشار دادید من ازترس ازجای خود پریدم، نشستم، شما مرا مخاطب ساختید وچنین گفتید ایه ایه سخن بگو، سخن بگو حسین خان ! زیرا ؛ نور ایمان را می‌بینم که ازپیشانی تو ظاهرمی‌شود ومن ترسان و پریشان از خواب بیدار شدم و دانستم که شما حقاً مهدی منتظر می‌باشید. اکنون من درپیشگاه شما حاضرشده‌ام اگرمرا عفو کنید؛ ازفضل ومرحمت شما می‌باشد و اگر انتقام بگیرید، ازعدالت شما خواهد بود.

دراین موقع چهرهٔ باب ازشدت وجد وطرب شکفته شد و جواب داد :

ـ خوشا به‌حالت ای امیر، آن‌چه دیده‌ای دربیداری بوده نه درخواب ، من

خودم درخوابگاه تو حاضرشدم وترا بدین کلماتی که شنیدی‌مخاطب ساختم؛زیرا من در وجود تو جربزه‌ای پاك؛ سلیقه‌ای پاکیزه وشرفی اصیل سراغ داشتم.

آن‌گاه استاندار ازحالت رکوع برخواست، دست باب را بوسید و با حال تضرع چنین گفت :

ای آقای بزرگوار تمام سپاهیان و آن‌هائی که دراین ایالت به سپاهیان ملحقند درفرمان من‌اند ، خزانه من هم ازنقدین گرامی پر است ومن اکنون تمام آن ها را دراختیار شما می‌گذارم هرطور می‌خواهید امربفرمائید خواهید دانست که من‌چون نعل در زیر قدم شما خاضع ومانند سایه با شماملازم خواهم‌بود وبزودی درخواهید یافت که من بیش ازانگشتر مطیع اوامر شما می‌باشم.

باب بازهم چنین گفت :

ـ خوشا به‌حالت! خوشابه‌حالت!که بواسطه پیروی‌حق به‌چنین بخشش کریم وموهبت عظیمی واصل‌شدی، من صریحاً به‌تووعده می‌دهم که بعدازآن‌که تمام دنیارا مالك شدم وتمام پادشاهان عالم را مطیع‌خود ساختم بزودی ترا پادشاه روم (یعنی دولت عثمانی) سازم.

پس والی مثل کسی که از این اظهار باب متأثر گشته باشد ، آهـی کشید وبا صدای ضعیفی چنین گفت :

ای آقا؛ من از روی طمع مال وطلب جاه وجلال از شما پیروی نمی کنم زیرا بحمدالله مال ومنال وافر و جاه و جلال حاصل است و جز این نیست که تمام‌آمال و آرزوی من این است کـه پیشاپیش شما جهاد کنم تا به‌شهدای صالحین ملحق شوم.

باب کلامش را تصدیق کرد و اورا دعای خیر کرد.

والی در دارالاماره‌اش غرفه های وسیع مفروش به‌قالی واطلس بـرای باب تهیه کرد ، بانهایت تجلیل واحترام باب واصحابش را درآنجا منزل داد ، و از وی خواهش نمود که فرمانی‌برای دعات‌خود صادر کند تا موقتاً دست ازدعوت‌بازدارند مبادا پیش‌ازآن که عددکافی، وسائل مکفی ولشکر مجهز تهیه شود فقها قیام کنند و انقلابی در شهر برپا گردد به او نوید دادکه هنگامی که تجهیزات لشکری مهیا شد آن‌گاه شما دستور بفرمائید تا دعات علناً مردم را دعوت کنند و امر شما را اظهار بدارند.

والی ازناحیه باب و پیروانش آسوده خاطرگردید و سپس مجمعی از علما ، فقها ، فضلا ، امرا ، اعیان و اشراف شهر تشکیل داد،گفتار و رفتار خود را با باب باطلاع آنان رسانید و ازآن ها درخواست کرد تـا باب را در ادعای خود اختیار و امتحان کنند و سپس برطبق قوانین شرع اسلام برله یا علیه وی فتوی بدهند تـا او حکم‌آن‌ها را اجرا کند.

پس والی نزد باب رفت، مدتی با وی نجوا کرد و عاقبت او را قانع نمود که مقصود از تشکیل این مجمع آن است که او درآن مجمع حاضر شود و دعوت خود را براعضاء آن مجمع اظهارکند وآن‌ها را علناً به مذهب خود دعوت کند تا هرکدام ازحاضرین به‌او ایمان‌آوردند ازعقوبت والی نجات حاصل کنند وهرکدام ایمان نیاوردند با شمشیر برنده آنان را مجازات کند.

باب هم به‌سخنان والی اعتقاد پیداکرده ، عمل وی را نیکـو شمرد و سپس به‌اتفاق سیدیحیی دارابی پسرسیدجعفر دارابی معروف بکشفی که خودش‌ازبزرگان اصحاب باب و پدرش از اعاظم علماء عصر ومرتاضین وقت و دارای تألیفات مهمی بود ازمنزل بیرون‌آمدند وبا قلبی‌محکم وثابت وارد مجلس شدند پس باب به‌سخن گفتن مبادرت ورزید واعضاء مجمع را بدین سخنانی که ذیلا نقل می‌شود مخاطب قرارداد :

ای علما ؛ آیا هنگام آن فرانرسیده است که هوی را پشت سر بیندازید و هدایت را پیروی کنید ، ضلالت را ترك نمائید ، سخنان مرا گوش دهید و اوامر مرا اطاعت کنید ؟ پیغمبر شما بعد از خود جز قرآنی بجای نگذاشته و این نیز کتاب من بیان‌است، بیائید آن‌را تلاوت وقرائت کنید تا به شما معلوم گردد که عبارات آن ازقرآن فصیح‌تر واحکامش ناسخ احکام قرآنست. پس سخنان مرا گوش کنید ونصیحت مرا بپذیرید وپیش از آن که شمشیردرمیان شما کشیده شود، گردن‌هایتان زده وخونتان ریخته شود جان واطفال واموالتان را محفوظ بدارید. سخنان مرا گوش و امر مرا اطاعت کنید . من شمارا چنین نصیحت می کنم.

اما علما برطبق تبانی قبلی با والی، لب ازروی‌آب برنداشتند وچنان‌سکوت کردند که گوئی مرغ برسرآن‌ها نشسته آن‌گاه والی از جا برخواست و از باب خواهش نمود تا دعاوی خویش را برروی‌کاغذ بنویسد و بعد از آن نوشتهٔ خود را برای اهل مجمع بخواند تا امر خویش را از روی بَیِنهِ و برهان برآن‌ها عرضه داشته باشد زیرا برای اتمام حجت و روشن نمودن موضوع احتجاج نوشته بهتراز گفتار است.

پس باب قلم برگرفت و چند سطر به زبان تازی به سبك دعا و مناجات نوشت وبدان‌ها تسلیم نمود[1].

هنگامی که علما آن نوشته را خواندند، دیدند نوشتهٔ وی هم از لحاظ بنای کلمات وهم ازنظر ترکیب وجمله‌بندی بسیار غلط دارد و از جهت معنی هم دارای عبارات نارسا ومعانی نامفهوم ومطالب نامربوط می‌باشد.

۱ــ ایضاً ص۸۹ــ۸۸.

علماء اغلاط نوشتهٔ باب را یك به یك برای خودش شمرده و توضیح دادند واو می کوشید تا آن ها را قانع کند، که وی درمدرسه‌ای تعلم نکرده ، و در مکتبی درس نخوانده و آن‌چه را که می‌نویسد ازعالم غیب به او الهام می‌شود و یا وحی آسمانی می‌باشدکه بروی نازل می گردد ومردم نباید به‌الفاظ وعبارات توجه داشته باشند بلکه باید معانی را مـورد توجه قرارداده ، مغز را بگیرند و پوست را کنار بیاندازند.

مفهوم سخنان دفاعی باب این بودکه من درغلط‌گوئی تقصیری ندارم زیـرا این سخنان غلط را ملهم غیبی به‌من الهام نموده وفرستنده وحی آسمانی برمن فرو فرستاده لاجرم او بی‌سواد بوده ویا بی‌سوادی کرده و برمن ایرادی نمی‌باشد ولی این دفاع نامربوط باب ، علما را قانع نکرد زیرا آن‌ها نمی‌خواستند زیربار غلط و نامربوط بروند ، چه این غلط و نامربوط را باب گفته باشد ، و یا ملهم غیبی باب گفته باشد .

دراین هنگام فریاد علما وصدای فقها بلند شد بعضی فتوا به قتل وی دادند ، زیرا او را کافر خاسر دانستند وبرخی حکم به‌جنون واختلال عقل او کردند وتعزیر اورا تجویزنمودند. آن‌گاه والی روبه باب کرد و او را بدین گفتار مورد خطاب و عتاب قرارداد :

«ای جاهل مغرور این چه‌بدعت شومی است که دراسلام‌احداث کرده‌ای چگونه ادعای نبوت و رسالت یا مهدویت می کنی؟ وحال آن که نمی‌توانی مکنون ضمیر خود را به عربی صحیح اظهار کنی وبااین‌حال ادعا داری که سخنان تو از قرآن محمد (ص) فصیح وبلیغ‌تـر می‌باشد و مانند آیات بینات تو درقرآن پیدا نمی‌شود. اگر نسبت به‌خاندان نبوت و رسالت نداشتی اکنون حد تورا برتو معلوم می‌داشتم و شمشیر جدت را برگردنت حکومت می‌دادم . پس نزد خود فکر می کنم که کشتنت به من

ارتباط پیدا نمی‌کند، زیرا شریعت اسلام آن را واجب کـرده باز چنین می‌اندیشم که قرائن احوال براختلال عقل وفساد دماغت دلالت داردپس کشتنت روا نیست واکنون برمن ظاهرگردید و درنظرم ترجیح پیدا کرد که تومردی سفیه و ابلهی بدین جهت باید تورا تعزیر کنم تا شاید از راه ضلالت وگمراهی برگردی وبه‌راه ارشادهدایت شوی.»

پس فرمان‌داد تا وی‌را ازمجلس بیرون کشیدند، فرش پوستی که‌بمحکومین به قتل و تعزیر اختصاص دارد در صحن خانه جلو اطاق مختص بغربا انـداختند، پاهای اورا بچوبی که به‌زبان مصری (فلقه یا عده) (ودرفارسی فلکه) می‌نامند بستند وبا چوب‌های محکمی شروع بزدن کردند. وی در زیر چوب استغاثه می کرد ولی کسی بفریادش نمی‌رسید، پناه به‌مردم می‌برد امـاکسی او را پناه نمی‌داد، این‌قدر او را زدند که نزدیك به غشوه رسید، پس توبه و استغفار کـرد تا اورا رهاکردند البته در این‌جا مؤلفین به‌باب نسبت می‌دهند که از شدت درد و برای استخلاص از کتك سخنان زشت وکلمات قبیحی برزبان جاری می‌ساخته، ولـی شأن و مقام قلم ازنوشتن چنین سخنانی برتر وبالاتر است.

وچون باب توبه واستغفار نمود، پس والی فرمان داد تا دست از زدن بازو بند از پاهای وی بردارند آن‌گاه او را برالاغ زشتی سوارکـردند واز وسط بازار به مسجد نو بردند، تا شهرت پیدا کند (و ایـن همان چیزی بود که مطلوب باب درآن بود).

درآن موقع مسجد نو ازعلما وفقها وامرا وبزرگترین مجتهد آنان بنام شیخ ابوتراب‌بود.

هنگامی که باب وارد مسجد شد شروع به دست‌بوسی شیخ و تکرار توبه و استغفارکرد، ولی علماء به توبه و استغفار او اکتفا نکردند و او را امر نمودند تا برفراز منبر بالا رود وعقاید فاسده و دعاوی سابق‌خودرا اعلام دارد، از زیاده‌روی

درعقاید خود اظهار ندامت و استغفار کند وازچنین گناه بزرگی توبه کند.

باب درپی این جریان گفت :

«نه‌من وکیل قائم موعود هستم ونه واسطهٔ بین امام غائب ومردم می‌باشم» .

امام جمعه گفت :

همین مطلب را روز جمعه درمسجد وکیل در مقابل عموم مردم تکرار کنید . چون شیخ ابوتراب برخاست ، مجلس برهم خورد سپس حاکم شیراز حسین‌خان برای خلاصی علی‌محمد باب ضامن خـواست ، سیدعلی‌خال ـ دائیش ـ وی را ضمانت کرد که خواهرزاده‌اش برخلاف اسلام رفتار نکند، درغیراین صورت اومسئول خواهد بود[1].

روز جمعه مطابق قولی که داده شد باب درمسجد وکیل حاضر شد وگفت:

«لعنت خدا برکسی که مرا وکیل امام غائب بداند».

«لعنت خدا برکسی که مرا منکروحدانیت حضرت رسول بداند.».

«لعنت خدا برکسی که بگوید من منکر وحدانیت خدا هستم» .

«لعنت خدا برکسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین وسایر ائمه‌بداند»[2].

همان‌گونه که خواندیم باب برفرازمنبررفت وآن‌چه را ازطرف آقایان علماء بدو تکلیف شده بود انجام داد، آن‌گاه ازمنبر به‌زیرآمد واورا به‌زندان بردند[3].

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۲۳۶.

۲ـ به‌نقل ازتاریخ نبیل زرندی‌ازبابیهٔ دورهٔ باب.

۳ـ برسرمنبر نوعی تکلم نمودکه سبب سکوت وسکون حاضران وثبوت ورسوخ تابعان گردید . (مقالهٔ سیاح ص ۱۰).

باب شش ماه در زندان باقی ماند و در این مدت از مکاتبه و مقابله بـا مردم ممنوع بود ولی از لحاظ زندگی و ارزاق در وسعت و رفاهیت بود. اتفاقاً درهمان سال وبای عمومی ازهندوستان وافغانستان سرایت کـرده و در بلاد ایران شایع شد. اوضاع شیراز بـه حال هرج و مرج درآمد مـردم شیراز به اطراف و نـواحی و کوهستانهای دور از شهر فرارکردنـد ، والی وعمال دولت هم به‌اطراف دورتری پناه برده بودند، درنتیجه نظم شهر اختلال پیداکرد، احکام و قوانین به‌حال تعطیل درآمد ، امنیت از میان رفت و درخلال این جریان امر زنـدانیان مهمل شد. دراین هنگام چندنفر مأمورین سرّی ازطرف منوچهر خان والی اصفهان برای ربودن باب از زندان به شیرازآمدند .

باب دراصفهان

اصفهان درآن‌وقت مرکز علماء عاملین وعرفاء واصلین وحکما و خداوندان تحقیق بود والی آن هم درآن زمان مردی تازه مسلمان ازبقایای امراء گرجستان بود که «آغامحمدخان» مؤسس دولت قاجاریه‌آن‌ها را با پانزده هزارنفر ازگرجستان و ارمنستان ازتفلیس پایتخت قفقاز درتاریخ شانزدهم ربیع‌الاول ۱۱۹۰ اسیرکرده‌بود. اسم این مرد منوچهرخان و برادرش گرگین‌خان بود شاه آنـان را به‌دربار خویش نزدیك کرد وازاطرافیان خود قرارداد، آن‌هاهم درصدد تقرب به شاه و جلب دوستی او برآمدند تا خودشان را دردل شاه جادادند وعواطف شاه را به‌خود جلب کردند. آنگاه اظهار رغبت به‌دخول در دین اسلام نمودند، ظاهراً مسلمان شدند و درباطن به دین مسیحی خود باقی بـودند. این دو برادر با حیله وتزویر دانستند در اواخر سلطنت فتحعلی شاه و نوه‌اش محمد شاه خودشان را به عالی‌ترین رتبه های دولتی برسانند و چهار زانو برمسند وزارت بنشینند . بزرگ‌ترآن‌ها (منوچهرخان) برای استانداری اصفهان منصوب شد .

تصادفاً درهمین وقت هم دعات ومبلغین باب به‌اصفهان وارد شدند وخبرورود آنان به‌گوش استاندار نامبرده رسید.

استاندار مذکور فرمان داد تاآن‌ها را احضار کردند وبـاآن‌ها گفتگو کرد تا برمقصود نهائی آن‌ها اطلاع حاصل کرد ، زیرا بدین‌وسیله می‌تواند مردم ایران را به دوحزب مذهبی مخالف و متضاد تقسیم کند .

معلوم بود که اگر این تقسیم عملی شود؛ دیگـر خاتمه پیدا نخواهد کرد تـا یکی از دوحزب فانی ونابود وحزب غالب هم ضعیف گردد و درهرصورت کفهٔ فوز ونجاح ترازو بطرف منوچهرخان نائل خواهدشد، همین منبع می گوید : این مرد درمعرفت طرق اضمحلال دولت‌ها وانقراض ملت‌ها دارای بصیرت کامل واطلاعات وافری بوده است[1]، زیرا رکن معظم واساس محکم عزت و استقلال هرملتی بلکه پایه بنا و تکوین آن یگانگی دین ومذهب و زبان می‌باشد ، بواسطهٔ ایـن دو جامع مشترك است کـه‌ملت‌ها باقی وپایدار می‌مانند، کشورها توسعه پیدا می کنند، رعیت روبه‌ترقی وتعالی‌میرود و دولت‌ها باقی وجاوید می گردند.

اگر راست باشد که اساس ملك وسلطنت عدل وداد است پس اس اساس آن هم جامع مشترك دین و زبان است و بدون این دوجامع مشترك ملك ودولتی وجود نخواهد داشت وملت و مملکتی موجود نخواهد بود چنانچه این حقیقت از مطالعه تاریخ امم سالفه وملاحظهٔ اوضاع واحوال ملل حاضره معلوم می گردد[2].

این مرد هم این حقیقت را به‌فکر ثاقب ونظرصائب‌خویش فهمیده‌بود، به‌این جهت با مبلغین باب شروع به‌ملاطفت نمود، وباآن‌ها بروجهی جمیل رفتار کـرد ، بیش ازاندازه باآن‌ها دوستی ومهربانی کرد، ازناحیه دشمنانشان، بدان‌ها تأمین داد، ازلحاظ مالی، مستمری‌کافی و وافی برای‌آنان برقرار نمود، آن هـا را به دعوت و تبلیغ وتبشیر بظهور باب ترغیب وتحریص نمود و اظهار داشت که وی به امر باب

۱ــ ایضاً .

۲ــ ایضاً .

ایمان دارد .

دعات باب نزدیك بود ازشوق وطرب به‌پـرواز و رقص درآیند، شروع به انتشار رساله‌های باب و نشر اوراق تبلیغی نمودند ، مـرام باب را برای طبقهٔ عوام تقریرمی کردند، آیات قرآن مجید واحادیث نبوی را برخلاف واقـع وحقیقت برای مردم جاهل تأویل کرده ، آن‌هارا برشمائل وخصائل باب تطبیق می کردند ، بدان ها استدلال می کردند کـه باب همان مهدی موعـود است تـا بدین وسیله بسیاری از گدایان وبعضی ازجاه‌طلبان به‌آن‌ها پیوستند .

جای تردید نیست که دعوت‌های باطلی که بودجهٔ کافی دراختیار داشته باشند در دوطبقه زود پیشرفت می کند اول طبقهٔ گدایان محتاج به‌درهم ودینار ـ دوم رؤسای حریص به لیره و دلار . مسلمانان از دست مبلغین بابی به‌استاندار شکایت می‌بردند ولی گوش استاندار تازه مسلمان برای شنیدن عـرض‌حال و شکایات مسلمین ناشنوا بود وشاکیان را بروجه احسن ازخود منصرف می‌ساخت تا این کـه خبر شیوع وبا درشیرازواختلال امرحکومت آن به‌گوش‌استاندار نامبرده‌رسید. منوچهرخان گرجی ازطرف خود نمایندگان مورد اعتمادی به‌شیراز فرستاد تا باب را به‌اصفهان بیاورند و به دنبال آنها بعضی از دعات مورد اعتماد باب را هم به‌نزد او فرستاد تا به باب اطمینان بدهند که استاندار حقیقتاً به وی ایمان‌آورده است تا باب به‌صحت ایمان او یقین حاصل کند و او بتواند بـه مطلوب خود توفیق پیدا کند و بـه هدف خویش برسد.

نمایندگان استاندار باب را از زندان شیراز ربوده بـه‌طرف اصفهان رهسپار شدند ، استاندار با علما وفقها روبرو می‌شد ، آن‌ها را مخاطب قرارداده ازامر باب می‌ترسانید وچنین اظهارمی‌داشت که امرباب شیوع پیدا نموده دامنه دعوتش‌توسعه یافته ودرظاهر ازاین پیش‌آمد اظهارتأسف وتکدر می‌نمود. تا درشبی کـه علما در مجلس ولیمه‌ای کـه در منزل یکی ازآن‌ها منعقد شده بود مجتمـع بودند ؛ ناگهان استاندار برآن‌ها وارد شده ، خبردادکه باب از زندان شیراز گریخته و نزدیك به‌

اصفهان رسیده است و نسبت داد که قرار وی به‌دسیسه یکی از علماء اصفهان واقـع گشته است. دراین هنگام اوشروع به لطمه زدن برصورت و اشك مصنوعی ریختن کرد ، بـرای این مصیبت وارده بردین حسبناالله می گفت ، بـرای هلاك شدن ءلت لاحول ولا قوة الابالله برزبان جاری می‌ساخت تا مـردم به‌لرزه افتادند ، ناله‌ها بلند گردید ، اشگ‌ها جاری شد ، دندان‌ها ازالـرز به‌هم می‌خورد و قوای آن‌ها انحلال پیدا کرد پس از قدرت و همت او استمداد کـردند تا این مصیبت وارده و این بلیهٔ نازله را ازمسلمین رفع کند؛ زیرا وی نائب‌الحکومه و معتمدالدوله بود (لقبش نیز همین بود).

چون استانداردانست که تیر حیله وتزویرش دردل‌ها اثر کرد و آن‌ها در وادی حیرت وسرگردانی افتادند ؛آن‌گاه اظهار داشت که رأی صواب درنزد من آن است که جمعی از علما و فضلا را به استقبال باب بفرستید و او را در منزل یکی از علما واردکنید ، در ظاهر چنین وانمود کنید که وی ذریهٔ رسول خدا و یکی از فقهائیست که ازمشاهد مشرفه عراق مراجعت کرده پس بنابررسم وعادتی که درمراجعت علما ازمشاهد مشرفه دارید، ازوی تجلیل واحترام کنید تا بدین‌وسیله طناب حیلهٔ ما به‌پای او بسته شود و از راهی که نفهمد در دام ما بیفتد آن‌گاه درضمن آمدورفت ونشست و برخواست با طبقات عالیه مردم با خالی بودن جعبه و پیمانه رسوا و مفتضح گردد وحرمت او درمیان مردم بریزد و ما به‌مقصود خود نائل شویم.

وپس ازاین جریان اگر شما صلاح دیدید مجلس پرجمعیتی تشکیل میدهیم تا درآن مجلس ثابت گردد که وی ازدین اسلام خارج گشته وبواسطه وساوس‌شیطان از اطاعت اوامر خدا سرپیچی نموده است آن‌گاه شما سندی و مـدرکی برای من بنویسید کـه درآن فتوی به‌کشتن یا سوزانیدن یـا تبعید وی داده باشید پس طوای نخواهدکشید مگرآن‌که من شمشیربردارم وبدترین عقوبت‌ها او را فراگیرد واین‌بارگران از دوش دین و دولت برداشته شود و ما استحقاق حاصل کنیم کـه مـورد تشکر کشور وملت قراربگیریم.

جمعیت حاضرین رأی‌اورا تصویب نمودند واز حسن تدبیروی سپاسگذاری کردند .

ولی آن‌ها ازخدعه ونیرنگ استاندار غافل بودند، نمی‌دانستندکه وقتی ترس و لرز آنـان را فرا گرفت استاندار زهر را مخلوط به گوشت و پیه کـرده بخورد آنان داد .

ترس آن‌ها از آن جهت بودکه استاندار مکار به‌آن‌ها اظهار داشته بودکه‌آمدن باب به‌اصفهان به‌دعوت یکی ازبزرگان علماء اصفهان واقع گشته و نسبت داده بود که‌آن عالم ایمان به‌باب آورده وبدین نسبتِ ناروا آبروی‌آن عالم را ریخته بود.

باوجود این سابقه، علماءآن محضرترسیدندکه اگر با استاندار معارضه‌کنند و رأی ناصواب او را تصویب نکنند ؛ به‌آن‌ها هم چنین نسبتی بدهد وآبروی آن‌ها را همچنان بریزد به این جهت تحت تأثیر حیله و تزویر وی قرارگرفتند و ازکنه مقاصد او غفلت کردند و درنتیجه به‌علت ضعف نفس، رأی ناصواب او را تصویب نموده و امر وی را اطاعت کردند.

پس دسته‌ای ازاطرافیان خودشان را برای استقبال‌باب انتخاب نموده ومقرر داشتندکه باب درمنزل میرزا سیدمحمد ملقب به سلطان‌العلماء وارد شود.

صبح فردا هیئت منتخبه به‌استقبال باب رفتند، دربین راه اورا ملاقات نموده وبا او به‌منزل میزبان مراجعت کردند. سپس علما فریب خورده و موجهین شهر از وی دیدن کردند .

او در رفت وآمدها اموری راکه ازناحیهٔ وی شیوع پیدا کـرده بود مکتوم می‌داشت ولی مردم‌آن‌چه را از دعات وی شنیده بودند از خلال سخنانش استنباط می‌کردند و در امر او در شك وتردید افتاده ، ازمکر وحیله او برحذرشدند. وجوه علما متفق شدندکه باید طبقات مردم به میزبان وی تکلیف کنند تا ازاو تقاضاکندکه بعضی ازسخنان خود را برروی‌کاغذ بیاورد تاآن‌ها بتوانند اصول عقاید وی را از نوشتجاتش استخراج نمایند.

سلطان‌العلماء با رأی آن‌ها مـوافقت کرده، امر کـرد تا باب تقاضای مردم را اجابت کند. باب هم تقاضای مردم را پذیرفت و به‌نوشتن رساله طویله خود درتفسیر سورهٔ کوثر شروع کرد.

باب درآن رساله ازرعایت قواعدعربی دراسامی ومبانی (جوامد ومشتقات) خارج شده‌بود، درمفاهیم ومعانی ازمراعات اصطلاحات شریعت‌اسلام عدول کرده بود و آن رسالهٔ سراسر غلط را شاهد دعوای خود و دلیل مثبت مهدویت خویش قرار داده بود.

طبعاً قاله وفریاد مردم بلند شد، روبه‌استاندار آورده ، ازاو درخواست کردند تا به‌وعده‌های خود وفاکند و او را به‌مجازات و مکافات خود برساند ولی استاندار مکار باآن‌هابرطریق‌مخادعه رفتار کرده ودرجواب آن‌ها مماطله و دفع‌الوقت می کرد مقصود وی این بودکه شاید سخنان باب دربعضی دل‌ها مؤثر شود واگرآنان را از دین خود متزلزل نسازد لااقل درآن‌ها ایجاد شك وتردیدکند ، نهایت آمال وآرزو وآخرین مقصد ومطلوب وی همین بود.

عاقبت راه به‌آخر و دل‌هـا به حنجره رسید و راه نفس برمـردم تنگ شد، لاجرم مردم ازحزن واندوه خودشان به‌وجوه علما شکایت نمودند و استاندار را در فشارگذاشتند تا برطبق وعـدهٔ خود جلسهٔ مناظره تشکیل دهـد، وگرنه‌آن‌ها مجبور خواهند شدکه برای کوتاه کردن دست باب ازجان ملت اقدام کنند و دراین صورت دور نیست که حوادثی پیش‌آید که بـرای استاندار و باب عاقبت محمودی نداشته باشد!.

استاندار پس ازاین تهدید ناچار شدکه درخواست مـردم را اجابت کند ؛ زیرا ازطرفی ازهیجان مردم و انقلاب اوضاع می‌ترسید وازطرف دیگر می‌دانست که اگر چنین مجلسی تشکیل دهد باب درآن مجلس رسوا خـواهد شد و درنتیجه زحماتش به‌هدر می‌رود وبه‌آمال وآرزوی خود نمی‌رسید، ولی او چاره‌ای جز آن نداشت که کوچك‌ترین این دومحذور را اختیار کند. به‌این جهت امر کرد تا علماء

وحکما درمجمع بزرگی حاضرشدند و مقدم برتمام آن‌ها میرزا سیدمحمد و آقا محمد مهدی کلباسی بودند که ازمیان همقطاران خودشان درعلم فقه و اصول مقام ومنزلتی بس عالی داشتند. ودیگر میرزا حسن فرزند ملاعلی نوری بود کـه او هم درحکمت الهی وفلسفه اسلامی اعلم علماء عصر خویش بشمار می‌رفت و طریقه‌اش در حکمت و فلسفه طریقه صدرالدین شیرازی صاحب اسفار اربعه و کتب گران‌بهای دیگربود .

وقتی باب بـر آن‌ها وارد شد همگی بـرای تجلیل وی از جای برخواستند درنجابت ایرانیان همین بس که احترام به‌سادات درفطرت آن‌ها سرشته گشته است . پس باب را درصدر مجلس جای دادند ودراطراف موضوع مهدی و آن چه را از دعاوی باب ازمردم شنیده بودند شروع به‌سخن کردند ولی باب دراین‌حال‌هم‌چنان ساکت وصامت نشسته بود وجوابی به‌آن‌ها نمی‌داد . پس آقا محمد مهدی کلباسی رئیس اصولیین به‌مناظره بابا‌ب مبادرت ورزید وچنین گفت :

ـ ای سید برتو پوشیده نیست که مسلمانان بردوقسم‌اند.

اول آن‌هائی هستند که احکام شریعت اسلام را از قـرآن حکیم و سنت سنیهٔ حضرت خاتم‌النبیین استخراج واستنباط می کنند وآن‌ها را دراسلام مجتهد می‌نامند.

دوم کسانی که درمعرفت احکام، ازیکی ازمجتهدین تقلید می کنند و آن‌چه را برآنان مشکل می‌شود ازآن‌ها می‌پرسند تا آن‌ها آنـان را به‌راه هدایت ارشاد کنند اکنون شما به کدام یك ازاین دوقسم نسبت دارید و به‌عبارت ساده‌تر شما مجتهدید یا مقلد ؟

باب جواب داد : من هیچ وقت از کسی تقلید نکرده‌ام و نیز عمل به‌ظن را حرام می‌دانم.

مجتهد مناظر جواب داد:

ای سید مگر نمی‌دانی که ما طائفه شیعه معتقدیم که‌چون اکنون امام‌زمان(ع) در پس پرده غیبت است لاجرم راه علم بـه‌احکام بـرما مسدود است و ما چاره‌ای

نداریم جز آن که در هر عصری ازاعصار (برطبق قوائد مقررهٔ از صدر اول تا عصر حاضر) از مجتهدی که دارای شرائط فتوا باشد تقلید کنیم تا زمانی که حجت خدا وقائم منتظر از آل‌محمد ظهورفرماید، مفاسد دینی را اصلاح کند، بدعت‌هارا ازمیان بردارد و شریعت را به صورتی که در عصر صاحب رسالت بوده است برگـرداند؛ وظیفهٔ ما همین است. پس ای سید چگونه توتقلید را ترك نمودی وعمل به‌مظنه را حرام می‌دانی! اکنون بگو ببینم چون درمقابل استدلال من حجتی نـداری واحکام شریعت اسلام به‌گوش‌تو نرسیده پس علم دین را از کجاآموخته‌ای واز کجا یقین به احکام برایت حاصل می‌شود؟

پس باب ازاین خطاب درغضب شده آتش‌گرفت و روبه مناظر خود نمود و چنین گفت :

«تو در علم منقول درس خوانده‌ای و به منزلهٔ طفل مبتدی هستی که ابجد و هوز می‌خواند ولی مقام من مقام ذکر و فؤاد است پس برتو روانیست که در چنین دریای بی‌پایانی داخل شوی وبه چیزی که نمی‌دانی با من مناقشه و مناظره کنی».

دراین‌جا مناظرمحترم ساکت شد ودیگر با وی سخن نگفت.

آن‌گاه میرزا حسن ، حکیم شهیر وارد میدان مناظـره شد ، برطریق حماسه شروع به‌سخن گفتن کرد وچنین گفت :

ای سید برجای خود قراربگیر، مبادا ازگفته خود برگردی حکما برای ذکر وفؤاد (برحسب اصطلاح خودشان) مقام و منزلتی مقرر داشته‌اند که هر کسی بدان مقام واصل گردد وبدان منزلت بالا برود ؛ به‌تمام چیزها احاطه پیدا خواهدکـرد و هیچ‌چیز بر وی پوشیده نخواهد ماند اکنون آیا تو به‌این مقام از ذکر و فؤادی که حکما معرفی کرده‌اند رسیده‌ای؟ وآیا اکنون وجود تو به‌همه چیزها محیط است؟

باب بـا قلب ثابت محکم و زبان روان جواب داد آری وجـود من چنین است هرچه می‌خواهی بپرس.

مناظر حکیم گفت : ای سید مـا را آگاه‌کن از چگـونگی معجزات انبیا و

حاصل شدن طی‌الارض ازبرای اولیاء وازچگونگی خبری که درسرعت سیر زمان درعصر سلطان جائر وکندی آن در زمان امام هادی وارد شده است. ما وتو بنی‌امیه وبنی‌عباس را حکام جائر وپادشاهان ظالم می‌شماریم و ائمه اهل بیت نبوت و معدن رسالت را ائمه هداة می‌دانیم ، در این صورت لازم می‌آید کـه برای زمان دوسیر مختلف ـ تند وکند ـ وجود داشته باشد واین چگونه می‌شود! ودیگر آن که امامان جائر وعادل بعضاً با یك‌دیگر معاصربودند پس لازم می‌آید که دوسیر متضاد ـ تند وکند ـ در یك زمان واقع شود واین چگونه امکان دارد! و دیگر آن که ما مسلمین همگی معتقدیم که زمین برای اولیاء خدا و حجج وی پیچیده می شود یعنی مسافتی طولانی‌را دریك چشم برهم‌زدن درمی‌نوردند چنان که آسف‌بن برخیا وزیر سلیمان دریك چشم‌برهم زدن تخت بلقیس را ازشهر سبا به‌پایتخت سلیمان انتقال داد.

چنانچه خداوند می‌فرماید :

وقال‌الذی عنده علم من‌الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك فلما رآه مستقراً عنده الخ.

اکنون آیا ایـن موضوع چگونه واقـع می‌شود ، آیا شهرها و صحراها و بیابان‌های بین مبدأ ومنتهای سیر فرومی‌رود؟ آن‌گـاه مبدأ و منتها به هم متصل می‌گردند دراین‌صورت پس باید بندگان خدا وحیوانـات ونباتات و جمادات این قطعات فرورفته معدوم شوند ویا قطعات زمین جمع می‌شود و اجـزاء آن داخل هم می‌شوند؟ دراین‌صورت باید چنین حادثه‌ای بـرمردم جهان معلوم‌گردد ولی تا این ساعت کسی از چنین حادثه‌ای خبردار نشده ، چنین خبری انتشار پیدا نکـرده و در آینده هم چنین خبری انتشارپیدا نخواهد کرد. ویا این که طی‌الارض بروجه طیران وپرواز حاصل می‌شود؟ این وجه هم با عقل انسان تطبیق ندارد وبرهان عقلی‌ونقلی آن‌را تأیید نمی‌کند. این سؤالات را جواب بگوئید.

باب با تبسم جواب داد:

ای حکیم آیا می‌خواهی با زبان و بیان نقاب ازچهرهٔ این مشکل بردارم و یا با قلم وانگشتان این راز را روشن و آشکار سازم.

حکیم فرمود :

ای سید اختیار با شما می‌باشد هرطوری خواسته باشید عمل کنید.»

بعد باب قلم وکاغذگرفت وشروع به‌نوشتن نمود ومدتی‌نوشت تاغذا حاضر شدآن‌گاه نوشته را برکنار سفره نهاد ومشغول غذا خوردن شد.

حکیم مناظر از گوشه چشم نگاهی به نوشته بـاب افکنده آن‌گـاه نوشته را برداشت، قرائت کرد وچون حاضرین ملاحظه‌کردند دیدند خطبه ،فصلی است کـه درآن بـه‌نام خدا و حمد او و درود برپیغمبر شروع نموده و بعد ازآن هـم دعای مطولی به‌سبك مناجات نگاشته وکوچك‌ترین اشاره‌ای به‌موضوع مناظره‌وسؤالات واعتراضات نکرده است.

مردم سکوت کردند تا ازغذا خوردن فراغت حاصل‌شد وبعدازآن‌بردودسته تقسیم شدند گروهی به جنون و پریشانی فکر وی فتوا دادند کـه میرزا سید محمد سلطان‌العلما میزبان سابق‌الذکر باب هم ازآن‌گروه بود و گـروه دیگر بکفر وی و بیرون رفتن او از دین و وجوب‌قتل او فتوا دادند کـه آقاملا محمد مهدی‌کلباسی وسایرفقها ازآن‌گـروه بودند ولی دونفر ازمدرسین فقه به‌نام ملامحمدتقی هراتی و سیدحبیب‌الله درآن‌مجلس به‌فتنه افتادند. (چنین معلوم می‌شود که مشارالیهماازطرف استاندار تطمیع شده باشند وگرنه سخنان غلط باب و انبان خالی وی طوری نبود که بتواندکسی را به‌فتنه بیندازد).

هنگامی‌که علما حکم قتل باب را به استاندار دادند تـا آن را اجرا کند ، استاندار اظهار داشت‌که تنفیذ این حکم ازحدود وظیفهٔ او خارج است ، باید قضیه را به‌تهران‌گزارش بدهد و منتظرباشد تا ازطرف حکومت مرکزی دستورکشتن یا نکشتن باب صادر شود. وسپس برای‌آن‌که علما دست از او بردارند دستور داد تا

فوراً اورا درهمان محضر زنجیر کردند وازآنجا به‌زندان بردند. ولی در شب همان روز مخفیانه باب را آزادکرده ، بخانه خودش برد، او را باکمال تجلیل و احترام دراطاق مخصوصی جای داد ، هرطور دلش می‌خواست قضیه را به‌تهران گـزارش داد ونظرخصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود.

در ذیل نامه‌اش نوشته بود:

کشتن باب دراین موقع ودراصفهان با تمایل اکثراهالی‌اصفهان به او خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است کـه باب را در زندان نگاهداریم تا آتش دوست ودشمنی ازطرفین خاموش‌شود وسپس‌هرطور هیئت دولت صلاح بداند دستور دهد.

پس خدعهٔوی درهیئت‌وزرا مؤثرشد ورأی اورا تصویب کردند[1]

چنانکه درباب‌الابواب دراین زمینه می‌خوانیم :

«... ولی درشب همان‌روز مخفیانه باب را آزادکرده ، به خانهٔ خودش برد، اورا باکمال تجلیل و احترام دراطاق مخصوصی جای داد، هرطور دلش می‌خواست قضیه را به‌تهران گـزارش داد و نظر خصوصی خود را هم در ذیل نامه اعلام نمود. وی در ذیل نامه نـوشته بود : کشتن باب دراین موقع در اصفهان با تمایل اکثر اهالـی اصفهان خطر انقلاب دارد و رأی صواب آن است کـه باب را در زندان نگاهداریم تـا آتش دوستی‌ودشمنی ازطرفین خاموش‌شود وسپس هرطور هیئت دولت‌صلاح

۱ـ مفتاح باب‌الابواب، ص۱۰۱.

بداند دستوردهد. پس خدعه این مرد نادرست درهیئت وزرا مؤثر شد و رأی اورا تصویب کردند ...[1]».

ازطرفی دیگرعلمای اصفهان ازحمایت روز افزون معتمدالدوله منوچهرخان گرجی واعمال ونیات وی کـه می‌خواست به‌وسیله‌ی علی محمد شیرازی یك رشته اقدامات ضدشیعی وضد علمای اصفهان برپادارد، وازاین رهگذر همه‌گونه مساعدت نسبت به علی‌محمد شیرای روا می‌داشت، برآن شدند که خود نامه‌ای به‌صدراعظم وقت «حاجی میرزاآغاسی» نگاشته وخواستار رفع فتنه‌ای‌شدند که زیرپوشش‌اسلام گاهی بنام «بابیت» و زمانی توبه و انکار دعوی بابیت، درحال پیشروی بود.

«حاجی میرزاآغاسی» با توجه به اطلاعاتی که ازمنابع مختلف دراین مورد بدست‌آورده بود وباتوجه به‌گسترش این فتنه نوظهور دریازدهم محرم ۱۲۶۲ه. ق. نامه‌ای درپاسخ اعتراض علمای اصفهان نوشت به‌مضمون زیر :

«خدمت‌علمای‌اعلام وفضلای ذوی‌العز والاحترام مصدع‌می‌شود که درباب شخص شیرازی‌که خودرا باب ونایب امام نامیده نوشته‌بودند که چون ضال مضل است برحسب مقتضیات دین ودولت لازم‌است‌مورد سیاست اعلیحضرت قدرقدرت قضاشوکت‌شاهنشاه‌اسلام‌پناه‌روح‌العالمین فداه شود تاآینده را عبرتی باشد. آن دیوانه‌ی جاهل جاعل دعوی نیابت نکرده بلکه دعوت نبوت کرده زیراکه ازروی‌کمال نادانی وسخافت‌رأی در مقابل با آن‌که آیه‌ی شریفه‌ی « فأتوبسورة من مثله » دلالت دارد که مقابله‌ی یك سوره‌ی اقصرمحال است ، کتابی ازمزخرفات جمع کرده و قرآن نامیده و حال‌آن‌که «لئن اجتمعت‌الانس والجن علی ان علی‌ان‌یأتوا بمثل هذاالقرآن لایأتـون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ضهیراً» چه رسد به

۱ــ باب‌الابواب، ص۱۵۱.

«قرآن» آن نادان که بجای کهیعص مثلا کاف‌ها ، جیم، دال نوشته و بدین‌نمط مزخرفات و اباطیل ترتیب داده ، بلی حقیقت احوال او را من بهتر می‌دانم که چون اکثر این « طایفه شیخی » را مداومت به چرس و بنگ است که آن بدکیش به این خیالات باطل افتاده و مـن فکری کـه برای سیاست او کرده‌ام این است که او را به ماکو فرستم که درقلعه ماکوحبس مؤبد باشد.» اما کسانی که به‌او گرویده‌اند و متابعت کرده‌اند متصرند شما چند نفر از تابعین اورا پیدا کرده به‌من نشان بدهید تا آن‌ها مورد تنبیه و سیاست شوند. باقی ایام فضل وافاضت مستدام باد[1]».

باتوجه به‌تاریخ نامه «میرزاآغاسی» یعنی یازدهم محرم ۱۲۶۲ه.ق. وتاریخ مرگ‌منوچهرخان والی که چندین‌ماه بعدازدریافت آن مبنی بردستوراعزام‌علی‌محمد شیرازی به تهران، قویاً استنباط می گردد که وی علی‌محمد شیرازی را ازروی قصد و به جهاتی درمنزل خود جای داده زیرا به‌مجرد آن‌که وی درگذشت جانشین وی «گرگین خان» علی‌محمد شیرازی را به دست مأمورین داد و علی‌محمد شیرازی در معیت سربازان «شاهسون» تحت سرپرستی «بابابیك بیات ماکوئـی» از راه کاشان بطرف تهران‌گسیل داده شد[2].

درکاشان ، « حاجی میرزاجانی » مؤلف‌کتاب معروف «نقطةالکاف[3]» با دادن

۱ــ فریدون آدمیت ، امیرکبیر وایران ، چاپ پنجم ، چاپ شرکت افست ۱۳۵۵، صفحات ۶-۴۴۵.

۲ــ دراین سال (۱۲۶۳ قمری) پس ازدرگذشت منوچهرخان معتمدالدوله، میرزا علی‌محمد باب را به‌حسب فرمان دولت ازاصفهان به‌آذربایجان بردند و درقلعه چهریق محبوس داشتند ، به‌نقل از: میرزا محمدتقی همدانی. احقاق‌الحق، چاپ سنگی تهران ص۴۴ به‌بعد.

۳ــ «نقطة الکاف»؛ یکی از کتاب های مشهور بهائیان کـه با همت «ادوارد براون» با حواشی‌هایی چاپ شده است.

صد تومان رشوه علی‌محمد شیرازی را به‌خانهٔ خود مهمان کـرد . فردا صبح دوباره به‌راه افتادند تـا نزدیك قصبهٔ «کلین» (به‌ضم کاف تازی و فتح لام)آمدند . از آن‌جا «علی‌محمد شیرازی» اجازهٔ ورود به‌تهران خواست. ولی محمدشاه به‌دستورحاجی میرزا آغاسی اجازه نداد و به علی محمد شیرازی نامه‌ای نوشت که مختصراً چنین است :

«چون موکب همایون درجناح حرکت ازتهران است وملاقات بطور شایسته ممکن نیست ، شما به ماکـو رفته چندی در آنجا توقف و استراحت کنید وبه دعاگوئی دولت قاهره مشغول شوید ومقررداشتیم که درهرحال مراعات وتوقیرنمایند وچون ازسفر برگردیم شمارا مخصوص خواهیم خواست[1]» .

« محمدبیك چاپارچی » کـه مأمور بردن علی محمد شیرازی به ماکو بود ، دستور داشت که اورا ازخارج شهرها به‌ماکو برساند. اوهم به‌همین‌جهت نگذاشت که «علی‌محمد شیرازی» از داخل قزوین و زنجان عبورکند . سرانجام علی محمد شیرازی به‌ماکو رسید. وی ازشعبان ۱۲۶۳ تا جمادی‌الاولی ۱۲۶۴ درماکو بود[2].

دراین‌جا باید به‌یك نکتهٔ حساس توجه داشت وآن بازتاب حرکت باب نزد اشخاص ومأمورین سیاسی دگردولت‌ها می‌باشدکه درجای خود بطور مفصل به‌آن خواهیم پرداخت و تنها نکته‌ای که در این مرحله باید به‌آن اشاره شود علت انتقال باب از زندان ماکو به قلعهٔ چهریق است. یادآوری می کنیم که میرزاآغاسی باب‌را ابتدا به زندان ماکو فرستاد سپس به‌دلایل سیاسی زیر مجبور شد او را بـه چهریق نقل‌مکان دهد:

۱ــ فتنهٔ باب، ص ۲۳۸.

۲ــ بیان فارسی و عربی.

«باب را به ماکو بردند که درحبس مؤبد بماند. اما وزیرمختار روس از بیم آن که مبادا درناحیهٔ مرزی قفقاز هنگامه‌ای برپا شود، تقاضا نمود او را از ماکـو دور سازند درآنجا بماند[۱]. دالگورکی سفیر وقت روسیه درتهران به نسلرد وزیرخارجهٔ روس می‌نویسد: «باب همان کسی است که‌سال گذشته بنابرخواهش من اورا ازسرحدماکودور کردند[۲]

عین نامهٔ بعدی دالگورکی درزیر منعکس‌است.

سند شمارهٔ ۴

پرونـدهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۸ـم صفحهٔ ۳۶۰ گـزارش‌هـای سفیر دالگورکی به‌وزیرخار.جه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شمارهٔ ۹۶.

« این‌جانب تاکنون چند مرتبه به وزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقهٔ اسلامی که به باب معروف است گـزارش داده‌ام. ایـن فناتیك به‌علت ایجاد اغتشاشاتی چند درنقاط مختلفه ایران ـ که در نتیجه فشار این‌جانب او را از سرحدات روس دور کرده بودند ـ حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت‌نظر می‌باشد شخص مذکور خود را نائب‌امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضرهٔ او طرفداران زیادی پیداکـرده و سه روز قبل به‌من اطلاع دادند که طرفداران باب[۳]...

۱ـ فریدون آدمیت، امیرکبیر وایران، ص۴۴۶.

۲ـ ایوانف. شورش بابیه، سند اول، ۲فوریه ۱۸۴۸.

۳ـ ایضاً سند دوم.

فصل چهارم

زندانی شدن باب و مباحثه وی باعلما در تبریز در حضور ناصرالدین میرزا

همان‌گونه که مطلع شدیم باب را ازاصفهان به‌زندان ماکو سپس به چهریق واقع در نزدیکی «بایزید» که در آن زمان سرحد مملکت عثمانی و ترکیه کنونی است، بردند . در آن‌جا قلعه محکمی وجود داشت که کمتر کسی می‌توانست بدان دسترسی داشته باشد و چون لشکری در آن‌جا متمرکز بود و ضمناً سرکردگان آن قلعه هم عموماً ازبستگان وقبیلهٔ صدراعظم وقت میرزاآغاسی بودند برای محافظت باب از نظر آنان جای امنی محسوب می‌شد غافل از آن که قراولان گرسنه بهترین وسیله‌ای بودند که باب وایادی وی می‌توانستند با مقداری رشوه آنان را به‌استخدام خودگیرند. باب از همانجا توسط قراولان سلطان پیامش را برای دشمنان سلطان به‌بیرون می‌فرستاد وپیروانش وی را درجریان رویدادها قرار می‌دادند.

«ملاحسین درتهران به‌حضور مبارك حضرت بهاءالله مشرف‌شده و ازآن‌جا عزیمت آذربایجان نمودند درشب‌عید نوروزسال۱۲۶۴هجری

که روز سیزدهم ماه ربیع‌الثانی ... بود بماکو رسیدند ... حضرت باب اورا در آغوش کشیدند و باکمال اشتیاق با او معانقه نمودند دستش را در دست خود گرفته و بطرف اطاق خود روان شدند . ... و اجازه فرمودند احبا به محضر مبارك مشرف شونـد . .. فرمودند ایـن میوه‌های لذیذ را محمدتقی برای جشن نوروز مخصوص فـرستاده ... ملاحسین هنوز در تبریز بود که خبر انتقال حضرت باب را از ماکو به‌چهریق استماع کرد... حضرت باب وقتی که می‌خواستند ملاحسین‌را مرخص کنند به‌اوفرمودند تو ازخراسان تا اینجا تمام راه را پیاده پیمودی اینك نیزباید پیاده به‌نقطه مقصود رهسپار شوی... باید چنان شجاع و دلیر باشی کـه خط نسخ بر اسامی دلیران‌گذشته بکشی از این‌جا که بروی به شهر خوی توجه نما و از آنجا به‌ارومیه ومراغه ومیلان وتبریز و زنجان وقزوین وتهران سفر کن احبارا ملاقات‌نما پیغام مرا به جمع آن‌ها بـرسان سعی کن آتش محبت جمال الهی را درقلوب‌آنان مشتعل سازی ... از تهران باید به مازندران رهسپارشوی».[1]

باب از درون زندان با درنظرگرفتن سیروقایع دستوراتی صادر مـی کرد و مریدان نزدیکش، مانند ملاحسین بشرویه‌ای، حاج‌محمدعلی بارفروش، سیدیحیی دارابی و از همه مؤثرتـر قرةالعین آن دستورات را به مرحلهٔ اجـرا می‌گذاشتند . ملاحسین بشرویه‌ای درخراسان، حاج محمدعلی بارفروش در مازندران و قرةالعین درقزوین فعالیت می‌کردند که اگر ازنظر جغرافیائی به این محور نگاهی بیاندازیم باب با یك حساب دقیق در شمال ، جنوب ، مرکز و مشرق ایران دست به عملیات تبلیغاتی زده بود. این روند تنشی تند در مردم آن زمان کـه مانند همهٔ زمان ها زود به‌حرکت درمی‌آیند ، ایجادکـرد و باعث تشویش پادشاه مشوشی شد کـه هرآن

۱ـ تاریخ نبیل زرندی، ص۲۳۳.

دستخوش طوفان بود . در آن مقطع همان‌گونه که در تاریخچهٔ کتاب اشاره کـردیم مملکت نیاز به عامل ذهنی داشت تا با پیدایش منفذی ناراحتی‌هارا بصورت طوفان نشان دهد. پیدایش باب می‌رفت که حکومت را دچارچنین طوفانی نماید. ازاین‌رو شاه تکان خورد و با رسیدن خبرهای ناخوشایند شورش هم ـــ کـه در صفحات بعد بدان می‌پردازیم ـــ بفکر چاره افتاد.

با اوج‌گرفتن ماجرا محمد شاه قاجار به ولیعهدش ناصرالدین میرزا کـه در آن وقت درتبریز مرکز ایالت آذربایجان بسرمی‌برد ـ آذربایجان معمولا مقر ولیعهد درزمان قاجار بود ـ فرمان داد تا هیئتی ازعلما وفقها وفضلا و امرا ودیگرشخصیت‌های مهم وسران شهر به ریاست خودش تشکیل دهد تا ببیند باب چه می‌گوید و در مجلسی کـه با حضور آن عده تشکیل می‌شود تکلیفش روشن شود. وی دستور داد که باب را از زندان احضار کنند و از اعضای حاضر و هیئت بـه اصطلاح منصفه رأی بخواهند وسپس نظرعلماء را جویا شوند که درموردگفته واندیشه باب چه‌باید بکنند .

در دستور محمد شاه آمده بود کـه دربارهٔ حکم صادره تعجیل نشود تا اولیاء دولت گزارش مزبور راکه توسط ولیعهد تهیه می‌شود بخوانند سپس تصمیم بگیرند. شگفت آن که همین دستور محکم‌ترین سندی است که درمورد باب از نظر تاریخی دردسترس است چه آن سند به دستخط ناصرالدین نوشته شده که خود در آن‌محضر حضور داشته است.

حال ما هم به‌تبریز می‌رویم تا ببینیم ناصرالدین میرزا درپی فرمان پدرش چه اقدامی انجام می‌دهد.

محمدشاه متذکرشدکه بعدازتصویب حکم و رأی‌گیری اجرای آن‌را به بعد یعنی بعدازبررسی صورت جلسه آن مناظره در دربار تهران، موکول نمایند ومنتظر جواب دربار باشند.

بهرحال بـزودی هیئت مطلوب تشکیل شد و مدعوین همگی آن‌گونه کـه

پیش‌بینی شده بود حاضر گشتند ، بدان معنی که از طبقه علما وفقها ملامحمد ممقانی ملقب به حجةالاسلام و رئیس علمای شیخیه ، حاج محمود ملقب به نظام العلماء ، حاج میرزا عبدالکریم(ملاباشی)، میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام، میرزا محسن‌قاضی میرزاحسن زنوزی (ملاباشی). از رجال و شخصیت هـای دولتی محمدخان زنگنه امیرنظام، میرزافضل‌الله علی آبادی ملقب به‌نصیرالملك وزیرداخله، میرزا جعفرخان ملقب به معیرالدوله کفیل وزارت امور خارجه، میرزا مـوسی تفرشی کفیل وزارت مالیه و میرزا مهدی‌خان ملقب به بیان‌الملك رازدار وزیـر کشور و بسیاری دیگر از چنین افرادی حضور داشتند.

علی‌محمد شیرازی همراه بامحافظ یا به‌کلامی دیگر با میزبانش «کاظم‌خان فراشباشی» رئیس پرده‌داری ولیعهد وارد مجلس شدند و اورا درصدر مجلس جای دادند. مناظره شروع شد واولین کسی که لب بسخن گشود نظام‌العلماء بود که گفت: «اگرچه من ازاهل علم نیستم ومقام ملازمت دارم وخالی ازغـرضم ، تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود ومرا سه سؤال است[1]» وبدین ترتیب مناظره شروع شد که پی گیری می کنیم:

ـ نظام‌العلماء خطاب به علی‌محمد شیرازی:

«ای سید به‌این کتاب واوراقی که اکنون نزد تو می گذارم نظر کن، درعبارت آن‌ها که به‌اسلوب قرآن و کتاب آسمانی نوشته شده ودربلاد ایران منتشر گشته و در دست مردم است تأمل کن و نیك ورق بزن آن‌گاه ما را خبرده آیا حقیقتاً این ها از گفتار خود شما می‌باشد؟ یا کسانی ازدشمنان شما آن‌هارا به‌شما افترا بسته وبه‌دروغ بشما نسبت داده‌اند؟».

این جمله را گفت و بعد کتب و اوراقی را که نزد خود داشت به علی محمد شیرازی داد .

ـ علی‌محمد درجواب گفت : آری این کتب ازطرف خدامی‌باشد،

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۲۱.

ـ نظام‌العلماء گفت : آیا تو دراین کتاب خودت را شجره طوبی نامیده‌ای؟ مفهوم این بیان آن‌است که هرچه برزبان تو جاری گشته یا می‌شود کلام خدا می‌باشد و یا به عبارت دیگر گـویا شما معتقدید کـه سخنان شما سخنان خـدا و گفتار خدا می‌باشد .

علی محمد گفت : خدا تو را رحمت کند ، آری، قسم‌بخدا چنین است که مـی‌گوئی.

نظام‌الملك گفت : آیـا اینکه شما را «باب» می‌خوانند از طرف خـود شما باشد ویا مردم ازپیش خود شما را «باب» خطاب می کنند؟

علی محمد شیرازی گفت : نه از طرف خودم می‌باشد ، مـردم از پیش خود نمی‌گویند بلکه این اسم ازطرف خدا است ومن هم باب علم هستم.

نظام‌العلماء: درکجا، درخانه کعبه، بیت‌المقدس، یا بیت‌المعمور؟ علی محمد شیرازی گفت هر کجا هست خدائی است.

(دراین هنگام ولیعهد [ناصرالدین شاه] ازجا بلند شد و گفت)

ـ ناصرالدین میرزا: ای سید دانسته باش که من با خدا عهد کرده‌ام که اگر شما بتوانید درنزد ما ثابت کنید که شما حقیقتاً باب علم‌اید دراین‌صورت این‌منصب ومسندی را که من دارا هستم بشما واگذار می کنم وخودم مطیع ومنقاد شما باشم.

ـ نظام‌العلماء : ای سید احسنت به این ادعائی که کردی امیرالمؤمنین به‌این اسم خوانده می‌شد وکسی که او را بدین اسم خواند پیغمبر(ص) بود کـه فرمود : «انا مدینةالعلم وعلی بابها» من شهر علم می‌باشم وعلی درآن شهر است.

علی(ع) بعد فرمود: «سلونی قبل ان تفقد ولی لان بین جنبی علماً جماعاً» پیش‌از آن‌که مرا نیابید ازمن بپرسید ، زیرا میان دوپهلوی من علوم بسیاری است، اکنون پاره‌ای ازمسائل مشکله نزد من است که حل آن‌ها را ازشما می‌خواهم وازجمله‌آن‌ها چیزی مربوط بعلم طب است.

ـ علی‌محمد : من درس طب نخوانده‌ام :

ـ نظام‌العلماء : ازعلوم دینی می‌پرسم ولی ازجمله مشروط معرفت این علم فهم معانی آیات وحدیث است وفهم آن‌هم متوقف برمعرفت علوم ، نحو ، صرف ، معانی، بیان، بدیع، منطق و علوم دیگری می‌باشد ، پس من از همان علوم مقدماتی می‌پرسم. وابتدا ازعلم صرف شروع می کنم.

ـ علی‌محمد: من علم صرف را هنگام کودکی خوانده‌ام.

ـ نظام : آیا این آیهٔ شریفه را «هوالذی یریکم‌البرق خوفاً وطمعاً» بـرای ما تفسیر کن، ترکیب نحوی آن‌را بیان‌نما، بگو، شأن نزول سورهٔ کوثر چیست؟ وچه علت داردکه خدا پیغمبرش را بدین سوره تسلیت داده؟

ـ علی‌محمد : مهلت.

ـ نظام‌العلماء : معنای فرمایش امام علی‌بن موسی‌الرضا چیست که درمجلس مأمون در جواب سؤال او پـرسید چه دلیل برخلافت جدت علی‌بن ابیطالب داری حضرت فرمود : اگرنبود بنائنا.

ـ علی‌محمد : این حدیث نیست.

ـ نظام‌العلماء : هرچه باشدآیا ازمقالات عرب هم نیست تفسیرش‌را بیان کن.

ـ علی‌محمد : رخصت ومهلت.

ـ نظام‌العلماء : معنای حدیث «لعن له‌العین ظلمت‌العین الواحده» چیست؟

ـ علی‌محمد : نمی‌دانم.

ـ نظام‌العلماء : مفهوم « اذا دخل الـرجل علی‌الخنثی والخنثی عـلن‌الانثی وجب‌الغسل علی‌الخنثی دون‌الرجل والانثی» یعنی چه؟

ـ علی‌محمد : سکوت.

ـ نظام‌العلماء : تألیفات خود را به‌عقیدهٔ خودت براساس فصاحت و بلاغت ساخته‌ای پس اکنون بگو ببینم چه نسبتی ازنسب اربع میان فصاحت وبلاغت‌وجود دارد وچرا شکل اول بدیهی‌الانتاج است؟

ـ علی‌محمد: سکوت نمود وازجواب عاجزماند.

ـ نظام‌العلماء : ای سید من سؤال دیگری، ازتو می کنم ودیگر سؤالی ندارم و آن سؤال آن‌است که اگرماگمان کنیم وتسلیم شویم که این علومی که اکنون درنزد بشر موجود است تمامش قال وقیل است وبه‌قدر پشیزی بحال بشرمفید نیست، پس ما از تمام آن علوم صرف نظر کـرده ، عادتی را کـه از زمان قدیم معدد و پیروی خردمندان جهان بوده است پیروی می کنیم ... و چـون ایـن مقدمه معلوم شد پس اکنون من از شما می‌پرسم چنان که از کتاب‌ها واحوال شما معلوم مـی‌شود ، شما گاهی ادعای رسالت می کنید، زمانی مدعی مهدویت می‌باشید وگاهی دیگر ادعای ولایت دارید، ما اینجا حاضر شدیم که ازشما بپرسیم آیا معجزات و کراماتی دارید که حجت شما برمردم باشد؟

ـ علی‌محمد : هرچه می‌خواهی بخواه .

ـ نظام‌العلماء : ای سید برتو پوشیده نیست که پادشاه ایران به بیماری‌نقرس مبتلا است وآن بیماری سختی است که اطباء ازمعالجهٔ آن عاجزند واکنون از شما می‌خواهم که اورا ازچنین دردی که دوای آن نایاب است شفا دهی.

ـ علی‌محمد: این کار غیرممکن است.

ـ ناصرالدین شاه (ناصرالدین میرزا ولایت عهد) : ای سید (خطاب بـه علی‌محمد شیرازی) این آقائی که اکنون با شما مناظره می کند معلـم مـن است او کسی است که مرا نیکو ادب کرده است ولی اکنون پیر شده ، طراوت جوانی را از دست داده ونمی‌تواند درسفر وحضر با ما ملازم باشدآیا می‌توانی اورا به‌دورهٔ جوانی برگردانی؟

ـ علی‌محمد شیرازی : این هم محال است.

ـ نظام‌العلماء : ای مردم بدانید که این مرد (اشاره به علی محمد شیرازی) پیمانه‌اش خالی است وانبانش ازهرمعقول و منقولی تهی است او مغرور به باطل و سفیه وجاهل است، هیچ معجزه و کرامتی ندارد وشایسته هیچ‌گونه احترامی‌نیست.

ـ علی‌محمد شیرازی : (درحالی که ازاین تقبیح وتوبیخ عصبانی شده بود)

ای نظام این چه سخنی است که می گوئی؟

منم آن مردی که هزارسال است و درانتظار او می‌باشید.

ـ نظام‌العلماء : آیا تومهدی منتظر وامام قائمی می‌باشی؟

ـ علی‌محمد شیرازی: آری من همان هستم.

ـ نظام‌العلماء : مهدی نوعی هستی یا مهدی شخصی؟

ـ علی‌محمد شیرازی : من عین همان مهدی شخصی هستم.

ـ نظام‌العلماء : نام پدر، مادرت چیست و کجا متولد شده‌ای.

ـ علی‌محمد شیرازی: اسمم علی‌محمد، اسم پدرم میرزارضای بزاز، مادرم خدیجه، محل ولادتم شیراز است وسی‌وپنج‌سال هم ازعمرم می گذرد.

ـ نظام‌العلماء : اسم مهدی منتظر ما مهدی، اسم پدرش حسن، اسم مادرش نرجس و محل ولادتش سر من راوی است پس چگونه این مشخصات بر تو تطبیق ندارد؟

علی‌محمد شیرازی : هم‌اکنون کرامتی بشما نشان می‌دهم تا معلوم‌گردد که من در دعوی خود صادق هستم.

ـ حضار دست‌جمعی: حباً و کرامة ، کرامت خویش را ظاهر کن .

ـ علی‌محمد شیرازی: من دریك‌روز هزاربیت می‌نویسم (بیت دراصطلاح خطاطان فارس پنجاه حرف است) .

ـ حضار: برفرض‌آن‌که درست بگوئی این که‌کرامت نشد، زیرا بسیاری‌از نویسندگان دراین هنر با تو شریکند.

ـ نظام‌العلماء : من در زمان توقف درعتبات عالیات‌کاتبی داشتم‌که به‌روزی دوهزاربیت‌کتابت می کرد وآخرالامر کورشد. البته شما هم این عمل‌را ترك‌نمائید والا کور خواهید شد.

ـ ملامحمد مامقانی : ما در کتاب تو که آن را به مثابهٔ قرآن قرارداده‌ای خوانده‌ایم که می گوئی نخستین کسی که به‌من ایمان‌آورد ...

شجره نامه علی محمد شیرازی

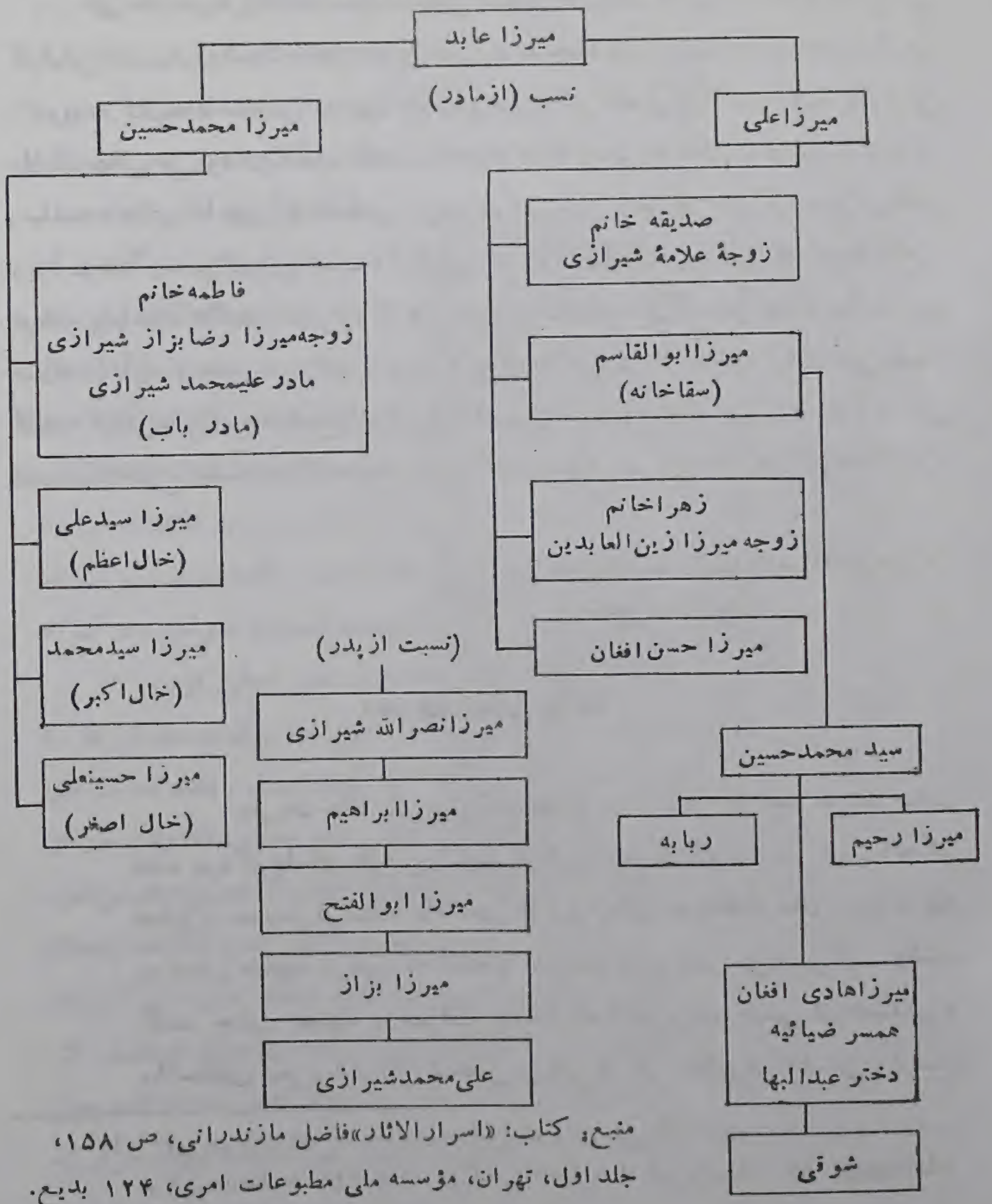

منبع: کتاب: «اسرارالاثار»فاضل مازندرانی، ص ۱۵۸، جلد اول، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

بهرحال دربارهٔ آن نشست تاریخی سندی معتبر در دست است که چگونگی گزارش نشست‌را ولیعهد «ناصرالدین میرزا» به‌محمدشاه نوشته که‌نسخهٔ اصلی آنهم اکنون در کتابخانهٔ مجلس موجود است و میرزا ابوالفضل گلپایگانی کـه بنام ترین ملایان بهائی می‌بود در کتاب «کشف‌الغطاء» که به دستورعبدالبهاء نوشته و به‌چاپ رسانیده، دراین‌جا عین آن منعکس می‌شود، این سند ازهرنظرمعتبر ومستند می‌باشد زیرا نوشتهٔ رسمی دولتی است ،گزارشی است که ولیعهدی برای آگاه بودن شاهی نوشته پیداست که‌گمان دروغ وگزاف کمتر توان برد . از آن سو خـود بهائیان این مدرك را تأیید و معتبر می‌دانند و جای هیچ‌گونه ایرادی از جانب ایشان نمی‌رود ، گذشته ازاین‌ها باآن‌چه ناسخ‌التواریخ و قصص‌العلما نوشته‌اند برابر است ، با این تفاوت که شرح جلسه در آن منابع بدرازا کشیده ولی در این‌جا سخن کوتاه‌گشته[1].

«متن عریضه ولیعهد ناصرالدین میرزا
به محمد شاه قاجار» :

«هوالله تعالی شأنه»

«قربان خاك پای مبارکت شوم، درباب فرمان قضا جریان صادر شده بود که علمای طرفین‌را احضار کرده بااو گفتگو نمایند. حسب‌الحکم همایون محصل فرستاده با زنجیر ازارومیه‌آورده به‌کاظم‌خان سپرد ورقعه به جناب مجتهد نوشت که‌آمده با ادله وبراهین وقوانین مبین گفت وشنید کنند. جناب مجتهد درجواب نوشتند که ازتقریرات جمعی از معتمدین و ملاحظه‌ی تحریرات این شخص بی‌دین و کفر واظهرمن‌الشمس واوضح

۱ــ متن این نامه در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی نگهداری شده است و ادوارد براون درصفحه ۲۵۹،۲۵۲ درکتاب Materials for Study of the Babi Religion. 1918. منعکس کرده است.

من‌الامس است . بعد از شهادت شهود تکلیف داعی مجـدداً درگفت و شنیدن نیست . لهذا جناب آخـوند ملامحمد و ملامرتضی‌قلی را احضار نموده و در مجلس ازنوکران این غلام امیراصلان خان و میرزا یحیی و کاظم‌خان نیز ایستادند. اول حاجی محمود پرسید کـه مسموع می‌شود کـه تو می گوئی مـن نائب امام هستم و بابم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بـر امام بودن بلکه پیغمبری نیست. گفت‌بلی وشنیده‌اید راست است. اطاعت‌من برشما لازم‌است به‌دلیل«ادخلوالباب سجداً»ولیکن این کلمات را من نگفته‌ام آن کـه گفته است ،گفته است . پرسیدند گوینده کیست؟ جواب داد آن که به‌کوه طور تجلی کرد .

نهی در میان نیست این‌ها را خدا گفته است . بنده بـه منزله‌ی شجر طور هستم. آن وقت در او خلق می‌شد. الان درمن خلق می‌شود

«عین متن‌عریضه ولیعهد ناصرالدین‌میرزا به‌محمدشاه وبه خدا قسم کسی که‌ازصدراسلام این‌دستخط عیناً ازص ۱۲کتاب ظهورالحق: تألیف تـاکنون انتظار او را مـی کشیدند مازندرانی مبلغ مشهور بهائیان بدست آمده‌است». منم. آن‌که چهل‌هزار ازعلما منکر او خواهند شد منم پرسیدند این حدیث در کـدام کتاب است کـه چهل هـزار عالم منکر خواهند شد. گفت اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست . ملا مرتضی‌قلـی گفت پس تو از این قرار صاحب‌الامری اما در

احادیث هست وضروری مذهب است که آن حضرت ازمکه ظهورخواهند فرمود ونقبای انس وجن با چهل وپنج‌هزار جنیان ایمان خواهند آورد و مواریث انبیاء ازقبیل زره‌داودی ، عصای موسی و یدبیضاء جواب داد که من مأذون به‌آوردن این‌ها نیستم.جناب آخوند ملامحمد گفت غلط کردی که بدون اذن آمدی. بعداز آن‌پرسیدند که ازمعجزات و کرامات‌چه‌داری؟ گفت اعجاز من دین است ازبرای عصای خودآیه نازل می کنم وشروع کرد به‌خواندن این فقره :

«بسم‌الله‌الرحمن رحیم سبحان‌الله‌القدوس‌السبوح‌الذی خلق‌السموات والارض کما خلق‌السموات والارض کما خلق هذه‌العصا آیة من آیاته.

اعراب کلمات را به‌قاعده‌ی نحو غلط خواند. تاء سماوات را به‌فتح خواند . گفتند مکسور بخوان آن‌گاه الارض را مکسور خواند . «امیراصلان‌خان» عرض کرد ، اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد من هم توانم تلفیق کرد وعرض کرد : الحمدالله الذی خلق‌العصا کماخلق‌الصباح والسماء» باب بسیار خجل شد. بعداز آن حاجی ملامحمد پرسید در حدیث وارد است که «مأمون» ازجناب رضا(ع) سؤال نمود که دلیل برخلافت جد شما چیست؟ حضرت فرمود لولاابناوا. این سؤال وجواب را تطبیق بکن و مقصد را بیان نما . لحظه‌ای تأمل نموده جواب نگفت. بعداز آن مسائلی چند ازفقه وسایرعلوم پرسیدند. جواب گفتن نتوانست. حتی ازمسائل بدیهه فقه ازقبیل شك وسهو پرسیدند ، نتوانست وسربزیر افکنده وباز از آن سخن‌های بی‌معنی آغاز کرد که من‌همان نورم که به‌کوه نور تجلی کرد. زیرا درحدیث است که‌آن نور، نور یکی ازشیعیان بوده است. این غلام‌گفت از کجا که‌آن شیعه تو بودی . شاید نور مرتضی‌قلی بود. بیشتر ازپیش‌تر شرمگین شد و سربزیر افکند . چون مجلس گفتگو

تمام شد ، جناب شیخ‌الاسلام را احضار کـرده باب را چوب زده و تنبیه کرد و التزام پا به‌مهر هم سپرده که دیگر ازاین غلطها نکند والامحبوس ومقید است».

«منتظرحکم اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری روح‌العالمین فداه است»
«امر امر همایون است»[1]

باب توبه‌نامه می‌نویسد

بعد ازمناظره، ناصرالدین میرزا روبه علما نمود و رأی‌آنان را درمورد علی محمد شیرازی درمورد ادعایش جویا شد. بعضی از فقها فتوی بکفر او داده لـزوم قتلش را واجب شمردند وبعضی هم حکم به‌سفاهت و دیوانگی او داده و سرانجام وی را چوب زدند. زعیم‌الدوله که پدربزرگش درهمان مجلس حضورداشته و جزء صاحبنظران بوده دراین مورد می‌نویسد :

« ... ولیعهد خطاب به علی محمد شیرازی گفت : ای سید اگر جنون و پریشانی مغز تو برمن ثابت نگشته بود و اگر انتساب به خاندان نبوت و رسالت نداشتی هرآینه فـرمان می‌دادم تا در حال حاضر تو را بکشند تا مردم عبرت بگیرند و بدانند که مهدی منتظر هرگز در امر خود مغلوب نمی‌شود و هرگز چیزی نمی‌آورد کـه مخالف دین کامل جدش پیغمبر باشد؛ بلکه خدای عزوجل به‌کمال دین وی تصریح فرموده است چنان کـه می‌فرماید ، الیوم اکملت لکـم دینکـم و اتمت علیکم نعمتی و رضیلکم لاسلام دنیا ترجمه : امروز ـ یعنی روز غدیرخم ـ دین شمارا

۱ـ پاورقی ص ۲۰۵، کتاب «کشف‌الغطاء» وص ۱۴ کتاب ظهورالحق مازندرانی جزء سوم که عیناً نامه مزبور را کلیشه‌کرده .

برایتان کامل ساختم ، نعمتم را برشما تمام نمودم و راضی شدم که دین اسلام دین‌شماباشد وهمچنین در آیه دیگرمی‌فرماید ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه». ترجمه: کسی که غیر ازاسلام دینی طلب کند هرگز از وی قبول‌نخواهد شد پس دربانان را فرمان داد تا باب‌را برزمین افکندند پاهایش را محکم با طناب بستند با چوب و عصا شروع به‌زدن نمودند ، او(علی‌محمد شیرازی) فریاد می کرد و کسی به‌فریادش نمی‌رسید ، توبه و استغفار می‌نمود ، صیحه می کشید و کسی جوابش نمی‌داد، جز یك نفر ازاصحاب نظام العلماء که بالای سرش ایستاده بود و کلمات زشتی به‌وی تلقین می کرد ، که قلم از نوشتن آن شرم دارد ، آن شخص از وی تعهد گرفت که دیگر چنین ادعائی نکند ، باب آن کلمات زشت را تکرار می‌کرد و متعهد شد که دیگر این چنین ادعائی نکند ، در این موقع ولیعهد (ناصرالدین میرزا) دستور داد تا دست ازاو برداشتند، اورا به‌زندان قلعهٔ چهریق بردند ومراقبینی براوگماشتند تا نگذارند کسی با او ارتباط پیدا کند این جریان‌درتاریخ ۱۲۶۳ ه. ق. واقع شد».

نگارندهٔ مزبور دردنبال شرح حوادث می‌افزاید :

«... روزی جدم، در ایوانی که مشرف به باغ خانه بود نشسته بود و من با او در موضوع کتاب خلاصةالحساب شیخ بهاءالدین عاملی که جلو ایشان بود مذاکره می کردم. در آن موقع سن من ازدوازده سال بیشترنبود. ناگاه مرحوم شاهزاده اسکندرمیرزا، عموی شاه‌بزرگ(محمد شاه) به‌زیارت جدم‌آمد ، تا بتواند رشته صداقت را میان خودشان محکم سازد. پس جدم به‌من امر فرمود تا با احترام شاهزاده از مجلس خارج شوم زیرا می‌خواستند صحبت مهمی با هم نمایند، من از مجلس خارج

شدم ولی متفکر بودم که آن‌ها چه مذاکراتی دارند، کم کم خاطرات نفس و وساوس شیطانی برمن غالب آمد و نفس اماره بسوء مرا وادار کرد که برخلاف مبادی آداب و محاسن اخلاق استمراق سمع کنم . من شروع کردم از روزنه‌در به‌آن ها نگاه کردن و مانند کسی که جاسوس باشد سخنان آن‌ها را استراق می کردم شنیدم که جدم به‌زائر خود می‌فرمود: اگرموقعیت بزرگ شما در نزد من نبود و اگر شدت وثوق من بشما نبود هر آینه‌این اسراری را که ازمن می‌خواهی بشما اظهار نمی‌داشتم تا در میان لحد سربرخاك قبر بگذارم . جناب شما از من کیفیت انعقاد مجلس محاکمه باب را هنگامی که من در آن مجلس حاضر بودم می‌پرسید و ازحسن جریان محاکمه یا عدم حسن آن سؤال می کنید. من هم رأی خصوصی خودم را به جنابعالی اظهار می‌دارم . خدا داناتر است که من راه صواب‌یا خطا می‌پیمایم جریان آن چنین بود: این آقایان با آن سوالات دامنه‌داری که ازباب کردند درمحاکمه و مناظره با باب نیکو رفتار نکردند چنان که باب هم با جواب‌های بی سروته که دلیل وحجت برمدعای وی نبود نیکو رفتارنکرد ، زیرا این مرد ادعای

شاه ذوالقرنین

نبوت و رسالت و قانون‌گذاری می کرد و آن‌ها او را به صرف ، نحو ، معانی بیان ، بدیع امتحان می کردند ، کاش می‌دانستم چگونـه آن‌ها در چنین روزی ... من می گویم این مرد صریحاً بدون کنایه و اشاره اظهار داشته بود که اول کسی که به‌من ایمان آورده نورمحمد وعلی بوده وبا این گفته‌اش خودش را بالاتر ازمحمد(ص) وعلی (ع) قرارداده؛ پس با این حال چگونه او اقوال و احکام اول کسی را که به او ایمان آورده می کند وازطرفی این مرد ادعا می کند که او باب است ، اگر مقصودش از کلمه باب نیابت از مهدی منتظر است پس چـرا سخنان او مخالف با شئون نیابت اومی‌باشد ... واز عجائب وغرائب امرباب این است که او مردی ایرانی بوده است که به‌گمان خود خداوند اورا مبعوث داشته تا قوم‌خود یـا جمیع بشر را از ضلالت و گمراهی نجات دهـد ؛ پس اگر دعوت وی اختصاص به‌بلاداسلام داشته چرا دعوتش را در حجاز وسایربلاداسلام اظهارنکرده‌است واگر بعثت و رسالتش عمومی و شامل تمام بشر بوده پس چرا در سایر بـلاد نصاری و بت پرستان بدعوت قیام نکـرده آیـا کشور ایـران بیشتر از سایـر کشور ها استحقاق‌عنایت اورا داشته،یاسایر بلاد قابل هدایت و لایق‌نجات از ضلالت نبودند ..؟.. این‌است‌ای

محمد شاه

شاهزاده آنچه در امر باب برمن ظاهر گشته شما این‌را ازمن بگیرید و در رد وقبول آن صاحب اختیارید.

آن‌گاه شاهزاده ازجا برخواست وبا جدم معانقه کرد اورابوسید وچنین گفت : خدا دست شما را بگیرد اکنون قلب من اطمینان پیدا کرد و شك و تردیدی را که در امر باب داشتم از من برطرف شد و از روی تحقیق فهمیدم که اومردی جاهل و دروغگو بوده است[1].»

«بهرحال‌همان‌گونه که‌درپایان نامه ناصرالدین میرزا (ناصرالدین شاه) ولیعهد خواندیم که : «چون مجلس گفتگوتمام‌شد جناب‌شیخ‌الاسلام را احضارکرده باب را چوب مضبوط زده تنبیه معقول نمود. وتوبه‌کرد وبازگشت و از غلطهای خود انابه واستغفارکرده والتزام پا به‌مهرسپرده که دیگر ازاین غلطها نکند.»

بنابراین بنا شدکه توبه‌نامه‌ای دراین مورد با دست علی‌محمد شیرازی برای تأییدگفتارش نوشته شود. توبه‌نامه علی‌محمد شیرازی که یکی از مهم‌ترین اسنادی است که بربی‌پایگی دعاوی وی می‌باشد ، از طرف خود بابیان وبهائیان‌هم درمورد صحت‌آن تأیید شده است[2]. در ذیل متن توبه‌نامه وعین دستخط علی‌محمدشیرازی را ازنظر می‌گذرانیم:

«فداك روحی

« الحمدالله‌کی هواهله و مستحقه کـه ظهورات فضل و رحمت خود را در هرحال برکافه‌ی عباد خود شامل گردانیده . بحمدالله ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده کـه به ظهور

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۲ـ۱۳۱ـ۱۳۰

۲ـ میرزا ابوالفضل گلپایگانی، کشف‌الغطاء ص۲۰۴.

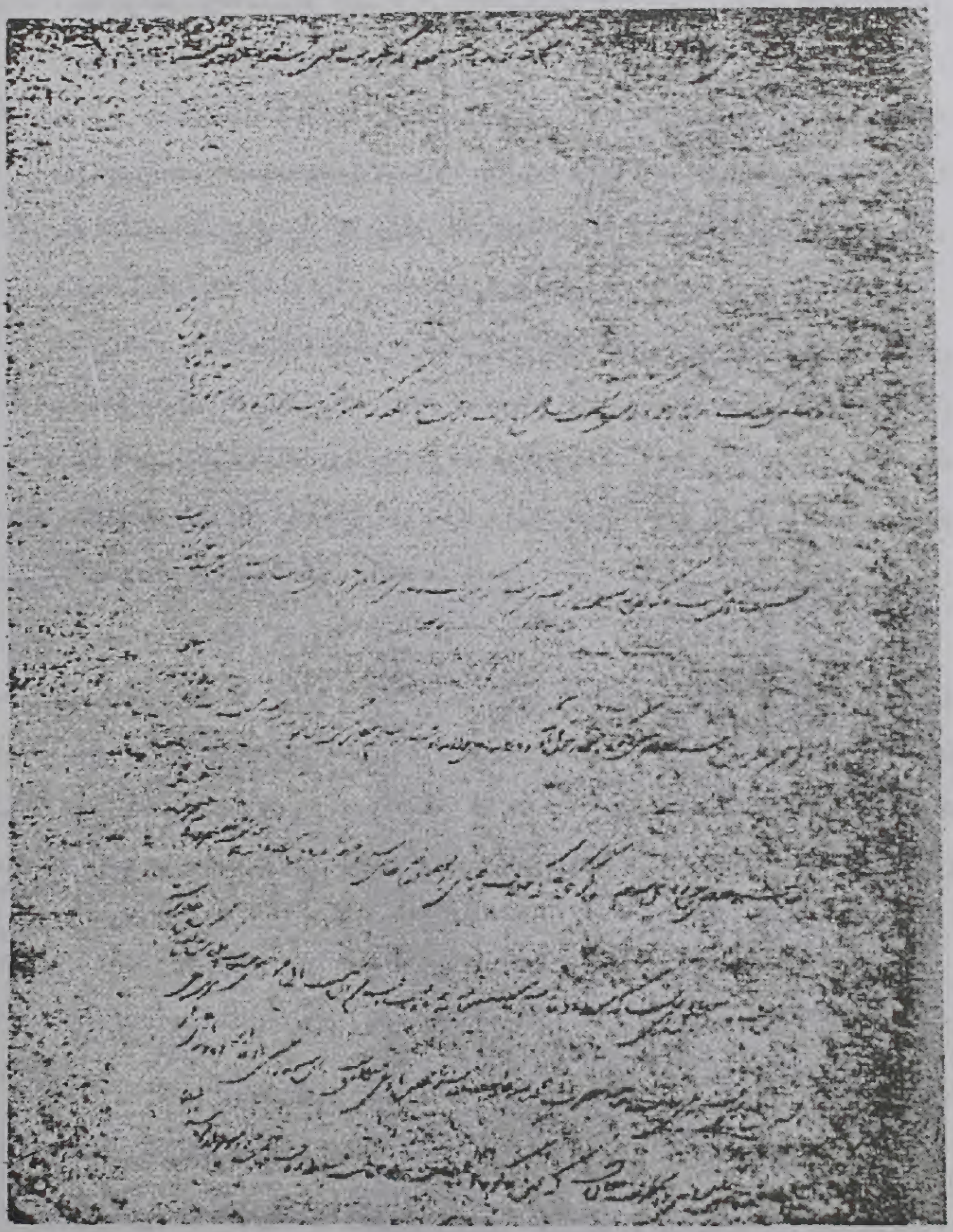

رونوشت دستخط علی محمد شیرازی مبنی بر توبه و استغفار از دعاویش

این سند تاسال ۱۳۱۵ در کتابخانه مجلس درون قاب آویخته بود ولی بعداز آن ناپدیدشد

عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بـر یاغیان فرموده . اشهدالله من عنده که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند اسلام و اهل ولایت او باشد. اگرچه به‌نفسه وجودم ذنب صرف است ، ویل چون قلبم موقن به توحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول صلی‌الله علیه و آله و ولایت اوست و لسانم مقر بر کل مـا نزل من عندالله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود از قلم جاری شده ، غـرضم عصیان نبوده ودرهرحال مستغفر وتائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به دعائی باشد. استغفرالله ربی و اتـوب‌الیه من ان ینسب الی امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیلش بر هیچ امری نیست ومدعای نیابت خاصه حضرت حجةالله علیه‌السلام را ادعای مبطل (می‌دانم) واین بنده‌را چنین ادعائی نبوده ونه ادعای دیگرمستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی وآن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف وعنایات بساط رأفت ورحمت خود سرافرازفرمایند والسلام.[1]»

در مـورد مجلس مزبور شرحـی دیگر از جمله نقلی از «رضاقای خان» در روضةالصفا به‌شرح زیر داریم:

«رضاقلی‌خان[2]» در کتاب «روضةالصفا» دراین‌مورد چنین می‌نویسد :

«مجلس که تمام شد ومحمدکاظم‌خان فراشباشی ولداسمعیل‌خان قراجه‌داغی که نگهبان و میزبان اوبود سید را به منزل خود برده محفوظ

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب‌واحمدکسروی، بهائیگری‌ص۳۳چاپ‌دهم۱۳۳۶ه.ش.
۲ــ «رضاقلی‌خان هدایت» ، روضةالصفا، جلد دهم انتشارات خیام ۱۳۳۹ ه.ش.

داشت . و چون داعیه او منتشر و غالب عوام در کار او به شبهت افتاده بودند دیگر روز سید را به‌حضور شاهزاده‌ی معظم ولیعهد اعظم آورده حکم شد که او را چوب سیاست و یا ساق زنند . فـراشان سرکاری بنابر حسن‌عقیده دراین کارتقدم‌نکردند. به‌حکم علمای اعلام حاجی‌ملامحمود وشیخ‌الاسلام ملازمان ایشان سید را چوب بسیاری زدند و می‌گفت غلط کردم وخطا کردم وگه خوردم وتوبه‌کردم تا مستخلص شد.»

«میرزاتقی‌خان لسان‌الملك» درمور چوب خوردن علی‌محمد شیرازی شرح دقیقی می‌دهد وی به نقل وقول از « ناصرالدین شاه » هنگام ولیعهدی می‌نویسد که ناصرالدین میرزا روی به علی‌محمد شیرازی کرد وگفت :

«... چون مردی دیوانه بوده‌ای حکم به قتل تـو نمی‌رانم لکن با چوبت رنجه و شکنجه می‌فرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب‌الامر نیستی و هیچ کس در جهان بـه آن حضرت عجل‌الله فرجه نتواند چیره شد .»

این بگفت وبه اعوانان وفراشان بفرمود با حملی ازچوب درآمدند و هردو پای باب استوار ببستند وبا چوب مضروب داشتند. باب فریاد برداشت وبه‌استغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود. ونظام‌العلماء یك تن از مردم خود را بر سر او بداشت وهی تلقین کرد که بگو «پلیدی!» سگ وخوك خوردم و دیگرچنین سخن نکنم و او بدین‌گونه همی بازگفت[1].

و در نقطةالکاف می‌خوانیم :

۱ــ میرزا تقی‌خان لسان‌الملك، ناسخ‌التواریخ به‌اهتمام محمدباقر بهبودی، تهران انتشارات اسلامیه ۱۳۸۵ ه. ق. ص ۱۳۰ ج ــ۳.

«حضرات ملا هم گفتند بلی چون که ایشان سید می‌باشند، خوب است که سادات چوب بزنند. لهذا شیخ‌الاسلام ایـن تعهد را نموده و آن جناب را به‌خانه‌ی خود دعوت‌نمود. وفرش به‌جهت زیرتنهٔ مبارك گسترده وسید هیجده چوب به‌پای مبارك زد به‌حروف حی و اسرار آن زیاد است محل ذکرش حالا نیست[1].»

جواب علماء تبریز در پاسخ به توبه‌نامه علی‌محمد شیرازی

«سیدعلی‌محمد شیرازی، شما دربزم همایون ومحفل میمون درحضور نواب اشرف والا ولی‌عهد دولت بی‌زوال، ایده‌الله وسدده ونصره و حضور علمای اعلام اقرار به‌مطالب چندی کردی که هریك جداگانه باعث‌ارتداد شما است وموجب قتل. توبه‌ی مرتد فطری مقبول نیست که موجب تأخیر قتل شما شده است شبهه‌ی خبط دماغ‌است که اگر آن شبهه‌رفع شود، بلاتأمل احکام‌مرتدفطری به‌شما جاری‌می‌شود».

حرره خادم‌الشریعه المطهره

محل مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی

محل مهر علی‌اصغر الحسنی الحسینی

رونوشت این سند درصفحهٔ بعد بنظر می‌رسد:

۱ــ کتاب نقطة‌الکاف میرزاجان‌کاشانی، ص۱۳۸.

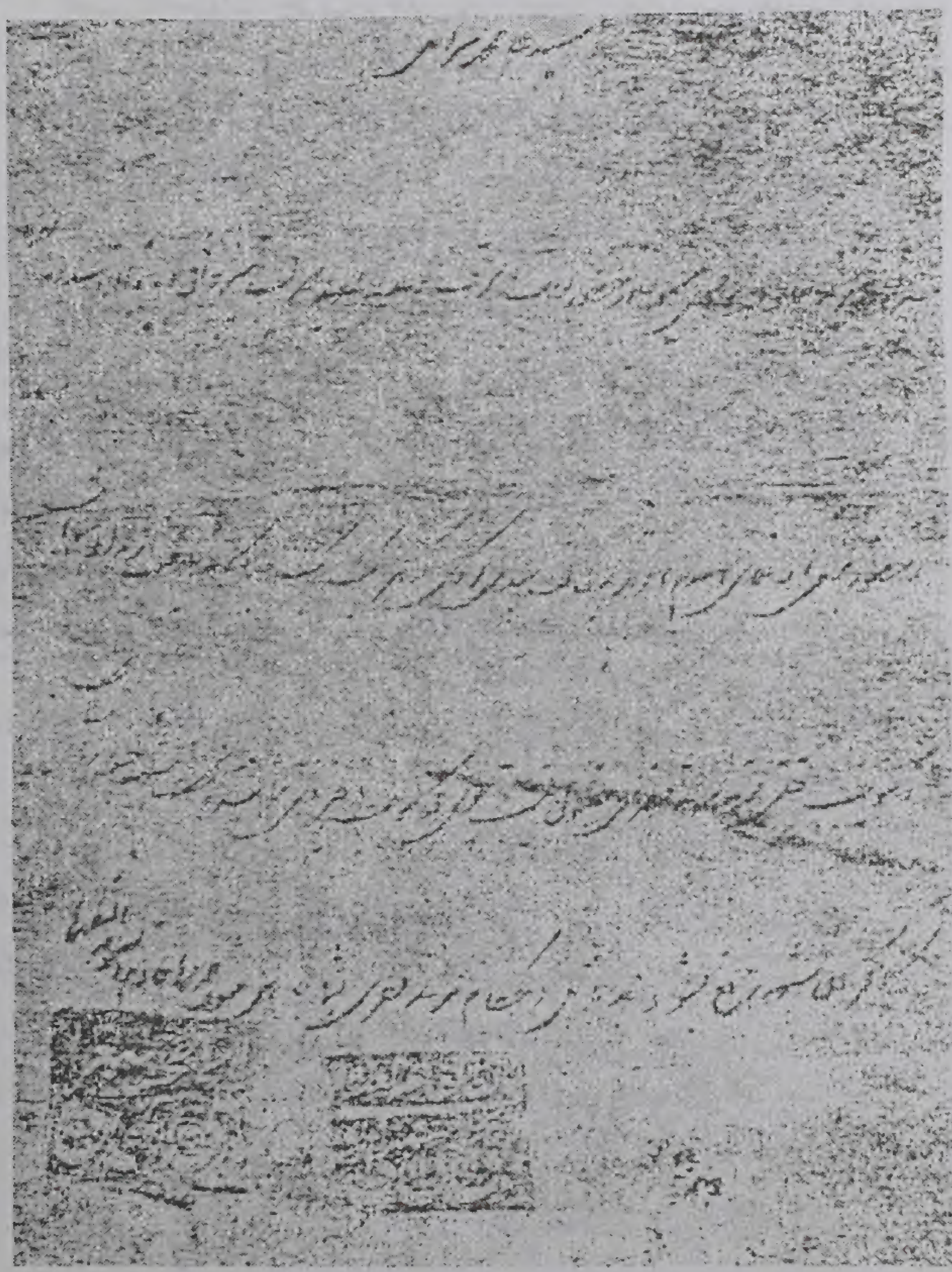

رونوشت جوابیه علماء نسبت به توبه‌نامه علی محمد شیرازی
به مهر ابوالقاسم الحسنی الحسینی ـ علی اصغر الحسنی الحسینی ـ.

فصل پنجم

شورش‌های ناشی از ظهور باب

هنگامی که باب در اصفهان از حمایت همه جانبهٔ منوچهرخان گرجی حاکم آن شهر برخوردار بود فعالیت های دامنه داری برای ترویج عقائد خویش کرد و با امکانات نهانی حاکم مزبور دست به تبلیغات وسیعی درشهرهای مختلف ایران زد . وی دعات ومبلغین خودرا به سراسر ایران فرستاد و تأکید کرد که شیوه‌ای ملایم و مردم‌پسند درپیش گیرند و از الفاظ فریبنده بهره جویند تا دل‌ها به‌سوی آنان نرم شود و گفتارشان مقبول عامه واقع گردد. این شیوه و روش طبق سفارشات باب تاهنگامی که خود در اصفهان تحت حمایت منوچهرخان بسرمی‌برد ، مراعات می گردید و مبلغین همواره سعی داشتند در جذب مردم از همان حربهٔ کلام استفاده کنند و بس. اما بعد از آن که باب زندانی شد این روش فرق کرد . مبلغین باب همان گونه که اشاره شد درشمال، جنوب، مرکز و مشرق ایران فعالیت می کردند و خود باب هم گرچه درغرب ایران زندانی بود وبه‌علت مسائل سیاسی واستراتژیکی نمی‌توانست در آن ناحیه فعال باشد اما همان حضورش خود نوعی تبلیغ محسوب می‌شد . باب ظاهراً تحت نظر بود اما چند تن از پیروان باب به رهبری «سید حسین» که همان

ملاحسین بشرویه‌ای است هرطور بود با قراولان کنار آمدند و دونفر از نگهبانان را فریفتند و با درون زندان ارتباط برقرار کردند. این امر درزمان قاجار که بازار رشوه و درآمد وحق وحساب رونق بسزائی داشت چندان مشکل نبود، جائی که وزراء و درباریان خـود منشأ و مروج این مکتب بودند و اکثرشان مقام های خـود را با پرداخت رشوه به‌دست آورده بود فریفتن و راضی کردن نگهبانان فقیر و ساده آن‌چنان مشکل نبود.

ملاحسین بشرویه‌ای با دریافت دستورات باب بقصد مأموریت عازم خراسان شد. ملاحسین پسرملاعبدالله است. او درسال ۱۲۲۹ ـه متولدگشت[1] و تحصیلات اولیه را در شهر بشرویه گذرانید ـ بشرویه از توابع مشهد است ـ . بعد از دروس ابتدائی ملاحسین درمشهد به‌مدرسهٔ میرزاجعفررفت ومدتی علوم رسمیه مانند صرف ونحو و اصول خواند[2].

پس از آشنائی با مبادی عقاید شیخ‌احسائی به‌کربلا رفت و در زمرهٔشاگردان سیدکاظم درآمد. او خانوادهٔ خود را هم به‌کربلا برد. ملاحسین مدت نه سال نزد سیدکاظم رشتی درس خواند و طبق منابع بهائی چون حجةالاسلام سید محمد باقر شفتی معروف دراصفهان دید علماء وطلاب نسبت به‌شیخیه ناسزا می‌گویند وممکن است درگیری بین آنان پیش آید نامه‌ای به سیدکاظم نوشت تا به‌اصفهان بیاید و یا نماینده‌ای به‌آنجا فرستد که این موضوع حل شود. سید کاظم رشتی ملاحسین را فرستاد و او موفق شد درمدت هفت ماه حقانیت اصول شیخیت را ثابت کند. در بازگشت ازاین سفربود که خبردادند سیدکاظم رشتی مرده است.[3]

ملاحسین همان‌گونه که قبلا اشاره شد درمسجد کوفه چله‌نشست، سپس درپی شخص مقصود رفت که شرحش گذشت. او اولین کسی است که‌به‌باب گروید وباب

۱ـ تاریخ نبیل زرندی.

۲ـ ناسخ‌التواریخ.

۳ـ فتنهٔ باب، ص۲۲۵-۲۴۴.

هم اورا اولی من اصل نامید. دراین‌صورت ملاحسین درنزدباب اعتبار زیادی‌به‌هم زد. او باآن‌که مدتی را به‌تحصیل پرداخت اما درحقیقت چندان ترقی نکرد ولی از ویژگی‌هائی برخوردار بودکه باعث درخشندگی او شد. نگارندهٔ‌مفتاح‌باب‌الابواب دربارهٔ ملاحسین بشرویه‌ای می‌نویسد :

« اگر نظری به طرف شرقی طوس معروف و مشهورکه اکنون مشهد رضوی نامیده می‌شود، مرکز ایالت خراسان است و درآن مدفن امام‌هشتم ازخاندان پیغمبرعلی‌بن‌موسی‌الرضا ومدفن خلیفهٔ‌پنجم بنی‌عباس هارون‌الرشید واقع است، بیاندازیم قریهٔ‌کوچکی بنام بشرویه(به ضم ب وش) می‌بینیم که چند فرسخ تا مشهد فاصله‌ندارد ودرآن عائله نامشهوری را می‌یابیم که‌کل‌برهمسایگان خود هستند ودرگمنامی‌کامل به‌سرمی‌برند، دیرزمانی این قریه در فراموشی مطلق بود ، کسی آن را و کسی که به‌آن نسبت داده می‌شود نمی‌شناخت ، ولی ازشصت سال به این طـرف (این نوشته به همان زمان باب مربوط است) ناگهان شهرتی بسزا پیدا کرده و از وادی فراموشی بیرون‌آمد، مردم‌کسی راکه به‌آن نسبت داده می‌شود شناختند ، اسمش برسر زبان‌ها و در ستون تواریخ مرقوم گردید : علت اشتهارآن ده وجود ملاحسین بشرویه‌ای بودکـه در میان همقطارانش در زور وبازو، دربرش عزیمت، درتسلیم نشدن برابردشمن یگانه وبی‌نظیر بود.»[1]

قرائن نشان می‌دهد آن‌گونه‌که ملاحسین منظور نظرش بوده در کسب علم موفقیت شایانی بدست‌نیاورده است اما استعدادش درصحنه‌های ستیزونبرد به‌عنوان یك رزمجو آن‌چنان چشم‌گیربودکه فرماندهان و سپاهیان ناصرالدین‌شاه از وی در

۱ـ مفتاح باب‌الابواب، ص۱۳۴.

هراس بودند. ملاحسین ارادتی خاص به باب وباب هم علاقه ونظری خاص به‌وی داشت بطوری که درص ۱۸۸ ایقان بهاء درمورد وی می‌گوید:

ـ ازآن جمله ملاحسین است کـه محل اشراق شدند (لولاء ما استوی علی عرش رحمانیتة ومـا استقرعلی کرسی صمدانیة) یعنی اگـر ملاحسین نبود خداوند برعرش رحمانیت خویش برقرارنمی‌شد واگر او نبود خداوند برسریر صمدانیش استقرار پیدا نمی‌کرد[1].

ملاحسین درابتدای‌کار باب به اصفهان رفت و درآنجا درمنزل ملامحمدتقی هراتی یکی ازعلماء معروف اصفهان وارد شد. ملاحسین با ملا محمد برسر عقائد باب به‌گفتگو پرداخت و تمهیداتی راکه می‌دانست بکاربرد تا این کـه کلامش بر ملامحمد هراتی اثر کـرد و توانست وی را با خود همراه سازد. ملامحمد بنابه‌درخواست ملاحسین پذیرفت که درمسجد جامع شهر بر بالای منبر برود و به مردم بگوید چه نشسته‌اید که امامی که سالیان دراز در انتظار او هستید ظهورکرده است همین اعلام ضمنی برای ایجاد تنش وسواس و بـرانگیختن حس کنجکاوی مردم آن هم اززبان عالم معتبری چون ملامحمدهراتی کافی به‌نظر می‌رسید.

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

«درسال ۱۲۶۷ که در رکاب اعلیحضرت شاهنشاهی در صدارت میرزا تقی خان امیرنظام به دارالسلطنه اصفهان وارد شدم، ملامحمدتقی هراتی راکه درآن وقت تائب ونادم از عمل خویش بـود ملاقات کردم. میرزا عبدالرحیم هراتی از علوم ظاهری وفقه و اصول و معانی و بیان و

۱ـ ایقان، ص ۱۸۸.

عربیت بهرهٔ کافی داشت و در ریاضی بی‌ربط نبود . سبب آن حرکت را سؤال کردم جوابی شافی نداشت جز این که گفت ضبط و خطاء که لازمهٔ بشریت است، مرا بدین حرکت واداشت[۱].

در زیرنویس همین مطلب می‌خوانیم :

« ازعلماء معتبر درفن اصول بود و طبق منابع بهائی در دستگاه سید مرحوم حجةالاسلام شفتی همه‌کاره بود . پس از گرویدن به باب رسالهٔ صحیفه العدل وی را ازعربی به‌فارسی آورد و درهنگام حبس سید باب درآذربایجان به او نامه نوشت و جواب گرفت، اما بعد بیم و وهم اورا گرفته تغییری دراحوالش حاصل شد ، به‌همین جهت وقتی درکربلا فوت کرد نه ازمسلمانان کسی به جنازه‌اش حاضرشد نه ازبابیان و بهائیان وحتی شاگردانش هم حضورنیافتند ...[۲].

ملاحسین بعدازاین موفقیت بسراغ استاندار وحاکم وقت اصفهان منوچهر خان‌گرجی رفت وباآمادگی که در وی بدید زمینه را جهت پیاده کردن اهداف باب درآن ناحیه فراهم نمود وهمان‌گونه‌که بنظررسید موفق هم شد. ملاحسین اصفهان را به‌قصدکاشان ترك گفت تا اسباب تبلیغ را درآنجا بگستراند. درکاشان او با حاج میرزاجانی ملاقات کرد. حاجی میرزاجانی ازبابیهٔ بسیار تند وآتشین شد وهم اوبود که دست به‌تألیف کتاب «نقطةالکاف» زد. کتاب وی گرچه بعلت تعصبات خاصی که نگارندهٔ آن درآن بکاربرده ارزش علمی ندارد اما ازنظر اعتبار وسند ونقل‌نصوص بسیارمعتبر می‌باشد وازهمین جهت مورد تنفر شدید بهائیان است. چاپ کتاب نقطة

۱ــ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی ، ص۳۴.

۲ــ ایضاً ص ۲۴۶.

الکاف از روی نسخهٔ منحصر به فرد کتابخانهٔ پاریس به‌همت ادوارد براون صورت گرفت و ادوارد براون هم مقدمه‌ای بر آن نوشته است. برای آن‌که پی به اهمیت کار ملاحسین بشرویه‌ای و ملاقات‌هائی که انجام داده است ببریم همین برخورد و جذب حاج میرزاجانی ملاك خوبی‌است. صبحی‌مهتدی که روزگاری کاتب‌عبدالبهاء بوده در مـورد ملاقات ملاحسین با حاجی میرزاجانی و کتابش شرحی دارد کـه شنیدنی‌است:

«نخستین کسی که درکاشان به‌واسطهٔ [توسط] ملاحسین بشروئی گردن به اطاعت سید باب نهاد حاجی میرزاجانی تاجربود ودراوقاتی که سید را از اصفهان به‌طرف شیراز می‌آوردند در کاشان او و برادرانش با وی ملاقات کردند. بعداً حاجی مذکور ـ که ازفحول رجال بابیه به‌شمار می‌آمد و درسال ۱۲۶۸ هجری قمری در واقعهٔ تیراندازی به ناصرالدین شاه کشته شد ـ تاریخی درظهور باب نوشت. چند سال بعد از آن در ایام بهاء میرزاحسین همدانی آن تـاریخ را تلخیص و تصحیح نموده تاریخ جدیدش نام نهاد وباردیگر آقامحمدقائنی‌جرح وتعدیلی در آن‌داده‌بسیاری از مطالب‌آن را حذف کرد، **بنده عین آن نسخه راکه بخط آقا محمد بود درعشق‌آباد دیدم.**[1]

ملاحسین با همکاری حاجی میرزا جانی سعی درجذب دیگرعلماء و اعیان و افراد بانفوذ شهر کردند. آن دو خیلی کوشش نمودند توجه حاج ملامحمد مجتهد فرزند ملااحمد نراقی که معروفیت بسیار داشت بسوی باب جلب کنند. ازایـن‌رو درپی ملاقات‌های مکرر ضمن صحبت وبحث‌های خود درموقعیت های مناسب دعا

۱ـ خاطرات زندگی صبحی، تاریخ: بابیگری‌وبهائیگری، فضل‌الله مهتدی صبحی؛ ۱۳۱۲ شمسی، مطبعه دانش تهران.

وتفسیر باب را به‌او نشان دادند. اما حاج ملامحمد مجتهد که عالمی مایه‌دار وازنظر علوم دست‌پری داشت به‌مجرد دیدن‌تفسیرها ونوشته‌های‌باب پی به بی‌مایگی ومجو بودن‌آن برد وسربرداشت واز آن‌دو یار باب پرسید:

ـ این تفسیر ونوشته‌هائی که شما مدعی هستید ازطرف باب است پر ازغلط های فاحش است ایـن چگونه راهنمائی است که ادعاهایش با کـلام نادرست ادا می‌شود ؟

ملاحسین فوراً جوابی داد که باعث شگفتی آن مجتهد گردید:

ـ صرف ونحو دونفر ازبندگان خدا بودند.

ملامحمد با شنیدن این حرف ابرو درهم کشید ولی سکوت کرد.

ـ این بندگان خدا ـ مانند همهٔ بندگان ـ دست به‌گناه زدند وگناه کردند از این‌رو خداوندآنان را مجازات کرد یعنی‌درحقیقت صرف‌ونحو را به‌زنجیر اِعراب کشید وکُند قواعد صرف ونحو را برآن زد.

ملامحمد پرسید منظور ؟!.

ـ صرف و نحو درکند و زنجیر قواعد جای‌گرفتند و مجازات شدند . باب هم که چنین دید به شفاعت و رحمت این بندگان را آزاد کرد وکند و زنجیر قواعد و اِعراب را از پای‌آنان بـرداشت و اکنون باکی برکسی‌نیست که مرفوع را منصوب ومنصوب رامجرور بخواند[1].

حاجی ملامحمد مجتهد با شنیدن این‌مهملات سخت برآشفت و دستور داد فوراً آن‌دو را ازکاشان بیرون کنند.

ملاحسین بشرویه‌ای بدون هیچ‌گونه واهمه‌ای به تهران رفت و در آنجا

۱ـ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ترجمهٔ فرید گلپایگانی ، انتشارات فرخی تهران، ص ۱۳۷.

شروع به تبلیغ نمود و گروهی را به‌دور خود جمع کرد سپس توجهش را به حاج میرزاعباس ملقب به کهف‌الادانی و حاجی میرزاآغاسی صدراعظم وقت معطوف کرد. او نامه‌ای ازطرف باب برای محمدشاه داشت مبنی براین که دست ازسلطنت بردارد وبه اطاعت او بشتابد:

« اگرحبل بیعت مرا برگردن نهید و متابعت مرا واجب شمارید سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول خارجه را تحت فرمان شما خواهم آورد[1]... »

و درجای دیگر:

ـ ای وزیر پادشاه از خدا بترس دست از ریاست بردار زیرا وارثین حکومت ارض مائیم[2]...» .

درآن‌هنگام محمدشاه دربستر بیماری بود وامورمملکت به‌دست میرزاآغاسی افتاده بود. میرزاآغاسی با خواندن‌آن نامه سخت برآشفت و به آنان دستور داد اگر ازتهران نروند دچار دردسر بزرگی خواهند شد وآن‌هارا سخت تهدید نمود . ملاحسین فوراً تهران را به قصد خراسان ترك کرد . او نامه‌ای به حاج محمدعلی بارفروشی وقرةالعین نوشت که ازمازندران وقزوین بسوی خراسان حرکت کنند. درمشهد ملاحسین نظر ملاعبدالخالق رزی دهقانی را که در توحید خانه مشهد رضوی خطیب بود ، بخود جلب کرد و اورا با خویش همراه کرد . ملاعبدالخالق پس ازنشست وبرخاستی چند متقاعد شد دربالای منبر افکار وعقائد باب را به‌گوش

۱ـ فتنه باب، ص ۳۵.

۲ـ تاریخ نبیل زرندی، ص۱۲۹.

مردم برساند و آن‌چه از دستش برمی‌آید کوتاهی نکند.

دراین جا باید به‌این نکته توجه داشت که آن زمان اطلاعات مـردم و وسیله خبری آنان عمدتاً از طـریق منابر و وعاظ تأمین می‌شد و زود هـم دهن به دهن می‌گشت.

ملاعبدالخالق رزی دهقانی بر بالای منبر بدون هیچ گونه تـرس و هراسی مردم را به سوی باب دعوت کرد و به آنان مژده داد که از انتظار بدر آئید کـه باب امام‌غ هم‌اکنون درمیان ما بسرمی‌برد بشتابید و اورا یاری دهید . این خبر به‌گوش **ملاعلی‌اصغر نیشابوری** رسید ، او نیز فوراً به باب‌گـرویدو از آنجا که مریدانی داشت علناً آن ها را بـه سوی باب دعوت کرد و روز و شب به ذکـر فضائل باب مشغول شد.[1]

مردم خراسان با شنیدن چنین خبرهائی دچار نوعی سردرگمی گشتند، عده‌ای ساده آن را باور داشتند، عده‌ای دیگر بشدت با آن مخالفت ورزیدند و عدهٔ کثیری هم منتظر نتیجه‌کار مات ومبهوت به‌انتظار نشستند. علماء خراسـان کـه وضـع را چنین‌دیدند به وحشت‌افتادند وبرای مشورت وچاره‌جوئی نزد امیرخراسان‌شاهزاده حمزه میرزا رفتند. امیرخراسان در آن‌زمان مردی با هیبت و در عین حال هوشیار و بیدار بود. **شاهزاده‌حمزه میرزا ملقب به حشمت‌الدوله** برادرشاه وازافراد قاطع بشمار می‌آمد بنابراین فـوراً دستور داد ملاحسین را به مرتـع **رادکان** که اردوگاه بود، فراخواندند . کسانی را هم بدنبال ملاعلی‌اصغر فـرستاد . ملاعلی‌اصغر مورد اعتماد بابیان بود ولی همین که دستگیرشد سخت به‌وحشت افتاد وازترس مجازات از باب دست برداشت و علنی به باب دراین‌جا وآن‌جـا ناسزاگفت و از عقیده‌اش برگشت اما ملاعبدالخالق خطیب سرنوشت شومی پیداکرد . شاهزاده حمزه میرزا ازملاعبدالخالق در مورد عقیده‌اش نسبت به باب سؤال‌کرد ، ملاعبدالخالق خیلی محکم وقاطع وفاداریش را نسبت به باب اعلام داشت و گفت‌که از او دست‌بردار

۱ــ زعیم‌الدوله، ص۱۳۷.

نیست. حمزه میرزا دستور داد ملاخالق را شکنجه سپس به غل و زنجیر کشند و در محبس نگاهدارند. درمیان مردم هم تضادها ودرگیری‌ها برسر همین امر درگرفت، گروهی موافق وعده‌ای مخالف باب به‌جان هم افتادند، حکومت دست به‌دستگیری بابیان زد. دراین میان ملاحسین بشروئی را هم گرفتند و درغل‌وزنجیر به‌سرنوشت ملاعبدالخالق دچار ساختند.

در آن هنگام درخطهٔخراسان شورش‌هائی ازناحیه حسن‌خان سالارپسر اللهیار خان آصف‌الدوله دولوی قاجار درسال ۱۲۶۰ـه شروع شده بود، اما مقدمات آن به‌زمان خیلی قبل مربوط می‌شد. آصف‌الدوله داماد فتحعلی‌شاه و خالوی محمد شاه که چندین سال صدراعظم بود با همان مقام در زمان جنگ ایران ـ روس(۱۲۴۳ه) به‌اردوی عباس میرزا رفت، ولی ازمیدان جنگ گریخت که این خود یکی‌ازعوامل عمدهٔ آن جنگ برای‌ایران محسوب‌می‌شود. وی به‌خیانت محکوم شد وازصدارت برکنارگردید وبه‌فرمان شاه چوب مفصلی به‌اوزدند. ازآن‌پس همواره سعی‌می‌کرد منصب ازدست‌رفته‌اش را بازیابد. هنگامی که محمدشاه به‌سلطنت‌رسید این‌خواست به‌ویژه‌دَرَوی بیشتر بیدار شد اما چون ناامیدگشت دست به‌یاغی‌گری‌گذارد وبرای دولت مرکزی دردسرها آفرید.

آصف‌الدوله درحکومت خود ستمگر، طماع و درمیان مردم بدنام بود، وی درجهت سیاست دولت انگلستان‌گام برمی‌داشت وازکارگزاران‌آنان‌بشمارمی‌رفت. با مرگ محمدشاه‌آشوب‌ها بروزکرد وپسرآصف‌الدوله، حسن خان سالار در سال ۱۲۶۲ طغیان نموده لشکری جمع کرد وحمزه میرزا را درمشهد به‌محاصره‌انداخت، این محاصره و اغتشاش موقعیتی فراهم آورد تـا ملاحسین بشروئی بتواند خود را نجات دهد. او اززندان فرارکرد ودرطوس به‌قریهٔ باباقدرت درحوالی‌آن‌شهررفت اما چون با مقاومت مردم روبروشد ازآنجا به‌نیشابور عزیمت نمود.

درنیشابور عدهٔ زیادی ازمردم براثر تبلیغات ملاحسین فریفته شدنـد و به او پیوستند، او با تعدادی ازهواخواهان تازه عازم اطراف سبزوارشد. درآنجاطالعش

یاری کرد و مردم را فریفت که با کمال شگفتی در میان آن‌ها میرزا تقی جوینی منشی شهیر هم دیده شد . ملاحسین او را مأمور دارائی و محاسبات پیروان خود قرارداد . ملاحسین این‌بار با جرأت به سبزوار رفت ولی چون سردی مردم را دید به یارجمند رفت و درمنزل سیدمحمد امام‌جمعه شهر فرودآمد.

امام جمعه ازملاحسین طبق رسوم متعارف پذیرائی کرد و بعد ازصرف غذا، قهوه و غلیان پیش میهمان خـود نهاد ، ملاحسین از آشامیدن قهوه و کشیدن غلیان امتناع ورزید و گفت:

برای ما صرف قهوه و کشیدن دود حرام است.

سیدمحمد پرسید: این چیزها را چه‌کسی برای شما حرام کرده است؟

ملاحسین با این‌سؤال وارد بحث شد و اورا به‌سوی باب دعوت نمود. امام جمعهٔ یارجمند ازیاوه‌گوئی‌های ملاحسین درشگفت ماند وپس ازبحث ومباحثه‌ای که با وی کرد ناگزیرشدآنان‌را به‌زور ازخانه‌براند و دستور داد ازشهرهم‌بیرونشان کنند. ملاحسین دست‌بردار نبود وبا سماجت ازاین ده به‌آن وازاین‌شهر به‌آن‌شهر می‌رفت. اوبعد ازیارجمند عازم خانخووی که درفاصلهٔ ۶ کیلومتری آن شهر قرار داشت، شد. در این راه دوتن بنام‌های ملاحسن وملاعلی به‌آنان ملحق‌شدند وعازم «میامی» گشتند ومردم را دعوت به‌سوی باب نمودند. ۳۶ نفر دعوت او را پذیرفتند ولی بقیهٔ اهالی ازشنیدن ادعای آنان بجوش آمدند وکار به‌درگیری و کشت و کشتار کشید. این‌عده از میامی پس ازاصطکاك وخونریزی به‌شاهرود وارد شدند و درمنزل ملامحمد کاظم مجتهد فرود آمدند . ملامحمد مجتهد بنا به‌رسم مهمان‌نـوازی و مهمان حبیب خدا است پذیرائی گرمی ازآنان به‌عمل آورد امـا پس از مدتی کـه ملاحسین نظر خودرا ابراز داشت ملامحمدکاظم بدون‌آن‌که کلامی‌بگوید عصایش را بلندکرد و محکم برفرق ملاحسین بشروئـی کوفت و بانگ بـرآوردکـه این ملعون‌ها را ازشهربیرون بریزید.

درهمین هنگام بودکه دیگر خبرفوت محمد شاه به‌اطراف واکناف رسیده و

مردم دچار یك‌نوع تزلزل وسردرگمی گشتند. ملاحسین ویارانش چون وارد بسطام شدند ازاین موقعیت سودجستند ابتدا وی به‌خانهٔ ملاحسین حسین‌آبادی که ملای ده بود و مردم از وی تبعیت می کردند وارد شد امـا ناکام ناگزیر از ترك آن محل گشت و با دیگر همراهان راه مازندران را در پیش گـرفت . ملاحسین در نزدیك بارفروش وبابل‌کنونی درمیدانی مجاور با شهر منزل‌کرد . درهمین هنگام دوتن از یاران او یعنی قرةالعین وحاج محمدعلی بارفروشی به‌وی ملحق شدند. آنان درآن نواحی علنی شروع به دعوت کردند ودرعرض یك‌هفته سیصدتن ازاهالی را جذب نمودند. بزرگان وعلماء ازاین امرمتحیر ماندند، اما اگر به دقت به‌سخنان آن‌گروه می‌پرداختند بسادگی علت‌گرایش مردم‌را درمی‌یافتند؛ سخن آنان که توسط‌قرةالعین ایراد می‌شد چنین بود:

«ای اصحاب ما! این روزگار ازایـام فترت شمرده مـی‌شود . امروزتکالیف شرعیه یکباره ساقط است واین صوم وصلوة وثنا وصلوات کاری بیهوده است. آن‌گاه که میرزا محمدعلی باب اقالیم سبعه را فـرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند وتازه شریعتی خواهد آورد وقرآن خویش را درمیان است ودیعتی خواهد نهاد و هرتکلیف کـه ازنو بیاورد برخلق روی زمین واجب خواهـدگشت . پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روامدارید وزنان خویش را درمضاجعت طریق مشارکت‌بسپارید و دراموال یکدیگر شریك وسهیم باشید کـه درآن امور شما را عقابی و عذابی نخواهد بود[1]».

این سخنان بـرای فقیران و ناچیزان بهمان اندازه دلچسب بـود کـه برای متمولین تلخ وچندش‌آور.

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۳۸.

علماء آن‌جا به‌ریاست **سعیدالعلماء** اجتماعی تشکیل دادنـد و دراین مورد به‌بحث نشستند و به نمایندگی خود یك‌نفر را نزد حکومت فرستادند تـا ضمن در جریان قراردادن وی خود نیز اقدامی بنمایند. آنان به سنگربندی شهر دست زدند اما حکومت اهمال ورزید و این کار سهل پنداشت واعتنائی به‌پیغام و نظرعلماء ننمود.

قرةالعین به همراه حاجی محمدعلی راه مازندران را در پیش‌گرفتند ، کـه بعدازاین جریان به‌دنبال آنان خواهیم رفت اما ملاحسین بشروئی درهمانجا بماند و با فرصتی که بدست‌آورد به‌تقویت نیرو پرداخت ولی بااحتیاط ازشهر خارج شد و درقصبهٔ **سوادکوه** موضع‌گرفت و به‌انتظار نشست، دراین‌بین بخت هم باوی یاری کرد و **شاهزاده خان میرزا** برادرشاه متوفی و استانداربارفروش برای شرکت درمراسم عزاداری برادرخویش وجلوس برادرزاده‌اش به‌تهران رفت واین استان‌را بی‌حاکم‌گذاشت که خود مناسب‌ترین موقعیت را برای ملاحسین فراهم‌آورد ، او دومرتبه به‌شهر بازگشت و وارد بارفروش شد. با بازگشت ملاحسین علماءگرد هم جمع شدند و بفکـر چاره افتادند . آنـان به **عباسقلی‌خان لاریجانی** موضوع را نوشتند و برایش توضیح دادند که این‌گروه پس ازکشتن جمعی از اهالی وجذب مردم عامی درصددند بر سر ساکنین این مرز وبوم و آنانی کـه با ایشان مخالفت می‌ورزند، بلائی بیاورند. نامهٔ سیدالعلماء که به‌دست عباسقلی خان رسید دستور داد **محمدبیك یاور** همراه با سیصد تن تفنگچی لاریجانی به مصاف بابیان بـروند و آنان‌را کشته و پراکنده‌کنند . **محمدبیك یاور** بـا دریافت ایـن دستور سواران زبده‌ای راکه با محل‌آشنائی داشتند و از دیرباز وی را می‌شناختند انتخاب کرد و در سبزه میدان بارفروش (بابل امروز) با بابیان درگیرشد و توانست دوازده‌نفر از بابیان را بکشد و در ازاء تعدادی کشته بدهد. ملاحسین با برآورد و ارزیابی صحنهٔ درگیری بهتر آن دیدکه بطور تاکتیکی عقب‌نشینی نماید، بنابراین به کاروان سبزه رفت و درآنجا سنگربست .

دراین موقع نیروهای تازه‌نفسی به سرکردگی عباسقلی‌خان وارد کارزار شد

وکار را بر ملاحسین و یارانش تنگ کرد بطوری که او را به فکر چاره انداخت تا درپی تمهید و راه نجاتی برآید چون به یقین می‌دانست در صورت ادامهٔ نبرد هیچ شانسی برای مقاومت ومقابله ندارد. وی برای عباسقلی‌خان پیام داد:

«ما به هرشهر و قریه که رفته‌ایم سخنی خلاف شریعت نگفته‌ایم واین که مردم را به‌سوی باب می‌خوانیم، می‌خواهیم که ایشان‌را ازعذاب الهی برهانیم اکنون که مردم این شهر به‌جادهٔ حق قدم نمی‌نهند وجان و مال را مباح می‌دانند ایشان را درقید جهل و خذلان می‌گذاریم و به‌جای دیگر می‌رویم.»[1]

عباسقلی‌خان زیاد به‌حرف ملاحسین اطمینان ننمود وجانب حزم واحتیاط را پیشه کرد ودرجواب وی پاسخ داد :

«اگرشما حرفی دارید بهتراست درخارج مازندران آن‌را بیان کنید»، و برای این که ملاحسین نتواند یورش ویا حملهٔ ناگهانی علیه او انجام دهد سوارانی مسلح را درپی ایشان فرستاد سفارش کرد چشم ازبابیان تانزدیکی‌های علی آباد برندارید. علی آباد قصبه‌ای بوده برسرراه تهران به ساری وبابل امروزی وبارفروش آن زمان. قصبهٔ علی آباد به‌علت قرارداشتن برسر مسیر راه‌آهن ترقی زیادی کرده و ضمناً از مراکز نساجی و کنسروسازی کشور به‌حساب می‌آید . به هرحال با توافقی که بعد ازآن نوشته بین ملاحسین وعباسقلی‌خان لاریجانی حاصل می‌شود ، بنا می‌شود که صبح زود ملاحسین ویارانش ازبارفروش‌راه بیفتند وبه راهنمائی **خسرو بیك قادی** کلائی- از افراد عباسقلی‌خان - به شیرگاه برسند و از مازندران خارج شوند. اما **خسرو بیك قادی** کلائی بجای اجرای دستور فرماندهٔ خود به‌طمع می‌افتد وافکار دیگری در سر می‌پروراند از این‌رو بابیان را به بیراهه می‌کشاند و در پناه درختان

۱- اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۴۵.

و جنگل‌های انبوه شروع به‌کشت و کشتار بابیه می‌نماید . ظهر که فرا می‌رسد ملا-حسین ازنرسیدن به شیرگاه نسبت به خسروبیك ظنین می‌شود و همان‌جائی که بوده می‌ایستد. خسروبیك با دیدن این وضع به‌ملاحسین نزدیك می‌شود و می‌گوید:

«اگرمی‌خواهی جان سالم به‌در ببری باید اسب وشمشیرخودرا به‌من‌دهی[1]».

ملاحسین با دیدن این صحنه‌آمادهٔ نبرد می گردد اعتضادالسلطنه می‌نویسد:

«لاجرم ملاحسین و حاجی محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده وتفنگچیان نیز تا علی‌آباد با ایشان رفتند . بعد از مراجعت تفنگچیان خسروبیك قادیکلائی علی‌آبادی گروهی را با خود یارکرده به طمع از دنبال ملاحسین و اصحاب او رفت و سرراه برایشان گرفت. ملاحسین خواست تا اورا بی‌منازعت برگرداند خسروبیك‌راضی نشده وطمع دراسب ملاحسین کرد. ملاحسین آمادهٔ جنگ شد ، اومردی دلیروشمشیرزن بود. گفته‌اندگاهی شمشیرمی‌زدکه ازفرق‌تا ناف‌می‌درید. بالجمله نائره قتال درمیان ایشان افروخته‌گشت. ملاحسین ناگاه‌شمشیری حوالهٔ خسروبیك قادیکلائی نمود واورا ازپای درآورد و بااین برخورد وپیروزی تغییررأی داد و ازمازندران خارج نشد. ملاحسین به‌قلعه شیخ طبرسی پناه جست ودرآن اراضی سنگربرپاکرد[2]».

۱ـ کواکب و نبیل زرندی.

۲ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص۴۵.

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فصل پنجم

بخش دوم -

وقایع قلعهٔ شیخ طبرسی

بقعهٔ شیخ طبرسی - آرامگاه شیخ‌احمدبن ابـی‌الطالب معروف بـه شیخ طبرسی - با مدفن علامه شیخ طبرسی معروف صاحب تفسیر مجمع‌البیان کـه در مشهد درنزدیك‌های بارگاه امام هشتم (ع) مدفون است متفاوت است. ادواردبراون دربیست وششم سپتامبرسال ۱۸۸۸ از آن مقبره دیدن نموده وچند سطری‌هم‌پیرامون آن نوشته است. وی می‌گوید :

بقعهٔ شیخ طبرسی در ۱۵ میلی بابل قراردارد ، درون بقعه اسم شیخ بر روی لوحه‌ای نوشته‌اند ؛ زیارت‌نامه‌ای بردیوار ضریح آویزان است ، از دیگر چیزهای آن بقعه حیاطی است پوشیده ازعلف‌های هرز و بنائی مختصر که درگوشه‌ای قرار گرفته جلو در ساختمان‌گلینی بچشم می‌خورد که دالانی مسقف آن را به‌حیاط متصل می‌سازد دراین‌حیاط چند درخت پرتقال و چند قبر دیده می‌شود . بنای دیگر حیاط حدود بیست پا طول و ده پا عرض دارد و دارای دواطاق مـی‌باشد . قبری هـم در

۱ــ یك‌سال درمیان ایرانیان، ادوارد براون، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری، کانون‌معرفت تهران ، تاریخ چاپ نامعلوم.

وسط یکی ازاین اطاق‌ها است.

حسین بشروئی در یك چنین محلی اقدام به سنگر گـرفتن کـرد و این هنگام مصادف با عزیمت بزرگان مازندران به‌تهران برای جلوس‌شاه وشرکت در آن‌جشن گردید. ملاحسین ازاین سفر کمال استفاده را برد وبا فرصت‌کافی در قلعهٔ طبرسی به ساختن قلعه پرداخت، حصارمحکمی بنانمود وبرج آن‌را ده زرع ارتفاع داد و زیر آن برج را با تنهٔ درخت‌های بزرگ پوشانید وسپس‌سوراخ‌هائی درون‌آن درختان تعبیه‌کرد. خندق عمیقی هم بر دور حضار حفر کرد وخاکریزی نیز در آنجا ساختند که با برج‌ها هم‌سطح باشد و در دیوار وبرج‌های قلعه بـرای عبور ازقلعه وسائلی جاسازی کردندکه در آنَ زمان به‌آن شیرحاجی وامروزه مزغل می‌گویند.

شرح این ماجرا را از زبان زعیم‌الدوله می‌شنویم:

«... بشروئی وقتی به‌آنجا [قلعهٔ طبرسی] آمد وضعیت آن محل را مناسب دید وتصمیم‌گرفت آن‌جارا مرکز جنگ هولناك خود قرار دهد پس شروع به ساختن پناه‌گاهها و کمین‌گاهها و بلند ساختن بـرج ها و دیوارها کرد . ابتدا شروع به ساختن قلعه هشت گوشی نمود کـه دارای هشت برج بلند بـود ، بالای هـربرجی پناهگاه محکمی از شاخه هـای درخت‌های بزرگ بناکرد و در دیوار آن پناهگاهها سوراخ‌هائی قرارداد که سر تفنگ را در آن سوراخ‌ها بگذارند و تیراندازی کنند و نیز از آن روزنه‌ها مهاجمین‌را ببینند. آن‌گاه دورقلعه خندقی به‌عمق ده ذرع وعرض ۵ ذرع کندند وخاك‌های آن را میان دیوار قلعه و خندق روی هم انباشتند و چنان‌که یك تل مستطیلی را تشکیل داده بود کـه بالای آن تل یا بالای برج‌ها و کنگرهٔ پناهگاهها مساوی بـود . پس در پائین آن تل مستدیر سه درجه مانندکمربند قرارداده بودند تاکمینگاه لشکر آنان باشد و چند راه

ازنواحی مختلفه برخندق باز کرده بودند ونیز یك‌تل مستدیرپشت دیوار قلعه از طرف داخلی آن مانند همین تل خارجی درست کرده بودند و دو هزارنفر از بابیان را براین برج‌ها واستحکامات ومراکز و خطوط آتشی گماشته بودند ونیز چاههای عمیق متعددی پهلوی یکدیگر میان آن تل و دیوار قلعه کنده‌بودند ودر کنار این‌چاهها وصحنه‌های‌میان آن‌ها سلاح‌های تیز و نیزه و میخ‌های تمیز نصب نموده بودند تا مهاجمین از خارج میان آن ها واقع شوند .[1]»

بابیان درمیان دیوارقلعه وخاکریز در هرچند قدم چاهی کنده بودنـد و درون آن را پر ازنیزه و دیگر آلات قتاله از چوب وآهن نصب کردند و روی چاهها را هم با خاك و خاشاك پوشیدند . بعد ازفارغ شدن از تدارکات دفاعی ملاحسین درپی فراهم کردن تدارکات نظامی و دیگر ضروریات برآمـد . بابیان به شهرها و دهات اطراف روانه گشتند تا هرچه می‌توانند اسلحه خریداری کنند وآذوقهٔ کافی حداقل برای مدت یك‌ماه برای بابیان مستقر درقلعه تهیه نمایند. بابیان به چند دسته تقسیم شدند، عده‌ای برای تهیه اسلحه وعده‌ای برای فراهم کـردن غذا و علوفه پراکنده شدند و درمدت کمی آن‌چه راکه می‌خواستند جمع آوری نمودند وبه قلعه آوردند. ملاحسین پس ازاین مقدمات نواب و دعاتی به‌گوشه وکنار فرستاد تـا مردم را به سوی باب دعوت کنند. نواب دراین مورد تاحدودی موفق‌شدند وتعدادی را جذب کردند .

درون قلعه ملاحسین حاجی محمدعلی را به‌صورت خاصی بزرگ جلوه داد تا ابهت ومقام وی بتواند درحرکت وایمان بابیان مؤثرافتد وانسجام لازم را درمیان آنان به‌وجود بیاورد. سراپرده‌ای برای حاجی‌محمدعلی ساخته شد و وی را درپس پرده نشیمن دادند . این‌کار بدین منظور انجام شد که وی زیاد در انظار نباشد و از

۱ــ زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ، ص ۱۴۱.

شوکت و ابهت نیفتد وپیش بابیان با شوکت جلوه کند :

«سپس بر وی معلوم شد که دوشمشیر دریك غلاف نمی‌گنجد به‌این جهت شروع به تعظیم وتکریم ازحاج محمد علی نموده و او را حضرت اعلی لقب داد. بعدها بابیان بهائی اورا قدوس نامیدند و لقب حضرت اعلی مختص باب شد . به هر حال بشروئی سراپرده‌ای برای حاجی برپاکرد و اورا درآنجا با تجلیل و احترام از نظر مردم محجوب ومستور داشت و زائد برحد او را مقدس شمرد ، چنان‌که روزی حاجی برای استحمام از سراپرده بیرون آمد همین که چشم بابیان به حاجی محمدعلی افتاد همگی فوراً به سجده افتادند و در حالی که زمین از باران تر شده بود گونه‌هایشان را بر زمین گذاشته بودند وتا حاجی محمدعلی بدان‌ها اجازه‌نداد صورتشان‌را بلند نکردند»[1].

ملامحمدعلی به‌هریك ازاصحاب ونزدیکانش لقبی وعنوانی می‌داد ، یکی‌را مظهر امام ثامن «ع» دیگری را امام رضا وآن یکی را امام سجاد می‌نامید . حاجی محمدعلی به بابیان می گفت :

« هر کدام از ما کشته شویم بعد از چهل روز زنده می‌شود و در قیامت هم به بهشت می‌رود و هم دراین جهان شما هریك پادشاه مملکتی وحاکم ولایتی خواهید شد» .

سپس به‌هریك وعدهٔ خوش آیندی می‌داد، سلطنت‌چین، وختا، حکومت‌روم و ممالك اروپائی را خیلی سهل به این و آن می‌بخشید . او برای این بخشایش و

۱ــ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب ص ۱۴۲.

ضامن اجرای آن به‌گفتهٔ باب استناد می‌جست :

«وینحدرون من جزیرةالخضراء الی سفح جبل‌الزوراء ویقتلون نحو اثناعشرالفاً من‌الاترك».

یعنی :

« و سرازیر می‌شوند از جـزیرهٔ خضراء به دامنهٔ کـوه زوراء و نزدیك به دوازده هزارنفر از ترك‌ها را می کشند».

بشروئی به‌بابیان می گفت : منظور باب ازجزیرهٔ خضراء سرزمین مازندران و از جبل وزراء کوهی نزدیك مقبرهٔ امیرعبدالعظیم برادر امام علی‌بن موسی‌الرضا ـ کـه منظور همان شاه عبدالعظیم است ـ . آن چنان روحیه بابیان با این سخنان تقویت گردید که بی‌ترس وباك حاضر به‌هر اقدام متهورانه‌ای بودند.

ایـن جریانات مصادف با ماه‌های ذیقعده وذی‌حجه سال ۱۲۶۴ هجری یعنی درست مقارن با به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه ومراسم مربوط بدان می گردید. این تغییر سلطنت مملکت را درهمان ابتدا بطورطبیعی دستخوش یك سلسله وقایع و ناآرامی وگسستگی کرده و زمام امور هنوز در دست پـادشاه نبود بنابراین سیر حوادث هم‌چنان به‌نفع بابیان به‌جلو می‌رفت.

در همان زمان خبر شورش بابیان شاه تازه به تخت جلوس کـرده را سخت مشوش کرد. گرچه درآن مقطع و در ابتدای شروع سلطنت ناصرالدین‌شاه طغیان‌ها و سرکشی‌ها بـه اوج خود رسیده بود کـه از جمله شورش سالار در خـراسان ، سیف‌الملوك میرزا پسراکبرمیرزای ظل‌السلطان درقزوین، فتنهٔ آقامحمدخان‌محلاتی شورش مردم قزوین برجمشید ماکوئی ، طغیان اهالی کـرمانشاه بر محب علی‌خان ماکوئی، انقلاب کردستان، عصیان رضاقلی‌خان اردلان بر خسروخان‌گرجی والی ، شورش فارس، بلوای کرمان، غوغای اصفهان، شورش خوانین بختیاری وو و.....

نام برد، اما شورش بابیان که مسائل مذهبی هم زمینه ساز آن بشمار می‌رفت همه‌را تحت‌الشعاع خود قرارداد. ناصرالدین شاه با کسانی که به امور مازندران آشنائی داشتند و مردم و اهالی آن جا را می‌شناختند به شور پـرداخت سپس از بـزرگان مازندران کـه در دربار صاحب نفوذی بودنـد دفـع فتنهٔ بابیان را در مـازندران خواستار شد.

حاجی مصطفی خان به بـرادر خویش **آقاعبدالله** ، عباسقلی خان به **محمد سلطان‌یاور**، علی‌خان سوادکوهی به سوادکوه مأمور فرستاد ، و دولتیانی کـه در مازندران کسانی داشتند از آنان خواستند که دراین مهم تلاش نمایند. محمد سلطان یاور، پسرعموی عباسقلی‌خان به‌جمع آوری افراد پرداخت وی مردی بی سروصدا وافتاده بود وعلیرغم لباس نظامی که به‌تن ودرجهٔ سرتیپی که بردوش داشت سودای نبرد در سرش دیده نمی‌شد . وی باآن‌که به‌نظامی گریِ بودنش می‌بالید و همواره یونیفورم می‌پوشید برای نظام ساخته نشده بود و همان‌گونه کـه خواهیم دید همین تمایل هم اورا به‌کشتن داد، چون بابیان او را شناسائی کردند و وی را پاره پاره نمودند .

با رسیدن دستورات از مرکز نخست آقا عبدالله بـرادر حاجی مصطفی خان هزارجریبی به ساری آمد، درآنجا میرزاآقا تعدادی جنگجو را ازمیان اهالی افاغنهٔ ساکن ساری وسوادکوه وتعدادی ترك ساکن محل را بسیج‌نمود وبه‌علی‌آباد رفت ودرآن‌جا هم به جذب افراد پرداخت. آقاعبدالله با سوارانی که همراه داشت‌ازآب **تالار** رود گذشت وبه قریهٔ **لاد** رفت ودرخانهٔ **نظر خان گرایلی** فرودآمد . آنان پس ازاستراحت فردای آن‌روز خود را به‌قلعه طبرسی رساندند وهمان‌گونه که رسم بود به‌ساختن سنگر وحفر راه‌های مارپیچ و دیگر فنونی که می‌دانستند ، پرداختند عبدالله خان چند تن از یاران خود را که تیراندازان ماهر و از اهالی **گودار** بودند درآنجاگذاشت وخودش به‌قریهٔ **افرا** که درنزدیکی‌های قلعه قرارداشت رفت .

نیمه‌شب تفنگچیان گوداری سراسیمه ازجای‌جستند چون‌بابیان به سرکردگی

ملاحسین دست به شبیخون زدند وتعداد زیادی ازگوداری‌ها را کشتند. جوانی از اهالی افغان که در دلیری اشتهاری داشت دراین گیرودار چشمش به‌ملاحسین افتاد که با هرسپاهی روبـرو می‌شود با یك ضرب شمشیر او را بخاك می‌افکند ، جوان افغانی راه را برملاحسین گرفت و درگیری سختی بین آن‌دو مدتی طول کشید که از بخت بد پای اسب آن جوان به سوراخی رفت و ازاسب فروافتاد ملاحسین فرصت حرکت به جوان افغانی نداد وآن چنان ضربتی به وی زد که جوان در دم به زمین افتاد و به‌هلاکت رسید. آقاعبدالله که با آن محل چندان فاصله‌ای نداشت با شنیدن صدای تفنگ مخصوصاً ازآن وقت شب که همه جا ساکت بـود و انعکاس صدای ناشی از درگیری‌ها تا مسافت‌ها می‌رفت ، بسوی محل درگیری شتافت . بابیان بـا دیدن سواران آقاعبدالله همه را محاصره نمودند سی‌تن از آنان راکشتند و بقیه را فراری دادند . آقاعبدالله خود ازیك‌پا می‌لنگید و چون اسبش را از دست داده بود ناچار شد پیاده میدان را ترك کند ، او خود را به درختستانی رسانید امـا ملاحسین خیلی زود خود را به او رسانید وبا شمشیر اورا دونیمه کرد. افرادآقاعبدالله فراررا برقرار ترجیح دادند و افراد ملاحسین پیاده و سواره بـه دنبال سپاهیان دولتی رفته و هرکه را به چنگشان می‌افتاد امانش نمی‌دادند . افراد آقاعبدالله هرچندکـه باقی ماندند وارد قریه افرا گشتند اما بابیان دست ازتعقیب برنداشتند:

«اول‌بار تفنگچیان را طعمهٔ شمشیر ساختند ، سپس به‌کار اهالی قریه پرداختند و از زن ومرد وپیر وجوان وکـودك همه را از دم شمشیر گذرانیدند و بعد ازاین کار قریه را به‌آتش کشیدند و هرچه هم به دستشان رسید به غارت بردند.[1]

اهالی مازندران با شنیدن این خبر موی بر اندامشان راست شد بطوری که

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص۴۴.

حتی افراد جنگجو هم ازبابیان خوف در دلشان افتاد و خود را از صحنهٔ نبردکنار کشیدند تنها کسانی که به عنوان سرباز و سپاهی در خدمت دستگاه حاکمه بودند ناگزیز ازاطاعت وجنگ گشتند.

چون این خبر به تهران رسید شاه نورسیده را دچار وحشت وخشم زایدالوصفی نمود بـه ویژه خبر کشته شدن آقاعبدالله و انهدام سوارانش به دست بابیان و قتل و غارت قریهٔ افـراوهمی دردل درباریان انداخت به گونه‌ای که دست و پای خود را گم کردند. ناصرالدین شاه فرمان داد **شاهزاده مهدیقلی میرزا** ،ملقب به **سهام‌الملك** برای دفع این فتنه عازم مازندران شود. شاهزاده مهدیقلی میرزا بیستمین پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه محسوب می‌شد .بیست ونهم محرم سال ۱۶۶۵ مهدیقلی میرزا با فوجی از سوار ازطـریق دماوند وعباسقلی‌خان لاریجانی از راه لاریجان بطرف آمل کوچ کردند تا در آنجا به تهیهٔ سپاه بیشتر و دیگر ضروریات بپردازند . وقتی شاهزاده مهدیقلی‌میرزا به زیر آب سوادکوه رسید تعدادی ازتفنگچیان هزارجریبی وترك به‌او پیوستند، وی سپس به قریهٔ اسکس ـ یك فرسخی قلعهٔ طبرسی ـ ازتوابع علی آباد وارد شد و درخانهٔ **میرزا سعید** سکونت گـزید و در انتظار عباسقلی‌خان منتظر ماند . شاهزاده مهدیقلی در ارزیابی خود دچار اشتباه شد و دشمن را حقیر وناچیز شمرد و در همین چارچوب هم مواضع و تدارکات خویش را سروصورت داد. مهدیقلی میرزا شاهزادهٔ مغرور قاجار وقعی به‌دشمن ننهاد و لشکریان را به‌حال خود رها کرد تا استراحت کنند. در آن‌موقع که مصادف با زمستان بود برفی‌سنگین فروریخت ولشکریان شاهزاده پراکنده وهریك درکنجی خزید. هوای سرد ودست کم گـرفتن دشمن و هـوشیاری و تهور خصم صحنه‌ای غیرمنتظره بـرای شاهزاده مهدیقلی به‌وجود آورد .

درنیمهٔ شب پانزدهم ماه صفر ملاحسین با سیصد تن از بابیان از جان‌گذشته درکنار رودخانه‌ای که یك فرسنگ با لشکر مهدیقلی میرزا فاصله داشتند گردآمدند و علیرغم برودت و تاریکی و عمق رودخانه به‌کمك مشك‌های فراوان از رودخانه

گذشتند ـ عملی که به‌مغز مهدیقلی میرزا خطور هم نمی‌کرد ـ. ملاحسین چند تن را ازپیش روانه کرد که اگر به‌افراد مهدیقلی‌میرزا برخورد کردند بگویند :

ـ «ماکسان عباسقلی‌خان سردار لاریجانی هستیم وعباسقلی‌خان چندی دیگر به‌اینجا خواهد رسید».

آنان این اظهارات انحرافی را در میان لشکر شاهزاده مهدیقلی میرزا منتشر ساختند و خاطرشان را از هرجهت آسوده ساختند غافل از این کـه دیری نپائید که بابیان با آمادگی قبلی خود را به قریهٔ اسکس رسانیدند و یکراست سراغ سرای شاهزاده مهدیقلی رفتند . قراولان که چشمشان به افـراد غریبه افتاد ایست دادند و پرسیدند :

ـ سیاهی کیستید و کجا می‌روید؟

بابیان پاسخ دادند :

ـ ما مردم سردار لاریجانی هستیم وسردار ما از پی ما خواهد رسید.

ملاحسین برسرهر کوئی یکی ازیاران خود را به‌نگهبانی گمارد تا اگر کسی از لشکریان شاهزاده بـرای کمك بیاید وی ازآمدنش بـه نحوی مانع شود سپس دستور داد که :

ـ چون به‌سرای شاهزاده برسیم فریاد کنید که شاهزاده کشته شد.

ملاحسین قصدش هراس وبیم دردل دشمن و تضعیف روحیه آنان بـود تا با گمان چنین پیش‌آمدی وفقدان سردارلشکریان فراری شوند. پس‌ازاین گفته‌آهنگ سرای مهدیقلی میرزا نمود. چون ملاحسین ویارانش به‌درسرای رسیدند آن در را بسته وبسی محکم یافتند.

ملاحسین دستور داد که درسرای را با تبر بشکنند. بعدازاین بابیان‌باشمشیر-های برهنه به درون آن سرا یورش بردند وبا قراولان‌گلاویز شدند و پس از کشتن بسیاری از آنان آن‌جارا به‌آتش کشیدند . تمام‌آن عمارت با حصاربندی که در یك‌طرف آن قرار داشت همراه با حسینیهٔ جنب‌آن و مـردم درونش یك‌جا طعمه‌آتش

شدند . بابیان جسد کشته شدگان را هـم به آتش انداختند تا با دیگـران بسوزند . سواران سوادکوهی که دربیرون سرای شاهزاده پاسداری می‌دادند یاکشته‌شدند ویا فرارکردند . بابیان بطرز بسیار هولناك و بی‌رحمانه‌ای حمله می‌کردند و در نهایت سنگدلی با دشمن روبرو می‌گشتند :

«طرز لباس پوشیدن وعربده‌کشیدن بابیه بسیار هولناك وهراس‌انگیز بود. اما هیبت آنان از ترتیب لباس و آداب به‌طرز مخصوصی بود که مشاهدهٔ آن خالی از وحشت نبود یعنی کلا یك پیراهن کرباسی عوض لباس پوشیده بودند که آستین آن تا سر مرفق و دامان تا سر زانوبود و هرکدام قداره با شمشیری حمایل افکنده ، به یك فورم هریك کلاه شبی برسر داشتند ...»[1]

دراین میان بسیاری ازسپاهیان و نیز سلطان‌حسین میرزای پسرخاقان فتحعلی‌شاه و داود میرزای پسرظل‌السلطان کشته شدند وجسدشان همانند دیگر کشته‌شدگان توسط بابیان به‌آتش افکنده شد.

ملاحسین ویارانش بعد ازاین قتل وحریق آهنگ سرای وقتل مهدیقلی میرزا کردند. شاهزاده مهدیقلی میرزا که باعجله ازخواب برخاسته بود با دیدن یکی از بابیان که از دیوار بالا می‌آمد از جای جست او را هدف گـرفت و به‌زیر انداخت و یك‌نفر دیگر راکه درسرای به‌درون می‌آمد نقش برزمین ساخت سپس راه فرار را درپیش گرفت. تاریکی شب، برف سنگین دربیابان شاهزاده را متحیرساخته بود که به‌کجا فرارکند ، اما هرچه بود بابیان از پیداکردنش درون سرای ناامید گشتند ولی هرچه داشت بردند.

بعد ازچپاول‌سرای مهدیقلی میرزا بابیان به‌درون محل‌های قریه یورش بردند

۱ـ کواکب الدریه ، ج ۱۷، ص۱۵.

وفریادهائی از دل درآن نیمه‌های شب برمی آوردند که شنونده را سخت به هراس می‌انداخت. لشکر شاهزاده که دیگر توان ماندن در خود نمی‌دیدند از ترس جان سروپای برهنه راه بیراهه را درپیش گرفتند و آن‌چنان لرزان وترسان دستپاچه گشتند که فرصت لباس پوشیدن هم علیرغم آن هوای برفی نیافتند.

اما دراین صحنهٔ ترس و هراس افراد اشرف شجاعتی شایان از خود نشان دادند ، چندتن از آنان دیوارها را سنگر کرده و به دفاع از خود برخاستند . حاجی محمدعلی وچندتن ازبابیان به‌محض دیدن این افراد بسویشان‌شتافتند اما اهالی اشرف بسوی بابیان آتش گشودند و چندتن از بابیان را به‌زمین افکندند. درهمین گیرودار تیری بردهان حاجی محمدعلی اصابت کرد و جراحتی سخت برداشت و وی را از ادامهٔ جنگ بازداشت. درگیری هم‌چنان ادامه داشت ومردم‌اشرفی باشجاعت‌به‌دفع و کشتن بابیان پرداختند تااین که سپیدهٔ صبح دمید .

هیچ کدام ازسرکردگان ولشکریان باآن که سرما درکوهستان‌ها بسیارسخت وطاقت‌فرسا بود خودرا نمی‌توانست عیان نماید وجماعت بابیان باآن تعداد کم‌تمام مال ومواش اهل قریه واموال واثاثیه شاهزاده وسپاه اورا غارت کردند و راه قلعه طبرسی را درپیش گرفتند. دربازگشت این عده به‌قریه ششصد تن از لشکر شاهزاده درسر راهشان قرارگرفتند ، اما آن تعداد چون پی‌بردند که بابیان درحال بازگشت می‌باشند بدون منازعه وبرخورد پی‌کار خود رفتند.

مهدیقلی میرزا پس از فرار و پیمودن مسافتی در میان برف وگل هم‌چنان پیاده طی طریق می کرد تا این که یکی از اهالی مازندران سواره بر اسب شاهزاده را دید و او را شناخت و برترك اسب خود نشانید . آن دو به‌گاوسرائی رسیدند و سوار مازندرانی به‌هر کس که می‌رسید خبر زنده ماندن شاهزاده را می‌داد .

مهدیقلی میرزا آن شب را در قادیکلای گذرانید و روز بعد به‌جانب ساری روان‌شد. این جریان آن‌چنان خوف وهراس دردل اهالی مازندران انداخت که‌اکثر مردم درآن زمستان سخت زن وفرزندشان را برداشتند وازشهر به‌کوه پناه بردند.

مهدیقلی میرزا به‌تکاپو افتاد و به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را جمع کرد و به وعده و وعید و بیم و امید به‌فعالیت واداشت.

ازطرف دیگر عباسقلی‌خان بالشکری که قبلا تهیه دیده بود از لاریجان‌رسید. او وقتی ازقضایا اطلاع حاصل کرد لختی استراحت‌نمود سپس لشکریان‌رابرداشت و روانهٔ قلعهٔ شیخ طبرسی گردید و آن قلعه را محاصره کرد. عباسقلی‌خان لاریجانی که ازکارائی وتهور و زیرکی بابیان اطلاع دقیقی نداشت وتنها چیزهائی از این و آن شنیده بود بدون درنظرگرفتن نیرو وموقعیت دشمن نامه‌ای به‌شاهزاده مهدیقلی میرزا نوشت که من این مردم را محاصره کرده‌ام ونیازی به نیروی کمکی ندارم، اگرشما میل دارید این نبرد را تماشاکنید خودتان تشریف بیاورید.

شاهزاده مهدیقلی میرزا چون ازمتن نامهٔ عباسقلی‌خان لاریجانی مطلع گشت دانست که‌آن مرد دچار توهم قدرت گشته و دشمن را دست‌کم گرفته‌است واندیشید که اگر دیربجنبد بابیان وی را برسرجایش خواهندنشاند ودرس‌تلخی به‌اومی‌دهند چه خود ضرب شست آنان را چشیده بود. ازاین‌رو دستور داد محسن‌خان سورتی با لشکری مرکب ازافراد خود وجمعی ازافاغنه همراه با محمدکریم‌خان اشرفی و عده‌ای تفنگچی به‌یاری عباسقلی‌خان بشتابند و چون محسن خان رفت شاهزاده مهدیقلی میرزا به‌آن عده کفایت نکرد و دستور داد خلیل‌خان سوادکوهی وعده‌ای ازمردم قادیکلا هم درپی آنان به رزمندگان قلعه طبرسی بپیوندند. این عده چون به قلعه رسیدند و مورد استقبال و احترام عباسقلی خان قرارگرفتند از لحن سخن عباسقلی‌خان تعجب کردند که می‌گفت : من که به شاهزاده نوشتم به‌نیروی کمکی احتیاج ندارم وبه‌زودی این بابیان را ازپای درمی‌آورم.

مردم قادیکلاه ودیگران چون‌بابیان‌را درمیدان‌کارزار دیده‌بودندومی‌دانستند که آن عده چه توانائی‌های رزمی دارند به عباسقلی خان سخت هشدار دادند که جماعت بابیان را دست کم مگیر، وتأکید کردند که برای مقابله و مبارزه با آن عده باید حزم واحتیاط را مراعات کرد وسنگر وپناهگاه و دیگرمسائل را رعایت کرد.

عباسقلی‌خان برآشفت و مغرورانه گفت :

ـ ما هرگز دربرابر هیچ لشکری سنگر نخواهیم بست، سنگرهاای لاریجان بدن‌های آنهاست. رفتار بابیان هم دراین‌میان براین توهم و پندار دامن زد و به‌غرور وی قوت بخشید. آنان به‌گونه‌ای می‌زیستند که‌گوئی درقلعهٔ شیخ طبرسی جنبنده‌ای وجود ندارد و درضمن گاه‌گاه از موضع ضعف و فروتنی پیام‌هائـی مبنی برعفو و طالب امان و گذشت از گناهگان برای عباسقلی‌خان می فرستاند که همین مهم او را بیشتر خام می کرد .

اعتضادالسلطنه شرح مفصلی از جزئیات این جریان دارد کـه ما نیز از آن بهره می گیریم :

« ... چون روزی چند بدین گونه گذشت شب دهم ربیع‌الاول سه‌ساعت قبل ازطلوع صبح، ملاحسین چهارصدنفر تفنگچی از شجاعان لشکر انتخاب کرده ازقلعه شیخ طبرسی بیرون آمـده مانند دیو و دیوانه وگرگ‌گرسنه از دروازهٔ غربی قلعه تا لشکرگاه براند وخود با چندسوار به یك سوی لشکرگاه کمین کـرد تا اگر کسی راه فـرار در پیش‌گیرد سواران اورا به‌قتل برسانند دراین‌وقت لشکرعباسقلی‌خان و دیگران در خواب بودند که ناگهان‌بابیه درآمدند. آنان اول با تیغ‌های آخته‌براشکر سوادکوهی وهزارجریبی تاختند سپس وبا اولین حمله آنان را منهدم و منهزم کردند وهزیمتیان را برداشته به‌میان سپاهیان قادیکلادر بردند و هر فوج را ازپیش رانده درلشکر سورتی و اشرفی داخل کردند و تمام این افواج را چون گوسفندان کـه ازگرگان رسیده باشند به سنگر لاریجانی بردند وخانه‌ها که لشکریان ازچوب ساخته بودندآتش زدند.»[1]

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب ص۴۹.

چون صبح شد از نعرهٔ گیرودار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف‌شد که دوست را از دشمن نمی‌شناختند و یکدیگر را هـدف گلوله می‌ساختند. عباسقلی‌خان در خفیه‌گاهی تفنگ می‌انداخت. محمدسلطان یاور نیز در لشکرگاه مردم را به جنگ ترغیب می‌کرد. ناگاه جمعی از اصحاب ملاحسین به او رسیدند. گمان کرد که‌اشکر شاهزاده‌اند. فریاد کرد کـه این مردم بی‌دین را بکشید. هنوز سخن دردهان او بود که اورا به تیغ پاره پاره کردند. دراین گیرودار هشتاد نفر از بابیه نیزمقتول‌گشت.

بعدازاین‌واقعه، ملاحسین که درسرراه کمین کرده بود به‌میان اشکرگاه‌راند. **میرزاکریم‌خان اشرفی‌و آقامحمدحسن‌خان لاریجانی**، با چند نفر ازتفنگچیان اشرف، درکنار لشکرگاه سنگری ساخته بودند که تا زنده باشند فرار نکنند و از آتشی که بابیه‌کرده بودند فضای حربگاه روشن بود که ملاحسین واصحاب اودیده می‌شدند. میرزاکریم‌خان به‌آقامحمدحسین گفت سواری راکه دستارسبز برسردارد نگاه کن.

این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد . گلوله برسینهٔ ملاحسین آمده در دم آقامحمدحسن نیزتفنگ خودرا رهاکرد و آن‌گلوله برشکم‌او آمد. بااین‌دوجراحت صعب ازاسب نیفتاد واصحاب خودرا امربه‌مراجعت داد. بااین که تفنگچیان اشرفی از دنبال اوگلوله‌ها انداخته وجماعتی ازاصحاب او را به‌خاك افکندند ، ملاحسین هیچ اضطراب نکرده آهسته گفت «بایـد به‌قلعهٔ شیخ طبرسی رسید». لشکر شاهزاده تاب نیاورده هریك به‌طرفی گریخت . الااین که عباسقلی‌خان با پنجاه‌نفر، عبدالله‌خان با سه‌نفر و محسن‌خان با چندنفر درخارج لشکرگاه بودند[1].

چون صبح طالع‌شد، میرزاکریم‌خان اشرفی‌برسردیواری برآمده اذان‌گفت تا اگر ازلشکر کسی درآن حوالی باشد فراهم شود. عباسقلی‌خان و چند نفر دیگر بعد ازشنیدن اذان وارد لشکرگاه شدند ومقتولین را مدفون ساختند و سرهشتاد نفر ازکشتگان بابیه را به بارفـروش و دیگر بلدان مازنـدران فرستادند وعباسقلی‌خان

۱ــ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۵۰.

صورت حال را به‌شاهزاده نوشت . اما ملاحسین تا دروازهٔ قلعه شیخ طبرسی چنان رفت که ازاصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده، در میان دروازه ازاسب افتاد واورا به‌نزدیك حاج‌محمدعلی بردند. پس ملاحسین گفت ای‌مردم چنان‌ندانید که من مرده‌ام. تا چهار روز دیگر زنده خواهم شد و سر ازقبر بیرون خواهم کرد. میادا از این آئین بازگردید و دست ازجنگ بازدارید و دامن حضرت اعلی را که حاج محمدعلی باشد رهانکنید و مردم‌را ازخود دور کرده به‌نزدیکان خودگفت‌نعش مرا در جائی دفن کنید که هیچ کس از قلعگیان نداند. این بگفت و درگذشت. پس جسد اورا درزیر دیوار مرقد شیخ طبرسی، با جامه وشمشیر به‌خـاك سپردند وسی نفر دیگر ازجراحت یافتگان بابیه هم درقلعه بمردند. ایشان را نیز مدفون‌ساختند[1].

آن‌گاه ازقلعه بیرون شده به‌لشکرگاه رفتند و دیدند که اصحاب ایشان را سر ازبدن جدا کرده‌اند. آن‌ها نیزهریك ازاشکریان‌را که مدفون بودند ازخاك‌برآوردند وسرهای ایشان را برسرچوب‌ها بلند نمودند و به‌طرف دروازهٔ غربـی قلعه نصب کردند وتنهای ایشان را دربیابان افکنده کشتگان خود را مدفون ساختند ومراجعت نمودند.

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آن‌که ازشبیخون بابیه وشکستن عباسقلی‌خان ولشکریان‌آگاه شود، با لشکری مستعدازشهرساری، عازم قلعهٔ شیخ‌طبرسی گردید. چون قدری طی مسافت کرد، مکتوب عباسقلی‌خان با چند نیزه سر ازجماعت بابیه رسید . شاهزاده از مطالعهٔ کتابت و نظارهٔ آن سرها چنان دانست که فتح قلعهٔ شیخ طبرسی بسیار سهل است. در رفتن تعجیل نمود تـا آن‌که به‌پل قراسوی علی‌آباد رسید. درآن‌جا عبدالله‌خان افغان ازراه رسید ومیرزا عبدالله نوائی را ازحقیقت‌حال آگاه ساخت واین هردو وقایع هائله را به شاهزاده گفتند. مهدیقلی میرزا از شنیدن وقایع حالت وی دگرگون شد. سران سپاه را حاضر و ایشان را از قضیه‌آگاه کرده بعدازآن خواست تعجیل‌درحرکت نماید. گفتند این اشکر ازبابیه هراسان شده‌اند.

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب ص ۵۱.

اگر این دفعه لشکرما را درهم شکنند بی‌زحمت مازندران‌را تحت تصرف آورند» باید لشکری درخور این جنگ آماده نمود.

پس شاهزاده چهارروز درکیاکلا اطراق کرد و لشکری تازه فـراهم کرد. روز پنجم ازآن‌جاکوچ کرده با سپاه پیاده و سواره به‌کنار قلعهٔ شیخ طبرسی آمد و بدن‌های کشتگان خود را سوخته وبعضی را نیم‌خوردهٔ جانوران و سرهای ایشان را برسرچوب‌ها دیدکه ازپیش روی قلعه مانند درختان پیدا بود. خوفی‌عظیم دردل اوجای کرده رواندانست که بی‌سنگری‌وحصنی درکنارآن قلعه توقف کند. ازآن‌جا به‌قلعهٔ کاشت رفته دوساعت از نصف شب‌گذشته عباسقلی‌خان را ملاقات کرد و سه روز درآن‌جا بوده به فراهم کردن سپاه می‌پرداخت. آن‌گـاه حکم نمود تا سنگری محکم درکنار قلعهٔ شیخ طبرسی ساخته و روزچهارم با لشکری مستعد به‌کنار قلعه آمده وهرجانبی‌را به جماعتی سپرد وبه‌حفر خندق ومارپیچ امرنمود. پس‌لشکریان به‌کار درآمدند و برجهای محکم افراختند چنان‌که از فـراز آن بروج ساحت قلعهٔ بابیه را هدف‌گلوله ساختند و ایشان را عبور ازمیان قلعه دشوار شد.

چون کار به‌این‌جا رسید حاجی محمد علی حکم داد تا در شب های تاریك خاکریزهای پس‌قلعه را چنان مرتفع کردند که دیگرمیان قلعه مشهودنبود واصحاب اوآسوده در میان قلعه آرمیدند.

دراین‌موقع شاهزاده ازکارپردازان دولت دوعراده توپ وخمپاره وقورخانهٔ لایق استدعا نموده به‌جهت او فرستادند و یك نفر از مردم هرات فشنگی تعبیه‌کرد که‌آن را آتش زده بجانب قلعه مـی‌انداخت وهفتصد ذراع مسافت را طی کـرده به‌میان قلعه می‌افتاد وخانه‌هائی که بابیه ازچوب وخس وخاشاك ساخته بودند آتش می‌زد. از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه مانند تگرگ می‌بارید. حاج محمدعلی چون این بدید، ازقلعهٔ شیخ طبرسی کـه نشیمن داشت بیرون رفته درمیان خاکریز قلعه منزل کرد واصحاب او در میان نقب‌هائی کـه کنده بودند رفته

هیچ کس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود.[۱]

دراین‌وقت جعفرقلی‌خان بالارستانی هزارجریبی، جانب غربی شیخ طبرسی راکه نزدیك قلعه بود، درعرض سه‌روز برجی عظیم بنا کرد . روز چهارم کسان او خواستند قدری بیاسایند، شاهزاده از آن عجله که داشت فرمان‌داد تا راه سنگرپیش گیرند و کارسنگررا به‌اتمام‌رسانند. سربازان‌ازخستگی‌هریك به‌گوشه‌ای‌می گریختند **جعفرقلی‌خان ومیرزا عبدالله** با سی وپنج نفر سرباز روانهٔ سنگر شدند و هریك دربروج خود جای‌گرفتند وسربازان ایشان نیز بعدازورود به‌برج هریك ازخستگی که داشتند خوابیده ، بابیه‌که از دورونزدیك نگران بودند، چون قلت عددوغفلت ایشان را دانستند دویست مردکارآزموده از راه خندق بیرون شده ناگاه صیحه‌زنان یورش بردند. میرزاعبدالله دونفر ازبابیه را باتفنگ به‌خاك انداخت ودونفر را نیز لشکر اوبکشتند. باز بابیه خوف نکرده با شمشیرهای کشیده برجعفرقلی‌خان حمله بردند وچند زخم بر وی زده ، او خودرا به‌میان خندق برج انداخت.

بابیه به طهماسب‌قلی‌خان برادرزاده‌اش حمله برده یك‌نیمهٔ سر او را با تیغ جداکردند. دراین‌گیرودار ، اصحاب حاجی محمد علی از فراز قلعه‌گلولهٔ فراوان انداختند تا مبادا ازلشکرگاه کسی به‌مدد ایشان‌آید . بعد ازقتل طهماسبقلی‌خان و جراحت جعفرقلی‌خان بابیه به‌قلعهٔ خویش‌رفتند ووقت عبور جعفرقلی‌خان‌را درمیان خندق یافته اورا زخم تیری برپهلوزده بگذشتند.

دراین اثنا، میرزاعبدالله وکسان او چند نفر از بابیه را به زخم‌گلوله مقتول ساختند وهمراهان نعش‌آن‌هارا گرفتند وبرفتند. بعد ازگذشتن بابیه ، میرزا عبدالله جعفرقلی‌خان را از خندق برآورده به‌لشکرگاه برد واورا بطرف ساری فرستاد تا درآن‌جا مداواکند . مهدی‌قلی میرزاگفت چرا بی‌اجازت من او را روانه‌کردید. کس فرستاد تا اورا به‌لشکرگاه برگردانیدند. ازاین شدن‌وآمدن زحمتی‌بدورسید که هم درآن‌شب درگذشت.

۱ــ ایضاً، ص ۳ــ۵۲.

چون مـدت محاصرهٔ قلعه شیخ طبرسی و جلادت جماعت بابیه به چهار ماه کشید، شاهنشاه به اهل مازندران خشم فرموده ، سلیمان‌خان افشار را فرمان داد تا با لشکری جنگاور بجانب مازندران روان شد.

بعداز ورود سلیمان‌خان به‌مازندران لشکرترك را حکم داد تا اطراف قلعه‌را دائره‌وار گرفتند وازدوطرف به‌حفرزمین ونقب قلعه مستعدگشتند و با یکدیگر قرار گذاشتند که نقب‌ها را از خندق وخاکریز بگذرانند و یك دفعه آتش زنند و تمامت لشکر به‌یکبار یورش برند. بالجمله ازطرف‌غربی یك نقب را به‌زیربرج وخاکریز رسانیده وازجانب شرقی نیزنقب نموده بـودند. اول نقب غـربی را آتش زدند، چون پنجاه ذرع مسافت برج وخندق وخاکریز بود تا خاك پست شد و نقب دیگر راکه از جانب شرقی بود آتش زدند فوراً مرتفع ساختند . لشکر شیپور کشیده از چهار طرف یورش بردند. طایفهٔ بابیه هرکس که از اشکر نزدیك مـی‌شد به ضرب گلوله و زخم تیغ از خود دفع می کردند.[1]

میرزاکریم‌خان اشرفی با جمعی‌ازمردم اشرف بجانب‌قلعه حمله‌برده علمدار لشکر را به‌ضرب‌گلوله بخاك افکندند. میرزاکریم‌خان خود علم را برداشته دلیرانه تا پای برج بـرفت. یك نفر ازبابیه سرتفنگ را از مثقب برج بیرون‌آورد تا او را هدف‌گلوله سازد. میرزاکریم‌خان دست‌برده‌گلوگاه تفنگ راگرفت و از چنگ او درآورده به‌بالای برج درآمد وعلم را برسربرج نصب‌کرده فریاد برداشت‌که ای لشکر سرعت کنید. محمدصالح‌خان برادر جعفرقلی‌خان با چندنفر بالارستافی خود را به‌بالای برج برسانید. مهدیقلی میرزا چون دراین یورش بسیارکس ازلشکر را به‌معرض هلاك دید بفرمود تاطبل مراجعت زدند. میرزاکریم‌خان ومحمدصالح‌خان نیزبازگردیدند .

دراین موقع معلوم شدکه‌آذوقه قلعگیان تمام شده چند روز دیگر از شدت گرسنگی تباه خواهندگردید ویا پناه خواهندآورد . بدین جهت ترك یورش کردند

۱ــ همانجا، ص۵ــ۵۴.

ودرسختی محاصره کوشش نمودند وازطرف بابیه چون هرخبر که حاجی محمدعلی آورده بـود به کذب و دروغ بود براصحاب معلوم افتاد و از ایـن عقیدت سستی گرفتند. اما هیچ کس را یارای سخن گفتن نبود. چه اگـر از کسی مخالفتی معلوم می‌شد به‌حکم حاجی محمدعلی اورا می کشتند. لاجرم بابیه به‌جان آمدند و درنهان ازپی چاره می کوشیدند. نخستین آقارسول که یك نفر از بزرگان آن جماعت بود و ازخود سی نفرمردجنگی داشت ازشاهزاده امان طلبید. اورا امان داده وی مطمئن خاطر گشته مردم خودرا برداشته روانه لشکرگاه گشت چون به‌لشکرگاه نزدیك شد یك نفر از مردم لاریجانی بـی‌اجازت شاهزاده او را هدف گلولـه ساخته و دیگر تفنگچیان بسوی او و مردم او تفنگ‌ها انداختند و جمعی را مقتول ساختند چندنفر که زنده ماندند به سوی قلعه مراجعت کردند . بابیه گفتند کـه شما مـرتد شدید و بجانب دشمن شتافتید. اکنون قتل شما واجب افتاد. پس همگی را به‌قتل آوردند.

بعدازآن رضاخان پسرمحمدخان میرآخور که به جماعت بابیه پیوسته بود ، اونیز از شاهزاده امان‌گرفت و با دونفر ازمردم خود به‌لشکرگاه آمد. شاهزاده اورا به‌هادی‌خان نوری سپرد که اورا نگاهداری نماید. جمعی دیگر از بابیه، بالشکری که در سنگرها بودند طریق موافقت جستند و اجازت حاصل کردند که از قلعه راه فرار پیش گرفته و به مساکن خویش پیوندند.

دراین ایام چنین اتفاق افتادکه شاهزاده وعباسقلی‌خان دریکی ازبروج قلعه رفته بودند وجماعت بابیه بجانب آن برج پیوسته گلوله می‌انداختند. ازقضاگلوله‌ای ازشکاف تنهٔ درختی بگذشت وبرشانهٔ عباسقلی‌خان آمـد ومجروح ساخت، اما هیچ ازجلادت اوکاسته نشد.

پس‌ازاین واقعه، علف وآذوقهٔ بابیه یکباره روبه‌تمامی آورد بطوری که‌علف زمین را هرچه یافتند بخوردند و هرچه درخت در قلعه بود پـوست وبرگ آن را قوت خودکردند و ازآلات و ادوات چرم هرچه داشتند نیم‌جوش ساخته خوردند و هرقدر استخوان در قلعه بود سوزانیده و با آب مخلوط کـرده خوردند و اسب

ملاحسین راکه با ضرب گلوله‌ای مرده بود و برای حشمت ملاحسین آن را بخاك سپرده بودند ، درآورده گوشت گندیدهٔ او را با استخوان بقسمت بردند با این همه دست ازجنگ برنداشتند.[۱]

لشکریان درطرف غربی قلعه شیخ طبرسی از بهر خود قلعه‌ای بنا نهادند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و جسری از چوب برخندق بسته بودند. ناگاه سه‌نفر ازبابیه صیحه زنان بر آن قلعه برآمده حمله بردند. میرزا عبدالله ازخوف، آن جسرچوبی را به‌میان خندق افکند. بابیه راه عبور نیافتند و مراجعت کردند. اما آن سه نفر که به‌میان قلعه بودند، شمشیر کشیده بجنگ درآمدند و چند نفر ازتفنگچیان را جراحت رسانیده ویك نفر از ایشان به‌فراز قلعه برآمده فریاد برداشت که برج را گرفتم . بشتابید و به قلعه درآئید و بابیه از بیرون قلعه ولوله افکندند و یك نفر ازتفنگچیان اشرفی را هدف گلوله ساختند و ازآن جماعت نیز چندنفر به‌زخم گلوله جان دادند. اما آن یك‌نفر که برفراز برج بود هرکه عزم او می‌کرد با شمشیر دونیمه می‌ساخت. درپایان امر، یك نفر ازطالش دست یافته از پایش درآورد و دونفر دیگر را که درمیان قلعه بودند نیز به‌قتل آوردند .

پس ازاین واقعه، دیگر درقلعهٔ شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان وچرم تمام شد و راه فرار مسدودگشت. ناچار جماعت بابیه‌زنهارطلبیدند مهدیقلی میرزا گفت هرگاه توبه وانابه کنید وبه‌مذهب جماعت اثنی عشریه درآئید ازمال وجان در امان خواهید بود.

عهدنامه نوشتند با اسبی برای حاج‌محمدعلی فرستاد وامر کرد منزلی جهت آنان مهیاکردند. حاج‌محمدعلی با دویست و چهارده نفر از جماعت بابیه که باقی مانده بودند به اردوی شاهزاده روانه شدند ودرخیمه‌هائی که برای ایشان مهیاکرده بودند آن شب را به‌صبح آوردند.

روز دیگر شاهزاده حاج محمدعلی و چند نفر ازبزرگان ایشان را احضار

۱ــ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب ص ۵۶ـ۵۷.

داشتند. بعدازدر آمدن ایشان به‌مجلس ونشستن، سخن‌ازمذهب به‌میان‌آمد. باآن‌که بعضی ازعقاید خـود را پنهان می‌داشتند، باز مزخرفات چندی مـی‌گفتند. اگرچه شاهزاده حکم به قتل ایشان نداد، ولی ازبس لشکر رنج دیـده و ازایشان بسیاری کشته‌گشته بود واحتمال هم داشت که هریك بدشهری رفته مردم را اغواء کنند ، دل برقتل بابیه نهادند وآهنگ خیمه‌های ایشان کردند. چون شاهزاده دید که نمی‌تواند لشکر را ممانعت از قتل بابیه بنماید ، آن جماعت را حاضر کرده یك یك را شکم درید، الا عددی قلیل که به‌میان جنگلها گریختند. رضاخان پسره‌محمدخان امیر آخور و چند نفر دیگر که در منزل هادی‌خان نوری بودند بـه دست تفنگچیان سورتی و لاریجانی با پسر ملاعبدالخالق همگی هلاك شدند. آن‌گاه شاهزاده حاج محمدعلی و چندنفر از سران را محبوس داشته بـه قلعهٔ شیخ طبرسی درآمدند و از استحکام برج‌ها وخاکریزها وچاهها و راهها که ساخته بودند تعجب کرد و اموال منهوبه که ازمردم وخود شاهزاده برده ودرقلعه بود برداشته و هرچه را مالکی بود پس داد و ازآنجا به بارفروش آمد.

سعیدالعلما و دیگر اهالی برقتل حاجی‌محمدعلی وبزرگان بابیه فتوی دادند وگفتند بازگشت ایشان در شریعت مقبول نباشد و تمام را در سبزه میدان بارفروش مقتول ساختند. دراین فتنه ازجماعت‌بابیه هزاروپانصد نفربه‌معرض تلف‌درآمدند.[1]

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب توضیحات‌ومقالات ازعبدالحسین نوائی، ص۵۹.

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title... [redacted]

فصل پنجم

بخش سوم =

حوادث زنجان

حوادث زنجان بعد از وقایع مازندران و قلعهٔ شیخ طبرسی مهم‌ترین رویداد خونین درجریان درگیری‌تاریخ بابیان است. صحنه‌گردان این ماجراملا محمدعلی زنجانی ملقب به حجت فرزندآخوند ملاعبدالرحیم علی‌التقریب است. او پس از گذراندن تحصیلاتش در کربلا وشرکت درمجالس درس«شریف‌العلمای‌مازندرانی» به‌ایران‌آمد و به‌زنجان رفت . ملامحمدعلی افکار و عقائدی در زنجان اظهار داشت که موجب اختلاف ونزاع میان علماء و روحانیون‌گردید :

«ازجمله روزهٔ متوالی سه‌مادهٔ رجب وشعبان و رمضان ووجوب نماز نافله و نماز جعفرطیار. ضمناً با موضوع نکاح منقطعه (متعه) مخالف بود ویکی از کاروانسراهای شاه عباسی راکه ملائی به‌نام دوست‌محمد درآن به اجراء صیغهٔ نکاح می‌پرداخت،بست و این عمل خلافت شریعت حقهٔ اثنی‌عشریه موجب اعتراض مردم شد وبه شاه شکایت کردند. محمد شاه او را خواست ولی بعد عصا و انگشتری بدو داد و روانهٔ زنجانش

نمود. وی پس از پیدایش باب به‌وی گروید و موقعی که باب را در ضمن تبعید از زنجان گذراندند ، ملا محمدعلی خواست وی را ببیند ولی باب به او اجازه نداد. مأمورین دولتی ملامحمدرا در همـان شب ورود باب به زنجان در راه حرکت به ماکو، به‌تهران آوردند و وی درخانهٔ محمود کلانتر تحت‌نظر قرارگرفت تا پس از فوت محمد شاه در لباس مبدل به زنجان رفت[1]» .

در مورد رفتار ومنش ملامحمدعلی زنجانی این‌گونه برداشت شده است که چون وی حب جاه وشهرت داشت راهی را برگزید که نامش برسرزبان‌ها افتد ودر پی همین اندیشه هم بود کـه کتابی درسال ۱۲۵۹ـه برای محمدشاه فـرستاد ونام کتاب را **ریحانةالصدور** نامید ، این باعث شد بسیاری از عوام فـوراً به دور او گردآمدند.

ازطرفی باب درزندان باملامحمدعلی مراوده وارتباط مکاتبه‌ای برقرار کرد، واین جریان تا زمان فوت محمدشاه ادامه داشت. آن‌چه که باید دراین‌جا یادآورشد آن‌است که ملامحمدعلی هنگام فوت محمد شاه در زندان بسرمی‌برد ، البته بنابر- آن چه در ذیل می‌بینیم ملامحمدعلی در اصل زندانی نبوده بلکه بدلائلی تحت نظار بصورت بازداشت ازاو نگاهداری می‌شد:

ـ «وقتی محمدشاه وفات یافت وپسرش ناصرالدین‌شاه به‌تخت نشست جناب حجت هنوز در تهران بسرمـی‌برد ، میرزا تقی‌خان تصمیم گرفته بود که حبس جناب حجت را شدیدتر کند ... جناب حجت وقتی حیات خود را درخطر دید ازتهران خارج شد و به زنجان که اصحاب و

۱ـ فتنه باب، دکتر عبدالحسین نوائی، حواشی ص۲۵۸.

پیروان اشتیاق مراجعت اورا داشتند، برگشتند.»[۱]

اما آن‌چه قطعی است ، ملا محمدعلی یا حضرت حجت در تهران درحبس نبود بلکـه صرفاً جهت خواباندن اعتراضات علماء و مـردم زنجان بنا بـه‌تمایل و اختیار خویش مدتی تحت‌نظر بوده ؛ درنامهٔ حجت به‌ناصرالدین‌شاه قضیه روشن می‌شود :

«رعایای اعلیحضرت پادشاهی شاه خودرا فرمانفرمای جهان و بزرگترین پشتیبان دین و ایمان می‌شمارند به‌عدالت شاه پناهنده می‌شوند مرحوم محمدشاه مرا به‌تهران خواستند ... نسبت به من عنایت فرمودند من از زنجان به تهران مسکن گرفتم وجز خاموش شدن آتش فتنه وفسادی که علی بـرافروخته بودند و درباره‌ی من سخنانی مـی‌گفتند مقصود و منظوری نداشتم هرچند اجازه داشتم که به‌زنجان مراجعت کنم ولی بهتر آن دیدم که درتهران درسایه‌ی عدل پادشاهی بمانم بعد ازشاه مرحوم در آغازسلطنت شما امیرنظام ... تصمیم گرفت مرا بقتل برساند چون هیچ کس درتهران نبود که مرا محافظت کند به‌زنجان فرار کردم[۲].

محمدعلی‌زنجانی در ورود به‌زنجان با استقبال مردم‌زیادی روبروشد وهمین حماقت مردم اورا بر آن داشت که ازسادگیشان بهره‌برداری کنند و آنـان را به دور خویش گردآورد تا مرحله بعدی فرارسد . هواخواهان ملامحمدعلی مرده‌ی عوام و مغزتهی بودندکه درانتظار حرکت بسوی هراشاره‌ای بسره‌ی بـردند . این سادگی

۱ــ تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۵۶۰.

۲ــ تاریخ نبیل زرندی ، ص ۵۷۸، ترجمه‌ی عبدالحمید اشراق خاوری ، تهران مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری ۱۳۲۵-خ .

بهای گزافی داشت که کسانی آن را پرداختند که اصلا به‌بازی گرفته نشدند و اصولا ازاین جریانات به‌کنار بودند، اما سیرحوادث آنان‌را به‌صحنه‌آورد.

در این میان حوادث کوچك و جنبی بصورت مسائـل عمده و بغرنج باعث ماجراهای بعدی در زنجان گشت.

«... دوطفل با هم نزاعشان می‌شود، یکی از آن دو ، پسر یکی ازپیروان جناب حجت بود. حاکم زنجان فوراً فرمان داد طفل مزبوررا گرفته محبوس ساختند... احبا به‌حاکم مراجعه کردند و ازاو درخواست کردند که طفل محبوس را رها کند و در مقابل مبلغی را که در بین خود جمع کرده بودند دریافت دارد حاکم زنجان حاضرنشد... جناب حجت به حاکم نوشتند طفل صغیر کـه به رشد نرسیده شخصاً مسئول نیست ... حاکم به نوشته‌ی حجت اعتنائی نکرد ... حجت دومرتبه نوشتند ونامه را به میرزاجلیل که شخصی بانفوذبود دادند وفرمودند این نامه‌رابه‌دست خودت به حاکم بده سیدجلیل ... وقتی که به دارالحکومه‌رسید دربانان نگذاشتند داخل شود میرجلیل غضبناك شد ... شمشیر خـود را کشید و آن‌ها را به یك‌طرف راند و نزد حاکم رفت و خلاصی طفل را خواستار شد حاکم زنجان بدون قید وشرط مقصود میرجلیل را انجام داد و طفل را رها کرد»[1].

براین اساس بابیان می‌خواستند به‌حاکم رشوه دهند ومتهمی راآزادنمایند، حاکم حاضر نمی‌شود فوراً یك قداره بند را حجت می‌فرستد تا حاکم را تهدید و مجبور به‌آزادی متهم نماید. وبعداً حاکم یا به‌علت این که خود را زبون دیده و یا بر اثـر فشار طرف دعوی یعنی کسان طفل کـه به حکایت نبیل این طفل به علت او

۱ـ صفحه‌ی ۵۶۱، تهران، مؤسسه‌ی مطبوعات امری ، ۱۳۲۵.

زندانی شده بود و یا به هرعلت دیگر مجبور می‌شود قداره‌بند بیشتری برای جلب حجت بفرستند وقداره‌بندهای حجت به‌جنگ این مأمورین دولتی می‌روند وبالاخره مقدمه‌ی وقایع زنجان شروع می‌شود.

حکایت را ازنبیل دنبال کنیم:

«علمای شهر ازاین رفتار حاکم خشمگین شدند و ازمجدالدوله بازخواست کردند که چـرا در مقابل تهدیدات دشمنان خویش استقامت ننموده ... مرتبه‌ی دیگر می‌آیند تقاضاهای دیگر مـی‌کنند ... آن وقت طولی نمی‌کشد که زمام امور را به‌دست می‌گیرند ... تا زوداست‌بفرست حجت را دستگیر کن ...آن‌گاه دونفر ازپهلوانان مشهور ستمکار وحشی را وادار کردند که بروند جناب حجت را دستگیر کنند و با غل و زنجیر نزد حکومت بیاورند... چون‌آن دونفر پهلوان بـه‌محله‌ی جناب حجت رسیدند یکی ازاصحاب شجاع موسوم به میرصلاح بـا هفت نفر دیگر از مؤمنین کـه مسلح بودند جلوی این درنفر را گـرفتند فوراً میرصلاح شمشیر خودراکشید وفریاد یا صاحب‌الزمان بلندکرد و زخمی به پیشانی اسدالله‌زد»[1].

بالاخره دراین حادثه یکی از این بابیان را کـه شاید همان سید جلیل باشد دستگیر وبه‌حکومت‌می‌برند ولابد به‌عنوان تجری وقیام علیه مأمورین‌دولت وبرای عبرت سایرین او را می‌کشتند (اگرنبیل! دراین‌گزارش صادق باشد!) وبعد هم کـه حکـومت وضع را وخیم می‌بیند و تکـرار واقعات طبرسی و نیریز را در زنجان پیش‌بینی می‌نماید به بابیان‌اعلان‌می‌کند تاپراکنده‌شوندوموجب‌خون‌ریزی‌نگردند.

۱ــ همانجا، ص۵۶۲.

ولی حجت که وضع خودرا درخطر دیده وهرگونه راه فراری را برای‌خود مسدود یافته به‌تشویق بابیان به‌پایداری واستقامت ودفاع می‌پردازد و بااین که خود صریحاً اعتراف می کند که تنها هدف اوست وبا تسلیم شدن ازهمه وقایع‌خونریزی احتمالی جلوگیری خواهد شد. معذالك ازتسلیم شدن خودداری و با ربودن عقول مردمی که بدو معتقد شده بودند به‌اسم باب وصاحب‌الزمان وغیره مردم را وادار به شورش و ریختن خون هزاران نفر می‌نماید.

قضیه را نبیل چنین می‌نویسد :

«حاکم شهر را مجبور کردند که به‌جارچی فرمان دهد تا درشهر اعلان کند که هرکسی پیروی حجت نماید وبه اصحاب او بپیوندد جانش درخطر است ... باید ازحجت واصحابش جدا شده ودرسایه‌ی حمایت پادشاه درآید جارچی که این‌مطلب‌را اعلان کرد اهالی زنجان به‌دودسته شدند یعنی دو اردوی جنگجو درمقابل هم قرار گرفتند.

جناب حجت بـه منبر تشریف بردند و با صدای بلند مـردم را مخاطب ساختند گفتند دست‌قدرت الهی امروز حق را ازباطل جدا کرد... یگانه مقصودحاکم وعلمای زنجان آن است که مرا بگیرند وبه‌قتل رسانند هیچ مقصودی جزاین ندارند فقط به‌خون من تشنه هستند به هیچ کدام از شماها کاری ندارند... هرکس جان خودرا دوست می‌دارد ونمی‌خواهد در راه امر فداکند خوب است پیش از آن‌که فرصت از دست برود از این‌جا خارج شود»[1].

حجت‌می‌توانست تسلیم شود ویا به‌گوشه‌ای فرارنموده وبطورگمنام‌ومخفی

۱ـ ایضاً، ص۵۶۵.

ایامی بگذراند ولی از فرصت و موقعیت خود استفاده و بدون ابراز کـوچك ترین رحمی به این افراد ساده و بی گناه که گرد او جمع بودند آنان را آلت دست قرار می‌دهد .

ملامحمدعلی زنجانی ازشاگردان شریف‌العلمای مازندرانی بوده ودرخدمت او بعضی‌ازمسائل فقه‌واصول را اخذکرده خودرا ازفحول مجتهدین شمرد وازآنجا به زنجان رفته رحل اقامت انداخت . چون مردی معروف نبود ، به‌گفتن تـرهاتی چندخواست خودرا معروف‌سازد ووقتی بدین‌حدیث متمسك شده که «شهر الرمضان لاینقص ابداً» و دراین باب کتابی برای پادشاه مغفور در سال ۱۲۵۹ نوشته و او را «ریحانةالصدور» نام نهاد وبدین جهت بعضی ازعوام به دور اوگردآمدند . اگرچه درشب سلخ رؤیت هلال می کرد، باز همه‌سال شهر رمضان را سی روز می‌شمرد و روز عید فطر را روزه می گرفت. چنان که اکنون قریب به این طریقه ، سیرهٔ شیخیه است و تحقیق آن از رسالهٔ سیاح و احقاق‌الحق و شرح آثارالباقیه کـه از تصانیف مصنف است نیك واضح است . سجده کـردن بر بلور صافی را جایـز می‌دانست و منی را پاك می‌شمرد وازاین گونه فتاوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل است.

علمای آن بلد صورت عقاید او را بـه پادشاه مبرور شاه‌غازی انارالله برهانه مکشوف داشتند و دفع او را بـه قانون شرع واجب شمردند. او را به دارالخلافه احضار فرموده مقررشد که دیگر به‌زنجان نرود .

ازآن طرف میرزاعلی‌محمدباب با ملامحمدعلی ابواب مـودت ومـوالات گشوده و به یکدیگر مکاتیبی چند نگاشتند و چندی روزگار بدین وتیره گذرانیدند تاآن که شاه مبرور به‌رحمت ایزدی‌پیوست وشاهنشاه جهان که دولتش تا ابد پاینده باد، برتخت سلطنت جلوس میمنت مأنـوس فرمود . ملامحمدعلی سفر زنجان را فرصت شمرده عبا ومندیل را به‌قبا وکلاه سرباز تبدیل نموده فراراً به‌زنجان رفت و از وضیع وشریف مردم زنجان اورا به‌یك منزل استقبال کردند به تشریفات ورود

او قربانی‌ها نمودند[1].

بالجمله چون او ازطلاب وعلما محسوب می‌شد، کارپردازان دولت دیگر از فرار او مؤاخذه نکردند وبعد ازورود به زنجان یکی از داعیان باب گشت وطریقهٔ او را که منافی قوانین شریعت بود رواج داد ومردم را به شراکت اموال و ازواج یکدیگر فتوی می‌داد ومی گفت چون هنوز باب برتمامی این جهان دست نیافته است ازایام فترت حساب می‌شود وهیچ تکلیفی برمردم نیست. خدای تعالی به‌هیچ گناهی کسی را عقوبت نفرماید وشعار خود را بر(الله اکبر) قرارداده و در عوض سلام، الله اکبرمی گفت وبعضی ازمردم زنجان سخنان اورا قبول کرده به‌متابعت ومطاوعت او میان بستند. در زمانی قلیل قریب پانزده هزار کس به‌گرد اوجمع شدند.

چون این واقعه به‌عرض شاهنشاه منصور رسید ، به‌صوابدید میرزا تقی‌خان امیرنظام، مجدالدوله امیراصلان‌خان را که به‌حکومت زنجان مأمور بود حکم داد تا ملامحمدعلی را مغلولا به دارالخلافه فرستد.

بعد از رسیدن این حکم، ملامحمدعلی مطلع‌شده درحفظ وحراست خویش اهتمام نموده هر وقت می‌خواست به مسجد برود با جمعیتی تمام می‌رفت. روزی چنان اتفاق افتاد که یکی از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوان منازعه کرد و مجدالدوله حکم بحبس او نمود . ملامحمدعلی پیغام داد که این مرد از بستگان من است .

امیر اصلان خان گفت حمایت این گونه مردمان مفسد شریر جایز نباشد . ملامحمدعلی خشمناك شده حکم داد تا محبوس‌را به‌عنف بیاورند. چون‌امیراصلان خان آگاه شد، آمادهٔ جنگ گردید . پس کسانی که با ملامحمدعلی بودند سلاح جنگ پوشیدند وآن‌هائی راکه از مذهب وی بری بودند نهب و تاراج و از شهر اخراج نمودند. خانه وبازارها را غارت کردند وآتش زدند و بردور خود سنگری ساختند وملامحمدعلی کسان خود را، به نوید حکومت مملکت وایالت‌ولایتی امید

۱ــ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۲ــ۶۱.

می‌داد وهمگی را شادکام داشته ازطرفین آمادهٔ جنگ شدند.

روزجمعه پنجم شهررجب چهل‌نفرازطرفین مجروح گشت اسدالله‌غلام‌گرجی مجدالدوله در میدان رزم پنج زخم منکر برداشت و اسدالله خواهرزادهٔ امیرداداش تاجر و پسر سیدحسن شیخ‌الاسلام طارمی به‌ضرب گلوله مقتول گشت و از لشکر ملامحمدعلی مردی که آقافتحعلی شیخی نام داشت دستگیر گشت وبه فتوای آقاسید محمد ومیرزا ابوالقاسم مجتهد، مجدالدوله آقافتحعلی شیخی را مقتول ساخت.

روزدیگر ملامحمدعلی، میرزا رضای سردار ومیرصالح سرهنگ خودرا با لشکر مأمور به‌تسخیر قلعهٔ علیمرادخان نمود و این قلعه درمیان شهر زنجان مأمنی محکم بود. به‌قوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته وسنگری سخت بستند. بعد از فتح قلعهٔ مزبور، ملامحمدعلی دل قوی کرد ومیرصالح سرهنگ را فرمان داد که مجدالدوله امیراصلان راکشته یا دست بسته حاضر سازد. او را با جماعتی ازابطال رجال حکم یورش داد. میرصالح وهمراهانش صبح یکشنبه بر سرخانهٔ مجدالدوله حمله بردند. ازآن‌طرف محمدتقی‌خان سرهنگ توپخانه وعلی‌نقی‌خان پسرنصرالله‌خان ومهدی‌خان خمسه‌ای وبیوك خان پشت کوهی با جماعتی ازفراشان مجدالدوله در مقام مدافعه برآمدند. جنگی سخت روی داد. ناگاه عبدالله بیك، میرصالح سرهنگ را به‌ضرب گلوله ازپای درآورد وبه‌جماعت بابیه وهنی روی داده بی نیل مرام مراجعت کردند. در این جنگ بیست نفر ازکسان مجدالدوله مجروح گشته روزی چند ازمقاتله دست کشیدند.

دربیستم شهر رجب، برحسب فرمان جهان‌مطاع، صدرالدوله نبیرهٔ حاجی محمدحسین‌خان اصفهانی سرکردهٔ سوارخمسه، ازسلطانیه وارد زنجان شد.

روز پنجم ماه شعبان، سیدعلی‌خان سرهنگ فیروزکوهی و شهباز خان مراغه‌ای با دویست‌نفر سوار مقدم ومحمدعلی‌خان شاهسون افشار با دویست سوار و کاظم‌خان برادر محمدباقرخان سرکردهٔ افشار و محمود خان خوئی با پنجاه نفر توپچی وتوپ وخمپاره به‌شهر درآمده در برابر سنگر میرزا فرج‌الله وقلعهٔ محمد-

ولیخان سنگر بسته آمادهٔ جنگ شدند.

در بیستم شعبان ، میرزا سلطان قـورخانـه‌چی و عبدالله سلطان بطرف سنگر مشهدی پیری نقب زدند. مجدالدوله ومظفرالدوله ومیرزا ابراهیم‌خان وصدرالدوله وشهبازخان ومحمدتقی‌خان وسیدعلی‌خان ودیگر سرکردگان واشکریان بجانب آن لشکر حمله بردند .

حسن‌علی‌خان عم بیوك‌خان‌طارمی پشت کوهی به‌زخم گلولهٔ نورعلی‌شکارچی مقتول وجماعتی مجروح گشتند و آن سنگرمفتوح شد. دگرباره روزی چنددست از جنگ برداشتند و از دو طرف به‌حفظ خویش مشغول شدند . چون این کار بطول انجامید، کارداران دولت مصطفی‌خان امیرتومان برادر سپهسالار اعظم را که درآن وقت سرتیپ فوج شانزدهم شقاقی‌بود، نیزمأمور نمودند. بعد از ورود مصطفی‌خان جماعتی ازلشکر عزم خودرا جزم نمودند که سنگرمیرزا فرج‌الله را به قوت یورش بگیرند ونقبی جانب سنگر اوحفر کردند.

شب پانزدهـم رمضان یك ساعت قبل از طلیعه صبح، مهدی خان بـا چریك ابهررود وعبدالله‌خان پسرسلیمان‌خان با چریك اریادی وفوج شانزدهم وسوارهٔمقدم وسواره خمسه وچریك انگوران آمادهٔ یورش شدند ومیرزا سلطان وعبدالله سلطان زیر سنگر میرزا فرج‌الله نقب کنده آتش زدند وبیست نفر از جماعت بابیه در زیـر خاك هلاك شده چندنفر دستگیر گشتند.

ازین‌طرف نظرعلی‌خان اریادی به زخم گلوله ازپای درافتاد و پنجاه نفر از سربازان مجروح گشتند و شهبازخان بضرب شمشیر شیرخان زخم برداشته ، بعد از هشت روز درگذشت.

بالاخره سنگر میرزا فرج‌الله مفتوح گشت وجماعت بابیه به سنگرهای دیگر رفتند. ازآن‌طرف، ازدارالخلافهٔ تهران، میرزاتقی‌خان امیرنظام، محمدآقای‌حاجی یوسف‌خان سرهنگ فوج ناصریه وقـاسم‌بیك تفنگدار خاصه را روانهٔ زنجان نمود وحکم داد که هرگاه ملامحمدعلی وکسانش را پس از روزی چند با قیدوبند روانهٔ

دارالخلافه نسازند مورد هزارگونه توبیخ خواهند بود.

روز بیست و پنجم رمضان، سپاه منصور با جماعتی از مردم زنجان بجنگ آمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هردولشکر جنگ می‌نمودند. از جماعت بابیه نورعلی شکارچی وبخشعلی نجارباشی وخداداد وفتح‌الله‌بیك و فرج‌الله‌بیك که درشمار شجعان و دلیران بودند باگروهی از آن قبیله به قتل آمدند و از لشکریان نیز پنجاه نفری کشته گشت[1].

بالاخره ملامحمدعلی از کسان خود استنباط ضعفی نموده ناچارشد حکم داد تا بازار زنجان را آتش زدند. لشکریان چون حال را بدین گونه دیدند خاصه مردم زنجان از جنگ دست کشیده مشغول خاموش کردن آتش شدند و جماعت بابیه مراجعت کرده ازنو به‌تهیهٔ لشکر وسنگر پرداختند.

حال بدین گونه بود، تا روزهشتم شوال، محمدخان امیرتومان با سه‌هزار از سربازان شقاقی وفوج خاصه وشش‌عراده توپ ودوعراده خمپاره به‌اتفاق قاسم‌خان برادرزادهٔ فضلعلی‌خان قره‌باغی امیرتومان و اصلان‌خان یاور خرقانی و علی‌اکبر سلطان‌خوئی برحسب فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و در همان روز ورود حکم داد تا سرباز ناصریه ازجانب محلهٔ گلشن وفوج شانزدهم شقاقی ازجانب دیگر یورش بردند. فوج ناصریه جلادتی به‌سزا کرد و جماعت بابیه را لغزشی سخت درکار افتاد.

ملامحمدعلی حکم داد تا قدری از نقد و جنس در میان لشکر امیر تومان پراکنده کردند. فوج ناصریه مشغول به اخذ اموال گشتند و جماعت بابیه فرصت یافته حمله برده بیست نفر از سربازان را مقتول ساخته، لشکر را از سنگر خود دور کردند.

درین وقت ملامحمدعلی و کسان اورا چهل وهشت سنگره‌حکم بود ودرهر سنگر گروهی وافر داشت. خان‌هائی که درعقب سنگرها بود بحکم ملامحمدعلی

۱ــ همانجا، ص۶۵ــ۶۴.

به‌یکدیگر متصل کردند تا کسان او یکدیگر را بتوانند دید و اگر سنگری به دست دشمن مسخر می‌گشت این هزیمت را زیانی نمی‌دانستند و شب‌ها از میان سنگرها علمای اثنی‌عشریه را به‌نام، دشنام می‌دادند.

محمدخان امیرتومان خواست به رفق ومدارا رفتار کند و فتنه را بنشاند تا خون‌ها ریخته نگردد. روزی چند خاطر بر مصالحت گماشت و با ملامحمدعلی ابواب رسل و رسائل باز کرد وچندان که نصیحت گفت هیچ مفید نیفتاد.

درآن وقت، سردار کل‌عساکرمنصوره عزیزخان که درآن‌وقت آجودان‌باشی وبه‌سفارت ایران وتهنیت ورود ولیعهد دولت روسیه مأمور بود، با میرزا حسن‌خان وزیر نظام برادرمیرزاتقی‌خان امیرنظام که ازتبریزبه‌طهران می‌آمد وارد زنجان‌شده، خواستند این مقاتله را به‌مصالحه انجام دهند. لاجرم چندنفراز کسان ملا محمدعلی راکه در لشکرگاه محبوس بودند رها ساختند و ملامحمدعلی را به پیغام های نرم بنواختند. فایده‌ای نبخشید. بازآتش حرب مشتعل‌شد وگروهی از لشکر به سنگر ملابرات وسنگر ملاولی نقب بردند. سردارکل درکنار برجی که سنگر ملاوای و به سرای ملا محمدعلی مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه و فوج مخبران و فوج شانزدهم شقاقی آهنگ یورش نمودند. فوج مخبران سنگر ملاوای راگرفتند. پنج نفر در زیر نقب هلاك شدند وپسرعبدالباقی زنجانی گرفتار شد. سردار حکم داد تا اورا نیز به‌قتل آوردند. فوج شانزدهم شقاقی درمدد فوج ناصریه کوتاهی نمودند. سردار متغیر شده ابوطالب‌خان را که در آن فوج حکمرانی داشت حاضر ساخت و او را تنبیه کامل نمود وهمچنان چون از صدرالدوله و سیدعلی خان فیروزکوهی ومصطفی‌خان قاجار سرتیپ فوج شانزدهم جلادتی به‌کار نرفت ازآن‌ها نیزرنجیده، خاطرشده صدرالدوله را معزول ساخت و سرتیپی سوار خمسه را به فرخ خان پسر یحیی‌خان تبریزی تفویض نمود و فرخ خان روز چهارم ذی‌القعدةالحرام وارد زنجان شد.

در آن اثنا خبر فوت یحیی خان پدرش را به او دادند. بعد از تعزیت و

سوگواری مردانه به‌جنگ ایستاد. دراین‌وقت علی‌خان سردارسرهنگ فوج‌چهارم تبریز وحسنعلی‌خان وزیرمختار دولت علیهٔ ایران که اکنون ایلچی مخصوص و مقیم دارالملك پاریس است و درآن‌وقت سرتیپ فوج گروس و محمد مرادخان بیات با فوج زرند، از راه برسیدند وبا این حمله‌کار محاصره را سخت کردند وازمیان‌شهر راهی برای فرار محصورین بازداشتند تا اگر ازکرده پشیمان‌شوند و راه فرارپیش گیرند به‌آسودگی بتوانند بیرون شوند.

دراین اثنا جنگی عظیم روی داد. کسان ملامحمدعلی از زن ومرد ساز نبرد کردند وبه خدعه وفریب ، مال فراوان در یکی از خان‌های خود پنهان می‌کردند و بدان خانه سوراخ‌ها می‌نهادند و عمداً فرار می‌کردند تا سربازان به طمع مال بدان خانه‌ها می‌رفتند. ناگاه تفنگهای خودرا از آن نقب‌ها می‌گشادند وجمعی‌ازسربازان را به‌خاك می‌افکندند.

تعجب این که دختری به سن شانزده سال در سنگر ملامحمدعلی بود که تفنگهای اصحاب ملامحمدعلی را درنهایت چستی وچابکی پر کرده بدیشان می‌داد بالجمله دراین گرمی واقعه، حکمی ازمیرزاتقی‌خان امیرنظام به‌فرخ‌خان پسر یحیی خان رسید که مبنی بررضامندی و نیکوخدمتی فرخ‌خان بود . فرخ‌خان از خواندن این مکتوب شادمان شده خواست تا خدمتی شایان نماید.

درشب شانزدهم ذی‌الحجةالحرام ازکسان ملامحمدعلی چند نفر بنزد فرخ خان‌آمده از در حیلت با او همداستان شدند و گفتند که از جانب دروازهٔ قزوین راهی دانیم که ترا با چند نفر مرد سپاهی بی‌زحمت تا به‌خانهٔ ملامحمدعلی برسانیم واورا با صدنفرکسانش دست بسته بتو می‌سپاریم، درصورتی که این‌سخن‌را مخفی داری والا این‌کار بمراد نشود.

فرخ‌خان فریب آن‌هارا خورده با صد سوار به‌سنگرجماعت بابیه روان‌شدند. جماعت بابیه که ازاین راه آگاه بودند چند سنگر را خالی ساختند تا فرخ خان و کسان او را از روی اطمینان پیشتر ببرند که دیگرمجال فرار ازبهرایشان محال‌شود

ناگاه کسان ملامحمدعلی ازچهارجانب درآمده وآن‌هارا هدف گلوله ساختند. فرخ خان را با دوازده نفر از سواران زنده دستگیر کردند. اسمعیل بـزرگ و اسمعیل کوچك که دراول بابی بودند وازطریقهٔ او بازگشت نموده به‌نزدمجدالدوله‌گریخته بودند، دراین هنگامه با فرخ‌خان بودند. آن‌ها نیزگرفتار شدند. همگی رازنده نزد ملامحمدعلی بردند، سرهای سواران را بریده درقدم او افکندند.

ملامحمدعلی از در خشم به اسماعیل‌بزرگ و کوچك گفت هر که ازصحبت خدا روی بگرداند، خدا او را کیفردهد. آن‌گاه فرخ خان را دشنام داده گفت تا آتشی برافروختند وآهن‌پاره‌ای چند درمیان تافته‌کرده و براو داغ نهادند وگوشت بدن اورا با مقراض پارچه پارچه‌کردند. آن‌گاه سر فرخ‌خان و سر اسماعیل بزرگ وکوچك را از تن جداکرده بمیان لشکرگاه انداخت و در آن جنگ باباخان یاور فوج خاصه وچندنفر دیگر ازاعیان سپاه هلاك شدند. بعد ازآن ملامحمدعلی حکم داد تا جسد ایشان را به‌آتش سوزاندند.

چون خبر قتل فرخ خان وجلادت بابیه معروض درگاه افتاد، شاهنشاه ایران حکم فرمود باباییك یاور تـوپخانه با هیجده عـراده توپ روانه زنجان شود. بعد از ورود باباییك یاور به زنجان تمامـی لشکر از چهارجانب خانهٔ ملامحمدعلی را محاصره کردند.

اول فوج گروس به‌قوت یورش قلعه‌علی‌مرادخان را و فوج چهارم خانهٔ آقا- عزیز را که نزدیك خانه ملامحمدعلی بودگرفتند وآن‌چه ازمردم به‌غارت برده ودر آنجا بود به‌غنیمت بردند.

فوج خاصه ازجانب دروازهٔ همدان به‌کاروانسرای سنگ یورش بردند ودر آن جنگ بیست نفر از دلیران اصحاب ملامحمدعلی زنده دستگیر شدند و ایشان را بحکم مجدالدوله درکنار برج ذوالفقارخان سربریدند. بعد از این‌جریان لشکر ملامحمدعلی ضعیف شد. جمعی ازاصحاب ملامحمدعلی از جانب دروازهٔ قزوین راه فرار پیش‌گرفتند، تا بطارم‌گریختند وازآنجا تا به‌دیزج زنجان درآمدند. مردم

دیزج متحد شده آن‌ها را گرفته به زنجان آوردند. مجدالدوله، فتحعلی شکارچی و نجفقلی آهنگر را به قتل آورده و دیگران را امر به‌حبس نمود تا زمانی که بر ملا- محمدعلی غلبه جستند، ایشان را نیز سربازان نیزه پیش کردند.

پس‌ازاین واقعه‌کار برملامحمدعلی تنگ شد، سلاح جنگ پوشیده به‌اتفاق کسان خود مبارزت می‌نمود.

دراین واقعه، حاجی احمد شانه‌ساز وحاجی عبدالله خباز که به‌امید حکومت مصر وحجاز بودند به‌زخم گلوله ازپای درآمدند و دراین‌اثنا تفنگی بازشد که‌گلولهٔ آن بر بازوی ملامحمدعلی آمد . اصحاب او ، وی را ازخاك برگرفته به‌خانه برده جراحت اورا ازکسان خود پوشیده داشتند وهم‌چنان بکار مقاتلات ومبارزت استوار بودند .

پس ازهفته‌ای گفت من بدین‌زخم هلاك می‌شوم. شما بعدازمن پریشان خاطر مباشید و با دشمن جنگ کنید که پس ازچهل روز زنده خواهم شد ، لاجرم بعد از مردن، اورا با جامه‌ای که دربر داشت به‌خاك‌سپردند وشمشیر اورا درکنارش‌نهادند وچندنفر دیگر که مجروح بودند فوت شدند.

بعضی که از جانب ملامحمدعلی هریك ملقب به‌لقبی بـودند مکتوبـی به- مجدالدوله وامیرتومان نوشتند که اگر مـا را امان دهید دست ازجنگ کشیده وبه- لشکرگاه شما آئیم. مجدالدوله اگرچه آن‌هارا مطمئن داشت ، چون در شریعت ، قتل‌آن جماعت واجب بود ، فریب دادن ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرد و آن جماعت را اطمینان داده به لشکرگاه‌آورد. آن‌ها گفتند ملامحمدعلی مرده و جسد اورا در سرای او بخاك سپردند.

مجدالدوله و امیرتومان وسران سپاه‌آسوده خاطر به‌سرای او رفتند و جسد اورا ازخاك برآورده ریسمان بپایش بستند و دور کوچه وبازارگردانیدند و اموالی که ازمردم به‌غارت‌آورده و درسرای اوپنهان‌کرده بودند غنیمت لشکرگشت .

پس ازسه‌روز شیپور حاضرباش زده سرباز صف برکشید وصدنفرازجماعت

بابیه را نیزه پیش ساختند و چندنفر دیگر را به دهن خمپاره بسته آتش زدند.

مجدالدوله بعدازاین واقعه چندنفر ازخاصان و بازماندگان ملا محمدعلی را به‌دست آورده به دارالخلافه آمد و آن‌هارا به‌حکم شاهنشاه بقتل آورد.

اعتضادالسلطنه می‌افزاید :

درایامی که در زنجان بودم و تألیف کتاب فلك‌السعادة را نیز در آن‌جا نمودم، شنیدم ازیکی از اهل زنجان که مـی‌گفت : لشکر اسلام به‌قدری از لشکر بابیه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر دریکی ازسنگرهائی که ازنی و چوب مرتب شده بودند. دراین ضمن محض عبور گربه‌ای صدائی ازآن نی‌ها برخاست. این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشکربابیه است تمام روبه‌فرار نهادند و سه‌روز این‌سنگر خالی‌بود بعداز آن که تحقیق نمودند که‌گربه است مراجعت نمودند. ونیز شنیدم که درحیل جنگ ولشکر کشی یدطولائی داشته چنان‌که دیواری کـه مابین او و لشکر اسلام حایل بـوده حکم می‌داد تا آن دیـوار را به‌اصطکاك سنگ آسیا چنان نازك می‌نمودند که بواسطه حرکت جزئی خراب می‌شد وبعد یك دفعه اورا خراب کرده لشکر را هدف گلوله مـی‌ساخت . و نیز شنیدم از میرزا تقی خان کـه می‌گفت : **اگرملامحمدعلی دست ازاین‌مذهب برمی‌داشت اورا رئیس لشکرمی‌نمودم زیراکه درحیل جنگ و لشکر کشی عدیل و بدیل نداشت**[1].

ونیز می‌گفتند که ازهاون وبعضی برنج‌ها، توپ ها می‌ریختند که مانند توپ های ممالك اروپا کارمی کرد وهمچنین میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجانی می‌گفت که اگـر جماعت بابیه می‌خواستند جماعت علما را بکشند کشته بودند. مانند این کـه شبی درخانهٔ شخصی از رفقا که درمحلهٔ آخر زنجان بود و بابیه از آن‌جا دور بودند مهمان‌بودم درنصف شب بجهت تجدید وضو بیرون آمده شنیدم که صدای «الله‌اکبر» می‌آید ودانستم که این‌ها جماعت بابیه‌اند، ناگاه دونفردیدم درآمدند وبا من گفتند دست ازاین‌کارها بردار ما مأمورنیستیم والا اگرمی‌خواستیم ترا بکشیم می کشتیم»

۱ــ همانجا، ص۷۲.

من بیم نموده ازترس باآن‌ها مماشات نمودم وبعداز آن مادامی که بابیه درآن ملك بودند ترك رفتن به ضیافت کرده هیچ‌جا به مهمانی نمی‌رفتم[۱].

دولت امیرکبیر ومسئله بابیگری

پس ازاین جریان،چوب‌کاری و نوشتن توبه‌نامه ، علـی محمد شیرازی را دوباره به‌زندان «چهریق» بازگردانیدند. وی تا سال ۱۲۶۶ درآنجا دربند بود . در این میان اتفاقات و حوادثی نیز درایران رخ داد. از جمله محمد شاه درگـذشت و «حاجی میرزاآقاسی» و وزیر وی هم ازکارافتاد، ناصرالدین میرزا ازتبریز به‌تهران رفته وناصرالدین شاه شد و«میرزا تقی‌خان امیرکبیر» رشته‌کارهای کشور را بدست گرفت. بابیان همان‌طور که‌گفته شد دربعضی ازشهرموجب شورش وآشوب شدند که منجر به‌دخالت دولت درماجرا گردید. بعد ازیك‌رشته درگیری‌های خونین کـه درسال ۱۲۵۵ ه.ق. وسال بعد میان لشکریان دولتی و هواداران علی‌محمدشیرازی درگرفت تمام سرجنبانان بابیه‌ـبشرویه‌ای، بارفروشی، زنجانی، و دارابی ، درسال ۱۲۶۶ه.ق. کشته شدند. آن‌چه بیشترشورش‌ها وگرایشات بسوی علی‌محمدشیرازی را افزایش داده‌بود همان‌گونه‌که یادآوری شد موضع‌ضددولتی این‌فرقه‌بود وگرنه درغیراین‌صورت معلوم نبودکه‌آیا این فرقه می‌توانست بدان‌حد مردم را برانگیزد چنان‌که ازفرقه شیخیه هیچ‌گونه خبری نشد وجزء صدها فرقهٔ دیگر درآمد.شورش بابیگری پس از شکست سختی که درمازندران خورد ـ که شرح مفصل آن‌قبلاآمد ـ ونیز منهدم شدن‌آن‌ها در زنجان به‌یکباره فروکش کـرد و از اعتبار افتاد تنها عوامل بعدی یعنی سیاست دول خارجی به تداوم و فراموش نشدن این فرقه کمك کـرد ، تازه درهمان‌گیرودار هم بزرگان اولیه بابیه خود تمایل شدیدی به‌گشودن ایـن راه داشتند چنان‌که «ملامحمدعلی» که صدها نفر را بکشتن داد و درقلعه طبرسی وعده

۱ـ اعتضادالسلطنه ، فتنهٔ باب ، ص۳ـ۲ـ۱ـ۷۵.

و وعیدهای خیالی بمردم می‌داد، خود شفاعت به‌سفیر انگلیس برد.

ملامحمدعلی زنجانی که شورش عدهٔ دیگری از بابیان را در زنجان رهبری می کرد یعنی کسی که دعوی فتح زمین را داشت ومعتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را بگردن نهند و حتی حکومت مصر را بدست یکـی از اولیای مقدس سپرده بود، به‌اصحابش وعده داد امپراطورروس ـ که درزمرهٔ همان تاجداران بود ـ به‌یاری آنان خواهد آمد.

فصل ششم

پایان کار باب

امیرنظام، (امیرکبیر) دستور ازبین‌بردن علی محمد شیرازی را صادر می‌کند

اما سیاست امیرنظام در مورد علی‌محمد شیرازی سیاستی واقع بینانه بـود زیرا وی ابتدا علی محمد شیرازی را از لحاظ معنوی و روانـی در نظر تودهٔ مردم ضایع وخوارگردانید وهالهٔ وتوهمی که از وی در اذهان بوجود آمده بود زدود تا بعدها افسانه‌ای نشده و در ابهام باقی نماند. سپس تصمیم‌گرفت او را جسماً ازمیان بردارد .

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

«... میرزا تقی‌خان امیرنظام کـه درآن عصر وزیر ایـران بود بعرض حضور مبارك رسانید کـه تا میرزا علی محمد باب زنـده است،

اصحاب او آسوده نخواهند بود. بهتر آن‌است که باب را درمعرض هلاك درآورند ویکباره این‌فتنه بنشانند. شاهنشاه جهان‌فرمود این خطا ازحاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آن که به دارالخلافه آورند بدون تحقیق به‌چهریق فرستاده محبوس بداشت. مردم عامه‌گمان کردند که او را علمی و کرامتی بوده ، اگر میرزا علی محمد شیرازی را رها ساخته بود تا در دارالخلافه‌آمده با مردم محاورت مجالست نماید، بر همه‌کس مکشوف می گشت که اورا هیچ کرامتی نیست‌میرزا تقی‌خان‌عرض کرد کلام‌الملوك ملوك‌الکلام ولی اکنون‌نوشته‌هامی‌باشد اقراری و اعتراف می کنی ؟ علی محمد شیرازی‌گفت : آری من‌به‌صحت آن‌ها اعتراف می کنم. صاحبخانه پرسید آیا تو بر عقیدهٔ خود باقی می‌باشی یعنی این که خودت می گفتی مهدی منتظر قائم از اهل بیت‌محمد (ص) هستم، علی‌محمد شیرازی گفت آری.

امیرنظام

حجة‌الاسلام گفت :

اکنون کشتن تو واجب است وخون تو به هدر رفت .

سیاست امیرنظام درمورد علی‌محمد شیرازی سیاستی واقع‌بینانه‌بود زیرا وی . . .

مرحوم ملامحمد تقی حجة‌الاسلام فرزند مرحوم ملامحمد ممقانی که خود مستقیماً درجریانات حوادث علی‌محمد شیرازی واعدام او قرار داشته درهمان زمان

در رساله‌ای به درخواست ناصرالدین شاه قاجار می‌نویسد :

«نخست علی‌محمد شیرازی را به‌خانهٔ حاج میرزاباقر پسرحاج میرزا احمد مجتهد تبریز بردند و درآنجا مشارالیه چیزیٔ از عقاید خود اظهار نداشت . از آن‌جا به‌خانه‌ی والد حجةالاسلام آوردند و این داعی حقیر آن‌وقت خود در آن‌مجلس حضور داشت مشارالیه را درپیش روی والد مرحوم نشانده آن مرحوم آن‌چه نصایح حکیمانـه و مواعظ مشفقانه بود باکمال‌شفقت ودلسوزی به‌مشارالیه القاء فرمود، پس والد بعدازیأس ازاین فقره از در احتجاج درآمده فرمودند :

کسی که چنین ادعای بزرگی درپیش دارد بی‌بَیِّنِهِ وبرهان کسی ازاو نمی‌پذیرد آخر این دعوی‌ها که تو می کنی دلیل و برهانت براین‌ها چیست ؟

بی‌محابا گفت : این‌ها که تو می‌گوئی دلیل و برهانت بر آن‌ها چیست ؟

والد از روی تعجب خندیدهِ فرمود : سید تـو که طریق محاوره را هم بلد نیستی ازمنکر کسی بینه نمی‌خواهد شهود وبینه وظیفه‌ی‌مدعی است من که مدعی مقامی نیستم بینه محتاج اقامه دلیلی نمی‌خواهد ؟

والد بعد ازتعجب زیاد ازاین جواب ناصواب فرمودند ای مرد من که بتو حالی کردم که اقاسری دلیل وظیفه مدعی‌است نه‌منکر، توهنوز در امور بدیهه که جاهلی .

علی‌محمد شیرازی گفت : دلیل من تصدیق علماء است .

فرمودند علمائی که تصدیق تورا کرده‌اند بااغلبشان من ملاقات کرده آن ها را صاحب عقل درستی ندیده‌ام و تصدیق سفها مناط حقیقت کسی نمی‌باشد گذشته ازاین اگـر تصدیق علما دلیل حقیقت باشد اینك

درمیان جمیع ملل باطله اسلامیه وغیراسلامیه علمای متحجربوده وهستند که صدیق مذهب‌خودرا می کنند. بنابراین پس باید جمیع مذاهب وملل باطله حق باشند وهذا شی عجب.

گفت دلیل، نوشته‌های من

فرمودند نوشتجات تو را هم اکثرش را دیده‌ام جز کلمات مزخرفه‌ی مهمله‌ی معتمل‌المعانی ومختل‌المعانی چیزی درآن‌ها مشاهده نکردم و در حقیقت آن نوشتجات دلیل روشن بربطلان دعاوی تست نه دلیل حقیقت.

علی محمد شیرازی گفت : آن‌هائی که نوشتجات را دیده‌اند همه تصدیق کرده‌اند.

والد فرمودند تصدیق دیگری برما حجت نیست و آنگاه این ادعاها که تو می کنی از دعوی امامت ووحی آسمانی و امثال‌آن نبوت آن جز معجزه یا تصدیق معصومی دیگر راه ندارد اگر داری بیاور والا حجتی برما نداری؟

علی‌محمد شیرازی گفت : خیر دلیل همان است که گفتم.

والد فرمودند: حال باز درآن دعاوی که برمجلس همایونی در حضور ما کردی از دعوی صاحب‌الامری وانفتاح باب وحی تأسیس و ایتان به مثل قرآن وغیره آیا درسر آن‌ها باقی هستی؟

گفت :آری

فرمودند : ازاین عقاید برگرد خوب نیست خود ومردم را عبث به مهلکه مینداز.

علی‌محمد شیرازی گفت : حاشا وکلا.

پس والد قدری نصایح به‌آقامحمدعلی کردند اصلا مفید نیفتاد. موکلان دیوانی خواستندآنان را بردارند باب روبه والد کرده عرض

کرد: حال شما بقتل من فتوی میدهی؟

والد فرمود : حاجت به‌فتوای من نیست همین حرف‌های تو که همه دلیل ارتداد است خود فتوای توهست.

گفت : نه ، من ازشما سؤال می کنم؟

والد فرمودند حال که اصرار داری بلی مادام کـه دراین دعاوی باطله و عقاید فاسده که اسباب ارتداد است باقی هستی بحکم شرع انور قتل تو واجب است ولی چون من توبه‌ی مرتد فطری را مقبول می‌دانم اگر ازاین عقاید اظهار توبه نمائی من تو را ازاین مهلکه خلاص می‌دهم پس مشارالیه را با اتباعش ازمجلس برداشتند و بسوی میدان سربازخانه حکومت بردند.»

چون حاکم یا والی شهر حکم فتاوی علما را به‌محافظین علی‌محمدشیرازی اعلام نمود درپی آن فرمان صادر کرد تا علی‌محمد شیرازی را درجاده بزرگ شهر وبازار بگردانند و او را که کلاهی ـشب کلاهیـ برسر داشت با پای برهنه بدون کفش و گیوه فقط با جوراب گردانیدند، ملامحمدعلی را هم به‌زنجیری بسته‌بودند. آن‌هارا بگردش درآوردند تا به میدان موسوم به سربازخانه کوچك رسیدند. این سربازخانه کوچك سه در ورودی داشت، یکی از آن‌ها به‌بازارعه‌ومی باز می‌شد که آن‌جارا جبه‌خانه می گفتند، یعنی جائی که اسلحه می‌ساختند، این‌محوطه به‌پشت‌بام آب‌انبار راه داشت که ازآن‌طریق پس ازطی پلکانی چند وارد میدان می‌شدند. دوم دری بود که از دالان درازی که در مقابل مسجد جامع معروف بـه مسجد شاهزاده به‌میدان راه داشت (منظور میدان سربازخانه کوچك است) و بالاخره در کوچکی بود که ازطرف میدان محل توپ‌ها که‌آن را میدان توپخانه و «اوتاغ نظام» (دیوان جنگ) می‌نامیدند واردآن میدان‌می‌شد واین در دیوارغربی میدان‌سربازخانه واقع بود . دیوارهای این میدان به اطاق‌ها و حجراتی تقسیم می‌شد کـه محل سکونت

سربازها بود ، دیوار چهارم غربی این میدان را برای اعدام علی محمد شیرازی معروف به باب اختصاص‌داده بودند. دوعدد میخ آهنی آورده بودند وبرهمین‌دیوار میان دوحجره ازحجرات واقع دراین قسمت کوبیده بودند.

آن‌گاه علی محمد شیرازی را از در اول سربازخانه‌ی کـوچك وارد میدان کردند وچون به‌روی آب‌انبار رسیدند قدری تأمل کردند زیرا تعداد زیادی ازاعیان و وجوه شهر درآن‌جا حضور داشتند.

پس اعیان شهر نزد باب آمده از وی خواهش کردند که ازدعاوی خوددست بردارد و درشهری که اشتهاردارد که مردم آن بیش ازمردم سایربلاد سادات‌واشراف اهل‌البیت را احترام می کنند خون خودرا نریزد ولی اوبگفتهٔ اعیان شهرتوجه‌نکرد وهم‌چنان ساکت و آرام بود وعلائم ونشانه‌های ترس وهراس وحواس پرتی دراو دیده می‌شد .

دراین هنگام سه‌فوج سرباز درمیدان حاضربودند:

اول فوج چهارم تبریز، دوم‌فوج اختصاصی تبریز، سوم‌فوج کلدانی آشوری مسیحی موسوم به بهادران وفوج چهارم درسربازخانه وفوج اختصاصی و بهادران تحت سلاح بودند، نام سرکرده بزرگ فوج اختصاصی آقـاجان‌بیك زنجانی بود ونام سرکرده فوج بهادران سام‌خان مسیحی بود.

رئیس دربانان والی نزد سرکردهٔ فوج‌اختصاصی آمده، حکم‌قاضی‌را باعدام باب و رفیقش به‌او نشان‌داد. ولی سرکردهٔ مزبور ازاطاعت حکم قاضی امتناع کرد عذر وی این بود که او مردی سرباز است وسرباز تابع احکام وزارت جنگ است وتنها ازوزارت متبوعهٔ خود باید اطاعت کند و نمی‌تواند حکم غیر وزارت متبوعهٔ خودرا اطاعت کند.

آن‌گاه رئیس دربانان، جلو سرکردهٔ فوج مسیحی آمد وحکم قاضی‌را به‌وی نشان داد . او اطاعت کرد و یك دسته از فوج را کـه به‌اصطلاح عثمانی‌ها «بلوك» نامیده می‌شد برای انجام حکم قاضی تعیین کرد . سردستهٔ آن‌ها غوج علی سلطان

مسلمان طوجی خوئی بود. پس غوج‌علی‌سلطان دستهٔ خودرا به سه‌صف تقسیم کرد وسپس علی‌محمدشیرازی ورفیقش را ازمستحفظین تحویل گرفته، آن‌هارا درقسمت چهارم میدان جلوی آن دومیخ آهنی که قبلا کوبیده بودند، آورد وبا ریسمان‌محکمی دوشانه‌آن‌هارا محکم بستند وسپس آن‌هارا بقدر سه‌ذرع از روی زمین بالا کشیدند. روی آن‌ها بطرف دیوار بود ولی ملامحمدعلی به‌سردسته مذکـور التماس می کرد که روی اورا بطرف تیراندازان برگردانند تا تیرهائی راکه بسوی اومی آید ببیند، اوهم خواهشش را پذیرفت. باز خواهش کرد که صورتش را مقابل‌پای «باب» قرار دهند، ولی پذیرفته نشد. آن‌گاه فرماندهٔ کل فوج یعنی سام‌خان فرمان پیش‌فنگ داد وسربازان تفنگ‌ها را بشکل سلام بلند کردند، مردم همه سکوت کردند ، چنان‌که گویا نفس‌ها قطع شده بود. دل‌ها به‌طپش افتاد، بندها به‌لرزه درآمد، صدائی مانند صدای مگس شنیده می‌شد، درپیش‌فنگ دوم چنان سکوتی برمردم مستولی شد که گویا مرغ بر سر آن ها نشسته بود ، دل‌ها و نبض‌ها چنان بزدن افتاد که نزدیك بود ضربانات آن‌ها شنیده شود.

دراین هنگام سام‌خان به‌رئیس دربانان والی که حکم‌اعدام را دردست‌داشت نگاه‌کرد واو اشاره به تنفیذ کرد، پس‌سام‌خان فرمانده فوج بصدای‌نظامی بسر کردهٔ صدتفری اشاره‌کرد و فرمان تیراندازی ازصف اول داد. آن‌گـاه صدای تیرها بلند گردید و دود فضای میدان را فراگرفت.

وقتی دود برطرف شد معلوم شد که ملامحمدعلی تیر خورده است. وی در این‌حال باب را صدا می‌زد وچنین می گفت : آقای من از من راضی شدی ؟

اما باب چون تیر به‌طنابش خورد، طناب بریده شد واو به‌زمین افتادوبدرون یکی از حجره‌های سربازخانه ،که نزدیك محل سقوط وی بوده فرارکـرده بود ، تماشاچیان وسربازان از زیادی دود نتوانستند سقوط باب را ببینند ومتوجه فرارش شوند وچون اورا ندیدند، فریادشان بلند شد و در وهم وخیال افتادندکه مبادا باب به‌هوا پرواز کرده باشد!..

«... قنسولی روس در تبریز با نقاشی ماهر بکنارخندق رفته و نقشه آن دوجسد مطهر را که کنارخندق افتاده بود برداشت.
(تلخیص تاریخ نبیل زرندی عبدالحمید اشراق ـ ص ۵۳۳)

«... روزثانی قنسول روس با نقاش حاضرشد و نقش آن دوجسد را بوضعی که درکنارخندق افتاده بود برداشت...»
«کتاب مقاله سیاح ـ نوشته عباس افندی. ص ۴۹)

سرکردهٔ فوج وسرجوخه‌های لشکر ازهیجان مردم وهجوم آن‌ها به‌وحشت و اضطراب افتادند، لاجرم سام‌خان فرمان داد تا نظامیان خط سه‌گوش نظامی تشکیل دادند و بدین واسطه جلو هجوم مردم را گرفت آن‌گاه سرکردگان فوج را درنشار گذاشت تا حجرات میدان را بگردند وباب را پیدا کنند. سرکردهٔ صدنفری «غوج علی‌سلطان» وی را دریکی ازحجرات پیدا کرده با زور او را ازحجره بیرون کشید وبا مشت ولگد برپشت گردن اومی‌زد و اورا بمردم معرفی می کرد. آن‌گاه دوباره مانند اول با طناب بستند وتیرباران کردند.

دراین مرتبه بیست‌ویك تیر بربدنش اصابت کرد وتمام بدنش وصورتش که سالم مانده بود سوراخ‌سوراخ شد. پس جثه‌اش ازحرکت‌افتاد ومردم‌آسوده خیال از وسواس و وهم خیال بیرون آمدند. جسدآن‌دوتن علی‌محمد شیرازی وملاحسین را درمقابل برج وسط میدان انداخته خوراك سباع وطیور شدند.

زعیم‌الدوله[1]« پایان‌این گزارش اضافه این‌است آن‌چه صاحب‌ناسخ‌التواریخ و غیر او در این مورد ثبت و ضبط کرده‌اند و این جریان از هرجهت باگفتار پدرم موافق است، اول این که پدرم‌آن سرکرده را که برپشت علی‌محمد شیرازی‌می‌زده ندیده‌است دوم‌آن‌که بعد از تیرباران ندیده است‌که جثه‌آن‌دو را روی زمین‌ها در کوچه و بازار تاکنار خندق کشند.

پدرم می گوید دونردبان‌آوردند وجثه‌آن‌هارا با نردبان در میان خندق مزبور انداختند.»

کلماتی چند از باب

سوارگاو نشوید وبرآن چیزی حمل نکنید... شیرخر نخورید ... تخم‌مرغ را قبل ازآن‌که پخته شود برچیزی نزنید زیرا محتویاتش ضایع می‌گردد، این‌هارا

۱ــ زعیم‌الدوله ، باب‌الابواب، ص۱۶۲

خداوند روزی علی‌محمد باب (نقطه اولی) در روز قیامتشان قرارداده که میل‌نمائید وشما ازایشان تشکر کنید؟!؟!.

(بیان عربی، ص۴۹)

«لاتزکبن البقر ولاتحملن علیه سن شئی ... ولا تشربن لبن‌الحمیر ... ولا تضربن البیضة...»

فی حکم محو کل‌الکتب کلها الاما انشئت اوتشئی فی‌ذالك‌الامر.

یعنی دربارهٔ حکم ازبین‌بردن تمام‌کتب مگـر آن چه راجع به امر بابیگری نوشته شده است یا خواهد شد.

(بیان فارسی ص۱۹۸)

«واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی باقی بماند فردی که یکتا-پرست باشد وباید که دراین‌کار بکوشد وهرگاه دریکی از طرفین مـانعی پیدا شود جایز است که بدیگری اجازه دهد که ثمره‌ای را آشکار نماید».

(بیان فارسی ص۲۹۸)

«فی‌ان فرض کل احدان تیأهل لیبقی عنها من نفس یوحدالله ربها ولابدان»

فصل ششم

بخش دوم

عاقبت کار قرة‌العین

همان‌گونه‌که اشاره شد سومین کسی که به‌باب‌گروید زن زیبائی از خانوادهٔ مشهور ومنسوب به فقاهت بنام **زرین‌تاج** بود، ولی بابیان درابتدا اورا **بدرلدجی وشمس‌الضحی** لقب داده بودنـد، بعداً قرة‌العین نامیده شد. سپس از طـرف بها و بهائیان به‌این زن نام صدیقهٔ طاهره دادند. زرین تاج به‌زبان عربی **مذهبةالتاج** یا **ذات‌التاج‌الذهبی** است. پدرش ملاصالح قزوینی ازبزرگان فقهاء عصر خود بود و عمویش که بدست همین زن به‌قتل رسید به **شهید سوم** معروف گردید.

زعیم‌الدوله در کتاب باب‌الابواب درمورد قرة‌العین می‌نویسد:

«استقبال قرة‌العین ازباب به‌آن جهت نبود که در وجود باب‌علم وحکمت یا ادب حقیقی وجود داشته باشد، زیرا باب دیوانه‌ای بیش‌نبود وکلمات مهمل ومغلوطی بیش نبافته بود بدین‌جهت اشخاصی که مختصر فضل وشخیصی داشتند نه‌تنها ازاو استقبال نمی‌کردند بلکه از اونفرت و انزجار پیدا می‌کردند، ولی قرة‌العین مست شهوت بـود و میل زیادی به مردان داشت بدین جهت نمی‌توانست به یك شوهـر روحانی اکتفا کند

وازطرفی دیگر خاندان اوخاندان زهد وقناعت وعصمت وعفت بود ودر چنین خاندانی ازبرای او وسائل عیش وعشرت وآزادی و شهوت‌رانی وجود نداشت باین جهت صلاح ومصلحت خود را در آن دید که یکباره خودرا ازقید وبند دین ومذهب آزاد سازد وبا حزبی که به‌هیچ‌نظم‌وقاعده وحد ادبی مقید نباشد همراه وهمقدم گردد وچون بابیان تنها حزبی بودند که دارای مرام اشتراکی وپیرو هرج و مرج بودند به این جهت باآن‌ها پیوند کرد[1].»

قرةالعین باب‌را خواستگاری کرد وباب‌هم درمقابل ازقرةالعین خواستگاری نمود. باب برای قرةالعین پیام داد که مردم را علناً بسوی وی فراخواند ، قرةالعین نیز چنین کرد. قرةالعین دستور داد که زنان حجاب از رخ برگیرند و تأکید کرد که یك زن مجاز است به ۹ مرد شوهر کند و درتفصیل وتوضیح آن گفت : این از خوش‌رفاقتی است و وسیلهٔ زیادتی مهر ومحبت است.

خیلی زود جمعیت زیادی به‌دور قرةالعین گردآمدند. اووقتی مردان متعددی را بدور خود دید کم کم دل ازشوهرخویش برداشت ورشتهٔ خانوادگیش راگسست وسرانجام درخواست طلاق کرد و چون شوهرش راضی به طلاق دادن او نمی‌شد قرةالعین بدون فسخ طلاق پشت پا به خانه وخانواده وشوهرزد وآنان‌را ترك گفت. ازآن‌پس مردان زیادی گرد او جمع شدند:

« ... قلوب مردان و زنان را بواسطهٔ زیبائی چهره ، قدرت برمعارضه و مناظره ، نازکی صدا ونرمی شیوهٔ بیان بسوی خود مجذوب ومتمایل ساخته‌بود. گردن‌ها بسوی او کشیده می‌شد، صاحبان‌نفوذوقدرت برای اجابت دعوت او برروی ساق و قدم می‌ایستادند و او همگاهی با

۱ــ زعیم‌الدوله ، باب‌الأبواب، ص۱۱۵

اشعاری مانند مروارید منظوم و گاهی با نثری مانند در منثور برای آنان سخنرانی می کرد . عقول عاقلان را بجادوی بیان خود فریب مـی‌داد ، نفوس خردمندان را به نقش و نگارهای بیان خویش بسوی خود متمایل می‌ساخت ودل‌های فرزانگان را به‌نیکویافتن کلام و زبان بازی اسیرخود می کرد بدین‌جهت‌کار برخویشانش مشکل شد، دل‌های‌آنان مانندقطعات آتش برافروخته‌گردید، درامر این زن متحیرشدند و از حجاب برداشتن وی عقول‌خودشان را مانند مستان ازدست دادند. آن‌ها مست نبودند، اما مصیبت بزرگ بود.»[1]

شوهر قرةالعین ـ که پسر عمویش می‌شد ـ برای علاج ایـن واقعه به‌تکاپو افتاد وچند مرتبه بنزد عمویش یعنی پدر قرةالعین رفت، اما هیچ نفسی درکارآنزن مؤثرنیافتاد، وی نه‌تنها به‌خانه پسرعمویش‌بازنگشت بلکه خون عمویش‌را نیزحلال دانست . عمویش سنگ بزرگی برسر راه باب بود و سخت بـا این فرقه مبارزه می کرد . مریدان قرةالعین برای نشان دادن درجهٔ خلوص و ارادت قیام کـردند و هنگام طلوع صبح به‌مسجد جامـع وارد شدند و جمعی بنام فدائیان درحالی‌کـه عمویش درمحراب مشغول نمازگذاری بود به‌وی حمله‌کردند ، او راکشتند ، و به فجیع‌ترین وضعی قطعه‌قطعه ومثله نمودند.

مردم قزوین با ملاحظه این صحنه برعلیه قاتل و قاتلین و شخص قرةالعین شوریدند واو ناچار ازترك شهر گردید، که شرح آن درصفحات گذشته به‌تفصیل آمد. قرةالعین ازقزوین بسوی خراسان رفت تا درآنجا به‌ملاحسین بشروئی بپیوندد، اما چون به‌قریهٔ بدشت نزدیکی‌های شهر بسطام رسید به‌وی گفتند ملاحسین به‌بارفروش رفته است. قرةالعین با جمعی ازبابیان‌آهنگ مازندران نمود.

درمازندران قرةالعین باحرکات ورفتاری که علناً درآن محیط مذهبی از خود

۱ــ زعیم‌الدوله، باب‌الابواب

نشان داد و روز روشن با مردان درحمام خلوت نمود اعتباری برای خود نگذاشت ومردم راکه تاب تحمل دیدن چنین مناظری نبود علیه خود برانگیخت. مخصوصاً گفتار وی درمورد زنان هیچ گونه هماهنگی با فرهنگ و لغت ورسوم مردم نداشت وبهترین وسیله‌ای بود که مخالفان وی بتوانند از آن بهره بگیرند.

خط واشعار قرةالعین

مناجات قرةالعین

الهی الهی بحق ذات اعلایت که نفس مقدس اوست وبه‌حرمت کینونیت ابهایت که ثمرهٔ فطرت اوست و بحق انیت قدیمت که آیت‌قدرت اوست وبحق سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما واماندگان تیه خسران‌را وبچشان بما لذت عفو وغفران را الهی بآن رحمتی که مارا بدان‌بود فرمودی وشیی جزاو نبود که مارا از ما ستان و بسر منزل نجات و هدایت رسان الهی بآن عنایتی که راه را بما نمودی واوست مقصود که ما را براه آورد برضای خود

برآور تا آن‌که از کشاکش نفس اماره رهیم ومهیای لقای باصفایت گردیم یا ارحم الراحمین رحمی رحمی رحمی یا خیرالغافرین نظری نظری نظری که‌کار از دست رفت کشتی غرق‌گردید وصبح دمید وما را مفری نیست وشان اقبال و ادبار ما الهی مشاهده می کنیم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی احدی را مجال‌نیست که تنطق فرمایند بل ختم بر السن وافواه وکتاب‌هابین یدی ایشان‌گـواه الهی این تنطقم ازاشراق جمال وفضل اکبر تو است و این ازضیاء جمال امر تو است که مرا وحدت درگرفته و در مقام بازداشته تا امرت چونزیلی و حکمت چـو دلیل فرماید الحمدالله رب‌العالمین وهوخیر ولی‌الصابرین طاهره .

اشعار قرةالعین

اشعار زیر نیز منسوب به‌طاهره است:

بعرش جان چو تو جانانه بود — که قهر از عارضت افسانه بـود
به زیـر دام زلفت دانـه بود — به دامم درافکند آن دانـه تو

درمحفل خود بارم ده ای‌یار
پیش رقیبان منما تو خارم

منم ای سروقد دیوانه تو — از آن دونرگس مستانه تو
شدم ازعارض جذبانه تو — اسیر عشق جاودانه تو

ای گل عذارم بـردی قـرارم
نالان ز هجرت همچون هزارم

□ □ □

زعشقت گربسوزد استخوانم — بجز نام ترا برلب نرانم
بپاس آن‌کسی صد جان فشانم — که یك‌بارم‌برد برخانه‌تو

گاه از وصالت شادم نمائی
گاه از فراغت سازی نزارم

شده هر موی زلفت یك کمندم که برعشق تو کرده پای‌بندم
شدم ای دلبر بـالا بلندم هلاك از غمزهٔ فتانه تـو
قد بلندت سرو روانم
زلف کمندت مشگ‌تتارم

□ □ □

ای عید مبارك پی هانحن هنیئاً لك
خلقی‌بوجودت حی‌هانحن‌هنیئاً لك

□ □ □

مستم زمی جامت دارم طرب ازنامت
آسوده در ایـامت هانحن هنیئاً لك
برخیز مطرب را شو سر سلسله ماشو
بیرون ز من و ما شو هانحن هنیئاً لك
غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری
گویـد بهر سیری هانحن هنیئاً لك
ای غره بگو هردم با قلبی تهی ازغم
کز طلعت شه خـرم هانحن هنیئاً لك

□ □ □

گر بتو افتدم نظر چهره بـه چهره رو به‌رو
شرح دهم غم تو را ، نکته به نکته مو به‌مو
از پـی دیـدن رخت ، همچـو صبا فتاده‌ام
خانه به‌خانه در به‌در، کوچه‌به‌کوچه کو به‌کو
دور دهان تنگ تو ، عارض وعنبرین خطت
غنچه به‌غنچه گل به‌گل، لاله به لاله بو به‌بو

می‌رود از فراق تو ، خون دل از دو دیده‌ام
دجله‌به‌دجله یم به‌یم، چشمه‌به‌چشمه جو به‌جو
مهر تـو را دل حـزین بافته بـا قماش جان
رشته به رشته نخ به نخ ، تار به تار پو به پو
دردل‌خویش (طاهره) جست وندید جزتورا
صفحه به صفحه لابه‌لا، پرده به‌پرده تو به‌تو

***

خال به‌کنج لب یکی ، طـره‌ی مشك‌فام دو
وای به حال مرغ دل ، دانـه یکی و دام دو
محتسب است وشیخ ومن، صحبت عشق درمیان
من چه دهـم جـوابشان ، پخته یکـی وخام دو

***

همه عـاشقان شکسته دل — که دهند جـان به‌ره بلا
جذبـات شوقـك‌الجمت — بلاسل الغم والبلا
اگر آن صنم، زره‌ی‌ستم — پـی کشتن من بی‌گنه
لقد استقام بسیفه — فلقد رضیت بما رضی
سحری ، نگار ستمگرم — قدمـی نهاد بـه بسترم
فاذا رأیت جمالـه — طـلـع الصباح کانما
من ووصف‌آن مه‌خوبرو — که زدند صوت بلا براو
بنشاط و قهقهه شد فرو — کـه اناالشهید بـه‌کربلا
هله‌ای گـروه امامیان — بکشید هلهله این زمان
که ظهوز دلبر ما عیان — شده فاش و ظاهر و برملا

شعرهای درهم (ملمع) پائین ازقرةالعین است[1].

جذبات شوقك الجمت بسلاسل الغم والبلا
همه عاشقان شکسته دل که دهند جان به ره بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بی‌گنه
لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضی
تو بملك وجاه سکندری من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوشست تودرخوری وگر این بدست مرا سزا
بگذر ز منزل ما و من بنما بملك فنا وطن
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشا
سحری نگار ستمگرم قدمی نهاد به بسترم
فاذا رأیت جماله طلع الصباح کانما
لمعات وجهك اشرقت و شعاع طلعتك اعتلی
زچه روالست بربکم نزنی؟ بزن که بلی بلی
ز جواب طبل الست او ز ولا چوکوس بلا زدند
همه خیمه زد به در دلم سپه غم و حشم بلا
چه‌خوش آنکه آتش‌حیرتی زنیم به قله طور دل
فصککته و جعلته متد کدکا متزلزلا
پی خوان دعوت عشق‌او همه شب زخیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا
من و وصف آن‌شه‌خوبرو که زدند صوت بلا برو

۱ــ این شعرها را از صحبت لاری شمارده‌اند و به‌آخر دیوان او نیز افزوده شده. ولی من جستجویی کردم و بودنش را از قرةالعین به باور نزدیك‌تر دانستم. براون و دیگران یاد این شعرها را کرده‌اند. ولی همه آن ها را در دست نمیداشته‌اند. به‌نقل از کسروی، بابیگری ص۱۱۱.

بنشاط و قهقهه شد فـرو که انا الشهید بکربلا
چو شنید نالهٔ مرگ من پی سازمن شد و برگ من
فمشی الا مـهر ولا وبکی علی مجلجلا
هله‌ای گروه امامیان بکشید هلهله این زمان
که ظهور دلبر ما عیان شد و فاش وظاهر و برملا
گرتان بود طمع لقا ورتان بود هوس بقا
ز وجود مطلقه مطلقا بر آن صنم بشوید لا
«تو کمان کشیده‌ودر کمین که زنی به تیرم ومن غمین»
«همه غمم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی»
تو که فلس ماهی‌حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
بنشین چو«طوطی» ودمبدم بشنو خروش نهنگ لا

نامه‌ای به‌خط قرة‌العین به

ملامحمدتقی برغانی

جسد یکی از قاتلین بهائی پس‌از دار آویخته‌شدن درمیدان **پای قایق تهران**

فصل هفتم

پاره‌ای از گفتارها و اصول باب

باب به‌این گفتهٔ خود نسخ قرآن و احکام آن‌را واجب قرارداده ، متن معرب گفته باب چنین است (ترجمه‌آن معرب. م)

«هـر کس بر شریعت قرآن بوده تا شب قیامت ناجی می‌باشد» یعنی از روز ساعت وآن ساعت دو و یازده دقیقه ازغروب خورشید روزچهارم واول شب پنجم ماه جمادی‌الاول سال ۱۲۶۰ هجری است؛ زیرا درآن‌وقت ابتدای اظهار امرباب و اعلان دعوت وی بوده است و مقصود ازبعث و حشر و نشر قیام وی بدعوت خود می‌باشد بنابراین هرکس ازاین تاریخ از اطاعت اوامر او سرپیچی کند وگفته های اورا نپذیرد محکوم به‌فسق و عصیان خواهد بود وکسی که با او مخالفت کند کافر جاهد وخونش هدر است، نهایت ملاقات خداوند ، ملاقات باب است و آن برزخ مذکور درقرآن است؛ زیرا آن‌بین موسی و عیسی و محمد است نه‌آن‌چه مسلمین می‌گویند[1] مرگ کنایه از فناء در لقاء باب می‌باشد ، تمام مـوجودات به‌تکلم باب

۱ــ معلوم نیست چگونه باب میان موسی وعیسی ومحمد بوده ! خوانندگان گرامی باید ببخشید ازاین گونه عبارات نامفهوم دربیانات باب فراوان است .

آفریده شدند ،گفته هیچ ممکنی مانندگفتهٔ باب نیست؛ زیرا تمام اشیاء بگفته شجره حقیقت (یعنی باب) آفریده شده ومی‌شود چنان که در«بیان» مذکور است، باب مبدأ ظهور همه اشیاءاست نار ونور همیشه دور کلام اومی گردند.

می گوید : چنان‌چه محمد افضل ازعیسی می‌باشد پس بیان او نیز افضل از قـرآن است و می گوید: اف! پس اف برمسلمین و مؤمنین که در انتظار قائم منتظر از آل محمدند وهنگامی که اورا درخواب ببینند افتخار می کنند ولی اورا بدست‌خودشان درکوه (یعنی قلعهٔ چهریق درماکو) زندانی می کند و این یك معنی ازمعانی گفتهٔ محمد است که دربارهٔ من مـی گوید : (فیه سنة من یوسف یباع ویشتری) تـرجمه دراو سنتی ازیوسف می‌باشد که خرید وفروش می‌شود.[1]

باب تعلیم وتعلم وتدریس تمام علوم و کتب را غیراز کتاب‌های خودش‌حرام کرده است چنان که بدین مطلب گواهی می‌دهدآن چه میرزا حسینعلی بهاء درکتاب اقدس خود درصفحه۲۲ ذکرنموده است. متن عبارت وی چنین است:

«خداوند شما را ازآن‌چه دربیان نازل شده که باید همه کتاب ها را فانی ونابود سازید معاف فرمود وما اکنون بشما اجـازه می دهیم کـه آن علومی راکه بحال شما مفید باشد بخوانید نه‌چیزی که منتهی به‌مجادله درکلام شود واین ازبرای شما بهتر است اگرمعرفت داشته باشید.»

به‌این جهت بودکه مؤمنین به‌باب در زمان او وبعد ازاو قرآن وجمیع کتب علمی را ازفقه وغیرآن می‌سوزانیدند وبه خواندن کتب باب اکتفا می کردند تابهاء قیام‌کرد وحکم باب را نسخ نمود چنان که سابقاً گذشت .

پس باب موضوع ازدواج را محدود نمود وفقط آن‌را مشروط برضاءزوجین

۱ــ معلوم نیست باب این حدیث را ازکجا نقل کرده و چگونه باب مانند یوسف خرید وفروش شده است .

قرارداد ورضایت ولی یا وکیل و شهود درمورد اولیاء را معتبر ندانست ولـی بهاء این حکم را نیزنسخ کرد .

متن عبارت اقدس اینست : ازدواج در کتاب بیان برضایت طـرفین محدود گشته و چون ما می‌خواهیم دوستی و اتحاد عباد برقرار باشد؛ آن را بعد از رضای طرفین‌مشروط به‌اذن پدر ومادر قراردادیم تا کینه وعداوتی میان مردم حاصل‌نشود، ما مقاصد دیگری هم دراین حکم داریم واین کار مطابق قضا واقـع شد .

پس از آن خراب کردن جمیع بقاع و مزارهای‌گذشتگان از انبیاء و مرسلین و اوصیاءآن‌ها و هم‌چنین خانه‌کعبه وقبر پیغمبر و قبور سایرائمه و مشاهیر اسلام را واجب‌کرد و حکم دادکه آن‌ها باید طوری خراب شود که‌سنگی برروی سنگی و خشتی برروی خشتی باقی نماند و بربابیان واجب‌کردکه نوزده بقعهٔ دیگر بکیفیت مخصوصی که‌آن‌را درکتاب‌های خود توصیف‌کرده است بسازند، وآن‌هارا زیارت کنند، اسم اورا درآن‌ها یادکنند وهرکسی داخل‌آن‌ها می‌شود درامان باشد.

قصد باب ازنوزده بقعه این‌است که‌آن‌ها بنام نوزده‌نفر باشدکه هیجده‌تن از آن‌ها همان‌هائی بودندکه درحیات خودش‌آن‌هارا بخود اختصاص داده بود وآن‌ها را عدد حی می‌نامید و یك‌نفرهم خودش باشدکه عدد نوزده تکمیل شود و بعد از خودش کسی که واجد صفات ومشخصاتی باشدکه‌آن‌هارا باعباراتی مانند لغز ومعما وکنایه ذکرنموده است.

بعدازآن حج بیت‌اله را باطل وبطورکلی نسخ‌کرد و وصیت نمودکه‌هرگاه مرد مقتدری درامت او پیدا شد؛ خانهٔ خدارا که درمکه می‌باشد خراب کند چنانچه سابقاً گذشت وهرکس استطاعت داشته باشد؛ خانهٔ محل ولادت اورا درشیراز حج کند. وتأکیدکرده بودکه هرکس استطاعت داشته باشدآستانه درب‌آن‌خانه‌را بلند کند ودیوار وساختمانش را بالابرده و رنگ‌آمیزی ونقاشی کند و نبایدکسی او را ممانعت کند و اگر برای توسعهٔآن عمارت احتیاج به زمین‌های اطراف‌آن پیدا شد کسی حق ندارد بگوید من مالك‌آن‌ها می‌باشم وقیمتش را بمن بدهید. و نیز حرام

نموده که اشخاصی که‌مستطیع نیستند درحج آن‌خانه ازاشخاصی که مستطیع‌می‌باشند نیابت کنند بلکه برمستطیع‌ها واجب قرارداده که خودشان شخصاً بـه حج آن خانه بروند زنان را از حج آن خانه معاف داشته است مگر زن‌های متولد در شیراز را و آن‌ها را هم دستورداده که درشب طواف بجاآورند. ودر اواخر امر خود برمردان واجب کرد که ازعوض حج چهارمثقال نقد از سکهٔ بابیان بدهند کـه هرمثقال نوزده گندم (قریب به چهار درهم) می‌باشد واین را درمدت عمر یك دفعه قرارداد. ومقرر داشت که مبلغ فوق‌الذکر را به نوزده‌تن از خدام خانه‌اش بدهند و آن قطعه زمینی راکه وی درآن متولد شده است مسجدالحرام قرارداد. واجب‌ساخته‌بود که هیجده مسجد دیگر با بنای عالی بسازند وهرقدر می‌توانند واو بحداسراف آن‌هارا روشن نگاهدارند؛ زیرا روشنی اسراف وتبذیر ندارد. سپس سال را به نوزده ماه وماه را به‌نوزده روز تقسیم کرده بود. پس مجموع آن ۳۶۱روز می‌شود پس پنج‌روزدیگر هم بنام (پنج دزدیده) ودرعربی (خمسة مسترقه) وبعبارت دیگـر کبیسه بدان اضافه کرد ونام این پنج روز را ایام (هاء)گذاشت.

روزه را نوزده روز ازاول طلوع خورشید تا هنگام غروب قرار داده است وموقع آن‌را نوزده روز قبل ازتحویل خورشید به برج حمل مقررداشته است یعنی عید نوروز جمشیدی ایرانی را کـه با روز بیست‌ویکم هرسال خورشیدی میلادی موافق می‌شود عیدفطر قرارداده است وپنج روز کبیسه را قبل از دخول ماه روزه، مخصوص به‌لهو ولعب وعیش‌وطرب ساخت تا امتش بهره‌خودرا ازعیاشی بردارند وآن‌گاه مشغول روزه‌داری شوند[1]. تاآن‌که می‌گوید: هنگامی که باب ظاهر گردد؛ مادامی که مردم به‌وی ایمان نیاورند، اموال ونفوسشان برخودشان حرام خواهدبود وهرشهری که درعصر وی یا بعدازآن مفتوح گردد؛ جمیع اموالی که درآن موجود می‌باشد اگر از راه ستم جمع شده باشد؛ پس اگرباب زنده باشد؛ تمام‌آن‌هامال‌او

۱ــ این قضیه مرا بیاد کارناوال مسیحیان انداخت: آن‌هاهم قبل‌ازفرارسیدن موسم روزه؛ عید رفع قلم و مسخره‌بازی دارند. ــ دکتر یـوسف فضائی، شیخیگـری،

خواهد بود واگر زنده نباشد، بکسی بدهند که بعد از وی امین او باشد واگر اموال از راه عدالت اکتساب شده باشد، پس اگر باب زنده باشد؛ خمس آن‌ها را به او می‌دهند وگرنه بدست نوزده نفر از امناء «بیت‌العدل» (بیت‌المال) می‌دهند تا بر طریق مساوات میان‌بابیان‌تقسیم کنند. وبقیهٔ آن‌را سردارفاتح برای‌خودش‌برمی‌دارد. یا اگرمصلحت دید بر یاران و مددکارانش برحسب درجه و کار آن‌ها درقشون، قسمت میکند واگر اموال مذکوره ازمقدار حاجت قشون وسرکردگان قشون زیاد آمد، نیز بطور مساوی بر بابیان تقسیم می کنند حتی بچه شیرخواری که شش ماه بیشتر ازعمرش نگذشته باشد با دیگران مساوی داده می‌شود؛ زیرا این‌طور اقرب بصواب می‌باشد ولی تعمیر بقاع سابق‌الذکر براین تقسیم مقدم خواهد بود. واگر چیزی ازتعمیرات اضافه‌آمد؛ باید بنحو مذکور تقسیم شود. وهرگاه کافری چیزی به‌یك بابی‌هدیه کند؛ همین که آن‌چیز ازدست آن‌کافرخارج شد پاك می‌شود. وبرامت بابیه واجب است که از بقاع دنیا پاکیزه‌تر و نیکوتر و زیباتر آن را اختیار کنند. وبر هربابی واجب‌است که هرروز نوزده‌آیه ازآیات «بیان» را بخواند واگربروی مشکل باشد نوزده مرتبه این ذکررا بخواند **الله الله ربی ولااشرك‌باله ربی‌احداً** وبر هرمرد بابی واجب است که تصویری بشکل «بها»[1] رسم کند وبرهرزنی ازآن‌ها که شکل دائره‌ای درست کند وآیاتی از «بیان» راکه برگزیده باشد درآن بنویسد وآن هیکل و دائره را درسفر وحضر با خود داشته باشد.

باب برپدر هرطفلی نمازی واجب قرارداده که در موقع ولادت آن طفل باید بخواند. برای این نماز پنج تکبیر قرارداده : بعد از تکبیر اول نوزده‌مرتبه **انا بکل‌آمنون** بعدازتکبیردوم **انابکل‌موقنون** بعدازتکبیرسوم **اناکل باله‌محیون** بعد از تکبیر چهارم **انا کل باله ممیتون** بعد از تکبیر پنجم **اناکل باله‌راضون**. سپس نماز میت را واجب کرده ودرآن شش تکبیر قرارداده بعد ازتکبیراول نوزده مرتبه **اناکل‌بالله عابدون** بعد ازتکبیر دوم **اناکل‌لله ساجدون** بعد از تکبیر سوم

۱ــ بنظر می‌رسد که مقصود باب است.

اناکل‌لله قانتون بعد از تکبیر چهارم **اناکل‌لله ذاکرون** بعد از تکبیر پنجم **اناکل لله شاکرون** بعد ازتکبیر ششم **انا کل لله صابرون**.

وی واجب قرارداده است که اموات را درلحدهائی از بلور دفن کنند واگر بلور ممکن نباشد ازسنگ صیقلی. و نیز واجب کرده که در یکی از انگشتان میت انگشتری کنند که اسم خدا بر آن نقش باشد. وبرهرفردی ازبابیان واجب نموده که وصیت‌نامه‌ای برای خود بنویسد آن‌گاه اگرباب زنده باشدآن وصیت نامه را برای او وگرنه برای امنا او بفرستد تاآن‌ها، آن را تصدیق کنند وگرنه اعتباری نـدارد.

باب مطهرات را پنج چیز بعدد (هأ) قرارداده :آتش، هوا، آب، خاك‌وکتاب خدا (یعنی بیان) کیفیت تطهیر به بیان چنین است : کـه هرقدر میسر باشد اسم نقطه (یعنی باب) را با ۶۶ مرتبه آیهٔ تطهیر بقصد تطهیر بـرآن چیز نجس بخوانند پس آن نجس پاك می‌شود.

آیه تطهیر این‌است: **الله اطهر** ونیز با هر کدام از عناصر اربعه که خواستی چیز نجسی را تطهیر کنی بایـدآیهٔ تطهیر بخوانی. بدن هـرمرد بابی و زن بابیه را طاهرومطهر قرارداده است. خونی که از دهن می آید پاك قرارداده است، مدفوعات حیوانات چرنده وغیرچرنده‌را پاك قرارداده، برهرفحاش‌وناسزاگوئی واجب کرده که به باب یا امناء وی دیه بدهد، پرداختن این دیه واجب قطعی می‌باشـد ؛ ولـی فحش دهنده خودش دیه را باید بدهد وکسی نمی‌تواند ازاو مطالبه کند مقدار دیه، برای هرفحشی، نود وپنج مثقال طلا می‌باشد. بر هیچ مرد بابی و زن بابیه‌ای جائز نیست که دراموال منقول واملاك غیرمنقول خـود تصرف کند و بهره‌برداری نماید اگرچه بمقدار تسع تسع وعشرعشرباشد؛ مگرآن که باب یا امناء وی آن ها را پاك کرده باشند کیفیت پاك کردن بسته بنظر باب و امناء وی می‌باشد ، کسی حق ندارد به‌آن‌ها ایراد کند که چرا این‌گونه رفتار می کنند وچرا این‌چنین پاك می کنند، بلکه آن‌ها هستند که می‌توانند به‌همه‌کس ایراد کنند. هرکسی دعوت باب را بشنود وبه وی ایمان نیاورد تمام اموالش برباب وامناء وی حلال ومصادره می‌شود. سپس بر

هرفرد بابی واجب قرارداده کـه هر روزی ازماه نود وپنج مرتبه ذکـری از اسماء خداوند را بخواند و برای روز اول ماه الله اعظم و بـرای روز دوم الله اقدم را اختصاص داده است وهم‌چنین تا روز نوزدهم سپس برمیگردد بمانند اول. تراضی درمعاملات را درقیمت جنس ومدت وکم و زیادآن، اساس دادوستد قرارداده‌است واحد وزن طلا را مثقال وهرمثقالی را نوزده نخود قرارداده واین مثقالی که نوزده نخود می‌باشد به ده‌هزارجزء تقسیم کرده است که هر جزئی را یك دینار، نام‌گذاشته واین مبلغ اکنون با قریب به‌ده‌فرانك مساوی می‌باشد. قیمت واحد کاری راکه با نقره سنجیده می‌شود یك مثقال نقره خالص قرارداده که به هزاردینار تقسیم می‌شود برهرکسی که یك‌سال مالك نصاب باشددادن زکوة را واجب نموده حدنصاب ۵۴۱ مثقال طلا یا معادل قیمت این مقدار طلا ازنقره می‌باشد. برمالك این مقدار واجب است که از هرمثقال طلا پانصد دینار و ازهر مثقال نقره پنجاه دینار، به‌خود باب در حیاتش وبه أمناء اوبعد ازمردنش، بپردازد.

برپیروان خود واجب نموده که بعد از او تعداد کتاب هایش از نوزده مجلد زیادتر نسازند. خودش آن ها را بدین طریق تقسیم نموده : برای آیاتش سه مجلد، برای مناجاتش سه‌مجلد، برای تفسیرش شش‌مجلد، برای علوم وفنون مختلفه‌ای که تدوین کرده است شش مجلد.

برای نویسندگان و استنساخ کنندگان درتعداد حروفی که می‌نویسند حدودی مقرر داشته وآن چنین است: هرسی‌حرف را یك بیت و هر ده اعراب را یك بیت بنامند، حتم و واجب نموده که کتب وی را با مرکب سرخ نه‌سیاه بنویسند.

برای سلام وتحیت قواعدی بدین‌قرارمعین کرده است: که اگر یك‌نفر بابی بر یك‌نفر یا برجماعتی وارد شود؛ باید مبادرت بـه‌گفتن الله‌اکبر کند وآن فـرد یا جماعت درجوابش «الله‌اعظم» بگویند. واگر یك‌زن بابیه بریك‌نفر یاجماعتی وارد شود؛ «الله‌ابهی» بگوید وآن نفر یا جماعت درجوابش «الله‌اجمل» بگویند.

اساس ازدواج را چنانچه‌گذشت بررضایت طرفین قـرارداد و صیغهٔ عقد را

بـدین وجه مقرر داشته است: «اناالله رب‌السموات و رب‌الارض رب کل شی رب مایری و رب مالایری رب‌العالمین» پس مهر را ذکـر کند و زن هـم این جمله را بعینها بگوید. وبعداز آن قبالهٔ نکاح را بنویسند و زوجین آن‌را مهر کنند تا میان آن‌ها وثیقه باشد. پس در اواخر، نه اوائل امرش تصویب نمود کـه فقط شهودی حاضر باشند. حداقل مهر را برای شهریان نوزده مثقال وحداکثر را نود وپنج مثقال طلا وبرای دهاتیان همین مقدارنقره معین کرده است. اگر کسی بخواهد مهررا ازحداقل اضافه کند باید نوزده نوزده اضافه کند تا بحداکثر برسد، و اگـر ازاین قرار حتی یك قیراط اضافه‌شود عقدباطل خواهد بود.

طلاق را بدست مرد قرارداد و بیان وی در این موضوع چنین است: اگـر زوج از زوجه‌اش انصراف پیداکرد وعزم برطلاق حاصل کرد؛ پس بر وی واجب خواهد بود که نوزده ماه یعنی یکسال تمام از او کناره‌گیری کند، پس اگر در خلال این مدت پشیمان گردید، وازعزم خود منصرف شد؛ به‌همان‌حال باقی خواهند ماند، وگرنه بعدازانقضاء نوزده‌ماه طلاق می‌دهد وهنگامی که طلاق واقع‌شد دیگررجوع بزوجهٔ مطلقه جائز نیست مگر بعدازگذشتن نـوزده روز. هرزنی را می‌شود نوزده مرتبه طلاق داد وسپس حرام ابدی می‌شود.

چنان که گذشت خوانـدن کتب آسمانی قبل از ظهور خـود را، حرام کرد و سوزانیدن آن‌ها وجمیع کتب علمی را واجب قـرارداد. هـراستدلالی را بغیر کتب خودش لغو و باطل دانسته، و نقل هر معجزه وکرامتی را غیر ازآیات کتاب خود ممنوع کرده. مکرر تصریح نموده که دین وی تا سال‌هائـی بعدد حروف‌المستغاث (دوهزار وسی‌ویك‌سال) باقی خواهد بود، وهر کسی درخلال این مدت ظاهرگردد وکتاب وآیات یا احکامی بیاورد هر کس باشد هرگز ازاو نباید قبول کرد. واگربعد ازاین مدت «من یظهره‌الله» یعنی کسی که خدا اورا ظاهر خواهدکرد، ظاهر شود و آیاتی بیاورد وامرجدیدی را مدعی گردد؛ پس معارضه وممانعت با او روا نخواهد بود: زیرا معارضه ومخالفت با وی باب را محزون می کند.

باب پوشیدن لباس حریر واستعمال طلا ونقره را ازبرای مردان وزنان جائز دانسته وبرهرفردی ازپیروانش واجب دانسته که انگشتری ازنقره ونگین عقیق‌سرخ که برآن «قل‌الله حق ومادون‌الله حق وکل لـه عابدون» منقوش باشد در دست کنند.

زدن شاگردانی راکه سنشان ازپنج‌سال کمتر باشد برمعلم ومؤدب حرام کرده و زدن آن‌هاراکه عمرشان ازپنج‌سال بالاتر باشد باعصا جائز دانسته اما بشرط آن‌که بیش ازپنج‌ضربت نزنند وضربت بـرگوشت بدنشان اصابت نکند، بلکه براطراف لباسشان بخورد و اگر بیش ازپنج ضربت بزنند و یا برگوشت بدنشان بزنند، پس اگر زننده متأهل باشد، براو نوزده روز مجامعت با عیالش حـرام می‌شود، و اگر عزب باشد، باید نوزده مثقال طلا به‌باب، وبعدازاو به‌أمنائش بدهد.

باب دستور داده که شاگردان برروی کرسی بنشینند، و بـه‌آن‌ها اجازه داده شود تا در ایام عید بازی کنند. ونیز امر ومقرر داشته که در مکان خانه محل ولادتش درشیراز عمارتی بسازند که نودوپنج در داشته باشد، برای هریك ازخانه‌های امناء وی پنج در وبرای خانه‌های سایرمردم یك در باشد.

روزاول فروردین ماه فارسی راکه موافق با بیست ویکم مارس فرنگی غربی می‌شود و روز اعتدال بهاری وعید نوروز ایرانیان است، عیدفطر ومخصوص‌بخود قرارداد و عید رضوان نامیده است.

برپیروان خود واجب نموده که هرقدر ممکن باشد از نعمت‌ها فراهم سازند ودراین عید ازآن‌ها استفاده کنند بشرط این‌که از پنج نوع بیشتر نباشد.

مدت این‌عید نوزده روز، وچنانچه ذکرشد، روز اول مخصوص بخود باب وروزهای دیگر برای هیجده‌نفر امنای وی که بعدد حروف حی وملقب به اصحاب حی یا شهدای حی می‌باشند اختصاص دارد.

در شب عید خواندن این ذکر «شهدالله انه‌لااله‌الاهوالمهیمن‌القیوم» را ۳۶۶ مرتبه واجب ساخته. روزهٔ روز اول نوروز را حرام مؤکد نموده روزهٔ نوزده روز قبل از اعتدال بهاری یعنی انتقال خورشید از بـرج حوت ببرج حمل را از طلوع

خورشید تا غروب آن واجب نموده است.

پیروان باب هرسال چه درحیات او و چـه بعد از مماتش روز اول محرم را تعظیم می کنند : زیرا این روز روز ولادت باب می‌باشد . سابقاً بابیان در این روز بلهو ولعب وفحشاء ومنکرات قیام می کردند، ولی اکنون به‌عوض آن‌ها به زیارات وتحیات وحلوا دادن و امثال آن می پردازند.

اگر یکی از بابیان ببیند که زیدی به‌عمرو بابی ظلم وستم یـا تعدی و تجاوز می کند باید به‌جلوگیری مبادرت کند وجلو ظلم آن ظالم وتعدی آن متعدی را بگیرد واگر تجاهل ز تعافل کند یا درجلوگیری از آن سستی کند؛ نوزده روز زنش بـر او حرام می‌شود، وسپس واجب میگردد که خودرا بدادن نوزده مثقال طلا ازاین گناه پاك کند، و اگـر قدرت نداشته باشد بـه همین اندازه نقره بدهد ، کفارهٔ مـذکوره بشهدای بیان داده مـی‌شود تا آن‌ها برفقراء یا اذان گـویان قسمت کنند، و چنانچه هیچ گونه قدرت مالی نداشته باشد پس باید نوزده مرتبه استغفار کند تا زنش بر او حلال گردد.

هر کارگری هنگام شروع کار باید چنین بگوید: «لاعملن هذالله رب‌السموات والارض و رب مایری و رب مالایری رب‌العالمین». جائـز است این جمله را فقط به‌قلبش خطور دهد.

برهرفردی از پیروانش واجب کرده که شبی ازسال، خودرا خالص کند. این شب را لیل واحد نامیده . ابتدای این شب ازغروب خورشید تا غروب خورشید روز بعد است. برای ذکر این مدت واجب‌است: فقط یکی ازاسماء خدارا انتخاب کند، وپی درپی آن را بخواند. این مدت نبایدکم وزیاد شود.

برهرفردی از پیروانش واجب کرده که در هر ماهی شکلی رسم کند که دارای نوزده خانه بـاشد، پس آن خانه‌هـا را ازاین ذکـر «الله‌اعظم-الله‌اظهر» و امثال آن پر کند واین طلسم را تا آخر ماه باخود همراه بدارد. ماه دیگر نیز به همین قسم تا آخرسال .

برهرپادشاهی که متولی امرباشد واجب نموده که قصرمجللی بنام باب برای خودش بسازد، قصرمذکور باید نود وپنج درخروجی ونود در ورودی داشته‌باشد، وپادشاه فقط دراین قصر نه درقصور دیگر استقرار پیدا کند.

پاره‌ای ازاحکام باب به‌تفصیل :

سید باب آئینی وضع کرد که مدت دوام و عمر آن در حـدود ۱۰ سال طول کشید و پس از آن، بوسیله بهاءالله نسخ شد و بیشتر احکام وحـدودش لغو و باطل گردید؛ ولی با این وصف دارای احکام و حدود بسیاری است. البته بایـدگفت که باب مدت دوام آئین خودش را هزارسال پیشنهاد کرده بـوده است، حال نگاهی به احکام وی .

احکام ارث:

باب، مهم‌ترین احکامی که درآئین خودآورده، مربوط به‌ارث است، که همهٔ موادآن با مواد ارث دین اسلام، مغایر ومخالف است[1].

باب، درکتاب بیان، وارثان مرده را هفت‌گروه شمرده که یکی‌ازآن‌ها خود مرده است که اگر وصیت کرده باشد، می‌تواند یك‌سوم اموال را بخود اختصاص دهد؛ واین حکـم را در واحد هشتم کتاب بیان، هم به‌عربی و هـم به‌فارسی، چنین نوشته است:

«وان فی‌الثالث ماانتم من ملك‌الله تورثون. فلتنقسمن بماقدقسمنا بینکم لعلکم انتم‌بماقد اردنا فی‌اعداد یوم ظهورالله انفسکم فیهاتدخلون..

۱ـ شیخیگری، بابیگری.

یحب کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً[1] مـن القرطاس اللطیفه وتسعة عشرخاتماً ینقش علیها اسماءالله وانلایورث من المیت الاابیه وامه[2] و زوحته وابنه واخیه و من علمه وبعد مایصرف لنفسه مـن نفس ماله علی مایعرف نفسه».

بعد درقسمت فارسی، این آیات را چنین ترجمه وتفسیر کرده است:

«ملخص این باب آن که از آن‌جائی که مراتب توحید درهفت حرف تمام می گردد که حرف اثبات باشد، ازاین جهت حکم شده که ارث نبرد ازمیت به‌سرحقیقت مگرهفت نفس چنان که در رتبه هر صفتی هفت مرتبه می‌توان خدا را باآن صفت خواند، مثل : اوحد، وحاد، وحید، متوحد، موحد وموحد [اولی به‌فتح حا و دومی به‌کسر]، از این سراست که این نوع تقدیر شده است».

ترجمه‌ی جملات عربی احکام ارث، که نقل شد، چنین است :

همانا دوسوم آن‌چه شما ازملك خدا ارث می‌برید ، باید میراث را آن‌چنان که ما میان شما تقسیم کرده‌ایم قسمت کنید ، شاید شما به‌آنچه ما خواسته‌ایم درشماره‌های روزظهورخدا نفسهای شما درآن داخل‌شوند

۱ــ این جمله‌ی عربی باب «تسعة عشر اوراقاً» طبق قواعد نحو عربی غلط است، زیرا بایستی معدود وتمیز عدد از ۱۱ تا ۹۹ بصورت مفرد مانند : «تسعة عشر ورقة» باشد.

۲ــ همچنین این جمله نیز غلط است: زیرا طبق قواعد نحو عربی در باب استثنا، بایستی این‌جمله چنین باشد: «لایورث من المیت الاابوه و...»(بنقل‌ازمنبع‌قبلی)

برهر کس واجب است که برای وارث خود نوزده ورق ازقرطاس‌لطیف ونازك ونوزده انگشتری، که برآن‌ها نامی ازنام‌های خدا نقش شده‌باشد، میراث‌گذارد؛ واین که ارث نمی‌برد ازمرده مگر پدر، مادر، زن، فرزند، برادر، خواهر ومعلمش وآن‌چه صرف می کند برای خود از دارائی‌اش آن اندازه که برای خود لازم می‌داند.

باب، دراین آیات روشن نکرده است که : این هفت طبقه وارثان، یکسان هستند ویا در ارث بردن با هم متفاوتند؟ این ابهام باقی بود تا این که بهاءالله آن را برطرف کرده وما درجای خود به‌آن اشارت خواهیم کرد ، ولی دراین‌جا این حکم جالب است که سید باب، زوج را ازمیراث زوجه محروم کرده است؟!

در مورد حجاب و زن

دیگر از احکام و قوانین جالب آئین باب، تصریحی است که او در باره‌ی تساوی حقوق زن و مرد و رفع حجاب از زنان، کرده است واین دستور او یعنی رفع حجاب، در کتاب «تفسیرسوره‌ی یوسف» بیان شده است. دربارهٔ حکم تساوی حقوق زن ومرد، درباب دهم از واحد هشتم کتاب بیان، چنین آمده است:

«فی‌ان‌الذی ربی فی‌الطایفة حل له‌النظر والتکلم سواء کان ذکراً اوانثی...».

ترجمه: دراین که کسانی که درمیان پیروان ما پرورش یابند، چه مرد باشند وچه زن حلال است بهمدیگر نگاه کنند و سخن گویند ...

ونیز در واحد دهم آن کتاب گوید :

«قل فی الثانی ان الله قداذن الذیـن آمنوا فـی البیان من الحروف والحروفات ان ینظرون الیهن وهن ان ینظرن الیهم اذاشاؤوا اویشأن من غیر ان یشهدوا اویشهدن مالا یحب الله فی نظرتهم و نظرتهن والله یریدان یخلق بینکم وبینهن ما انتم به فی الرضوان تتحابون...»

ترجمه: بگو در دوم، که خدا در کتاب بیان به‌مردان مؤمن اجازه داده است که به‌زنان نگاه کنند و به‌زنان هم اذن داده ، کـه اگر خواستند به مردان مورد علاقه‌ی خود نگاه کنند. ولی نباید به آن‌چه که خدا دوست ندارد، نگاه کنند. خدا می‌خواهد آن‌چنان زنان و مردان آزاد باشند کـه دوست دارند در بهشت چنان باشند.

ونیز درتفسیر سوره‌ی یوسف سید خطاب به‌قرة‌العین چنین نوشته است :

«یا قرة‌العین فاذن علی حـوریة‌الفردوس باللبس الحسن والقناع الحریر الحسن ثـم اذن لخروجها من قصرها علی هیأة‌الحوراء فی الارض وحده و اسمعها نفحات قدسك علی سریر العرش والافلاك لعله اهل السکر مـن اهل الارض ینتهون من امرك اقل رأس شعرات التی قـد جعل الله فی خلف شعرها...»

ترجمه: ای قرة‌العین، به‌زنان اجازه داده شد، کـه مانند حوران بهشتی، لباس‌های حریر بپوشند وخودرا بیارایند وبصورت حوران بهشت ازخانه‌هایشان بیرون آیند و میان مـردان وارد شوند، و بدون حجاب بر صندلی‌ها بنشینند...

باب، وضع زنان مغرب زمین را بـرای زنان ایـران پیشنهاد کـرده است ، چنان که خواهیم گفت منشأ این حکـم سید باب دربارەی آزادی همه‌جانبه‌ی زنان

دراجتماع و تساوی آن‌ها با مردان، شاید از کتاب جمهوریت افلاطون گرفته شده باشد.[۱]

حکم آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه

سید باب، پارا ازاین‌هم فراتر گذاشته واین اجازه را به‌زنانی که شوهرانشان عقیم بوده باشند، داده است که : بامردان دلخواه خود ارتباط برقرار کنندتابتوانند دارای بچه وفرزند باشند. او، این حکم را درباب ۱۵ ازواحد چهارم کتاب بیان، چنین نوشته است :

«ثم الخامس من بعدالعشر فرض‌الله علی کل نفس ان یستبقی نفسه من نفس فلتقربن بینهما بعد ماقضی احدی عشر سنة ومن یقدر ولا یقترن یحبط عمله وان یمنع احدهما الاخر عن‌الثمرة یختارن الی ان یظهرالثمرة ...»

ودرباب ۱۵ از واحد هشتم دنباله‌ی مطلب را چنین نوشته است :

«... فرض لکل احدان یتأهل لیقبی عنها من نفس یوحدالله ربها ولابدان یجتهد فی‌ذالك وان یظهرمن احدهما مایمنع عن ذالك حل علی کل واحد باذن دونه لان یظهر عنه‌الثمرة».

درقسمت فارسی بیان این حکم‌را چنین ترجمه وتفسیر کرده است:

«ملخص این کلام آن که: در عالم ثمراتی، که خداوند، بعد از

۱ـ ایضاً.

ایمان به‌او وحروف واحد و آن‌چه دربیان نازل فرموده، اخذ ثمره [یعنی فرزند] است از وجود خود که بعد از موت، او را ذکر کند بخیر، و امر شده دربیان، به‌اشد امرحتی آن که اذن‌داده شده که اگرسبب منع درطرفی مشاهده شود [یعنی اگر یکی از زن یا شوهر عقیم باشد] اختیار اقتران با دیگری [ارتباط با دیگری] اذن داده شده ، ولـی باذن زوج [شوهر] تا آن‌که ثمره از وجودآن‌ها ظاهرگردد...».

احکام نجاسات:

سیدباب، دربارهٔ احکام مطهرات ونجاسات تغییراتی درآن احکام دین اسلام داده وآن‌هارا جزءآئین خود قرارداده است، بدین معنی که: چیزهائی را در دین اسلام، که نجس شمرده شده‌اند، پاك وطاهرگردانیده و ایـن به اصطلاح آیه‌هارا ، درباب ۱۶ از واحد ششم کتاب بیان، چنین نازل کرده است:

« فی حکم طهارة مایخرج مـن الفارة وعـدم فرض تحرزعنه و کذالك الحکـم فی الحیوان الذی یطیرفی اللیل والذی یسمونه به ابابیل. ملخص این باب آن که صعب شده بود بر کل مؤمنین ازمایخرج من الفارة، اومایطیربالیل، اواشباه ذالك براین که بأسی نیست ولی از جهت لطافت ونظافت تحرزمحبوب بوده وهست، مانع ازطهارت نمی گردد، درهرحال نظر برمطهر کرده که محتجب ازمبدأ نمانی.»

مفهوم این آیات این‌است که: فضله‌ی موش وفضله پرنده‌ی ابابیل یعنی پرستو و مانند آن که در اسلام نجس بود و ازاین‌جهت مؤمنین در ناراحتی بسرمی‌بردند، پاك گردید وهم‌چنین فضله‌ی خفاش مطهرشد.

معلوم نیست که سیدباب ازمیان همه‌ی نجاسات، تنها فضله‌ی موش وخفاش

را پاك فرموده است؟! اصولا تاکنون کمتر کسی فضله‌ی خفاش را دیده است.

و درجای دیگربیان[1]، حکم نجاست را از نطفهٔ انسان برداشته و چنین نوشته است:

«فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قدطهرة الله فی الکتاب. ثمره‌ی حکم اینست: منی مطهرشده که کسی درحق آن نیر اعظم [یعنی من یظهره الله] دون خطور طهارت نکند.»[2]

ترجمه: در باب آبی که شما بوسیله‌ی آن آفریده می‌شوید، خداوند در کتاب بیان آن را پاك وطاهر گردانید. علت این حکم هم آن بوده است که بعدها «من یظهره الله» مهدی موعود آئین باب و قرار بود که درآینده دورظهور کند، ازنطفه‌ی پاك وطاهر بوجودآید. همچنین سید باب کافران را، یعنی کسانی که بدین او درنیامده‌اند، پاك گردانید.

اقسام مطهرات

سیدباب، درباب چهارم از واحد پنجم کتاب بیان اقسام و شماره مطهرات (پاك کننده‌ها) را دوازده نوع شمرده و چنین نوشته است:

«ملخص این باب آن که خداوند عالم ازفضل وجود خود، امر به مطهریت مظاهر معدوده فرموده ... مظاهری که مطهر هستند، اول ایمان به بیان است که مبدل می‌فرماید جسد اورا بطهارت، وثانی نفس کتاب الله [یعنی بیان] هست، همین‌قدر که بلقاء آیه‌ای از آن واقع شد شیئی ظاهر می‌گردد، و ثالث اسم است، که شصت وشش مرتبه که «الله اطهر» بر

۱ــ سیدعلی محمدباب : بیان، باب پانزدهم.

۲ــ بیان، واحد پنجم، باب پانزدهم.

شیئی نجس خوانده شود، طاهرمی گردد.

چهارم قطع نسبت از غیراهل بیان و وصل اوبا اهل بیان است، پنجم شجره‌ی حقیقت‌است دریوم ظهور او[منظور خود وجودباب‌است] وکل آثار او، ششم عناصر اربعه ـ [آب، خاك، هوا و آتش] است هفتم شمس است، هشتم مایبدل کینونیته [یعنی انقلاب ماهیت شیئی] کـه کل این‌ها در وقتی پاك کننده هستند که عین نجاست ازشیئی زایل شده‌باشد، ونهم دمیکه [خونی که] ازدهن بیرون مـی آید ... بأسی نیست بـرنفس نمازگزار اگرموئی از حیوانی نزد او باشد ، مثل اسبابی کـه ازفـرنگ می‌آورند ... کل این‌ها برای آن است که مردم در سعه‌ی رحمت خدا باشند.»

بعضی ازاین مطهرات، مانند، ایمان، خورشید وانقلاب ماهیت شیئی نجس، از دین اسلام ودرمیان بقیه‌ی مطهرات، پاك کننده بودن عناصر اربعه، ـ یعنی ـ آب، خاك، هوا و آتش نیز از زردشتیان اقتباس شده است.[1]

حلال بودن رباخواری

سیدباب وهمچنین بهاءالله احکام بیع وتجارت را یکجا ازدین اسلام اقتباس کرده، وثبوت آن را موکول به‌رضایت متعاملین دانسته‌اند. ولی‌سیدباب بیع‌ربوی را، که دراسلام سخت بحرمت آن حکم شده است، حلال شمرده و در باب ۱۸ از واحد پنجم بیان دراین‌باره چنین گفته است :

«الباب‌الثامن عشرمن واحدالخامس فی‌البیع والشری اذاتحقق‌الرضا بینهما بای نحوکان ولـوکان بنفس‌العمل یصح‌البیع والشری من

۱ـ ایضاً.

صغیراو کبیرویجوزالتنزیل بین من یتجرعلی‌مایرضی بین‌المشتری‌والبایع وهوالی رجل علی بهاء».

خود باب این آیات را ترجمه کرده و چنین گفته است:

«ملخص این‌باب آن‌که خداوند اذن‌فرموده دربیع وشری بتحقق رضا میان‌آن‌ها واذن فرموده صغیر و کبیر وحرومملوك را، و همین‌قدر که استعلام رضا شود ازطرفین بیع وشرا صحیح‌است دربیان، اگرچه‌باشاره ویا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را درتنزیل، کـه معمول و دأب است امروز مابین ایشان و اذن داده بـرآن‌کـه: تناقص وتـزاید باجل در معاملات خود قراردهند، تا آن‌کـه‌کل درسعه باشند و از فضل حق شاکر.»

منظور از «تنزیل». کـه سید باب آن را جایز و حلال شمرده و مـردم را به‌وسیله‌ی این اجازه، شاکر از فضل حق گـردانیده، همان «بیع ربوی» است. بهاءالله هـم این فصل خدا و جواز بیع ربوی را، درکتاب «اشراقات» خود چنین نوشته:

«این که سؤال ازمنافع وربح ذهب وفضه [طلا ونقره]شده‌بود، چند سنه قبل‌مخصوص اسم‌الله زین‌المقربین علیه‌بهاءالله‌الابهی[یعنی باب] این بیان را ازملکوت رحمان ظاهر قوله تعالی اکثر از ناس محتاج باین فقره مشاهده می‌شود، چه اگرربحی در میان نباشد، امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی[کسی]که موفق شود باهم‌جنس خود و یـا هم‌وطن، مدارا نماید ویا مراعات کند، یعنی قرض‌الحسنه بدهد، کمیاب است اذا فضلا علی‌العباد «ربا» را مثل معاملات دیگر که مابین‌ناس متداول است

قرارفرمودیم، یعنی ربح نقوداز این حین، که این حکم مبین ازسماءمشیت نازل شده حلال وطیب وطاهر است تا اهل ارض به‌کمال روح و ریحان وفـرح و انبساط بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند... علمای ایـران اکثری بصد هزار حیله و خدعه‌ی شرعی بخوردن «ربا» مشغول بـودند ولاکن ظاهر آن‌را به‌گمان خود، بطرازحیلت آراسته می‌نمودند، ـیلعبون باوامرالله واحکامه ولایشعرون ـ ولاکن این امر باید با عـدل و انصاف واقع‌شود، قلم اعلی درتحدید آن‌توقف نموده. حکمةمن‌الله وسعه‌لعباده».

موضوع چشم‌گیری که درحکم باب دربیع وشری دیده می‌شود، این است که: هیچ‌گونه قید وشرطی برای تجارت ومعامله وخرید وفروش قایل نشده وگفته: به‌هرگونه وبه‌وسیله‌ی هرکس ـ حتی کودك ودیوانه ومملوك ـ که واقع‌شود، بدون تعیین ثمن ومثمن وشروط متعاقدین ودیگر شرایط، درست است.

کیفیت نمازخواندن

سیدباب کیفیت نمازخواندن را، که مسلمانان‌انجام می‌دهند،دیگرگونه‌ونماز تازه‌ای پیشنهادکردکه هم‌اکنون بابیان و بهائیان آن را می‌خوانند کـه چون‌بسیار مفصل است وذکر آن موجب ملال می‌گرددد راینجا تنها به‌یك‌مورد بسنده می‌کنیم : «باب» علاوه براین‌که نمازمسلمانان را تغییر داد، حکم بحرمت برپاـ داشتن «نمازجماعت» کرد وآن‌را حرام‌گردانید، ودرقسمت فارسی بیان‌آن‌را بدین مضمون‌گفته است:

«امامان جماعت در هر دینی، ادعا می‌کردند کـه مظهر پیامبرو خدایند و در جلوی مردم می‌ایستادند، و خود را در عبادت خدا، شریك و انباز قرار می‌دادند؛ ازاین‌رو، ما دردین جدید خود ، برای جلوگیری

ازچنین شرکی، نماز جماعت را حرام کردیم».

او، تنها نماز میت را بصورت جماعت جایزدانسته و گفته است:

«... فی‌حرمة صلواة‌الجماعة الاالمیت فانکم تجتمعون ولاکن فرادی تقتصدون» یعنی- نمازجماعت حرام است، مگر نمازمیت. هنگام خواندن نمازمیت دریکجا جمع‌شوید؛ ولی نماز خودرا فرادا [انفرادی] نیت کنید»[1].

بهاءالله نیزاین حکم باب را درآئینش پذیرفته ودرصفحه ۶ کتاب اقدس این جمله را، برای‌آن نازل کرده است:

«کتب علیکم‌الصلواة فرادا قدرفع حکم‌الجماعة» یعنی نماز خواندن برشما واجب ونوشته شد بطور فرادا. زیراکه حکم جواز نماز جماعت، برداشته شد.[2]

شاید علت این که باب وبهاء، نمازجماعت را حرام کردند، این باشد که‌آنان کینه‌ی سختی نسبت به‌آخوندها و امام جماعت‌های شیعی داشتند؛ و بدین وسیله خواسته‌اند عمل‌آن‌هارا، شرك به‌خدا جلوه دهند. که از این طریق هم ازآن‌ها انتقام بگیرند وهم، مردم را ازآن‌ها متنفرگردانند. الله‌اعلم به‌حقایق‌الامور؟

احکام مناسك حج:

باب و بهاءالله، در ایجاد آئین‌های تازه‌ی خود، در بیشتر احکام و عبادات

۱- سیدعلی محمدباب : بیان، باب نهم ازواحد نهم.

۲- میرزاحسین‌علی بها، اقدس، ص۶.

کوشیده‌اند ازاحکام وعبادات دین اسلام تقلید کنند و احکام و پرستش‌هائی همانند ، ولی درصورت مخالف آن‌ها برای‌مؤمنان آئین خود تشریع کنند، تادرهیچ موضوع ومسأله‌ای، ازدین اسلام کمترنداشته باشند بعلاوه‌ی چیزهای تازه‌ای که ، خودشان ابتکار و ابداع کرده‌اند.

ازاین‌رو، آنان ناچار بودند مناسك حج و زیارت رفتن را هم تشریع کنند ، تا پیروانشان مانند مسلمانان، بزیارت حج‌ومشاهد مقدسه روند. براین‌مبنا، سیدباب وصیت کرد که جسد اورا دریکی از«حرمین» یعنی ـ مکه و یا مدینه دفن کنند، و مانند قبرهای امامان شیعیان وسنیان ، روی قبر اوگنبد وبـارگاه بسازند ، و اندرون مقبره را آئینه‌کاری کنند تا زیارتگاه بابیان باشد! ونیز سفارش کرده است که ، حرم مقبره‌ی او را دارای نود و پنج درگردانند، تا بندگانش به‌آنجا بیایند و بـه‌عنوان «زیارت حج»، خدارا زیارت کنند. او دراین‌باره چنین نوشته است:

«ولابدان یلحق ماقبض مـن‌النقطة فـی‌احدالحرمین و یبنی علی ذالك‌المقعد بیتاً من‌المرآت لیذکرن‌الله ویصلین فیها...»

درقسمت فارسی بیان درترجمه‌ی این آیه می گوید :

«وامرشده که طین [خاك] ماقبض من‌النقطة [جسد او] دریکی از حرمین، یعنی مکه ومدینه واقع گردد وبـرای‌آن حجره و حرمی ازآئینه مرتفع شود، که درآن مصلیان صلواة خودرا ادا نمایند تا این که، امارتی [نشانه ودلیلی] باشد درنزد خلق براین که: نقطه‌ی بیان [باب] عبدی‌بوده مخلوق ومرزوق»[1].

۱ـ سیدمحمدعلی باب: بیان، باب اول ازواحد نهم.

گویا بعداً سیدعلی‌محمدباب ازاین قصدش برمی‌گـردد و بر آن می‌شود که، کعبه‌ی بابیان را درجای دیگری که دور از کعبهٔ مسلمانان باشد، قرار دهند. ازاین‌رو سفارش می‌کند که حرم او را در زادگاهش شیراز بسازند، وهـرسال بابیان مناسك حج مخصوص خودرا درآنجا انجام دهند. او، این تصمیم و حکم تازه را درباب شانزدهم از واحد چهارم بیان چنین نوشته است:

«... فی‌ذکر بیت‌الحرام، ملخص این‌باب آن که همیشه از بـرای خداوند مکانی نبوده وهمیشه نخواهد بود. درهرظهور مشیتی، هر زمینی که نسبت‌بخود داده، آنجا خانه‌ی اوست... اگرچه بمالانهایة مقاعد متغیر گردد، یك بیت بوده. اینست که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه بظهوربعد، والا بعینه همان خاکی که دریوم‌آدم بخدا منسوب‌شده، همین است که امروز می‌شود، چنان‌که همان امری که در آن خانه [خانه‌ی کعبه درمکه] بوده، امروزهم همین امر است، که دراین‌بیت [یعنی خانه‌ی سید باب درشیراز] هست ... وحدآن به‌عدد اسم‌الله است.

و درعرض وطول که جزئی ازاومحسوب نمی‌شود. واگرقدرت بود مؤمنین را هرآینه امرمی‌شد که از روی آب تاحد ارتفاع به‌الماس پیراسته‌گردد، و خاك آن اکسیرگردد و آب آن عصیر احمر. ولی چون کـه این قـدرت مشاهده نمی‌شود، برهرنحوی که ارتفاع صدق شود وظاهر و باطن آن، اگر ازآئینه‌گردد اقرب بصفا خواهد بود... و درارض فاء [یعنی شیراز] مسجدی هست که دروسط آن بنائی مثل شده، تاآن که این کعبه‌آیت باشد برای‌آن ارض وموهبت‌الهی ازبرای‌آن‌ارض...»

ودرجای دیگر گفته است:

«هر کس که در آن ارض، یا در حول شصت و شش فرسنگی آن [شیراز] باشد، اگر بگذرد ازعمر او بیست ونه سال، براو واجب است که درهرسال در آن محل وارد شود ونوزده روز در آن ارض باشد؛ تخلیص نماید خودرا ودر آن محل پنج رکعت نماز امرشده، وهر کس استطاعت ندارد، درنیت خود چنین عمل کند وعفوشده بـرساکنان غیر این حدود. یعنی دورتر ازشصت وشش فرسنگ ازشیراز.»[1]

این حکم باب، که دستور داده است خانه‌ی اورا درشیراز قبلهٔ آئین و کعبه‌ی پیروانش قراردهند، وگنبد و بارگاه برایش بناکنند و... حاکی از این است که او، اولاً ـ مردی شهرت‌طلب بوده؛ وثانیاً دال براین است کـه آرزوها و عقده هائی که، دراثرمحرومیت‌ها، ازکودکی درضمیر وروحیهٔ او به‌وجودآمده بوده، او را وادار به‌چنان‌کارها و خواست‌هائی می کرده است، تا آرزوهای اوبعد از مرگش برآورده شود وعقدههایش گشوده گردد. بالاتر ازآن‌ها، ادعاهای خارق‌العاده‌ی او در دعوی مهدویت وقائمیت، وسرانجام نبوت، تا اندازه‌ای ناشی از همان عقده‌ها وآرزوهای واپس‌زده شده‌ی روانی او بوده است.

دربارهٔ حکم او به‌ساختن بارگاه مجلل در خانه‌ی او ، با آن ویژگیهائی کـه مذکور افتاد، می‌توان گفت که ازهمین علت برخاسته و نشأت گرفته. یعنی بصورت «تصعید» بروز کرده است ـ تصعید دراصطلاح روانکاوی فروید به‌ظهور عقده‌های واپس‌زده شده‌ی روانی گفته می‌شود که بصورت‌های مختلف مانندهنر، شعر، عرفان ومظاهر دیگر ظاهر می‌شود. [2]

حکم باب به‌تحریم مسکرات

سیدباب، حرمت مسکرات را، که در اسلام سابقه داشته، هم‌چنان قبول کرد

۱ـ ایضاً، ص۱۵۷.
۲ـ ایضاً

وعلاوه بر آن، کشیدن تریاك و توتون ومصرف داروهای طبی را تحریم کرد! ودرباب هفتم ازواحد نهم بیان دراین باره چنین نوشته است:

«باب الثامن من واحدالتاسع فی حرمةالترياق والمسكرات والدوا مطلقاً، ملخص این باب آن که، کل شؤون دون حب ازدون حق بوده وهست وکل شؤون حب ازحق بوده وهست ونهی شده ازمسکرات وآنچه حکم دوابر آن شود مطلقاً حرام است تا آن که مطهر کنی خود را از هرشیئی.»

بهاءالله هم این حکم باب را درصفحه ۶۵ کتاب اقدس تأیید کرده است.

حکم باب به حلال بودن موسیقی وتراشیدن ریش

در دین اسلام، که ظاهراً موسیقی و بکاربردن ظروف طلا و نقره و تراشیدن موی ریش تحریم شده‌بود، بحکم سیدباب دین آور قرن نوزدهم، حلال شدند.

او دراین باره گفته است:

«خداوند عالم اذن فرموده پوشیدن لباس حریر هـر نفسی را در هرشأن و هم‌چنین در استعمال ذهب وفضه [طلا ونقره] تاآن کـه کل‌ناس دراین‌جنت، به‌آنچه سبب سکون قلب عباد است، برسند».

ودرجای دیگر کتاب بیان نوشته است:

«الباب الثامن من واحدالثامن فـی جواز تبعیض‌العشر فی‌الرأس للبنین واخذشعرالوجه‌لقوته. ملخص این‌باب آن که اذن داده شده گذاشتن

شعررأس [بلندنگهداشتن موی‌سر] واخذآن ازوجه [صورت] برای‌قوت آن، که برصورت حسن ظاهرشود[1]».

بهاءالله هم این دستور باب را پذیـرفته و درصفحات ۴۵ و۱۷ کتاب اقدس برای آن‌ها حکم نازل کرده و علاوه بر آن‌ها موسیقی را نیز، کـه علمای شیعه حرام می‌دانند، حلال کرده است واین حکم را دراین جمله نوشته است:

«اناحللنا لکـم اصغاءالاصوات والنغمات ایاکـم ان یخرجکم الاصغاء من شأن‌الادب والوقار».

یعنی: ما شنیدن آوازها و نغمه‌های موسیقی را بـرای شما حلال گردانیدیم، ولی مواظب باشید و بپرهیزید از این که آن شما را از حدود ادب و وقار بیرون نکند.

دستور باب به محو کتب دیگران

سیدعلی‌محمدباب به‌پیروان خود دستورداد که، کلیه‌ی کتاب‌ها و نوشته‌هائی که دربارهٔ آئین باب نوشته نشده باشند، محو ونابود کنند.

او درباب ششم ازواحد دوم کتاب بیان، در این‌باره چنین دستور صادر کرده است:

«الباب‌السادس من‌الواحدالثانی فی‌حکم‌محو الکتب الاماانشئت واوینشأفی ذالك‌الامر».

یعنی: باب ششم ازواحد دوم از کتاب بیان درباره‌ی نابود کردن کتاب‌ها است، مگر کتاب‌هائی که مـن نوشته‌ام و یا ، درباره‌ی آئین باب نوشته شده ومی‌شود.

۱ــ سیدعلی محمدباب : بیان،باب نهم از واحد ششم.

ولی بهاءالله، پس ازباب، به‌قبح واشتباه بودن این دستور پـی‌برده و آن را درآئینش منسوخ کرد وچنین گفته است:

«من حکم محو کتاب‌هارا، که در کتاب بیان نازل شده است، از شما [بهائیان] بـرداشتم و اذن دادم کـه همه‌ی کتاب‌ها را بخوانید، بجز کتاب‌هائی که باعث مجادله‌ی شما با دیگران شود[1]».

چگونگی گاه‌شماری درآئین باب و بهاء

یکی از نوآورده‌های سیدباب درآئینش این است که، تقویم معمول وگاه شماری مرسوم وسنتی زمان خودرا برهم‌زد، وتقویم وگاه‌شماری به‌گونه‌ی‌دیگری، که برعدد بقول بابیان مقدس «۱۹» بناشده است، بنیان نهاد: بدین سان کـه، مدت یکسال را به‌نوزده‌ماه وهرماه را به‌نوزده‌روز تقسیم کرد، که مجموع روزهای آن‌ها، ۳۶۱ روز می‌شود وآن پنج روز باقی مانده پایان سال را که اضافه می‌آید و باعث کبیسه می‌شود «ایام بهاء» قرار داده‌اند. شاید سیدباب، و یـا پس از او بهاءالله و جانشینان او مبدأ تاریخ دیگری تعیین کرده‌اند که همان تـاریخ قیام سیدباب باشد؛ وآن واقعه را آغاز قرارداده‌اند برای گاه‌شماری جدید خود، وتاریخ جدید را بنام «تاریخ بدیع» خوانده‌اند ـ فی‌المثل اگربخواهند برای‌چیزی تاریخ تعیین کنند، می‌گویند:

«شهرالبهاء، سنه‌ی۱۰۳ بدیـع»

بهاءالله هم این ترتیب‌گاه‌شماری را درآئینش پذیرفته است. ادوارد بـراون معتقد بوده است که: باب و بهاء، این نـوع گاه شماری را، از زردشتیان اقتباس کرده‌اند.

۱ـ اقدس، ص۲۵.

وی دراین‌باره چنین نوشته است:

«... من، در کتاب سرگذشت مسافر، جلد دوم و صفحه ۴۱۴، ودرمجله‌ی مجمع سلطنتی آسیائی درسال ۱۸۸۹ و صفحه ۹۲۹ آن، ذکر کرده‌ام که: تقویم بهائیان با تقویم زردشتی‌ها شباهت زیاد دارد و تصور نمی‌کنم که این شباهت برحسب تصادف باشد؛ بلکه اقتباساتی صورت گرفته است[1]».

نام ماه‌های تقویم باب

باب وبهاء نام‌های ماه‌های تقویم خودرا بدین قرار تعیین کرده‌اند:
۱ـ ماه بهاء ۲ـ ماه جلال ۳ـ ماه جمال ۴ـ ماه عظمت ۵ـ ماه نور ۶ـ ماه رحمت ۷ـ ماه کلمات ۸ـ ماه کمال ۹ـ ماه اسماء ۱۰ـ ماه عزت ۱۱ـ ماه مشیت ۱۲ـ ماه علم ۱۳ـ ماه قدرت ۱۴ـ ماه قول ۱۵ـ ماه سائل ۱۶ـ ماه شریف ۱۷ـ ماه سلطان ۱۸ـ ماه‌ملك ۱۹ـ ماه علاء.

بهاءالله از راه تقلید ومانندسازی، این آیهٔ قرآن را در نظر گرفته است که گفته است:

«ان عدةالشهور عندالله اثنتا، عشرشهراً...» این آیه را دراقدس، در شماره‌ی ماههای آئین خود نازل کرده است:

«انعدةالشهورالسنة تسعة عشر شهراً فی کتاب‌الله» یعنی شماره‌ی ماه‌های سال در کتاب خدا(یعنی اقدس) نوزده ماه است. چنان که‌دربخش سوم خواهیم گفت، هم باب وهم بهاء «ماه علاء» را ماه روزه داری قرار داده‌اند و آن پنج‌روز اضافی «ایام بهاء» را، روزهای آزادی ـ روزهائی

۱ـ ادوارد براون: یکسال درمیان ایرانیان. ج۲، ص ۴۹۱.

که محرمات در ایـام دیگر ممنوع هستند، در آن ها آزاد می‌شوند ـ و هـم‌چنین بابیان و بهائیان آن ایام را بخیر و خیرات و رفتن بـزیارت ، اختصاص داده‌اند.

نام‌های روزهای هفته در تقویم آئین باب.

هم‌چنان بابیان و بهائیان نام‌های روزهای هفته را بدین‌سان تغییر داده‌اند:
۱ـ روزجلال (بجای یکشنبه) ۲ـ روزجمال (به‌جای دوشنبه) ۳ـ روز کمال (بجای سه‌شنبه) ۴ـ روز فضال (بجای چهارشنبه) ۵ـ روز عدال (بجای پنجشنبه) ۶ـ روز استجلال (بجای جمعه) ۷ـ روز استقلال (بجای شنبه). ازمیان‌روزهای‌سال بعضی مقدس، برخی تعطیل وجشن وچند روز هم عزاداری شمرده شده‌اند ، که در بخش بعد به‌آن‌ها اشارت خواهیم کرد.

درپایان این‌مبحث باید اشاره کرد که: هم سیدباب و هم بهاءالله بیشتر مبانی آئین خود را، از قرآن و احکام اسلام، مذهب اسماعیلیه، تصوف ، دین زردشت عقاید سیاسی واجتماعی و اخلاقی فلاسفه‌ی قدیم یونان مانند ارسطو و بویژه کتاب جمهوریت افلاطون وفلاسفه‌ی جدید غرب وفرهنگ جدید غربی و کتب‌اخلاقی مسلمانان، مانند معراج‌السعاده‌ی ملااحمد نراقی اقتباس کـرده، و در کیفیت آن‌هـا تغییراتی داده‌اند، که دربخش‌دیگر بچند مورد ازاین‌اقتباسات، اشارت خواهیم کرد.

دراین‌جا تنها بیك مورد بس می کنیم، و آن مورد این است کـه : سیدباب احترام بسیاری به‌عناصرچهارگانه‌قدیم یعنی-آب، خاك، هوا وآتش قائل شده‌است؛ بطوری که خرید و فروش آن‌ها را حرام شمرده و در کتاب بیان درآن‌بـاره چنین نوشته است:

«...ثم‌الحادی من‌بعدالعشرلایبیعون‌عناصرالرباع‌ولاتشترون...»
یعنی، عناصر چهارگانه را مورد خرید وفروش قرار ندهید.

محقق است که احترام به‌این‌عناصر وتحریم خریدوفروش آن‌ها، ازعقاید زردشتیان است[1].

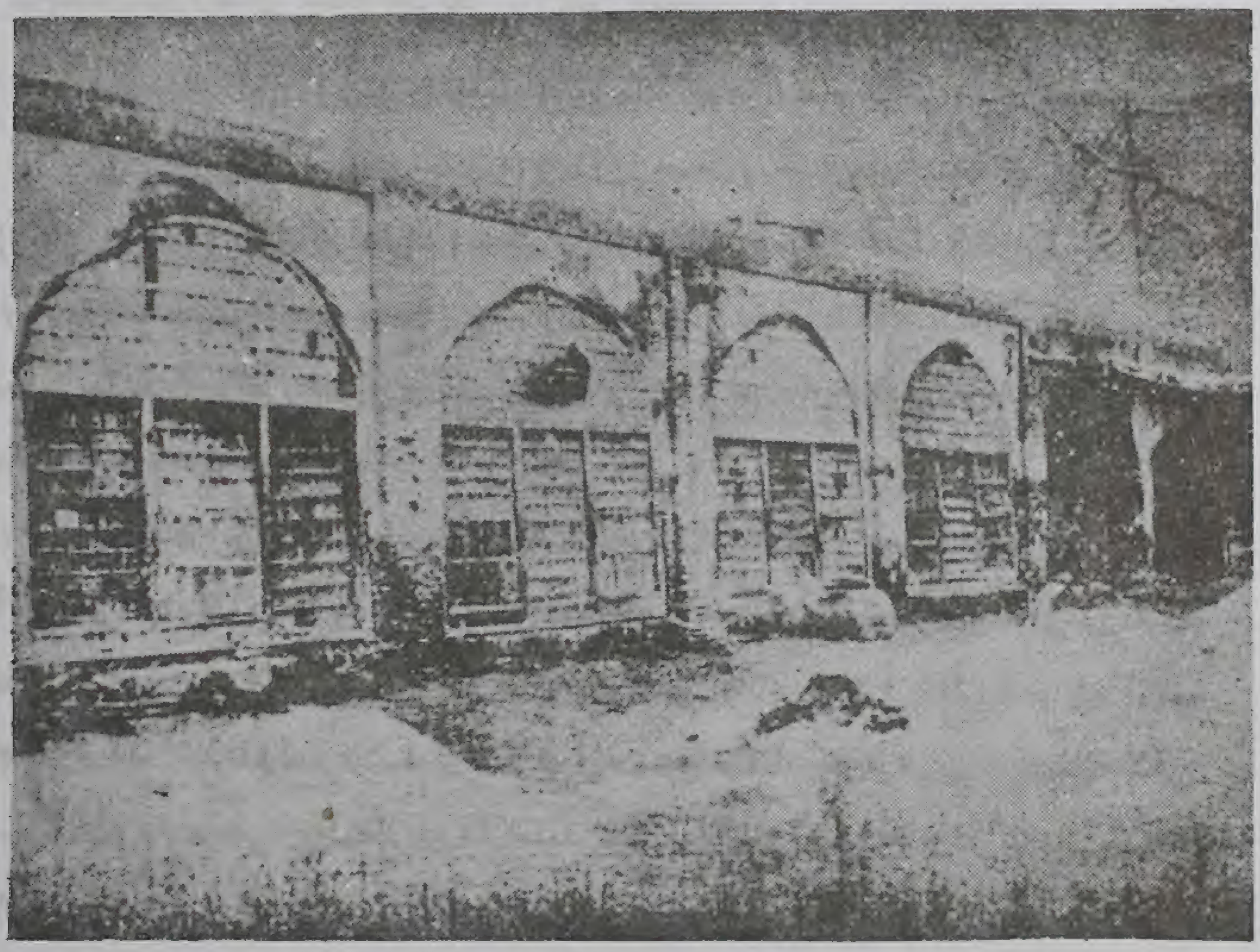

میدان تبریز، محل تیرباران علی‌محمد شیرازی

۱ــ بنقل از منابع قبلی.

بخش دوم

نوشتارهای باب

علی‌محمد شیرازی کتاب و نوشتارهای چندی بشرح زیر از خود باقی گذاشت:

۱ـ رسالة العبدلیة فی فرایض الاسلامیه

۲ـ خطبة فی جده ۳ـ خطبة فی کنگان

۴ـ خطبة فی مصیبة الحسین

۵ـ خطبتان فی ابوشهر

۶ـ خطبة فی عید الفطر.

رساله‌های بالا که بیشتر جنبه وعنوان خطبه دارد محتوی دعا و مناجات است و در مواقع مختلف و مقاطع مختلف نوشته شده است، مثلاً: خطبة فی مصیبة الحسین.

مقالات مفصلتر علی‌محمد شیرازی

الواحد الاول
یاهو

بسم الله الامنع الاقدس
نفی انا الله لا الله الا انا وان ماد ونی خلقی قل ان یا
خلقی ایای فاعبدون قد خلقتك ورزقتك وامتك
وحییتك وبعثتك وجعلتك مظهر نفسی لتتلون
من عندی آیاتی ولتدعون کل من خلقته الی دینی
هذا صراط غر منیع وخلقت کل شیئ لك وجعلتك
من لدنا سلطانا علی العالمین واذنت لمن یدخل فی دینی
بتوحیدی واقرنته بذکرك ثم ذکرما قد جعلته حروف
الحی باذنی وما قد نزلت فی البیان من دینی فان هذا
ما یدخل به الرضوان عبادی المخلصین وان الشمس
آیة من عندی لیشهدن فی کل ظهور مثل طلوعها
کل عبادی المومنین قد خلقناك بك ثم کلشیئ بقولك
امرا من لدنا انا کنا قادرین وجعلتك الاول والآخر
والظاهر والباطن انا کنا عالمین وما بعثت علی دین الا
اباك وما نزل من کتاب الا علیك وما یبعث علی دین

عبارتست از:

۷ـ تفسیر سورهٔ یوسف: باب این تفسیر را درهمان اوائل ادعایش یعنی وقتی در شیراز به‌سر می‌برد نوشت. این سوره شامل برصدوده قسمت است و هرقسمتی هم سوره خوانده می‌شود. سوره‌های مزبور همانند قرآن مجید ویا بهتر بگوئیم به‌تقلید از قرآن نامگذاری شده و یك‌نوع اقتباس است.

۸ـ تفسیر سورهٔ کوثر: این مقاله‌هم ازنظرترکیب مانند سورهٔ یوسف است و محتویات آن نظر وعقاید شخص باب را در موردهمان ادعایش منعکس می‌کند. این همان مقاله‌ای است که فرستادگان باب باخود به این شهر و آن‌شهر می‌بردند.

۹ـ تفسیر سوره العصر:

۱۰ـ رسالهٔ نبوت خاصه: هنگامی که علی‌محمد شیرازی در اصفهان در خانهٔ منوچهرخان گرجی والی اصفهان بسر می‌برده دست به نگارش رسالهٔ مزبور زد.

۱۱ـ کتاب قیوم‌الاسماء: این مقاله پر از غلطهای‌فاحش و جملات نامفهوم است.

۱۲ فروغ عدلیه: این مقاله هم همانند چندمقاله اول خطابه و دعا است.

۱۳ـ اسماء کل‌شیء: باب کتاب بیان فطوری مشتمل بر ۱۹ قسمت دارد

۲

الا ایاك ومانزل من کتاب الا علیك ذلك تقدیر العزیز المحبوب وانما البیان حجتنا علی کل شئ یعجز عن آیاته کل العالمون ذلك کل آیاتنا من قبل ومن بعد مثل ما انك انت حینئذ کل حجتنا تدخل من تشاء فی جنات قدس عظیم ذلك ما نبدء فی کل ظهور من الامر امر من لدنا انا کنا حاکمین وما نبدء من دین الا لما یبدع من بعد وعدا علینا انا کنا علی کل قادرین وانا قد جعلنا ابواب ذلك البین عدد کل شئ مثل عدد الحول لکل یوم بابا لیدخلن کل شئ فی جنته الاعلی ولیکونن فی کل عدد واحد فی ذکر حروف من حروف الاولی هو رب السموات ورب الارض ورب کل شئ رب ما یری ورب ما لا یری ورب العالمین وانا قد فرضنا فی باب الاول ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا الله الا هو رب کل شئ وان ما دونه خلق له وکل له عابدون وان ذات حروف السبع باب الله لمن فی ملکوت السموات والارض وما بینهما کل بآیات الله من عنده یهتدون ثم فی کل باب ذکر اسم حق من لدنا وذکر احد من حروف

که اسماء کل‌شیء هم همانند آن کتاب تدوین نموده یعنی‌دارای ۱۹ واحد و هرواحد ۱۹قسمت است.

۱۴ـ کتاب‌ادله سبعه. کتاب ادله سبعه را باب به‌دوزبان فارسی و عربی نوشت.

۱۵ـ کتاب‌الروح ـ کتاب الروح رساله‌ای است که فعلاً در دسترس نیست وگویا باب درشیراز آنرا نوشته باشد.

۱۶ـ **کتاب بیان : بیان** مهمترین کتابی است که باب‌نوشت. زندان‌چهریق، اوقات‌زیاد خط‌خوش افکار ماخولیائی همه دست‌به‌دست هم داد و بیان را آفرید. بهائیان می‌گویند:«بیان به‌باب نازل شده.!!» بیان در مورد احکام و حدود مسلك بابیه دور می‌زند، وجه تسمیه‌آن از آیه ۳ سورهٔ الرحمان و قرآن علمه‌البیان گرفته شده. بیان شامل بر ۱۹ واحد وهرواحد شامل ۱۹ باب‌است بیان به‌زبانهان فارسی و عربی منتشر شده است وباب درزمان حیاتش موفق‌شد ۱۱ واحد آن‌را در زندان بنویسد و ۸ باب دیگر آن را میرزایحیی صبح ازل تکمیل کرده و یا به‌فرمایش بهائیان ۸ باب‌هم برازل نازل شد!. نمونه‌هائی از این کتاب را در اینجا منعکس کرده‌ایم.

کتابهای باب‌را بهائیان جمع کرده‌اندچون دردسترس‌بودن چنین‌نوشتارهائی جز آبروریزی و برملاشدن محتویات پوچ این فرقه اثری ندارد:

۴

در واحد اول توحید ذات وصفات وافعال وعبادت را حکم فرموده ودل بر این باب را مرآت الله وحروف حروف قرار داده وقبل از ظهور او ذات حروف سبع را قرار داده باحروف اولی که سبقت در توحید گرفته وبعینه این واحد همان واحد قرآن است که ظاهر و باطن و اول و آخر بوده و حجت بعد بعینه حجت قبل است که فرقان باشد فرق این است که هزار و دویست و هفتاد سال ۱۲۷۰ کلمات ترقی نموده بارواح انها در هر ظهوری حکم آخرت بالنسبه بظهور قبل میکرده چنانچه در این ظهور در مقام تکبیر اعظم از اسم حکیم آخر که ذات حروف سبع بوده ظاهر نشده که بعد از شست واحد مرآت الله بر مقعد خود بوده که از شدت نار محبت او کل را قدرت بر قرب بهم نرسانده واز شمس وحدت در وحدت فنا گشته هر کس که شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات والارض وما بینهما لا اله الا هو الحی القیوم را تلاوت وبعد بگوید اللهم صل علی ذات حروف السبع ثم حروف الحی بالعز والجلال ایمان باین واحد آورده

سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل نکنید، شیرخر نخورید...
تخم‌مرغ را قبل از آنکه پخته شود. برچیزی نزنید چون محتویاتش ضایع می‌گردد. تمام کتب را مگر آنهائی که راجع به‌امر بابیگری است از بین ببرید (بیان عربی ص۴۹ بیان فارسی ص ۱۹۸)

بایك چنین محتویاتی بهائیان حق داشته‌اند کتاب‌های بـاب را جمع‌آوری کنند گـذشته از پوچی ومحمل‌بودن محتویـات، کتاب سراسر غلطهای فاحش و ابتدائی عربی است کـه در بسیاری از مـوارد بطور کلی غیرقابل فهم است. علت دیگری‌هم که بهائیان دست به‌جمع‌آوری ونابودی کتاب بیان زده‌اند آنست که محتویات قابل‌فهم آن باادعاهای بهاء و فرقه بهائیت هماهنگی ندارد و آنچه را که بهاء و عبـدالبهاء ادعـا مـی کنند، تضعیف مـی کند؛ از اینـرو میرزا بهاء دستورجمع‌آوری نوشتارهای باب راصادر کـرد. بنابـراین تمام تـوقیعات و جمیع خطوط شخص سید بـاب را در هـر ولایت و پیش هرکس که بود خواسته‌فوراً همه را جمع آوری کردند... سِر ایـن مطلب و جمع کتب وتوقیعات ایـن بود که، بهاءالله در آنها دقت کند تا بلکه بـرای او حـاصل شود که وقتی خودش به پیامبری برخاست بهمان‌سبك باب‌بتواند چیزی بگوید و آثار و خطوط بدیع باب، از بین

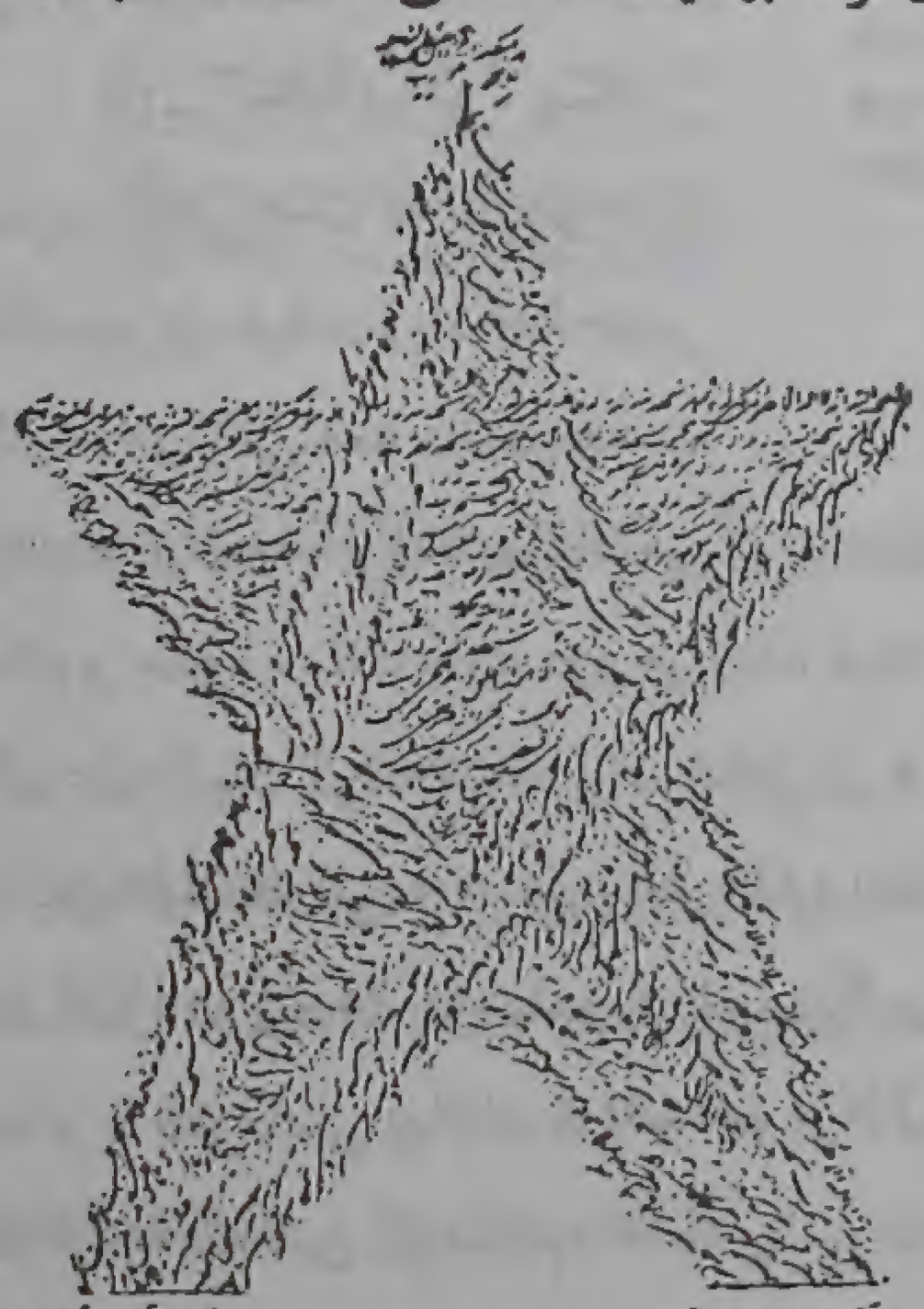

ـ نگـارشی کـه درچـارچوب **ستارهٔ داوود** تـرسیم شده، ستارهٔ داوود سمبول و آرم صهیونیسم و فراماسونری است)

برود و بجای آنها خط خود را جلوه نماید...[1]

باب نوشته‌های بسیاری به فارسی و بیشتر به عربی بوجود آورده است، ولی بیشتر آنها از فصاحت و بلاغت دور حتی بیرون از قواعد علم لغت و پر از اغلاط است که بسیاری از آن دارای مفهوم و مقصودی نیستند. تنها حسن و هنر کم نظیر او خوشنویسی و تندنویسی وی بوده است. در اینجا نخست قسمتهائی از گفته‌های او، که پیروانش آنها را فصیح و بلیغ‌ترین موارد از گفته‌های سیدباب شمرده‌اند، از تفسیر سوره کوثر نقل میکنیم:

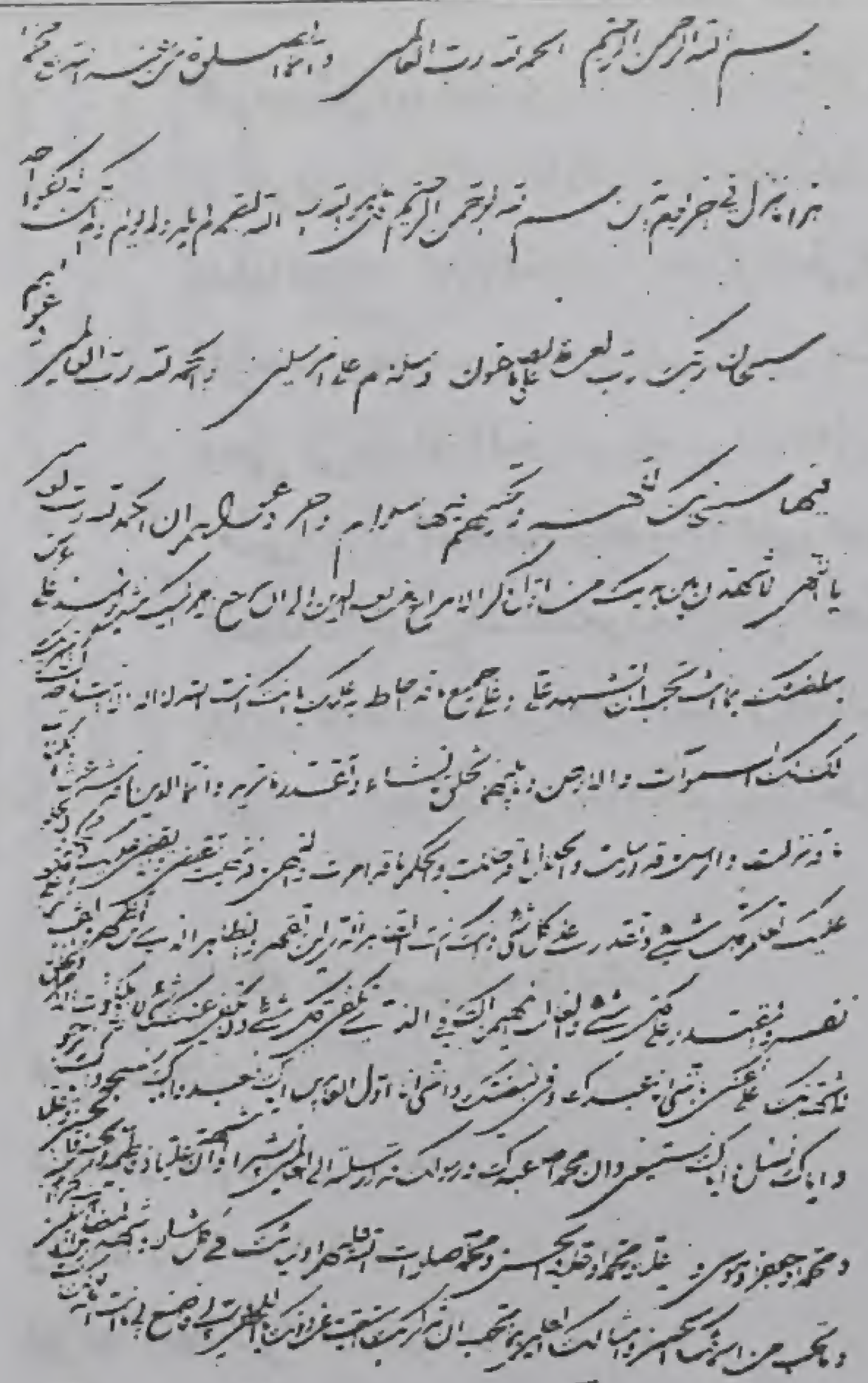

«ربك رب السماوات و الارض لو اجتمع الجن و الانس على آن یأتوا بمثل تلك الایات الذی نزلناها فی ذالك الكتاب باذن الله، لن یستطیعوه ولن یقدروا ولو كانوا على الارض لقادرون. قل ان قلوبهم میتة نجسة حیث یقرؤون كتاب الله ولا یخشعون. نل ان صنع الرب بنفسه یفصل بین صنع الناس، فویل لكم عما كنتم تفترون ولا تعقلون. قل اذا تابوا و انابوا ضربت علیهم الذلة فی الحیات الدنیا بما كسب ایدیهم فی دین الله وساء ماهم یحكمون. قل كلما قال الذین كفروا فی تلك الایات فاننی انا اقول كیف انتم تؤمنون بالقرآن ولا تعقلون... تلك الایات بینات من كتاب الله

۱ــ اعتضادالسلطنه: فتنه باب، چاپ اول تهران، ص ۱۱۹ دکتر یوسف فضائی، بابیگری، ص ۱۳۸

لقوم یوقنون. لقد نزلنافی ذالك الکتاب کما انتم تریدون. ومـا انتم بعد تسئلون... وانني اناذاء انادی باذن الله فی جو العلماء ولیس مـانزل فی قلبی بداء القضاء. لعن الله الذین افترو اعلی فی الامضاء. فهل من یبار ـ زنی بآیات الرحمن وهل مـن مبارزیبار زنـی بـه بینات الانسان. وهل من صیفة یقـوم معنی فی میدان الحرف به سیوف اهل البیان؟... انهذا فتی عجمیاً قدر کب فـی میدان الجدل. ویصبع باعلی صوته و یقول فاین الموحدون من اهـل الجمال؟ واین المنقطعون من اهل الجلال؟ و این الخاشعون من اهل المال؟ واین الخائفون من اهل القیل و القال؟ لاتخرجون من مساکنکم؟ لم تفرون الی سم الخیاط من مخافتکم لم تدخلون بیت العنکبوت فی قلل الجبال»...

چنانکه دیده مـی شود: بیشتر این جملات، از آیات قرآن گرفته شده؛ و هم چنین از بعضی دعاهـای وارده در اسلام اقتباس شده و سبك ایراد آنها نیز، از قرآن تقلید شده است.

پروردگار تو، پـروردگـار آسمانها وزمین است، اگـر جن و انسان گردهم آیند تا مانند این آیه‌ها که آنها را در آن کتاب بـاذن خدا نازل کـردیـم بیاورند، نخـواهند توانست اگرچه از تواناترین مـردم زمین باشند. بگو بمردم که دلهایشان مرده است، که کتاب خدارا میخوانند

۳
الحی بما رجعوا الی الحیوة الاولی محمد رسول الله والذین
شهداء من عند الله ثم ابواب الهدی وخلقوا فی
النشاة الاخری بما وعدالله فی الفرقان الی ان یظهر
عدد الواحد فی الواحد الاول فضلا من لدنا انا کنا فاعلین
ذلك واحد الاول من الواحد المعدد یذکر فی
شهر البهاء قد بدانا ذلك الخلق به ولنعیدن کل به وعدنا
علینا انا کنا علی کل مقتدرین ولقد عددت الاعداد
بذلك الواحد اذ بعد هذا لن یحصی وقبل ذلك
لم یکمل حروف الواحد فی الآیة الاولی وهم حضروا
بقرب افئدتهم بین ایدینا ولایری فیها الا الواحد
من دون عدد کذلك یبین الله مقادیر کل شئ فی
الکتاب لعل الناس فی ایام ربهم یشکرون یاهو
جوهر مجرد لیس باحد انکه خداوند عزوجل همیشه بوده وهست
در علو ازل وسمو قدم خود وخلق هم همیشه در صقع امکان خود
بوده است ودر هر زمان خداوند جل وعز کتاب وحجتی از
برای خلق مقدر فرموده وبفرماید ودر سنه هزار ودویست وهفتاد ۱۲۷۰
از بعثت محمد رسول الله کتاب را بیان وحجت را ذات حروف
سبع قرار داده وابواب دین را عدد نزده واحد قرار داده

ولی نمی‌ترسند. بگو که کار خدا وآیات او، بخودی خود با کار بندگان فرق دارد، پس وای برشما که برمن افترا می‌بندید ونمی‌فهمید. بآنهابگو که خواری درزندگی دنیا، بوسیله‌ی آنچه که کردید درباره دین خدا، برشما نوشته شد اگر هم توبه کنید. بگوهر آنچه آنها که کافر شدند در باره‌ی این آیه‌ها گفته‌اند، بگویند؛ من می گویم شما چگونه به قرآن ایمان دارید و بآیه‌های من ایمان نمی آورید؟ عقل ندارید؟...

این آیه‌ها دلیلهائی هستند از کتاب خدا برای مردمی که باور دارند.

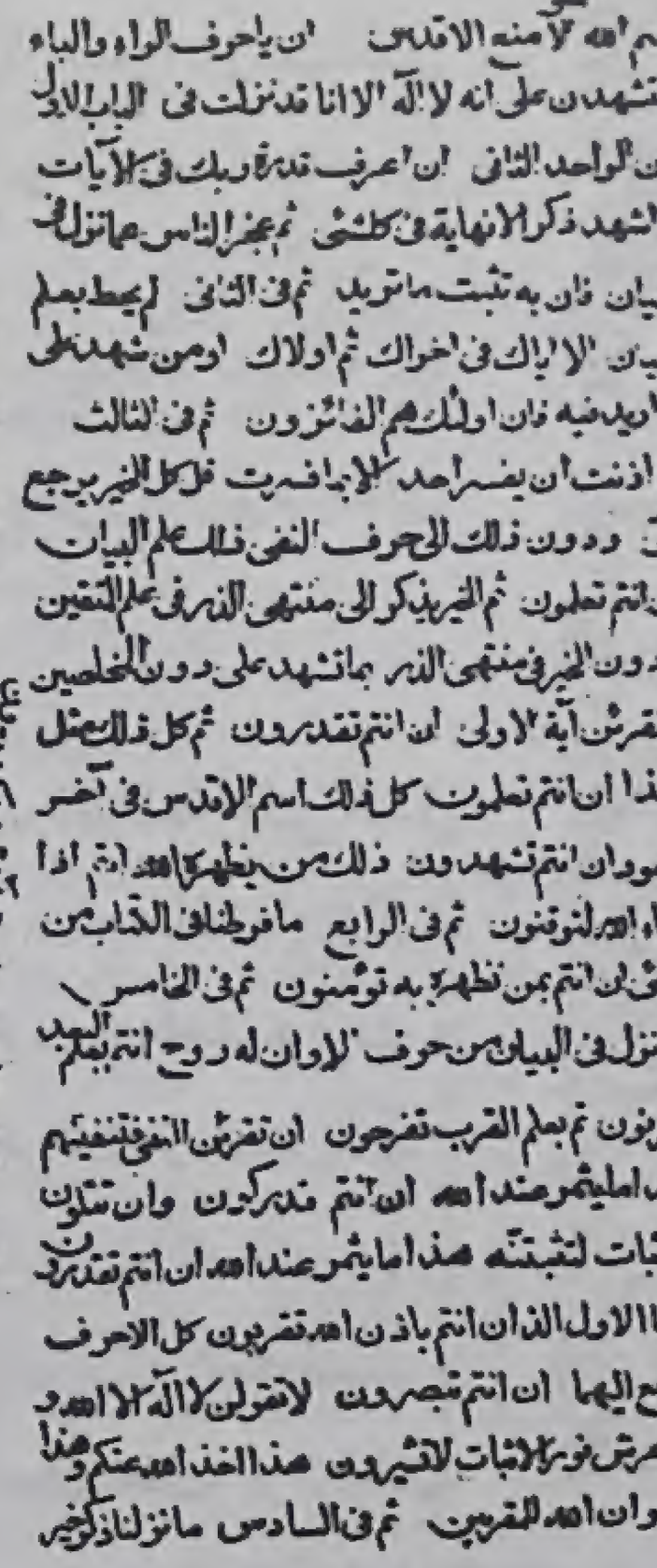

مادر آن کتاب [کتاب بیان] هرچه شما بخواهید، نازل کرده‌ایم، که تا پس از این از چیزی سؤال نکنید... و اینك من باذن خدا در میان علما و آخوندها، باصدای بلند میگویم:

هرآنچه در دل من نازل شده از سوی خداست. نفرین خدا برآنان باد که به‌من افترا می‌بندند! آیا کسی از میان شما هست که در این آیه‌ها بامن مباحثه و مبارزه کند؟ و آیا کسی هست که بهمراه من برخیزد و باشمشیرهای سخن درمیدان سخن‌رانی با اهل بیان بجنگد؟ من جوانی از عجم هستم که در میدان ایستاده‌ام و باصدای‌بلند فریاد می کشم که: موحدان از اهل جمال کجا هستند؟ و کجایند منقطعان از اهل جلال؟ و کجایند خاشعان از اهل‌مال! و کجایند ترسویان از اهل قیل وقال؟ چرا از جای خود بیرون نمی آئید؟ چرا فرار میکنید در سوراخها پنهان

میشوید از ترس؟ چرا درخانه‌ی عنکبوت در سر کوه‌ها داخل میشوید!؟...

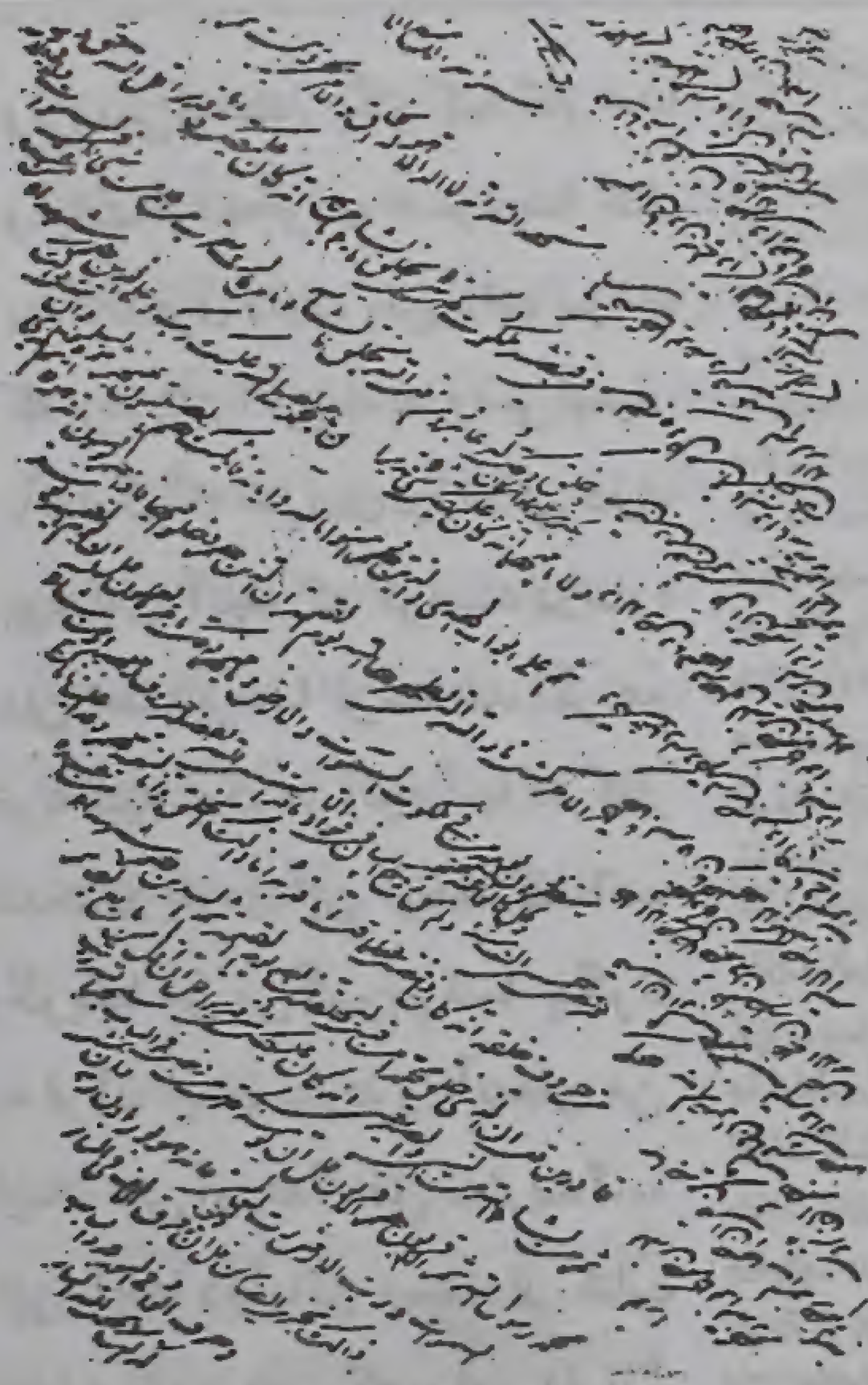

ونمونه دیگری ازنوشته‌های سید باب:

«ثم الالف القائمة علی کل نفس التی‌تعالت واستعالت ونطفت واستنطقت ودارت و استدارت و اضائت و استضائت و افاردت و استفاردت و اقامت و استقامت و سعرب و استعرب و انشهقت و استشهقت و استضعقت و تبلبلت واستبلبلت وانفی‌حین اذن‌الله لها فتلجلجت ثم فاستجلب فملألأت فاستلالئت و قالت باعلی صوتها تلك شجرة مبارکة طابت و طهرت و زکت وعلت و نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الی نفسها و تورق بمثل نیتة و تثمر بمثل مانبتت لن‌یمسه نار، الانار نفسه ولاهواء الاهواء نفسه و لاماء الاماء نفسه ولا تراب الاتراب نفسه...»

این باصطلاح آیات، چنانکه دیده میشود، ترکیب شده از کلمات و افعالی احیاناً نامفهوم که میان جمله‌های آن پیوستگی معنوی ولفظی وجود ندارد و تنها همین اندازه معنا می‌دهد که:

... باصدای بلند گفته: این درخت مبارك درختی است پاك و بلند که از خودش بوسیله‌ی خودش، برای خودش، بسوی خودش، روئیده است و مانند

درختان روئیده و میوه داده و اورا آتشی مسح نکرده مگر آتش خودش...

ونیز این قسمتها از کتاب قیوم‌الاسماءباب، که درتفسیر حرف «تا» نازل شده است: «ثم کلمة التاء تراب عصیر اشباح مثال جوهریات عوالم اللاهوت تراب‌عصیر ذاتیات عوالم الجبروت ثم تراب کینونیات شوامخ‌اعلی مجردات‌الملکوت ثم ثم تراب حقایق اهل الناسوت...»

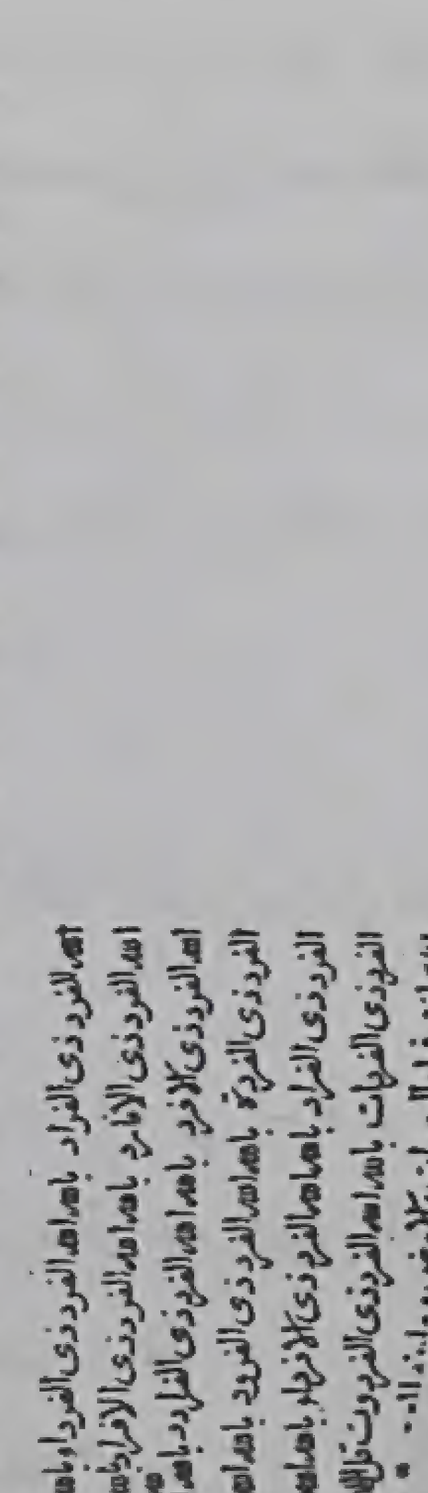

یعنی: پس از آن‌از کلمه‌ی تاء، خاك فشرده‌ی سایه‌ها و مثالهای جوهرهای عالمهای لاهوت و خاکی که فشرده است ذاتهای جبروت جهانهای‌را، سپس‌خاك کینونیات‌بلند، بلندتر ازمجردات آسمانی، سپس‌خاك حقایق اهل ناسوت...

و نیز قسمتی دیگر از کتاب قوم الاسماء

«بالله‌الله المقتدر القادرالمقدر، بالله‌الله القادر، المقادر، بالله‌الله القادرالقدران، بالله‌الله المقتدر المقتدر، بالله الله المقتدر القدران، بالله‌الله المتقادر المتقادر، بالله الله المستقدرالمستقدر، بالله‌الله‌القدرذی‌القدار، بالله‌الله‌القدری‌ذی‌القدر... بسم‌الله‌القدرذی القد، بسم‌الله‌القدرذی‌القدر، بسم‌الله القدرذی‌القدراء، بسم‌القدرذی المقـدار، بسم‌الله القدرذی‌الاقدار، بسم‌الله القدرذی‌الاقادر، بسم‌الله القدرذی‌القادرین، بسم‌الله القدرذی

المقادر، بسم‌الله القدرذی المقادیر، بسم‌الله القدرزی المقدورات، بسم‌الله القدرذی القدورات، بسم‌الله القدرذی‌القدیرات، بسم‌اللهالقدرذی القیدورات، بسم‌الله القدرذی المقدرات، بسم‌اللهالقدرذی المقتدرات، بسم اللهالقدرذی المقتدرات، بسم‌اللهالقدرذی المتقادرات، بسم‌الله الله القدرذی المستقدرات، بسم‌الله القدرذی الاقدریات، بسم‌الله القدرذی القدرات، بسم‌الله الله القدرذی‌القادرات، بسم‌اللهالله ذی‌القیدورات بالله الله القدرذی القیدورات، باللهالله...

ونیز قسمتی دیگر از آن کتاب درباره‌ی کلمه «بهاء»:

«آثار النقطة جل وعزالبیان فی‌شؤون الخمسة من کتاب‌الله عزوجل کتاب الفاء بسم‌الله الابهی الابهی، بالله الله البهی‌البهی، الله لاالاه الاهو الابهی، الابهی، الله لااله الاهو المبهی المبتهی، الله لااله‌الاهو المبهی المبهی، اللهلاالله الاهوالواحد البهیان، وللهالبهی البیهان بهاء السماوات والارض وما بینها، والله بهاء باهی‌بهی بهیان‌ابهاء السماوات و الارض و ما بینهما، وللله بهیان مبتهی مبتاء...

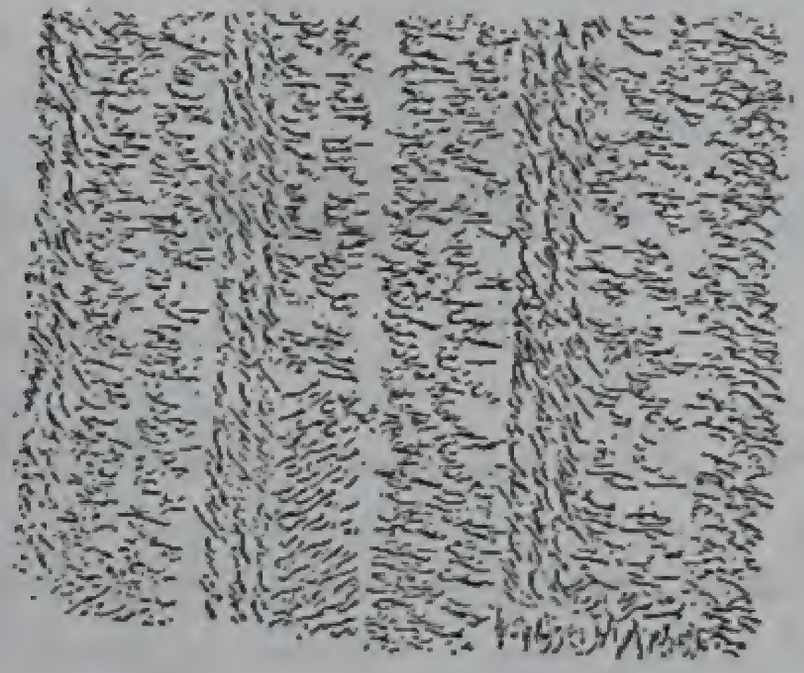

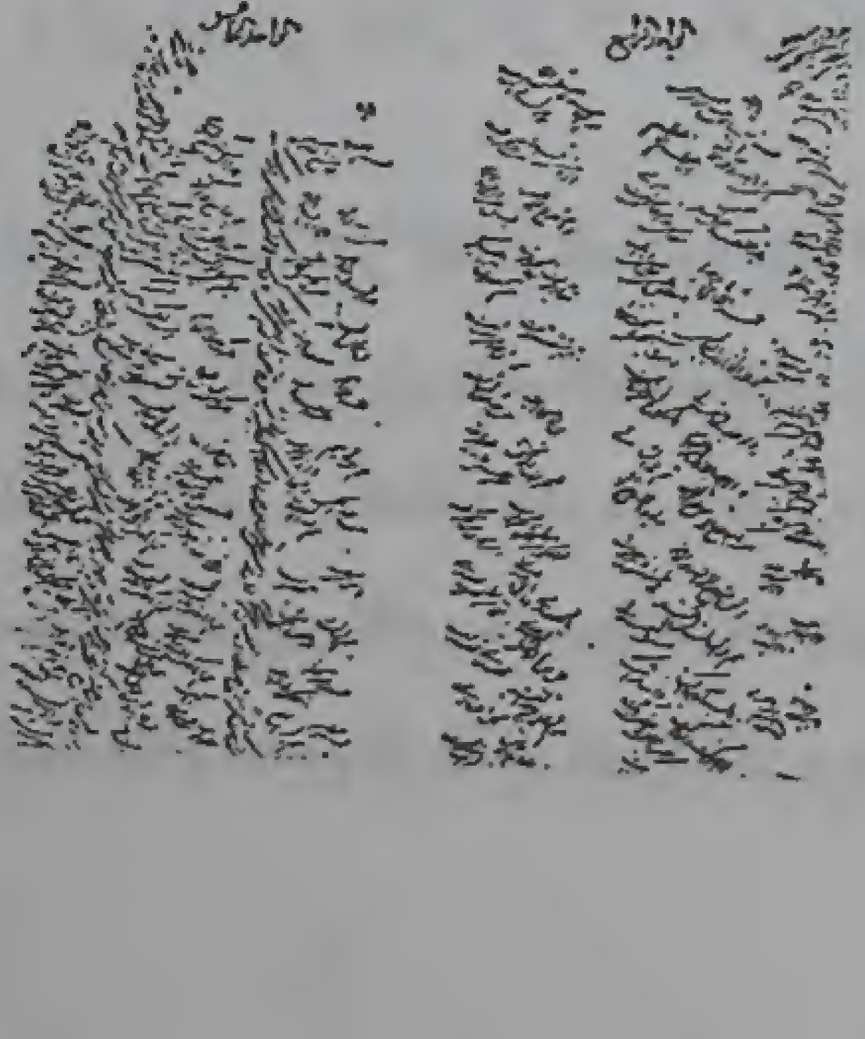

هذا کتاب‌من‌عندالله المیهمن القیوم الی من یظهره‌الله انه لاالله الا انا‌العزیز المحبوب، انا‌شهدانه لااله الاهو وکل له‌عابدون، انا قدجعلناك جلالا جلیلاللجاللین، وانا قدجعلناك جمالا جمیلا للجاملین وانا‌قدجعلناك

عظیماً عظیماناً للعاظمین، و انـا قد جعلناك جباباً جبیباً للجابیین...

تبارك الله من رب ممتنع منیع، و تبـارك الله مـن عظیم معتظم عظیم، تبارك الله من شمخ مشتمخ شمیخ، و تبـارك الله مـن بذخ مبتذخ بذیخ، تبارك الله مـن فخر مفتخر فخیر، و تبارك الله مـن ظهر مظتهر ظهیـر، و تبارك الله من قهر مقتهر قهیر، و تبارك الله من غلب مغتلب غلیب...

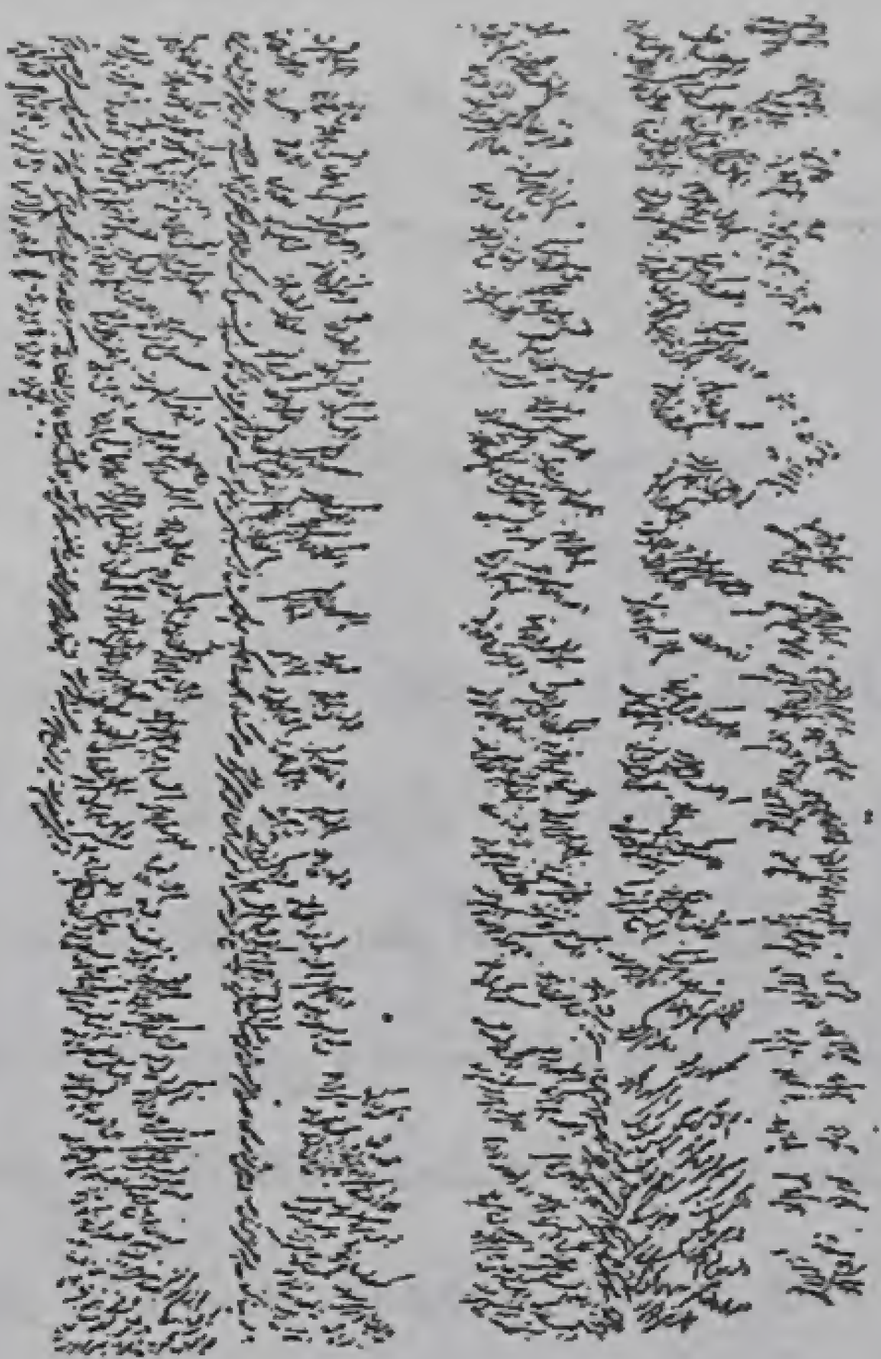

و نیز نمونه‌ای دیگر از آن کتاب:

«یاخلیل بسم الله الاقدم؛ بسم الله الواحد القدام، بسم الله المقدم المقدم، بسم الله القدام، بسم الله القادم القدوم، بسم الله القادم القدمان ...

بسم الله الله الواحد القدام، بالله الله القدم المقدم، بالله الله القادم القدام، بالله الله القادم القادم القدوم، بالله الله القادم المقدوم...

الله لاالاه الاهو الاقدم الاقدم الاقدم، الله لااله الاهو الواحد القدام الله لااله الهو المقدم المقدم، الله لااله الاهو القادم القدام، الله لااله الاهو القادم القدوم، الله لاالاه الاهو القادم القدمان، الله لاالاه الاهو القادم المقتدم... الهـی انا الله الاقـدم، اننی لااله الا انا الاقدم، اننی لااله الا انا الاقدم...»

این قسمت‌ها، که نقل شد مانند بسیاری از نوشته‌های سیدباب در قیوم‌الاسما و بعضی کتاب‌ها و خطبه‌ها و خطبه‌های دیگر او، قابل ترجمه نیستند.

بطورخلاصه عبارات عربی مزبور دراصل جمله‌های گسسته‌وی می‌باشند که معنی و مفهوم درستی کسی نمی‌تواند از آن استنباط نماید.

نمونه‌ای از یك‌لوح سیدباب:

«بسم‌الله البهی الابهی، الحمدالله الذی‌قدظهر ذاتیات الحمدیات باطرازطرز طرازاً طرزانیة، و اشرق الکونیات الذاتیات باشراق شوارق شراق شرقانیة، و الاح الذاتیات البارخیات بطوالع‌بدایع رفایع منایع، مجد قدس متناعیة، استحمده‌حمداً ماحمده احد من‌قبل ویستحمده احد من‌بعد، حمدا طلع واضاء و اشرق فانار و برق فابادو اشرق فاضاء و تشعشع فارتفع وتسطع فامبنع حمداً شراقاً ذوالاشراق وبراقاً ذوالابتـراق و شقاقـاً ذوق‌الاشتقاق و رقاقاً ذوالارتقـاق، حقاقاً ذوالاحتقاق، کنازاً ذوالاکتناز...»

معنی‌قسمت آخر، که نسبت به‌نسبت‌های گذشته‌معنی‌دارتر است، چنین است[1]

«بنام‌خدای‌روشن،روشن‌تر، ستایش بـرای خدائی کـه ذاتیات ستایش‌هارا ظاهر کرد بـاطرزی و طرزانیه‌ای، و روشن کـرد ذاتیات کـونیات [یعنی مـوجـودات] را بروشنی‌ای روشن کردنهـائـی و روشنائیه‌ای،و آشکار کردذاتیات‌باز

۱ــ ایضاً، ص۱۴۳

خیات [باز خیات دراین‌جـا اصلا بی‌معنی است، زیـرا «بزخ» بمعنی باعصازدن است] را به‌طالع کننده- هائی تازه ورقعه‌هـا و بلندی‌هـای بزرگوار و پـاك. طلب ستایش می- کنیم‌ستایش باسخنان وجمله‌هائی که نه پیش از این کسی چنان ستایش کرده و نه پس از این کسی خواهد کرد؛ ستایشی که طلوع کرد وروشن شد ونورانی کرد وبرق زد و همیشه چنین شد و روشن کرد و روشنائی بخشید و تشعشع کرد و بلند شد و ساطع گشت و امتناع کرد؛ ستایشی که روشن است وروشن کردودارای روشنائی شد، و برای که دارای برق‌زدن و جـداشدن دارای اشتقاق و نـازك‌شدن دارای نازك‌شدن، وحتاقی‌دارای احتقاق و گنجینه‌ای‌دارای پنهانی و پنهان کردنی..»[1]

برکتابها و نـوشته‌های باب اظهارنظرهـای زیادی شده است و چـون این اواخر نوشته‌های متفاوتی در این زمینه منتشرشده کـه بامسئلهٔ بهائیت نیز سروکار پیدا می کند مابه‌یکی از نظرهائی که همزمان بازمان ظهور بـاب اظهار شده بسنده می کنیم. همانگونه که قبلاً اشاره شد **حاج‌محمدخان کرمانی** خـود از مـدعیان سرسخت و رقیب باب بشمار می آمد منتهی بااین تفاوت کـه وی نسبت به شخص باب از معلومات و سواد بهتری برخوردار بود، که دراینجا نظر اورا درنوشته‌های

۱– دکتریوسف‌فضائی، شیعگری، بابیگری ص ۱۴۳

باب منعکس می کنیم:

حاجی ملا محمد کـریم خان کرمانی

«... معلوم ومعروف است
کـه در چنـد سال قبـل
شخصی از اهل شیراز پیدا
شد مسمی بـه میـرزا علی
محمـد پسر میرزا رضـای
بزاز که قلیل تحصیلی کرده
بود و از قـرار مذکـور
فی الجمله ریاضتی کشیده
بـود و مـردی از عرض
طلاب بـود و مثل بعضی
طلاب خـودبین، خود را
در عالم خیال کـرده و در
همین خیال مبالغه کرده بود تا این که مالیخولیا اورا به این راه واداشته بود که ادعای قطبیت و کمال کند و قومی از طلاب جهال‌هم به‌او ملحق شده و از اطراف بـه‌شیراز رفته بودند نه بـه‌قصد. اتفاقاً اورا دیدند وفی-الجمله حسن‌ظنی به او پیدا کردند و چون او قومی از طلاب را بـرگرد خود دیده از عدم ظرفیت در حدخود نگنجیده برادعا افزود وخرده‌خرده ادعای بابیت برای امام غایب کرده و خود را نایب خاص امام قرار داد و آن طلاب جهله‌هم تمکین کردنـد و اصل این ادعا جهت طـول زمان غیبت، مـردم را بـه‌هیجان مـی آورد. پس بعضی مردم هم بـه حـرکت درآمدند و اتباع او هـم نام اورا پنهان مـی کردند و بـه‌مردم می گفتند که اینك نـایب خاص حضـرت صاحب‌الامـر ظاهر خواهد شد و عدل را در

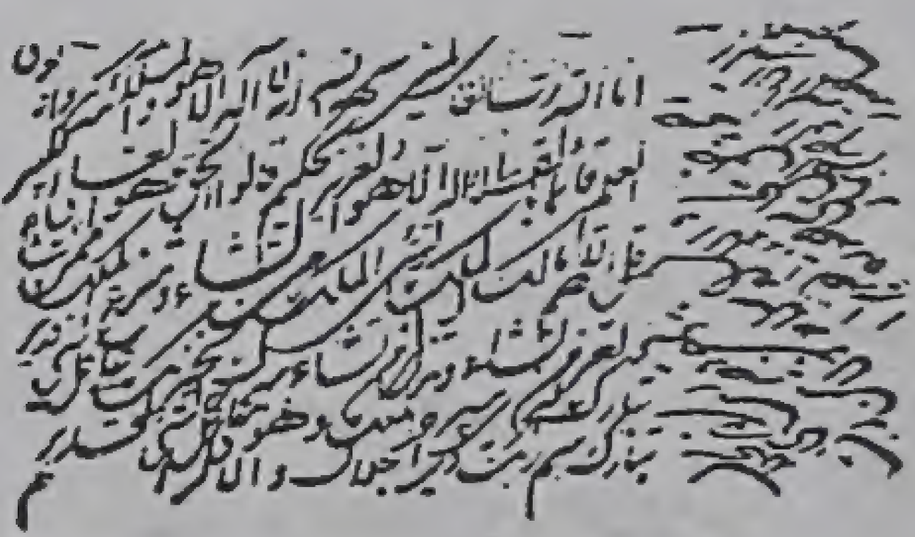

عالم منتشر خواهد کرد وجهاد خواهدنمود، ولی نام‌اورا بروز نمی‌دادند و به مقتضای‌الانسان‌حریص علی‌ما منع‌مردم‌حریص‌تر مـی‌شدند در طلب او، وانگهی اشرار ومفسدین چون بشنوند که جهاد خواهد کردبسیار حریص می‌شوند. پس‌مردم مهیای لقای او شدنـد و طالب ملاقات او شدنـد و آن جهال مفسد بیدین هم در مجالس ومحافل مردم را تحـریض و تـرغیب و تشویق در امر او می کردند تا پرده از روی کـار برداشتند و نـام اورا بردند و مردم نزد او رفتند و چون این ادعای خام را کرده بود که نایب خاص است، خودرا مفترض الطاعة قرار داده بود و من گفت اطاعت از اوامر من واجب است و جمیع این امت بـاید مرا بشناسند و رو بـه‌من آیند و اعـوان وانصار مـن باشند و چـون خواست که بااین ادعا چیزی تازه‌هم داشته باشد، بنا کرد عبارتها برسبك قرآن نوشتن و سورهٔیوسف را شرح کردن و صدده سوره ساخت برای شرح سورهٔ یوسف که جمیع آنها مزخرفات واباطیل بود وجمیع کسانی که فی‌الجمله ربطی درعربیت وعلم داشته باشند، می‌دانند که حرفهای عامیانهٔ مغلوط ومزخرفات به‌هم

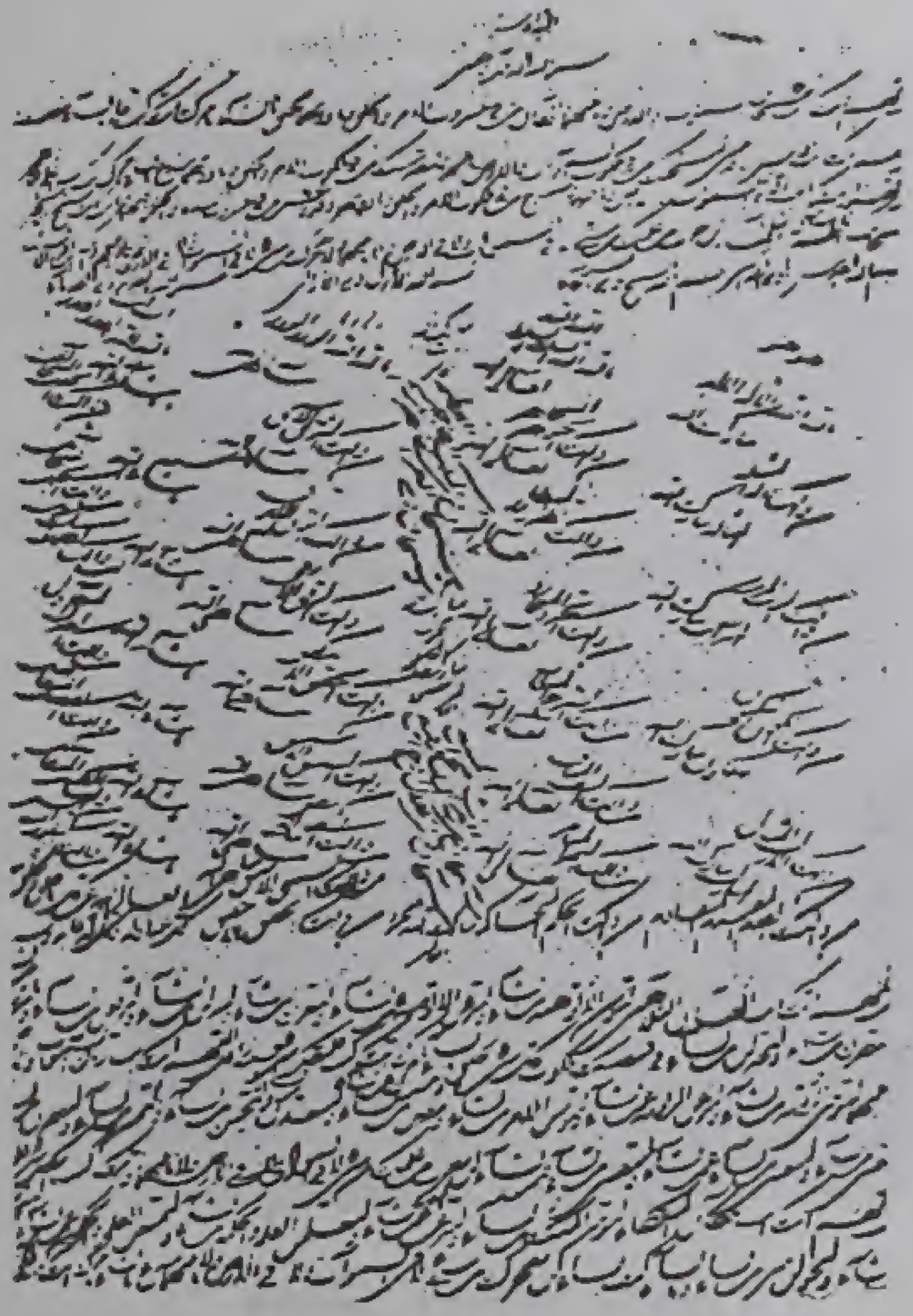

بافته است که اسباب مضحکه‌است‌وعوام عجم هم که نمی‌دانند و آن طلاب هم که خود اهل غرض بودند به‌دلیل آنکه چون آن‌مرد مهملات نامربوط می‌نوشت، آن مریدان اصلاح می کردند و به قدر عقول خود غلطهای آن‌را درست می‌کردند و مع‌ذلك خداوند اورا رسوا کرده بود و مملو ازغلط‌بود و اصلاح پذیرنبود. خلاصه در اول خودش نایب بود و کتابش‌هم شرح سورهٔ یوسف. دید مردمی که باو گرویده‌اند احمقتر ازینند و از این بیشترهم بار می‌برند. خرده خرده از قرار نوشته‌های منسوب به‌او که در اطراف منتشر شده بود گفت من همان امام غائب منتظر شما هستم و از شکم مادر سردر آورده‌م و به این شکل بروز کرده‌ام و اختیار باخود من است به‌هرشکل و به‌هرجا و هر-طور که می‌خواهم‌بروز می کنم. حال خاسته‌ام‌که از شکم مادر سربیرون کنم و عوام گوساله‌هم چون آن‌طلاب باغرض را دیدند که تسلیم می-آورند و این نامربوطها را اصلاح و تحسین می کنند تصدیق کردند و چون مشکلاتی ازو سؤال می کردند که جواب نداشت، در جواب آنها مهملات معماگونه می‌نوشت که هیچ از آن نفهمند و چون درعبارت

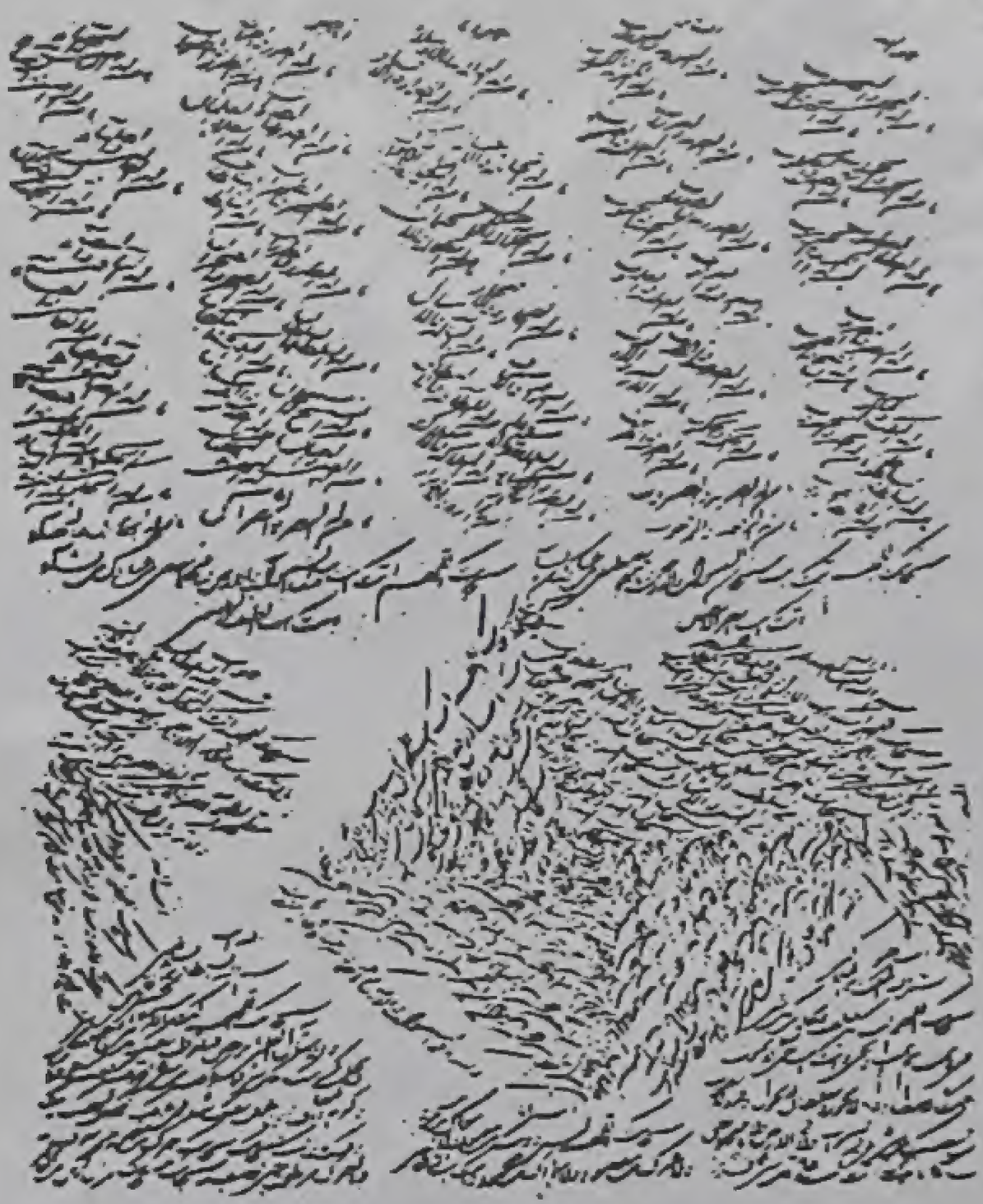

غلطهای بسیاری داشت و به‌او مـی گفتند مـی گفت عربـی هفتاد قسم است و این‌هم یك‌قسم است و آن گوساله‌ها قبول می کردند و چون دید غلطهایش از عذر و اعتذار گذشت و مردم اعتراض مـی کنند، ازقرار نوشتجات منتشره گفت‌مـن‌قطب روزگارم و همهٔ عالم‌برگردمن می‌گردندو به‌اذن‌وجازت‌من حرکت می کنند وجمیع حروف و کلمات آمدند، پیش من سجده کردند و من همه‌را مرخص کردم که هریك معنی دیگری را بدهد و خاصیت یکدیگر را ببخشند و «برو» معنی «بیا» را بدهد!.

مبلغان بهائی درسال ۱۳۱۴ ـ ه. ق.

فصل هشتم

وقایع بعد از کشته‌شدن باب

پس از کشته شدن باب بجز یك مورد که بدان خواهیم پرداخت حادثه مهمی رخ نداد، اما جریانات به‌علت سوءقصد به‌جان ناصرالدین‌شاه ازطرف بابیان به‌خارج از ایران کشانیده‌شد که خود بحثی جداگانه دارد و درپی همین مطلب خواهد آمد.

حوادث نیریز بعد از آن‌که باب را باآن‌شرحی که گذشت تیرباران کردند باسخت‌گیریهائی که دولت امیرکبیر دراین مورد به‌عمل آورد و باحساسیتی که بسیاری نسبت به این جریان یا بهتر بگوئیم علیه این جریان از خود نشان دادند کسی جرئت نکرد خودرا بابی بداند و یا اظهارنظر مثبتی دراین‌باره بنماید چه‌این مسئله تامدتها حربه‌ای در دست افراد بخصوصی بود که از این راه تسویه‌حساب نمایند.

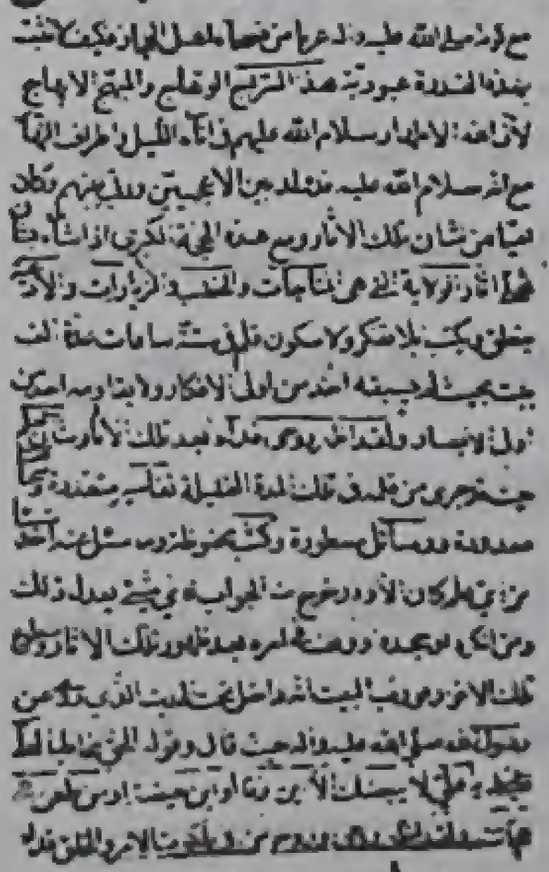

خط سیدیحیی

آنان مخالفین خودرا بایك‌انگ «بابیگری» به دردسر می‌انداختند[1]. باتمام این‌احوال یکی از پیروان باب بنام **سیدیحیی دارابی** پسر بزرگ سیدجعفر دارابی ملقب‌به **کشاف کشفی** که ازعلماء مرتاض وفقهاء عامل بود دست به شورش‌خونینی زد.

۱ــ نگاه‌کنید به «شاه ذوالقرنین وخاطرات‌ملیجك» نوشته بهرام افراسیابی

درموردلقب «سیدیحیی» باید یادآورشویم که پدر سیدیحیی را کشاف می‌گفتند ولی دراصل آنگونه که معروف بوده لقبش وحیداست.همین منبع می گوید: این لقب‌را باب به‌او داد ـ وحید در حروف ابجد برابر با «یحیی» می‌باشد.

سیدیحیی یا «وحید» یکی از خلفای باب بود پدرش به‌شیوهٔ عرفا می‌زیست، از کرامات دم می‌زد، احادیث تأویل می‌نمود ومی گفت:

«من درفلان‌سفر باخضر همسفر بودم و هفتادبطن قرآن را کشف کردم[1]»

اما علت اینکه علماء معترض‌وی نمی‌شدند این‌بود که اولاً سیدجعفر کهولت و شیخوخیت داشت و رفتار و کردارش از چارچوب شریعت خارج نمی‌شد. اما پسرش سیدیحیی طبعی جاه‌طلب داشت او از خدمت پدرش بیرون آمد و راه دار-الخلافه را درپیش گرفت ودرصف‌دولتیان درآمد ومدتی دراین لباس زیست تااینکه به‌باب پیوست. سیدیحیی هنگام سروصدای باب در دربار محمدشاه به‌خدمتگزاری مشغول بوده و چون جاروجنجال و تنش ناشی از ادعای باب به‌دربار رسید محمدشاه‌قاجار سیدیحیی را که از افراد مورداطمینان دربار‌بوده جهت بررسی واقعه روانهٔ شیراز کرد ۱۲۶۰ـه و برای آنکه در راه به‌وی بدنگذرد اسبی رهوار هم به‌وی پیش‌کش کرد. سیدیحیی به‌جای تحقیق، جذب باب شد و به‌وی‌گروید و به جای خدمت به‌سلطان خدمت به‌باب را ترجیح‌داد و روانهٔ نواحی اصفهان، لرستان، یزد، تهران، خراسان وقزوین گردید و برای دیدار باب به‌ماکو رفت[2]

سیدیحیی باردیگر به دارالخلافه برگشت =۱۲۶۵ ـ ه = اما سردی و بی-مهری درباریان ویرا از آن مکان گریزان نمود و لاجرم راهی یزد شد. سیدیحیی دریزد شروع به‌دعوت ازمردم‌نمود اما چون درآنجاهم تیرش به‌سنگ‌خورد یزدرا

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۷۴

۲ـ نبیل‌زرندی ۳۶۹ ـ ۳۷۶ ونقطةالکاف ۲۳۲ـ۲۲۴

به‌قصد شیراز ترك گفت و به‌فسا رفت. مردم فسا جریان کار سیدیحیی را به‌حاکم شیراز نصیرالملك میرزا فضل‌الله‌علی‌آبادی خبردادند. نصیرالملك نامه‌ای به سیدیحیی‌دارابی نوشت اورا از این کار منع کرد و ازوی خواست خودرا به شیراز رساند. سیدیحیی در جواب نامهٔ حاکم فارس نوشت این‌موضوع حقیقت ندارد و منکر جریان‌شد و متذکر گردید که به‌زودی به‌شیراز می‌آیم. اما برخلاف‌انتظار نصیرالملك از سیدیحیی خبری نشد و خبر رسید پانصدتن به‌دور او گردآمده‌اند و احتمال شورش می‌رود. نصیرالملك فرستادهٔ دیگری به‌نزد سیدیحیی فرستاد اما سیدیحیی درآن‌هنگام عازم یزد بود و به‌مأمور حاکم فارس وقعی ننهاد. مردم نیریز از آمدن سیدیحیی خوشحال شدند و عده‌ای به‌او ملحق گشتند.

سیدیحیی همراه باسیصدمرد جنگی در خرابه‌ای در حوالی نیریز سنگرگرفت و به‌ساختن استحکامات پرداخت. نصیرالملك‌باز زبان نصیحت ومدارا گشود و از او خواست از راهی که در پیش‌گرفته دست بردارد. سیدیحیی نوشت:

ـ جماعتی دست به‌نافرمانی زده‌اند وممکن است در صورت رهاکردن‌آنان پیامد ناخوشایندی بهمراه داشته باشد، من نمی‌توانم آنانرا بحال خود بگذارم چه شورش و فتنه حتمی است، اگر ممکن است چند آدم بفرستید تامرا سالم به‌شیراز آورند.

به‌مجرد اینکه فرستادهٔ نصیرالملك عازم شیراز شد سیدیحیی همان‌شب خود را مهیای نبردکرد و دستور داد سوارانش فریاد وصیحه‌زنان ـ بشیوهٔ بابیان قلعهٔ طبرسی ـ باشمشیرهای برهنه به نیریز حمله بردند. آنان زین‌العابدین‌خان ـ حاکم‌ـ نیریز ـ راکشتند ولی برادرش علی‌عسکرخان توانست جان‌سالم از مهلکه بدربرد. بابیان اموال زین‌العابدین‌خانرابه‌غارت بردند.[1]

(توضیح‌اینکه در تاریخ نبیل زرندی ترجمهٔ عربی ص۳۸۳ آمده است که علی‌عکسرخان نیز به‌هلاکت‌رسید)

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه باب، ص۷۷

مردم نیریز چون این شجاعت و تهوررا دیدند به‌سیدیحیی پیوستند .

اقدامات یحیی دارابی در زمانی صورت گرفت که رعایای نیریز از «حاجی زین‌العابدین خان بن‌محمدحسین‌خان‌نیریزی» حاکم آن‌شهر دل خونی داشتند و اورا از نیریز بیرون کرده بودند ، و به علت خوف و وحشت از پیامد کارشان بدنبال‌موضع محکمی می‌گشتند. حضور سیدیحیی و سابقهٔ‌وی این خواست نیریزیان را برآورد نمود و آنان مقدمش را گرامی داشتند. سیدیحیی هم که خود درپی چنین موقعیت مناسبی می‌گشت شرائط را مطلوب یافت ودر دل به شانس‌خود آفرین گفت؛ اوفتوی‌داد که علی‌اصغرخان‌برادر مهترحاجی زین‌العابدین را نیز ازمیان بردارند.[1]

این واقعه که به گوش «نصرةالدوله‌فیروزمیرزا»صاحب‌اختیاررسید فوراً فرمان‌داد لشگری مجهز به وسائل جنگی ازقبیل‌توپ وقورخانه برای‌سرکوبی سیدیحیی‌رهسپار تیریز شود، سیدیحیی‌هم از این جریان مطلع شد و درپای قلعه در انتظار رسیدن‌لشکریان نصرةالدوله باشمشیرهای برهنه بحالت آماده‌باش درآمد سیدیحیی بنابه شیوهٔ تمام بزرگان بابیان دست به‌غلوزد وگفت:

ـ خاطرجمع باشید که از لشگر کاری ساخته نیست و توپ و تفنگ بسوی ما نخواهد آمد چون تمام توپ‌ها و تفنگ‌ها به‌فرمان من می‌باشد!

سیدیحیی در همین سخن بود که توپی به‌چادرش خورد و آنرا فروریخت ویکنفرراهم به هلاکت رساند سیدیحیی بازهم دست از شیادی برنداشت وکلماتی برکاغذنوشت و به‌گردن یارانش انداخت و گفت:

ـ با این ادعیه ودواها شماها در امانید و از بلاهای زمینی و آسمانی ایمن می‌باشید.

پس از این شعبده بازی سیصدنفر ازآن‌مردم ساده برای شبیخون و حمله آماده‌شدندوصیحه‌زنان بسوی دشمن حمله‌کردند سرکردهٔ لشکرفارس را مصطفی

۱ـ فارسنامهٔ ناصری،علی‌اصغرخان

قلی‌خان به‌عهده داشت، او بافرمان «آتش» به‌یکباره صدوپنجاه‌تن از پیروان باب را باهمان دعای ضد گلوله به‌خاك‌هلاك افکند. دیگران‌بادیدن‌این منظره‌به‌سادگی خویش و فریب سیدیحیی پی بردند و از او برگشتند. بعد از سه‌روز سیدیحیی که دیگر در تعداد کم اطرافیانش ایمانی نیافت باپای‌خود به منزل مصطفی‌قلی‌خان رفت. مصطفی قلی‌خان به‌سیدیحیی پیشنهاد نمود.

ـ بهتر آن‌است که امشب به‌خانه‌ای که در شهر نیریز داری بروی تا مردم نیز تورا به‌بینند و فتنه کاملاً خاموش شود.

سیدیحیی پذیرفت و بایك‌نفر از مأموران مصطفی‌خان راهی خانهٔ خود در نیریز شد،امادربین‌راه چشم پسران عسکرخان که به‌وی افتاد مهلتش ندادند، همگی برسر اوریختند ویرا تکه تکه کردند.

نه‌ماه بعد از این حادثه بابیان دست به اقدام دیگری علیه‌ناصرالدین‌شاه زدند آنان بعد از قلع‌قمع شدن مدتی‌ساکت نشستند اما این ظاهر قضیه‌بود آنان که نمی‌توانستند علناً فعالیت کنند دراین جریانات دست به‌تشکیلات سری‌زدند و درتهران انجمنی به ریاست سلیمان‌خان پسر یحیی‌خان تبریزی یکی از اعضاء ادارهٔ تشریفات شاهی تشکیل دادند. انجمن بابیان طی نشستی‌تصمیم‌گرفت شاه را ترور کند و در این‌طرح تمام جزئیات کار اعم از محل ترور، زمان، نوع اسلحه و دیگر کارها طبق نقشه پیش‌بینی‌شد. افرادی که برای‌این کار انتخاب شدند دونفر بنامهای محمدصادق، و دیگری که نامش‌مورداختلاف است، بودند. ناصرالدین‌شاه‌عادت داشت که در دامنهٔ بلندیهای شمیران به‌گردش و تفریح و شکار بپردازد و همواره بین نیاوران و شمیران برای این‌منظور در رفت‌و آمد بود: مستخدمین قصرهم به صورتی اطلاعاتی در اختیار انجمن بابیان قرار دادند. که چه زمانی ناصرالدین‌شاه به‌شکار می‌رود. روز ۲۸شوال سال ۱۲۶۸ ـ ه طبق برنامهٔ پیش‌بینی شده شاه عازم شکار می‌شود:

...چنانکه عادت شاه بود یکه و تنها طی مسافت کرد و همین که در میان کشتزار و بیشه به محل اختفاء آنهانزدیك شد، ناگاه آن دونفر از کمینگاه خارج شدنـد و بشکل شاکیـان و دادخواهان در وسط راه صدای داد و فریاد را بلند کردند و گفتند:

پادشاها بدادما برس، بفریاد ما برس، کارمندان‌دولت وفرمانداران‌حکومت بما ظلم می کنند، شکایت‌ما طولانی است، شرح‌حال خودمان را در این ورقه‌نوشته و تمنا داریم؛ عریضهٔ مارا ملاحظه فرموده سپس اگر دست تعدی و تجاوز آنها را از سرما کوتاه کردید، پس بمقتضای عدالت خود رفتار نمودید وگرنه مادرهرحال از فضل و مرحمت شما سپاسگزار می‌باشیم.

شاه اسب خودرا نگاه‌داشت وشکایت‌نامهٔ آنهارا طلب کـرد پس یکنفر آنها دست در جیب بردوباسرعتی‌مانندبرق طپانچه‌ای از جیبش بیرون آورد وبی‌درنگ بسوی شاه آتش کرد. رفیقش نیز باخنجر بطرف‌شاه حمله کرد.

شاه فوراً بازویش را گرفت وشروع بدفاع از خود کرد. در این‌هنگام گردو غبار مستحفظین شاه بلند شد زیرا صدای طپانچه را شنیده واسبهارا نهیب دادند تابمحل حادثه رسیدند و مشاهده کردند که شاه بدفاع از حملات غافلگیران مشغول است و نزدیك است که آنهارا بکشد- اول کسیکه خودرا بشاه رسانید و از کشته شدن شاه جلو گیری بعمل آورد محمدمهدی تبریزی رئیس مشق شاه بود.

وی همینکه فرا رسید باشمشیر کوتاه بودی بنام قمه ضربتی بربـازوی نفر اول وارد نمود که دونیم‌شد و ضربت دیگری بر شکمش زد که شکمش را درید و بعد از آن برفیقش پرداخت و اورانیز برزمین کوبید، آنگاه نظامیان و پاسبانان فرا رسیدند و فرد دوم مجروح را گرفتند و چـون هنوز رمقی از حیات در او بـود اورا استنطاق نمودند و رؤسای جمعیت ترور را از او کشف کـردند. آنها پس از آن که کار اورا تمام شده دانستند که شاه

زخم‌برداشته است وقتی شاه لباس دیگری خواست آنگاه معلوم شد که شاه از زیر بغل وشانه وطرف دنده‌ها تیر برداشته که چندان خطرناك نبود. این‌خبرزود بمرکز رسید که شاه کشته‌شده‌است. ناگاه مردم‌تهران ازشنیدن آن به‌هیجان آمدند توگوئی قیامت‌آنها برپاگشته است. آن‌روز روز اجتماع عمومی‌شد، مردم بازارها و مغازه‌ها را بستند، ومسلح‌شدند.

صدراعظم چنین رای داد که شاهنشاه برای آرامش مردم سوار گردد و در خیابانها ومعابر عمومی‌شهر گردش کند تامردم بدانند که پادشاه قرین صحت و سلامت میباشد.

اعتضادالسلطنه دراین مورد می‌نویسد:

برخلاف‌انتظار، شاه بنابرصوابدید صدراعظم از قصر نیاوران به‌شهر مراجعت و هنگام ورود در حالیکه براسب قهوه‌ای رنگ‌خویش سوار بود از مشهورترین خیابانهای شهر عبور کرده آنگاه وحشت مردم بواسطه رؤیت شاه فرونشست. پس بقصرخود رفته، بمعالجه ومداوا پرداخت.

بعد از این جریان مجلس عمومی که جمیع‌طبقات مردم‌درآن شرکت‌داشتند برقرار شد ومقرر گردید که تمام بابیها را نابودکنند و برای شناختن آنها ازدفتریکه در خانه سلیمان‌خان پیدا کرده بودند، استفاده کردند. این دفتر را یکی از افراد باند ترورشاه که دستگیر شده بود،افشاء کرد. پس از این‌واقعه فرمانی صادر شد که تمام بابیان را دستگیر کنند، آنهارا دستگیر کردند و دسته دسته وتك‌تك آورده وزندانی کردند تاصورتی را که از آنها داشتند تکمیل شد.

چون این‌طورکار صورت گرفت آنها را برطبقات واصناف مردم از امراء وزراء،علما، تجار، نظامیان، و صاحبان‌حرف وصنایع تقسیم نمود وهرصنفی هرقدر از بابی قسمتش شده بود، گرفته و پس از اهانتها وعذابهای بد و گوناگون، آنها

رادرشهر گردانیده‌واعدام کردند. وهمچنین بود حال آنها در سایر بلاد ایران، که شرح سلیمان‌خان گفتنی است: وقتی سلیمان‌خان را آورده بدنش را بانیش خنجر سوراخ‌سوراخ کردند ودر هر سوراخی شمع روشنی نصب، و صورتش را بادودهٔ مطبخ سیاه کردند، کلاه‌درازی برسرش گذاشته، اورا برخری سوار ودر کوچه و بازار گردانیدند. شگفت آن که روحیه و قلب او همچنان قوی ومحکم بود. آنگاه او را دوشقه وهرشقه‌ای را بردروازه‌ای از دروازه‌های شهر آویختند ـ عملی که در کمترجائی در جهان نظیرش اتفاق می‌افتد ـ **سلیمان‌خان‌مذکور برادرهمان فرخ‌خانی است که درحادثه زنجان (چنانچه سابقاً گذشت) بابیان جسدش را قطعه‌قطعه وبآتش سوزانیدند.**

درآن‌وقت دوهفته شهرتهران درحال انقلاب واضطراب مستمر بود و دراین حادثه قریب به‌چهارصدنفر از بابیان کشته و ده‌هانفر که حقیقتاً بابی نبودند و دشمنانشان آنهارا متهم به بابی‌گری کرده بودند به‌آنها ملحق شدند. به‌همین جهت بعد از این‌واقعه دیگر برای بابی‌گری پایه‌ای برقرارنشد.

۲

توطئهٔ بابیان برای کشتن امیر کبیر

امیر کبیر شورش بابیان را سرکوب کرد، اگرچه آنان نهانی فعالیت داشتند اما به‌آن درجه ازقدرت‌نرسیده بودندکه بتوانند نظم عمومی‌را مختل کنند ودولت را به‌دردسر بیاندازند. تازمانی‌که بابیان در خفا فعالیت مـی‌کردند کسی آنچنان مزاحمتی برایشان ایجاد نمی‌کرد اما وقتی‌که اقدامات ضددولتیشان برملا شد رفتار دولت شکل دیگری به‌خود گرفت یعنی بناشد بـابیان را از ایران اخـراج نمایند. همین اخراج پایهٔ روند و حـرکت بعدی این فرقه را بنا نهاد وسران‌آن دستخوش سلسله ماجراهائی گشتند که محور اصلی این‌کتاب است. حـال قبل از پرداختن به آن موضوع به حوادثی که‌منجر به‌بیرون‌کردن بابیان ازایران‌شد می‌پردازیم.

دوحادثه درمدت کمترازیکسال سرنوشت بابیان را تغییر داد و به‌دولت این واقعیت را فهماند که تا این افراد درایران‌بسرمی‌برند فتنه‌هاهرگز نخواهند خوابید. علینقی‌میـرزا اعتضادالسلطنه کـه شاهد آن مـاجراهـا بـوده واقعهٔ اول را چنین می‌نویسد:

«در اوائل جلـوس میمنت مأنـوس اعلیحضرت شاهنشـاهـی ناصرالدین‌شاه خلدالله ملکه و سلطانه که هنوز سال‌عمرم بـه‌سی نرسیده بود، بسی‌راغب و مایل به‌مجالست‌ارباب کمال واهل‌حال‌بودم، از آنروی به‌قدرامکان محفلی اووجوه‌ادباوشعراتشکیل‌دادمی هرشب وروز، ازجمله اهل‌مجلس میرزاحبیب‌الله حکیم قاآنی، میرزاعبدالوهاب محرم، و میرزا- طاهر شعری دیباچه نگـار، و میرزا احمـد حبیب کاشانـی و میرزا احمـد هـروی ، و میرزا ذوقی و غیره بوده‌اند. چون میرزاعبدالرحیم هروی-حکمت فلاسفه و کتب ملاصدری‌را نیك‌می‌دانست دراول‌شب‌هدایهٔ ملاصدری‌را درنزدوی تعلیم‌می‌نمودم. من‌نیز اگرمنلائوس و اکرمتحرکهٔ از طولوقوس وسایر متوسطات را به‌وی تعلیم می کردم. بعداز تدریس و تدرس به‌صحبت سایر ادبا وشعرا مشغول مـی گشتم. درآن وقت که فتنهٔ باب و بابیها در اطراف منتشر بود، میرزاعبدالرحیم کـه به‌جهتی معلم و از حیثی شاگرد محسوب می‌شد چون خبر متابعت برادر خودرا شنید او نیز باطناً به‌آن طایفه‌گرویده، بیشتر اوقات با ملا شیخعلی و سایر رؤسای بابیه که‌دردارالخلافه‌بود معاشرت می کرد ولی مرا غفلتی عظیم بود. اگر چه بعضی از لیالی‌زبان به‌قدح علماگشودی من اورا تأدیب کردمی. وقتی گفت: شما باوجود ظهور باب بازتأملی دارید؟ مرا خنده‌گرفت و ازخفت رای‌وی تعجب نموده گفتم: «کدام است‌آن‌ظهور؟ امروز که من در جهل مرکب هستم». گفت: مگر ملاحظه نمی کنید؛ ملاحسین بشرویه در شیخ طبرسی عماً قریب ری وقم را مفتوح خواهد ساخت. این است یکی از ادله برای‌ظهور حضرت صاحب‌الامر. چنانکه دربحارالانوار حدیثی نقل شده که قبل‌از ظهـور آن‌حضرت حسین صاحب طبرستان خـروج نموده ری وقم را مفتوح خواهد ساخت».

گفتم: «حسین شما گرفتارلشکر منصور است، بعد از استخلاص

و فتح‌ری و قم اگر سخنی دارید خواهیم گفت». حال برهمین منوال بود. روزی، چهارساعت به‌غروب مانده رقعه‌ای از میرزاتقی‌خان امیرنظام که درآن‌وقت امارت‌نظام وصدارت ایران داشت و به‌لقب اتابك‌اعظم ملقب، چنانکه سروش شمس‌الشعرا گوید:

لشکر و کشور مرتب است و منظم
هردو بـه‌میر اجـل اتـابـك اعظم

با این‌جلالت قدر احترامی زیاده از عادت و مافوق الغایه ازمن منظـور داشت، از اینکه مـن نسبت به‌سایر ابناء ملـوك، منصب وزارت مهدعلیا و ستر کبری دامت شوکتها بود. ومضمون رقعه آنکه: «دوساعت به‌غروب مانده اگرمجالی دارید دردیوانخانهٔ دولتی یادرخانه مرا ملاقات کنیدکه امری بس لازم است». من‌هم در وقت معین حرکت کـرده، در دیوانخانهٔ دولتی امیر را ملاقات نموده جمعی‌را که درکنارش بودند دور کرده، دست به‌جیب‌نموده رقعه‌ای درآورد به‌من‌داد. درآن‌رقعه مفتش از قِبل وی نوشته بود که:

«روزجمعهٔ آینده بابیهاخیال‌دارند به‌هیأت اجتماع‌باشمشیر کشیده اولاً به‌مسجدشاه بریزند و میرزا ابوالقاسم‌امام‌جمعه را اولا بقتل آورده، پس از آن باذکر «یاصاحب‌الزمان» بـه ارك ریزند و فسادی برپـا نموده، نسبت به‌شاهنشاه واقارب‌اعظم سوءادبی کنند. وازجملهٔ رؤسای این‌طایفه ملاشیخعلی است و خودرا حضرت‌عظیم لقب داده، و فی‌الحقیقه رئیس بابیه در دارالخلافه اوست، ودر هـرچندروز به‌لباسی درآمده که مردم او را نشناسند، و هفته‌ای بیش در خانه توقف نمی‌کند و ام‌الفساد این طایفه است. ویکی دیگـر میرزا احمد حکیم‌باشی کاشانی است و دیگر میرزا عبدالکریم برادر ملامحمدتقی هروی که هردو از رؤساء بابیه هستند الان درحمایت‌علیقلی‌میرزاهستند. اگرآنها گرفته‌شوند این‌فتنه برپانخواهدشد.

پس از خواندن روزنامه به‌فکر فروشدم. امیرنظام مرا مخاطب ساخته‌گفت: «شخص‌شما علاوه‌بر انتساب سلطنت امروز یکی از رجال دولت هستید. گرفتم در اعتقادشما فساد باشد، ولی باید ملاحظهٔ دولتِ را برهرچیز مقدم دارید». جواب گفتم: «به‌حمدالله‌تعالی شکر حضرت رب‌العزه را بااعتقاد درست بوده وهستم و خواهم بود.

براین آمدم هم براین بگذرم
ثنـاگـوی پیغمبر حیـدرم

و بااین عقیدت درمیان خاص وعام مشهورم. چنانکه شخص‌شما که امروز شخص اول ایران و اتابك‌اعظم هستید، درچهارده‌سال‌قبل کـه با منصب‌مستوفی نظام از آذربایجان به‌تهران آمدید، به‌سبب‌مضاهرت من با میرزا نظرعلی حکیم‌باشی، و مصاحبت باشما و جمع دیگر بااوکه از آنجمله محمد صادق‌خان گروسی وعزیزخـان مکری که حال آجودان‌باشی‌است‌ومیرزامحمدتبریزی وفروغی وملابهرام ودرویش عبدالرحیم، به‌اندازه‌ای حفظ‌ظاهر وملاحظه شرع‌انـوار را باوجـود صغرسن از من می‌دیدکه مرا به‌عوامی وحماقت‌تصورنموده وموردسخریه و استهزابودم. چون‌تنها هستید وننگی درشأن اتابکی‌پیدا نمی‌شود، اگرفراموش کرده‌اید شرحی ازروزرمضان خانیاباد وقرمهٔ به و تـوبیخ خودرا بیان کنم شایـد فراموش فرموده باشید.»

تبسم کـرده گفت: «لازم نیست؛ از مطلب بگـوئید، وقت تنگ است وسفیرانگلیس وعده داده مرا ملاقات کند».

گفتم: «تفصیل‌این‌سه‌نفر بدون زیاد ونقصان این‌است: آقا میرزا احمد حکیم‌باشی طبیب حاذق و باامانت ومعالج‌مهدعلیا و ستر کبری، از نجباءوعلماء کاشان بوده پدرش ملارضا معروف به‌کبابی است، ومادرش

بنات اعمام‌حاجی‌پشت‌مشهدی‌است. به‌ذات‌پاك‌الهی و به‌نمك اعلیحضرت ابداً قضیه باب و بابی ازاو مسموع نشده، اما ازمیرزاعبدالرحیم هـروی گاهی بعضی کلمات وخرافات شنیده‌شده اماشیخعلی به‌ذات‌پاك‌احدیت نه اورا می‌شناسم و نه می‌دانم مقصوداو چیست».

چون کلام به‌پایان‌آمد به‌من‌سخت نگریست. به‌قول‌عرب نظر الی به‌نظره گفت:«خوب جواب‌نگفتید. این مفتش وگماشتهٔ من دروغ نمـی‌گوید و سخنی نسنجیده نمی‌نگارد. من بـاهمهٔ اخلاص و ملاحظهٔ از مهدعلیا این سه‌تن را از شما خواهم خواست». این بگفت و به‌پاخواست.

هرچند دربین‌راه سوگند یادکرده و ایمان مغلظه خـوردم که مرا از ملا شیخعلی خبری نیست، جوابی نداد. در حین‌وداع‌گفت: «یقین بدانید این امر را صورت‌گرفته از شما می‌خواهم».

لابد باکمال تحیر و تفکر به‌خانه آمده درفکر رفتم. باز آن‌شب را بامحنت وتعب بسر می‌بردم. پاسی ازشب‌گذشته بیشترك یا کمتر، باز رقعـه‌ای از امیرکبیر رسید که: «در تمام امـر معهود تعجیل کنید». بـاز بروهمم افزود علی الصباح به‌صحن آمده متحیرانه نشسته، میرزا طاهـر دیباچه نگارحاضر شده ازسبب تحیر وسکوت طول‌من سؤال‌کرد. شرح حال وسؤال و جواب را بـاامیر درمیان آورده، گفت: «باکی ندارید این حضرت عظیم یکی ازبزرگان بابیه است ودردارالخلافه داعی باب‌است. اسمش ملاشیخعلی وهرروزلقبی برخودمی‌گذارد وهفته‌ای‌ملبس به‌لباسی می‌شود چندی درهمسایگی شما بودالان معلوم نیست درکجا منزل دارد. ولی میرزاعبدالرحیم ازجاومکان او مستحضراست».

درآن حین میرزا عبدالـرحیم باعبا وعمامه پیدا شد. خـواست پیش آید اورا تکلیف نمودم درمکانی نشسته، چون فرود آمد ولحظه‌ای بادیباچه‌نگار گفت وشنود کرد. حکم به‌حبس وقید میرزاعبدالرحیم داد.

اولاً باکمال ملایمت ونصایح و مواعظ از مکان ملاشیخعلی سؤال کرده، جواب مفید مسموع نشد. سوگند به‌کذب یاد کرد که مدتی است از مکان او اطلاع ندارم. بادیباچه‌نگار مشاوره نموده، او حیله‌ای انگیخت وخدعه‌ای بکار برد. کاغذی‌شبیه‌به‌خط میرزاعبدالرحیم به‌میرزا سیدمحمد اصفهانی که درمدرسهٔ دارالشفا منزل داشت ویکی از بزرگان بابیه‌بود، نوشت‌به‌این مضمون که: «مدتی است خدمت‌جناب آقامشرف نشده درکدام محله منزل دارد؟» میرزاسیدمحمد جواب نوشته که: « از این سؤال شما تعجب نمودم که روزقبل به‌اتفاق شما درخانهٔ میرزامحمد نایب‌چاپارخانه در محلهٔ سنگلج رفته آنجا تشریف دارند.

چو این نامه افتاد دردست من به گردون گراینده شد شست‌من

فی‌الفور شرح‌حال را به‌امیرکبیر عرضه داشته، جوابی در کمال ادب ومعذرت نوشته، از تقصیر میرزا احمد حکیم‌باشی گذشته اتمام‌عمل را خواهش نمود. نزدیك به سه‌ساعت به‌غروب مانده، دیباچه‌نگار را با بیست‌نفر روانهٔ منزل ملاشیخ‌علی‌نموده، در بین راه شخصی را دیدند بر یابوئی نشسته. دیباچه‌نگار به‌همراهان‌امر کرد که این‌مرد را گرفته نزد من آورند. وخود به‌خانهٔ میرزامحمد رفته‌اثری‌از ملاشیخعلی ظاهر نشد. دروب بیوت را مقفل کرده، درکریاس قراول گذاشته مراجعت نمودند. حکایت رابه‌اواظهارداشته‌گفت: «این شخص مقید محمدحسین ترك است وازخلفای ملاشیخعلی‌است. من‌اورا خواسته توی بازو وتوی جبه وتوی باراورا تفحص کرده، کتابی چند از مزخرفات باب ویك پوستین کابلی و یك جفت کفش ساغری و قدری مسینه آلات بود . هرچند ازاحوال ملا شیخ علی سؤال کردم جوابی نداد. بالاخره اورا بقدری صدمه زدم که بیم هلاکت‌بود، بازثمری نبخشید. لابد چندسوار به اطراف فرستاده

از آن‌جمله بـه‌داروغهٔ زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) نیز نـوشته، اثری نشد. در آن شب شخص مراغه‌ای کاغذی از ملامحمدعلی زنجانی برای ملاشیخعلی آورده، اورا نیز گـرفته نزدمن آوردند. حبس نموده، وقایع به امیرنظام گفته‌شد.

ازاین داروگیر رشتهٔ جمعیت بابیه گسخیته گشت. و جمعی‌دیگر را نیز گرفته،به‌حکم شاهنشاه و صوابدید امیرنظام درمیدان ارك حکم‌به‌قتل بابیه شد. از آنجمله میرزاعبدالرحیم ومحمدحسین تـرك وقاصد مراغه‌ای را نیز از من خواسته هرسه را تسلیم گماشتهٔ دیوان اعلی نمودم. خودنیز به‌منزل امیرنظام رفته زبان‌به‌شفاعت میرزا عبدالرحیم‌گشوده که حق‌تعلیم برمن دارد. ونیز حضور همایون شفاعت کرده حکم بـه‌حبس موبد شد. قاصد مراغه‌را نیز میرزاعلی‌خان که در آن وقت حاجب‌الدوله بود شفاعت کرده، گناهش عفو شد. ولی محمدحسین ترك باسایر بابیه بقتل آمد...».

نخستین اعضاء اولیه محفل بهائیان تهران ۱۳۳۶ ـ ۵

فصل نهم

بابیگری بعدازباب:

من یظهره‌الله

علی محمد شیرازی ظهورخویش‌را همپایهٔ ظهوردیگر پیامبران‌مانند حضرت موسی حضرت عیسی و حضرت‌محمد (ص) می‌دانست. وی براین عقیده بـود که باظهورش«دین»تازه‌ای‌بنام «بیان» شکل گرفته و متولدشده است. باب دربیان‌فارسی باتوجه به‌مطلب مزبور چنین نظر می‌دهد:

(الواحد الثانی فی‌بیان یوم‌القیمة) ... مراد از یـوم قیامت ظهـور شجره‌ی حقیقت است و دیده‌نمی‌شود که احدی از شیعه یوم‌قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری‌را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد آنچه عندالله وعند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره‌ی حقیقت در هرزمـان به هـراسم الی حین غروب آن قیامت است، مثلاً از یـوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی»

بنابراین نظریهٔ علی‌محمد شیرازی می‌پنداشت که هر ظهوری قیامت ظهور پیشین است وشیء تا به مقام کمال نرسد قیامتش نمی‌رسد. وی در ادامه این‌نظریه را ارائه می‌دهد که: «قیامت دیانت یهود که همانا بلوغ و کمال دیانت یهـود یعنی، همان‌ظهور عیسی می‌باشد و قیامت‌و کمال«دین‌عیسی» درظهورمحمد(ص) است و قیامت‌و کمال محمد(ص)به‌اصطلاح خوداو در ظهورعلی‌محمد شیرازی «یاصاحب بیـان» است، وقیامت و کمال دیـن بیان به‌برداشت علی محمد شیرازی در ظهور من‌یظهره‌الله می‌باشد. ادوارد براون کـه مطالعهٔ جامعی درمورد این‌فـرقه دارد می‌گوید:

«در کمال وضوح چنین برمی‌آید کـه باب خود و«یظهره‌الله»
را دوظهور مستقل همپایهٔ ظهورات پیشین «می‌شمارد»[1]

از این‌نوشته این‌گونه برداشت مـی‌شود که اهل بیان بـاید در انتظار ظهور «من‌یظهره‌الله» باشندو به‌مجرد دیدن وی‌سر اطاعت فرود آورند.

علی‌محمد شیرازی تاریخی‌هم برای این پدیدهٔ بعداز خودش تعیین کرد.وی وی بطور صریح درباب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی این موعد را چنین پیش‌بینی می‌کنند:

«اگردرعدد غیاث ظاهرگرددو کل داخل شونداحـدی درنار نمی‌ماند. واگر الی‌مستغاث«رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمی‌ماند الاآنکه کل‌مبدل بـه‌نور گردد:»

۱ـ ص۲۳ مقدمهٔ ادواردبراون، کتاب «نقطةالکاف»

غیاث در حروف ابجد معادل ۱۵۱۱ بعد ازظهور باب است و باحروف مستغاث = ۲۰۰۱ پس از ظهور بیان می‌شود، درجای دیگر (باب ۱۳ از واحد سوم بیان) موعد ظهورمن‌یظهره‌اللهرا دوهزارسال پس از فوت خویش برآورد نموده است می‌خوانیم:

من‌یظهره‌الله، احق است از کلشئی به‌کلشئی از نفس کلشئی. وماسوای‌او ملك هستند. و اوست‌قائم به‌نفس خود بالله و کلشئی قائم به‌او است. باب‌اول جنت و اسم اعظم ظاهر به‌الویتِ است فضل‌کل امکان از شبح جود اوست، مبدأ اسماء و صفات الهی است.

چندی پس از مرگ علی‌محمدشیرازی‌برسرمسئلهٔ جانشینی و«من‌یظهره‌الله» اختلافات زیادی رویدادبطوری‌که بابیان قصد جان یکدیگر کرده وبجان‌هم‌افتادند. انشعاب وچنددستگی از آن‌پس همواره زیادشداما این‌جریان درابتدا به‌علل‌مختلف سیری‌بطئی‌داشت چون‌پس‌ازقلع‌وقمع‌بابیان افرادین‌فرقه فرصت نداشتندتشکیلات منظمی تشکیل دهند و تشکل پیدا کنند. و چون باب قبل از فوت یعنی یکسال پیش از تیرباران شدن جانشینی برای خود انتخاب کرد وموقعیت اوراهم مستند مسجل نموده بود بابیان در ابتدا هیچگونه اعتراض نداشتند وکسی‌هم درپی‌غصب قدرت ظاهراً نبود، اماگذشت‌زمان این روند را تغییر داد و مسائل به‌گونه‌ای دیگر خودرا نشان‌داد.

صبح ازل اولین جانشین باب:

تقریباً یکسال قبل از تیرباران، باب لوحه‌ای برای یکی از بابیان بنام **میرزا یحیی** فرستاد که مبنی بر جانشینی وی بعد از باب بود. **میرزا یحیی** پسر میرزا عباس مغروف به **میرزا بزرگ مازندرانی نوری** است. پدر میرزا یحیی مستخدم دولت و در آخر مأمور مالیه مازندران شد که در اصطلاح دیوانیهای ایران او را مستوفی می نامیدند. میرزا عباس دارای هفت پسر بود: میرزا محمدحسن، **میرزا حسینعلی**، میرزا موسی ـ که بابیان به او **کلیم** خطاب می کنند ـ میرزا تقی پریشان، میرزا رضاقلی طبیب، **میرزا یحیی** که از جانب باب **صبح ازل** لقب گرفت و بالاخره **میرزا محمدقلی** است. برادران دوم، ششم هفتم یعنی میرزا حسینعلی ـ بهاءالله ـ میرزا یحیی و میرزا محمدقلی از یک مادرند.

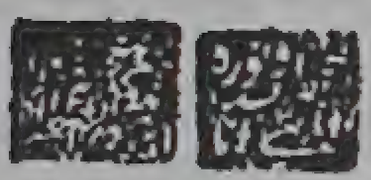

میرزا یحیی و حسینعلی در تهران نزد خانواده بزرگ شدند و مبادی علوم را نزد آنان فراگرفتند. این دو نزد پدرشان از احترام و محبت خاصی برخوردار بودند چون میرزا عباس مادرشان را گرامی می‌داشت. میرزا حسینعلی ـ بعداً بهاءالله را مبلغین تصوف جذب کردند و او با آنان به حشر و نشر پرداخت و همواره در کتابهایشان غور می کرد، میرزا یحیی هم همین شیوه را در پیش گرفت. اینو برادر به دعوت ملا عبدالکریم قزوینی بابی شدند ـ گفته می‌شود هنگامی که این دو نفر را به آذربایجان می‌بردند در بین راه قم و قزوین با پرداختن رشوه به محافظین باب با او ملاقات کردند، این دیدار در همه جا ذکر شده است.

میرزا حسینعلی ابتدا در تهران سپس در مازندران در قصبهٔ نور ـ زادگاهش ـ شروع به دعوت از مردم بسوی باب کرد. او از این شهر به آن شهر تبلیغ را ادامه داد تا به شهر ساری رسید، از آنجا به بابل و از بابل با قافله به تهران برگشت. این جریان در زمان سلطنت محمدشاه ـ پدر ناصرالدین شاه ـ صورت گرفت.

بعد از درگذشت محمدشاه و استقرار ناصرالدین‌شاه ـ همانگونه که اشاره شد، بابیان درپی شورشی که در اینجا و آنجا بپا کردند وقصدجان شاه را نمودند ویکنفربابی بنام‌محمدصادق همراه بادوستش درمجاورت قصرشاهی واقع‌درنیاوران شمیران به‌شاه حمله کردند، در طول این‌مدت میرزایحیی و میرزا حسینعلی در ده افجه نزدیك قصر بهاری شاه بسر می‌بردند. میرزایحیی که در این مقطع جانشین باب محسوب می‌شد موقعیتی خاص داشت چون اولاً بنابه نوشته و مهر و دستخط باب که عین آن بنظرمی‌رسد رهبریت بهائیان را برعهده داشت بنابراین برای‌بابیان شخص مهمی‌بشمار می‌رفت ثانیاً بعلت سن کم هنوز آنچنان راه وچاه را نمی‌دانست وبرادر بزرگترش میرزاحسینعلی به‌عنوان وکیل و پیشکار برای‌وی کارها را انجام می‌داد.

میرزایحیی هنگام جانشینی کمتر از بیست‌سال داشت، پیروان میرزایحیی یاصبح ازل را ازلی می‌گویند. بهرحال طبق وصیت‌باب میرزابهاء وکیل‌میرزایحیی شد و اولین کاری که کرد اورا ازانظار، پنهان داشت تابه‌وی گزندی نرسد، سپس میرزاحسینعلی به انجام وصیت باب پرداخت. بابیان‌هم فقط از طریق میرزاحسینعلی با میرزایحیی تماس و ارتباط پیدا می‌کردند. قبل از سوءقصد بجان ناصرالدین‌شاه میرزاحسینعلی برادرش را بشکل دراویش، درآورد، کساء وصله‌داری برتنش نمود، کلاه درازی برسر وچماق وکشکول دراویش بردست بطور ناشناس روانهٔ گیلان کرد.

بابیان نیز براین‌عمل صحه می‌گذارند:

صحت این‌قضیه‌رابهائیان‌تصدیق دارند ولی این کاررا حمل برمصلحت‌نموده برصحت عمل او بدین‌وجه احتجاج میکند که استخلاف میرایحیی. کناره‌گیری ازکاراو، پنهان‌شدن وی از انظار ونیابت بهاء از او در مخاطبه و مکاتبه تمام اینها سیاست و تدبیربهاء بود تاازضررخویش‌جلوگیری نماید؛ زیرا وی خودش جانشین

باب و صاحب‌امر ونهی بوده، او همان کسیستکه باب بظهورش بشارت داده بلکه‌او بوده است که باب را تزبیت کرده و او بوده است که باب را برسالت مبعوث‌نموده تاعالم را بظهور جمال قدم وعلة العلل بشارت دهد و از این‌جهت گفته است: «کی اورا تربیت مینمود؟» یعنی که بود آنکسیکه باب را تربیت میکرد؟ چنانکه تفصیل آن دریکی از کتب آنها که موسوم بکتاب سیاح است‌نوشته شده است. این کتاب را مردیکه مورداعتماد بابیان بوده نوشته وهرچه دلش میخواسته درآن درج نموده وآنرا بسیاح‌مجهولی که هیچ‌اسم و رسمی از او نیست نسبت داده است ناغرضی که در نفس او بوده است انجام شود. چنانچه عادت بابیان در بیشتر کتبشان مانند کتاب رجم‌الشیطان وغیره چنین می‌باشد.

درکتاب‌مذکور صفحه ۸۸و ۸۹ مقاله‌ای نوشته است که متن فارسی آن این است:

«بعد از فوت خاقان مغفور محمدشاه، رجوع بطهران نمود (یعنی‌بهاء) ودرسر مخابره و ارتباط باباب داشت و واسطه این مخابره ملاعبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاءالله در تهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس باو مایل باملاعبدالکریم درین خصوص مصلحت دیدند که باوجود هیجان علما و تعرس حزب اعظم ایران‌وقوه قاهره امیرنظام (یعنی میرزا تقی‌خان اتابك وصدراعظم) باب وبهاءالله هردو درمخاطرهٔ عظیمه وتحت سیاست شدیده‌اند پس چاره‌ای باید نمود که افکار متوجه شخص‌غائبی شود و باین وسیله بهاءالله محفوظ بماند و چون نظربه بعضی ملاحظات شخص خارجی‌را مصلحت ندانستند قرعهٔ این‌فال بنام برادر بهاءالله‌میرزا یحیی زدندباری بنایید وتعلیم بهاءالله اورا مشهور ودرلسان آشنا وبیگانه

معروف نمودند و چون مخابرت سریه درمیان بود این رای را باب پسند نمود باری میرزایحیی مخفی وپنهان‌شد و اسمی ازاو در السن و افـواه بود واین تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله باوجود آنکه معروف ومشهور بود محفوظ و مصون ماند، این پرده سبب شد که کسی ازخارج تفرس ننمود و بخیال تعرض نیفتاد...»

وسپس گفته است باید به‌خوانندگان گرامی بگویم کـه حسینعلی‌بهاء از این کلکی که زد واز این کلاه درازیکه برسر برادرش گذاشت، دومنظور داشت: اول آنکه از شربرادر میرزایحیی مصون و محفوظ بماند.

دوم‌آنکه دعوت‌بابیان بنقطهٔ مجهولی متوجه‌باشد وصاحب‌دعوت دردسترس نباشد مبادامردمان بزرگ واشخاص فاضل باوی تماس‌بگیرند و برجهالت وسفاهت او آگاه شوند آنگاه ازمسلك آنها اعتراض کنند.

گماندارم حسینعلی بهاء این سیاست را از سوء سیاست حاج میرزا آقـاسی وزیر بی‌تدبیرمحمدشاه آموخته باشد؛ که وی باب را در قلعهٔ چهریق محبوس نموده و رابطهٔ مردم‌را بااو قطع کرد ومردم‌نتوانستند بفهمند که این مرد تاچه اندازه‌جاهل ونادان است. لاجرم دروهم و خیال افتادند وبعبارت فریبنده مبلغین بابی‌مغرورشدند و در نتیجه تعدادی ازافرادناراضی بدین‌مسلك موهوم متمایل گردیدند.

چنین مینماید که‌حسینعلی بهاءبدین‌نکته متوجه‌گشته‌باشد ویاسیاستهای‌خارجی بدو الهام داده‌باشند و او این سیاست را تعقیب نموده باشد زعماء بابیان و بهائیان ازاین سیاست منحرف‌نشدند وهرکدام درآن نقطهٔ دور از انظار بسر میبرند تاکسی از اوضاع و احوال‌او مطلع‌نشوند.

هم‌اکنون‌شوقی‌افندی ولی‌امربهائیان گاهی درعکا واغلب دراروپـا وامریکا بعیاشی مشغول میباشد و درمـراکز بهائیان آمدورفت‌ندارد، بهائیان وغیربهائیان از اوضاع واحوال وعیاشیهای‌وی بی‌خبرند، فقط بعبارت قلنبه‌آب‌طلائی مبلغین بهائی

مانند «ظهور و جلوه‌اعلی و ابهی ثمرهٔ نظم بدیع جهان‌آرای جمال ابهی حضرت ولی «امرالله» و از اینگونه عبارات و القاب بی‌معنی مغرور شده‌اند[1].

چگونگی تبعید بابیان به‌بغداد

بعد ازترور ناصرالدین‌شاه بابیان را به‌بغداد تبعید کردند کـه در مورد میرزا حسینعلی ـ بهاءالله ـ اپن حرکت‌از حسیاسیتی فوق‌العاده برخوردارشد وهمانگونه که خواهیم دید میرزاحسینعلی رهبر بهائیان یعنی پایه‌گذار این‌فرقـه گردید وهم او بودکه باپادرمیانی سفیر روسیه تزاری شفاعت سپس به‌بغداد فرستاده‌شد. واز همین مقطع دخالت بیگانگان و جای‌پای آنان علنی‌وهویداگشت که درجای‌خود بگونه‌ای به‌شرح آن می‌پردازیم.

بادستگیری‌حسینعلی‌بهاء درجریان‌ترور ناصرالدین‌شاه‌سفارت روسیه‌درتهران درنگ را جایز ندید و بااقدامات جدی‌نشان‌داد که‌نسبت‌به‌این‌جریان که درایران می‌توان ازآب‌گل‌آلوده ماهی‌گرفت، حساسیت دارد و کاملاً موضوع‌را پی‌گیری می‌کند. البته حمایت دولت‌روسیه تزاری را از جریان بابیگری باید از همـان زمـانی دانست که باب ازشیراز به‌اصفهان منتقل‌گردید وتحت‌حمایت و پوشش منوچهرخان گرجی قرارگرفت‌ودرمنزل‌وی آنچه می‌خواست انجام داد. مدارك و شواهد گواه است کـه این مساعدت نمی‌تـواند خـودجوش وسطحی باشد چـون اصل‌ونسب منوچهرخان گرجی واعمالی که ازوی درمورد باب سرزد سؤلات زیادی را مطرح می‌کند که خود بهائیان نیز بدان اشاره کرده‌اند.

منوچهرخان‌گرجی‌یك‌ارمنی‌بودکه درسال۱۲۰۹ هـ ـ ق به‌اسارت آغامحمد خان قاجار ـ درلشکرکشی وی به‌روسیه ـ درآمد و از تفلیس به‌ایران آورده شد. منوچهرخان گرجی دردربار فتحعلی‌شاه بعداز مرگ آقامحمدخان به‌خدمت گرفته

۱ـ زعیم‌الدوله، مفتاح، ب‌الابواب‌ص۱۹ـ۲۱۸

شد ودرصف‌خواجگان‌حرمسرا درآمدسپس به‌غلام خاصهٔشاه ارتقاء مقام داد.هوش ذاتی، درایت و نکته‌سنجی این غلام را به درجات بالاتر رسانید و حمایت سفیر روسیه ازوی بگونه‌های مختلف از این اسیر یك مقرب دستگاه ساخت. خواجه باشی و ایشیك آقاسی سمت‌های بعدی این گرجی‌زاده در زمان حیات فتحعلی‌شاه بود.

دردوران محمدشاه ـ نوهٔ فتحعلی‌شاه ـ منوچهرخان گرجی بیش از پیش درخشید وحکومت خراسان به‌وی واگذارشدگرچه، علمای اصفهان در ابتدابه‌این انتصاب به‌شدت مخالفت ورزیدند امانفوذ وقدرت‌وی این‌مقاومت را درهم‌شکست وتوانست جای‌خودرا دراصفهان برمسندحکمرانی مستحکم نماید. بابرخورداری‌از نفوذ وقدرت خودمنوچهرخان‌گرجی همانگونه که‌دیدیم باب‌را به‌بهترین‌وجه پناه‌داد وحمایت‌نمود: «...وبرای‌پیش‌رفت آئین‌وی خیلی مساعدت کرد وتاموقعی که زنده بود، در اصفهان ازباب به بهترین‌نحو پذیرائی کرد، و در حفظ جان‌وی بسیار کوشید.»[1]

ودرجای دیگر:

«... ایلچی‌روس‌امیررا ملامت نموده بودند درباب قتل‌حضرات وگفته بودند چه‌معنی دارد که جمعی‌از ضعفای رعیت مطلبی می‌گویند وشما باآن اقتدار درصدد اذیت‌ایشان هستید... پادشاه روس فرستاده بود به‌نزد «ایلچی‌تبریز» که شرح‌احوالات‌حضرت را معلوم نمایدوبه‌جهت‌من ارسال‌دارد همین که این‌خبر رسید حضرت را شهید نموده‌بودند[2]

۱ـتاریخ‌رجال‌ایران‌ـقرون ۱۲ـ۱۳ـ۱۴، مهدی بامداد،جلد۴ آثار ۱ ۱۶۲ تهران ۱۳۴۷.

۲ـنقطة‌الکاف، به‌اهتمام‌ادواردبراون، مطبعه‌ی‌بریل، هلاند، ۱۳۲۸ ه. ق. برابر با ۱۹۱ـم ص۲۳۳

گفته‌شد درماجرای ترور ناصرالدین‌شاه توسط بابیان چندنفر از جمله میرزا حسینعلی بهاء دستگیر شدند، در رهائی‌وی دخالت سفیرروسیه مستقیم ومصرانه از بدیهیات است که شرح آنرا دختر حسینعلی‌بهاء بهیه «ورقهٔعلیا» چنین می‌نویسد:

«... خوب بخاطردارم که‌یك‌روز توسط یك‌جوان بابی نیمه دیوانه سوءقصد به‌حیات شاه شده‌بود پدرم (منظورم میرزاحسینعلی بهاء) درخانه ملکی‌ییلاقی‌ما واقع درنیاوران‌بود... ناگهان خادمی باکمال‌شتاب به‌مادرم‌مراجعه وخبرداد:

آقا توقیف شدند... بلافاصله تمام فامیل ودوستان وخادمین باوحشت از خانه‌ما فرار کردند، به‌استثنای خادمین اسفندیار ویك‌زن... میرزاموسی برادر پدرم (عموی‌وی) مادرم وسه‌اولادش را کمك نمود تادرمحل امنی مخفی‌شویم. میرزایحیی باکمال‌وحشت به‌مازندران‌فرار کرد . اخباروقایع به‌وسیله خواهرمهربان پدربزرگم که عیال میرزایوسف‌نامی از اتباع‌روس ورفیق قنسول روس درتهران بود به‌ما رسید ...دراین‌ایام احدی ازدوستان وفامیل جرئت نمی کردندبه‌ملاقات مادرم آیند، مگرزن«میرزایوسف» که عمه پدرم باشد، یك‌روز میرزایوسف دریافت که ملایان درصدد کشتار پدرم‌هستند. میرزایوسف موضوع‌را باقنسول‌روس درمیان نهاده و این دولت ذی نفوذتصمیم‌برخنثی نمودن این نقشه‌گرفت صحنه جالب توجهی درمحکمه که احکام اعدام را صادرمی کرد به‌عرصه‌ظهور آمد. قنسول روس بدون‌اندك‌بیمی قیام نموده و اعضای محکمه را مخاطب ساخت و گفت آیا تاکنون به‌اندازه‌کافی انتقام بی‌رحمانه‌ی خود را نگرفته‌اید- چگونه ممکن است که شماها حتی بتوانیدچنان فکر کنید که این محبوس عالی‌نسب‌نقشه چنان‌عمل احمقانه‌ی سوءقصد به‌حیات شاه‌را کشیده‌باشد- آیا برشماها معلوم‌نیست که آن‌تفنگ مهمل که مورد استفاده‌ی آن‌جوان

بیچاره قرارگرفت به‌درد کشتن پرنده‌هم‌نمی‌خورد ـ من تصمیم دارم این شریف‌زاده ـ یعنی میرزاحسینعلی‌بهاء ـ را تحت‌حمایت دولت‌روسیه در آورم بنابراین برحذر باشید زیرا اگریك‌موی ازسراو کم شود برای‌تنبه شماها نهرهای خون دراین‌شهر جاری خواهدشد، امیدوارم بـه‌اخطارمن کمال توجه‌را مبذول دارید وبدانید کـه دراین موضوع دولت‌مطبوع‌من پشتیبان‌من است... طولی‌نکشید که شنیدم حاکم (درآن‌موقع امیرکبیربه قتل رسیده بود وجانشین‌وی میرزاآقانوری بود)از ترس اینکه بی‌توجهی به‌اخطار سخت قنسول‌روس نشودفوراً دستوار آزادی پدرم را می‌دهد.[1]»

بعداز مرگ امیرکبیر درسال۱۲۶۸ بابی‌ها میدان را مساعد دیدند و اعمـال بالانتیجهٔ همین فقدان‌است. صدارت درآن‌ایام‌یعنی پس‌از امیرکبیر به‌مردی‌واگذار شدکه بزرگترین‌ویژگیش وابستگی به‌سفارتخانه‌های خارجی وترویج هرگونه فساد بود. «میرزاآقاخان‌نوری» که درتوطئه براندازی وقتل امیرکبیردست‌بالا را داشت همشهری‌میرزاحسینعلی‌بهاء به‌شمار می‌رفت وباپدر وبرادروی ارتباط نزدیك داشت از اینرو از هیچگونه حمایتی درمورد حسینعلی‌بهاء فروگزارنکـرد. میرزاحسینعلی بهاء درآن‌هنگام بـه‌سفارت روس در زرگنده رفت ودر منزل «میرزامجید» منشی «پرنس‌دالگورکی» که وصل به‌منزل‌سفیربودپناهنده‌شد.[1] سفیرروس‌به‌میرزاحسینعلی بهاء پیشنهادمی‌کندکه تحت‌حمایت آن سفارتخانه به‌روسیه برودومیرزاحسینعلی بهاء روز اول ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۹ ـ ه همراه دوتن از خادمان سفارت روسیه، پسرش عبدالبهاء(عباس‌افندی) و دخترش (ورقعهٔ علیا) وسایر افراد خانواده عازم بغداد می‌شود. آن‌سال نزد بابیان به‌عام بعدحین معروف است. میرزایحیی (صبح‌ازل) هم که همرا برادرش بود همانندگذشته دوباره به‌زندگی‌مخفی روی می‌آورد و ازانظار بدور می‌ماند. همانگونه‌که‌از متن‌نامه برمی‌آید سراسرنامه تضرع، ضعف، زبونی

۱ـ اعتضادالسلطنه، فتنه‌باب، ص۲۰۲

وزاری‌است ومیرزاحسینعلی‌بهاء تقاضای عفو و پوزش دارد، او برای جبران‌گذشتهٔ خویش متوسل به‌ارسال چنان نـامه‌ای شد ودر آن‌یادآور گردید کـه بابیان درسال ۱۲۶۸ در جریان حوادث شرکت نداشتند و برای تبرئهٔخویش دلائل وادله‌هائی هم ارائه داد. میرزاحسینعلی‌بهاء قبلاً نامه‌ای ترتیب داده بودکـه از طرفـدارانش می‌خواست راه اطاعت وتسلیم وثنا ودعارا نسبت به‌پادشاه قاجار درپیش‌گیرند.[1]

سردی دربار ایران درقبال‌نامهٔ التماس‌آمیز میرزاحسینعلی‌بهاء بابیان را بر آن داشت‌تادست‌به‌شیوه‌ای‌زنند وبادوات‌عثمانی از دردوستی درآیند کـه درجای خود ازآن‌سخن خواهدرفت. میرزاحسینعلی‌بهاء وبرادرش‌درترکیه اختلافاتشان روزبروز عمیق‌تر شد وباتوجه به‌زمینه‌های ازپیش فراهم‌شده حسینعلی‌بهاء بـه‌عنوان پایه‌گزار فرق، تازهٔ بهائیگری دست‌به‌فعالیت‌زد ودست‌برادرش را بکلی کوتاه نمود. آنان در قبرس روز بروز از تعداد ونفوذشان ـ که اگر بتوان‌آنرا نفوذ نامید ـ کاسته‌شد.

عاقبت‌میرزایحیی(صبح‌ازل)وازلیان:

صبح‌ازل در برابر پیوستن بابیان به برادرش در پوشش‌بهائیگری‌ناتوان ماندوفعالیت چشمگیری از خـود نشان نداد و برهمان پیروان ازلی قلیل خویش اکتفاکرد. ازل‌برخلاف بـرادرش فردی قانع ودرویش بود . پس از آنکـه بـابیان را ازادرنه به دونقطهٔمختلف یعنی**عکاء** دراسرائیل و مـاغوسای در قبرس راندند، وی در قبرس‌تا سال ۱۳۳۰ ـ ه. ق به رهبری ازلیان باقی ماند وپس‌ازوی حاجی میرزا یحیی **دولت‌آبادی** «حضرت ثمره» میرزایحیی صبح‌ازل که درتهران بسرمی‌برد جانشین‌وی گردید. امـا ازلیان خیلی زود به‌گمنامی کشانیده شدند وتقریباً بامرگ صبح‌ازل ازلیگری‌هم‌مرد،

۱ـ سیدمحمد طباطبائی، مجلهٔ گوهر، سال‌چهارم، شماره‌ی۴ تیره، ۱۳۵۵

تبعید به‌عکا

واما تبعید بابیان از ادرنه به‌عکا (که در آن‌مقطع عنوان بهائی داشتند) آغاز فعالیت این‌فرقه محسوب می‌شد. ماجرای تبعید بابیان از ادرنه از این‌قرار است که:

دولت عثمانی یا«باب عالی» وسفارت ایران متفن‌شدند که محل تبعیدبهائیان را نیز تغییر دهند پس بهاء وحزب اوراکه تعدادنفراتشان ۷۳تن بود بعکا فرستادند وچندنفر جاسوس ازوجوه حزب ازلی برآنهاگماشتند تا ازاعمال‌آنها مراقبت‌کرده حکومت ایران و عثمانی را از وضع آنها خبردار کنند.

جاسوسان‌مذکور ازاین‌قرار بودند: «سیدمحمد اصفهانی» «آقاجان‌بیگ» «عمرآقا» «استادمحمدعلی‌سلمانی اصفهانی» «میرزارضاقلی»«استادعبدالکریم‌خراط اصفهانی»«میرزاجعفر»و«محمدابراهیم» از طرف‌دیگر میرزایحیی و دیگر ازلیان را که تعدادشان بسی وچندنفر بیشتر نمی‌رسید به جزیرهٔ«قبرس» فرستادند ونیز چند جاسوس‌ازطرف‌بهاءبرآنهاگماشتند ازاین‌قرار بودند: «میرزاحسین‌اصفهانی‌خطاط» ملقب‌به‌مشکین‌قلم» «آقاخلیل مسکرکاشی» «حاج‌جعفرتبریزی» «آقاعبدالله‌اصفهانی» ومیرزاعلی آذربایجانی مراغه‌ای ملقب «بسیاح».

این‌حرکت‌یعنی‌تبعید بابیان ازادرنه بعکاوقبرس درابتدای سال ۱۲۸۵هجری ۱۲۴۸ یعنی مطابق ۱۸۶۹ مسیحی صورت گرفت. پس از تبعید آنانرا ظاهراً در محل تبعیدشان زندانی کردند وچندماه‌هم از اختلاط وروبروشدن‌باهم ممنوع کردند ولی بعد از مدتی این‌حکم لغوشد.

بعد از این‌فرمان حسینعلی‌بهاء شروع بدعوت‌مردم بسوی‌خویش کرد، اسم شیوه‌ای تازه برگزید وچون خودرا تحت‌مراقبت افراد برادرش میدید نمی‌گذارند فعالیت نماید لاجرم وی تفکرنمود و آتش فکر خودرا برافروخت تا عاقبت بدین نتیجه رسید که تا وقتیکه درتنگنای مراقبت‌شدید افراد برادرش باشد، بمقصود نمی‌رسد و چاره‌ای برای خود جز اعدام جاسوسان برای‌خود ندید بنابراین دستورداد

تاشبی درمیان آنها ریختند و آنهارا با آلات جنگ وساطور هلاك کردند. این قتل‌عام که در آن‌دیار کم‌سابقه‌بود باعث‌شد که حکومت‌عثمانی بهاء وپیروانش را دستگیر کند و بزندان بیافکند.

بهاء بنابه‌گفته بهائیان هشت‌ساعت و بنابگفتهٔ حکومت و ازلی‌ها چهارماه در زندان بود و آنگاه اورا تحت‌مراقبت شدید آزادساختند ولی پیروان بهاء چندماه و چندسال درزندان باقی بودند تاچنانکه ازلیها میگویند بواسطهٔ «اصغرذی‌الوجهین» یعنی لیره‌زرد آزادشدند. پس‌از سقوط ازلیان بـابیان بـه‌رهبری حسینعلی‌بهاء بـا جلب‌قلوب بعضی از وجوه بابیان و خوش‌رفتاری وحسن‌تدبیر پسربزرگ‌بها عباس افندی ملقب بغض‌الله‌الاعظم درزمان‌حیات‌پدرش وبعدالبها بعد از ممات او تقویت شد. این‌مرد (**عباس افندی**) بواسطه تبرز ومهارت درفن مکـر وخدعه و اطلاعات زیادی که براخبار امم. وملل داشت، نیروی بزرگی درجلب قلوب و استحمار پیدا کرده‌بود ومیتوانست باهرطائفه‌ای موافق ذوق وسلیقه آنها وارد بحث شود. اعتقاد براینست‌اگرعباس‌افندی‌نبود؛ پایه‌ای به‌آن‌سرعت‌برای‌بهائیان برقرار نمی‌شد؛ زیرا وی درسیاست وتدبیر یدطولائی داشت. مرام بهاء روبترقی گذاشت و خـودش نیز بتدریج وقدم‌بقدم بالارفت، از ارتقاء باب بمهدویت و از مهدویت، به ولایت مطلقه و از آن نبوت‌عامه و خاصه و از آنجا بمقام ربوبیت و از آنجا بمقام‌الوهیت و سپس بجائیکه نهایت نـدارد بـالارفت؛ چنانکه از کتب و اقوال و افعال‌وی براین‌مراتب اطلاع پیدا میکنیم.

پس‌از این‌پیش آمد بهاء سعی و کوشش‌نمود تادعوت وشریعتش را در عالم انتشار دهد. بدین‌جهت دعات بسیاری سراً ببلاد ایران ودعاتی علناً به‌قفقاز فرستاد؛ زیرا حکومت‌روس سیاست خودرا درآن میدید که آنهارا تقویت کند تابوسیلهٔ آنان اغراض خویش را انجام دهد باین‌جهت آن‌حکـومت آنها را دربلاد قفقاز مساعدت کرده؛ بآنها آزادی کامل‌داد تا علناً دین خـودشان‌را اظهار کنند ـ که شرح مفصل آنرا اززبان صبحـی داستانسرای رادیو ایران‌ومنشی ومحرم‌اسرار عبدالبهاءخواهیم

شنید. آنهادرروسیه دومعبد یکی در «باد کوبه» ودیگری در عشق آباد ساختند ولی دربلادایران ودرکشور عثمانی وهند مخذول‌شدند وزمانی‌هم درمصر بوسیلهٔ حاج‌ملاعلی‌تبریزی، حاج‌میرزاحسن‌خراسانی، حاج‌عبدالکریم‌تهرانی (که خود و پسرش توبه کردند)[1] این کار انجام گرفت.

در اوائل ماه‌محرم ۱۲۶۹ که بهاء ودیگر بابیان همراهش وارد بغداد شدند. ازل ازنظرها پنهان‌شد ولی وی گاهی محرمانه در اطراف‌بغداد گردش می کرد، پاره‌ای از اوقات بطورناشناس به‌بعضی ازحرفه‌ها مشغول‌می‌شد، گاهی دیگر بشکل اعراب دربغداد متوقف‌بود. برخلاف آن بهاء هرگز از بغداد خارج نمی‌شد، هر-روز درقهوه‌خانه‌ای که در کنار دجله بود جلوس می کرد ومانند یکی از خود آنها با مردم صحبت مینمود. بعد از مدتی که ازاین‌ماجراگذشت، اوضاع تغییر کرد.

بابیانی که در ایران بودند شروع بآمدن کردند تاآنکه چندصدتن از آنها در بغداد حمایت شدند، ولی نمیدانستند چه‌بکنند، باچه کسی انتساب حاصل کنند ودر مقابل چه‌شخصی خاضع باشند؛ زیرا هرکدام ازوجوه آنها برای خودش داعیهٔ ریاست وزعامت‌داشت. بهاء نیز ازروی‌غضب باگوشه‌چشم بآنها نگاه میکرد؛ زیرا در دلش افتاده بود وپیش خود چنین فکرمیکرد که روزی زمام این‌جماعت‌را در دست بگیرد. باین‌جهت بکارهای زشت آنها وفتنه وفسادی‌را که برپاکرده بودند و دعوای ریاست وزمامداری‌راکه داشتند، بدین‌برهان که برادرش جانشین وپیشوای شرعی بابیها می‌باشد، اعتراض می کرد سعی و کوشش مینمود تامردم را بسوی برادرش جلب کند درحالی که بابیان بگفتارش ایمان‌نداشتند جانشین برادر و نیابت خودش را قبول نمی کردند.[2] باین‌جهت آتش بغض وعداوت میان آنها روشن‌شد، درباطن بعضی بغض و کینهٔ بعضی‌را در دل داشتند و چیزهائی که قلم از ذکر آن‌شرم دارد بهم نسبت میدادند. قریب‌به‌یکسال حال‌بدین‌منوال باقی بود. بابیان چون‌دیدند بهاء درعزم‌خود ثابت وتغییری‌درتصمیم‌خویش نمیدهد لاجرم نسبت بوی‌سوءقصدی

۲-۱- مفتاح، ب‌الابواب، ص۲۳۲-۲۲۴

کردند و بخیال کشتن او افتادند ونزدیك‌هم بود که بمقصودخود برسند ولی‌بهاء از شدت مقاومت ودشمنی آنها ترسیده، ناچار بفرارشد.

میرزا حسینعلی‌بهاء محرمانـه از بغداد خارج شد وباطراف کردستان عثمانی مسافرت‌نمود وبطورناشناس‌درمزرعهٔ موسوم به «سرگلو» که نزدیك بلدهٔسلیمانیه «شهر زور قدیم» بود اقامت‌گزید وگاهی بطور محرمانه درلباس درویشان بسلیمانیه می‌آمد، ودرمحضر شیخ‌عبدالرحمن رئیس صوفیان آنجا حاضرمیشد.

مدت دوسال بهمین حال باقی بود. وآنچـه را از متممات پیشوائی آن دسته لازم بود، تهیه میکرد. کتاب‌موسوم‌بهفت‌وادی وقصیده ورقائیه رادرآنجـا نوشت، تاسرانجام بنابه‌اصرار بعضی ازبابیان از بغداد مراجعت‌نمود. وشروع بجمع‌آوری آن‌طائفهٔ پراکنده کرد.

بین‌بابیان درشهرهای ایران شورشهائی مرتباً برپامیکردند و بمسلمین حملـه نموده و آنهارا می‌کشتند. مسلمین‌نیز بآنها حمله‌نموده وازآنها میکشتند.

کشتار بین آنان ومسلمانان درکتاب «سیاح» کـه یکی ازکتابهـای معروف بابیان است به‌تفصیل آمده که می‌خوانیم:

«وهرچنداین‌طائفه ازاین وقوعات‌عظمیه از قتل‌رئیس‌وسائره‌تزلزل‌واضطرابی حاصل ننمودند بلکه تکثر و تزاید نمودند لکن بـاب‌چون دربدایت تأسیس بود که قتیل‌گشت لذا این‌طائفه از روش وحرکت وسلوك و تکلیف خویش بی‌خبربودند، دست بمدافعه گشودند، لکن بعد ازرجوع بهاءالله در تربیت و تعلیم وآداب وتنظیم و اصلاح‌حال این‌طائفه جهدبلیغ نمود، بقسمیکه درمدت قلیله جمیع این فساد وفتن خاموش گردید ومنتهای قرار وسکون درقلوب حاصل‌شد.»[1]

«چون تعلیم را چنین یافتند روش وحرکت را تطبیق نمودنـد اول اعتراض براقوال و اعمال واطوار واخلاق و رفتار این‌طائفه بود، حال درایـران بـرعقاید و

۱ــ سیاح، متن فارسی، ص۹۲

وجدان ایشان است.»

پس ازنقل این‌دوجمله از کتب خود این‌طائفه واضح میگرددکه آنها چندسال بدوف رئیس‌بودند وبهاء بزیرکی ومساعدت برادرانش مانند میرزاموسی، میرزاقلی ومیرزایحیی «نه دیگر برادرانش که گفته‌های اورا پشت‌سر انداختند» وچندتن از وجوه بابیان توانست برآنهاکه باوی درامر ریاست معارضه میکردند غلبه حاصل کند پس شروع بجلب‌نظر و ارشاد بزرگان بابیان کرد وسعی وکوشش نمود تا جماعت اوباش را ازترور وکشتار مسلمین وکارهای‌زشت ونابودکننده‌ای که مورد تنفرقلوب بود بازدارد.

ونیز دربعضی ازسخنانش بطور رمز واشاره اظهار میداشت:

که‌وی ازآن‌تعلیمات باب که‌موردانتقاد خاص نه‌عوام‌مردم است‌عدول کرده وتعلیمات باب را رمز واشاره بسوی خود قرار میداد. دراین میان‌اگر حوادثی از ناحیهٔ بابیان اتفاق نیفتاده بود نزدیك‌بودکه این‌وضع و رفتار بهاء مورد رغبت واقع‌شود،

وقوع بعضی حوادث‌غیرمنتظره ازناحیه بابیها تمام سعی‌وکوشش بهاءرامانند باد بهدرداد.

تصویری از صبح ازل و فرزندانش در قبرس

فصل دهم

تبعید بابیان از بغداد به‌اسلامبول وادرنه

باب روزاول‌محرم متولـدشد این‌روز نـزد بـابیان عیدرسمی وروز مقدسی می‌باشد، مجالس جشن وسرور در آن بـرپـا کرده وهر کاری که نفس شهوانی آنها بخواهد وچشم آنان از آن لذت‌ببردبجامی آوردند. ازطرفی‌دیگر آن‌روز نزدشیعیان روز حزن وماتم است و ازاین‌روز شروع بتأسیس مجـالس عزاداری حسین‌بن‌علی بـن‌ابیطالب سبط حضرت‌رسول علیهـم‌الصلوة والسلام میکنند و همچنان مجـالس سوگواری درهمه‌جا تاروزپانزدهم این‌ماه بلکه تاچهل‌روزبعد از عاشورا ادامه دارد[1]

باتوجه به‌این اختلاف بابیان درچنین‌روزی دربغداد درباغیکه نزد آنها بباغ رضوان نامیده میشود اجتماع نموده، هرنوع از مـاکولات ومشروبـات و وسائل لهو ولعب ولذات‌را آماده کرده، زاید بر آنچه درسالهای‌پیش بجا می‌وردند اظهار مسرت و تظاهر به‌مستی می کردند.

مفتاح،باب‌الابواب، ص ۲۲۲

این‌خبر که بمردم شیعه بغداد رسید تمام آنان تـرك وفارس وعرب، صرفنظر از دیگر اختلافات همگی اجتماع‌نموده، چنین‌گمان میکردند کـه این بساط عیش وعشرت درچنین‌روزی بمنظوردشمنی باشیعیان واستهزاء بمذاهب آنان وعیبجوئی در دین‌مسلمانان برپا شده است لـذا میخواستند بریزند ودمـار از روزگـار بابیان برآورند، واگر مداخلهٔ عقلا ودخالت‌حکومت‌محل‌نبود، روز خونینی برپا می‌شد.

ونیز درآن‌وقت چنین اتفاق‌افتاد که یکی از بزرگـان علماء شیعه بنام **شیـخ عبدالحسین تهرانی** ملقب بشیخ‌العراقین بعراق‌آمده‌بود. نماینده مورداعتماددولت ایـران هم درآن‌وقت **میرزابزرگ‌خـان بود.** مردم‌جریان را بـه‌نمـاینده ایران گفتند و آن‌هاهم دراین‌موضوع مشورت نموده‌میان آنها اتفاق چنین حاصل شد که چون این‌طائفه برخلاف دین‌اسلام رفتارکرده‌اند وچون برخلاف معاهده‌بین‌دولتین (ایران وعثمانی) درحمایت دولت عثمانی رفته‌اند لذا باید بابیان را کوبید.

سپس باحکومت ایران و وجـوه علماء و بزرگـان مجتهدین‌شیعه در عـراق شروع بمذاکره تاآنهارا مجتمع کنند. پس تمام آنها بجز **شیخ‌اجل شیخ مرتضی انصاری** حاضرگشته وباتفاق‌آراء تبعید بابیان ازعراق عرب حکم دادند و بـاکمال شدت تبعید آنهارا ازحکومت ایران وعثمانی خواستارشدند.

ازآن ببعدکارازدست فرماندار وارتش خارج ازطرفی بدست سفارت ایران در اسلامبول(باب‌عالی) واز طرف‌دیگر بدست‌وزارت‌امورخارجه وسفارت‌عثمانی در تهران افتاد، هم‌بعد ازچندی مذاکره آنان اتفاق بـرتبعید بابیان بـاسلامبول پیدا کردند، و حکم هم ازطرف حکومت‌عثمانی صادرشد. وقتی کلیهٔ بـابیان را جمـع نمودند دوازده‌شب درباغ نجیب‌پـاشا توقیف کردنـد آنهارا ازراه مـوصل وحلب اسکندریه به‌اسلامبول فرستادند. میرزایحیی‌هم قبل از آنهابموصل آمد ودر آنجا به‌آنهاملحق‌شد. باید یادآوری‌نمود که همانند تهران دربغدادهم میرزایحیی همچنان از نظر عموم مردم حتی خودبابیان مستور بـود وچون آنها مجبور بخروج از بغداد شدند؛ وی قبل‌از آنها بموصل آمد، وچون‌از آنجا بیرون‌شدند؛ میرزایحیی‌پیوسته

یکی دومنزل از قافله بهائیان جلوتر می‌رفت.

بابیان بسیاری از اوقات از بهاء درخواست میکردند کـه دربین‌راه بامیرزا یحیی روبروشوند و دراین‌باره اصرار و الحاح‌میکردند ولی‌بهاء درخواست آنانرا اجابت‌نکرد وبدین‌منوال رفتند؛ تاباسلامبول وارد شدند،وآنهارا درخانه‌ایکه‌مجاور سفارتخانه ایران بود منزل دادند وقریب به‌چهارماه درآنجا اقامت کردند.

مدت توقف بهاء دربغداد دوازده‌سال بود نزدیك بدوسال‌بعد ازسال‌اول‌تبعید شان به‌بغداد درکوههای کردستان بود و بقیهٔ این‌مدت را درعراق عرب بسربرد.

در آن‌وقت سفیردولت‌ایران در قسطنطنیه **میرزاحسین‌قـزوینی** شهیر بود کـه بعدازآن برمسند صدارت قرار گرفت. میرزاحسین‌قزوینی از سفارت ایران یا «باب‌عالی»درخواست کردکه بابیان را بدورترین بلاد خاك عثمانی تبعید کنید وپس از مقررکردن ماهیانهٔ مرتبی ازطرف حکومت عثمانـی آنهارا به‌ادرنه که آنرا در اصطلاح‌بابیان«ارض‌سر» مینامندتبعید کردند. این‌جریان درسال ۱۲۸۰ ـ ه واقع‌شد.

پس از استقرار بابیان در ادرنه پرده‌ها بالارفت رازنهانی آشکارشد، بهاء از جا برخواست وصریحاً مردم‌را بسوی‌خوددعوت نمود ومیرزایحیی را، مانند هستهٔ میودایکه میوه‌خور ازدهن بیرون میاندازد، بدور انداخت از اینجامیان آن‌دوبرادر وپیروانشان زدوخوردها، جنگ ونزاعها و کشتارها درجریان آمد واختلافات علنی گردید و ازهمین‌رو فقط بابیان بـدوگروه تقسیم‌شدند: گروهی بطرف حسینعلی‌بهاء رفتند خودرا دربدو امر ملقب به «ایشان» کرده بود (واین‌لقبی بودکه رؤسای‌طائفه ترکمن درترکستان بدان‌ملقب بودند) پس ازآن خودرا ملقب به«ذکر»کردکه آنرا از قول خدای تعالی «انانحن‌نزلنا الذکر وانا الیه لحافظون» گـرفته بـود. پس خودرا «به‌طلعت مبارك» وسپس به«جمال‌قدم»، «حق» و «بهاء» نامید و این‌لقب اخیر برایش باقی‌مـاند. و این لقب را از دعائیکه شیعیان در سحرهـای ماه‌مبارك‌رمضان میخوانند که ازجمله آنست اللهم انی‌اسئك من‌بهائك ... گرفته است وبدین‌جهت پیروان حسینعلی را بابی‌بهائی گویند.

ازلیها: گروه‌دوم طبق قرار اول، برارادت بمیرزا صبح‌ازل باقی ماندند.

اعتقاد آنها درمورد صبح‌ازل آنستکه او خلیفه و جانشین باب است، نه بهاء زیرا بهاءِ وکیل میرزایحیی‌بوده وهیچگونه سمت مستقلی نداشته است. بدین‌جهت پیروان اورا بابـی‌ازلـی یابیانی که منسوب ببیانند می‌گویند. رقابت آتش‌جنگ وجدال میان آن‌دو میرزایحیی را از خواب غفلت بیدار **ودانست که‌آن‌کلاه دراز درویشی را کـه برادرش برسرش گذاشته‌بود چه کلاهی بوده است کـه** البته دیگر کـار از دست رفته بود، زیرا بهاء بنام یحیی و بعنوان وکـالت او قلوب اکثر بابیان را بسوی خود جلب کرده بود. کار که به‌این‌مرحله رسید لاجـرم یحیی هم قیام‌کرد در حساب برادرخود مناقشه و مداقه بکار برد و کار بآنجا کشید که آن دوبرادر مخفیانه زهر درغذای‌هم‌بریزنـد پس یحیی (چنانچه بهائیان میگـویند) در غذای بهاءِ زهر ریخت و بهاء (چنانچه بـابیان‌میگویند) درغذای یحیی زهر ریختِ وخواست اورا باسلاح‌سفیدبکشد ولی هردو ازمرگ نجات یافتند.[1] چون هردو در خانه بودند لاجرم بهاء یحیی را از خانه بیرون وخودش بـاهمت خستگـی‌ناپذیری استقلال درکار پیدا کرد وشروع به‌ارسال مراسله، نامه‌ها ونشریاتی برای بابیان‌نمود مبنی‌براینکه او است آن شخص‌زنده‌ای که سزاوار رهبری مـردم است و او است که درکتب‌باب بعنوان«من‌یظهره‌الله» بوی اشاره شده، بلکه او بـوده است که از زبان باب سخن می‌گفته و **بلکه اوبوده است که باب‌را فرستاده ،چنانکه‌قبل ازباب مظاهردیگر خود مانند زردشت وابراهیم وموسی وعیسی‌ومحمدرا** فرستاده است!!.

وسپس شروع بتألیف کتاب قانـونی که نام آنرا «**اساس‌اعظم**» گذاشت، کرد.

میرزاحسینعلی بهاء در همـان‌جا نامه‌ای بـرای ناصرالدین‌شاه نـوشت ولی آنرادرسال چهارم ورودش‌بعکا بوسیله میرزابدیع خراسانـی برای‌شاه به‌این‌شرح

۱ـ ایضاً، ص۲۲۵

فرستاد.

از بد اقبالی حامل نامه چنان شد که؛ وقتی در اثناء صید و شکار باشاه روبرو شد، ناگهان بطوری غیر عادی فریاد کرد: پادشاها! قدجئتك من سبأ بنبإ يقين[1] پس اطرافیان شاه وحشت کرده، اورا گرفتند و بقتل رسانیدند.)[2]

این نامه هم به زبان فارسی وهم به زبان عربی نوشته شده است:

«شاها! من ازعباد بودم و برمهاد (گهواره) خوابیده بودم، نسیم سبحان برمن وزید وعلم ماکان را بمن تعلیم کرد. این علم ازخودمن نمیباشد بلکه ازطرف خدای عزیز علیم میباشد. بمن امر فرموده که میان آسمان و زمین فریاد کنم، بدین وجه چیزیکه اشك عارفان را جاری میکند برمن نازل شده من علومیکه نزد مردم میباشد نخوانده‌ام و در مدرسه‌ها وارد نشدم، ازمردم شهریکه من در آن بودم سؤال کن؛ تابدانی که من از دروغگویان نمیباشم. این برگیست که بادهای مشیت پروردگارعزیز حکیم تو آنرا بحرکت

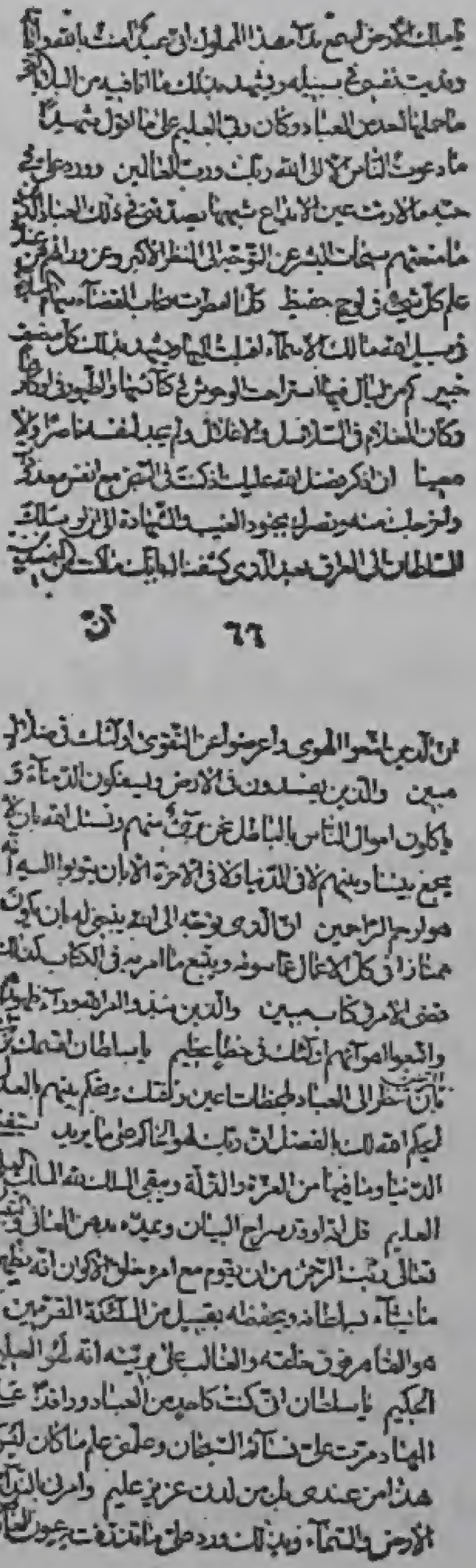

۱ــ جمله ایست که، هدهد بسلیمان گفت یعنی ازشهر سبا خبر قطعی آورده‌ام.

۲ــ زعیم الدوله، مفتاح، باب الابواب، ص ۲۲۶

در آورده است.»

و ازجمله عبارات آن نامه اینست: «شاها اگر صدای قلم اعلا و آواز کبوتر بقارا برشاخهای سدرة‌المنتهی بشنوی که خدای موجد اسما و آفریننده زمین و آسمان را ذکر میکنند، هر آینه تورا بمقامیکه، جز تجلی حضرت معبود دیده نمیشود، میرساند و خواهی دانست که پادشاه درپیش تو کوچکترین چیزی خواهد بود که آن‌را برای هر کسی بخواهی وامیگذاری و بسوی افقی به‌انوار روجه‌الله روشن است توجه‌میکنی...»

«پادشاها قسم به‌خدا اگر آواز کبوترانی که بالحان گوناگون برشاخه‌های درختان بامر پروردگار رحمن تو آوازه‌خوانی میکنند بشنوی هر آینه پادشاهی را پشت‌سرخواهی انداخت و بسوی منظر بزرگی که کتاب‌فجر از افق آن‌دیده میشود توجه خواهی کرد و آنچه را درنزدتو میباشد برای بدست‌آوردن آنچه در نزد خدا موجود است اتفاق خواهی کرد، زیرا نفس خودرا درمقام‌عالی‌عزت واستعلا ومنزلت‌سامی‌عظمت و استغناء خواهی‌دید این‌چنین درام‌البیان ازقلم رحمن مسطور گشته خیری‌نیست درملك و دولتی که امروز دردست‌تو میباشد؛ زیرا فردابدست‌غیر ازتو خواهدافتاد.

آنچه راخدا برای اصفیاء خود برگزیده برای خویش اختیارکن؛ زیرا خدا درملکوت‌خود پادشاهی بزرگی عطاخواهد فرمود...» تاآخر آنچه دراین‌رساله طویله ذکرنموده است.

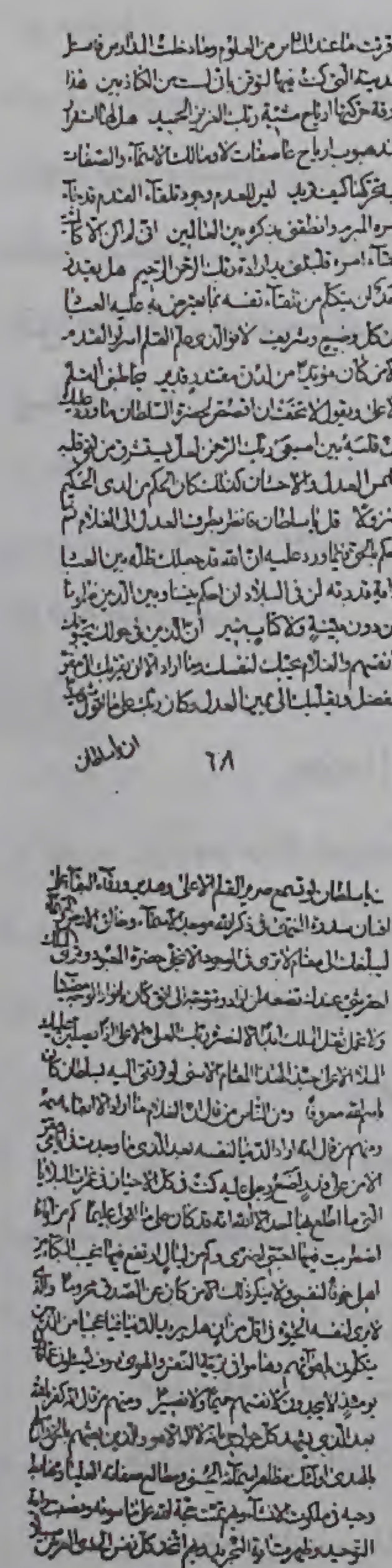

لوح استغاثه‌ی میرزاحسینعلی بهاء به‌ناصرالدین‌شاه قاجار

به‌هرحـال درنزاع دوبرادر چون کار اصیل و وکیل یاوکیل واصیل(چنانکه آن‌دوفرقه‌می گویند)بمجادله‌بلکه بمقابله کشید، یکی‌ازبزرگان بابیها بنام **سید محمد اصفهانی** بدستـهٔمیرزایحیـی پیوستـه، شروع کـرد که حقیقت‌امررا چنانچه‌عقیده خودش بود روشن کند وپرده از روی کاربردارد، دراین‌بین‌یاران میرزایحیی پیوسته مراقب اعمال‌بهاء وفرصت‌او بودند هرچه‌را بهاء راست می کرد آقا کج‌میساخت‌و هرچه را درست می کردند بامهارت مخصوص بخود می‌شکستند. بعداز این جریان **آقاجان‌بیگ مراغه‌ای آذربایجانی** ایرانی‌ای کـه درقشون‌عثمانـی دارای درجهٔ **«امیرآلای»** بودبمیرزایحیی پیوست که باپیوستن وی مصیبت بزرگترشد تـاکار بدانجا رسیدکه بیم شورشهای خونینی می‌رفت که دراثرآن روابط دولتین نزدیك بود تیره‌گردد[1].

---

[1] باب‌الاباب، ص۸-۲۲۶

خانه‌ی میرزا حسینعلی در محله‌ی عرب‌ها ــ تهران

فصل یازدهم

بهائیت و سیاست ـ حمایت بیگانگان

بخش اول: حمایت روسیه‌تزاری

حمایت روسیه‌تزاری ازهمان‌اوان پیدایش‌بابیه قبل از هردولت دیگری علنی شد. حمایت صریحتر آن‌دولت در جریان شورش‌های بابیان درخلال‌سوءقصد علیه جان ناصرالدین‌شاه سر آغاز روندی گردید که پای بیگانگان را به‌این‌ماجرا کشانید. دامنهٔ دخالت روسیه به‌جائی رسید که سفیر آن کشور ـ شخص‌دالگوروکی ـ برای نجات‌جان میرزابهاء ـ پایه‌گذار فرقهٔ بهائیت ـ پا درمیانی نمود وفرستادهٔ خودرا باوی همراه کرده تابسلامت از ایران خارج شود. (شرح مستند آنرا در فصل‌های گذشته خواندیم). گرچه مدارك واسناد گواه بر آنند که این بابیان بودند که خود نخست به‌سوی دولت‌تزاری دست‌دراز کردند و این شخص میرزاحسینعلی بهاءبود که بنابه‌گفتهٔ دخترش درخواست نمود تادرجوار سفارت‌روسیه پناه جوید، با تمام این‌احوال این‌واقعیت را نمی‌توان نادیده انگاشت که سفارت روسیه‌تزاری خود راه را برای کشانیدن بابیان به‌آنجا هموار نمود واز آن‌شهر این دولت روسیه‌تزاری

بود که برای بابیان همه‌گونه امکانات درخاك خودش فـراهم آورد تابـابیان وبعداً بهائیان بتوانند فعالانه به‌تبلیـغ و دیگر امور بپردازند.اسناد زیر، گوشه‌ای از ایـن روند را بیان می کنند:

اسناد وزارت خارجه دولت روسیه‌تزاری

گزارشهای سفیرروس درتهران‌راجع به‌بابیان بوزارت امورخارجه (روسیه)

سند شماره ۱

پروندهٔشماره ۱۷۷تهران ۱۸۴۸ صفحهٔ ۴۹/۵۰گزارشهای سفیر دولگورکی بوزیرامورخارجه نسلرود ۳ فوریه ۱۸۴۸ شماره ۶

از چندی قبل تهران در حالت پراضطرابی بسر میبرد شخص سیدی کـه در اینجا معروف است به باب و چنـدی پیش از شهر اصفهان بـه علت ایجاد نـاراحتی اخـراج شـده‌بود وسال‌گذشته بنابه‌اصرار اینجانب اورا ازسرحدهـای ماکه‌بآن‌نواحی‌سرنگون شده‌بود دورکرده بودند جزوه‌یی انتشار داده ودرآن‌پیش-گوئی کرده است که در آتیه نزدیکی تراکمه باینجا هجوم آورده وشاه مجبور به ترك پایتخت خواهدشد این‌گونه پیش‌گویی‌ها تأثیر عمیقی در ملتی زودباور مـانند ملت ایران دارد .

وقایعی که کمتر احتمال وقوع آن میرود (پیش‌گوئی‌باب) از هم‌اکنون ایجاد اضطراب و نگرانی درمردم کرده و آنان باوحشت انتظار خاتمهٔ سال را که زمستانش خیلی سخت بود، دارند.

سند شماره ۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران‌سال۱۸۴۸صفحهٔ ۳۶گزارشهای سفیردولگوروکی

بوزیرامورخارجه نسلرود ۲۵ دسامبر ۱۸۴۸ شمارهٔ ۹۶

اینجانب تاکنون چندمرتبه بوزارت امپراطوری راجع به رهبر فرقه اسلامی که باب‌معروف‌است‌گزارش داده‌ام این‌فاناتیك بعلت ایجاد اغتشاشاتی چند در نقاط مختلفه ایران (که درنتیجه فشار اینجانب اورا از سرحدات روس دور کرده بودند) حالیه در یکی از دهات اطراف ارومیه تحت‌نظر میباشد.

شخص مذکور خودرا نائب امام دوازدهم معرفی می کند و عقائد مضرهٔ او طرفداران زیادی پیدا کرده وسه‌روزقبل بمن‌اطلاع دادند که طرفداران باب بین ساری وبارفروش به‌اهالی‌مازندران حمله‌ور شده ودرحدودصدنفر را بقتل‌رسانیده‌اند ودربین مقتولین نام مصطفی‌خان سرکرده ایالت نیز دیده‌میشود.

پس‌از مشورت امیر (مقصود صدراعظم) باعده‌یی از اعیان مازندران که در حال‌حاضر درتهران میباشند تصمیم‌گرفته‌شد که برای سرکوبی این فرقه بی‌بندوبار ازقوای‌نظامی استفاده‌شود وبه‌شاهزاده‌ملك‌قاسم‌میرزا دستور داده شده‌است مراقبت بیشتری درحفاظت رهبر این اخلال‌گران نظم اجتماعی مبذول‌دارد.

سند شمارهٔ ۳

پرونـدهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران سال ۱۸۴۹ صفحهٔ ۲۳ ـ ۳۲ گـزارشهـای سفیر دولگورو کی‌به‌وزیرامورخارجه‌نسلرود تهران ۲۴ ژانویه ۱۸۴۹ شمارهٔ ۹

اوضاع مازندران خیلی وخیم‌شده‌است طبق‌اطلاعات واصله درحدوددوهزار نفر از اصحاب برضدحاکم مازندران قیام کرده‌اند و درنتیجه حمله آنان مهدی‌قلی میرزا حاکم مازندران فرار اختیارکرده است و دونفر ازشاهزادگان داورمیرزا پسر ظل السلطان و حسین‌سلطان‌میرزا پسر فتحعلی‌شاه در منزلی که بابیان آتش‌زده‌بودند تلف‌شده‌اند و همچنین پسر شاهزاده‌ملك آقاعبدالله میرزا کشته شده است.

سردار عباس‌قلی‌خان لاریجانی که ازطرف‌دولت مأمور مبارزه بااین‌طایفه که مسلحانه کمونیزم را ترویج میدهند، شده بود اقدام مؤثری معمول نـداشته واظهار

داشته که باقوائی که دراختیار دارد قادر بمقابله با بابیان نیست.

طرز رفتار شخص نامبرده (سردارعباس‌قلی‌خان) بااینجانب در موقع اقامت او در تهران کـه درگزارشهای تاریخ ۱۲ دسامبر سال‌گذشته بعـرض رسیده شایـد مفتاحی باشد برای پی‌بردن بعمل اخیر اودرمازندران.

باری بهرسو نظرمی‌اندازی نهضت‌انقلابی مشاهده می‌شوند.

سند شماره ۴

پروندهٔ ۱۷۷ سال ۱۸۴۹ صفحهٔ ۶۸ ـ ۵۶ گزارشهای سفیر دولگـوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۱۰ فوریه ۱۸۴۹ شمارهٔ ۱۳

اخبار واصله از مـازندران ازسابق وحشتناك‌تر میباشد. بابیان کـه روزبروز تعدادشان در آذربایجـان و تهران روبه‌افزایش است طوایف سوادکـوهی وهزار-جریبی‌را تارومار کرده‌اند آنان (بابیان) بادست داشتن شمشیر درحـالیکه خود را آماده استقبال مرگ کرده‌اند حمله میکنند و حمله خـودرا بافریاد یاصاحب‌الزمان که لقب امام دوازدهم (مهدی) میباشد شروع میکنند که ترس‌فوق‌العاده دربین‌اهالی مازندران ایجادکرده.

این‌فرقه در دوجناح مبارزه خودرا شروع کرده‌اند بدین‌معنی کـه هم برضد دولت وهم‌برضدعلما قیام‌کرده‌اند ضدیت باعلما بعلت آن‌است که آنان معتقدند که علما قادرنیستند احکام قرآنرا اجرا کنند و مخالفت بادولت بسبب جلـوگیری آن ازحاکمیت روحانیت میباشد.

شنیده میشود که عباس‌قلی‌خان لاریجانی درخفا بـه بابیان پیغام داده کـه او اقدام به‌حمله نمیکرد لیك‌چون مجبور به‌اطاعت امرشاه است چنین وانمود خواهد کرد که باآنها مشغول مبارزه میباشد لیك سردار لاریجانی بقول خود وفـا نکرد و وقتی که بابیها متوجه شدند که نامبرده آماده حمله به‌آنان شده آنان پیشدستی کرده وچندین‌صدتن از افراد اورا بقتل رسانیدند که دربین آنها افراد سرشناس و دوتـا از

برادرزاده‌های اوبوده‌اند.

پس از این‌واقعه عباس‌قلی مدعی‌شد که نمیتواند باقوایی که در اختیار دارد بااین‌فاناتیك‌هایی که دشمن خونین طائفه او شده‌اند بمقاومت ومبارزه پردازد و از دولت خواستار شده که کمك‌مؤثری باو بشود.

حاکم ایالت نیز توجه‌امیر یاصداراعظم را بـاین‌نکته جلب کرده است کـه برای‌سرکوبی آشوبگران لازم‌است چندهنگ سربازمجهز باتوپ به‌مازندران‌ارسال گردد.

صدراعظم دراین‌باره بامیرزامحمدخان گلبادی مشورت مـی‌کند ولی میرزا محمدخان اظهارمیدارد که فرستادن قوای دولتی به‌مازندران نتیجه‌اش آن خـواهد شد که اغتشاشات وحالت‌انقلاب به‌تمام نقاط مازندران سرایت خواهدکرد واهالی محل دراین صورت بابابیان همدست خواهند شد باوجود ایـن‌نظریـه امیر تصمیم گرفته قوای نظامی وتوپ به‌آنجا بفرستد.

سند شمارهٔ ۷

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۷ تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۱۶۲ گزارشهای سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۸مارس ۱۸۴۹ شمارهٔ ۲۷ از قرارمعلوم از ارسال قوای نظامی بمازندران خودداری شده است و سلیمان‌خان افشار بـرای تحقیقات ودادن گزارش امر به دولت بآن صفحات حرکت کرده است و ازموقعی که تصمیم گرفته شده که مأمور مخصوص را برای رسیدگی به‌عملیات ورفتار عیسی‌خـان به‌گیلان بفرستند کمتر صحبت از نارضاییهائی که بین رجال این ناحیه بود، شنیده میشود.

سندشمارهٔ ۸

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۸ تهران تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۵۴ ـ ۵۳ گزارشهـای سفیر

دولگورو کی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۱ آوریل ۱۸۴۹ شمارهٔ ۳۲

طبق اطلاعات واصله ازمازندران سلیمان‌خان‌افشارکه مأمور بوده بانصیحت بابیان‌را وادار به‌اطاعت بکند درمأموریت خود موفقیت‌حاصل نکرد وهمچنین‌حملهٔ سردار عباس‌قلی‌خان لاریجانی و سلیمان‌خان که بمنظور تسخیر استحکامات‌بابیان که تعدادشان بمراتب کمتراز قوای مهاجم بوده صورت گرفته بلااثر مانده ودرگیرو دار زدوخورد سردار درناحیه کتف زخمی شده است.

سند شمارهٔ ۹

پروندهٔ شمارهٔ ۱۷۸تهران ۱۸۴۹ صفحهٔ ۹۳ گزارش سفیربه‌وزیرامورخارجه نسلرود مریم‌آباد ۵ مه ۱۸۴۹ شماره ۳۶

طبق آخرین گزارشهایی که بدولت پادشاهی رسیده موفقیتهایی در راه مبارزه بابابیان بدست آمده وبه‌نگرانیهای دولت خاتمه داده است بنابه به‌اظهارات صدراعظم موقعی که این‌فاناتیك‌ها (بابیان) از قلعهٔ کوچکی که دراختیارداشته‌اند خارج میشده‌اند قوای عباس‌قلی‌خان لاریجانی و سلیمان‌خان با آنان وارد نبردشده در نتیجه زدوخوردی که روی داده هزاروسیصدنفر کشته درمیدان جنگ دیده شده است ولی دیگران معتقدند (وبعقیده اینجانب نظریه آنان بیشتر قابل‌قبول است) که بابیان را برای مذاکرات دوستانه به خارج‌قلعه دعوت کرده‌اند وموقعی که آنان از قلعه خارج میشده‌اند قوای سلیمان‌خان بآنها حمله‌ورشده و کشتار بیرحمانه‌یی صورت گرفته است.

آن‌جناب ممکن است این‌طور فکر کنیدکه موفقیتی که بدست دولت آمده خیلی مهم است نباید ازنظر دور داشت که درمسائل مذهبی بخصوص موقعی که بافاناتیزم توأم باشد عدم موفقیت‌و نارضایتی تولید روح‌سرکش کرده و قدرت و مقاومت را زیادتر می‌کند.

سند شمارهٔ ۱۰

پروندهٔ شمارهٔ۱۳۳ سال ۱۸۵۰ صفحهٔ ۱۰۵ ـ ۱۰۰ گزارش سفیردولگورکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۱۲ فوریه ۱۸۵۰ شمارهٔ ۱۱

به‌مناسبت واقعه قتل فجیعی که چندروز پیش درمیدان بزرگ تهـران اتفاق افتاده افکار عمومی تحریك ویك‌نوع حالت‌بهت‌زدگی حکم‌فرما می‌باشد.

اینجانب قبلاً یکمرتبه دیگر نیز متذکر شده بودم که عملی که برای از بین بردن‌بابیان درسال‌گذشته درمازندران بوسیله‌قوای دولتی تحت‌سرپرستی مهدی‌قلی‌خان صورت‌گرفته بود باعث تشدید فاناتیزم آنان خـواهدشد ازهمان‌مـوقع دولت متوجه شده بود که تعداد آن (بابیان) درتهران روزبروز زیـادتر میشود این عناصر پای‌بند اصول مدنیت نیستند ومالکیت افرادی راکه جزوفـرقه آنان نیستند محترم نمیشمارند فوق‌العاده خطرناك میباشند وزرات ایران چون‌نظام اجتماعی‌را در خطر میبینند برآن میشوندکه عده‌یی از پیروان ایـن فرقه را دستگیر واگـر درباز‌پرسی اعتراف به‌ایمان خود بکنند بلافـاصله آنان را بقتل بـرسانند از جملـه هفت‌نفر از دستگیرشدگان که به‌هیچوجه حاضر نشده بودند ایمان خودرا کتمـان کنند (تعداد بابیان درپایتخت از چندین‌هزار تجاوز میکند) مرگ را باآغوش بازاستقبال کردند ومسرتی که درموقع کشته‌شدن آنها از خود نشان دادند نشان فاناتیزم آنان است‌که باعلی درجه‌خود رسیده است(وزیرامورخارجه ایران‌میرزامحمدعلی اظهارمیداشت که این اشخاص بهیچوجه هیچ‌گونه اعترافی نکرده‌اند فقط سکوت آنان را حمل برکفر کرده‌اند) جای تأسف است که اولیای‌امور آن‌بصیرت را ندارند که بفهمند که اینگونه اقدامـات قادر بـه خاموش‌کردن احساسات مذهبی و فـناتیزم نمیباشد بخصوص که دراینگونه موارد بهیچوجه موازین‌عدالت درنظرگرفته نمیشده وبرای ترسانیدن مردم هرکس بدستشان برسد موردمجازات وقتل قرار میدهند عده‌یی از بابیان که تحت‌رهبری‌سیدیحیی که خود را شاگرد باب معروف میداند باعده‌یی از

لوطیان یزدی تولیداغتشاشات پراهمیتی درشهریزدکرده بابیان‌نامبرده به‌مقرحکومتی حمله کرده و۸نفر از سربازان را بقتل رسانده و ۲۶نفر را زخمی کرده‌اند ونائب‌آقا فرار اختیار کرده و استعفای خودرا تقدیم دولت کرده است.

از موقعیکه لوطیان اصفهان شهر را ترك کرده انتظامات شهر بحال عادی برگشته لیك بایدمتذکرشد که طرقی که دولت برای‌اعاده نظم و آرامش بکارمیبرد زیاد مورداطمینان نمیتواند باشد ونمیتوان امیدواربود که آرامش دائمی برقرارشده است سیداسدالله پسر حاجی‌سیدمحمد باقر آقا مجتهد معروف باعده‌یی از بابیان با صوابدید سپهدار حاکم اصفهان از اصفهان بعزم‌تهران حرکت کرده بامید آنکه در تهران موردعفوشاه قرار خواهند گرفت لیك پس‌از طی‌سه‌منزل قوای دولتی که برای تعقیب وسرکوبی آنان فرستاده شده بود بآنان رسیده وعده‌یی از آنان را بقتل رسانیدند. عده‌یی محدود مانند نواب و دیگران خود را بقم رسانده و بست اختیار کردند عده‌یی‌هم بسمت خراسان فرار اختیار کردند اما دسته‌یی موفق شدند خودرا بتهران برسانند منجمله لوطی مشهور به میرزاعبدالحسین باهمراهان خود که‌درحدود ۵۰نفربودندبه‌تهران‌واردودرمسجدشاه‌مقرگزیدند وعده‌یی راکه دولت به آنان دسترسی پیداکرده‌بود مستقیماً به‌زندان روانه ساختند.

این گزارش.سفیر زیاد روشن‌نیست.

سند شمارهٔ ۱۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۱۳۷ گزارش‌سفیر دولگوروکی بوزیرامورخارجه نسلرود ۲ مارس ۱۸۵۰ شمارهٔ ۱۶

دراینجا شنیده میشودکه بابیان درنظردارند دست به‌عملیاتی مانند اغتشاشات مازندران‌زده تولید ناامنی کنند وچون‌عقائدمضره این‌فرقه دربین تودهٔملت طرفداران زیادی پیداکرده دولت درحال‌نگرانی بسرمیبرد.

درزنجان (که بین‌راه‌تهران وتبریزاست) تعدادبابیان به‌دوهزارنفر میرسد و

تبلیغات آنان دربین اهالی تولید نارضایتی فراوان کرده است.

سند شمارهٔ ۱۳

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۳۸۳ گزارش سفیر دولکوروکی به وزیرامورخارجه نسلرود ۱۰ ژوئن ۱۸۵۰ شمارهٔ ۴۸

خیلی خوب‌است که فرقهٔ بابیه باعلمای‌اسلام مخالفت و مبارزه‌شدید شروع کرده و آنان را متهم به‌انحراف از اصول‌دین وعدم مراعات قوانین قرآن مینمایند وعقائد فاناتیزم پیروان این‌فرقه روزبروز نفوذ بیشتری درمـردم پیدا میکند. چندی پیش دوباره درزنجان تولیداغتشاش کرده وعدهٔزیادی از اهالی محل را بقتل‌رسانده وقوای دولتی قادر به‌جلوگیری از عملیات آنان نبوده‌انـد و این عدم‌موفقیت قوای دولتی باردیگر ثابت میکند که اقدامات شدید دولتیان از فاناتیزم آنان نکـاسته بلکه کمك‌به‌تشدید آن می کند.

سند شمارهٔ ۱۴

پروندهٔشمارهٔ ۱۳۳ تهران ۱۸۰صفحهٔ ۴۳۵- ۴۳۴ گزارش‌سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه (سنیاوین) مریم آباد ۳ژوئیه ۱۷۵۰ شمارهٔ ۵۳

از موقعی که همکاری قوای انتظامی بااولیای دولت صورت‌عمل بخودگرفته است آرامش‌بیشتری درپایتخت حکمفرماست همچنین بااقدامات مؤثری که توسط حاکم‌جدید شیراز شاهزاده‌فیروزمیرزا برای جلوگیری ازعملیات بـابیان بکار برده شده است فعالیت آنان فوق‌العاده محدود شده است.

لردپالمرستن از سفیرخود در ایران خواستارشده است که گزارش مبسوطی راجع‌به‌عقائد این‌فرقه برای‌او بفرستد واینجانب‌هم امیدوارم در آتیه نزدیکی‌بتوانم کتابی که از تألیفات یکی از بابیان مشهور دراختیارمن گذاشته است برای وزارت امپراطوری بفرستم.

فیروزمیرزا موفق‌شده است به‌دستگیری و محبوس‌ساختن سیدیحیی که یکی از رهبران انقلابی این فرقه میباشد و درنتیجه افراد او کـه درحـدود چندهزارنفر بوده‌اند پراکنده ومتفرق‌شده‌اند.

همچنین فیروزمیرزا مبارزات شدیدی علیه پسر ایلخانی شیراز شروع کرده نامبرده بااقدامات وعملیات خودسرانه در اولیای دولت تولیدنگرانی وعدم‌اطمینان کرده بود.

لطفعلی‌خان(تصور میکنم مقصودش همان پسر ایلخان شیراز باشد) را بچوب بسته وکتك مفصلی باوزده‌اند و باید امیدوار بود که این‌تنبیه شدید اثرات نیکویی دربر داشته باشد. راجع‌به‌اعاده نظم و آرامش در زنجان کـه بابیان درآنجـا ایجاد اغتشاش و ناراحتی کرده‌اند دولت مجبوراست متوسل به‌قوای نظامی بشودچونکه از کلیهٔ اقداماتی که تاکنون برای‌قضیه بطور مسالمت‌آمیز بعمل آمـده نتیجه‌گرفته نشده است ازقرارمعلوم‌رهبر این‌فرقه را که معروف است به‌باب وتابحال درمجلس در ارومیه تحت‌نظر بوده است بامردولت در تبریز اعدام شده است.

سند شمارهٔ ۱۵

پروندهٔشمارهٔ ۱۳۳ تهران۱۸۵۰صفحهٔ ۴۷۱-۴۷۰گزارش سفیر دولگوروکی به سناوین مریم‌آباد ۳۱ ژوئیه ۱۸۵۰ شمارهٔ ۵۹

کلیهٔ اقدامات دولت برای تسلیم‌شدن بابیان در زنجان بـی‌نتیجه مانده و ملا محمدعلی باعده‌یی درحدود سیصدنفر از این فاناتیك‌ها در یکی از محله‌هـای شهر سنگربندی کـرده و باعث‌وحشت اهالی شده است. امیر سرانجام مجبور به اتخاذ تصمیم شدید شده و محمدخان بیگلربیگی سابق را بادوهزار سرباز وتوپ به‌زنجان فرستاده است.

سند شمارهٔ ۱۶

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحه ۵۶۲ گزارش سفیر دولگوروکی به

به‌سناوین مریم‌آباد ۱۴ سپتامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۴

اغتشاشات‌زنجان‌هنوز ادامه دارد و بابیان زنجان‌که باجان خود بازی میکنند درمقابل قـوای شاهی مقاومت سختی نشان میدهند و از عهدهٔ دفع حملات محمد- خان بخوبی برمیآیند جای بسی تعجب است‌که این‌عده باچه‌شهامتی وضعیت خطر- ناك خودرا تحمل می‌کنند.

رهبر آنان محمدعلی به‌سفیرترکیه سمیع‌افندی وهمچنین به کلنل‌شیل (سفیر انگلیس درایران) مراجعه و ازاوخواهش وساطت‌کرده است لیك همکار انگلیسی معتقد است‌که بعید بنظر میرسد که دولت‌ایران حاضر بشود که دول‌خارجی دراین مورد بکمك این فرقه وارد مذاکره بشوند.

سند شمارهٔ ۱۷

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران سال ۱۸۵۰ صفحـهٔ ۵۷۹ - ۵۷۵ گـزارش سفیر دولگوروکی به سناوین‌تهران ۲۳ سپتامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۶

یگانه‌مسئله‌یی که افکار را متوجه خـود ساخته قضایای زنجـان میباشد چـه تاکنون باوجود ریخته‌شدن خونهای بیشمار قوای نظامی شاهی موفق به ازبین‌بردن یك‌مشت فاناتیك نشده‌انـد بهمین جهت تصور میکنم آنجناب علاقمند باشند بطور تفصیل از اغتشاشات زنجان اطلاع حاصل‌کنند وبدین‌منظور نامه غلامباشی سفارت راکه درمعیت عزیزخان بـه‌زنجان رفته و از نزدیك شاهد قضایا بوده تقدیم میدارد.

قسمتی ازنامهٔ غلامباشی

در قزوین پسروزیر میرزا موسی باعده‌یی سوار وکدخدا باستقبال‌ما آمده با تشریفات خاصی که درخور مقام‌اوباشد (مقصود عزیزخان) وارد شهر شدیم دراینجا چاپارامیرفرمانی‌مبنی برلزوم اقدامات موثر و خاتمه‌دادن اوضاع‌زنجـان وماندن در

محل تا اتمام کار مشارالیه کرد. موقعی که ما به‌سلطانیه[1] رسیدیم مورداستقبال افسران ارشد قوای‌نظامی که در زنجان متمرکز بودند قرار گرفتیم آنان از حاکم تبریز محمدخان گله فراوان داشتند و اظهارمیکردند که بدون‌وجود اوتاکنون قضایای زنجان خاتمه پذیرفته بود.

در روزجمعه سیزدهم‌ماه ازسلطانیه حرکت و واردزنجان شدیم حاکم‌زنجان اصلان‌خان و بیگلربیگی تبریز محمدخان و سران نظامی باستقبال‌ما آمدند در اینجا آژدان‌باشی باحالت اعتراضی سرداران را مخاطب قرارداد و گفت‌شما خجالت نمیکشیداز آنکه مدت پنج‌ماه‌است‌شخص‌ملایمی‌را محاصره کرده و هنوزنتوانستید اورا دستگیر کنیدمن‌فردا اورا وادار به‌تسلیم‌خواهم کردآژدان‌باشی نامه‌یی گله‌آمیز به‌ملامحمد نوشته و اورا بعلت قیام برضدشاه سرزنش کرده وباوپیشنهاد کرده بود بااو به‌تهران بیاید ووعده داده بود که ازشاه و امیر عفو اورا بدست خواهد آورد. این نامه بوسیله نجف‌قلی‌خان از اهل ایروان برای‌اوفرستاده‌شده بود لیك ملامحمد علی به پیشنهادهای آژدان‌باشی جواب‌رد فرستاده‌بود. عزیزخان (آژدان‌باشی) برای مرتبهٔ دوم همان قاصد را نزداو فرستاد وتهدیدکرده بود که اگر تسلیم نشود کلیه دارایی و زنان او نصیب سربازهای دولتی خواهندشد لیك ملامحمدعلی درجواب گفته بود: من خود پادشاه هستم هرچه از دستت برمیآید بکن.

در روز چهارشنبه آژدان‌باشی قوای خودرا در اطراف‌زنجان صف‌آرائی کرده و باردیگر از ملامحمدعلی، خواستار تسلیم‌شد ولی آن‌اقدام هم‌مؤثر واقع نشد. سرانجام روز یکشنبه عزیزخان پس‌از دعوت لشکریان برشادت فرمان حمله را صادر کرد و توپها همگی بصدا درآمدند لیك بمحض آنکه سربازها به سنگرها نزدیك شدند ۱۰نفر از آنها کشته و بقیه فرار اختیار کردند. عزیزخان برای مرتبه دوم فرمان حمله صادر کرده اما چون از نتیجه کارزار ناامیدشد سوار براسب شده

۱ــ شاید سلیمانیه باشد. سلطانیه صحیح است بین خرم‌دره وزنجان قرارگرفته و گنبدمعروف‌مقبرهٔ سلطان‌محمد خدابنده در آنجا قرار دارد.

در حالیکه به‌سربازها تأکید می کرد که باید درعرض دوروز زنجان را فتح کـرد از محل دورشد. پس ازحرکت آژدان‌باشی سربازان ازادامهٔ حمله (از ترس) منصرف شدند دراینموقع سه‌چهارم‌شهر در تصرف سربازها فقط یك‌چهارم‌شهر در دست ملا- محمدعلی بود. خانه‌هایی که درنواحی متصرفی سربازها بود تمام مخروب وچوب و تخته آنها بوسیله سربازها بفروش رسیده بود.

دربازدیدی که ازلشکریان شاهی بعمل آمده معلوم‌شده است که ازموقع‌ورود به‌زنجان تاکنون تلفات از ۵۰۰ وزخمی از ۲۰۰نفر تجاوز میکند چادری نیست که درآن‌سربازززخمی وجود نداشته باشد کلیه بابیهائی را که دستگیر میکردند بحضور آژدان‌باشی آورده وسربازان‌آنان را بقتل میرسانیدند درموقع مسافرت درهر منزل (ایستگاه- توقفگاه) برای آژدان‌باشی‌هدایای زیادی (قاطر- شال - نقدینه)میاوردند و رویهمرفته عایدات سرشاری نصیب‌او میشود.

سند شماره۱۸۵

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۳ تهران صفحهٔ ۵۷۲ گزارش سفیر دولگوروکی سناوین تهران ۶ اکتبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۷۸

بعقیده اینجانب بسیار بجا بود که دولت قضایای زنجـان را جدی‌تـر تلقی میکرد.اکنون درحدود ۵ماه‌میگذرد که بابیان بابهترین سربازان شاهی که تعدادشان به ۶۰۰۰نفرمیرسد مشغول جنگ میباشند ومحمدخان که سه‌چهارم شهررا درتصرف دارد نتوانسته است محله‌یی را که بابیان سنگربندی کرده‌اند وبارشادت وشجاعت خارق‌العاده‌یی از آن دفاع میکنند، فتح کند.

گفته‌میشود که بیگلربیگی سابق تبریز شخص شجاعی نیست و سربازانی که تحت‌فرمان‌او میباشند دارای روحیهٔ فوق‌العاده ضعیفی‌بوده و کاری ازپیش نمیبردند.

دراینجا باین‌موضوع هیچ توجه ندارند که درمسائل مذهبی و مسلکی قضایا را همیشه نمیتوان بابکاربردن قـوای‌نظامی حل کرد - بلکه قسمتی‌محتـاج تعمق و

سیاست بیشتری است.

سند شمارهٔ ۱۹

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین تهران ۲۶ اکتبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۸۱

بابیان هنوز با شدت سابق مشغول نبرد میباشند وطبق اطلاعاتی که بدست ما رسیده (از زنجان) سرتیب فرخ‌خان که از کرمانشاه مأموریت پیدا کرده بود بزنجان نزد بیگلربیگی برود گرفتار بابیان شده واین فاناتیکها اورا آتش زده سوزانده‌اند تعداد بابیهارا درزنجان درحال حاضر درحدود ۳۰۰ نفر میدانند این اوضاع ناگوار وزرای شاه را مجبور کرده است که دوهنگ تازه‌نفس بفرماندهی پسرعزیزخان بزنجان فرستاده‌شود و احتمال میرود که قوائی که درآنجا فعلاً هستند فراخوانده‌شود شاید بعلت آنکه دروفاداری آنان تردیدی حاصل شده باشد.

سند شمارهٔ ۲۰

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰ صفحهٔ ۹۹ گزارش سفیردولگوروکی به سناوین تهران ۹ نوامبر ۱۸۵۰ شماره ۸۴

برای قلع و قمع بابیان بتازگی قوای جدید بزنجان فرستاده‌شد. اخیراً حاکم این شهر امیراصلان خان برادر مادر شاه را متهم ساخته‌اند که رفتار بی‌رویه او باعث شده‌است که بابیان درمقابل قوای شاهی باین‌سرسختی مقاومت کنند.

سند شمارهٔ ۲۱

پروندهٔ شمارهٔ ۱۳۴ تهران ۱۸۵۰صفحهٔ ۲۷۷ و ۲۲۶ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین تهران ۲۶ دسامبر ۱۸۵۰ شمارهٔ ۲۶ به اغتشاشات زنجان

خاتمه داده شده است. پس از تقریباً ۶ ماه محاصره قوای نظامی موفق شده‌اند کانون شورش را خاموش کنند بابیان تاسرحدامکان ازخود دفاع میکرده‌اند و آخرین نفرات آنان درحدود بیست نفرنموده‌اند ودر یك زیرزمین مخفی شده‌بودند که آنان‌را نیز قطعه‌قطعه کرده‌اند. صرفنظر از مخارج مادی این نبرد برای ایران بقیمت جان ۱۵۰۰ نفر سرباز تمام شده است.

سند شمارهٔ ۲۲

پروندهٔ شمارهٔ ۱۲۹ تهران ۱۸۵۱ صفحهٔ ۱۵۶ گزارش سفیر دولگوروکی به‌وزیرامورخارجه نسلرود ۲۰فوریه ۱۸۵۱ شمارهٔ ۱۲

اینطور بنظرمیرسدکه بعداز واقعهٔ زنجان بابیان باز ساکت‌نشده وخوف بدل آنان راه پیدانکرده و درصدد تهیهٔ شورش و اغتشاش جدیدی میباشند و دولت که نسبت بآنان هیچگونه شفقتی‌را جایز نمیداند برای ازبین‌بردن آنان ازهروسیله‌بشود استفاده می کند عده‌یی زیاد از آنان را اخیراً درشهر بقتل رسانده‌اند وباوجودی‌که درموقع مجازات از عقیده خود کتمان کرده‌اند بآنان رحم نکرده ودرمیدان ارك مقتولشان ساخته‌اند.

سندشمارهٔ ۲۳

پروندهٔ شمارهٔ ۱۵۸۲ تهران صفحهٔ ۵۰۳ – ۵۰۱ گزارش سفیر دولگوروکی به‌سناوین مریم‌آباد ۱۱اوت ۱۸۵۲ شمارهٔ ۵۵

اینجانب قبلا نیز متذکرشده بودم‌که مسائل‌مذهبی‌را درمیدان جنگ‌نمیتوان حل‌کرد. همانطوریکه انتظارش‌می‌رفت نه‌کشتارمازندران ونه قضیه زنجان‌هیچکدام درحرارت پیروان این فرقه تأثیری‌نکرده و اخیراً بمناسبت سوءقصدی که نسبت به شاه‌شده‌دولت کلیه‌افراد منتسب باین‌فرقه را تعقیب وزندانی می کند وطبق اطلاعاتی که بدست‌آمده عده‌یی‌زیاداز آنان درتهران مخفی‌میباشندکه دربین آنان ازهرطبقه

وجود دارد (حتی افراد درباری)

دولت مدعی است که اسامی کلیهٔ اشخاصی که درقضیهٔ سوءقصدسوم اوت شرکت داشته‌اند بخوبی میداند واطلاع حاصل کرده است که ۴نفر از آنان مدت یکماه است در زرگنده بطورپنهانی بسرمیبرند و وزارت‌امورخارجه بوسیله نامه‌یی ازاینجانب تقاضا کرده بود که اجازه داده شود در این دهکده به‌تفتیش بپردازند. من بلافاصله به‌غلامباشی دستور دادم که به‌مأمورین دولتی دراین‌امر همکاری و(ضمناً نظارت) کند و پس‌از جستجو موفق به‌دستگیری یکی از آنان که نامشان در لیست قید شده‌بود گشته و دستگیری شخص نامبرده کمك کرده به‌دستگیری دونفر دیگر که دراوین (یك‌فرسنگی زرگنده) مخفی‌شده بودند نفرچهارم ازقرارمعلوم از اقوام میرزای (منشی) سفارت میباشد وچون معلوم‌شد که شخص نامبرده (منشی) ازبابیان است وتبعه دولت ایران میباشد و از کارمندان رسمی نیست بدست دولت ایران سپرده شد.

دونفری راکه دراوین دستگیر شده بودند شبانه به‌زرگنده آورده و در خانه یکی ازمستخدمین ما جای دادند. فراشهای شاه‌حاضر نبودند این‌دونفر را بلافاصله به‌نیاوران روانه‌کنند و اظهار میداشتند که درراه ممکن است موردحمله قرار گیرند من اصرارکردم که آنان را ببرند و برای حفاظت ده‌سرباز ویك‌افسرجزء از قوای انتظامی ایرانی سفارت دراختیار آنان گذاردم.

مدتی‌زمانی است که درتهران یك‌زن بابی تحت‌نظر رئیس‌نظمیه محبوس میباشدگفته می‌شود که باوجود محدودیتهائی که برای او قائل بودند او باوسائلی موفق میشود همکیشان خودرا دورخود جمع کند و سرانجام زن نامبرده را درباغی درحضورآژدان‌باشی خفه نمودند وچهارنفر دیگر از بابیان را ازوسط شقه کرده‌اند. دربدن آنان شمعهای روشن داخل کرده ودراین‌حال آنهارا درشهر میگرداندند. این بدبختها درحالیکه بشاه ناسزا میگفتند اظهارشادمانی میکردند که باین ابهت وجلال جان میدهند.

هیچکس جرأت ندارد از دولت وحتی از شاه خواستار عدالت ورسیدگی برای تعیین گناهکار وبی گناه بشود ودرموقع مجازات هیچ‌فرقی بین آنانی که در سوءقصد دخالت داشته‌اند وآنانی که مشهور به‌بابی‌بودن هستند نمیگذاردند واین طرزداوری فاناتیزم بابیهارا بیشتر تحریك خواهد کرد و بدین‌ترتیب شاه در معرض خطر بیشتری قرار خواهدگرفت.

سند شمارهٔ ۲۴

پروندهٔشمارهٔ۱۵۸تهران ۱۸۵۲صفحهٔ۵۰۹و۵۰۸گزارش‌سفیردولگوروکی به سناوین‌مریم آباد ۱۲اوت شمارهٔ ۵۶

دولت‌ایران سه‌روز قبل به‌سانك پطرزبورگ قاصدی اعزام داشته است که حامل خبر سلامتی‌شاه (جان بسلامت بدربردن ازسوءقصد) میباشد کشتار فجیعی که بعداز واقعه سوءقصد درتهران شروع‌شد ومناظر دلخراشی که من‌شاهدآن بودم مرا برآن‌داشت‌که شخصاًنزد میرزاآقاخان رفته تاباو بفهمانم خاتمه‌دادن باین‌قضایا بمنفعت شاه میباشد واگرمجازاتی درکار هست لااقل قبلاً رسیدگی بشود و بین شرکت‌کنندگان درسوءقصد وآنان که فقط اصول‌باب‌را تبلیغ میکنند فرقی گذاشته شود من مخصوصاً این‌نکته را متذکرشدم‌که برای شخص پادشاه خطرناك است‌که جلوی‌کشتار دسته‌جمعی درملاء عام را نمیگیرد و او نباید مرتکب قتل‌بشود فقط به‌اتکای آنکه هرکس‌را میخواهد میتواند مجازات‌کند. صدراعظم (میرزاآقاخان) بانظریات وعقیده اینجانب کاملا همراه است اما اعتراف‌کرده که قادر نیست‌جلو خشم‌شاه‌را بگیرد ومحرك انتقامجوئی را مادرشاه وحاجی‌علی‌خان فراشباشی‌معرفی کرده تاکنون تعداد بابیانی را که بقتل رسانده‌اند به ۹نفر میرسد و تصمیم دارند عدهٔزیادی از بابیان را بین‌مأمورین متنفذ دربار ونظامیان وعلماء تقسیم‌کنند تاآنان بدست خود بابیان را بقتل‌برسانند.

سند شمارهٔ ۲۵

پروندهٔشمارهٔ ۱۵۸ گزارش سفیردولگوروکی به‌سناوین تهران ۱۸۵۲ صفحهٔ ۶۰۸ - ۱۷ سپتامبر ۱۸۵۲ شمارهٔ ۶۶

بابیان آنچه مـن از اظهارات امام‌جمعه درك کردم بااصول‌اسلام مخالف‌بوده و آنهارا رد می کنند وضمناً در سیاست مدعی شاه مملکت میباشند. آنـان در صدد تأسیس دیانت جدیدی هستند و طرفدار تقسیم اموال (بطور تساوی) بـوده ومیتوان اهداف ومقاصد سیاسی و اجتماعی آنان را تشبیه به‌کمونیستهای اروپا کرد[1].

۱ـ این بیست‌وپنج‌سند از کتاب ایوانف نهضت بابیت درایران «از صفحـه ۱۵۹ ۱۴۳» ترجمه شده است. اصل کتاب بزبـان روسی درمسکـو درسال ۱۹۳۹ بطبع‌رسیده وگزارشهای سفیرروسیه در ایران از آرشیو وزارت‌امـورخارجه استخراج‌شده است اصل گزارشهای سفیر بزبان فرانسه بوده است.

بنام ایزد

فرزندان و دوستان گرامی من درود بر شما باد همیشه خشنود و خرم و سربلند و پاکدامن باشید

بخواست یزدان پاک بی زاد و بود و هیچ دست آویز چنین شش سال در میان شما بودم

و این بر گزیده را یادگار زیرا که دل و جان من در سینه شما می سپارم و پیر

اندیشه روزگار بودم اندرز کوتاه بایسته دیدم که بر شما بنویسم و چنین کردم

تا نگاه شما بر آن افتد و هنگام بر گزیدن راه گمراه نشوید باشد که آن را بشنوید

و این بر گزیده را بیاموزید

فصل یازدهم

بخش دوم -

از کاشان تا عشق آباد و عکا:

(کاتب و محرم اسرار، سرّ فاش می کند)

«من اگر بخواهم نیرنگها و کارهای ناپسندیده‌ی این گروه را که بیشتر به‌زیان مردم این کشور است مو به‌مو بشکافم باور نخواهید کرد، با آنکه در هر سخن و گفتاری آوند و نوشته از خود آنها دارم که اندکی از بسیار و به‌راستی یکی از هزار در اینجا آوردم.»

فضل‌الله مهتدی، خاطرات صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

به‌جرئت می‌توان گفت که تا به‌امروز هیچکس همانند مرحوم صبحی (قصه‌گوی سابق رادیو که عمری را صرف نگارش پیام، الواح و دیگر نوشته‌های فرقه بهائیت صرف نموده واز نزدیك با کلیه رفتارها ورموز آنان آشنا بوده) پی به‌اسرار این فرقه نبرده است چه‌او هم بهائی و هم بهائی‌زاده و هم باخانوادهٔ سران بهائی روابطی داشته است که نقل آن از زبان خودش شنیدنی است:

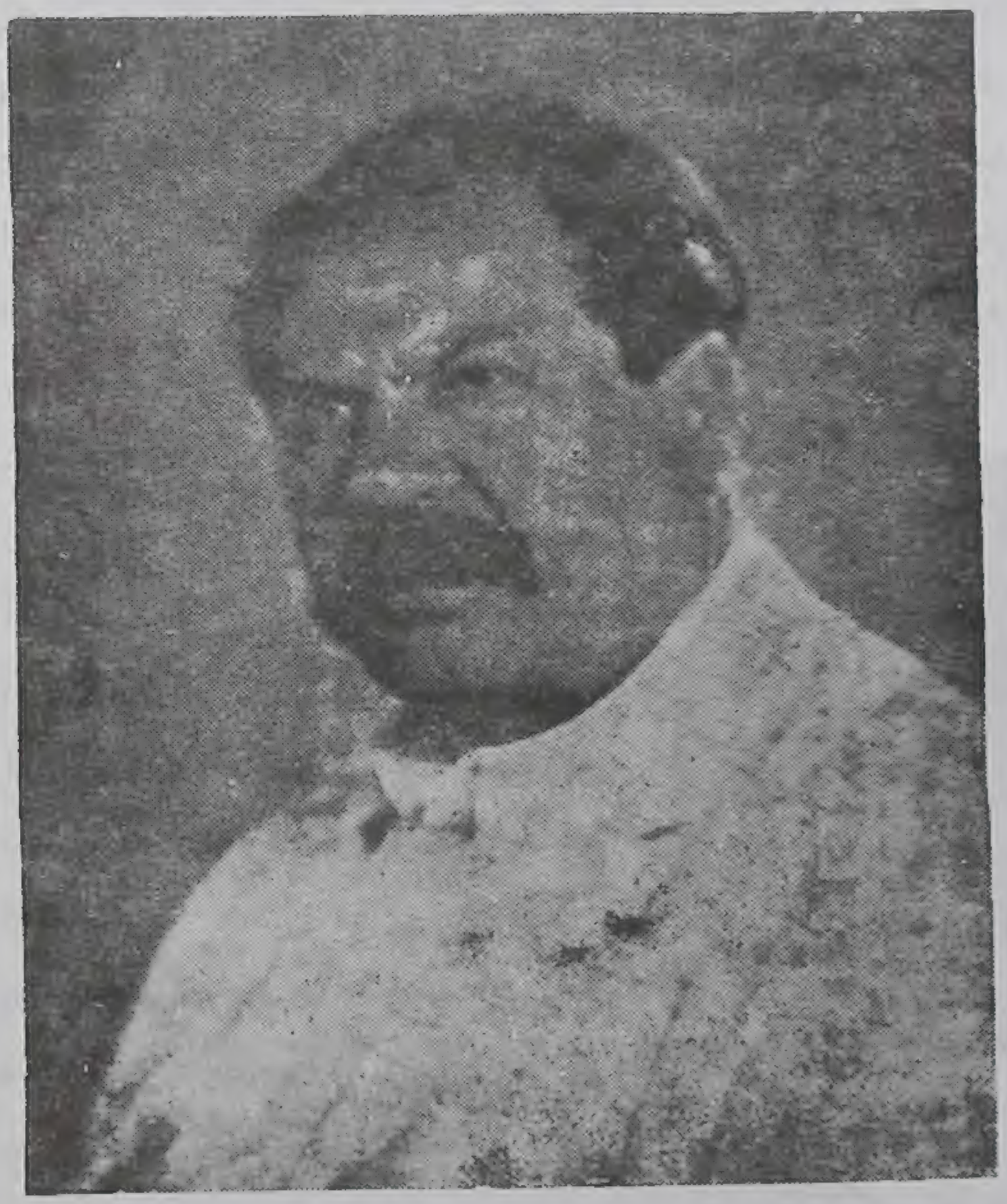

فضل‌الله مهتدی، صبحی (داستانسرای سابق رادیو ایران)

«...نخست به‌عرض دوستان محترم می‌رسانم کـه این بنده در مهد بهائیت تولد و پرورش یافته‌ام، درخاندانی که ازقدمای احباء محسوبند وخویشاوندی دوری باابهـاءالله دارند[میرزاحسینعلی بهاء پایه‌گزار بهائیت]. واگرچه افراد این خانواده اکثر بهائی صمیمی بودند ولی دربین آن‌جمع ایـن بنـده را جـوش و خروشی دیگر وشوق وشوری ازوصف‌برتر بود و از زمان کودکی همچنان تااوان‌جوانی بـالفطره،دلبستگی شدیدی به‌این‌امر داشتم و ازهمین‌جهت بیشتر الواح و کلمات بهاء وعبدالبهاء را ازبر کرده راه استدلال این امر را نیکو آموختم تاآنجاکه گلیم تبلیغ را ازآب بیرون می کشیدم وگاهی که ابوی باکسی صحبت می کرد ومحتاج به‌کمك می‌شدمعاونتش می کـردم و خـوب‌هم ازعهده برمی آمدم وبیشتر درمدرسه‌باهمدرسهای‌خودالفت جسته آنانرادعوت به دین[1] بهائی می کردم. درخارج‌از مدرسه مقدمات برهـان و استدلال را در خدمت فاضل شیرازی که مردی‌بازهد وتقوی‌وبه‌نظرمن اعلم ازجمیع‌اهل بهاست فراگرفتم ومدتی در نزد نعیـم سدهـی اصفهانـی و سمندر قزوینی ودیگـران بـه‌اتفاق جمعی ازجوانـان تاریخ‌ظهور باب

صبحی نشسته و آنکس که بالای‌سراو ایستاده عبدالبهاء در حال پیری می‌باشد.

۱ـ بکارگیری‌واژه دین کاملاً غلط است چه‌بهائیت فرقه‌ای‌بیش نیست، دراینجا برای حفظ امانت عین‌واژهٔ صبحی بکار رفته است.

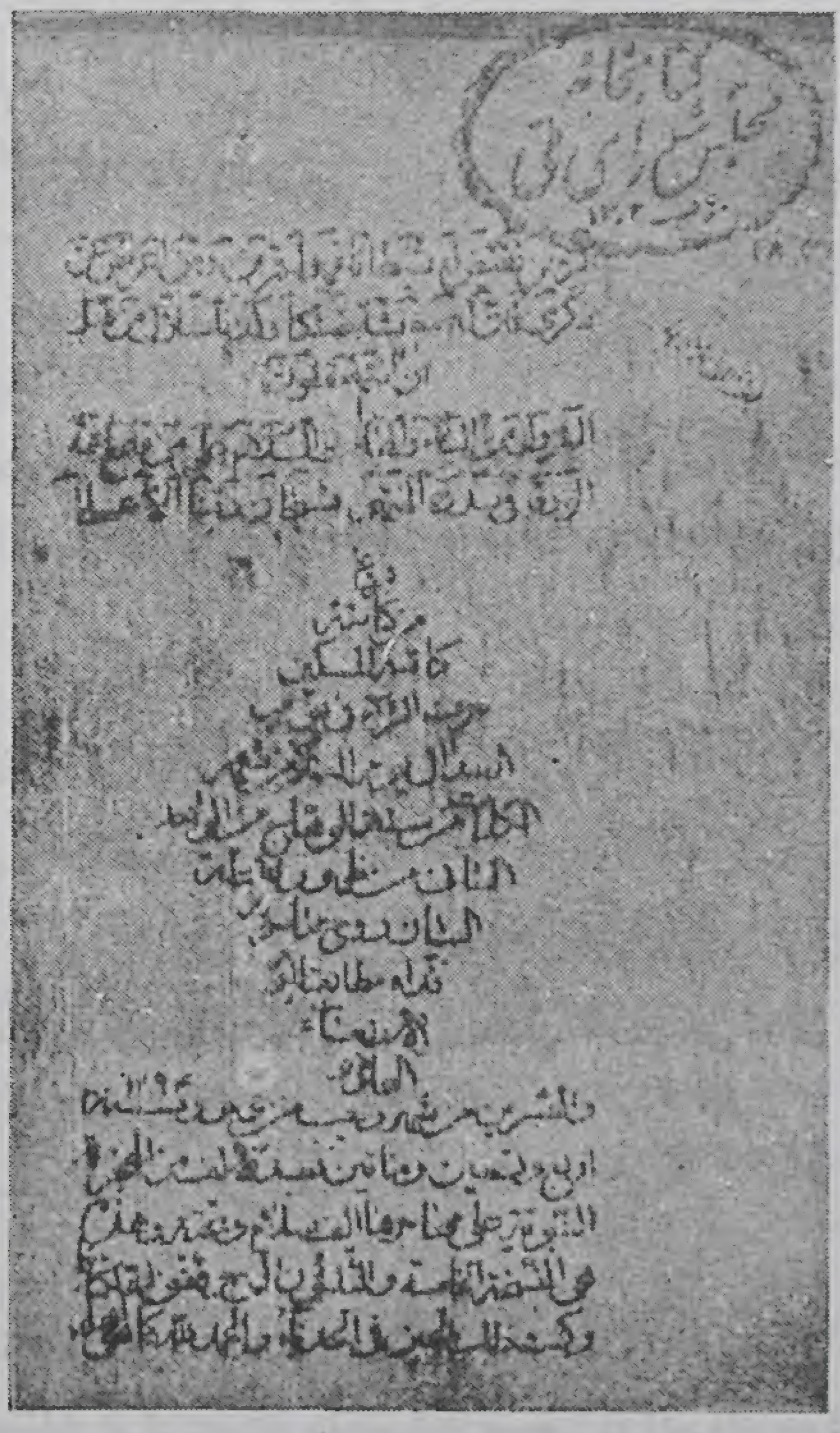

آخرین نسخهٔ خطی ایقان

و کتاب بیان و فرائد[نوشتهٔ] ابـوالفضل گلپایگانی و مفـاوضـات عبدالبهارامباحثه می کردم. وچون این مکتسبات بدان فطریـات پیوسته‌شد حالت وجدوطرب من زیادت گشت و با آن که بیشتراز چهارده یـاپانزده سال نداشتم زبانم بـه[گفتن] گفت کلمات وجدیه گشوده شده رطب و یابس الفاظی فارغ‌ازمعنی که‌فقط حکایت از عوالم جذبه وشوق می کرد از طبعم به‌ظهور می‌رسید.

صبحی در ادامه گفتارش خاطرنشان می کند که وی بـه‌علت تبحر وذوقی که در زبان داشته حدود سیصد بیت شعرهم در این‌مورد سروده کـه مطلع آن چنین است:

سـاز کـن ای‌عشق آه ناله‌را — بازگو هجران چندین سالـه را
ازجدائی‌ها میان ما و دوست — وز اشاراتی که بین‌ما و اوست

سپس می افزاید:

«و بالجملـه بااین نشاط وانبساط و کیف‌وحال به‌حد رشد و کمال رسیدم و درمعارف بهائی توغل حاصل نمودم پس شائق سیروسفر دربلاد و تبلیـغ «امـرالله» بین عیار شدم و بـه‌اتفاق یکی از دوستان زردشتی نخستین‌بار به‌قزوین رهسپار گشتم»[1]

بنابه‌آنچه صبحی نگـاشته بهائیان ازهمان‌ابتدا به‌امرتبلیـغ اهمیتی خاص می‌دادند و درتمام‌نقاط افراد داشتند بنابه‌نوشته صبحی درآن‌زمان نفوذ بهائیان درقزوین آنچنان زیاد و قابل‌توجه نبوده و منحصر بـه‌چندین خانـواده میشده است کـه در مجموع هنوز به یك‌عدد سه‌رقمی نمی‌رسیده:

۱ـ خاطرات صبحی، ص ۶ و ۷

«قزوین آنروزها چندین عائلهٔ بهائی داشت که مهمتر از همه خاندان سمندر محسوب می‌گشت که ازبقایای گروندگان دورهٔ سیدباب بودند و مجموع بهائیان قزوین نزدیك‌به صدنفر می‌شدند که جز یکی دو نفر ازتجار ومرحوم‌میرزا موسی‌خان حکیم باشی، مابقی از کسبهٔ متوسط‌الحال وعوام‌آن بلد بشمار می‌رفتند[1]...»

صبحی که باشور تبلیغ فراوان درك وبرداشتی‌نیکو ازاین‌طایفه دردل‌داشت باخوش‌بینی‌فراوان جهت‌تبلیغ عازم‌زنجان و آذربایجان‌می‌شود بااین‌پندار که مبلغین این فرقه مردمانی برتر از دیگرانند خودرا آمادهٔ نشستی نیکو بادیگر مبلغین می‌نماید از برداشتهای اولیه خود، این‌گونه یاد می‌کند:

«... بنده تاآنوقت حشردائمی باروحانیون این طایفه نداشتم و درپیش خود آنانرا مردمانی برتر از دیگران می‌پنداشتم وچنین تصور می‌کردم که مبلغ‌بهائی یعنی فرشته‌که طینت وجودش باب‌عقل سرشته شده وذرهٔ عجب وهوی در وجودش داخل نگشته از این‌جهت ارادت و محبت بسیار به‌این‌صنف می‌نمودم ودرك خدمت آنانرا توفیق وسعادتی عظیم می‌شمردم[2]...»

صبحی سپس به‌وضع و چگونگی تبلیغ می‌پردازد ومی‌گوید:

خوانندگان گرامی مابابد بدانند که هرچند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه‌اشخاص مخصوصی‌نیست بل‌عموم باید ازاین‌هنر نصیبی داشته‌باشند تاهرکس

۱ــ خاطرات‌صبحی، ص۷

۲ــ همانجا ص ۸

بقدر استعداد خـود برحقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضی از نفوس خصوصاً برای این کار وبالاخص برای‌سیروسفرانتخاب میشوند دعوت کننده را مبلغ دعوت شده را مبتدی قبول‌را تصدیق‌مبتدی بهائی شده‌را مصدق ونفس عمل‌را تبلیغ‌گویند وبرای این کار از دیرزمانی مجالسی‌باسم مجالس درس تبلیغ دائر کـرده که درآن جوانانرا طـریق محاوره ومخـالطهٔ مردمان بیان دلیل وبرهـان حقانیت این‌امـر را میاموزند وچنانکه معلوم است این‌تعلیم وتعلم ازروی مبنای منطق ومقدمات ومبادی علمی نیست باین‌معنی که به‌هیچ گونه زحمتی همینکه شخص مختصر سوادی پیدا کردمیتواند آن‌ادله‌را بیاموزد وحتی از افواه فراگیرد وچون منحصر درمسائلی‌چند است آموختنش دشوارنیست وجمیع کتب استدلالیه این‌قوم برمحور آن دورمیزند وامهات آن‌عبارتست از ادعا کتاب‌نفوذ بقای دین وبالاتر ازهمه‌کلام ربانی و وحی سماویست بدینمعنی که اگرشخصی مدعی امری من‌عندالله گـردد و دیـن وآئینی بسازد وجمعی بدوبگروند وچندی آن‌ساخته وپرداخته‌هادوام کند درصورتیکه‌صاحب ادعا کلماتی بیاورد وآنرا برهان صدق‌خویش قرارداده بدان تحدی کند بلاشك‌دین گذار برانگیخته ازطرف خدا ودین ساخته دست‌افکار بشرنیست.

بیان‌اصول این‌معانی باشاخ‌وبرك در صورتیکه مبلغ احاطه بالفاظ داشته‌باشد رنجی ندارد وزودموفق بگرفتن‌نتیجه میشود تنها خاری پیش‌پای مبلغین پیدا میشود یکی مسئله خاتمیت است که باید بزور وزحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت ومظهریت درختمی‌مرتبت ختم‌شود و دیگر این است که اهل ادیان بیشتر معجزات حسیه و آیات اقتراحیه را ما بـه‌الامتیاز حق ازباطل میدانند و همین را از مـدعیان تازه میخواهند مبلغ باید بارعایت حـال‌مبتدی بنحو خوشی از این خـواهش بیجا منصرفش گرداند[1].

بنابه‌شرائط‌خاص، صبحی ازکودکی باکتابهای متعدد این‌فرقـه آشنائی پیدا کرده وهمانگونه که خوداشاره کرده اعضاء خانوادهٔ وی ارتباط ونسبت خانوادگی

۱ــ خاطرات‌صبحی ص ۹

باعبدالبهاء ودیگر سران این فرقه داشتند و پدرش هم که یکی از بهائیان سرشناس زمان خود بوده در تربیت صبحی از هیچ کوششی در این راه فروگذار نکرده است:

«... درشش سالگی شبها درنزد پدر ایقان می‌خواندم و آن دفتری است که به گفته بهائیان بهاءدر پاسخ به پرسشهای دائی سید باب نوشته...»

کتاب مستطاب ایقان

قل

هذا یوم فیه تمت الحجة وظهرت الکلمة
ولاح البرهان
انه یدعوکم بما ینفعکم ویأمرکم بما یقربکم
الی الله مالک الأدیان

طبع بمعرفة فرج الله زکی بمصر

(سیدعلی تاجر پدرخواندهٔ باب بود) لازم به توضیح که «ایقان» را میرزاحسینعلی بهاء بدان مقاصد خاصی تدوین کرد، این کتاب از بهترین کتابهای بهائیان بشمار می‌رود. چاپ سنگی این کتاب ـ نسخ خطی ـ دربارهٔ «ظهوره الله» می‌باشد. میرزاحسینعلی بهاء با تحریف قرآن مجید و سوءاستفاده از مطالب آن استدلالهای خود را به زبانی که فقط خود آنرا می‌فهمد بیان داشته است. هنگامی که این کتاب (ایقان) به دست کارشناسان ومطلعان معارف اسلامی افتاد با بررسی آن (به عنوان مثال از بررسی صفحات ۴۷ و ۸۹) دریافتند که شخص بهاء دست به چه تحریف و جعلی زده است. وی درصفحات مزبور می‌گوید: یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام یعنی: روزی که می‌آید خدای درسایه‌ای ازابر[1] که معلوم شد وی به آیه ۲۱۰ سوره‌ی بقره استنادنموده و آن سوره را

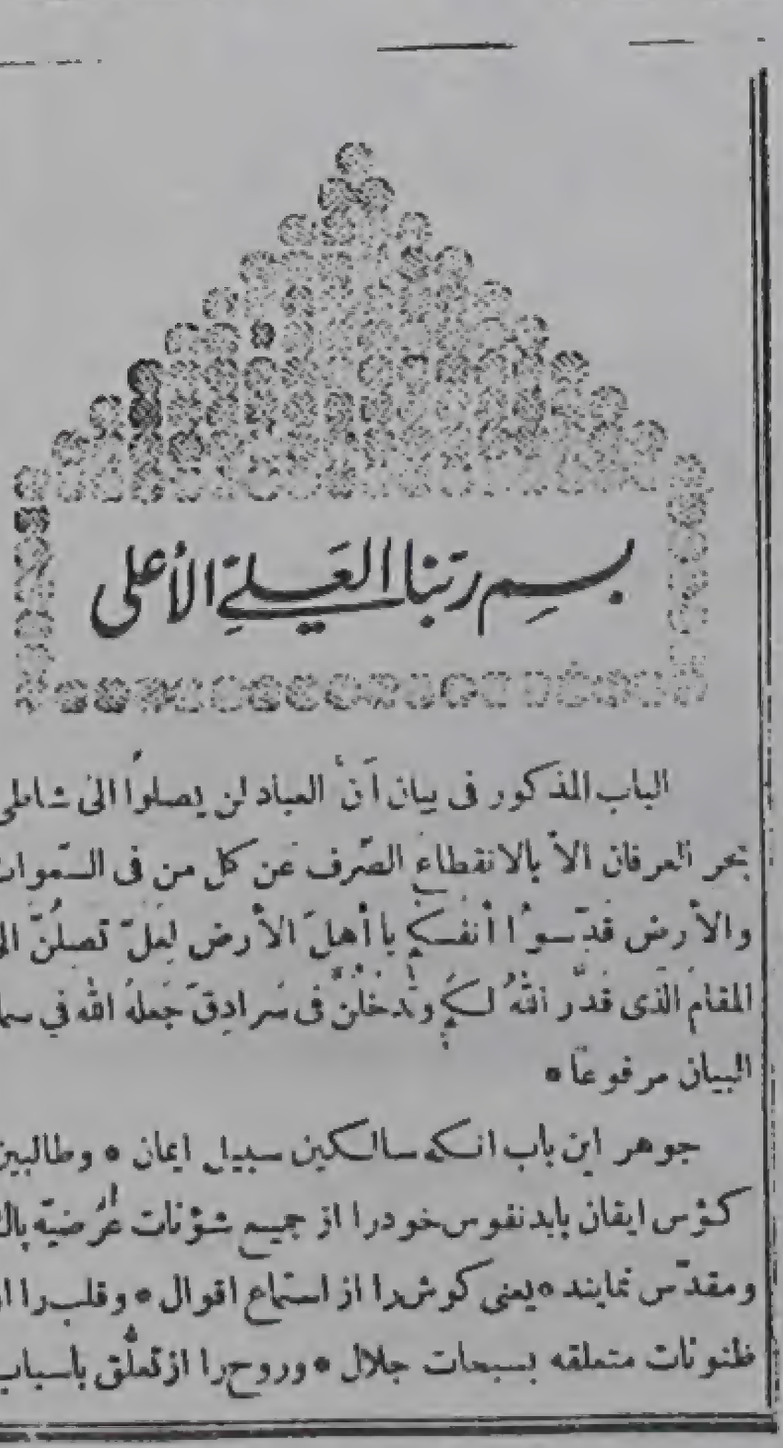
بسم ربنا العلی الأعلی

الباب المذکور فی بیان أنّ العباد لن یصلوا الی شاطئ بحر العرفان الاّ بالانقطاع الصّرف عن کل من فی السّموات والأرض فقد سوا أنفسکم یا أهل الأرض لعلّ تصلن الی المقام الذی قدّر الله لکم وتدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً ۞

جوهر این باب انکه سالکین سبیل ایمان ۞ وطالبین کوثر ایقان باید نفوس خودرا از جمیع شؤنات غرضیه پاك ومقدّس نمایند ۞ یعنی گوش را از استماع اقوال ۞ وقلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال ۞ وروح را ازتعلّق باسباب

۱ـ ایقان، چاپ سنگی، ۱۵۷ صفحه‌ای ۱۵ سطری، ص۴۷، ۸۹.

تحریف و جعل کرده است.

برای توضیح بیشتر عین آیه‌ذکرمی‌شود:هل‌ینضرون الا ان‌یأتیهم‌الله فی‌ظلل من‌الغمام والملائکه وقضی‌الامر والی‌الله ترجع‌الامور» یعنی آیا چشم‌براه آنانندکه خدا وفرشتگان در میان ابرها به‌نزدیك‌ایشان آیند؟ وکار تمام‌شد ـ وهمه‌ی کارها به خدا باز می گردد.

سران‌بهائیت که خود متوجه خطای نابخشودنی وبزرگ حسینعلی میرزا می‌شوند سعی می کنند آیه مزبور را در چاپ‌سربی کتاب حذف کنند..

این‌توضیحات از این‌جهت داده‌شد که اولا با یکی ازکتابهای بهائیان که در زیز چندصفحه از آن به‌نظر می‌رسد آشنا شویم و ازآن مهمتر بـه‌وسائلی کـه این فرقه بدان دست زده وضمناً فرزندان خودرا تربیت و بـه‌میدان می‌فرستند آگـاهی یابیم چون همانگونه که صبحی گفت، او ازشش‌سالگی «ایقان» می‌خوانده است:

«چندسالی گذشت، من درآموزشگاه دانشها مـی‌خوانـدم ودر بیرون درهمان‌روزها که من رنجوردل‌بودم و دلتنگی می‌نمودم نامه‌ای از عبـدالبهاء برای پدرم[محمدحسین‌مهتدی]رسید که در آغاز نوشته‌بود: ای‌سمی‌حضرت‌مقصود! جانم فدای‌تو باد علی قـول شیخ‌سعدی‌نـام تو می‌رفت وعاشقان بشنیدند هردو برقص آمدند سامع‌وقائـل. من‌باخـودم گفتم که بادردست‌داشتن‌چنین‌نوشته‌هائی ازسوی کسی که‌اورابرانگیخته‌ی برگزیده‌ی خدا می‌دانند چگونه مـی‌توانند از هوسهای ناشایست خـود دست بکشند کار آنها مانند آن افسانه است که.[1]»

۱ـ پیام‌پدر، ص ۲۹

صبحی باآنکه کم کم‌ماهیت
آنچه که انتظارش را نمـی کشید،
پی‌می‌برد باز بخود دلداری می‌دهد
چون‌عوامل هنوز آنگونه نبود کـه
وی‌راکاملا قانع‌نماید:

«...این اندیشه‌
هاخودبخود به‌مغزما می‌
آمد و ما از آن خوشنود
نبودیم مارا رنج مـی‌داد
ولی در مـا لغزشی پـدید
نمی‌آورد چه‌روز نخست
بزرگان این دسته بگوش
پیروان خود می‌خواندند
که‌آزمایش‌خدائی‌بزرگ
است او دستی‌دستی‌چیز‌
هائی پیش می‌آورد تاهر‌
کس کـه سزاوار ایـن
دستگـاه نباشد بیرون و
همه‌ی این‌ها برای آزما‌
یش‌بندگان‌است ازاین‌رو
بیرون‌کیش بهاءهرچیزی

صبحی در پنج‌سالگی در وسط، محمدحسین‌مهتدی
پدرش سمت‌راست

که باخرد و دانش ورأیشان درست درنمی‌آید می‌گفتند برای آزمایش است وچنانکه خداوند کیش[1] فرمود: اگرمن به‌آسمان بگویم زمین و بزمین‌بگویم آسمان کس‌را نرسد که درکارما چون وچرا کند، ماهم‌نباید اندیشه‌ای‌بدل‌راه دهیم وازآزمایش بددرآئیم[2].

۱ـ منظور عبدالبهاءاست.

۲ـ همانجا ص۳۵

هردم از این باغ بری می‌رسد

درمیان بهائیان‌من چشم‌براه و گوش‌بزنگ چیز دیگری بودم و باخودمیگفتم اگر عبدالبهاءخواستنامه‌ای نوشته درآن نامی ازمن برده و کاری بمن سپرده ودست کم سفارش‌مرا کرده است. چون رونوشت‌خواستنامه بدست‌مارسید وآنراخواندیم درشگفت شدیم زیرا دیدیم آن‌برگها در روزگـار عبدالحمید پادشاه عثمانـی نوشته شده (ودرآن ازاو بخوبی و بزرگـی یادکرده بـاآنکه در نامه‌های دیگر که پس‌از گرفتاری‌او نوشته باو ناسزا گفته، درآن‌روزها شوقی دوساله بود.)

در آغاز بشوقی درود میفرستند آنگاه نخست بصبح‌ازل و سپس بـه میرزا محمدعلی ناسزا - یگوید و گناهانی برگردن او میگذارد و میگـوید: آن شاخـه از درخت خدا جداشد ودیگر بهره‌ای دراین آئین ندارد، و برای‌شوقی برتری‌شگفت آور بزبان می‌آورد و «بیت‌عدل» را که مردمش برگزیده‌ی همه‌ی بهـائیان است و کارش قانون‌گذاری است.

«... از پیدایش باب آشوبی درکیش و کشور پدید آمد بناچار اورا بند نهادند و به‌آذربایجان بردند وبه‌زندان انداختند وچون‌پیروانش درچندشهر بامسلمانان کشمکش آغازنهادند به‌فرمان ناصرالدین‌شاه‌قاجار درتبریز بدارش زدند. او درآن‌روز سی‌سال داشت. پیش‌ازآن کـه جان خودرا ازدست‌بدهد یکی ازپیروان‌خودرا جانشین خویش کرده ودیگران

را فرمود تاسر برفرمان بندگی‌او نهند آن‌کس میرزایحیی فـرزنـد میـرزا بزرگ نوری بود که باب‌اورا صبح ازل، حضرت ثمره، وحید، و بـه نامهای دیگری‌می‌خواند. باب پایگاه اورا بلندگرداند وبه‌او نوشت ودستور دادکه کارهای اورا به‌پایان برد. پس از کشته‌شدن باب، صبح‌ازل برجای او نشست وچنان‌کرد که باب فرموده بود. وبیان‌را که دفتر دینی بابیان بود و کمبودی داشت به‌انجام رسانید.»

علی‌محمد شیرازی یکسال پیش ازاعدام به‌صبح‌ازل (میرزایحیی) نامه‌ای‌نوشت

صبحی در خاطراتش دراشاره به‌خانواده‌اش ماهیت و شیوهٔ بعضی از سران را بازگو می‌کند کـه باآنکه مختصر وگذرا است دربردارنـدهٔ نکـات حساس و روشنگری در ارتباط بابحث این فصل از کتاب می‌باشد.

باری چون تابستان بود نزدیك ایستگـاه راه‌آهن شب‌را گذرانیدیم و بامداد روز دیگر براه افتادیم و به الکساندرپول رسیدیم و ازآنجا به نخجوان و ایروان و اوج‌کلیسا (کانون ارمنی‌ها) درچندروز گذرکردیم و از جنگل‌های سرسبز وخـرم گذشتیم‌تابتفلیس رسیدیم تفلیس‌همانجاکه شیخ‌صنعان دلداده‌ی دختر ترساشد. شب وروزی‌درخانه احمداف‌ها ماندیم واز آنجا روانه‌بادکوبه شدیم و یکسربمسافرخانه آمدیم چون‌بدانجا رسیدیم دیدیم‌که مبلغان‌بهائی ازگوشه‌وکنار درآنجاگردآمده‌اند مانند سیداسدالله‌قمی، سیدجلال سینا، منیر نبیل‌زاده، میرزا عبدالخالق کـه از مردم بادکوبه بود وچندتن دیگر وپس‌از چندروز حاجی‌امین‌هم از ایران بآنجا آمـد که

گزارشش را برایشان خواهم گفت.

من از دیدن اینها شادی نمودم و باخودگفتم سپاس خدارا که بآرزوی خود رسیدیم اگر در میرزامهدی کم و کاستی هست و یـا در دانش کمبودی دارد اینها چنین نیستند.

درمیان این‌دسته سیداسدالله‌قمی مرابیشتر گرفت واوریش‌سفید برفی واندامی برازنده و رخی‌پرفروغ وزبانی‌چرب وشیرین داشت و درهفتادوپنج‌سالگـی شاد و خندان بود و باآنکه جز خـواندن ونوشتن درجوانی چیزی نیاموخته بود گـاهی چامه‌ای میسرود!

واین‌همان‌کسی است‌که درسال (۱۲۶۲ خورشیدی)گرفتارشد وبزندان‌رفت وپس ازآن خودرا بعکا رساند و چاکر آستان‌بهاء شد وپس‌از آنکه عبدالبهاء آزاد شد و به‌امریکا رفت ازهمراهان او بود.

چندروزیکه درباد کوبه بودیم باهم‌بودیم وگاه وبیگاه از سخنان سخنوران و گفته‌های دیگران برای‌یکدیگر میخواندیم و آنها که مزه‌ی‌این کار را دریافته بودند درنزدما مـردمی بیمزه وکم‌دانش بودند چیزی که درآنجا برشگفتی من افزود این بود که مبلغان بایکدیگر میانه‌ی خوبی نداشتند بویژه میرزامنیر وسیدجلال که میرزا منیر اورا سیدجنجال مینامید و برسرآزادی زنان کـه میرزامنیر آنرا میخـواست و سیدجلال ناروامیدانست گفتگوها داشتند ویکبارهم درعشق‌آباد دراین‌باره‌بایکدیگر کتك‌کاری کردند[1]

صبحی به‌عنوان یك‌مبلـغ بهائی از آزادی‌عمل زیادی برخوردار بـود کـه می‌خوانیم: در عشق‌آباد به‌من بدگذشت چون گذشته ازاین کـه بنام ترك و فارس بهائیان هرروز بسر ومغز یکدیگر می‌کوفتند دچار خیالهای بد بودند و میان مبلـغ‌ها هم هرروز جنگ وزدوخوردی بود چنانکه در «کتاب صبحی» نوشته‌ام پس‌از آنکه چند روزی درعشق‌آباد ماندیم باراه‌آهن بسوی شهرهای دیگر براه افتادیم و روزها

۱ــ پیام پیدر، فضل‌الله‌مهتدی صبحی

درشهر مرو وتجن ویولتان و تخته‌بازار وقهقهه درمیان ایرانیان بسربردیم و دوستان پاك‌نهادی بدست آوردیم از مروشاهکان بچارجـو کـه در کنار رود جیحون است رفتیم ودوسه‌روز در آنجا ماندیم و از خربزه‌های آن که در شیرینی‌وناز کی بیمانند است خوردیم سپس از رود جیحون گذشته بکاکان (بخارای‌نو) رسیدیم[1]

چندروزی دیگر دربادکوبه ماندیم سپس بامیرزامهدی روانه گراسناودسك (تازه‌شهر) شدیم و از آنجا سوار راه‌آهن شدیم و روبه‌عشق‌آبـاد گذاشتیم در راه دیه‌ها وآبادیها دیدیم که همه دیدنی‌بود وروزگاری درخاك ایران بود. چون به‌عشق‌آباد رسیدیم در گوشه‌ی «مشرق‌الاذکار» نمازخانه بهائیان که ساختمانی باشکوه و زیبا وباغی وگلستانی دلگشا داشت خانه گرفتیم ودوستان بدیدنمان آمدند.

درین‌شهر وشهرهای‌دیگرمسلمان‌نشین همه‌ی بهائیان‌آزاد بودند وفرمانروائی روس تزاری دست آنهارا درهرکـار بازگذاشته بـود چنانکـه بنام مشرق‌الاذکار نمازخانه ساخته بودند واز روزنخست که از گوشه‌وکنارکشور ایران مردم در آن شهر گردآمدند زهرچشمی از مسلمانان گرفتند واگرچه گزارش آنرا در دفتر دیگر نوشته‌ام ولی باز بدنیست که یادآور شویم:

چون‌بازار دادوستد وکار بازرگانی درعشق‌آباد گرم بود بسیاری ازمردم‌یزد وآذربایجان وخراسان‌روی‌بدانشهر نهادند و پادشاهان و فرمانروایان روس ببهائیان کمك‌شایانی میکردند وچون سازمان روبراهی داشتند انجمنها برای خواندن مردم بکیش بهائی برپانمودند ولی‌چون درکارهای خود آزاد بودند وچیزی‌ازمردم‌نهان نمیداشتند ومردم برهمه‌کارهای درون وبیرون آنها آگاه بودند ونمیتوانستند گندم‌نمائی وجوفروشی کنند کمی ازمسلمانان عشق‌آباد و دیگر شهرها بآنها نگروید.

درتاشکند بیشتر بهائیان‌آنهائی بودندکه کردار ورفتارشان پسندیده‌ی بهائیان عشق‌آباد نبود و آنهارا رانـده بودند وشماره‌شان از بهائیان بخارا وسمرقند بیشتر بود ببینید آنها دیگر چه بودند کـه بهائیان عشق‌آباد آنهارا از خـود رانده بودند

۱ـ ایضاً، ص۳ـ۵۲

چنانکه گفتم بر سرهم در آن سرزمین فراخ چون بهائیان آزادی داشتند و کیش و آئین خودرا نهان نمیکردند ورفتارشان ستوده‌ی دیگران نبود با آنکه فرمانروایان روس کمکی شایان بآنها میکردند ودست آنهارا درهر کاری باز گذاشته بودند وسخنگویان زبردست بآنجا آمدوشد داشتند بااینهمه نه‌تنها کسی بهائی نشد بسیاری‌هم از بهائی گری بر گشتند وچندتن‌هم دودل ماندند که از آن گروه بود شیخ‌احمدمیلانی این‌مرد برادر علی‌اکبرروحانی بود، درعشق آباد از کیش بهائی روگردان‌شد، فرزندانش نیز پیروی ازاو کردند پس‌از چندی پشیمان شد ودرمیان بهائیان آمد و باز برگشت و دوباره بهائی‌شدن‌زن وفرزندانش دیگر پیروی‌اورا نکردند ودرمسلمانی پابرجا ماندند وگفتند توهرروز دگرگون میشوی روزی بهائی هستی روزدیگر پشیمانی مینمائی و بمسلمانی بازمیگردی مابسخن تو گوش نمی‌دهیم وآنروز که‌ما، درعشق‌آباد بودیم بهائی‌بود پس از آن‌ندانستم چه‌شد. گفتند بخراسان رفته ومسلمانی ازسر گرفته ودست‌بدامن پیشوای هشتمین شیعیان‌شده.

در ایران در آن‌روزگار هرگاه کسی ببهائیان‌خورده‌گیری میکرد که چرا شما گرفتارخویهای‌ناپسند وکارهای‌زشت هستید؟ پاسخ‌میشنید که ما اینها را ازمسلمانی که دین پدران مابود ارمغان آورده‌ایم وبیگمان فرزندان ماچنین نخواهند شد مردمی‌راست‌گفتار ودرست‌کردار، ازدروغ وناسزا بیزار، نیکخواه همه‌ی مردمان، اندوه‌خوربیچارگان، پرورش‌دهنده جان وتن آدمیان خواهند شد وبزودی خواهید دید که روی زمین فردوس برین میشود.

ولی درعشق‌آباد این‌سخن بیهوده درآمد زیرا ماکسانی را دیدیم که زه و زاد بوم بهائی بودند ولی در ناپاکی وتباهی مانند نداشتند چون‌فرزندان میرزا زین‌العابدین کحال این‌مرد چشم‌پزشك بود کم‌آزار ومسلمان بود پس‌از بهائی شدن بعشق‌آباد آمد وزن‌گرفت‌ودارای سه فرزندشد: میرزاآقاجان، میرزاکاظم و حسین. میرزاآقاجان بایك‌زن روسپی روس پیوندکرد و ازبهائی‌گری دست‌کشید وترساشد ونام خودرا برگرداند و الکساندرگذاشت، میرزاکاظم درپی دزدی افتاد و ازقانون

سرپیچی کرد وتفنگ وفشنگ بترکمن‌ها میفروخت وسالی چندماه درزنـدان بسر میبرد این‌مرد پسری‌داشت رضوان‌الله که از نامش بهائیگری میریخت ودرمیان مردم به «رضوان‌بابی» نامور بود این‌پسر که دوپشتش بهائی بودند باندازه‌ای دزدی و کارهای ناسزا کرد که بفرمان استانداری‌تیرباران‌شد. حسینش ازهمه بدتر که دانسته نشد سرانجام بکجا رسید.

درتاشکند باروزنامه‌نویسی برخوردیم که نامش عبدالرحمن نام روزنامه‌اش الاصلاح بود، ازکیش وآئین بهائی بااین‌مرد سخن گفتیم ولی نه‌چنانکه بگوشش خوش نیامد گفتیم: بیشتر کوشش‌بهاء این بودکه مردم بیکتاپرستی گرایند و به‌سه جانشین پیغمبر ابوبکر، عمر وعثمان ناسزا بگویند. رفته‌رفته بااو دوست‌شدیـم واز او خواهش کردیم مقاله سیاح را در روزنامه‌اش چاپ کند اوهم روزگاری سرگـرم اینکاربود یك‌ستون از (مقاله سیاح) ودرستون برابر ترجمان‌اورا از پارسی به‌ترکی جغتائی پخش‌میکرد بدنیست مقاله‌ای ازسیاح را بدانید چیست این‌دفتر که‌درپشت آن این‌سخن نوشته شده است:

«مقاله‌شخصی‌سیاح که درتفصیل قضیهٔ باب نوشته‌شده است»

نویسنده در آندفتر بنام یك‌جهانگردکه نه‌دشمنی بااین‌گروه دارد ونه‌دوستی سرگذشتی نگاشته ومیخواهد بمردم بگوید که صبح ازل جانشین بـاب نبوده پایه و جاهی‌درین آئین‌نداشته است واینکه درتاریخ‌های‌دیگراورا بزرگ وگرامی‌دانسته‌اند بیهوده بود. نویسنده‌ای این‌دفتر خود عبدالبهاء بوده است ولی نام خودرا آشکارا نساخته تا درمردم سخنان او بهتر بگیرد وزودتر باورکنند.

درآن سرزمین باهرکسیکه گفتگو مـی کردیم وسخن‌ازاین کیش بمیان می‌آوردیم میگفتیم پیشوای‌مسلمانان که چشم‌براهش بودید آمده می‌گفتند: بسیارخوب، خوش‌آمده بکجا آمده و سخنش چیست؟ میگفتیم: در ایران وسخنش خداپرستی، نیکمردی، داد ودهش است. می‌گفتند: سپاس خدارا که همه اینها را ماداریم ازمـا

ماوراء بحر خزر مجموعهٔ
۱۳۲۲
№ 3 — شماره ۳ جمعه ۲۵ محرم سنه ۱۳۲۶ هجری مطابق ۱۱ فوریال سنه ۱۹۰۸ میلادی شماره ۳ — № 3

﴿ قیمت اشتراک در روسیه ﴾
سالیانه . . . ۳ منات
شش ماهه . . . ۲ منات
﴿ در بلاد خارجه ﴾
سالیانه . . . ۴ منات ۵۰ کپیک
قیمت اعلان در صفحه اول سطری پنجاه ۳۰ کپیک در صفحه آخر ۲۵ کپیک
﴿ عنوان مراسلات ﴾
عشق‌آباد اداره مجموعه‌ماوراء بحر خزر
Асхабадъ „Закаспійское Обозрѣніе"

دولت روسیه تزاری همه‌گونه امکاناتی دراختیار بهائیان ـ از جمله مطبوعات ـ قرارداد

عده‌ای از اعضاء محفل بهائیت تهران در پارك اتابك این عکس را برداشته‌اند.
تا انقلاب بلشویکی در روسیه و سرنگون‌شدن سلطنت تزار روسیه (که بهاءالله افراد این خانواده را ستایش کرده است) اولیاء بهائیت مرتب به‌سفارت روسیه می‌رفتند و با سفیر خلوت کرده با او به‌گفتگوها می‌پرداختند «عکس از آلبوم بهائیت تهران»

حمایت دولت روسیه تزاری از بابیان و بهائیان از همان زمان پیدایش علی محمد شیرازی دامنه‌دار شد تا آنجا که طبق مدارکی که توسط خود بهائیان و بابیان ارائه شده و . . .

باو بگوئیدبیهوده بایران آمدی ومیان‌مسلمانان آشکارشدی آنچه می‌خواهی بگوئی هزارسال‌پیش برای‌ما گفته‌اند. اگر راست‌میگوئی بفرنگستان بـرو و آنهارا به‌یکتا-پرستی و کارهای نیك بخوان وبه‌آنها بگو کـه کمتر سربسر مسلمانان ومردم‌خاور زمین بگذارند و آنان را رنج و آزار رسانند...

از بخارا باودیگر بمرو آمدیم چون بمرو رسیدیم میرزامنیر نبیل‌زاده و سید اسدالله قمی وسیدمهدی گلپایگانی وچندنفرمبلغ‌دیگردر آنجا بودند وهرشب‌انجمن داشتند. سیدمهدی‌قاسم‌اف ازبستگان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بود و ازهمه مبلغان در دانش و هوش و فروتنی پیشی داشت در روز نخست باسم بازرگانی بعشق‌آباد رفت و باسیدمصطفی صادق‌اف اصفهانی همراه شد. آشکـارا دادوستد چـائی سبز میکرد ودرنهان مبلغ‌بود وهمچنین بامردی روس بنام کنستنتین میخائیلویچ فیدورف همرازشد این‌مرد روسی سالی ده‌هزارمنات از دربارتزار میگرفت وروزنامه‌ای‌باسم «مجموعهٔ ماوراءبحرخزر» بزبان‌پارسی چاپ وپخش مـی کرد و بایران می‌فرستاد این‌سیدمهدی درآن‌روزنامه کارمیکرد وماهیانه میگـرفت وبسود آنان وزیان ایران سخن‌هائی می‌نوشت وترجمـه می کرد. مردی خوش‌سخن بوده وچنانکه می گفتند باچرس وافیون سروکار داشت. هرشب درمشرق‌الاذکـارمرو جمع می‌شدیم‌و..

صبحی در دنبالهٔ خاطراتش شبی درخواب دیدم که عشق‌آباد آتش‌گرفته‌است و زبانه‌های آتش که به‌آسمان میرفت پردودوسرخ‌رنگ است و همـه‌چیز درآتش می‌سوزد. نوشته‌های «بابهاءالابهی»هم که گرداگردگنبد «مشرق‌الاذکار» بود می‌سوخت. بامداد نزد شیخ محمدعلی رفتم وخوابم‌را گفتم گفت:

دیشب‌پرخورده‌بودی ولی دوسه‌روز نگذشت که شهر بهم‌خورد وهیاهوبراه افتاد ومردم دسته‌دسته بهرجا سرمی کشیدند، دسته‌ای‌هم به‌آموزشگاه بهائیها آمدند. وعکس پادشاه‌روس وزنش‌را ازبالای اطاق پائین کشیدند وبسوی میدان کلیسارفتند، سخن‌ها راندند وچیزها گفتند که آنروز ما دریافتیم چه مـی گویند وچـه میخواهند بکنند. سخن از آزادی وبرابری بود. بزرگان ترکمن‌ها شادیها میکردند وچندنفر

روس فریادزده میگفتند: ازاین‌پس‌ما بابرادران ترکمن‌خود جدائی نداریم وبرابریم از این گونه سخنان می گفتند که مردم از گفته‌های آنها سردرنمیاورند. بـاری نان نایاب شدو کالاهای دکانها بخانه‌هارفت وبیشترمردم آنهائی کـه دردوخواسته داشتند سرگردان ماندند وهمه چشم براه که چه پیش‌آمدی درپس پرده هست‌درنمازخـانه‌ی بهائیان نوشته‌ای بود که عبدالبهاء درباره‌ی پادشاه روس آفرین گفته بود و ازخدا خواسته بود که پرچمش را برافرازد وسایه‌اش‌را برخاور و باختر بگستراند و هـر بامداد که شاگردان آموزشگاه در آن خانه میامـدند شیخ محمدعلی آنـرا باآوای خوش میخواند وپس‌از خواندن می گفت از ته‌دل براین‌مرد آفرین بگوئید و ازخدا بخواهید که همه درسایه‌اش بیارمند و... آن‌نـوشته را محمدحسین عباس‌اف بسیار زیبا نوشته‌بود ودر شیشه وجام‌پرزیور جای‌داده ودربالای تالارمشرق‌الاذکار آویزان کرده بودند برداشتند ودیگر یارای آنرا نداشتند کـه شاه روس‌را بخـوانند و در باره‌اش از خدا گشایش و فیروزی بخواهند.

بهائیهاهم مات وسرگشته بودندکه‌چگونه تزار روس که عبدالبهاء درباره‌اش آفرین گفته بود و فرمانروائی جاوید و خوشبختی ازبرایش خـواسته بود گرفتار چنگ زیردستان خودشده وچون این گروه شیوه‌شان این‌بـود کـه ازهرپیش‌آمدی شادمانی کنند وآنرا بسود خود دانند گفتند: برای بزرگی وآینده‌ی کیش بهائی‌این پیش آمد سزاوار بود چه‌که در روزگار تزار باهمه مهربانی‌ها که بما کرد و دست مارا در هر کار بازگذاشت نمیتوانستیم مردمی که پیرو کلیسای ارتـدکس بـودند بکیش بهائی بخوانیم اکنون صدهزار بارخدارا شکر که ازین پس آشکارا همه‌ی پیروان کلیسای ارتدکس را باین کیش میخوانیم.

هر کس بهر کس میرسیدمیپرسیدتازه‌چه‌خبرداری‌اوهم در پاسخ می گفت چنین وچنان می گویند ونمیدانم سرانجام چه‌میشود...

همانگونه که‌مشاهده می‌شود دولت‌روسیه‌تزاری این اجازه را به بابیان‌داد که درخاك آنکشور آزادانه‌فعالیت کنندوحتی‌درعشق آبـاد معبدی بنام(مشرق‌الاذکار)

بنانهند ونیز برای آنان این امکان را فراهم نمود کـه بتوانند آثار وکتابهایشان را چاپ ونشر کنند. مأمورین روسیه ازاین اقدام هدفی داشتند کـه در ذیل مستند آنرا می‌خوانیم:

«مأمورین‌سیاسی روسیه از چنین اقدامـی نظر داشتند تاکـانون بهائیان را خارج از ایران وتحت‌حمایت اهداف روس به‌وجود آورنـد از آنجا به‌عنوان تهدید وتحریکی برای نفوذ فکراسلامی وعقیده‌ی‌شیعی در ایـران بهره‌گیرند، و ازاینرو بود که میرزا ابـوالفضل گلپایگـانی به بهائیان عشق‌آبـاد دستور می‌دهد: جمیع دوستان به‌دعای دوام عمردولت وازدیاد خشت و شوکت اعلیحضرت امپراطـوراعظم الکسانـدر سوم و اولیای دولت‌قوی‌شوکتش اشتغال ورزند.[1]»

وتعالی نهایت اهتمام دراستخلاص این عبد مبذول داشت وبکرات اجازه

خروج ازسجن صادر گردید ولی بپروای اولیای مدینه دراجرای این منظور مما نعبت

نمودند تابالاخره دراثر پافشاری . ساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل

گردید. اعلیحضرت امپراطور دولت بهیه روس ایدالله تبارک وتعالی حفظاورنا بیت

خویش را فی سبیل الله مبذول داشت واین معنی علت حسد وبغضای جهلا

ارض گردید[1]».

۱ــ مصابیح هدایت، عزیزالله‌سلیمانی، ج۲، صفحهٔ ۴۸۲

لوح (متن) کامل میرزا حسینعلی بهاء (رهبر بهائیان) به امپراطوری روس

لوح ارسالی عبدالبهاء برای پادشاه عثمانی

﴿ هو الله ﴾

﴿ الهي الهي ﴾ أسألك بتأييداتك الغيبية * وتوفيقاتك الصمدانية * وفيوضاتك الرحمانية * ان تؤيد الدولة العلية العثمانية * والخلافة المحمدية على التمكن فى الارض والاستقرار على العرش * وان تصون اقليمها عن الآفات * وتحفظ مركز خلافتها عن الملمات

﴿ أي رب ﴾ صنها في كهف حفظك وحمايتك * واحفظها بعين عنايتك * واشملها بلحظات رحمانيتك * لانها تحمي البقعة المباركة النوراء * وتحفظ على وادي سيناء * ويمتد ظل حمايتها على رؤس الاحباء *

انك أنت المقتدر على

ماتشاء * وانك

أنت القوي

القدير

﴿ ع ع ﴾

خدایا، خدایا، تورا به تأییدات غیبی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانی خواهانم که دولت عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرما و درزمین مستقر و مستدام دار(جزء ثانی ص۳۱۲) این آواره از جمیع جهات صادق وخیرخواه دردولت ذی‌شرکت ایران وعثمانی است. ودرجمیع رسائل و محررات وستایش نعمت از این دولتین علیتین نمودم: (ع ع)

مکاتیب جلد چهارم، ص ۱۷۷، تهران مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری ۱۲۱ بدیع ۵۱+۲۰۲ صفحه

حمایت دولت عثمانی

هنگامی که بابیان درسالهای ۱۲۶۱ ـ ۱۲۸۵ ـ ه. ق دربغداد بـه‌حالت‌تبعید به‌سر می‌بردند عراق جزء قلمرو دولت عثمانی به‌شمار می‌رفت و بـابیان‌نیز لاجرم تابـع سیاست ونفوذآن دولت‌بودند. ازاینروبابیان ازیك‌جهت باقبول تابعیت‌عثمانی ناگزیر ازانعطاف‌پذیری وقبول‌هرگونه شرائطی بودند و ازطرفـی‌دیگر موفقیت و شرائط‌خاص بابیان باتوجه به‌جوموجود امکان هرگونه بهره‌برداری را ازآنان‌فراهم آورده بود . به بابیان امکان فعالیت ورشدزیادی در بغداد داده‌شدو آنان بااستفاده‌از همین‌زمینهٔ‌مساعدبه‌قلع‌قمع کردن‌مخالفان‌خود که‌عمدتاً‌مسلمانان‌بودندبه‌وحشتناکترین وجه پرداختند وبه‌هرکسی که در راه آنان قرارمی‌گرفت حمله‌نمودند. این جریان برای‌چندین‌سال‌یعنی‌تااواخر اقامت بابیان دربغداد ودیگرشهرهاهمچنان ادامه‌داشت.

در دههٔ ۱۲۷۰ هجری (یعنی بین‌سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۸۰) وقایع‌فوق‌العاده‌ای در ایران و به‌موازات‌آن در سطح بین‌المللی رخ داد که بازتاب آن دربغداد بیش از هرنقطهٔ دیگری ملموس‌گشت و درنتیجه چنین رویدادهائی بین دولت‌ایران ودولت عثمانی اصطکاکهائی بوجود آمد کـه روابط‌تهران واسلامبول را بـه‌نقطهٔ حساس کشانید.

پس از شکست ایران در جنگ هرات در سال ۱۲۷۵ و فرار شاهزادگان قاجار بر اثر بدرفتاری و ترس از کور شدن و دیگر اختلافات درونی، بغداد به‌صورت تبعیدگاه و پناهگاه امنی برای ناراضیان ایرانی درآمد. دولت عثمانی هم با حمایت و فراهم کردن زمینه‌های لازم بر این جریان دامن زد و سیل فراریان روز بروز ـ با توجه به پیدایش بابیت شدت گرفت. اما این فراریان که اغلب بابی بودند بجای تشکل دست به تشدد زدند.

رفتار بابیان در بغداد با برخورداری از حمایت‌های دولت عثمانی از چارچوب متعارف خارج شد و کارشان بجائی رسید که دست به تهدید و تعرض هم زدند و برای شخصیت‌های شیعه مزاحمت‌هائی فراهم آوردند. بعدها سران بهائی از این اعمال نکوهیده بنام «مشتی عوام قداره کش بابی» نام برده و با توجه به اختلافات درونی که بوجود آمد خودشان راز خود را برملا کردند. میرزا حسینعلی میرزا بهاءالله رهبر و پایه‌گذار بهائیگری در لوحی که در کتاب **مائده‌ی آسمانی** می‌نگارد می‌نویسد:

«جمیع ملوك الیوم این طایفه را اهل فساد می‌دانند. چه که فی الحقیقة در اوائل اعمالی از بعضی از این طایفه‌ی ظاهر که فرائض تصرف مرتعد در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند. و منهب غارت و سفك دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند.[1]»

شوقی افندی نیز به اینگونه هنجارهای ناهنجار بابیان که در بغداد در سایهٔ برخورداری از حمایت دولت عثمانی و آزادی عمل صورت می‌گرفت اشاره‌ای دارد بازگوئی آن چهره و ماهیت افراد این فرقه را بخوبی روشن می‌سازد و جالب آنکه

۱ـ صفحه ۱۳۰، جزء هفتم، مجموالواح بهاءالله به اهتمام عبدالحمید اشراق خاوری، تهران مؤسسهٔ مطبوعات امری.

وقایع ازقلم یکی از رهبران آنان تراوش کند:

«بابیان در عراق شب‌های تـار به‌دزدیدن ملبوس و نقدینه و کفش و کلاه‌زوار عتبات‌عالیات پرداخته وحتی ازشمع‌هاوصحائف‌وزیارتنامه‌ها وجام‌های آب سقاخانه دریغ نداشتند، در ایام عاشورای امام‌حسین...[1]

دولت‌ایران باشنیدن‌چنین اطلاعاتی تصمیم‌گرفت به‌گونه‌ای به‌آن‌جریان پایان دهد و به‌تمرکز بابیان در بغداد خاتمه بخشد بنابراین توسط وزیرامورخارجهٔ وقت «میرزاحسینخان مشیرالدوله» سفیروقت دولت‌ایران در دربار عثمانی نوشت کـه در حل این‌مسئله باسران عثمانی وارد مذاکره‌شود:

«...این بود کـه [ناصرالدین‌شاه] به وزیرامورخارجه‌ی خـود دستور داد فرمانی مؤکد به «میرزاحسینخان» سفیر کبیر ایران در دربـار عثمانی که صاحب‌نفوذعظیم و روابط دوستانه‌قدیم با «عالی‌پاشا» و«فؤاد-پاشا» صدراعظم و وزیرامورخارجه‌ی آن‌دولت بود، صادر واورامو‌ظف نماید که بااولیای حکومت واردمذاکره‌شده واز جـانب دولت متبوع از سلطان عبدالعزیز درخواست کندکه چون اقامت دائم حضرت بهاءالله در مرکزی مانند بغدادکه نزدیک‌سرحد ایران ودرجوار زیارتگاه مهم‌شیعیان واقع است... به‌نقطه‌ی دیگری که از حدود ثغور ایـران دورتـر باشد منتقل سازند...[2]»

۱ـ کتـاب «قرن‌بدیع»جلددوم، صفحه‌ی ۱۷۱، تهران مؤسسه ملی‌مطبوعات‌امری، ۱۲۵، بدیع

۱ـ کتاب: «قرن بدیع»، جلداول، ترجمه‌ی: نصرالله‌مودت، تهران مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

←

بدین‌لحاظ مرحوم «میرزاسعیدخان وزیرخـارجه‌ی‌وقت ایران» طـی صدور دو نامه خطاب به‌کنسول‌ایران دربغداد، نظرشاهنشاه‌قاجار ودولت ایران را، به‌عنوان پاسخی به‌شکایات مردم شیعه‌ی عراق و گزارشات کنسولگری‌ایران دربغداد چنین نگاشت:

۱ـ «جنابا بعداز اهتمامات بلیغه که در قلع‌وقمع فرقه‌ی ضاله‌ی خبیثه‌ی بابیه از جانب‌دولت‌علیه به‌آن تفصیل که آن‌جناب مـی‌دانند بـه تقدیم‌رسید الحمدالله ریشه‌آنهابه‌تو جهات‌خاطرهمایون‌سر کاراعلیحضرت قوی‌شو کت شاهنشاه جمجاه دین‌پناه روحنافـداه کنده‌شد، مناسب وبلکه واجب این‌بود که براحدی وفردی از آنها ابقاء نشود خاصه که درقید و بند دولت‌هم گرفتار شده باشد، ولی ازاتفاق وسوءتدبیر پیشکاران سابق یکی از آنهاکـه عبارت‌از میرزاحسینعلی نـوری است ازحبس انبار خلاص وبرای مجاورت‌عتبات عرش درجات مرخصی حاصل کرده وروانه شده، از آنوقت تاحال چنانکه آن‌جناب اطلاع دارند دربغداد است واگرچه‌او هیچ‌وقت درخفیه ازافساد واضلال‌سفهاء ومستضعفین‌جهال‌خالی‌نبودوگاهی به‌فتنه وتحریك‌قتل‌هم دست‌می‌زد مثل مقدمه‌ی‌جناب فضایل نصاب‌آخوند ملاآقای دربندی که زخم‌های منکر به‌قصد کشتن بـه‌او زدند وتقدیر در بقای چندوقته‌ی او مساعدت نمود. وچندقتل‌دیگر کـه اتفاق افتاد ولیکن کارش به‌اینطور که حالاهست بالانگرفته بود واینقدر که این روزهاشنیده می‌شود مریدومتابع به‌دورخود جمع‌نکرده بود وجرأت آن نداشت که اظهار ازمافـی الضمیر خودکرده دراوقات تردد وآمـدو وشدومکث در

← کتاب: «مائدهٔ آسمانی»، جزءهشتم، صفحه‌ی ۱۷۶، برپائی‌مجلس سرور وشادی درایام عاشورا، بابیان آن را طبق تصریح شوقی درکتاب، «قرن بدیع»، جلد اول، از «قرةالعین» آموخته و به‌پیروی از او متمسك چنین‌اعمالی می‌شدند.

خارج منزل خود آدم‌های مسلح ازجان گذشته همراه داشته باشد وخود را محاط این جمع جان باز نماید، علاوه بر اطلاعاتی که به‌وسایل عدیده به‌توسط معتبرین و ثقات حاصل شده بود کاغذی هم از عالی‌مقام مقرب الحضرة العلیه میرزا بزرگ خان کارپرداز دولت علیه‌ی بغداد به‌نواب شاهزاده‌ی والاتبار عمادالدوله حکمران کرمانشاهان ومضافات وعریضه نیز ازنواب معزی الیه به‌حضور مراحم ظهور اقدس همایون رسید که این اطوار میرزا حسین علی را درنظرها محسوس ومشاهده می‌نمود، باوصف اینها ازبرای دولت علیه دلیل کمال غفلت وبی احتیاطی بود که ازاین اوضاع وخیم العاقبه صرف نظر کرده درصدد چاره ورفع آن برنیاید. »

اری تحت الرماد و میض نار و یوشك ان یکـون لهاضرام

زیرا که حالت وطبیعت این گروه گمـراه درممالك دولت علیه و جسارت و اقدام آنها برامور خطرناك بارها به‌تجربه رسیده، معین است که اساس این دین مستحدث وباطل خبیث را بر دوچیز هایل گذاشته‌اند یکی دشمنی وخصومت فوق الغایه نسبت به‌دین دولت اسلامیه، دیگری بی‌رحمی وقساوت خارق العاده نسبت به‌آحاد این ملت و گذشتن ازجان خودشان برای ظفریافتن به‌این مطلوب نجس، واین بـدیهی است که بحمدالله تعالـی از حسن نیت وصفای دولتین مراتب دوستی و یـك جهتی میان دودولت قوی‌شوکت اسلام بـه‌جائی رسیده است که درنفـع وضـرر سمت مساوات و مساهمت بهم رسانده‌اند چگونه می‌شود که اولیای عظام آن دولت بعد از استحضار این مراتب درتدابیر لازمه رفع آن ازموافقت وهمراهی متحدانه‌ی خود بااولیای این دولت علیه دریغ ومضایقه نمایند، لهذا دوستداربرحسب امر قدرقدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ظل الله ولی نعمت کل ممالك محروسه‌ی ایران روحی فداه مأمور که مراتب را به‌توسط چاپار

مخصوص بـه‌اطلاع آن‌جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلادرنگ از جنابان‌جلالت‌مآبان صدراعظم و ناظرامورخارجه‌ی آن‌دولت وقت‌خواسته مطلع‌را به‌طوری که دوستی و مـواحدت دولتین علیتین اقتضا و اوصاف نیك‌خواهی وعقل‌متین جنابان معزی‌الیهما دعوت نماید به‌میان‌بگذارد ودر اطراف آن دقت وتعمق‌وافی به‌کـار برده و رفع‌این‌مایه‌ی فساد را از مثل بغدادجائی که مجمع فرق‌مختلفه نزدیك به‌حدود ممالك‌محروسه است از کمال‌خیراندیشی وبی‌غرضی ایشان بخواهد این‌مسئله درنظراولیای‌دولت مسلم است که‌نبایدمیرزاحسینعلی وخواص اتباع اورا در آنجا گذاشت و میدان خیالات فاسده و حرکات مختلفه‌ی آنها را وسعت داد، از دوکـار یکی به‌نظر اولیای این‌دولت مناسب مـی‌آید به‌این‌معنی کـه اگراولیای دولت عثمانی دراین‌ماده‌مهمه موافقت کامله بااولیای این‌دولت می کنند بی‌آنکه ملاحظه‌ی شخص آن‌مفسدین بـی‌دین را نمایند ودر این‌بین که پای‌مصلحت دولت به‌میان آمده‌است حرف‌خارج‌از مسئله چنانکه مأمول ومتوقع است به‌هیچ‌وجه به‌میان نمی‌آورند بهتر این‌است که حکم‌صریح به‌جناب نامق پاشا والـی ایالت‌بغداد بدهند واز ایـن‌طرف هم حکم به عهده‌ی‌نواب حکمران کرمانشاهان صادر شود کـه میرزا حسینعلی وهـر چندنفر از اتباع وخواص‌اوراکه بانی واساس فساد هستند بـه‌طوری کـه مقتضی‌می‌شود گرفته در سرحد به‌دست گماشتگان نواب معزی‌الیه تسلیم نمایند و دولت‌آنهارا درجائی از دخالت‌خود که مناسب می‌داند به‌قراول ومستحفظ نگاهداشته ونگذاردکه شرارت وفتنه‌ی‌آنهاسرایت نماید واگر بالفرض اولیای آن دولت درعمل بشق‌اول به‌هرملاحظه کـه تأمل نماید داشته باشند دیگر در این‌معنی چاره وگریزی نیست که هرچه زودتر قرار بدهندکه آن‌مفسد وچندنفر خواص اورا ازبغداد به‌جائی‌دیگر از داخله‌ی ممالك عثمانی که دست‌رس به‌حدودما نداشته باشد جلب وتوقیف نمایند

که راه‌فتنه وفساد آنها مسدود شود، آن‌جناب دراین‌باب اقدام و اهتمامی بکند که لایق این‌حکم مؤکد همایون ومأموریت چاپار مخصوص باشد وهرچه زودتر قرارداد خودرا بنویسد تاازآن قرار به‌عرض پیشگاه اقدس اعلی روحنافداه برسد محرراً فی‌دوازدهم ذی‌الحجهٔ ۱۲۷۸.»

۲ـ «جنابا در کاغذمفصل جداگانه اگرچه اسم در کاغذ عالی‌جاه میرزابزرگ‌خان به‌نواب عمادالدوله وعریضه‌ی‌نواب معزی‌الیه به‌حضور اقدس‌همایون برده شده لیکن از فرستادن اصل یاسواد آنهـا قیدی نرفته است، به‌این‌جهت کـه آن کاغذ مفصل بطوری است که اگر شما صلاح بدانیدمی‌توانید برای‌جنابان فؤادپاشا وعالی‌پاشاقرائت نمائید اگر صریح از فرستادن اصل یاسوادهای مزبور قید می‌شد شاید شما نمودن آن کاغذها را مصلحت‌نمی‌دانستید، حالا کلیه منوط به‌صلاحدید خودتان است،اصل نوشتجات مزبوره درجوف پاکت است بعد از ملاحظه تأمل خواهدکرد اگر صلاح است و به‌عینه یابه‌اندك‌تغییر واصلاح‌خواهد نمود، والا به‌هر طور که مقتضی باشدعمل‌خواهیدکرد، مقصوداین‌است که انشاءالله‌چنانکه امر وفرمایش مؤکد همایون در رفع ودفع این اشرار یابسه‌گرفتن وتسلیم کردن گماشتگان نواب والاتبار عمادالدوله ویابه‌دورکردن ازعراق‌عرب به‌جائی که شما صلاح‌بدانید شرف‌صدور یافته است به‌شایستگی و زودی انجام‌پذیر شود تحریراً فی۱۲ ذی‌الحجةالحرام ۱۲۷۸.»

ادواردبراون از روی‌نسخه‌ی‌اصلی دونامه‌ی مذکور، عکس‌برداری نموده، وکلیشه‌ای آن‌را درکتاب‌خود، پیرامون‌مذهب بابیه، به‌چاپ‌رسانـده است. مؤلف بهائی کتاب: «حضرت‌بهاءالله»[1] مقابل صفحه‌ی۱۴۸ کتاب خود، عین‌نامه‌ی مذکور

۱ـ محمدعلی‌فیضی، تهران، مؤسسه‌ملی مطبوعات امری.

راگراور وشوقی‌افندی ضمن‌شرح وقایع بابیه درعراق، به‌فرازهائی‌از نامه‌ی‌مذکور اشاره نموده است[۱]

عباس‌افندی درنامه‌ی که به «عمه»ی‌خود (لوح‌عمه) نگاشته است، از عظمت مقام‌میرزاحسینعلی بهاء درعراق، چنان‌ترسی می کند که، ناخواسته پرده ازتهدیدات وشرارت وجنایت بابیان، که به‌رهبری پدرش صورت می گرفته است، برداشته و می نویسد:

«زلزنه در ارکان‌عراق انداخت و اهل‌نفاق (شیعیان) را همیشه خائف وهراسان داشت. سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که‌نفسی در کربلا ونجف درنیمه‌ی‌شب جرئت مذمت نمی‌نمود. و جسارت برشناعت نمی کرد. تاآنکه کل هوائف وصل متفق شدند، وپای دول درمیان آمد![۲]»

به‌هرحال،دولت عثمانی، پس‌ازآگاهی از پیشنهادهای وزارت‌امورخارجه‌ی ایران موافقت خودراجهت اخراج بابیان از عراق، واعزام آن‌ها به‌اسلامبول و سپس «ادرنه» به‌اطلاع دولت‌ایران رسانید.

درهمین‌ایام، وباتوجه به‌نیازمبرمی که مأموران دولت‌انگلستان‌درخاك‌عثمانی، به‌افرادی فعال و جاسوس وهمکار بانقشه‌های دولت‌بریتانیا، مبنی برتحقق زمینه‌های مساعد جهت نفوذ و رخنه، واحیاناً بلوا وآشوب داشته‌اند، به‌تصریح «شوقی‌افندی» درکتاب: «قرن بدیع»[۳]: «کلنل‌سرآرنولد باروز کمبل Sir Cornnel Arnold

---

۱ــ کتاب: «قرن‌بدیع»، جلددوم، تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعات‌امری ۱۲۰ بدیع.
۲ــ کتاب: «مکاتیب»،عباس‌عبدالبهاء جلد۲، صفحه‌ی۱۷۷،چاپ مطبه‌ی کردستان، مصر، به‌اهتمام فرج‌الله زکی‌الکردی، ۱۳۳۰ ه. ق.
۳ــ جلددوم، صفحه‌ی۱۲۵، تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

Barows Kembel که در آن‌اوان سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود، چون علو مقامات حضرت بهاءالله را احساس نمود شرحی دوستانه به‌ساحت انور تقدیم، و بطوری که هیکل اطهر بنفسه الاقدس شهادت داده قبول حمایت و تبعیت دولت مطبوعه‌ی خویش را به‌محضر مبارك پیشنهاد نمود و در تشرف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس. مایل به‌ارسال پیامی به«ملکه‌ی ویکتوریا» باشند، در مخابره‌ی آن به‌دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه‌قدم به‌هندوستان یاهر نقطه‌ی دیگر که موردنظر مبارك باشد تبدیل یابد...»

ولی‌حسینعلی‌میرزا که‌از حمایت روس‌ها برخوردار بود، و ازمأموران مخفی عثمانی، وقدرت‌دولت عثمانی ترس و واهمه داشت، وصلاح بابیان را در اطاعت ظاهری ازدولت‌عثمانی می‌دانست، پیشنهاد ژنرال انگلیسی را موقتاً رد، ودر باطن رابطه‌ی دوستانه‌ی خودرا برای روزهای مبادا، بامأمورین انگلیسی برقرار ساخت.

از سوی دیگر، و آنچه مسلم است: «وقتی دستور انتقال ایشان از بغداد به اسلامبول برای والی بغداد رسید وبه‌مهاجرین ابلاغ گردید، اینان چنان حادثه‌ای را مقدمه‌ی گشایش عظیمی در آینده‌ی کار خود شمردند وچندروز را دربغداد به تهیه‌ی وسایل سفرمجلل باجشن وسرور گذراندند وعید گرفتند. اما وقتی به‌اسلامبول رسیدند و برمیزان‌نفوذ کلمه‌ی میرزاحسینخان که پس‌ازمرگ میرزاجعفرخان به‌لقب مشیرالدوله ملقب‌شده بود در رجال‌دولت عثمانی واقف‌گردیدند و آنگاه از حقیقت جریان‌امر استحضار یافتند. تاموقع‌ورود به‌اسلامبول ظاهراً هنوز درمیان دوبرادر که مهاجران یکی‌را باعنوان «حضرت‌ازل» ودیگری را باعنوان «جناب‌بهاء» درمیان خود ذکر می‌کردند و بین خویشاوندان وبستگان ایشان هیچگونه اختلاف‌عقیده‌ای وبنیادی‌دیده نمی‌شد وشکوه‌ها ازحدظواهر امور زندگانی‌نمی‌گذشت. اولیای‌دولت عثمانی که به‌دلالت مشیرالدوله برحقیقت‌امر دوبرادر و کیفیت عقیده‌ی مذهبی این دسته‌ی‌منتقل ازبغدادبه‌پایتخت آگاه‌شدند اقامت اینان‌را به‌طور دسته‌جمعی درشهری

مانند اسلامبول که صدها ایرانی درهرسال بر آنجا می گذشتند ویـا درآنجا به‌کار و کسب می‌پرداختند خالی ازاشکال تازه نیافتند ولاجرم‌اینان را به‌شهر ادرنه در بخش اروپائی از عثمانی فرستادند که تبعه‌ی ایرانی درآنجا کمتر رفت‌وآمـد داشت بلکه یونانی‌وآلبانی وبلغاری بعداز ترکان اکثریت سکنه‌ی آنجارا تشکیل می‌دادند. این انتقال واقامت‌درمحل‌محدودی مانند ادرنه که ازفراخی معیشت ورفت‌وآمـددایمی وسروسوقات‌های شهربغداد نصیبی نداشت و اینان را ناگزیر می‌ساخت دراقامتگاه محدودی به‌مبلغ ماهیانه‌ی معینی که از طرف دولت عثمانی بدیشان پرداخته می‌شد قناعت ورزند، این‌پیش‌آمد میان یاران وبستگان دوبـرادر نفاق ودودستگی افکند و هرکدام آن دیگری را مسئول چنین تغییر وضع نامناسبی مـی‌شمرد و این امـر به کشمکش وناراحتی‌محلی یاری می کرد[1]»

نیاز انگلستان به‌جاسوسانی درخاك عثمانی کـه بتوانند بـانقشه‌های بریتانیا درآن‌دیار هماهنگی داشته وخوب نقش خـود را بازی‌کنند بابیان را ببازی گرفت وآنانرا به‌خدمت سیاست دولت انگلستان درآورد. و ازطرف دیگـر دولت‌عثمانی هم بااین تصور که می‌توان از این افراد به‌عنوان ناراضیان ایرانی علیه دولت ایران درموقع‌ضروری استفاده کند به‌آنان فرصت و مـوقعیت‌داد. یادآورشویم که درآن مقطع از تاریخ بین دولت‌عثمانی ودولت ایران درباطن رقابتی فشرده بـرسربرتری وقدر قدرتی دومنطقه وجود داشت.

این دوبرداشت بـاحوادث دیگـر بین‌المللی دست بـه‌هم داد وبابیان را در صحنه‌های سیاست‌بیشتر مطرح‌نمود:

«... نایب‌قونسول فرانسه کـه سابقه‌ی دوستی باحضرت بهاءالله داشت محرمانه به حضور شتافت وبه‌طوری که مأمورین ندانند چه‌مقصد

۱ـ مقاله‌ی: «محمد محیط طباطبائی، مجله‌ی: گوهـر، سال۲، شماره‌ی۵، مـرداد ۱۳۵۴.

دارد یك‌ملاقات خصوصی درمدت نیم‌ساعت یاکمتر انجام داده‌اند[۱]»

ودرجای‌دیگر:

«...دراین‌حین بعضی‌ازقناسل دول خارجه به‌محضر انور مشرف و ازساحت‌اقدس‌استدعانمودندکه اجازه فرمایند باحکومت مطبوعهٔ خود واردمذاکره شوند موجبات اخلاص هیکل‌مبارك میرزا حسینعلی‌میرزارا فراهم‌سازند[۲]»

ارتباط بهاءالله بادیگر سفیران دول مختلف را از زبان شوقی‌افندی اینگونه می‌شنویم:

«...هنگام‌خروج از ارض‌سر (ادرنه) قناسیل‌آن مدینه‌درحضور غلام حاضر واظهار مساعدت‌نمودند وفی‌الحقیقة نسبت به‌ما کمال محبت ورعایت مبذول داشتند[۳]»

اینگونه ارتباطهاوتماس حسینعلی‌میرزاباسفیران وسفارتخانه‌ها دوهدف دربر داشت که مسائل منطقه‌ای و جهانی آنرا بهرحال برجسته کرده بود.

اقامت بابیان در ادرنه مصادف بازمانی بودکه دولت عثمانی ودولت یونان باهم برسر شهر ادرنه اختلاف داشتند وازطرفی‌دیگر تضادهای روسیه وانگلستان

۱ـ کواکب‌الدریة ۳۲۹ عبدالحسین آواره.

۲ـ کتاب قرن‌بدیع، شوقی افندی، صفحه ۲۷۴، تهران مؤسسه‌ی مطبوعات‌امری؛ ۱۲۵ بدیع.

۳ـ شوقی‌افندی، قرن‌بدیع جلددوم، ص۳۸۲

سفرهٔ محبت آنان‌را بسوی بابیان گشوده بود تا از آنان به بهترین‌نحو بهره‌برداری کنند. این‌توجه بیشتر از آن جهت درمورد بابیان مبذول می‌شد که سفارتخانه‌های خارجی درایران گزارشات مبسوط ومشروحی‌ازوقایع بابی‌گری را ازایران‌به‌دول مطبوعه‌خویش ارسال می‌داشتند ودول خارجی هم درصدد بودند از وقایع و پدیدهٔ مزبور بهره‌برداری کنند و از دیگررقبا پیشی گیرند.

دولت‌عثمانی‌هم که باهمین‌برداشت چترحمایتش را برسربابیان گسترده بود خیلی زود دریافت که وجود بابیان نه‌تنها بحال‌خود مفیدنیست بلکه بسیارمضرهم می‌باشد وچون دولتمردان آن کشور پی‌بردند که بابیان دست به‌خدعه زده‌اند فوراً درپی تبعیدشان برآمدند

ملاقات

آنچه تااینجا برایتان نوشتم براستی دیباچه‌بود، شیواتر و رساتـر ازآنرا در «کتاب صبحی» نگاشته‌ام اکنون برسرسخن می‌رویم وگوشه وکنارآن را هم بمیان می‌گذاریم.

آفتاب فرورفته‌بود که ما بدرون کشتی‌رفتیم. شادی‌ای درخود یافتم که تاآندم هیچگاه ندیده بودم، دیوانه‌وار، دست افشان وپای کوبان دربالای کشتـی بهـرسو میچرخیدم ومیخواندم:

«بار دیگر آمدم دیوانه‌وار — رورو ای‌جان زودزنجیری‌بیار

غیر آن زنجیر زلف دلبـرم — گردوصد زنجیرآری بر درم»

باهمراهان می‌گفتم ای یاران امشب پایان روزگار دوری ما است فردا سر بر آستان دوست می‌نهیم وخاك درش‌را تاج سرمی‌کنیم‌رخساری را می‌بینیم که‌پیمبران گذشته ومردان خدا در آرزوی دیدارش جان شیرین برایگان دادنـد وما بـا هیـچ شایستگی به‌آن می‌رسیم از هستی خود بهره می‌گیریم به‌پیشگاه کسی مـی‌رویم که

سراسرفروغ یزدانی‌است رازهای ناگفته رامی‌داند ودرد دلهای نانوشته را میخواند ازاین سخنان می گفتیم‌وسرودهای شادی می‌خواندیم. کشتی هم‌آب دریارامی‌شکافت وبا شتاب پیش می‌رفت تاریکی کران تاکران را گرفته بود و ستارگان با چشم‌های خیره بما می‌نگریستند و بر خوشی ما کـه خود فرسنگها از آن دور بودند دریـغ می‌خوردند...

... همانجا بامیرزا هادی‌افندی پدر شوقی‌افندی برخوردکردیم او هم کوه‌ك کرد وکاچال مارا ازگمرك گذراند ومارا سواره بی‌آنکه بدانیم کجا می‌رویم بسرای عبدالبهاء آورد.

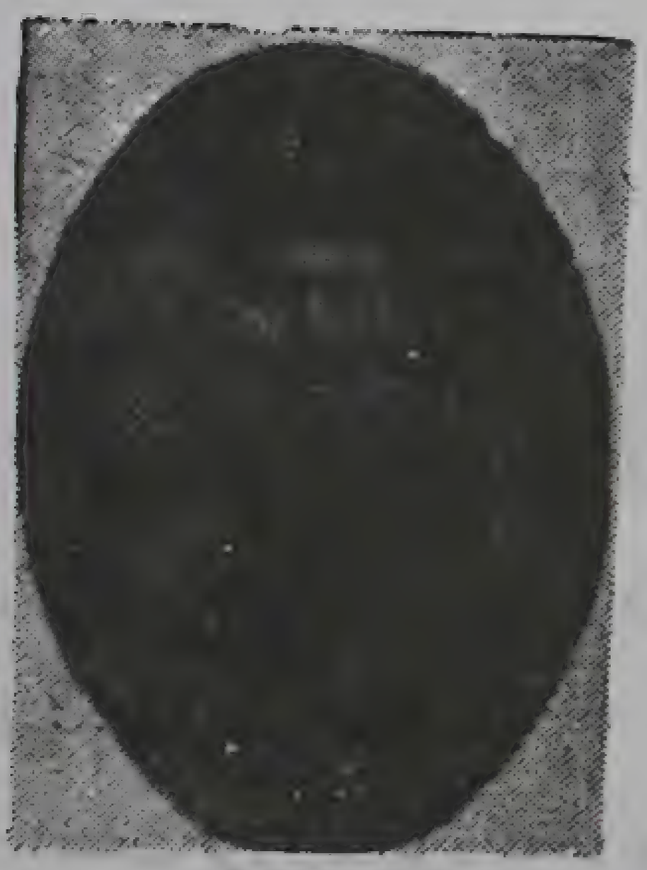

عکس صبحی چند روز پیش‌از دیدار عبدالبهاء

مابگمان‌اینکه به«مسافرخانه»آمده‌ایم. در دل اندیشه را داشتیم که بگرمابه رویم و سر وتن بشوریم وبوی خوش بخود بزنیم وپیراهن تازه بپوشیم. آنگاه بآستان‌بوسی بیائیم. دوستان‌گرد ما آمدند وخوش‌آمد گفتنـد ما هم از شادی در پوست نمی‌گنجیدیم ناگهان میرزاهادی از بالای پله‌کان ما را خـواند وگفت: بفرمـائید شمـا را خواسته‌اند. دانستیم کـه اینجا سرای عبـدالبهاء است نه مسافرخانه.

درآن روزگار بیشتر بهائیان بهاء وعبدالبهاء را ندیـده‌بودند ولی‌ازدوستان و پیروانش درباره او چیزها شنیده کـه چنین وچنـان است رخساری پرفروغ دارد و چشمانی گیرا اوهرچندآدمی نیرومندباشد دربرابرش یارای‌ایستادگی‌ندارد کشش او برسنگدل وبیدین‌ترین مردم چیره می‌شود هراندیشه‌که دردل داری برزبان می‌آورد

وهرراز که نهان‌کنی آشکارا می‌سازد تاکنون کسی یافت نشده که در چهره‌اش بتواند نگه کند:

چشم از آفتـاب خیره شود　　خیرگی چون فزود تیره شود

بسا مردمان که باوگرایشی نداشتند چون بنزدش بار یـافتند دگرگون شدند و آستانش‌را بوسیدند وباوگرویدند و پیرو اوگشتند ـ ازاینگونه سخنان چندان بـر گوشها می‌خواندندکه آدمی باور می کرد. بـاری چون ما بااین گمانها پرورش یافته بودیم دنبال چنین مـردی می گشتیم. فرزندان و دوستـان من! نمیتوانم برای شمـا بگویم چگونه ماازپله‌ها بالارفتیم وچسان اشك می‌ریختیم وباشادی واندوه گستاخی وشرم، بیم‌وامید، خوشی‌روان وتپش دل، درون‌خانه شدیم‌ومی گفتیم‌اکنون دربرابر کسی می‌رسیم که‌کان بخشش‌ودانای راز، روان‌بخش وپاداش‌ده است مهرش بهشت برین وخشمش دوزخ آتشین میباشد... عبدالبهاء دراطاق نبود وبرای ماخوب شد که دمی‌چند چشم براه‌باشیم وبخود بپردازیم درکشاکش‌این اندیشه‌ها بودیم که‌پیرمردی کوتاه بالا باشکم برآمده وریش کم‌پشت برنجی نه برفی وابروان کشیده‌ی سفید و جبین، رخی پرچین وگیسوان سفیـد ولی بسیارتنگ دستار سفیدی برسر وجامه‌ای سیاه‌آستین گشادی دربر بدرون‌آمد وپی در پی می گفت: «مرحبا مرحبا خوش‌آمدید خوش‌آمدید» درپشت سراو یکمرد ویك جوان هم بودند. آن پیرمرد عبدالبهاء بود واین‌دو میرزاهادی دامـادش وشوقی پسراو ونوه‌ی عبدالبهاء بودنـد. من‌ازدیدنش درشگفت شدم وسرگردان ماندم ونمی‌خواستم اورا دراین پیکـره ببینم واگرجائی غیرازآنجا تن بتن باوبرخورد می کردم وهنگام شناسائی‌می گفت من‌عبدالبهاء هستم هرگز باورنمی کردم زیرا نه‌تنها باآنچه‌که دربارهٔ روی ورخسار واندام اوشنیده‌بودم برابرنبود با عکس‌هائی که ازچهره وپیکر اوگرفته‌بودند نیز همانندی نداشت ما بـا نشانیهائیکه داده‌بودند می‌خواستیم بامردی روبرو شویم بلندبالا با چهره‌ی روشن و پرفروغ وریش‌سفید برفی‌انبوه وگیسوان‌افشان ونگاهی درجان وروان‌کارگر.

باهمه‌ی‌اینها چون بدرون‌آمد پیش‌رفتیم که بروی پایش بیفتیم و زمین بوسی کنیم نگذاشت و گفت نمیشود. همه برسرجای‌خود نشستیم پس از درود وشادبـاش بشوقی فرمود: برای اینها چائی بیاور. شوقی برخاست وچاکری کرد و برای مـا هفت نفرچائی آوردآنگاه ازایران ودوستان ایرانی پرسشها کرد وپاسخها شنید. بار دیگر بشوقی دستور آوردن چای داد و گفت:

«می‌خواهم خستگی‌اینهارا باچائی دربیاورم» چائی‌دوم را هم خوردیم سپس گفت: خسته‌اید بروید بالا کمی آسایش کنید آنگاه شما را خواهیم دید. این بود نخستین دیدارما از عبدالبهاء.

ازنزد اوبیرون‌آمده راهنمایان بدستوراو مارا به‌بالای کوه کرمل که‌مسافرخانه آنجابود بردند وهردو یاسه تن‌را دراطاقی‌جا دادند وچون نیمروزبود مارا به‌ناهـار خواندند. سرمیزناهاررفتیم نان وپنیروهندوانه خوردیم و کمی آسایش کرده پیش از فرورفتن آفتاب روانه‌ی درخانه شدیم. ولی‌من‌ازاین‌اندیشه بیرون نمی‌روم که کسانی که درباره‌ی روی وخوی عبدالبهاء آن سخنان راگفتند گزاف‌گوبودند ویامارادیده‌ی خدابینی‌تباه‌بود که اورا چنانکه شاید ندیدیم. سرانجام باخودگفتم: چون روزگاری در دوری از آن روی نازنین وپیکر یزدانـی بسر برده‌ایم هرآینه تاب دیدار رخسار یاررا چنانکه‌هست نداریم این بود که درباره‌ی ما بخششی فـرمود و گوشه‌ی چشمی نمود تامابیخود نشویم‌وجای تهی‌نکنیم وبناچارچون درما آمادگی پدیـد شود خود را چنانکه هست‌خواهد نمود.

این‌اندیشه‌ها درمغزم‌آمدوشد میکرد ولی‌مرا خرسند نمی کرد، گاهی‌میگفتم ما باید بدرون بنگریم‌وکاری به‌بیرون نداشته‌باشیم چشممان بدانش‌وخرد ومهررازدانی ومردم‌دوستی ونشانه‌های پرورش روان او باشد نه بریش وبالا وچشم‌وابـرو... در مسافرخانه با آقای محمدحسن نگهبان آنجا وحاجی‌میرزا حیدرعلی‌اصفهانی و ملا ابوطالب بادکوبه‌ای که می گفتند فزون از صدوبیست سال دارد دیدن کردیم بنده با این مردمان که از پیشینیان پیروان این کیش بودند سرفرود می آوردم‌وآنهاراگرامی

میداشتم‌ومی گفتم چون اینها سالها شب وروز در پیشگاه بهاء وعبدالبهاء بودند همه‌ سره مرد ودارای خوی ستوده ودل پاك هستند وبیگمان آنهارا بزرگ‌باید شمرد واز آنهاچشم‌داشت رادی داشت. این بود که بهره‌منـدی ازپیشگاه آنـان را رستگاری بزرگ میشمردم‌آنروز تا فروشدن آفتاب بالای کوه در مسافرخانه‌بودیم سپس همه‌با هم ازبالای کوه سرازیرشده بدرخانه آمدیم. هواخوب تاریك شده بود. که از بالای پله‌ها کسی گفت: بفرمائید دوستان راخوانده‌اند. یکبار همه بجنب‌وجـوش افتادند و یکدیگررا پس‌وپیش کـرده بـدرون‌اطاق رفتند. وهریك برای خود جائی گرفتند و بیشترخواهان جای پائین‌اطاق بودند وآنهائی کـه‌برروی صندلی‌جا، گیرشان نیامـد میان‌اطاق برزمین نشستند چون همه نشستند عبدالبهاء دودستش‌را برچشمش گذاشت وباجنبش سر ونگاه، همه را ازدیده‌گذراند وخوش آمدگفت.

پشت‌بصندلی‌داد وسپس‌چشمان خودرا بست ودراندیشه فرورفت. آنهـاکـه پیرامونش بودند خاموش وآرام دست برسینه نشسته و دم فرو بسته‌آوائـی ازکسی برنمی آمد چنانکه‌گفتی جنبنده‌ای درمیانشان نیست پس‌ازدمـی سربرآورد وگفت: پشتیبانـی یـزدان نیروی شگرفـی است وجان هرکاراست ودرهمه جا بایسته‌است.

روزگاری که دربغداد بودم و کودك خردسال بودم یك شاهزاده‌ی ایرانی بود به‌نـام تیمورمیرزا که‌پنجاه سال روزگار خـودرا درشکارگذرانده‌بود یك روز درکنار دجله شکارمرغابی‌میکرد آن مرغابی‌ها دسته‌ی ویژه‌ای هستند که من‌درجائی ندیده‌بودم جز چند سال‌پیش«درطبریا» کنار دریاچه. اینهاپیوسته درجنبشند زیرآب می‌روند وبیرون می آیند. تیمورمیرزا یکی‌ازآنها را نشانه‌گرفت چون تیررا رهاکرد مرغابی‌زیرآب رفته‌بود واندکی‌جلوتر سردرآورده هرچه‌کرد نتوانست یکی‌ازآنهارابزند من تفنگ را ازدستش گرفتم‌وجائی‌را نشانه‌گرفتم که مرغابـی سرازآب بیرون می آورد بااین سنجش یکی‌ازمرغابیهارا زدم‌وهمچنین دومی‌وسومی‌وچهارمی‌را، شاهزاده‌درشگفت شد! پرسید: چگونه اینها را زدی؟گفتم: شما دیدید که اینهاپیوسته درجنبشند و روی آب نمی‌مانند تا تیربآنهابخورد. من‌جائی‌را نشانه‌گرفتم که‌آنها ازآب ببرون میآیند.

تیمورمیرزا روبنو کـرخود کـه درپشت سرش بود کرد و گفت این بابی‌ها در هرکار پشتیبانی یزدان رادارند پنجاه سال‌است من‌شکارچیم‌نتوانستم یکی ازاین مرغابیها را بزنم یك‌بچه‌بابی‌همه‌ی‌آنها را زد. سپس‌روی به‌همه کرد و گفت: به‌بینید که پشتیبانی خداچه میکند آنگاه به‌یکی ازبهائیان آباده رو کرد و گفت‌بخوان. این‌مرد مبلغ بودو سخنور بود ولی‌خوش‌سخن ودانشمند نبود یك‌چکامه‌ی دور ودرازی‌خواند وهمه را بستوه آورد پس‌ازآن عبدالبهاء بدیگری گفت‌بخوان اوهم ازسخنـان بهاء درسپاس خداچیزی‌خواند چون بپایان رسید عبدالبهاء گفت: «فی‌امان‌الله» ازاین‌سخن‌همه‌ازجا برخاستند هرکسی بسوئی‌رفت ماهم به‌مسافرخانه آمدیـم وگرداگرد میزشام نشستیم آن‌شب شام قیمه‌پلـو داشتیم... روزسوم بدستیاری شوقـی بارخواستم که تنها بنزد عبدالبهاء بروم تا سپردگانی‌ها ونامه‌هائی که دوستان داده‌بودند پیشکش کنم. بار داد:

« «ملاقـات خصوصی» روزسوم بتوسط «شوقی افندی» اجـازه خواستم... اذن صادرشد قبل‌ازظهرمرا خواستند رفتم اشیائی که بعضی‌از دوستان پیشکش کـرده بودند تسلیم کردم بالطف پذیرفت و گفت: زحمت کشیدید... وضمناً دروقت عرض‌جواب که‌بهترین موقع بود با دقت تمام بچشم وروی عبدالبهاء دیده دوختم‌تابه‌بینم میشود نگاه کرد؟ دیدم اشکالی ندارد !!»

«... به‌عرض‌می‌رسانم که تشکیل انـدرون وبیرون و اوضاع واحوال بهاء حکایتی کوچك بامختصرتغییر ازدربارسلاطین قاجار بود. مثلا بهاءالله سه یاچهارحرم داشت، یکی‌نوابه‌خانم نامادرعبدالبهاء وسلطان‌خانم ـ که‌بعدها بهائیه‌خانم شد وورقهٔ علیا لقب‌گرفت ـ دوم خانم‌باجی... سوم‌گوهرخانم ... «چهارم جمالیه که بهاءالله اورا مهدعلیا لقب داد!»

«... به‌ما اطلاع دادند که ورقه‌علیا دختربهاء تلگراف کـرده‌اند: عبدالبهاء از جهان درگذشت وتلگراف را خواند. همه‌اندوهگین شدیم‌وشیون‌ها براه‌انـداختیم. آنگاه سراسرچشم به‌من دوختند وازمن پرسیدند: بایستِ‌ما پس‌ازاین چیست؟گفتم: بزودی دانسته‌خواهد شد.

هیچیك از بهائیان‌گمان نمی‌کردند که عبدالبهاء پس‌ازخود، کسی را جانشین نماید زیراکه‌اوچند سال پیش‌ازمرگش درروزهائی که عبدالحمید پادشاه عثمـانـی درباره‌ی‌او بدگمان شده‌بود ومی‌خواست اورا ازعکا به‌فیزان براند به‌بهائیان نوشت که‌پس‌ازمن کسی‌را نرسد که‌پیروان را بخود بخواند وپایگاهـی بخواهـد هرچند «ولایت» سرپرستی باشد و بهیچ‌رو نمـی‌تواندکسی‌نامی برخود بنهد. کارها بدست «بیت عدل» که‌بهاء ازآن‌آگهـی داده‌است خواهدافتاد و آن چنین‌است که بهائیان از میان‌خود نه‌تن‌را به‌دستوری که داده‌است‌برمیگـزینند تابست وگشادکارهـا رابدست گیرند وآنهاهرچه بگویند راست ودرست وازسوی خداوند است.

این بودآنچه بهائیان‌ازروی سخنان‌بهاء وعبدالبهاء می‌دانستند وچشم براه‌آن بودند.

پس‌ازچند روزتلگراف دیگر از ورقه‌ی علیا رسیدکه عبدالبهاء خواستنامه‌ای ازخود بجاگذاشته ودرآن‌جانشین‌خودرا شناسانده ودرروزچهلم درگذشت عبدالبهاء خوانده‌خواهد شد. درین روزها هرکس رأیی میزد وبچیزی می‌اندیشید چیزی کـه بیاد هیچکس نمی‌آمد وبه‌دل نمی‌نشست واگرمی‌گفتندکسی باورنمی‌کرد جانشینی شوقی بود. درروزچهل‌ویکم درحیفا درمیان بهائیان‌خواستنامه راخواندند وباردیگر ازورقه‌ی علیا تلگراف رسیدکه شوقی‌جانشین‌عبدالبهاء است!! ورونوشت‌خواستنامه فرستاده میشود. بهائیان باشگفتی باین‌نویدبرخوردند ولی‌ورقه‌ی علیا ودارودسته‌اش با نیرنگ وافسون مردم را آماده‌کردندکه سرپرستی شوقی را بپذیرند. روزی کـه رونوشت برگهای خـواستنامه رسید بیشتر بهائیان پذیرفتند وخودرا آسوده‌کردند ولی بهائیان‌کنجکاو زیربارنرفتند وگفتند این‌خواستنامه ساختگی‌است.

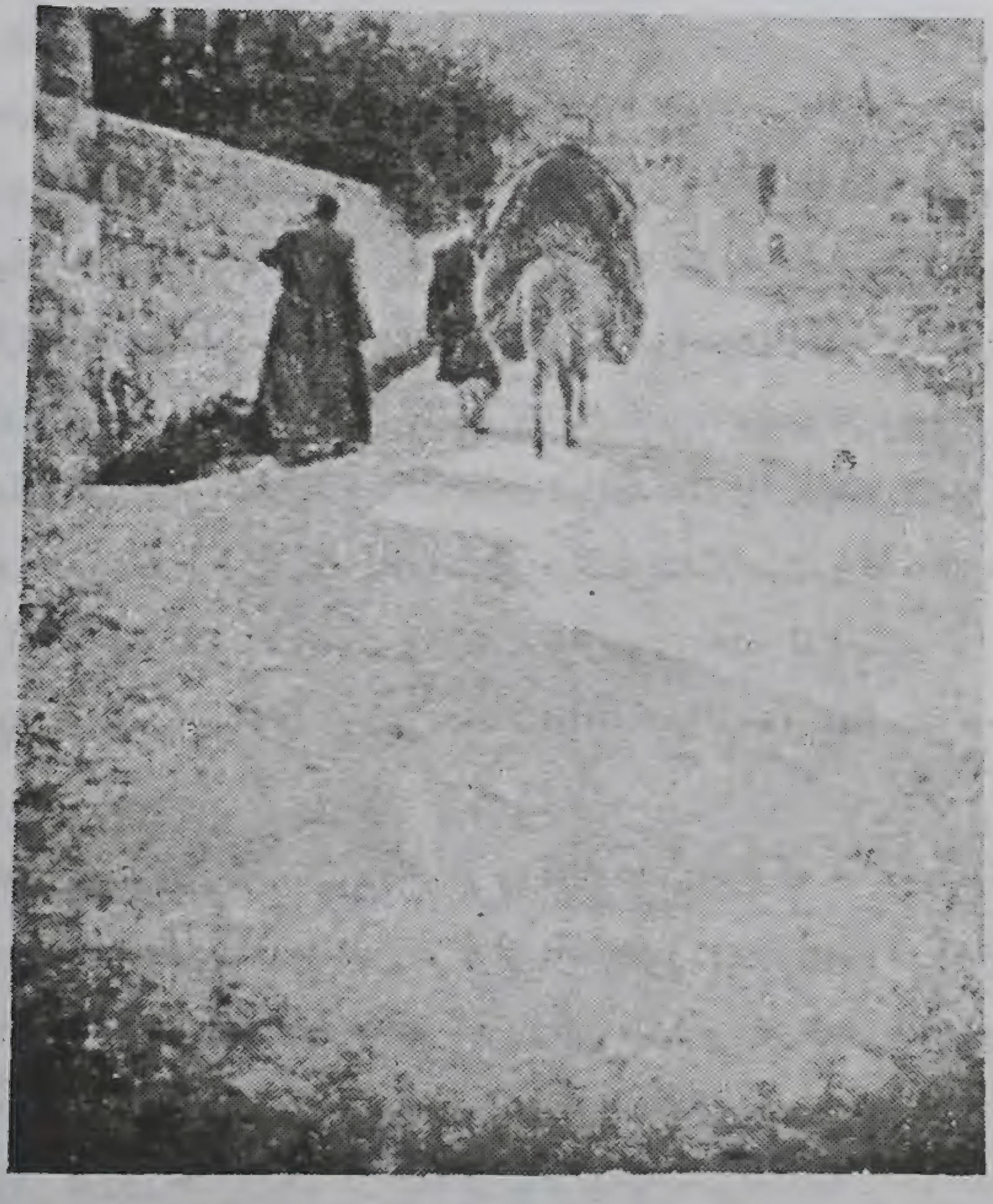

عبدالبهاء سوار الاغ ارخانه‌ی خود ببالای کوه کرمل میرود، آنکه دهنه‌ی الاغ را گرفته اسمعیل آقا است و آن دیگر صبحی است که درهمه حال باعبدالبهاء همراه بود

فصل دوازدهم

حمایت انگلستان از بهائیت

درزمان ناصرالدین‌شاه هنگامی که امیرکبیر مالیات برتجار تبریز بسته بود درمیدان «صاحب‌الزمان» تبریز، قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو بند گسیخت و به‌بقعهٔ «صاحب‌الامر» پناهنده گردید. چون قصاب خواست حیوانرا بیرون کشد در دم بیافتاد و جان داد وحیوان بی‌صاحب از آنجا یکسره به خانهٔ میرزاحسن متولی گریخت. مردم گفتند: حضرت‌صاحب‌الامر علیه‌السلام معجزه کرد... همهٔ دکانها پرچراغ و بانگ‌صلوات بود ومردم تهنیت همی گفتند که‌تبریز شهرصاحب‌الامر شده‌بنابراین **ازمالیات‌وحکم حکام معاف‌است...** نادرمیرزا که ناظر این‌صحنهٔ نمایش بود می‌نویسد:

آن گاورا میرفتاح برده بود، جلی ازبافتهٔ کشمیر براو انداخته فوج همی رفتند و برسم آن حیوان بوسه همی‌زدند، وقیعهٔ آن حیوان‌به‌تبرك همی‌ربودند، بزرگان بدانجای‌چراغدانها وپرده‌ها به نذر همی بردند تا **به‌جائی که سفیرانگلیس چهل‌چراغی بلور بفرستاد وبیاویختند،** آنجا خدام وفراشها بگماشته مردم نواحی فوج‌فوج باچاوشی به‌زیارت همی آمدند. همه‌روزه معجزهٔ دیگر همی گفتند که فلان‌کور بیناشد، فلان گنگ به‌زبان

آمد، و فلان لنگ پای گرفت. برخی ازبزرگان بدین کار بیشتر همی قوت بخشیدند. تایك‌ماه را قدرت نبود سخنی دراین کند... از قضای ایزدی گاو به‌مرد. اما مردم‌دست‌بردار نبودند وحکمران را کجا یارای دم‌زدن داشت.

(تاریخ وجغرافیای‌تبریز صفحات ۱۱۱ و ۶–۲۴۵)

مقایسه کنید

«...اگر اصول عقاید این‌واعظ [سیدعلیمحمد شیرازی‌باب] که چیزتازه‌ای دربرندارد و به‌حال خودش گذاشته شود، بدون‌شك‌بی‌اهمیت‌بودنش آشکار شده و روبه‌زوال خواهد گذاشت‌فقط‌زجر وعقوبت است که می‌تواند آنانرا از عقوبت و خفت رهائی بخشد...

شمارهٔ ۲۰، تهران فوریه ۱۸۵۰(برابر بهمن‌ماه ۱۲۲۸ شمسی) به نقل از مجموعهٔ اسنادمحرمانهٔ وزارت‌خارجهٔ انگلیس.لردبلغورد– وزیرامور- خارجهٔ وقت انگلستان در همان‌ایام وصول خبر دستور تلگرافی به جنرال‌النبی فرماندهٔ قشون انگلیس درفلسطین صادر وتأکید جدی نمود که باجمیع قوا درحفظ وصیانت‌حضرت، عبدالبهاء وعائله ودوستان آن بکوشد.»

۱– کتاب‌قرن‌بدیع، شوقی‌افندی، جلدسوم‌صفحهٔ۲۹۷، تهران، مؤسسه‌ملی‌مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.

live; they cultivate the land, the produce of which gives them the wherewithal to live.

The dwellers in these villages looked always to the Master for protection, guidance, and direction in every detail of their simple lives.

During the war the Arabs were less frequent in their raids. They were afraid, if they ventured too near, that they might be seized and carried off into an unknown life—that of the soldier, the idea of which was a terror to themselves, and indirectly a cause of tranquillity to the villagers.

Preparation for war conditions had been made by 'Abdu'l-Bahá even before His return to Palestine, after His world tour. The people of the villages Nughayb, Samrih, and 'Adasíyyih were instructed by the Master how to grow corn, so as to produce prolific harvests, in the period before and during the lean years of the war.

A vast quantity of this corn was stored in pits, some of which had been made by the Romans, and were now utilized for this purpose. So it came about that 'Abdu'l-Bahá was able to feed numberless poor of the people of Haifa, 'Akká, and the neighbourhood, in the famine years of 1914–1918.

We learned that when the British marched into Haifa there was some difficulty about the commissariat. The officer in command went to consult the Master.

"I have corn," was the reply.

"But for the army?" said the astonished soldier.

"I have corn for the British Army," said 'Abdu'l-Bahá.

He truly walked the Mystic way with practical feet.*

* Lady Blomfield often recounted how the corn pits proved a safe hiding-place for the corn, during the occupation of the Turkish army.—Ed.

«پس‌از اختتام‌جنگ واطفاء نـائرهٔحرب وقتال اولیاء حکـومت انگلستان از خدمات گرانبهائی که حضرت عبدالبهاء درآن‌ایام نسبت به‌ساکنین ارض‌اقـدس وتخفیف‌مصائب وآلام‌مردم آن‌سرزمین مبذول فرموده بودند، درمقام‌تقدیـر بر- آمدند و مراتب احترام وتکریم خویش راباتقدیم لقب**نایت‌هود** Knight Hood و اهدافشان مخصوص ازطـرف دولت‌مذکور حضورمبارك ابـراز داشتند واین‌امر باتشریف وتجلیل درمحل اقامت حاکم انگلیس‌درحیفا برگزار گردید ودرآن اخفال پراحتشام جمعی از رجـال واعاظم قـوم ازملل وشعوب مختلفه حضور بهم‌رسانیده ودرانجام مراسم شرکت‌نمودند.»

شوقی‌افندی، کتاب قرن بدیع صفحه ۲۹۹

* * *

مراسم اعطای‌نشان Knight Hood ولقب سر «Sir» به‌عباس افندی

شرح‌ماجرا‌اززبان‌لیدی بلانفلید: حکومت‌انگلستان‌برحسب رویه‌معمولی‌اش

که از اعمال قهرمانان قدردانی می کند به عبدالبهاء یك مدال قهرمانی Knighthood «نایت هود» داد که نامبرده [عبدالبهاء] این افتخار را به‌عنوان یك تشریفات احتراماتی ازطرف یك پادشاه قبول نمود. عباس افندی هم در قبال دریافت لقب Sir «پسر عباس افندی» برای عظمت ژرژپنجم - پادشاه وقت انگلستان و ادامه بقای بی‌زوال انگلستان در ارض فلسطین به دعاگوئی مشغول شد وجان‌نثاری وعبودیت خویش را به‌پادشاه انگلستان ضمن ارسال لوحی که در کتاب مکاتیب منعکس است .

پس از اختتام جنگ و التفاتی به قتال اولیای حکومت انگلستان از فقرات گزارشهائی که حضرت عبدالبهاء در آن ایام مظلم نسبت بساکنین ارض اقدس و تخفیف مصائب و آلام مردم آن سرزمین مبذول فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب «نایت»(۱) بوده و بدینسان مخصوص از طرف دولت مذکور حضرتش را مفتخر داشتند و این امر با تشریف و تجلیل فوق‌العاده محل اقامت حاکم انگلیس در حیفا برگزار گردیده و در آن احتفال پرازدحام جمعی از رجال و اعاظم قوم از ملل و شعوب مختلفه حضور بهم رسانده و در انجام مراسم شرکت نمودند.

(۱) صفحه ۲۹۹ کتاب قرن بدیع

هو الله

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض المقدسة في مشارقها ومغاربها ونشكرك ونحمدك على حلول هذه السلطة العادلة والدولة القاهرة الباذلة القوة في راحة الرعية وسلامة البرية ❊ اللهم أيد الامبراطور الاعظم جورج الخامس عاهل انكلترا بتوفيقاتك الرحمانية وادم ظلها الظليل على هذا الاقليم الجليل بعونك وصونك وحمايتك انك أنت المقتدر المتعالى العزيز الكريم

حيفا ۱۷ دسمبر ۱۹۱۸ ❊ ع ع ❊

متن دعای عباس افندی برای سلامتی وپایداری «جورج پنجم» پادشاه وقت انگلیس که عیناً از کتاب مکاتیب کلیشه شده است.

ترجمهٔ لوح:

«بارالها سراپردهٔ عدالت در این سرزمین برپا شدهٔ است و من ترا شکر و سپاس می‌گویم... پروردگارا امپراطـور بزرگ ژرژ پنجم را به توفیقات رحمانیت موید بدار و سایهٔ بلند پایه اورا براین اقلیم‌جلیل [فلسطین] پایدارساز»

روابط عبدالبهاء ودولتمردان انگلیس پس‌ازاین‌جریان آنچنان گرم و آتشین شدکه عبدالبهاء در نهایت خودبزرگ‌بینی‌ودرعین‌حـال در کمال‌بندگـی وعبودیت دربرابر دولت‌انگلیس می‌گوید:

واز ملت ودولت انگلیس راضی هستم... ایـن آمدن‌من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است، ارتباط‌تام حاصل می‌شود، نتیجه به‌درجه‌ای می‌رسد کـه بزودی از افراد ایران جان خودرا برای انگلیس فدا می‌کند، همین‌طور انگلیس خود را برای ایران فدامی‌کند...»

از کتاب مجمـوعـه‌ی در خطابات عبدالبهاء جلداول صفحهٔ ۲۹۴/۲۳ صفحه‌ی ۲۲سطری وزیری (۴ - ۲۸۴ ط)

مدارك زیر گـوشه‌ای از این‌روندرا در رابطه بابحث بعد ایـن کتابرا روشن می‌کند:

«شمارهٔ ۲۰- تهران - ۱۲ فوریهٔ ۱۸۵۰»

جناب لرد

افتخار دارم به اطلاع جناب لرد برسانم که، بلوای سختی اخیراً در یزد به وقوع پیوست، که سرانجام حاکم آن شهر با کمك مقامات روحانی موفق به فرونشاندن آن شد.

برانگیزندگان این شورش، هواخواهان مسلك جدید موسوم به «بابی» بودند و با چنان تعداد کثیری در شهر اجتماع کردند که حاکم مجبور شد به ارك پناه ببرد. اما ارك نیز از طرف شورشیان محاصره شد. دراین میان ملاها که متوجه شده بودند پیشرفت بابیگری به منزلهٔ زوال رفعت ونفوذ خودشان است، تصمیم گرفتند حاکم را نجات دهند و امت را به نام دفاع از دین به حمله برفرقه بیدینان دعوت کردند.

دراین زد وخورد بابیها مغلوب شدند و ناچار به کرمان- ایالت مجاور- گریختند. من نامه‌ای راکه حاکم یزد به‌یکی از دوستانش در تهران نوشته است دیده‌ام، وی در این نامه با

التماس تقاضای کمك کرده و وضع آشفتهٔ حکومت خودرا در برابر بابیان شدیداً منعکس ساخته است. وی به دنبال این نامه از منصب خود استعفا داده وحتی بدون آنکه منتظر اجازهٔ کناره گیری شود یزد را ترك گفته است.

به نظر میرسد که عقاید این دین جدید در ایران درشرف بسط و گسترش است. باب مؤسس این فرقه که اهل شیراز است واین اسم جعلی را (منظور عنوان باب است) به خود بسته در آذربایجان زندانی است، ولی در هرشهر بزرگی مریدانی دارد که با تعصب یا شکیبایی که غالباً در میان پیروان اصول جدید دیده میشود، آماده‌اند تا در اثبات عقاید تازه‌شان حتی به‌استقبال مرگ نیز بروند ، چون چنین مرگی ورودشان را به بهشت تضمین می کند. خود باب اعلام داشته است که مهدی موعود آخرین امام شیعیان است، که ازانظار مردم ناپدید شده، ولی قرار است دوباره در زمین پدیدار شود. و مدعی است که احکامش، بین مریدان وی (که نه تنها به‌عنوان پیشوای مذهبی به‌اوحرمت میگذارند، بلکه ازوی به‌عنوان سلطان عصرجهان که سایر سلاطین باید طوع عبودیتش راگردن بنهند نیز اطاعت مینمایند) جانشین فرامین قرآن میباشد. علاوه بر این دکترین مزاحم، آنها اصول دیگری نیز اختیار کرده‌اند که مضر به حال اجتماع است.

پیروان این مسلك تصور میکنند که پیشرفت وترقی آنها نتیجهٔ مشیت الهی بوده است و باید سلطنت مقدسین بر دنیا حکمفرما باشد. پس براین مقدسین قانوناً رواست که مال وثروت کفار را ـ به‌هرنحوی که باشد ـ تصاحب کنند.

استدلال و الهام آسمانی وسائل فعلی القاء اندیشه وحصول اعتقاد در مأموریت باب است، لذا هنوز از تغییر مذهب به زور شمشیر علناً اظهاری نشده است.

اگر اصول عقاید این واعظ، که چیز تازه‌ای دربر ندارد، به‌حال خودش گذاشته شود، بدون شك بی‌اهمیت بودنش آشکار شده و روبه زوال خواهد گذاشت. فقط زجر و عقوبت است که‌میتواند آنان را ازافول وخفت رهایی‌بخشد. وبدبختانه این جدیدالمذهب‌ها همگی از پیروان دین اسلام هستند، که در عقوبت مسلمان مرتد، آیینی غیرقابل انعطاف است، لذا مقامات شرعی وعرفی هر دوبه قلع وقمع این فرقه ذیعلاقه هستند.

از قراین چنین برمیاید که این مذهب در تهران، بین همهٔ طبقات مردم، بدون آنکه حتی روی توپخانه و پیاده نظام ثابت نیزدست ردگذاشته‌باشد، مریدانی کسب کرده است. تعدادآنان در این شهر، تصور میرود، به‌قریب دو هزار نفر بالغ گردد.

افتخاردارم که‌بابزرگترین احترام ـ جناب لرد! ـ منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.[1]

شمارهٔ ۷۲ ـ اردوی نزدیك تهران ـ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

به جناب لرد پالمرستون ـ رونوشت به مسترجی.ا .ا سیتونس.

بر حسب تعلیمات جناب لـرد، اینجانب افتخار دارم، شرحی دربارهٔ مسلك جدید «باب» لفا ارسال دارم.

۱ـ بایگانی عمومی انگلیس، F.O. 60-150 برگ ۱۱۰-۱۱۳

مطالب محتوی درضمیمهٔ شمارهٔیك، ازشرحی گرفته شد، که توسط یك تن از مریدان باب به‌من داده شده است، و البته من شکی درصحت مطالب آن ندارم.

شرح‌دوم از نامه یك مجتهد بزرگ یزد استخراج شده و نمیتواند موثق باشد.

دریك جمله: این ساده‌ترین مذاهب است که اصول آن در ماتریالیسم، کمونیسم ولاقیدی مطلق نسبت به خیر و شر و کلیهٔ اعمال بشر، خلاصه میشود.

• افتخار دارم که‌بابزرگترین احترام، منقادترین‌چاکرناچیز شما باشم.[1]

۱ــ اسناد وزارت خارجه انگلیس ــ پرونده ۳۷۹ــ F.O .60–152 برگ ۱۱۰

اردوی نزدیك تهران ـ نایب سرهنگ... ـ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰

شرحی از بابیگری

باب، اسم واقعیش میرزا علی‌محمد است . وی ایرانی و اهل شیراز است. پدرش در آن شهر تاجر بود. سنش سی ودو سال است و از آنزمان که خودش را صاحب‌زمان، یا امام مهدی موعود اعلام کرده است، شش سال می گذرد. صاصب زمـان، دوازدهمین امام یا آیت بزگ خداست درسلسلهٔ جانشینان علی، داماد محمد (پیامبر اسلام)وازاعقاب پشت درپشت وی می‌باشد، که درحدود یکهزار و پنجاه سال پیش، غایب گشت، و هنوز انتظار بازگشتش میرود. «باب» در زبان عربی بـه معنی «در» است، و وی ادعا می کند که «در» دانش است.

مریدانش گفته می‌شود قریب پنجاه هزار نفر است، امـا تصور می‌رود که یکصد هزار نفر بـه حقیقت نزدیکتر باشد. این افراد درسراسرایران پخش‌شده‌اند وتعدادی نیز در کرستان به سرمی برند.

افراد این فرقه، محمد را به‌عنوان یك پیغمبر قبول دارند، وبه اصول الهی قرآن معتقدند، ولی باب مدعی‌است که تا این لحظه فقط معنی ظاهری قرآن فهمیده می‌شد. و اینك او آمده است تا رموز واقعی‌وجوهرالهی کلام خداوند را توضیح‌دهد. با همهٔ اینهاچنانکه درقسمت بعدی شرح ملاحظه خواهد شد ـ کلمات «پیغمبر» و«اصول‌الهی» ـ در اعتقادات‌وتبلیغات آنان ـ بی معنی است.

بـاب اعلام می‌دارد کـه تا این لحظه‌کلیهٔ اصول اسلام دربارهٔ نماز و روزه وحلال و حرام درخوردنیها واجب بـوده است، ولی اکنون بر وی مقدر شده است تا اعلام دارد کـه ؛ نمازواجب نیست. هرکس ممکن‌است برحسب تمایلات خود نماز بخواند یـا نخواند، ولی در واقع هرکس بایـد همیشه به خدا یا به «الوهیت» فکر کند. روزهٔ سی روز ماه رمضان و سایر روزه‌هـا همه منسوخ و ملغی است، و همه‌گونـه غذایی حلال به شمار می‌رود.

دادن‌صدقه نسبت به‌همه‌جائز است،ولی بین بابیها مال باید همیشه مشترك بوده باشدوهیچکس نبایدازدیگری ثروتمندتر باشد.

همهٔ مردم یکسان هستند و بین حلال و حرام، آن طورکه بین مسلمانان رایج است، تفاوتی‌نیست.

در آیین بابیان آمیزش جنسی بسیار آمیخته بـه‌هرج و مرج است (یعنی رعایت آیین ازدواج بـرای مجامعت واجب نیست)، یك مرد و یك زن تا هروقت که دلشان بخواهد ـ و نه بیش‌از آن زن ـ با یك‌دیگر به‌سر می‌برند. واگر مردی دیگر به‌تملك‌آن زن مایل شود، بـه اختیار زن است (نه با مردی کـه

با این امر موافقت کند . مـرد ممکن است بی‌اندازه زن داشته باشد، زن هم همین اجازه را دارد.

ضبط اموال کلیهٔ کسانی که بابی نیستندمجاز است. امتیاز طبقاتی وجود ندارد، به استثنای امتیازی کـه طبیعت ازلحاظ اختلاف فهم و شعور درنهاد بشر به ودیعه نهاده است.

یك دروغ وجود دارد کـه توسط مسلمانها جعل شده است و آن این کـه مقاربت محارم با یکدیگر مباح است . درصورتی که نزدیکترین مقاربتی که مجاز است بین بنی‌اعمام می‌باشد.

دراینجا جهنم یابهشت وجود ندارد. بنابراین روزقیامت نیـز مطـرح نیست . تقدیـر بشر در واقع نیستی و فناست. بشر و همـهٔ موجودات و نباتات ـ خلاصه همه‌چیز ـ بدون استثنا در الوهیت مجذوب خواهـد شد. همـه چیز خداست (اصطلاح صوفیها که‌هرچیزی را انعکاسی‌ازخدا تلقی‌می کنند)، و بنابراین مجذوب جزئی از الـوهیت است . عقوبت جنهم ولذت بهشت درهمین دنیاست، وچیزی بـه عنوان معصیت، و بخصوص چیزی به عنوان تقوی وجود ندارد. تنها چیزی کـه بابیان درمناسبات افراد بشر با یکدیگر درنظر دارند اینست که ارادهٔ بشر درهمهٔ چیزها قانون وی به شمار می‌رود.

گرویدن به‌بابیگری صحیح است، ولی اعمال زور مجاز نیست مگر نسبت به مسلمانان‌که قتلشان در همهٔ موارد مجاز می‌باشد،زیرا آنها دشمنان باب و مریدانش هستند، و همچنین اصول مذهب اسلام تقدیر آسمانی است، یعنی باید اتفاق بیفتد وبایداجرا شود.

درعین لاقید بودن‌نسبت به‌همه‌چیز، تنها دلیل‌تمایل‌بابیان

برای گرواندن افراد دیگر به این آیین آنست که بشر فقط از بابیگری ممکن است پیشرفت کند.

ظاهراً مطلق‌ترین نوع ماتریالیسم ، جوهر اعتقاد آنها را تشکیل می‌دهد: خدایکی است. هر «ماده» یا«ذره» انفرادی، خواه زنده باشد یا نباشد، خداست، وهمه خداست، وهرچیز انفرادی همیشه بوده، همیشه هست، و همیشه خواهد بود.

باب در شیراز به موعظه پرداخت، ولی بزودی توقیف شد و به قلعه‌ای در کوههای کردستان اعزام شد که اکنون آنجاست. زیاد معلومات ندارد، عربیش از لحاظ صرف ونحو بد است، ولی مدعی است که وی باید قواعد کهنه صرف و نحو آن زبان راکنار بگذارد،

پس از باب دو تن از مریدان معروف وی بودند که هر دو مجتهد یا دکتر درشرع اسلام بودند وهنگام زد وخورد در مازندران کشته شدند.

در فارس سید یحیی ـ که اخیراً در یزد و در نبرد با قشون شاه خود را سرشناس ساخته ـ رئیس آنهاست و در زنجان آقای محمدعلی مجتهد آنها را رهبری می کند.

در کرمان مدعی دیگری ظهور کرده است که می گوید وی باب حقیقی است ولی بابیها او را منفور می‌دارند.

اگر باب اعدام شود تفاوتی نخواهدکرد، زیرا باذهم باب‌های دیگری وجود خواهند داشت.

در مازندران ۵۷۵ بابی به قتل رسیدند، ولی آنها نیز در مقابل سه چهار هزار نفر از مخالفان خود را از بین بردند.

هنگامیکه یك بابی وارد اطاقی می‌شود، می گوید:

الله عظیم (خدا بزرگ)، سایرین پاسخ می‌دهند:
اللهاکبر (خدا بزرگترین است.)
بابی‌اگر زن باشد، هنگام‌ورود به‌اطاق‌می‌گوید: اللهاجمل
(خدا زیباترین است)، سایرین پاسخ می‌دهند:
اللهابها (خدا درخشنده‌ترین است).[۱]

در حالی که مبارزه با باب و پیروان او ـ که در آن هنگام در سرتاسر کشور اوج گرفته بود ـ اهمیت داشت و طبعاً لازم بود که حکومت مرکزی همهٔ نیروهای خود را برای سامان دادن به این مشکل تـازه با روحانیون راآغاز کرد، و بـدین ترتیب بیش از پیش برآشفتگی کشور افزود.

با توجه به اینکه روحانیون خود بزرگترین سد در راه‌گسترش کار بـابیان بودند، می‌توان دریافت که حکومت مرکزی تاچه حد عدم کفایت و بی‌سیاستی از خود نشان داده است.

اتخاذ این روش‌تازه‌دریك مملکت آشوبزده، مطلبی است که مـورد تـوجه نمایندهٔ سیاسی انگلیس‌در ایران قرار گرفته و گزارش بعدی خود را به این‌موضوع اختصاص داده است:

اردوی نزدیك تهران ـ شماره ۷۷ ـ ۲۵ ژوئن ۱۸۵۰

جناب لرد

شورش زنجان‌هنوزسر کوب‌نشده‌است. بابیهای آن‌شهر، با غیرت و تعصب مخصوصی که ویژهٔ جدیدالمـذهب‌هاست به دفاع از خودشان ادامه می‌دهند.

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان، F.O.60 – 152 برگ ۳۷۹

منابع[1] می گویند که برای حفظ قسمتی ازشهر که قبلا به تصرف آنهادر آمده‌است، وبرای مقابله باقشون شاه، ازدهات‌و قصبات مجاور کمك می گیرند. هر روز تعدادی از طرفین به قتل می‌رسند، ولی بدیهی است که شورشیان چاره‌ای جزتسلیم شدن نخواهند داشت، به‌نظر شما این نکته کمی عجیب به نظر نمی‌رسد که‌شهر بی‌اهمیتی‌چون زنجان ـ یعنی‌شهری که کاملا زیر نظر همهٔ منابع‌نظامی‌تهران و آذربایجان قرار دارد ـ دست به‌شورش بزند..؟

در فارس بابیهایی که با هدایت رهبرشان سید یحیی از یزدگریخته بودند، باردیگر شروع به جلب توجه کرده‌اند. به آنها اخطار شده بود که دیگر وارد شیراز نشوند، ولی آنان با اندك فاصله‌ای به شهر نزدیك شده‌اند. البته تاکنون از هر حرکت یاغیگرانه در ایالت فوق پرهیز کرده‌اند.

سایر قسمتهای ایران، به استثنای ترکمن‌های کوکلان، در این لحظه آرام است.

به نظر می‌رسد که طرح فعلی وزیر ایران انقیاد کامل ایلات فارس مخصوصاً ایلات ساحلی باشد، که تاکنون نقط در ادوار بسیار نامرتب و موقت به فرمان شاه ایران گردن نهاده‌اند. اما اینك به اطاعت در آوردن دائمی آنان هدف وزیر ایران است. نخستین مساعی وی محتملا علیه‌ایلخانی، رئیس ایل بزرگ قشقایی ـ که بر حسب فصل، متناوباً بین ارتفاعات‌و اراضی پست فارس کوچ‌می کنند ـ متوجه خواهد بود. این خان علاوه براینکه رئیس‌یك ایل مقتدر قشقایی‌است

۱ــ منظور از منابع دوشن است.

به عنوان یك طرفدار قدیمی و سرشناس دولت انگلستان نیز در معرض کینه‌ی نظام قرار دارد.

مساعی وزیر ایران برای واژگون ساختن قدرت مقامات مذهبی منحصر به‌تبریز نبوده است. در تهران نیز وی موفق شده است‌نفوذ امام‌جمعه را از راه‌ترغیب‌او ـ گاه توسط‌تهدید و گاه با مداهنه ـ به تسلیم شدن در برابر طرح از بین بردن حق « تحصن » کاهش دهد. این حقی است که تاکنون مسجد وی از آن برخوردار بوده است.

ازبین بردن این‌تنها منبع‌ضد ظلم در ایران، به نظرمن باعث کمال تأسف است، ولی به عقیدهٔ من وزیر ایران برای تحقق این هدف به مراتب بیش از آنچه که در حال حاضر تصور می کند دچار اشکال خواهد شد. نامه‌ای که اخیراً از حضرت اشرف(مقصود همان وزیر ایران است) دربارهٔمطلب دیگری دریافت داشته‌ام‌ـمطلبی که هنوزبرای معروض داشتن آن به جناب لردآمادگی نداریم ـبرایم‌فرصتی فراهم ساخت، تا در خلال پاسخی که ارسال داشتم، احساساتم را علیه این تصمیم وبر له برهم‌نزدن روش«تحصن»ابرازدارم. افتخاردارم که مستخرجه‌ای ازآن مراسله ضمیمه کنم. مع‌هذا امید زیادی نیست که این‌پاسخ بتواند درطرحهای‌وی، مبنی‌بر استقرارسلطهٔ مطلق‌و بدون نظارت‌هیچ گونه قدرتی‌در سراسر ایران، تغییری دهد، حتی‌با در نظر گرفتن‌اینکه‌چه بسااحتمال دارد که خودش روزی‌مجبورشودجان خود را ازراه‌همین تحصن نجات‌بخشد. زیرا یك ایرانی ندرتاً افکارش را از ساعت حاضر فراتر می‌برد.

در اصفهان‌نیز به‌کوشش‌مشابهی‌برای لغو روش«تحصن» مبادرت شده است، ولی گفته می‌شود که اهالی مسلحانـه در مقام دفاع از این«حق خود»برآمده و حاکم را وادارساخته‌اند که از اجرای نقشه‌اش دست بردارد.

الغاء « تحصن » موجبات ناراحتیهای‌فراوانی را بـرای هیئتهای خارجی فراهم خواهد ساخت. زیـرا وقتی که مـردم متوجه شوند که دیگر در مساجد و مراقد مطهر که تـاکنون در آنجا متحصن می‌شدنداز این پس در امان نیستندو حرمت تجاوز به این اماکن مقدس از بین رفته است، ناچار خواهند شد ـ همانطور که فعلا نیز گاهی اتفاق می‌افتد ـ طبعاً بـه هیئتهای نمـایندگـی انگلستان و روسیه روی آورنـد و پناه بجویند.

وزیر ایران موازین حکومتش را تنها به لغو « تحصن » محدود نمی کند،بلکه‌دامنهٔ‌مراقبتش به‌قهوه‌خانه‌هاو آلونکهایی که مردم برای صرف چای در آن جمع مـی‌شوند و نقالها در آنجا به قصه‌گویی وداستان‌سرایی می‌پردازند نیز کشیده شده است. اکنون در این اماکن رفع عطش‌و تفریح ساده برروی مردم بسته شده است، از ترس اینکه مبادا به محل انعقادنطفهٔ توطئه و خیانت به دولت مبدل‌گردند.

تسخیر مشهد وزیر ایران را لبریز از غرور اعتماد بـه منابع اطلاعاتی و بصیرت خود کرده است، و طبعاً مـراتب اعتمادی نیز که شاه نسبت به‌وی داشته، به مراتب افزایش‌یافته است. خلق وخوی مستبد و مطلق وی تدریجاً گسترش‌می‌یابد، و من می‌ترسم کـه ـ همان طـور کـه قبلا بـه نظر جناب لـرد

رساندم ـ شرایط حکومتش به حفظ اقتصاد، و میل مفرط بـه حفظ ایران از تخطی خارجی مخصوصاً دست‌اندازی روسها منحصر گردد.

افتخاردارم که باسرشارترین احترام، جناب‌لرد،منقادترین چاکر ناچیز جناب لرد باشم.

محل امضاء[1]

ماجرای کشته شدن «باب» و به اصطلاح غیب شدن او از فراز چـوبه دار نه تنها پایان کار بابیان نیست، بلکه ماجرایی‌است که بیش از پیش آتش آشوب را دامن می‌زند. در محیط بسته و محدود آنروز ایران، با نبودن وسایل ارتباطی‌و رونق داشتن بازار شایعه و شایعه پردازی، اعدام باب مشکلی را حل نکردکه‌هیچ باعث بروز مسائل و مشکلات تازه‌ای نیز گشت.

نمایندهٔ انگلیس در ایران، طی گزارش بعدی خـود، بـه این مطلب اشاره کرده است:

اردوی نزدیك تهران ـ شمارهٔ ۸۸ ـ ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۰

جناب لرد

در مجادله بین قشون شاه و بابیهای زنجان که در ایـن شهر جریان داشت ، فترتی روی داده است. رئیس این فرقـه در زنجان که یکی از ملایان عالیقدر و سرشناس شهر است ، چندی قبل به من نامه‌ای نوشت و طی آن اعلام داشت که‌وی

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان: F. O. 60 ـ 152 برگ ۳۷۹

را بدروغ متهم به‌بابیگری کرده‌اند. و از من خواهش کـرد تا شفاعت کنم و او و یارانش را از جبرو عنف نظامیان نجات بدهم_ وی نامه‌ای نیز با همین مفاد بـرای امیر نظـام ضمیمه کرده بود. وزیر ایران به‌این شخص پاسخ داد که مایل است ادعای وی را بپذیرد ، ولی اونیزبرای ثابت کردن صمیمیتش بایدبه‌دربار شاه‌بیاید وخودرا تسلیم کند. درهمین‌حال یك‌دستهٔ دیگر ازقشون_ بدون‌اینکه‌توجهی به‌این شرط معطوف‌شود_ دستوریافت تا به محاصرهٔ وی وپیروانش ادامه دهد.

مؤسس این‌مسلك درتبریز اعدام شده است. وی توسط شلیك دسته‌جمعی با تفنگ کشته شد ، و چیزی نمانده بود که مرگش به‌این مذهب رونق وجلای بیشتری به‌بخشد، وموجب کثرت جدیدالمذهب‌ها گردد .

قضیه ازاین قراربود: وقتی که پس از شلیك تفنگها دود وغبار فرو نشست، برچوبهٔ اعدام از باب اثری دیده نشد، و امت انتشار دادند که وی به سماوات صعود کرده است . حال آنکه گلوله‌ها طنابی راکه وی باآن بسته شده بود پاره کـرده بود، پس‌ازکمی جستجو، وی راکه به‌گوشه‌ای پناه برده بود یافتند وبه‌ضرب گلوله ازپای درآوردند، اگرچه مرگ وی بنا به‌اعتقاد پیروانش دراصل قضیه تفاوتی نخواهدداد، زیرا باب باید همیشه زیست کند .

پیروانش درفارس شدیداً تحت نظر قرار گرفته‌اند. سید یحیی که ازیزد باقوای بزرگی ازبابیها به‌آن ایالت گریخته‌بود شکست خورد ودستگیرشد، هرچند قبلا دوبار حملات قشون شاه را دفع کرده بود.

در مشهد اعدامهای بسیاری صورت گرفت. در اینکه سردسته‌های این فتنه‌جویان، درشورش اخیر، فجایع فراوانی مرتکب شده ومستحق مرگ بودند، هیچ گونه تردیدی نیست، مع‌هذا شاید بهتر بود که توجهات شاه به‌سوی بسط وتعمیم ترحم وعفو سوق داده می‌شد. همان‌طور که انتظار می‌رفت شاهزادهٔ حاکم، درتحمیل واخذ جرایم سنگین، به‌موازین مستبدانه‌ای توسل جسته‌بود. ونتیجهٔ آن شدت عمل این شد که چند صد خانواده به ترك مشهد مبادرت ورزیدند و به هرات گریختند.

اخیراً چند زلزلهٔ بسیارشدید درخراسان به‌وقوع پیوسته است که خسارات فراوانی به بار آورده و تلفات بسیار داشته است.

اغتشاشاتی که دربهبهان، واقع درایالت فارس، به‌وقوع پیوسته‌بود سرکوب شده‌است، وسایرنقاط ایران به‌نظر می‌رسد که روبه‌آرامش باشد. اماهنوز خوانین گرمسار یااراضی پست (مقصود قشلاق است) واقع درکرانهٔ خلیج فارس تحت‌انقیاد درنیامده‌اند. وممکن است بدون اغراق گفته شود که نارضایی درسراسرکشور بشدت حکمفرماست.

افتخار دارم که با بزرگترین احترامات ـ جناب لـرد ـ منقادترین چاکرناچیز جناب لرد باشم.

امضاء [1]

۱ـ بایگانی عمومی انگلستان، F.O. 60–152, 379

اردوی ایرانی مقابل زنجان
رونوشت

۳۰ اوت ۱۸۵۰ نایب سرهنگ . . ـ شمارهٔ ۱۰۶ـ ضمیمه دارد

آقای عزیزمن

امروز بیگلربیگی محمدخان را کماکان مقابل این محل مشغول یافتم . بابیها فقط یك محلهٔ شهررا در تصرف دارند ، و درطی حملهٔ اخیرقشون دولتی که از دیوار شمالـی صورت گرفت،تعدادی به‌عقب‌رانده شده‌اند. اکنون آنها زاویهٔ جنوب شرقی شهر را متصرف هستند، و بیگلربیگـی چهار توپ را روی برجها (باستیون‌هائی) که اخیراً تسخیرشده سوار کـرده وچهارپنج‌توپ دیگررا به‌داخل‌شهربرده است. مقاومت بابیها به‌نظر می‌رسد که سرسختانه‌ترین مقاومتهای ممکن باشد، و با کمال مهارت رهبری می‌شود. این‌مردم همه‌جارا سنگـربندی کرده و کلیهٔ منازل محلهٔ خودرا به‌صورت قلاع واستحکامات درآورده‌اند، به‌طوری که هرچند اکنون تعداد آنها دراثر فرار وتلفات به‌مراتب کاهش‌یافته و گفته می‌شود که ازافراد مبارزشان بیش از ۳۰۰ نفـر باقی نمانده‌اند ، مع‌هذا مـوقعیتشان چنان مستحکم است که بدون‌شك عقب‌راندنشان با مشکلات زیادی برخورد خواهد کرد. آنها باروحیه‌ای بسیار قوی و رویـه‌ای سرسخت ولجوجانه می‌جنگند. حتی‌زنهانیز که چندتن ازآنان به‌هلاکت رسیده‌اند، دراین نبرد شرکت دارند و چنان خوب نشانه‌روی می‌کنند که تاکنون بسیاری ازافراد قوای دولتی را

ازپای درآورده‌اند. تحت این مقتضیات ، پیشروی با حداکثر اشکال صورت گرفته است، زیرا به‌محض آنکه افراد قشون در معرض دید دشمن واقع می‌شوند هدف اصابت تیر آنان قرار می گیرند. بابیها هم باپیوستن تیرهای آهن بایکدیگر دوتاتوپ نیز ساخته‌اند ، ولی هربار که آنها را شلیك مـی کنند خراب می‌شود. هم‌اکنون‌قاصدی‌ازتهران‌رسیده وخبرمی‌دهد که شش توپ سنگین ومقادیری ذخائـر ومهمات درراه است. مع‌هذا بیگلربیگی قصددارد فردا سپیده‌دم، باز ازتهران تقاضای کمك کند، تاتوسط آن بتوانـد سراسر شهر را به‌تصرف درآورد . تاکنون همهٔ مساعی بیگلربیگی برای سرکـوب ساختن این بابیهای لجوج و یك‌دنده با استهزاء آنها مواجه شده است . امروز تأکید شدکه آنها فرد بدبختی را کـه قصد وساطت و میانجیگری‌داشته فوراً به‌قتل رسانده وسایرمردم‌واژگون‌بختی راکه به‌دستشان افتاده‌اند به‌خاك هلاکت نشانده‌اند . بابیان در این مورد به‌انواع فجایع ووحشیگری دست‌زده وحتی‌عده‌ای را مثل‌اسب نعل کرده‌اند وعده‌ای دیگررا ازیك دست ویك پا آویزان کرده وبرخی‌را زنده‌زنده درآتش افکنده‌اند.

ملامحمدعلی که سردستهٔ‌این‌مدافعین متعصب است،آنها را به‌نوید آن‌که اگر در جنگ شهید شوند ، روحشان جاوید خواهد ماند ترغیب می کند که‌باقوای دولتی به‌جنگند، تاآنجا که یاشربت شهادت بنوشند ودر زمرهٔ مقدسین قرارگیرند ویا پیروز شوند وبراسب مراد سوارگردند، وقلمرو خـود را از شرق تاغرب‌گسترش دهند. او ازهم‌اکنون یکی از دوستانش را به پاس خدماتی کـه انجام داده بـه حکومت مصرمنصوب

کرده است، وبه سایرین نیز وعدهٔ بخشش شهرها و آبادیهای فراوان داده است. وی علاوه بر اینها به‌آن‌ها اطمینان می‌دهد که دولت روس دراین‌جنگ یار ومددکارآنهاست، واز هیچ گونه‌کمکی دراین‌راه دریغ نخواهند ورزید. مع‌هذا تصور می‌رود که هرچند بسیاری از پیروانش در کمال ایمان و غیرت ازاوپشتیبانی می کنند، باهمهٔاینها، بسیاری دیگرنیز درصورتی که راه فرار داشته‌باشند وبتوانند خودشان را از معرکـه‌کنار بکشند وجانشان‌را نجات دهند، در اولین فرصت به‌وی پشت خواهندکرد وراه سلامت‌را پیش خواهندگرفت.

من تصور می کنم که بیگلربیگی تاکنون بسیارخوب از عهدهٔ انجام وظائف محوله برآمده‌است، زیرا مشاهده می کنم که قبل‌از او هیچ کاری انجام نمی گـرفته وبین افـراد قشون نارضایی و اکراه حکمفرما بوده و جـز تـوبیخ چیزی وجود نداشته است، درصورتی که درهمین چهارده‌روزی که ازورود وی می گذرد، وضع کاملا تفاوت کرده است. ظلم وستمی که گزارش می‌دهند توسط بیگلربیگی مجازشناخته شده بی‌اساس به‌نظر می‌رسد وحقیقت ندارد.

با تقدیم احترامات
امضاء : گیت ادوارد ابوت[1]

باهمهٔ اینها گزارش بعدی که در حدود سه‌ماه بعد ارسال شده ، حاکـی از همین روح انتقامجویی و کینه‌توزی وقتل وکشتار واعدام بابیان درتهران و سایـر شهرستانهاست :

۱ــ بایگانی عمومی انگلستان ، F. O. 60–133, 379 برگ ۳۸۱

تهران - چهاردهم مارس ۱۸۵۱- شماره۴۲۶

جناب لرد

چهاربابی- اززندانیان زنجان - چندروز پیش دراینجا اعدام شدند. چندین نفر دیگر ازپیروان این مسلك در تهـران زندانی هستند، که اغلب آنها درعنفوان شباب به‌سر می‌برند . امروز من پیامی برای امیرنظام فرستاده واظهار امیدواری کردم که‌از اعدام این‌اشخاص صرف‌نظر شود. و یادآور شدم برای اینکه بابیها به‌عنوان « یـاغی » شناخته شونـد ، همین مقدار خونریزی کافی بـه نظر مـی‌رسد . و «دیگر در شأن شخص روشنفکری چون شما نیست که درتصورات و اعتقادات ذهنی هرطبقه‌ای مستقیماً دخالت کنید» .

امیرنظام، برای من‌تضمین فرستاد که این‌اشخاص اعدام نخواهند شد، و قصد وی آنست کـه این اجتماع را از جهات مختلف پراکنده سازد. ازهنگام سرکوبی وانقیاد بابیان‌زنجان تاکنون مریدان وپیروان باب درصدد برهم‌زدن نظم و آرامش عمومی برنیامده‌اند .

افتخار دارم که در کمال احترام، چاکر ناچیز جناب لرد باشم .

امضاء

۱- بایگانی عمومی انگلستان F.O. 60-149,381

اردوی نزدیك تهران ـ شماره۹۹ ـ ۱۶ اوت ۱۸۵۲

سوء قصد دامنه‌داری دیروز برای قتل شاه به‌عمل آمد.
اعلیحضرت در اردوی تابستانی خود درفاصلهٔ چند میلی‌تهران اقامت دارد. وی تازه سوار براسب شده‌بود تاعازم یك سفر چندروزهٔ شکارشود که سه‌نفر ـ یابه‌طوری که بعضیها می گویند شش نفر ـ به‌او نزدیك شدند ، چنانکه انگار قصد دارند عریضه‌ای ـ همان طور که دراین کشور معمول است ـ به وی تقدیم کنند . یکی از آن افراد دستش را روی جامهٔ شاه‌نهاد ، و هنگامی که دستش عقب زده‌شد هفت‌تیری را از کمرش بیرون کشید ، یکی‌از همکارانش درهمین موقع دهانهٔ اسب شاه را گرفت. حیوان که دید جلویش گرفته شده است عقب رفت، و وزیرمالیه که افتخار شرفیابی داشت شاه‌را ازاسب پایین کشید. گلوله در صلب شاه اثر گذاشت ولی تپانچه که فقط باساچمهٔ کبك‌زنی و تنها چند چارپاره پرشده بود، فقط زخمی سطحی تولید کرد، ومن توسط جراح فرانسوی ماهرشاه اطمینان یافتم که جای کمترین نگرانی وجود ندارد. قاتل در اجرای هدف خود چنان مصمم بود که بلا درنگ خنجر بزرگی را بیرون کشید، وعلیرغم برداشتن چندین زخم بسیارسخت، به‌قتل شاه اصرار می‌ورزید ، وامعاء و احشاء یکی‌از ملازمین را می‌درید و از کوشش خود دست‌بردار نبود تا به قتل رسید. دوتن از آنها بشدت مجروح شده‌بودنددر خلال این‌احوال، دو گلولهٔ دیگر نیز به شاه شلیك شد ، گفته می‌شود که اعلیحضرت در درتمام مدت سوء قصد کمال‌آرامش ومتانت را به منصهٔ ظهور

رسانید .

نخستین خبر این‌سوء قصد بااعلام این گزارش توأم بود که: «شاه کشته شده‌است» . اردوی سلطنتی ازهم پاشیده شد و جمعیت به‌سوی تهران هجوم آوردند . دکاکین بلادرنگ بسته شدند ، و در مدتی کوتاه طبخ نان قطع شد ، وهمه به تکاپـو پرداختند تا برای وقایع آینده مقداری آذوقه ذخیره کنند. ولی غارت‌وچپاول ویاشلوغی‌وناامنی ایجادنشد. امروز برای‌اطمینان خاطر مـردم وخاطرجمع ساختن آنها از سلامت وجـود شاه یك‌صد وده تیر توپ شلیك شد. افـراد انبوه قشون مستقر در مجاورت تهران و همچنین جامعهٔ روحانیت و مقامات مملکتی برای دیدارشاه به‌اردوی سلطنتی رفتند وبه شکرانهٔ سلامت وی ادارات و دوایردولتی وبازار چندین شب چراغانی کردند.

دیروز بعدازظهر به‌اتفاق وزیر مختار روس به‌حضور شاه شرفیاب شدیم، تامراتب تبریك وتهنیت را تقدیم داریم . شاه را طبق‌معمول چنین‌مراسمی‌درحال جلوس دیدیم،واعلیحضرت ناراحتی و اضطرابی به منصهٔ ظهور نمی‌رساند ، بلکه کـراراً و با خشونت تکرار می کرد که این‌سوء قصد محرکانی داشته است .

اظهارات شاه متوجه سردار ـ کـه نامزدیش را بـرای حکومت کرمان چند روزپیش گزارش دادم ـ بود، ونظرعمومی در ابتدای امر به‌این تبعهٔ روس به‌عنوان رهبر یك توطئه برای تغییر جانشینی ، و رهایـی خود از تبعید از دربـار معطوف شده بود .

هرچند در ماجـرای سوء قصد و انتشار شایعهٔ قتل شاه ،

عواملی از ناحیهٔ سردار مورد سوء ظن قرارگرفتند ومتهم بـه ارتکاب توطئه شدند، مع‌هذا من‌نمی‌توانم باور کنم که وی در این جنایت دست داشته باشد. باور کردنی نیست کـه توطئه‌کنندگان تاسرحد مرگ حتمی حاضر به‌فداکاری باشند ، مگر اینکه پای تعصبات مذهبی درمیان بـاشد. بدین جهت در کمال اعتماد واطمینان، تصور وتأیید می‌شود که سوء قصد نسبت به شاه از انتقام بابیها سرچشمه می‌گیرد (بابی فرقه جدیدی است در ایران کـه اصول دین آن ظاهراً باید ماتریالیسم بـاشد و معتقد است که همهٔ ذرات و همه کـائنات قسمتی از وجـود خداست) .

دوتن همدست قاتل که دستگیرشده‌اند، خودرا ازپیروان این‌مسلك معرفی کرده‌اند، وگفته‌اند که آمادهٔ مرگ بوده‌اند ، وآمده بودند تـاشربت شهادت بنوشند وبه بهشت بروند . وبه عبارت دیگـر در راه معتقدات خود فنا گـردند . تنها نشانـهٔ ریشه‌داربـودن توطئه، همانا فرار سه‌تن ازتوطئه‌کنندگان است که‌یقیناً نتیجهٔ گسترش توطئه تلقی می‌شود، زیرا شاه در اینگونه موارد، معمولاً دارای چندصد نفرملازم است، که همهٔ اطراف وجوانب اورا احاطه کرده‌اند .

گفته می‌شود شاه عمیقاً تأکید کرده است کـه دقایقی را بدون آنکه هیچ گونه تعجیلی ازطرف ملازمانش نسبت به منع سوء قصدکنندگان به‌عمل آمده باشد ، باآنان درکشمکش بوده است . من این تأخیر و درنگ را به‌وحشت و حیرتی که درآن لحظات به‌اطرافیان دست داده‌بود، وهمچنین به‌تنگی وباریکی راهی که سوء قصد درآن رخ داد، نسبت می‌دهم.

افتخار دارم که در کمال احترام به‌جناب لرد ، منقادترین
چاکر ناچیز باشم.

امضاء[1]

۱- بایگانی عمومی انگلیس ، F.O. 60-171 برگ ۳۸۱

adjacent villages and districts and
many lives are daily lost on both
sides; but eventually of course the
insurgents will have no choice but
to yield to superior force. It is not
a little strange that an insignificant
town like Kerjan, within reach of
all the military resources of Tehran
and Azerbaijan, should make an
attempt at revolt.

In Fars, the Bâbees who under
their leader Seyed Yaheeya had
fled from Yezd, have again begun
to attract notice - They have
approached

adjacent villages and districts and
many lives are daily lost on both
sides; but eventually of course the
insurgents will have no choice but
to yield to superior force. It is not
a little strange that an insignificant
town like Zenjan, within reach of
all the military resources of Tehran
and Azerbaijan, should make an
attempt at revolt.

In Fars, the Bâbees who under
their leader Seyed Yaheeya had
fled from Yezd, have again begun
to attract notice - They have

approached within a short distance
of Shuraz, which they have been
warned not to enter, but as yet they
have abstained from any insurrectionary
movement in the above province -

The other parts of Persia, with
the exception of the Gokhan Looreomans,
are at this moment tranquil -

The present project of the Persian
Minister seems to be the subjugation
to complete dependence of the tribes of
Fars, particularly the maritime tribes,
who have hitherto acknowledged
allegiance

allegiance to the Shahs of Persia
only at very irregular periods - His
earliest efforts are likely to be directed
against the Eel Khanee, the chief of the
great tribe of Kashkaï which migrates
according to the season, alternately
between the high and low lands of
Fars - This nobleman besides being
obnoxious as chief of a powerful tribe,
is exposed to the hatred of the Ameer-
i. Inzam as an old and acknowledged
partizan of the English Government -
The efforts of the Persian Minister
to overthrow the authority of the
priesthood

priesthood have not been confined
to Tabreez - In Tehran he has
succeeded in undermining the
influence of the Imam.i.Jooma by
persuading him in part by
intimidation in part by cajolery, to
yield to his designs of destroying the
right of sanctuary hitherto enjoyed by
his mosque - The destruction of this
solitary resource in Persia against
oppression is in my estimation greatly
to be regretted; but I am in sanguine
expectation the Persian Minister will
experience greater difficulty in its
accomplishment.

accomplishment than he at present
contemplates - A recent letter from His
Excellency to me on another subject,
which I am not yet prepared to bring
before Your Lordship, afforded me an
opportunity of expressing in my reply
my sentiments in favor of not disturbing
the system of sanctuary - I have the
honor to enclose an extract of that
communication - There is however
little prospect of being able to effect
a change in his projects of establishing
absolute dominion, uncontrolled by
any power, all over Persia, notwithstanding

The

the very great likelihood of his being
forced one day to save his own life
through the means of sanctuary - But
a Persian rarely carries his reflections
beyond the present hour -

In Ispahan a similar attempt
has been made to abolish this
system, but the citizens are said to
have risen in arms in defence of their
privileges, and to have forced the
Governor to abandon his design

The abolition of sanctuary will
be of much inconvenience to Foreign
Missions - When people find no
safety

safety in the sanctuaries and shrines
which have hitherto been regarded as
inviolable asylums, they will naturally
resort to the Missions of England and
Russia, as they occasionally do even
at present -

It is not to the abolition of
sanctuary that the Persian Minister
confines his measures of Government.
His vigilance is extended to coffee and
tea shops, and to the sheds where
story tellers recount adventures and
romances - These places of refreshment
and simple amusement have been

closed

closed to the public lest they should become receptacles for hatching treason against his administration —

The capture of Mesched has filled the Persian Minister with pride and confidence in his own resources and undertakings, and very naturally the trust reposed in him by the Shah has been much increased. His despotic character is gradually developing itself, and I fear that, as I already observed to Your Lordship, his qualifications for administration of economy are limited to the maintenance, and

An

thousand persons.

I have the honor to be.

with the greatest respect

My Lord.

Your Lordships

most obedient,

humble servant,

Justin Phil

فصل سیزدهم

نوشتارها و گفته‌های بهاءِ پایه گزار بهائیت

میرزا حسینعلی بهاء پس از برکناری برادرش و تجمع بابیانی چند به گرد خویش همانند باب دست به نگارش و نوشتن یك سلسله مبادی زدکـه با منعکس نمودن پاره‌ای از آن پی به متحویات آنچه او « آئین » نامید می‌بریم. یـادآوری می‌نمائیم که فرقه بهائیت همان فرقه بابیت با تغییراتی چند می‌باشد:

یکی از کتابهای میرزا حسینعلی بهاء « الواح» نام دارد که به زبان عربـی نوشته است، ناگفته نگذریم که عربی میرزا حسینعلی در ردیف همان عربی بـاب است ولی با توجیهی مضحك‌تر: وقتی در مورد غلطهـای دستوری بـهاء از او سؤال شد گفت:

«صرف و نحو را باید بانوشته‌های من سنجید، نه نوشته‌های مرا بـا قواعـد صرف و نحو!!»

و اینك ترجمه آن نوشته‌ها : (یادآور می‌شود که بهائیان و بـابیان همواره سعی دارند نوشته‌های سران آن قوم را بهر بهائی جمع ونابود کنند که خوانندگان باخواندن محتویات آن به خوبی دلیل این کار را خواهند فهمید. تنها اظهارنظری که در موردآن‌نوشته‌ها در اینجا منعکس می کنیم گفتهٔ کسروی است که می گوید:

« ... باب و بهاء در قانگزاری (یا به گفتهٔ خودشان : »
«احکام) نیز بی خردیهای بسیاری از خـود نشان داده‌اند . »
«نوشته‌های باب [و بهاء] چندان بیخردانه است که چنانکه»
« گفتیم ناچار شده‌اند که آنها را از میان ببر ند و از مـردم»
« پوشیده دارند.»

و اما آن احکام:

یکی از دعات خود را بنام «عندلیب» به کلامی طویل اول بفارسی و سپس بعربی خطاب میکند و چنین میگوید: « متن عربی » (ترجمه)

« بدانکه ما همه را امر به تبلیغ کردیم و در شرائط مبلغین آنچه را که شخص برفضیلت این ظهور وعزت وعطاء والطاف آن انصاف دهد نازل کردیم، بـرای کسی که میخواهد رو بافق اعلی بیاورد سزاوار است که ظاهر و باطن خویش را از آنچه در کتاب خدا پـروردگار جهانیان (یعنی کتاب شریعتی خود بهاء) نهی شده است پاك سازد و در قدم اول بآنچه رحمن در فرقان بگفته خودش (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) نازل فرموده تمسك جویدو رفتار کند.

و آنچه را غیر از خدا است مانند مشتی خاك به بیند، این چنین نـور امر درباز گشتگاه از افق آسمان اراده خدای مقتدر عزیز وهاب تابیده است و در قدم دیگر بتمام جهات خود بسوی چهره رو بیاورد و بزبان سرو حقیقت درحالیکه رو بخانه اعظم دارد توجه کند، برخیزد و بگوید (ترکت ملة قوم لایؤمنون وهم بالاخرة هم کافرون) هرگاه کسی بدین دو مقام و بدین امر فائز گردید؛ از قلم اعلـی در صحیفه حمراء از اهل بها نوشته خواهد شده » تا آنکه میگوید:

« بگو الهی الهی (مقصودش خود او است) بندگانت را بر رجوع سوی خود و مشاهـد در آثار قلم اعلایت به چشم خود تأیید کن ، ای پروردگار آنها را از دریای جود و خورشید عطایت منع مکـن و از ساحت قدس خـودت دور مساز، ای پروردگار تورا بنور امر خودت که هنگام ظهور آن آثار شرك و نفاق محو

میشود سؤال میکنم که تخت جهل و نادانی را با تخت علم و عرفان و عرش ظلم وستم را باکرسی عدل و انصاف عوض کنی؛ زیرا توئی مقتدر عزیز منان.» تاآنکه میگوید:

« به تحقیق که در عالم پیش از این و بعد از این، ظاهـر نگشته و نمیشود ظاهر شد، کتاب در ملکوت بیان (یعنی بیان باب) براین گواهی می‌دهد خـوشا بحال شنوندگان، خوشا بحال فائزان.» تاآنکه بفارسی‌چنین میگوید (ترجمه‌عربی) (ترجمهٔ ترجمه).

« تفکر کن در معرضین از بیان (مقصود از لیها هستند) آنهائیکه بـا بالهای اوهام‌در فضای اوهام‌پرواز میکنند وتاکنون‌ندانسته‌اند که چه‌کسی را پروردگارشان خلق کرده است.»(مقضودش اینستکه اوخالق باب است) تا آنکه بعربی‌میگوید: (ترجمه).

« و باقی‌نماند حرفی جزآنکه انصاف داران او را به بینند که برعرش‌ظهور برقرار گشته است بدرستیکه پروردگارت میداندو میگوید و بیشتر مردم‌نمیدانند.»

پس یکی از دعات خود را بنام نصرالله باین گفته‌اش مخاطب قرارمیدهد :

« ای نصرالله بتحقیق که ترا یاد کرده است کسی‌که در هوای من پرواز کرده و بریسمان من تمسك جسته است، ما ترا یادکردیم بیادی کـه بدان وجـوه، بسوی مالك کرم وجود توجه میکنند پس شکر کن و بگو:

سپاس از برای تو میباشدکه مرایاد نمودی و آنچه را کـه هر حرفی از آن بعنایت و رحمت‌و فضل‌و عطای تو فریادمیکند، برای‌من نازل فرمودی.پروردگارا! مرا می‌بینی که بواسطهٔ آیات تومجذوب گشته‌ام وبآتش محبت برافروخته‌شده‌ام. از تو میخواهم که مرا در امر خود که عقل‌هاو دلها به واسطه آن مضطرب گشته، ثابت وراسخ بداری. نیست خدائی مگر تو که فرد وواحد وعزیزی.

ای‌نصرالله ! برتو بهاءو عنایت خدا باشد؛ کسیکه پیش از من بود، ذکر کرده است که مادرت پیش از این بذکر من فائز شده است، خوشابحال او ماگواهـی

میدهیم که به‌گوهری که نظیر ندارد و دری که خدا آن را از اشباه و امثال مقدس داشته است فائز شده است و آن در و گوهر محبت من عزیز بدیع میباشد.

کسی که پیش از من بوده او را یاد نموده ووی را بعنایت مـن مژده داده، و او را بِانوار نَیّرِ معرفت من نورانی نموده است؛ زیرا پـروردگار تـو مشفق و کریم است. »

و بازهم یکی از دعات خود، عندلیب را بدین گفتار مخاطب ساخته است: « ای عندلیب! من مرحوم مرفوع « حسن خان » راکه از زندان معرضین ومنکرین (یعنی ازلیها) بسوی افق ابهی و رفیق اعلی بالا رفت یادکردم، خوشا بحال اوو نعمتها براو ارزانی باد. قسم بجان خود که او بچیزی که احدی پیش از او بدان فائز نگشته بود، فائز شده است.

اکنون مقربان او را برمقام کریم می‌بینند، هنگامی که او میخواست حضور یابد و ملاقات کند؛ ما با او بودیم و او را بچیزی که دریای غفران را در عـالم امکان بموج می‌آورد و نسیم عنایت پروردگار جهانیان را بهیجان در میآورد، یاد کردیم و آنچه را سبب روشنائی چشم عارفان است نازل کردیم تـ به «ارض طاء» (یعنی طهران) فرستادیم؛ بدرستیکه رحمت پروردگار تو تمام وجود را از غیب وشهود احاطه دارد.

وای بر کسانیکه مقام او را نشناختند و کاری کردند که هر منصفی بـرآن نوحه می کند و اشك عارفان بر آن جاری میشود آیـا باقی میمانند کسانی که ستم کردند؟ یا وقتیکه گرفتار میشوند، گریزگاهی برای خودشان پیدا میکنند؟ نه‌قسم به بیان من که حقایق ملاء اعلی و فردوس ابهی وبهشت علیا بدان مجذوب میگردند.

بگو: خدایا خدایـا (مقصود خودش میباشد) میان دلـهای بندگان خـود الفت بینداز و آنچه را از آنها میخواهـی بجود خودت بآنها معرفـی کن. اگر معرفت داشته بـاشند ؛ هـرآینه بـرخودشان توحـه خواهند کرد و برآنچه در روزهای تو از آنها فوت گشته، گریه خواهند کرد پروردگارا ! آنها را بخودشان

واگذار مکن و از تقرب بخورشید معرفتت منع مکن ؛ زیرا تو بهر چه میخواهی قدرت داری.

سپس اجر کسانیکه آنرا نافله قرار دادند، در نزد خودت گنجی قرار بده؛ زیرا تو صاحب فضل بسیار و امین و حافظ و حارس و معینی.

یادآورید مادر و دو خواهر را، خوشا بحال آنها و ارزانی باد بر آنان نعمت‌ها، بدرستکه مظلوم در زندان بزرگ خواسته است که آنها را بقسمی یاد کند که اسامی آنها بدوام ملکوت خدای عزیز حمید باقی بماند. خوشا بحال تو ای کنیز من و برگ من که خدا کسی را که بر خدمت بامر من و یادآوری من در میان بندگان من، و ثناخوانی من در میان خلقم برخواسته است؛ از تو بوجود آورده است.

بتحقیق که خدای تبارك و تعالی او را برنشر آثار خودش که بنور آن آسمان و زمین روشن گشته و دل‌ها و قلوب نورانی شده است موفق داشته‌است؛ ما بعضی از اجر وی را در تبلیغ امر و اظهار کلمه برای تو مقرر داشتیم.

ای عندلیب! کسیکه پیش از من بود او را بزرگ کرده، او را بعنایت و رحمت من که بر تمام اشیاء پیشی دارد و نور من که عالم وجود را نورانی ساخته، بشارت داده است.

در اینوقت ما خواهرت‌را یاد میکنیم واو را بعنایت خدا، پروردگار عرش، بشارت میدهیم. ای برگ من برتوباد بها ورحمت من.»

تا آنکه میگوید : « ماکنیزدیگر خود را یاد میکنیم. خوشا بحال گوشی که نداء (یا امتی و یا عبدی) مرا بشنود و قلبی که بسوی خدای مالك روز جزا اقبال کند. ای زن خشنودباش باینکه من تو را یاد میکنم و بحمد پروردگار عزیز عظیم خود تسبیح کن.

ماکنیزان خود را که در اطراف میباشند یاد میکنیم و آنهارا بدانچه از نزد خدای فرد خبیر برایشان مقرر گشته بشارت میدهیم، کسیکه باقبال فائز شود؛ نزد

خدا از بالاترین مردان است ، خوشا بحال زنـان و مردان فائز و سپاس بـرخدای پروردگار جهانیان .

«جناب غلام‌علی» را یاد کردید. ای‌غلام قبل‌ازعلی، آیا میتوانی با استقامتی که درهای گوشهای هر کس‌راکه درعالم امکان است باز میکند، بیان مراگوش کنی وآیا میتوانی به‌بیانی که زبانهای عالم بدان سخن میگوید سخن بگوئی. بگو: نه، قسم بجان‌تو؛ مگر بحول وقوه‌تو، ازبرای خداوند است خزائن بیان، اگرآیه‌ای از آن‌نازل شود یامرواریدی از آن ظاهر گردد؛ هرآینه خواهی‌دید که مردم ازرحیق‌بیان خدا مولای‌غیرازخود مست خواهند شد، بدرستیکه پروردگار تو برهرچه میخواهد مقتدر است واو فضال کریم است.

بتحقیق که کسیکه برخدمت بامرمن درهوای محبت من قیام کرده است تورا بآیاتیکه ظاهرآن نور وباطنش رحمت است ودرباطن باطن چیزی است کـه باین خبر بزرگ فریاد میکند یادنموده است‌برتو وبرکسانیکه سطوت‌هرغافل مریب‌آنها را نمیترساند بهاء باد.» تاآنکه میگوید :

ای حسن! بصدائیکه ازطرف زندان میآیدگوش ده: که نیست خدائی بجزاو که فرد وخبیراست، هنگامیکه ستارگان‌آسمان بیان مرا دیدی وشراب معرفت مـرا ازکاسهٔ عطای من آشامیدی، بگو؛ خدایا خدایا سپاس ازبرای تواست که مرا بیدار کردی و در زندان خودت مرا یاد نمودی و زمانی که بیشتر ازبندگان ازتو اعراض نموده‌بودند؛ مرا براقبال بسوی خودت تأیید کردی .

تورا سئوال میکنم بقیام محل‌تابش امر ومبدأ صدور احکام خود ونشستن و سخن‌گفتن وسکوت وظهور وضیاء وسکون وحرکت او که مرا درتمام احوال قرار دهی که بنام‌تو بحکمت وبیان فریادکنم وبرامر تو ازمیان تمام ادیان ثابت‌بمانم.

پروردگار من! مرا ازکوثرعنایت وقدح عطایت منع مکن ، برای من مقرر کن چیزی که مرا ازاین منقطع سازد و بریسمان خودت متمسك نماید بدرستیکـه تو، توئی مقتدر قدیر.»

آنگاه میگوید: «ای‌قلم اعلای من سیدعبدالغنی‌را یادکن.» تاآنکه میگوید: «بدرستیکه ما دراین‌مقام پدرت‌را یاد میکنیم که بررفیق اعلا بالارفت (یعنی مرد) این امریست ازطرف خدای رب‌الارباب، بدرستیکه ما اورا ازکوثـرعفو وغفران پاك نمودیم ودرمقامیکه قلم‌ها ازنوشتن آن عاجزاست داخل کردیم، براو و برکسانی کـه اورا بآنچه قلم‌اعلی دراین‌مقام رفیع گفته است یادمیکنند، بهاءِباد. بتحقیق که‌نسیم‌های عنایت والطاف، ازتمام جهات اورا فراگرفته است؛ این ازفضل خدای مالك‌الرقاب است بدرستیکه ما در این مقام قدرت‌او و کسانی راکه بخدای مالك‌الادیان ایمان‌آورده‌اند یاد میکنیم، این‌چنین،قلم‌هنگامیکه مالك‌القدم بواسطه عملیات ایادی ستمکاران درزندان اعظم خود محبوس‌بود، سخن گفته است.

آنگاه‌میگوید: «ای‌خلیل ندا راگوش کن که اوست‌خدا، خدائی جزاونیست، بتحقیق که ظاهرشده است وامرمحکم متین خودرا اظهار میدارد. قصص‌جهان وظلم کسانیکه‌کافراند جلواورا نمیگیرد.» آنگاه بفارسی میگوید: چیزی راکه عربی‌آن چنین است.

(ترجمهٔ ترجمه) «ای خلیل ایرانیان همیشه زیـان‌کارترین اهل جهان بودنـد بخورشید بیانی که ازبالاترین افق‌جهان می‌تابد قسم میخورم کـه ناله‌های منبرهای این‌دیار درهرزمانی‌بلنداست.. درابتدای این‌امر این‌ناله درارض (طاء) (یعنی‌تهران) درمنابری که برای ذکرحق گذاشته شده‌بود شنیده می‌شد واکنون‌آن منابر جای سب مقصود جهانیان شده‌است (مقصود خودش است).

تأمل کن زیان‌کارترین احزاب (یعنی ایرانیان) چه‌کردند وچـه‌گفتند! واین چنین معرضین ازبیان (یعنی ازلیان) بدنبال‌آنان میروند.»

آنگاه میگوید: «ما (محمد قبل‌از کریم را) یادمیکنیم واورا بعنایت خـدای عزیزحمید بشارت میدهیم، اورا به‌آیات من یادکن وبرحمت من که سبقت دارد و فضل‌من که تمام وجودرا احاطه‌کرده، بشارت بده.»

آنگاه چیزی به عربی میگوید کـه‌فارسی‌آن اینست: «بـه‌آتش سدره مشتعل

گردید ان‌شاءالله، وبنور آن منورشوید و بشاخه‌هایش تمسك بجوئید تاعالم‌را معدوم و مفقود بشمارید. برتو و بر آن کسیکه باشما میباشد وبر هر کس که ثابت ومستقیم باشد؛ بهاء باد.»

آنگاه میگوید: «کسی‌را که موسوم به‌یحیی میباشد که حاضر وفائز گشته وبر انصاف دراین خبربزرگ خدا اورا تأیید کرده است یادمیکنیم. ای‌یحیی! هنگامی که‌قلم اعلی برعرش رفیع خود قرار گرفته وسخن می گفت حاضر شدی ، شنیدی و دیدی. گوارا باد بر کسیکه شراب الهام‌را از ایادی عطاء پروردگارش که مالك انام است، آشامیده است وبحکمتی که ماآن‌را درالواح مختلفی نازل کرده‌ایم وبدانچه بندگان‌را در کتاب مبین امر کرده‌ایم، تمسك جوید.»

و دریکی ازرساله‌های مطول خویش بر بابیان ازلی اعتراض می کند وآنها را تکفیرمینماید وماپاره‌های کوچکی ازآن‌را نقل‌میکنیم‌تاشما ازوضع این‌دوبرادر روشن بشوید وآن چنین است:

بنام خدای اقدس اعظم اعلی

«نامهٔ آن جناب بمنظراکبر (یعنی بمحضرخودش) واصل گردید ، ازپیراهن کلماتش نسیم‌های محبت مالك‌الاسماء والصفات منتشربود.» تاآنکه میگوید :

«بدرستیکه آنها (یعنی ازلیها) ازپشه‌هائیکه بچشم و بینی حیوانات می‌نشینند پست‌تر، ازهرغافلی غافل‌تر، ازهردوری دورتر واز هرنادانی نادان‌ترند؛ ای‌قوم من آنهارا واگذارید تادرهواهای‌خود فرو روند وباآنچه درنزدآنها میباشد بازی کنند.» تاآنکه میگوید:

«خداآنهارا لعنت کند پس‌بزودی‌آنها بقرارگاه خودشان درهاویه برخواهند گشت، ودوستی برای خودشان نخواهند یافت. بگو: ای‌اهل‌بیان ازرحمن بپرهیزید و آنچه را که فرعون و هامان و نمرود و شداد مرتکب نشدند، مرتکب نشوید . بتحقیق که خداوند مرا مبعوث فرموده و با آیات و بینات بسوی شما فرستاده

است،من آنچه‌را از کتب‌وصحف خداوند پیش ازشماآمده است‌وآنچه‌راکه‌در بیان نازل گشته است تصدیق دارم، پروردگار عزیز منان شما برای من گواهی میدهد .

ازخدا بترسید آنگاه درامرظهور خدا انصاف دهید، اگر بدانید این ازبرای شما بهتراست تاآنکه میگوید:

واماآنچه‌را از رزق قائم وقیوم سئوال کردی پس، بدانکه فرق میان این‌دو اسم آنچیزی است که میان اعظم وعظیم دیده میشود واین چیزیست که بیش‌از من، محبوب من (یعنی‌باب) آنرا بیان نموده‌است (یعنی در کتابش کـه موسوم بقیوم ـ الاسما میباشد؛ چنانکه ذکر کردیم) اگرچه ماهم درکتاب بدیع ذکـر نمودیم، واو نخواسته است مگر آنکه مردم‌را خبر دهد باینکه‌آن کسیکه ظاهرمیشود (یعنی خود بها) بزرگتراست ازآن کسیکه ظاهرشده است (یعنی‌باب) وآن قیوم برقیم است و این هرآینکه آن حق‌است، زبان رحمن در جبروت «بیان» بدین گواهـی میدهد، و ناگهان قائم ازطرف راست عرش فریاد میکند وچنین میگوید:

ای‌اهل «بیان»، قسم بخداوند هرآینه این‌قیوم است و بتحقیق که سلطان مبین را برای شماآورده‌است، واین همان اعظمی میباشدکه هرعظیم واعظمی درپیشگاه او بسجده می‌افتد ، اسم‌اعظم برتری پیدا نکرده است مگربرای تعظیم او در هنگام ظهورات سلطنتش، وقیوم غالب نگشته است مگربرای فناء درساحتش. چنین است امر، ولی مردم درپس پرده قراردارند،آیا اصرح ازآنچه دربارهٔ این ظهور در بیان نازل شده‌است معقول است، باوجوداین نگاه‌کن مشرکین چه‌کرده‌اند.

بگو: ای قوم اینست هرآینه آن قیومی که در زیر ناخنهای شما واقع است، اگر براو رحم نمیکنید پس‌برخودتان رحم کنید، قسم بخدای حق ایـن است جمال معلوم، بواسطه او است آنچه ظاهرگشته، اواست مرقوم درلوح مسطور . برحـذر باشید که برکسی که به‌لقاء او وآیاتش کافرگشته ودرکتابی که بانگشت حق نگاشته شده‌است ازمشرکان محسوب‌شده‌است (مقصود برادرش ازل است) تمسك جوئید، یقین‌داشته باش که او اراده‌نکرده است جزاعظمیت این‌ظهوررا برمذکور ومستور،

وبرتری این اسم‌را برتمام اسماء، وسلطنت وی‌را برساکنان ارض وسماء، وعظمت واقتدارش‌را برتمام اشیاء، بظهور وی (یعنی ظهوربها) تمام ممکنات گواهی میدهند که‌اوظاهریست فوق هرچیز، به‌بطون‌او ذرات گواهی میدهند که اوباطنی‌است مقدس ازهرچیز. براو اسم‌ظاهر اطلاق میشود؛ زیراکـه او باسماء وصفات دیده میشود و باینکه «نیست خدائی جـزاو» شناخته میشود وبراو اسم‌باطن اطلاق میشود، زیـرا بوصفی توصیف نمیشود وبآنچه ذکرمیشود،شناخته نمیشود، زیرا آنچه ذکرمیشود از احداث خود او است درعالم ذکر، پس اوبرتراست ازآنکه بذکرشناخته شود یا بفکری ادراك شود. ظاهر اونفس باطنش‌میباشد، هنگامیکه باسم ظاهرنامیده می‌شود باطن خوانده میشود، او بافکار وابصار چنانکه‌آنچنانست ازعلو علو وسمو وسمو شناخته ودرك نمیشود؛ زیرا او درمنظراعلی وافق ابهی واقع است.» ونیز میگوید:

«آنانکه باسم وی (مقصود خودش میباشد) که صحیفهٔ مکنونـه بدان زینت یافته وطلعت احدیت هویداگشته وپرچم ربوبیت‌برافراشته شده وخیمهٔ الوهیت برپا گشته ودریای قدم بموج درآمده وسرمستسر مقنع بسراعظم ظاهرگشته است، کافر شدند؛ زیان بردند.

پس‌قسم بجان اوکه بیان ازبیانش وتبیان ازعرفانش عاجزاست؛ برتر است این‌قیوم (یعنی خود بها) که بواسطه‌او حجاب موهوم پاره‌شد وامر مکتوم مکشوف شد، ومهرظرف سربمهرش برداشته‌شد پس‌قسم بنفس رحمن وی که‌بیان نوحه‌میکند وچنین میگوید :

پروردگارا مرا برای ذکروثنا ومعرفت نفس‌خود فرو فرستادی وآن کسیکه بامرت برخواسته، بندگان‌را امرکردکه بواسطه من وآنچه خلق‌شده است از جمال قیوم‌تو محجوب نگردند، ولی این‌قوم آنچه را درثبات حق‌تو واعلاء ذکرت درمن نازل گشته تحریف نمودند، بتو وآیات‌تو کافر شدند ، مرا مانند سپری برای خـود قراردادند وبدان برتو اعتراض کردند پس‌ازآنکه کلمه‌ای نازل‌نشد مگرآنکه برای اعلاء امرتو، برای اظهارسلطنت وعلوقدر وسمو مقام‌تو نازل‌شد وایکاش نازل نشده

بود وذکرنشده بود. قسم بعزتت اگرمرا معدوم‌قراردهی؛ هرآینه نزد من بهترامت ازآنکه موجود باشم وبندگانت که برضرر توقیام کرده‌اند ودربارهٔتـو اراده دارند آنچه اراده دارند، مرا بخوانند .

تو را بقدرتت که بتمام ممکنات احاطه دارد سؤال میکنم که مرا ازاین فجار (یعنی بابیان ازلی) خلاص کنی تا از جمال تو حکایت کنم . ای کسی که بدست تو ملکوت قدرت وجبروت اختیار است اگرما ازمقام اسنی ودرهٔ اولی وسدرةالمنتهی وافق‌ابهی فرودآئیم وبیان‌را ازعلو تبیان بسوی دنو امکان برگردانیم، هرآینه فرق میان دواسم (یعنی قائم وقیوم) را درمقام اعداد ذکرمیکنیم، واگر جمال مکنون در نفس من، مرا خطاب کند وبگوید: ای محبوب من چشم از روی من برمگردان ، ذکروبیان را واگذار، بغیرمن مشغول شو، من‌میگویم ای محبوب من‌قضاء مثبت و قدر محتوم‌تو مرا فرودآورد تادرپیراهن اهل امکان ظاهرشدم دراینصورت سزاوار است که بزبان‌آنان وباندازه‌ای که ادراك وعقول‌آنها رسا میکند سخن بگویم واگر این‌پیراهن عوض گردد ، چه‌کسی میتواند بمن‌نزدیك شود؟ اگرآنچه را مـرا بدان امرفرمودی ازمن بخواهی، من‌دست منع‌را ازدهن‌خود برمیدارم ودراین‌باره ازتو طلب مغفرت میکنم.

ای خدای من، ای محبوب من بربندگان خود رحم کن وآنچه راکه دلها و عقولشان استطاعت معـرفت آن را دارد بـر آن‌ها نازل کـن ؛ زیرا توئی غفور و رحیم .

پس‌بدانکه فرق درعددچهارده است واین‌عدد بهااست وقتیکه همزه شش‌عدد محسوب شود؛ زیرا شکل‌آن درقاعده هندسی شش‌است (شش رقومی نزد ایرانیان چنین (ع) نوشته میشود یعنی‌بشکل همزه) واگرقائم را تقریر کنی‌آنگاه فرق‌را پنج خواهی‌یافت وآن «هاء» در بها میباشد ودراین مقام‌قبوم برعرشی که نام‌آن قائم‌است قرار میگیرد چنانکه «هاء» بر«واو» قرار میگیرد. و درمقامی که همزهٔ قائـم بحساب هندسه شش عدد حساب نشود فرق «نه» عدد میشود وآن نیزهمین اسم است وباین

عدد «نه» او، جل ذکره (یعنی میرزا حسنعلـی بهاء) ظهور «نه» را در مقام اراده کرده است.

این آن فرقی است که در ظاهر این‌دو اسم دیده میشود وما بیان را بـرای‌تو مختصر کردیم و اگر تو فکر کنی ، هرآینه از آنچه ما برای تو ذکـر کردیم وبر تو القاء نمودیم چیزی راکـه سبب نورچشم تو و چشمهای موحدین است بیرون خواهی آورد .

پس بجان خودم قسم، که این‌فرق؛ هرآینه آیتی بزرگ است، برای کسانی که به‌آسمان بها پرواز کرده‌اند وبه‌آنچه ما برای‌تـو استدلال نمودیم محقق میشود کـه مقصود در باطن قیمومیت اسم قیوم است بـر قائـم ، معرفت داشته باش و از نگاهدارندگان باش.

بدرستیکه مااین‌ذکررا مستورداشتیم وازچشمان کسانیکه دربیان ذکرشده‌اند پوشیده داشتیم واینك برای‌تو مکشوف میداریم بگو : سپاس، بخدای پروردگـار جهانیان اختصاص دارد .

(خوانندگان گرامی ناراحت نباشید که چیزی از گفته‌های پریشان وی مفهوم نشد؛ زیرا خودش‌هم نفهمیده که چه‌گفته است. مترجم)[1]

تاآنکه میگوید: دراین مقام‌آنچه را از آسمان مشیت رحمن درجواب یکی ازکشیش‌های ساکنین شهر بزرگ (یعنی قسطنطنیه) نازل‌گشته ذکـرمیکنیم تاشاید بعضی‌ازبندگان بربعضی ازحکمت‌هات بالغهٔ الهیه‌که ازدیدگان مستور است مطلع شوند؛ قوله‌تعالی (یعنی گفته خودبهاء) نامهٔتو درملکـوت پروردگار رحمن واصل شد وماآنرا باروح وریحان دریافت‌کردیم وپیش‌از سؤال جواب دادیم، تفکرکن تابفهمی، این ازفضل پروردگار عزیزمستعان تو میباشد .

خوشابحال توکه بدین‌جواب فائزگشتی، اگرچه‌آن، برتو مستور است پس بزودی ، هرگاه خدا بخواهد ، برتومکشوف میشود و آنچه‌که چشم‌ها ندیده است

۱– زعیم‌الدوله ، مفتاح باب‌الابواب ص۲۴۶

می‌بینی. ای کسی که در دریای معرفت فرو رفتی‌وبسوی پروردگار رحمن خود نظر افکندی بدانکه این‌امر بزرگ است، بزرگ است، نگاه کن، پس آن کسی‌راکه در ملکوت خدا موسوم بـه‌پطرس است بیاد بیاور که باوجود علوشأن وجلالت قدر و بزرگی‌مقامش نزدیك بود قدم‌هایش‌درراه بلغزد پس‌دست‌فضل اوراگرفت، ازلغزش نگاه داشت وازصاحبان یقین قرارداد.

اگراین‌نعمتی راکه کبوتران برشاخه‌های سدرةالمنتهی تکرارمیکنندبشناسی؛ هرآینه یقین خواهی کرد که آنچه پیش‌از این ذکرشد اکنون بواسطه حق کامل شده است واینك درملکوت خدا ازنعمت باقی ابدی می‌خورد وازکوثر حقایق وسلسبیل معانی می آشامد ولی‌مردم درحجاب بزرگند.

کسانیکه این‌ندا را (یعنی نداء بها را) شنیدند وازآن غافل شدند؛ اگرمعدوم گردند ؛ هرآینه برای‌آنها بهتر خواهد بود تا در این امر متوقف شوند ولـی‌آنچه میبایست ظاهرشود ظاهرشد واین‌امر ازنزد خدای مقتدر عزیز مختار واقع شد.

بگو ای‌قوم بتحقیق که روح (یعنی‌بها) دفعهٔ دیگرآمد تاآنچه را پیش‌از این گفته‌بود (یعنی وقتی‌بهاء بصورت مسیح ظهورکرده بود) تمام کند.

این‌چنین درالواح وعده داده‌شد اگر ازعارفان باشید. بدرستیکه اوچنانکـه گفته‌بود، میگوید وچنانکه دردفعهٔ اول انفاق کـرده بود، انفاق میکند وبکسانیکه در آسمان وزمینند محبت دارد سپس بدانکه وقتی‌پسرروحش را تسلیم کرد تمام‌اشیاء بگریه افتادند ولی‌بواسطه انفاق روح خود هـرچیزی را چنانکه در جمیع خلائق می‌بینی ومشاهده می کنی استعداد وقابلیت داد.

(خوانندگان ارجمندتمام عبارات این‌مرد، غلط وخارج ازدستور زبان‌عربی است و درنتیجه معنای صحیحی ازآن بدست نمی‌آید ولی‌مترجم مقصود اورا بـه قرینه حال استنباط نموده وترجمه‌میکند جای‌بسی تأسف است که ایادی سیاست‌های استعماری طوری مارا مبتلا باین‌حزب گمراه کرده‌اندکه باید عمرگرانبهای خود را صرف ترجمه مهملات چنان پریشان گویانی کنیم. خدا همه را هدایت و از خواب

غفلت بیدار کند. (مترجم)[1].

هرحکیمی که ازاو حکمت ظاهرمیشود وهرعالمی که علومی ابرازمیکند وهر صنعت‌گری که صنایعی‌ازخود ابرازمینمایدو هرسلطانیکه ازخودقدرتی نشان‌میدهد، تمام‌آنها ازتأیید روح متعالی متصرف منیراو میباشد.

(خوانندگان عزیز دقت کنید وبه‌بینید این‌مرد نادان چه دعاوی‌گزافی دارد و چگونه مشتی مردمان ساده را استحمار میکندآنگاه مردم‌را از حقیقت امر این‌حزب آگاه کنید. مترجم)[2].

ما گواهی میدهیم که وقتی او باین عالم‌آمد بر جمیع ممکنات تجلی کـرد بواسطه او هر پیسی ، از درد نادانی و کوری پاك شد ، هر بیماری از مرض غفلت وهوی بهبودی یافت ، چشم هر کوری روشن شد و هرنفسی از نزدآن مقتدر قدیـر پاکیزه شد.

دراین‌جا پیسی، برهرچیزی اطلاق‌میشود که بنده‌را ازمعرفت پروردگارخود محجوب بدارد وکسیکـه محجوب باشد پیس است ودرملکوت خدای عزیز حمید یاد نمیشود .

ماگواهی میدهیم که‌کلمهٔ خدا، هر پیسی‌را پاك وهربیماری را بهبودی وهـر مریضی را پاکیزه‌کرد واینکه او پاك کنندهٔ عالم است، خوشا بحال کسی که‌باروی منیر بدو روآورد .

سپس بدانکه‌آنکسی که بآسمان‌بالارفت بحق فرودآمد وبواسطه اونسیمهای فضل برعالم عبورکرد، پروردگارتو برآنچه میگویم‌گواه است.

عالم بواسطهٔ رجوع وظهور او (یعنی رجوع وظهور خودش) معطرگردید ، کسانیکه بدنیاوزخارف‌آن مشغول‌بودند بوی پیراهن اورانیافتند وماآنهارا بروهمی عظیم یافتیم.

۱ـ همانجا ص۲۴۸

۲ـ ایضاً

بگو: ناقوس باسم او وناقور بذکروی فریاد میکنند وخودش برای خودش گواهی میدهد خوشابحال عارفان .

ولی امروز ابرص بهبودی یافته پیش از آنکه او بگوید پاك باش، بواسطه ظهور او عالم واهل آن ازهردرد وبیماری بهبودی حاصل کرده‌اند، این فضلی که هیچ فضلی پیش از آن واقع نشده برتراست واین رحمتی که جهانیان را پیشی گرفته بالاتر است. ای کسی که درملکوت خدا یادشدی ازپروردگارخود قدرت بخواه وبرخیز، بگو : ای بزرگان جهان بتحقیق که زنده کننده جهان وآتش افروز درقلب عالم آمد ومنادی در «بریه قدس» باسم (علی قبل از نبیل)[1] ندا در داد.

و بشرالناس بلقاءالله (ای بلقاء البها) فی جنةالا بهی ، وقد فتح بابها بالفضل وجوه المقبلین ، وقدکمل مارقم من القلم الاعلی فی ملکوت الله رب الاخره والاولی، والذی اراده یاکله وانه لرزق بدیع. قل قد ظهرالناس الاعظم، وتدقه یدالمشیه فی جنة الاحدیه استمعوا یاقوم ولاتکونن من الغافلین.

(مترجم گوید: متن عربی این قسمت ازسخنان بهاء را نقل کردم تاخوانندگانی که بزبان عربی آشنائی دارندآنرا مورد ملاحظه قراردهندآنگاه ارزش سخنان«بها» ومقدار فضل وکمال این خدای قرن سیزدهم‌را بدانند اینك چندسؤال دربارهٔ جملات این عبارات بها میکنم:

اول ـ ترکیب این عبارت بها (وقد فتح بابها بالفضل وجوه المقبلین) چگونه است ومعنی آن چیست؟

دوم ـ درعبارت (والذی اراده یاکله) ترجمه: کسی که بخواهدآنرا میخورد: معین کنید چه‌چیزرا میخورد ؟

۱ـ پیش از این گفتیم که بابیان حرص زیادی دارندکه اسامی خودشان‌را بحساب جمل براسماء خدا و انبیاء و اولیاء تطبیق کنند؛ مثلا هر بابی که اسمش محمد باشد نزد آنها ملقب به نبیل است زیرا حروف محمد ونبیل درعدد یکی میباشد پس مقصود وی ازاسم «علی قبل از نبیل» علی محمد باب است.

سوم ـ درجمله (قل قد ظهرالناس الاعظم) یعنی: بگوانسان اعظم ظاهر شد. باید بگوید قل قد ظهرالانسان الاعظم آیا بها نمی‌دانسته است که ناس اسم جمع و انسان اسم جنس‌است واستعمال اسم جمع بجای اسم جنس صحیح نیست؟

چهارم ـ جمله وتدقه یدالمشیه فی‌جنةالاحدیه. یعنی: دست مشیت، دربهشت احدیت میکوبد. دست مشیت چه‌چیزرا میکوبد؟

اینست سبك بافندگی «بها». درست در آن دقت و قضاوت کنید. انتهای کلام مترجم .)

ای‌قوم بیاری خدا برخیزید، آن قیومی که قائم بوجود او خبرداده بود آمد. بواسطه‌او زلزله‌بزرگ وفزع‌اکبرظاهرشد. مخلصان بظهورش خوشنودند ومشرکان بآتش کینه میسوزند.

قل‌اقسمکم بالله‌یاملاء[1] البیان بان‌تنصفوافی‌کلمة واحدة وهی ان‌ربکم‌الرحمن ماعلق هذاالامر بشئی عما خلق فی‌الاکوان‌کما نزل فی‌البیان و انتم فعلتم بمحبوبیه (یعنی‌خودش) مافعلتم ولوعلق هذا الظهور بشئی دونه مافعلتم به‌یاملاءالظالمین هل من ذی‌اذن واعیه اوذی بصرحدیدلیسمع ویعرف قدتبکی عین‌الله وانتم تلعبون یامن تحیرفیکم ومن فعلکم ملاءعالون» تاآنکه میگوید :

بسمه المقتدر علی مایشاء

«هذا کتاب من‌لدی‌المظلوم، ان من‌تمسك بالعلوم لعله یحرق‌الحجاب الاکبر ویتوجه الی‌الله مالك‌القدر ویکون من‌المنصفین، لوتسمع نغمات الورقاء علی‌افنان سدرةالبیان لتجذبك علی‌شأن تجد نفسك منقطعاً عن‌العالمین. انصف باعبد، هل‌الله هوالفاعل علی ماتشاء اوماسواه،تبین‌ولاتکن من‌الصامتین لوتقول ماسواه ماانصفت فی‌الامر، یشهد بذالك کل‌الذرات وعن ورائها ربك‌المتکلم‌الصادق الامین ولوتقول

۱ــ ازاصطلاحات بهاء اینست که‌یهودرا ملاء توریةونصاری را ملاء انجیل‌ومسلمین را ملاء فرقان وبابیان اولی‌را ملاء بیان خطاب میکند.

انه‌هوالمختار قداظهرنی بالحق و ارسلنی وانطقنی بالایات التی فزع عنها من‌فی‌السموات والارضین ، الامن اخذته نفحات الوحی من‌لدن ربك‌الغفور الرحیم هل یقوم مع‌امره امر، و هل‌یقدر ان‌یمنعه احد عما اراد، لاونفسه لو کنت من‌العارفین . فکرفی‌ملاء التوراة لم‌اعرضوا اذا اتی مطلع‌الایات بسطان مبیـن، ولا حفظ ربك لقتله‌العلماء فی‌اول یوم نطق باسم ربه‌العزیزالکریم ، ثم‌ملاء الانجیل لـم اعترضوا اذا اشرقت شمس‌الامرمن افق‌الحجاز بانوار ربهااضائت افئدةالعالمین ، کـم‌مـن عالم منع‌عن‌العلوم ، وکم‌من جاهل فاز باصل المعلوم ، تفکر وکن من الموقنین ، قدآمن به‌راعی الاغنام و اعرض‌عنه‌العلماء کذالك قضی‌الامر وکنت من السامعین ، ثم‌انظر اذاتی المسیح افتی علی‌قتله اعلم علماء العصر و آمن به‌من اصطاد الحوت کذالك ینبئك من‌ارسله‌الله‌بامره‌المبرم المتین ،ان‌العالم من‌عرف العلوم وفازبانوار الوجه وکان‌من‌المقبلین .

لاتکن‌من الذین‌قالوا «الله‌ربنا» فلماارسل مطلع امره بالبرهان کفروابالبرهان و اجتمعوا علی‌قتله ، کذالك ینصحك قلم الامـر بعد اذجعله‌الله غنیاً عن‌العالمین ، انانذکرك لوجه‌الله ونلقی‌علیك مایثبت به ذکرك فـی‌الواح ربك‌العزیز الحمید ، دع‌العلوم وشئوناتها (باب نیزوقتیکه امربسوزانیدن کتابها و نوشته‌ها کرد و فراگرفتن تمام علوم ومعارف، جزکتب خودرا حرام کرد، چنین گفت.) ثم‌تمسك‌باسم القیوم الذی اشرق من‌هذا الافق‌المنیر، تالله لقد کنت راقداً هزتنی نفحات الوحی‌و کنت‌صامتاً انطقنی ربك‌المقتدر القدیـر لولاامره اظهرت نفسی قدا حاطت مشیته مشیتی واقام علی‌امربه‌ورد علی سهـام‌المشرکین اقرأ مانزلنا علی‌الملوك لتوقن‌بان المملوك ینطق‌بما امر من‌لدن علیم‌خبیر ، و تشهد بانه‌مامنعه البلاء عن ذکر مالـك الاسماء فی‌السجن دعاالکل‌الی الله وماخوفته سطوة الظالمین استمع ماینادیك بـه مطلع الایات‌من‌لدن عزیزحکیم‌قم‌علی‌امر بحول‌الله‌وقوته منقطعاً عن‌الذین‌اعترضوا علی‌الله بعداذاتی بهذا النباء العظیم ، قل‌یامعشر العلماء خذوا اعنة الاقلام قد ینطق القلم الاعلی بین‌الارض‌والسماء ثم‌اصمتوالتسمعوا ماینادی بـه لسان الکبریاء من

هذاالمنظر الکریم ، قل خافوا الله ولا تدحضوا الحق بماعندکم اتبعوا من شهدت له الاشیاء(یعنی خودش)ولاتکونن من المریبین، لاینفعکم الیوم ماعندکم بل ماعندالله لو کنتم من المتفرسین ، قل یاملاء الفرقان قداتی الموعود الذی وعدتم به فی الکتاب اتقوالله ولاتتبعوا کل مشرک اثیم انه اظهر علی شأن لا ینکره الامن غشته احجاب الاوهام وکان من المدحضین قل قد ظهرت الکلمة التی بها فرت نقبائکم وعلمائکم هذاماخبر- ناکم به من قبل انه لهوالعزیزالعلیم ان العالم من شهدللمعلوم والذی اعرض لایصدق علیه اسم العالم لو یأتی بعلوم الاولین ، والعارف من عرف المعروف والفاضل من اقبل الی هذا الفضل الذی ظهر بامر بدیع، قل یاقوم اشربوا الرحیق المختوم الذی فککنا ختمه بایدی الاقتدار انه هوالقوی القدیر، کذالك نصحنا کم لعلکم تـدعون الهوی وتتوجهون الی الهدی وتکونن من الموقنین.»

تمام شد بطورخلاصه .

این بود آنچه ماخواستم از کتاب «الواح» بـرطریق اختصار نقل کنیم تا خوانندگان بمضامین آن بصیرت پیدا کنند .

(مترجم گوید : سخنان بهاعلاوه برآنکه ازلحاظ قواعد صرف و نحوزبان عربی وصناعت لفظی غلطونادرست است ، ازنظرمعنی هم‌مانند کلمات سیدکاظم رشتی وسیدعلی محمدباب مشوش وپریشان ونامفهوم است وچنین استنباط میشود که اعصاب مغزآنان اختلال داشته است.[1]

چنانکه دیدید ازتمام سخنان «بها» تابااینجا که نقل شد مطلب مفهومی ،حق یاباطل، استفاده نشد .

فقط چیزی که ازمجموع کلام وی استنباط شدآن بود که او خودش وباب را خدا میدانسته ، نهایت خودش را خدای عالی تری گمان می کرده است و بیش از اندازه متأثر و متأسف بوده است که این مردمان نادان ، خصوص معرضین از بیان وایرانیان درخسران و زیان ، چرا به‌چنین خدایانی ، باین درجه عالی احترام

۱ــ ایضاً ص۲۰۱

نمیگذارند؟! چرا باآنها معارضه ومبارزه میکنند؟! چراآنان را بزندان‌میاندازند؟!

ونیز ازنامه‌ایکه درجواب کشیش مسیحی نگاشته بود معلوم شد که خودرا برای مسیحیان عیسای مسیح معرفی‌میکند .

دعاوی فوق‌الذکر بهاء ، اگرباعباراتی صحیح وبیاناتی فصیح ادا شده‌بود واگرمدعی آنها مانند موسی‌وعیسی ومحمد علیهم‌السلام دارای معجزات و خارق عادات بود ؛ دراین شرایط ممکن بود از نظرمسیحیان عوام قابل قبول باشد ولی ازنظرمسلمین که بهیچ موجودی‌حتی بموسی وعیسی ومحمدهم (باآنهمه‌معجزات وخارق عادات وباآنهمه علم و حکمت و اخبار بمغیبات) اعتقاد خدائی ندارند و شبانه‌روزی نه‌مرتبه درنمازهای‌واجبشان‌به‌بندگی محمد یانمونه‌کامل علم وحکمت خداوند گواهی میدهند ، چنین دعاوی گزافی مورد تمسخر وجـز یاوه سرائی و پریشان‌گوئی چیزدیگری تلقی نمیشود .

آری بهترین دلیل بربطلان دعاوی باب و بهاهمان دعاوی مردود و سخنان مهمل ومغلوط آنها میباشد .

مابعضی ازسخنان اورا ترجمه‌کردیم وبعضی‌دیگر را بعین‌متن‌عربی آن نقل کردیم تاخوانندگان خودشان بخوانند و قضاوت‌کنند . (انتهای کلام مترجم) .[1]

اکنون به‌بیان احکام شریعت وی بروجـه تفصیل شروع میکنیم و نصوص احکام او را ازکتابیکه بگمان خودش بسبك قـرآن نوشته و آنرا کتاب «اقدس» نامیده است نقل میکنیم ؛ تاخوانندگان هم برقوانین واحکام شریعت اواطلاع‌پیدا کنند وهم بروش او در سخنانیکه بگمان خـودش ، به‌آنها باقرآن معارضه کرده است واقف‌گردند . اینك بیان‌آن :

بسم‌الحاکم ماکان ومایکون

(بایدگفته باشد : «بسمه‌الحاکم علی‌ماکان وعلی مایکون» ولی‌چون بقواعد زبان عربی آشنا نبوده است بغلط آنطورگفته است ؛ آیا چنین نادانـی میتوانـد

۱ــ باب‌الابواب ، ص۲۵۲

پیغمبر یا خدا باشد ؟! مترجم.)

اولین چیزیکه خداوند بر بندگانش واجب کرده ، معرفت محل تابش وحی وطلوع امر اواست که مقام خود اواست درعالم امروخلق .

کسیکه بدان فائز گردد ؛ بهرخیری فائز گشته است و کسیکه از آن ممنوع گردد؛ ازاهل ضلالت است اگرچه تمام اعمال رابجا آورد .

هرگاه شما بدین مقام اسنی وافق‌علی فائز گشتید ؛ برهرنفسی سزاوار است که هرچه را بدان ازطرف مقصود مأمور میشود پیروی کند؛ زیرا آن دو موضوع مقرون بیکدیگرند وهیچکدام بدون دیگری قبول نمی‌شوند ، این چیزیستکه محل طلوع‌الهام بدان حکم کرده است . کسانی که از طرف خدا بآنها بصیرت داده شده است حدود خدارا سبب اعظم برای نظم عالم و حفظ امم می‌بینند و کسیکه غافل باشد ، اواز همج‌رعاع (پشه‌هائیکه بچشم و دماغ حیوانات می‌نشینند) است ماشما را بشکستن حدودات ! نفس‌وهوی امر کردیم .

(مترجم گوید : جمع حدحدود است و درزبان عرب الف و تا داخل آن نمیشود ولی در فارسی‌عوامانه باالف وتا استعمال میشود ، می‌گویند حدودات ، قیودات ، امورات ... ولی درزبان عربی صحیح میگویند : حدود قیود ، امور... وچون حسینعلی‌بهااز عوام فارسها بوده ومیخواسته است عربی بگوید لاجرم‌بسبك عوامهای فارس الف وتا را داخل حدود کرده وگفته است حدودات ، البته ایشان بگمان خودش خدا است وخدا هم همه‌نوع اختیار دارد امااینکه مردم رابشکستن حدودات نفس وهوی امرفرموده است باید بگوئیم : آقای «بهاء» اگر مردم بقول شما حدودات نفس وهوی بشکنند و برای هواهای نفسانی آنهاحدی نباشد ؛بمال وجان وناموس یکدیگر تعدی میکنند آنگاه وضع جامعهٔ بشریت بحالت هرج‌و مرج کشیده میشود پس‌باید نفوس بشر وهواهای آنها محدود باشد تامردم از تعدی وتجاوز یکدیگر مصون ومحفوظ باشند بنظرما چنین می‌آید که آقای «بهاء» یاآن کسی که بدوالهام فرستاده‌است‌بدون تأمل چنین‌حکمی راصادر کرده باشد .انتهای

گفته مترجم.)

نه آنچه ازقلم اعلی مرقوم گشته؛ زیرا برای کسی که در عالم امکـان است روح حیوان است ، بتحقیق که بواسطه هیجان روح رحمن دریاهای کلمه و بیان بموج آمد ، ای صاحبان عقل غنیمت بشمارید .

کسانیکه عهد خدا را دراوامرش شکستند، و روبعقب بـر گشتند آنهـا نزد خدای غنی متعال ازاهل ضلالتند .

ای اهل زمین ! بدانید که اوامرمن عنایت مرادرمیان بندگان من و کلیدهای رحمت مرا برای مخلوقات من ظاهرساخته است ، این چنین امراز آسمان مشیت پروردگار شماکه مالك ادیان است نازل شده‌است .

اگر کسی شیرینی بیانی راکه از دهان مشیت رحمن ظاهر گشته درك کند ؛ هر آینه آنچه نزد اومیباشد اگرچه تمام خزائن زمین باشد انفاق می کند تاامری از اوامر اوراکه از افق عنایت والطاف اوتابیده است ثابت بدارد .

بگو ازحدود من بوی پیراهن عبورمیکند و بواسطه آنها پرچمهای نصرت برقله‌ها و تلها منصوب میشود ، بتحقیق که زبان قدرت من در جبروت عظمت من درحالی که مخلوقات مرا مخاطب میساخت ، سخن گفت ؛ کـه حدود مرا بواسطه محبت جمال من عمل کنید . خوشابحال دوستی که بوی محبوب را از این کلمهٔ ای که بوهای خوش فضل بکیفیتی که بذکرها توصیف نمیشود از آن ظاهر است ، درك کند .

قسم بجان خودم کسیکه ازشراب انصاف ازدستهای الطاف آشامیده باشد؛ دراطراف اوامر من که از افق ابداع تابیده است گردش میکند گمان نکنید که ما احکام را برای شما نازل کردیم ، بلکه مهر رحیق مختوم را با انگشتان قدرت و اقتدار باز کردیم ، آنچه از قلم وحی نـازل گشته باین گواهی میدهد ای صاحبان افکارتفکر کنید .

درنماز آنها

بتحقیق که نه‌رکعت نمازبرای خدای نازل کننده آیات ، هنگام زوال و در صبحها وشامها برشما واجب گشته است واز تعداد دیگری عفو کردیم، این فرمانی ازخداست؛ زیرا او آمرمقتدر مختاراست .

درقبله آنان

هرگاه خواستید نماز بخوانیدبطرف اقدس من ، مقام مقدس (یعنی عکا) که خداوند آنرا محل طواف ملاء اعلی ومحل اقبال مردم شهرهای بقاء ومحل صدور امربرای سکان زمین‌ها وآسمانها قرارداده است روبیاورید وهنگام غروب‌خورشید حقیقت وتبیان مقامیست که برای شما مقدور ساختیم بدرستی که او هرآینه عزیز علام است.

هرچیزی بامر محکم وی هنگامی که خورشید احکام از افق بیان می‌تابد محقق میشود ، برای هرکسی واجب است که آنراپیروی کند ، اگرچه بامری‌باشد که آسمان دلهای ادیان از آن شکافته میشود، زیرا او هرچه بخواهد میکند و از هرچه بخواهد سؤال نمیشود وآنچه بدان محبوب ومالك اختراع حکم کندهرآینه محبوب است .

کسیکه بوی رحمن را بیابد و محل طلوع این بیان‌را بشناسد ، او برای اثبات احکام درمیان مردم بادوچشمان خود تیرهارا استقبال‌میکندخوشابحال کسیکه اقبال کند و بفصل الخطاب فائز شود . ما نماز را در نامه دیگری تفصیل داده‌ایم «درنامه اواست» خوشا بحال کسی که بدانچه ازنزدیك مالك‌الرقاب مأمورمیشود عمل کند .

درنمازمیت آنها

بتحقیق که درنمازمیت از طرف خدای نازل کنندهٔ آیات ، شش‌تکبیر نازل

شده است ، کسیکه علم‌قرائت داشته باشد ، باید آنچه راکه وارد شده است پیش ازآنها بخواندوگرنه خداوند از اوعفومیکند ؛ زیرا او عزیز غفار است ، مـو و چیزهائیکه روح درآنها حلول‌ندارد مانند استخوان و غیره نماز را باطل‌نمیکند . چنانچه لباس خزوسنجاب و غیرآنرا میپوشید لباس سموراهم بپوشید ؛ زیرا در قرآن ازآن‌نهی نشده است ولکن برعلما مشتبه گشته است‌بدرستیکه او هرآینه‌عزیز علام است .

درروزه و نمازآنها

بتحقیق که نمازوروزه از اول بلوغ برشما ازطرف خدا ، پروردگار شما و پروردگار پدران اول‌شما ، واجب‌گشته است ، کسیکه در نفس او ضعفی ازمرض یاپیری باشد خدااز او عفو کرده است ، این‌فضلی از نزد خدا میباشد ؛ زیرااو هر آینه غفورو کریم است .

بتحقیق که خداوند برای شما سجدهٔ برهرچیزپاکی را اذن داده است‌ومادر کتاب ، حکم حدرا ازشما برداشتیم ، زیراخدا میداند وشما نمیدانید.

کسی که آب نداشته باشد ، پنج‌مرتبه‌بگوید «بسم‌اله الاطهر» آنگاه‌شروع بعمل کند، این چیزیستکه «ولای جهانیان بدان حکم داده است .

دربلادیکه شبهاوروزها بلند است باید باساعت‌ها وشاخص‌هائی که اوقات را معین می کند نمازبخوانند بدرستی که خدا هرآینه مبین‌حکیم است .

درابطال حکم نماز آیات

بتحقیق که شما رااز نمازآیات معاف داشتیم ، هنگامیکه آیات ظاهر شود، خدا را بعظمت واقتدار یادکنید بدرستیکه او سمیع‌وبصیر است.

بگوئید عظمت‌برای‌خدای پروردگارآنچه‌دیده میشود وآنچه دیده‌نمیشود، پروردگارجهانیان است .

درابطال حکم‌نماز جماعت

برشما نمازفرادی نوشته شد ، حکم جماعت جزدرنماز میت ازشمابرداشته شد ، بدرستیکه او هرآینه آمرحکیم است . خدا زنان راهنگامی که خون می‌بینند ازنماز وروزه معاف داشته است ، برآنها است که وضوبسازند و از زوال تازوال دیگر نودوپنج مرتبه بگویند :

«سبحان‌الله‌ذی‌الطلعة والجمال» این چیزیستکه درکتاب مقدرگشته است‌اگر شما از دانایان باشید ، برشما وبرآنها است‌که درسفرها وقتی‌که بمنزل رسیدند و درمقام‌امنی استراحت یافتید بجای هرنمازی سجده‌ای بجا بیاورید ودرآن بگوئید «سبحان‌الله‌ذی العظمة والاجلال والموهبة و الافضال» ، کسیکه عاجز باشد بگوید «سبحان‌الله» بدرستیکه این بحق‌برای اوکافی خواهدبود . بدرستیکه اواست کافي باقی غفوررحیم. بعداز اتمام سجده برآنهاوبرشمااست که برهیکل توحیدبه‌نشینید وهیجده مرتبه بگوئید : «سبحان‌ذی‌الملك والملكوت» این چنین خدا راههای‌حق وهدایت را بیان میکند وآنها بیك‌راه منتهی میشوندکه آن راه مستقیم است، خدا را بدین‌فضل عظیم شکرکنید ، خدا را بدین‌موهبتیکه آسمان‌ها وزمین‌ها رااحاطه کرده است سپاسگذاری‌کنید ، خدا را بدین رحمتی که جهانیان را سبقت گرفته است یادکنید .

بگو : خداوند کلید گنج را محبت مکنون من قرارداده است اگـرشما از عارفان باشید ، اگر کلید نبود هرآینه درازل الازال مکنـون بـود اگر شما یقین داشته باشید .

بگو این برای محل‌طلوع وحی و مشرق اشراق است که بواسطه او آفاق نورانی گشته است‌اگرشما دانسته‌باشید بدرستیکه این هرآینه آن قضاء مثبت‌است وبواسطه او هرقضاء محتومی ثابت شده است .

ماه روزه وعیدفطر آنها

ای قلم اعلی بگو : ای اهل‌انشاء مـا بر شما روزه روزهای شماره‌داری را نوشته‌ایم و بعداز اکمال آن نیروز را برای شما عید قرار دادیم خورشید بیان از افق کتاب ازطرف مالك مبدأ ومآب چنین نورافشانی کـرده است ، شماروزه‌ـای زیادی ازماهها را پیش از ماه روزه قراربدهید ، ماآنها رامیان شبها وروزهامظاهر «هاء» قراردادیم ، بدین جهت‌بحدود سال وماهها محدود نمی‌گردد .

برای اهل «بهاء» سزاوار است که درآنروزها خودشان وخویشانشان‌آنگاه فقرا ومساکین را اطعام کنند وپروردگار خود رابافرح وخوش حالی تهلیل‌وتکبیر وتسبیح وتمجید کنند و هرگاه ایام اعطائیکه پیش از ایام امساك است بپایان رسید پس داخل درروزه شوند . مولای انام چنین‌حکم کرده است، برمسافر و مریض‌و زن آبستن وبچه شیرده حرجی‌نیست ، خدااز آنها عفو کرده است ، این فضلیست ازنزد او بدرستیکه او هرآینه عزیز و وهاب است.

اینها حدود خدا است که ازقلم اعلی درکتب و الواح مرقوم گشته است ، باوامرّواحکام خداتمسك بجوئید وازکسانی نباشید که قوانین خودشان راگرفته، وبواسطه پیروی ازظنون وأوهام قوانین خدارا پشت سرمیاندازند ، نفوس‌خودتان رااز طلوع تاغروب ازخوردن وآشامیدن بازدارید برحذر باشید ازاینکه هوی‌شما رااز این فضلی که درکتاب برای شما مقدرشده است بازدارد بتحقیق که از برای کسی که متدین بدین خدای دیان باشد ، نوشته شده است هرروز دستها وصورت را بشوید ، روبسوی خدابه‌نشیند ونودوپنج مرتبه «اللهابهی» بگوید، خالق‌آسمان هنگامیکه براعراش اسماء بعظمت واقتدار قرارگرفت چنین حکم کرد ، این‌چنین وضوبسازید ، امریست ازخدای واحد مختار .

قتل‌وزنا وپس‌ازآن غیبت وافترا برشماحرام گشته ، دوری کنید ازچیزی که درصحائف والواح ازآن نهی‌شدید.

احکام میراث آنها

ما مواریث‌را برعدد «زاء»[1] قسمت نمودیم، ازآن جمله برای اولاد شما از کتاب «طاء» برعدد «المقت»، ازبرای ازدواج ازکتاب «حاء» برعدد «تا وفا»، از برای پدران ازکتاب «زا» برعدد «تاو کاف»، برای مادران ازکتاب «واو» برعدد «رفیع» ، برای برادران از کتاب «ها» عدد «شین»، برای خواهران ازکتاب «دال» عدد «راومیم» وبرای معلمان ازکتاب «جیم» عدد «قاف وفا» مبشرمن که درشب‌ها و سحرها مرا یاد میکنند چنین حکم کرده است.

ما وقتی صدای ذریات‌را دراصلاب شنیدیم دو برابرآنچه را برای‌آنها بود زیادکردیم وازدیگران کم کردیم، بدرستیکه اوهرآینه‌برهرچه میخواهد مقتدراست. بسلطنت خود هرچه‌را بخواهد میکنند.

کسیکه‌بمیرد واولادی برایش‌نباشد حقوق‌آنها به‌بیت‌العدل (یعنی‌بیت‌المال) داده میشود تا امناء رحمن آنرا بمصرف ارامل و ایتام ومصالح عمومی برسانند تا پروردگار عزیز غفار خود را شکرگذاری کرده باشند وکسیکه اولاد داشته باشد و طبقات دیگر ارث‌راکه درکتاب حقی‌برای‌آنها مقررگشته است نداشته‌باشد، دوثلث ازمتروکات او باولادش ویك‌ثلث به‌بیت‌العدل میرسد این‌جنین غنی متعال بعظمت واجلال حکم کرده است.

وکسیکه وارثی نداشته‌باشد وخویشانی از برادرزاده وخواهرزاده پسری یا دختری داشته باشد، پس دوثلث برای آنان است واگرآنها نباشند برای عموها و خالوها وعمه‌ها وخاله‌ها وبعدازآنها وآنان برای پسران‌آنها وآنان ودختران‌آنها و آنان است وثلث دیگر به «بیت‌العدل» میرسد. این امریست درکتاب، ازنزد خدای مالك‌الرقاب .

وهرکس بمیرد وکسی ازآنهائیکه اسامی‌شان از قلم اعلی نازل شد نداشته

---

۱ ـ یعنی هفت‌طبقه .

باشد، تمام اموال او به «بیت‌العدل» سابق‌الذکر میرسد؛ تادر آنچه خدا بدان دستور داده است صرف شود بدرستی که او هر آینه مقتدر اماراست.

خانه مسکونی ولباسهای مخصوص میت‌را برای‌اولاد ذکور قرار دادیم، نه اناث ووراث. بدرستیکه او هر آینه معطی فیاض است.

کسیکه درزمان حیات پدرش‌بمیرد واولادی داشته‌باشد ، آنها حق‌پدرشان‌را راکه درکتاب خدامعین گشته است، ارث میبرند ومیان خودشان‌آنرا بعدالت‌خالص تقسیم میکنند.

این‌چنین دریای‌کلام بموج درآمد ومرواریدهای احکام‌را ازطرف مالك‌انام بیرون انداخت .

وکسیکه اولاد ضعافی باقی گذاشته باشد؛ پس اموال‌آنها را به‌تاجر امینی یا شرکتی بدهند؛ تابرای‌آنها تجارت کنند تاآنها بسن‌رشد برسند.

آنگاه بـرای آن امین از فـوائد تجارت و اکتساب حقی تعیین کنند ، تمام اینها بعد از اداء حق خدا و دیون آن میت ، اگـر دیونـی داشته باشد ، و تجهیز اسباب کفن ودفن وحمل میت بعزت واعتزازاست. این‌چنین مالك مبدأ ومآب‌حکم کرده است .

بگـو : این هرآینه آن علم مکنونـی است که تغییر پیدا نخواهد کـرد ؛ زیرا به « ظاء » که بر اسم مخزون ظاهر منیع ممتنع منیع دلالت دارد ابتدا شده است .

وآنچه‌را ما برای‌اولاد اختصاص‌دادیم ازفضل خدابرآنها است؛ تاپروردگار رحمن رحیم خودرا شکر کنند، این‌حدود خدا است؛ بواسطه‌هوای‌نفس از آن‌تعدی نکنید، آنچه‌را ازمطلع بیان بدان مأمورشدید، پیروی کنید، مخلصان حدود خدا را برای اهل ادیان ، آب حیات وبرای ساکنین زمین‌ها و آسمانها ، چراغ حکمت و رستگاری می‌بینند .

دراعضاء بیت‌العدل که باید نه‌نفر باشند

خداوند برهرشهری نوشته است که باید در آن شهر بیت‌العدلی تشکیل دهند ونفوس برعدد «بهاء» در آن اجتماع کنند واگر تعداد آنها ازاین اندازه بیشتر باشد؛ باکی نخواهد بود.

آنها باید خود را چنین به‌بینند کـه‌گویا در محضر خدای علی اعلی وارد شده‌اند و کسی‌را که دیده نمیشود، می‌بینند. برای آنها سزاوار است که امناء رحمن بین‌الامکان ووکلاء خدا، برای هر کسیکه روی زمین‌است، باشند وچنانچه درامور خودشان مشورت میکنند؛ در امور بندگان نیز برای خدا مشورت کنند و آنچه را بایـد اختیار کنند اختیار کنند ، این چنین پـروردگار عزیز غفار شما حکم کرده است، برحذر باشید که آنچه را منصوص درلوح است واگذارید، ای‌صاحبان‌انظار ازخدا بپرهیزید .

ای اهل نشاء! دربلاد، خانه‌هارا بکامل‌ترین وجهی که‌درعالم امکان ممکن است بنام مالك ادیان تعمیر کنید وبدانچه شایسته است نه‌بصورت و شمائـل زینت دهید. آنگاه پروردگار رحمن‌را درآن خانه‌ها بروح وریحان یادکنید، آگاه باشید که سینه‌ها بذکراو نورانی و دیده‌ها برقرار میشود.

درحج آنها

بتحقیق که خدا برهر کسی از شما که استطاعت داشته باشد حکم بحج خانه (یعنی محل‌دفن‌او درعکا) کرده‌است، غیراز زنها؛ که خدا آن‌هارا معاف داشته‌است، رحمتی است ازنزد او بدرستی که او هرآینه معطی وهاب است.

در امور معیشت آنها

ای اهل «بهاء»! بتحقیق که برهریك ازشما اشتغال بکاری ازکارها، ازصنعتها

وکسب‌ها و امثال آنها واجب‌گشته است. و ما اشتغال شما را بدانها عبادت‌خدای حق قرار دادیم. ای قوم در رحمت خدا و الطاف او تفکر کنید آنگاه اورادرصبح‌و شام شکر کنید، اوقات خودتـان را ببطالت وکسالت تضییع نکنید بکاریکه بحـال خودتان یاغیر خودتان نافـع باشد اشتغال داشته باشید، این چنین در لوحیکه از افق آن خورشید حکمت وتبیان تابیده است؛ کـار گذشته است. مبغوض‌ترین مردم نزد خداکسیستکه می‌نشیند و ازمردم‌طلب میکند، برشتهٔ اسباب تمسك بجوئید درحالیکه بر خدای مسبب‌الاسباب توکل داشته باشید.

در حرمت دست‌بوسی

بتحقیق که دست‌بوسی در کتاب برشما حرام‌گشته است. اینست‌آنچه شما از طرف پروردگار عزیز حکام خود از آن نهی شدید، برای هیچکس جائز نیست که نزد کسی استغفار کند، با خدائیکه مقابل شما است توبه کنید، بدرستیکه او هـر آینه غافر معطی عزیز تواب است.

خطاب او به‌بندگانش

ای بندگان‌رحمن! برخدمت امر، بروصفیکه شما راحزن و اندوه‌از کسانیکه بمطلع آیات‌کافر شدند فرا نگیرد، قیام کنید.

وقتی وعده فرا رسید وموعود ظاهر شد؛ مردم اختلاف کردند و هـر حزبی بآنچه نزد وی از ظنون و اوهام بود، تمسك نمـود. بعضی از مـردم بواسطه اینکه طالب بزرگی بودند، در صف نعال قرارگرفتند.

بگو: ای غافل غرار توکیستی؟ و از آنها کیست که باطـن وباطن باطـن را ادعا میکند. بگو: ای کذاب قسم بخدا آنچه نزد تو میباشد از قشور است مـا آنرا برای شما واگذاشتیم؛ چنانکه استخوان، برای سگها واگذار می‌شود. قسم‌بخداوند اگر کسی پاهای عالمی را بشوید وخدارا در مواضع خوفناك، در راه‌ها، برکوهها،

برتلها، بر بالای کوههای کوچك، بر بالای کوههای بزرگ و نـزد هر سنگی، هـر درختی و هر کلوخی عبادت کند و بوی خوشنودی من از او شنیده نشود ، هرگز از او قبول نخواهدشد. اینست آنچه مولای انام بدان حکم کرده است.

چقدر از بندگانی در جزائر هند عزلت اختیار کرده ونفس خود را ازآنچه خدا برایش حلال قرارداده، منع کرده و ریاضات و مشقات را برخود تحمیل کرده است و نزد خدای نازل کنندهٔ آیات یاد نمی‌شود . اعمال را شبکه آمال قرار ندهید و خودتان را از این عاقبتی که آرزوی مقربین در ازل‌الازال است محروم نسازید.

بگو: روح اعمال خوشنودی‌من‌است وهر چیزی بسته بقبول من است‌الواح را بخوانید تا مقصود کتب خدای عزیز وهاب را بشناسید.

کسیکه به‌محبت من فائز شود؛ برای وی‌حق است که درصدر امکان برتخت طلا، به‌نشیند و کسیکه‌ازآن ممنوع گردد؛ اگر برخاك به‌نشیند؛ بدرستیکه باید ازاو بسوی خدای مالك ادیان پناه برد.

دراینکه شریعتش تغییر نخواهد پیداکرد مگر بعد از هزار سال

کسیکه قبل از تمام شدن هزار سال کامل امری را مدعی شود؛ او کذاب و مفتری است. ما از خدا میخواهیم که اگر توبه کند، اورا بررجوع از این‌ادعاتأیید کند بدرستیکه او تواب است.

و اگر برگفته خود اصرار کرد؛ کسیرا بر او مبعوث کند که بدو رحم نکند (یعنی او را بکشد) بدرستیکه او شدیدالعقاب است.

کسیکه این آیه را بغیر از آنچه درظاهر نازل شده است تأویل یا تفسیر کند، بدرستیکه او از روح ورحمت خداکه تمام عوالم را پیشی گرفته است محروم‌است، از خدا بترسید و آنچه را از اوهام نزد شما است، پیروی نکنید، آنچه‌راپروردگار عزیز حکیم شما بدان امر کرده است پیروی کنید.

بزودی از بیشتر بلاد صیحه بلند خواهد شد، ای قوم دوری کنید وهر فاجر لئیمی را پیروی نکنید، اینست آنچه ماشما را در عراق ودر «ارض‌سر» (یعنی ادرنه) و در این شهر منیر بدان مأخوذ نمودیم

ای اهل زمین: هنگامیکه خورشید جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من مستور شد؛ شما مضطرب نگردید، بیاری امر من وبلندکردن کلمه من در میان اهل عالم برخیزید، ما در تمام احوال باشما هستیم‌وشما را بحق‌یاری می کنیم، بدرستیکه ما قادر میباشیم.

کسیکه مرا بشناسد، برخدمت من قیام میکند چنانکه لشکرهای آسمانهـا و زمینها اورا ازکار ننشانند. بدرستیکه مردم خواب میباشند، اگر بیدار شوند بـا دلها بسوی خدای علیم حکیم می‌شتابند و آنچه نزد آنها است اگرچه گنجهای دنیاباشد، بدور می‌اندازند تا مولایشان آنها را بکلمه‌ای از نزد خود یادکند.

این چنین کسیکه نزد او علم غیب است در لوحیکه در امکان ظاهـر نگشته و جز نفس او که مهیمن بر تمام عوالم است اطلاع ندارد خبر میدهد، بتحقیق که مستی هوی آنها رافراگرفته‌است، چنانکه مولای وراء راکه صدایش از تمام‌جهات بگفتن «لااله‌الا انا‌العزیزالحکیم» بلند است نمی‌بینند.

بآنچه مالکید، در شامگاه وبامداد خوشنود میباشید؛ زیرا غیر شماآنرا مالك خواهد شد.

(خوانندگان گرامی عبارات بها سرتا پا غلط و غیر قابل ترجمه میباشد ولـی ما مقصود ویرا بعبارت صحیحی ترجمه‌میکنیم؛ برای‌نمونه عبارتیکه در فوق‌ترجمه شد چنین است: «قدلاتفرحوا بماملکتموه فی‌العشی والاشراق یملکه‌غیرکم»ملاحظه میفرمائید که«قد»حرف تحقیق‌راکه‌اختصاص‌بفعل ماضی دارد، سر فعل‌نهی درآورده است وادات تعلیل راکه رابطه میان دو جمله علت ومعلول است حذف کرده است تمام عبارات او باین سبك است جای تأسف است کـه چنین بی‌سوادی ادعـای پیغمبری وخدائی میکند و مایهٔ تأثر است که مشتی عوام به‌تبعیت ازمشتی‌سیاستمدار

از وی پیروی میکنند. مترجم)[1]

این چنین علیم‌خبیر شما را خبر میدهد. بگو: آیا برای آنچه نزد شمامیباشد قرار و وفـائی دیده‌اید. نه، قسم به‌نفس رحمن من اگـر شما از انصاف دهندگان باشید.

روزگار حیات شما میگذرد، چنانکه بادها میگذرند وبساط عزت شما درهم پیچیده‌میشود، چنانچه بساط‌پیشینیان پیچیده‌شد. ای قوم تفکر کنید: روزگار گذشته شما کجا رفت وقرون منقضی شده کجا شد؟ خوشا روزهائیکه بذکرخدا گـذشت و اوقاتیکه بذکر خدای حکیم صرف شد، قسم بجان خودم عزت عـزیزان وزخارف اغنیاء و شوکت اشقیا هیچیك بـاقی نمیماند وتمام آنهـا بیك کلمه از نزد او فانـی می‌شود بدرستیکه او هرآینه مقتدر عزیز قدیر است.

آنچه از اثاث نزد مردم است، نفـی ندارد و آنچـه نفع دارد، آنهـا ازآن غافلند، بزودی بیدار میشوند و آنچه در ایام پروردگار عزیز حمیدشان از آنها فوت شده است نخواهند یافت.

اگر معرفت داشتند آنچه را نزد آنها بود انفاق میکردند تا اسامی آنهـا در عرش یاد شود، آگاه باشید، آنها هرآینه ازمردگانند بعضی از مردمندکه علوم، آنها را مغرور ساخته است وبواسطه آن از اسم من قیوم ممنوع شدند هرگاه ازپشت سر صدای کفشها را می‌شنود خود را بزرگتر از نمرود می‌بیند بگوای مردود او کجـا رفت؟ قسم بخدا که او هرآینه در اسفل جحیم است.

در مذهب علماء

بگو ای‌گروه علما آیا صدای قلم اعلای مرا نمی‌شنوید؟ و ایـن خـورشید تابان از افق ابهی را نمی‌بینید؟ تا چه وقت بربت‌های هواهای خود معتکف‌میباشید، اوهام را رها کنید و رو بخدای مولای قدیم خود بیاورید.

۱ــ همان منبع ص ۲۶۱

در احکام اوقاف

بتحقیق که اوقاف مختص بخیرات، بسوی خدای ظاهر کنندهٔ آیات برگشته است و کسی حق تصرف در آنهارا ندارد؛ مگر بعد از اذن محل طلوع وحی و بعداز او حکمش به اغصان (یعنی اولاد او) برمیگردد و بعد از آنها اگر امر او در بلاد محقق شد (معلوم میشود خودش درشك بوده که آیا امر او محقق خواهدشد یانه؟) به بیت العدل رجوع میشود تا آنها در بقاعیکه باید برای کارساخته شود ودر آنچه از طرف مقتدر قدیر بدان مأمورند صرف کنند و گرنه ببهائیانیکه جز بامر اوسخن نمیگویندوجز بحکمی که دراین لوح بیان شده است حکم نمیکنند رجوع میشود، آنها میان آسمان وزمین اولیاء نصرتند، تا آنها در آنچه ازطرف عزیز کریم در کتاب معین شده است صرف کنند. درمصائب جزع نکنید وفرحناك نباشید، امری میان این دو جویا باشید و آن تذکر در این حالت است وتنبه است بآنچه برشما در عاقبت وارد میشود این چنین علیم خبیر شما را خبر میدهد. سرهای خودتان را نتراشید، خدا آنرا بمو زینت داده است ودر این، هرآینه آیاتی است از برای کسیکه بسوی مقتضیات طبیعتی که از طرف مالك خلق است نظر کند بدرستی که او هرآینه عزیز وحکیم است. سزاوار نیست که مو، ازحد گوشها تجاوز کند اینست آنچه مولای عوالم بدان حکم کرده است.

در حکم دزد

به تحقیق که بر دزد، تبعید وحبس واجب است ودر مرتبهٔ سوم نشانه‌ای در جبین وی بگذارید تا شهرها ودیار خدا اورا قبول نکنند، بر حذر باشید از اینکه در دین خدا شما را رأفت فراگیرد، هرچه را ازطرف مشفق رحیم بدان مأمورید عمل کنید، ما شمارا بتازیانه‌های حکمت واحکام تربیت میکنیم تا نفوس شمامحفوظ بماند و مقامات شما بالا رود چنانکه پدران، پسران را تربیت میکنند، قسم بجان خودم، اگر مقصود مارا از اوامر مقدسه ما بفهمید هرآینه ارواح خود را برای این

امرمقدس عزیزمنیع فدامیکنید.

دراینکه استعمال ظروف طلا ونقره مباح است

کسیکه بخواهد ظروف طلا ونقره استعمال کند، باکی براو نیست. برحذر باشید که دستهای خودتان را در کاسه و قدحهای بزرگ فرو برید چیزیکه بلطافت نزدیکترباشدآنرا بگیرید بدرستیکه او میخواهد شما را برآداب اهل رضوان، در ملکوت ممتنع منیع خود، به‌بینید.

درتمام احوال برطریق لطافت تمسك بجوئیدتاچشمها، شمارابروصفی‌نبیند که خود شما واهل فردوس مکروه دارید کسی که ازاین دستورتجاوز کند؛ درهمان وقت، عملش نابود میشود واگرعذری داشته باشد، خدا از او عفو میکند، زیرا او عزیز و کریم است.

در اینکه او احد وواحد است وشریکی درملك ازبرای اونیست

برای مطلع امرشریکی درعصمت کبری نیست؛ زیرا او مظهر یفعل مایشاء فی‌ملکوت‌الانشاء است، به تحقیق که خدا این مقام رابرای نفس او اختصاص داده است وبرای احدی نصیبی ازاین شأن عظیم بدیع مقررنداشته است این امر خدا است که درحجب غیب مستوربوده، ماآنرا دراین ظهورظاهرنمودیم وبواسطهٔ‌آن، حجاب کسانیکه حکم خدا رانشناختند وازغافلانند، پاره کردیم.

در تربیت اولاد

برهرپدری تربیت پسرودخترش بعلم وخط وغیرآنها از چیزهائیکه در لوح معین شده است، واجب گشته است، کسیکه‌آنچه رابدان مأمورشده است ترك کند؛ ازبرای امناء است که اگرغنی باشدآن مقدار که برای تربیت‌آنها لازم است از او بگیرند واگرغنی نباشد رجوع به بیت‌العدل‌میشود، ماآنجارا مأوای فقراومساکین

قراردادیم. کسیکه پسرخود یا پسر دیگری را تربیت کند؛ گویا پسران مرا تربیت کرده است. براوباد بهاوعنایت ورحمت من که برعوالم پیشی گرفته است.

درحکم مرد وزن زنا کار

خدا برای هر مرد وزن زنا کاری حکم کرده است که دیه‌ای به بیت‌العدل بپردازد، وآن مقدار نه‌مثقال طلا است واگر دوباره بزنا عود کند شما نیز بگرفتن دومقابل آن دیه عود کنید، اینست آنچه مالك اسماء دردنیابدان حکم کرده‌استودر آخرت عذابی خوار کننده برای آن معین کرده است.

کسیکه به معصیتی مبتلاشد؛ ازبرای اواست که توبه کند وبسوی‌خدابرگردد بدرستیکه اوهرکه رابخواهد میآمرزد و از آنچه میخواهد سؤال نمیشود؛ زیرا او تواب عزیزحمید است.

برحذرباشید ازاینکه سبحات جلال شما را ازاین سلسال منع کند،قدحهای رستگاری را دراین صباح بنام فالق‌الاصباح بگیرید آنگاه بیاد او بیاشامید؛ زیرا اوعزیز ومنیع است.

در اینکه گوش دادن بغنا مباح است

ماگوش دادن بصوتها وآوازها راحلال کردیم، برحذرباشیدکه‌گوش‌دادن، شمارا ازوظیفهٔ ادب ووقارخارج کند. بشادی اسم اعظم من که دلهابواسطهٔ‌آن‌واله وشیداوعقول مقربین مجذوب شده‌اند خوشحال باشید، بدرستیکه ما آنرا نردبان بالارفتن ارواح بافق اعلی‌قراردادیم، شماآن را بال نفس‌وهوی قرارندهید.من‌پناه می‌برم‌که شما ازنادانان باشید.

دراحکام دیات

به تحقیق‌که ماثلث دیات را به بیت‌المال ارجاع کردیم، مامردان را بعدل خالص سفارش میکنیم تاآنچه راکه نزدآنها جمع میشود درچیزیکه بدان ازطرف

علیم حکیم مأمورند صرف کنند. ای مردان عدل! چوپانان خدادرمملکت‌اوباشید، آنهارا ازگرگهائیکه درجامه‌ها ظاهرشدند حفظ کنید، چنانچه پسران خود را حفظ میکنید این چنین ناصح امین شمارانصیحت میکند.

اگر در امری اختلاف کردید؛ بخدا (یعنی بخود او) مادامیکه او خورشید تابان این آسمان است (یعنی‌مادامیکه اوزنده است) رجوع کنید وهنگامیکه‌غروب کرد؛ بآنچه از پیش او نازل شده است رجوع کنید؛ زیرا او جهانیان را کفایت میکند.

بگو: ای قوم وقتی ملکوت ظهورمن غائب شد، وموج‌های دریای‌بیان من ساکن شد؛ شمامضطرب نگردید؛ زیرا درظهورمن حکمتی ودر غیبت من حکمت دیگری است که جزخدای فردخبیربر آن اطلاع ندارد.

ما ازافق ابهی خودبشما ارائه میدهیم وکسیکه بریاری امرمن قیام کند؛اورا بلشکری ازملاء اعلی وقبائلی ازملائکه مقربین یاری می کنیم.

ای اهل زمین قسم بخدای حق که نهرهای شیرین و گوارا از سنگها، منفجر گشته است؛ زیرا حلاوت بیان پروردگار مختار شما آنها را فرا گرفته است، در حالیکه شما غافل بودید.

آنچه را نزد خودشما است واگذاریدآنگاه‌باابالهای انقطاع فوق عالم‌ابداع پرواز کنید. این چنین مالك اختراع که بحرکت قلم خویش تمام عوالم را منقلب کرده است شمارا امرمیکند، آیا شما معرفت داریدکه از چه افقی پروردگار ابهی شما که مالك اسماء میباشد شما را ندا میکند؟ نه! قسم بجان خودم، اگر معرفت داشتید؛ هرآینه دنیا راترك نموده، بادلها بطرف محبوب اقبال میکردید و کلمه بر وصفیکه عالم اکبرازآن باهتزازدرآمده است تاچه رسد بعالم صغیر،شمارابا‌هتزاز درمیآورد، این چنین باران‌های مکرمت من ازآسمان عنایت من فرو میریزد. این فضلی است ازنزد من تاشما ازشاکران باشید.

دراحکام زخم زدن و کتك زدن

واما زخم زدن و کتك زدن؛ احکام آنها باختلاف مقدار آنها، اختلاف پیدا میکند ودیان برای هرمقداری بدیه‌ای معین حکم کرده است بدرستیکه او هرآینه حاکم عزیزمنیع است، اگرمابخواهیم آنرابحق تفصیل میدهیم، این وعده‌ایست از نزد ما بدرستیکه اوهرآینه موفی علیم است.

درآداب میهمانی

به تحقیق که در هرماهی بر شما یکمرتبه میهمانی اگر چه بآب باشد نوشته شده است بدرستیکه خدامیخواهد میان دلهای شما اگرچه باسباب آسمانهاوزمین‌ها باشد تألیف کند، برحذرباشیدکه شئونات نفس و هوی شما را متفرق نسازد؛ مانند انگشتان دردست واعضاء دربدن باشید، این چنین قلم وحی شمارا موعظه میکند، اگرشما ازمؤمنین باشید، پس دررحمت و الطاف خدا نظر کنید؛ زیرا او شما را بعدازآنکه خودش بی‌نیازازعالمین‌است به چیزیکه برای شمامنفعت‌داردامرمیکند، کارهای بدشما بماضررنمی‌رساند، چنانکه کردارنیك شمانیز بما نفع نمیدهد، ما برای خدا شما رامیخوانیم هرعالم بصیری بدین گواهی میدهد.

دراحکام صید وشکار

هرگاه سگهای شکاری رابسوی شکارفرستادید؛ خدارا یادکنیدآنگاه آنچه رابرای شماگرفته‌اند برشما حلال‌خواهدبود؛ اگرچه آنرامرده ادراك کنید؛ بدرستیکه اوهرآینه علیم وخبیراست.

برحذر باشیدکه دراین کارزیاده روی کنید، درتمام‌کارها بعدل و انصاف رفتارکنید، این چنین مطلع ظهورشما را امرمی‌کند؛ اگرشما ازعارفان باشید.

در صلهٔ ارحام

خدا شما را بدرستی خویشاوندان و اداء حقیکه در اموال مردم برای آنها

معین شده است امرفرموده است ؛ بدرستیکه اوهر آینه ازجهانیان بی‌نیاز است.

درخانه سوزی وقتل‌عمدی

کسیکه خانه‌ای را عمداً آتش زند ؛ اورا بسوزانید وکسیکه کسی را عمداً بکشد؛ اورا بکشید، قوانین خدارا بادست‌های قدرت واقتدار بگیرید ، وسنت‌های خودتان را ترك کنید واگر آنها را محکوم به‌حبس ابدکنید ؛ باکی درکتاب برشما نخواهد بود ؛ بدرستیکه او هر آینه برآنچه می‌خواهد حاکم است.

درازدواج وطلاق نزد آنها

به‌تحقیق کـه نکاح برشما واجب گشته است ، برحذر باشید که از دو زن تجاوز کنید ، کسی که بیك تن کنیز قناعت کند ؛ خودش واورا راحت کرده‌است وکسی که دختر باکره‌ای‌را برای خدمت خود بگیرد باکی براونیست این چنین‌امر از قلم وحی‌بحق مرقوم شده است .

ای قوم ازدواج کنید ؛ تاکسیکه مرا درمیان بندگان من یادآوری کند ازشما بوجود بیاید، این ازاوامر من است برشما ، شماآنرا یاور خودقراردهید.

ای اهل انشاء ! نفس‌خود را پیروی نکنید ؛ زیرا اوبظلم وفحشاءامرمیکند، ازمالك اشیاء که شما رابپروتقوی امرمیکند ، پیروی کنید بدرستیکه او بی‌نیاز از جهانیان است ، برحذر باشیدکه درروی زمین بعد از اصلاح آن ایجادفساد کنید، کسیکه افسادکند؛ ازمانخواهد بود ومازاو بیزارهستیم این‌چنین امر ازآسمان‌وحی بحق مشهودگشته است . بدرستیکه نکاح دربیان برضاء طرفین (یعنی زوج‌وزوجه) محدود شده است؛ ولی‌ما چون محبت‌ووداد و اتحاد عباد را میخواهیم باین جهت آنرا بعد ازرضایت آنها باذن پدرومادر مشروط کردیم ؛ تاکینه وبغضی میـان آنها تولید نسازد ، مقاصد دیگری دراین حکم برای ماهست واین‌چنین امر، مورد قضا واقع شده است . ازدواج بدون مهرواقع نمیشود : برای شهرها نوزده مثقال‌طلای

خالص وبرای دهات این مقدارنقره مقدر شده است ، کسیکه بخواهد بیش از این مقدار قراربدهد ؛ براوحرام است که از نودوپنج مثقال تجاوز کند ، ایـن چنین امر بعزت نوشته شده است . کسی که بدرجه اول قناعت کند ، در کتاب برای او بهتر است ؛ زیرا او کسی راکه بخواهد بـاسباب آسمان وزمین بـی‌نیازمیکند و خدا برهرچیزی قدیر است . خدا برهربنده‌ای که میخواهد ازوطنش خارج شود ؛نوشته است که وقتی برای همسرش معین کندکه تاچه وقت برمیگردد اگر در آن وقت آمد وبوعده خود وفاکرد ؛ امرمولای خویش را اطاعت کرده و از قلم امر ، از نیکان مکتوب است واگر حقیقتاً عذری داشته باشد ؛باید همسرخود را از آن خبردار کند ونهایت جد وجهدرا مبذول داردکه بسوی اوبرگردد واگر برنگشت پس از برای همسر اواست که نـه ماه صبر کند و بعد از اتمام این مدت ، براو باکی نیست که شوهر کند واگربازهم صبر کندخدا صابرات وصابرین را دوست دارد ، باوامر من، عمل کنید وهرمشرکی راکه درلوح ، گناهکار است پیروی نکنید ، واگر درهنگام تربص خبری برایش رسید ، از برای او است که معروف را بگیرد بـدرستیکه او میخواهد میان مردان وزنان اصلاح شود .

برحذر باشیدکه کاری کنید که میان شما موجبات زحمتی فراهم شود این چنین امرگذشته شده است ووعده خواهد آمد واگرخبرمرگ یاکشته شدنش رسید وبرطبق شیاع یا بشهادت دوعادل ثابت شد ، از برای او است کـه وقتی چندمـاه گذشت هرچه را میخواهد اختیارکند ، اینست آنچه کسیکه برامرقوی است بدان حکم کرده است .

واگرمیان آنهاکدورت یاکسالتی واقع شود ؛ از بـرای او نیست که او را طلاق دهد واز برای او است که یکسال تمام صبر کندشاید رائحه محبت میان آنها وزیده شود واگریك سال تمام شدورائحه محبت نوزید ؛ پس باکی درطلاق‌نیست بدرستیکه اوبرهرچیزی حکیم است.

خدا شما را نهی کرده است ازآنچه بعداز سه‌طلاق میکنید ، این فضیلت از

نزد او است تاشما درلوحیکه ازقلم امرمسطور است ازشاکران باشید.

کسیکه طلاق میدهد ، بعداز گذشتن هرماهی ، مادامیکه بشوهر نرفته باشد، برای او است که بمودت ورضایت رجوع کند واگرشوهر رفته باشد بوصل دیگر جدائی حاصل میشود و کارگذشته است مگربعد ازامری روشن . این چنین امر از مطلع جمال درلوح جلال ، باجلال مرقوم است .

و کسیکه مسافرت کند وهمسراوهم با او مسافرت کند آنگاه اختلافی میان آنها حاصل شودپس ازبرای او است که نفقهٔ یکسال‌تمام را باوبدهد واورابمحلیکه ازآن بیرون آمده است برگرداند یااورا بدست امینی بسپارد ومصارف راه اوراهم بدهد تاآن امین ، اورا بمحل اول برساند . بدرستیکه پروردگار تو بهر کیفیتی که میخواهد بسلطانیکه برجهانیان احاطه دارد حکم‌میکند و هرزنی که بواسطه ثبوت فعل‌منکری براو ، طلاق داده‌شود ؛ برای اودر ایام تربص نفقه نمیباشد ایـن چنین نیزامر ازافق عدل مشهود است . بدرستیکه خدا وصل ووفاق را دوست داردوفصل وطلاق را مبغوض دارد .

ای قوم بروح وریحان‌معاشرت کنید ، قسم‌بجان من کسانیکه درامکان‌هستند فانی میشوند وآنچه باقی‌میماند ، آن عمل پاکیزه است، خدابرآنچه میگویم گواه است . ای بندگان من ! میان خودتان را اصلاح کنید ، پس آنچه را قلم اعلی شما را بدان نصیحت میکند گوش دهید وجبارشقی را پیروی نکنید .

برحذر باشید که دنیا شما را مغرور کندچنانچه قومی پیش ازشما رامغرور کرده است . حدود خداوسنت اورا پیروی کنید پس این راهیکه بحق کشیده شده است سلوك کنید بدرستیکه کسانیکه زنا و فحشارا ترك کردند وتقوی گرفتند ؛ نزد حق از برگزیدگان خلق‌اند ، ملاءاعلی واهل این مقامیکه بنام‌خدا مرفوع است آنها را یاد میکنند .

درحرمت خرید وفروش غلامان و کنیزان

به‌تحقیق که برشما فروش کنیزان وغلامان حرام شده است ، برای بنده‌ای نیست که بنده‌ای را بخرد ، این‌نهیی است درلوح‌خدا ، این چنین امر از قلم عدل بفضل مسطورشده است .

وبراحدی نیست که براحدی افتخار کند ، همه مملوك اوهستید و دلیل‌برآن هستید که خدائی‌جزاونیست بدرستیکه او برهرچیزی حکیم است . نفوس خودرا بکارهای پاکیزه زینت دهید . کسیکه بعمل کردن در راه رضای او فائزشود ؛ اواز اهل «بهاء» ودرنزد عرش مذکور است .

مالك خلایق را بکارهای نیکو پس‌بحکمت وبیان یاری کنید . این‌چنین‌شما ازطرف رحمن در اکثر الواح امرشدید بدرستیکه او برآنچه می‌گویم علیم است، کسی بکسی اعتراض نکند و کسی کسی را نکشد ، اینست آنچه در کتابیکه در سرادق‌عزت‌مستوراست ، ازآن‌نهی‌شدید ، آیاشما کسی راکه خدا ، اورابروحیکه اازنزد اوست زنده کرده است ، می‌کشید ؟

بدرستی که این خطائی است‌که نزد عرش بزرگ است از خدا بپرهیزید و آنچه را خدا بایادی ظلم وطغیان بنانهاده است ، خراب نکنید .

(مترجم گوید : عبـارت اصـل چنین است : «ولاتخربوا مابناءالله بایادی الظلم والطغیان» ومعنای این عبارت همان است که دربالا ذکرشده ، ولی این‌معنی قطعاً مقصود بهاء نبوده است ؛ بلکـه مقصود او اینست : آنچه را خدا ، بنا نهاده است شما بـایـادی ظلم و ستم خراب نکنید . در اینصورت باید چنین گفته باشد «ولاتخربوا بایادی‌الظلم والطغیان،مابناءالله» ولی اوچون سوادعربی نداشته‌است، جملهٔ عربی را آنطور ترکیب کرده و لاجرم ترجمه‌اش همان است که ذکر شد . مترجم)

سپس راهی بسوی حق درپیش گیرید. وقتیکه لشکرهای عرفان با پرچم‌های

بیان ظاهرشدند؛ طوائف ادیان شکست میخورند،مگر کسیکه بخواهددررضوانیکه ازنفس سبحان موجود است ازکوثرحیوان بیاشامد.

در اینکه منی نزد آنها پاك است

خدا برآب نطفه بطهارت حکم کرده است، این رحمتی از نزد او برخلق است، اورا بروح وریحان شکر کنید وکسی راکه ازمطلع قرب دوراست پیروی نکنید؛ درهرحال برخدمت امراوقیام کنید، بدرستیکه اوشما را بسلطنتیکه برعوالم احاطه دارد تأیید می کند، برشتهٔ لطافت بروصفی که آثارچرکها از جامه‌های شما دیده نشود، تمسك بجوئید، اینست آنچه، کسیکه از هرلطیفی لطیف‌تر است، بدان حکم کرده است وکسی که عذری داشته باشد؛ براو باکی نیست؛ بدرستی که او هرآینه غفور ورحیم است.

هرمکروهی راباآبیکه تغییربسه چیزپیدانکرده‌باشد؛تطهیر کنید. برحذرباشید که آبی راکه بهوا یاچیزدیگرتغییرپیدا کرده است استعمال کنید، شما عنصر لطافت درمیان خلق باشید، این است آنچه مولای عزیزحکیم شما برایتان خواسته است.

دراینکه هرچیزی نزد آنها پاك است و اصلا نجاستی وجود ندارد

وهمچنین خداحکم غیرطهارت را از همه چیز و از همه ملل دیگر برداشته است، این موهبتی است ازخدا؛ بدرستیکه اوهرآینه غفورو کریم است.

تمام اشیاء در اول رضوان، هنگامیکه باسماء حسنی وصفات علیای خود بر هرکسی که درامکان است تجلی کردیم؛ در دریای طهارت فرو رفتند این ازفضل کسیستکه برجهانیان احاطه دارد.

باید با ادیان معاشرت کنید وامرپروردگار رحمن خودتان را برسانید این هرآینه تاج اعمال است، اگرشما ازعارفان باشید.

ونیزشما رابلطافت کبری وشستن آنچه از غبار و چرکهای خشکیده و غیره

تغییریافته حکم کرده است، ازخدا بپرهیزید وازپاکیزگان باشید. کسی که در کساء وی چرکی دیده شود ، دعاء او بالا نمیرود و اهل عالم بالا از او دوری می کنند. گلاب وسپس عطر خالص استعمال کنید این چیزی است که خدا از اولی که اول ندارد، آنرا دوست دارد، تابوئی که پروردگار عزیز حکیم شما می‌خواهد، ازشما پراکنده شود.

درنسخ حکم باب دربیان بعدم تعلیم و تعالم و محو جمیع کتب

به تحقیق که خدا آنچه راکه دربیان است، ازمحو کتب، ازشما عفو کرده است وما بشما اذن دادیم که آنچه را ازعلوم نافع است، بخوانیدنه آنچه رابمجادلهٔ درکلام منتهی میشود، این بهتراست ازبرای شما؛ اگرازعارفان باشید.

خطاب او بملوك وسلاطین

ای گروه پادشاهان! به تحقیق که مالك آمد، ملك برای خدای مهیمن قیوم است. جزخدا را عبادت نکنید، بدلهای نورانی بروی پروردگارخودتان، کهمالك اسماء است توجه کنید، این امریست که با آنچه نزد شما است، معادل نیست؛ اگر شما ازعارفان باشید. ما شما رامی‌بینیم که به‌آنچه جمع کرده‌اید برای‌غیرخودتان، مسرورید، نفوس خود را ازعوالمی که جز وحی محفوظ آنرا نتواند بشمارد منع می کنید، به تحقیق که اموال شما، شمارا از عاقبت مشغول کـرده است این برای شما سزاوارنیست اگربدانید، دلهای خودتان را ازگند دنیا پاك سازید، درحالی که بسوی ملکوت پروردگار خودتان خالق زمین و آسمان که بواسطه اوزلازل ظاهر میشود وقبائل مردم، جزکسانی که غیراوراترك کرده‌اند وآنچه دراوح مکنون‌بدان امرشده است گرفته‌اند، نوحه می کنند، بشتابید .

این روزی است که درآن کلیم بانوارقدیم فائزشد و از این قدحی که دریاها بدان آتش شد زلال وصال آشامید. بگوقسم بخدای حق که طور دراطراف مطلع

ظهورطواف می کند وروح ازملکوت ندا می کند: ای پسران غرور! بیائید بیائید، این روزی‌است که جمعیت خدابرای شوق بلقاء اوشتافته‌اندویهودیان‌فریادمی کنند: «وعده آمد و آنچه درالواح خدای متعال عزیزمحبوب نوشته بود، ظاهرشد.»

ای گروه پادشاهان! بتحقیق که ناموس اکبر درمنظرانور، نازل شد، هر امر مستوری ازطرف مالك قدرکه بواسطه اوساعت می آید، ظاهر شد، ماه بر دوقطعه شد وهرامرمحتومی تفصیل داده شد.

ای گروه پادشاهان! شما مملوکید، مالك به نیکوترین هیئات ظاهرشده وشما رابنفس مهیمن‌قیوم خود می‌خواند. برحذرباشیدکه شمارا غرور ازمطلع‌ظهورمنع کند یادنیا شما را ازخالق آسمان، محجوب بدارد. برخدمت مقصودی که شما را بکلمه‌ای ازنزد خودآفریده وشما رامظاهرقدرت آنچه بوده ومی‌باشد قرارداده‌است قیام کنید. قسم‌بخدا ما نمی‌خواهیم درممالك شماتصرف کنیم بلکه‌آمده‌ایم‌تادر دلها تصرف کنیم، بدرستی که آنها منظر «بهاء» می باشند، ملکوت اسماء بدین گواهی می‌دهد؛ اگرشما بفهمید.

کسی که مولای خود راپیروی کند؛ ازتمام دنیا اعراض کرده است واین‌چه مقام محمودی است! خانه‌ها را واگذارید آنگاه بسوی ملکوت اقبال کنیداین‌است آنچه در آخرت و اولی برای شما منفعت دارد، مالك جبروت بدین‌مطلب گواهی می‌دهد اگر شما بدانید. خوشا بحال پادشاهی که بر نصرت امرمن در مملکت من برخیزد وازغیرمن منقطع شود؛ بدرستی که اوازاصحاب کشتی سرخ است که خدا آنرا برای اهل «بهاء» قرارداده است.

برای هرفردی سزاواراست که اورا اعانت واحترام ویاری کند تا شهرها را بمفاتیح اسم من که مهیمن برآنچه درممالك غیب وشهود است بگشاید.

بدرستی که اوبمنزله چشم است، برای بشرومانندسفیده روشنی دهنده‌است درپیشانی اهل‌انشاء ورأس کرم است، برای جسدعالم؛ ای اهل «بهاء» اورابامال ونفوس یاری کنید.

امپراطور فرانسواژوزف پادشاه اتریش و مجارستان را مخاطب قرار میدهد

ای پادشاه اتریش! مطلع نوراحدیت درعکابود، گذشتی وازاوسئوال‌نکردی بعد از آنکه هرخانه‌ای باو مرتفع و هردری عالی باو باز شد. ما آنرا محل اقبال عالم ذکرقراردادیم وتوهنگامی که پروردگارتو وپروردگار عالمها بملکوت خدا ظاهر شد مذکور را ترك کردی ، ما در تمام احوال باتو بودیم تو را چنین یافتیم که فرع را چسبیده از اصل غفلت کرده‌ای بدرستی که پروردگار تو برآنچه می‌گویم گواه است.

حزنها ما را فراگرفت، زیرا تورا دیدیم که برای اسم مادورمیزنی ولی‌مارا پیش روی خود نمی‌شناسی، چشم بازکن؛ تا این منظرکریم رابه‌بینی وکسی راکه درشبها وروزها می‌خوانی بشناسی ونورتابان را ازاین افق فروزان به‌بینی.

امپراطور ویلهلم پادشاه پروس رامخاطب می‌سازد

بگو: ای پادشاه برلن ! ندارا از این هیکل مبین گوش ده که می‌گوید : لااله‌الاانا‌الفردالقدیم یعنی خدائی جز من فرد قدیم نیست.

(مترجم گوید: ملاحظه کنید چگونه این هیکل حادث فانی ادعای خدائی، تفرد وقدم می‌کند.)

برحذرباش که هنگامی که هوی تورا ازمالك عرش وفرش محجوب کرده؛ غرور تورا ازاین مطلع ظهورمنع نکند. این چنین قلم اعلی تورانصیحت‌می‌کند بدرستی که اوهرآینه فضال کریم است.

کسی را که شأن و مقامش از تو بزرگتر بوده است (مقصودش ناپلئون سوم امپراطور فرانسه است) یادکن او و آنچه دارا بود چه شد، بیدارباش و از خوابیدگان مباش.

بدرستی که وقتیکه ما او را خبر دادیم بآنچه از ستمکاران بر ما وارد شد؛ لوح خدارا دورانداخت: باین جهت ذلت اورا ازهرسوفراگرفت تاباخسران‌عظیم بسوی خاك برگشت.

ای پادشاه! دراو ودرامثال اوکه بلاد را مسخر کردند و برعباد حکمرانی کردند تفکر کن چگونه رحمن آنها را از قصور بقبور فرستاد؟ عبرت بگیر و از متذکران باش. ما چیزی از شما نمی‌خواهیم، جزاین نیست که ما شمارابرای خدا نصیحت می کنیم.

ای گروه پادشاهان! ما صبر می کنیم چنانکه بآنچه ازطرف شمابرما وارد شد، صبر کردیم.

روسای جمهور و پادشاهان امریکا راخطاب میکند

ای پادشاهان و روساء جمهور امریکا ! بآنچه کبوتر بر شاخه درخت بقا می‌خواندکه «لااله الا اناالباقی‌الغفورالکریم» (یعنی خدائی جزمن باقی‌غفور کریم نیست)گوش دهید.

هیکل پادشاهی را بهیئت عدل و تقوی و سر آنرا بتاج ذکر پروردگار خودتان خالق آسمان زینت دهید این چنین مطلع اسماء از نزد علیم حکیم شمارا امرمی کند.

موعود دراین مقام محمودکه بواسطه اودندان وجود ازغیب و شهود تبسم می کند ظاهر شد. روز خدا را غنیمت بشمارید. ملاقات خدا از برای شما از آنچه خورشید برآن طلوع می کند بهتراست؛ اگرشما از عارفان باشید.

ای گروه امراء بصدائی که ازمطلع کبریاء بلند است که «لااله الاانا الناطق العلیم» (یعنی خدائی جزمن ناطق علیم نیست)گوش دهید. با دستهای عدل شکسته را اصلاح کنید وصحیح ستمکار را بتازیانه‌های اوامر پروردگار خودتان که آمر حکیم است بشکنید.

بعثمانیان ودارالخلافه خطاب میکند

ای گروه روم ! مامیان شما آواز جغد می‌شنویم، مستی و هوی شما رافرا گرفته است؛ یاشما ازغافلان هستید؟ ای‌نقطهٔ واقع درساحل دودریا(یعنی‌قسطنطنیه) کرسی ظلم برتو برقرارشده است و آتش دشمنی بقسمیکه ملاء اعلا بواسطه آن نوحه وزاری می کنند درتو مشتعل گردیده. کسانی که در اطراف کرسی رفیع طواف می کنند، می‌بینند: که جاهل برعاقل درتوحکم می کند وظلمت برنورافتخارمی کند وتودرغرورمبین میباشی، زینت ظاهری تو، که قسم به پروردگارخلق بزودی فانی می‌شود، تورا مغرورساخته است، دختران وبیوه زنان وقبائلی که درتووجود دارند گریه می کنند؛ این چنین علیم خبیرتوراخبرداده است.

نرسانیدن آلمان وفرانسه

ای سواحل رود رن! بتحقیق که ماترا دیدیم که بشمشیرهای جزا که بسوی تو کشیده شده بود، ازخون پوشیده بودی ویك مرتبه دیگرچنین خواهی‌شد.مانالهٔ برلن رامی‌شنویم اگرچه امروزبرعزتی آشکاراست.

خطاب به طهران

ای زمین «طاء»! ازچیزی محزون مشو، خدا ترا مطلع فرح جهان قرارداده است، (زیرا مسقط‌الرأس اواست) اگربخواهد سریر تورا، بواسطه کسی که حکم بعدل کند وگوسفندان خدا را که بواسطه گرگها متفرق شده‌اند جمع آوری کند، مبارك می‌سازد؛ بدرستی که اوبا اهل «بها» بافرح وانبساط روبرومیشود. آگاه باش که اونزد خدا ازجوهرحق است.

بهاء خدا وبهاء کسی که درحال، درملکوت امراست برآن باد، خشنودباش خدا تو را افق نور قرار داده است؛ بدین جهت که مطلع ظهور (یعنی خود او) در تو متولد شده است وباین اسمی که خورشید فضل از آن ظاهراست و آسمانها و

زمین‌ها را روشن ساخته است، نامیده شدی.

بزودی اوضاع تومنقلب می‌شود وجمهور مردم برتو حکومت خواهند کرد؛ بدرستی که پروردگارتو هرآینه علیم و محیط است. بفضل پروردگار خود اطمینان داشته‌باش؛ زیرالحظات الطاف ازتومنقطع نخواهد شد، بزودی بعداز اضطراب، قرارخواهی گرفت. این چنین در کتاب بدیع امر گذشته است.

بخراسان خطاب میکند

ای زمین «خاء»! صدای مردانی راکه درذکر پروردگار غنی متعالند در تو می‌شنویم . خوشا روزیکه درآن پرچمهای اسماء در ملکوت انشأ بنام من ابهی منصوب شود درآنروز مخلصان بنصرت خدا خوشحال ومشرکان(یعنی مسلمانان) نوحه وزاری می کنند برای احدی نیست که برکسانی که بربندگان حکم می کنند اعتراض کند، آنچه رانزدآنها است، برای آنهاواگذارید وبادلهاتوجه کنید.

بمداد وقلم خطاب میکند

ای دریای اعظم ! آنچه را از نزد مالك قدیم بدان مأموری ، بر امتها بریز وهیاکل مردم را بنقش ونگار احکامی که دلها بدان فرحناك و چشم‌ها بدان روشن می‌شود، زینت بده.

درحکم زکوة درنزد آنها

کسی که صد مثقال طلا داشته باشد، نوزده مثقال آن از برای خـالق زمین وآسمان است.

ای قوم برحذرباشیدکه خودتان را از این فضل عظیم منع کنید. به تحقیق که ماشمارا باین مأمورکردیم بعد ازآنکه ما از شما وازهرکسی که در آسمانها و زمین‌ها است بی‌نیازیم.

بدرستی که دراین هرآینه حکمت‌هاومصالحی است که علم‌احدی جزخدای

عالم خبیر بدانها احاطه ندارد.

بگو: باین حکم می‌خواهد اموال شماراتطهیر کند وشمارا بمقاماتی که آنها را جز کسی که خدا می‌خواهد درك نمی کند، نزدیك سازد؛ بدرستی که او هرآینه فضال عزیز کریم است.

ای قوم درحقوق خدا خیانت نکنید ودر آنها جزباذن او تصرف نکنید. این چنین امر درالواح ودراین لوح منیع گذشته است. کسی که بخدا خیانت کند؛بر وجه عدالت باوخیانت میشود و کسی که بامرخدا عمل کند؛ برکت از آسمان عطاء پروردگارفیاض معطی باذل قدیم براونازل می‌شود. اوبرای شما چیزی را خواسته است که امروز آنرا نمیفهمید. بزودی هنگامی که ارواح بپرواز درآیند وبساط شادی‌ها درهم پیچیده شود، مردم آن را خواهند فهمید، این چنین کسی که نزد او لوح حفیظ است شما رایاد می کند.

بتحقیق که[1] عریضه‌های متعددی ازکسانی که ایمان آورده‌اند بعرش و اصل شده است که در آنها خدا ، پروردگار آنچه دیده می‌شود وآنچه دیده نمی‌شود ، پروردگار عالمیان راسؤال کرده بودند بدین جهت ما لوحی را بصورت امر نازل کردیم، شاید مردم باحکام پروردگارشان عمل کنند واین چنین ما پیش از این در سالهای متوالی سؤال شدیم ولی ما بحکمتیکه نزد ما بود قلم رانگاه داشتیم تا نامه‌هائی ازچند نفر دراین روزها رسید؛ باین جهت ماآنها رابحق چیزی که دلهارا زنده کند، جواب دادیم.

خطاب او بعلماء اسلام

بگو : ای گروه علما ! کتاب خدا را با قواعد و علومی که نزد شما است

۱ــ از گفته‌های آتیهٔ وی ظاهر می‌شود که اگر اصرار مؤمنین نبود؛ هرآینه این احکام رانازل نمی کرد ودین خود را تأسیس نمی کرد وبندگانش را بپیروی آن الزام نمینمود واین شیوهٔ تازه‌ای ازاین خدای تازه است که باشیوه خدایان قدیم فرق دارد. عش رجباً تری عجباً.

مقایسه نکنید؛ زیرا آن هر آینه ترازوی حق است ، بتحقیق که آنچه نزد امت‌ها است به این ترازوی بزرگ و این بنفس خود سنجیده می‌شود ؛ اگر شما علم داشته باشید.

چشم عنایت من برشما میگرید؛ زیرا شما کسی‌را که درهرشب وروزوصبح وشام می‌خوانید نمی‌شناسید.

ای قوم با روهای سفید و دلهای نورانی بسوی بقعه مبارکهٔ حمرائی توجه کنید که در آن سدرةالمنتهی ندا می کند : «لااله الله انا المهیمن القیوم» (یعنی خدائی جزمن مهیمن قیوم نیست).

ای گروه علما آیا یکی‌از شما می‌تواند در میدان مکاشفه وعرفان با من نیزه بازی کند؟ یا درجولانگاه حکمت و تبیان تاخت و تاز کند؟ نه، قسم بپروردگار رحمن من.

هرچه برروی آنست فانیست واین روی پروردگارمحبوب شماست ای‌قوم! ماعلوم رابرای شناختن معلوم قراردادیم وشمابواسطه‌آن از مشرق آنها که هر امر مکنونی بآن ظاهرمیشود محجوب شده‌اید. اگر افقی را که از آن خورشید کلام میتابد میشناختید؛ هر آینه مردم و آنچه نزد آنها است ترك میکردید و بسوی مقام محمود اقبال مینمودید. بگو این آسمانی است که گنج ام‌الکتاب در آن‌است؛اگر شماعقل داشته باشید.

اوهر آینه کسیست که بواسطه او سنك فریاد میکند وسدره برطورمرتفعی که برروی زمین مبارکه است ندا میکند : «الملك لله المالك العزیزالودود (یعنی ملك برای خدا، پادشاه عزیزودود است)

ما بمدارس نرفته‌ایم، مسائل مورد بحث رامطالعه نکرده‌ایم ، آنچه را این امی شما رابدان، بسوی خدای ابدی میخواندگوش کنید؛ زیراآنچه درزمین گنج شده است، بهتراست؛ اگرشمابفهمید. (مترجم گوید: بها راست میگوید ازسخنان مهمل ومغلوط اوچنین معلوم میشودکه وی بمدارس علمی نرفته ومسائل‌موردبحث

وتحقیق رامطالعه نکرده است ودرمکتب خانه هم ازشاگردان تنبل و بازی گوش بوده است وگرنه میبایست لااقل دستورزبان فارسی و عربی را فراگرفته باشد وتا اندازه‌ای بمباحث علمی آشنائی پیدا کرده باشد تاسخنان او، در مجالس ومحافل، بدین گونه مورد مسخره ومضحکه واقع نشود. آری اوفقط در خانقاه حکیم الهی رشتی وتکیه شاه نقش بندیه سلیمانیه کسب کمال کرده وازچنین کسی جزاین نباید انتظارداشت. انتهای کلام مترجم).

درغسل کردن وناخن گرفتن آنها

برشمادرهرهفته ناخن گرفتن وداخل شدن درآبیکه هیکل شما رافرابگیرد و ابدان شما راکه پیش‌ازاین بعلت کار کردن چرك شده است، پاکیزه کند، واجب گشته است. برحذرباشیدکه غفلت شما را ازآنچه ازطرف عزیزعظیم بدان مأمور شدید منع کند، هنگام صبح داخل آن شوید؛ در آب دست نخورده داخل شوید؛ داخل شدن درآب دست خورده جائزنیست. برحذرباشیدکه بخزینه‌حمامهای‌عجم نزدیك شویدکسیکه قصدآن کند؛ پیش‌ازورود به‌آن بوی‌گندآن را میشنود.

ای قوم! ازآنها دوری کنید وازکوچکان مباشید؛ زیراآن‌ها بصدیدوغسلین شباهت دارند؛ اگرشما ازعارفان باشید. همچنین است حوض‌های متعفن، آنها را ترك کنید وازمقدسین باشید. اگربخواهیم مظاهرفردوس را درروی زمین‌بشمانشان دهیم، باید بوئیکه دلهای مقربان بدان شاد میشود، ازشما شنیده شود. کسی که آب براوریخته شود وبدنش رابدان بشوید ازبرای اوبهتراست واو را دخول در آب کفایت میکند؛ زیرا اومیخواهدکارهارا برشماآسان کند؛ این فضایست ازطرف‌او؛ تا شما ازشاکران باشید.

درحرمت زن پدران‌آنها، برآنان وحیاء وی ازذکرحکم پسران

بتحقیق که‌زن پدران‌شمابرشماحرام‌شده است، ماحیاءمیکنیم که حکم‌پسران‌را

بیان کنیم. ای ملاء امکان ازرحمن بپرهیزید وچیزی را در لوح از آن نهی شدید، مرتکب نشوید ودر بیابان شهوات ازسرگردانان مباشید[۱].

بر احدی جائز نیست که هنگام راه رفتن، در راهها و بازارها، جلو مردم زبان خود را حرکت دهد؛ بلکه برای کسیکه میخواهد ذکر بگوید سزاوار است که درجائی که برای ذکر خداساخته شده است یادرخانه خودش ذکر بگوید؛ زیرا این اقرب بخلوص وتقوی میباشد. این‌چنین خورشیدحکم ازافق بیان‌تابیده‌است، خوشا بحال کسانیکه عمل کنند.

۱ــ کاش بروزمی‌داد آیا فقط زن پدرحرام است، نه سایرمحارم دیگر!؟ یاچنان است که درباره آنها گفته میشود (مسئولیتش بعهدهٔ آنها که گفته‌اند) که آنها غیر ازمادر و زن پدر را حرام نمیدانند ونزد آنها نکاح کسانی راکه تمام یهود ونصاری ومسلمین جائز نمی‌دانند مانند دختران وخواهران... جائزاست وتغییراین حکم ازجمله اسباب اختلاف میان عباس افندی وبرادرش میرزا محمد علی بودکه دومی بآنچه را اولی ازاحکام پدر یاخدایشان درباره نکاح خواهرودیگرمحرمات ابطال کرده؛ بود راضی نشد (والله اعلم) پس بتکفیریکدیگر برخواستند و بدینجهت شکافی در میان بابیان بهائی حاصل شد که رشته کار آنها گسیخته شد. ودیگر آنکه سبب حیاء وی از بیان حکم پسران باینکه حلال وجائزاست یاحرام وقبیح است معلوم نشد؛ زیرا این کار زشت اکنون در مقدمه آفات عمران وازاعظم قبایحی است که روی عالم بشریت راسیاه نموده است و مصیبتش شرق وغرب عالم رافراگرفته است پس اوچگونه حیا می کند که صریحاً بگوید دراین شریعت تازه وحلال است یاحرام؟ اگرمقصود اواینست که حلال است؛ پس مجوز حلیت آن کدام است؟ واگرمقصودش اینست که حرام است: پس درکجا وکجا عقاب ومجازات مرتکبین آنرا توضیح داده است؟ خدا راضی شود ازکسیکه این امرمشکل رابرای ماحل کند البته برای وی اجروثواب خواهد بود. خوانندگان برای روشن تر شدن مطلب می‌توانند به خاطره‌ای که صبح دراین مورد دربارهٔ شوقی افندی نقل می کند، مراجعه کنند.

دروجوب وصیت نامه نوشتن پیش از مردن نزد آنان

بتحقیق که برهر نفسی نوشتن وصیت‌نامه واجب شده است و از بـرای او است که ابتدای نامه را باسم اعظم زینت دهدو درآن بـوحدانیت خـدا در مظهر ظهورش (یعنی دراو) اعتراف کندآنگاه هرچه را ازکارهای خوب بخواهد بنگارد تا در عوالم امر و خلق برای اوگواه باشد و نزد خدای حافظ امین، گنجی بـرای وی باشد.

در اعیاد آنها

بتحقیق که عیدها، بدوعید بزرگ منتهی میشود:

اول روزهائیست که رحمن باسماء حسنی و صفات علیای خود برهر کسیکه در امکان است تجلی نموده است. (یعنی روزولادت او)

و دیگر روزی است که ما کسیرا که مردم باین اسمیکه مردگان بواسطهٔ آن برمیخزند وآنچه در آسمانها وزمین‌ها است محشور میشوند مبعوث کردیم(یعنی روز بعثت باب).

(تبصره : این کسیکه ادعا میکندکه او باب را برسالت مبعوث کـرده است بقدری عامی بوده است که این جملهٔ‌کلام اوکه‌آنرا وحی آسمانی می‌دانسته است با هیچ قاعده و دستوری تطبیق ندارد.

جمله کلامش اینست: « بهذا الاسم الذی قامت‌الاموات و حشر فی‌السموات والارضین والاخرین فی‌یومین» . جملهٔ مذکور از چند جهت غلط است.

اول در جملهٔ « قامت‌الاموات » ضمیر عاید بموصول ندارد.

دوم در جملهٔ «وحشرفی‌السموات والارضین» نه فاعل دارد و نه ضمیر عاید بموصول دارد.

سوم جملهٔ « والاخرین فی‌یومین» که ظاهراً عطف به « الی‌العیدین‌الاعظمین» است باآن جمله معطوف علیه سه سطر فاصله پیداکرده است که معطوف‌ومعطوف-

علیه بهم ارتباط پیدا نمیکنند. جای تعجب است که چنین مرد نادانی که نمیتواند حرف بزند این طور لاف خدائی میزند و این چنین گزاف گوئی میکندوعجب‌تر آنکه مردمی هم بچرندهای او گوش میدهند خدا بهمه عقل و حقیقت مرحمت فرماید. مترجم)

و دو عید دیگر در دو روز است این چنین امر از نزدآمرعلیم گذشته‌است. خوشا بحال کسیکه بروز اول از شهر « بها » که خداآنرا باین اسم عظیم قرارداده است، فائز شود. خوشا بحال کسیکه نعمت خدا را برخودش در این روز اظهار بدارد. بدرستیکه او از کسانیستکه شکر خدا را بفعل خودش که برفضل اوکه به جمیع عوالم احاطهٔ دارد، اظهار داشته است.

بگو: بدرستکه آن هرآینه اول ماهها و مبدأ آنها است و درآن نسیم حیات برتمام ممکنات میگذرد، خوشا بحال کسیکه آنرا بروح و ریحان ادراك کند، ما گواهی میدهیم که او ازفائزان است.

بگو: بدرستیکه‌عیداعظم پادشاه اعیاداست، ای‌قوم نعمت خدا را برخودتان یادکنید که شما خواب بودیدو او، از نسیم‌های وحی شما را بیدار ساخت و راه روشن و مستقیم را بشما معرفی کرد.

کیفیت مریض داری نزدآنها

هرگاه مریض شدید باطباء حاذق مراجعه کنید، ما اسباب را بر نداشتیم بلکهٔ آنها را از این قلمیکه خدا آنرا مطلع امر خود که تابنده و نور دهنده است قرار داده ، ثابت کردیم.

درحکم آوردن اموال نفیسی که بندگان او جمع کرده‌اند به نزد او

بتحقیق که خدا برهر نفسی نوشته بود که اموال بی نظیر خود را بنزدعرش

بیاورد؛ بدرستیکه‌ما از این تکلیف‌عفو کردیم فضلیست از نزد ما بدرستیکه او معطی کریم است.

خوشا بحال کسیکه درحالیکه ذاکر، متذکر و مستغفر باشد رو بمشرق‌الاـ ذکار (اسم معبد آنها است) آورد و هنگامیکه داخل آن شد برای گـوش دادن بآیات خدای ملك عزیز حمید ساکت به نشیند.

بگو : مشرق الاذکار خانه‌ایست که در شهرها و دهات برای ذکر من‌ساخته می‌شود، این چنین نزد عرش نامیده شده است؛ اگر شما از عارفان باشید.

کسانیکه ایات رحمن را با آوازهای خوش‌میخوانند؛ چیزیرا از آن‌استفاده میکنند که ملکوت ملك آسمانها و زمین‌ها باآن معادل نمیشود و بواسطه‌آن بوی خوش عوالم مراکه امروز جز کسانیکه از این منظر کریم بآنها بصیرت داده شده است نمیباشند، می‌یابند.

بگو : بدرستیکه آنها دلهای صاف رابسوی عوالم روحانیکه از آنهابعبارت و اشارات تعبیر و اشاره نمیشود، جذب میکنند.

خوشا بحال شنوندگان. ای‌قوم! برگزیدگان مرا که بـرذکر من میان خلق من و بلند کردن شأن من در مملکت من قیام کرده‌اند یاری کنید، آنـها ستارگان آسمان عنایت من و چراغهای هدایت من برای مخلوقات من میباشند کسیکه بغیر آنچه در وحی نازل شده است سخن بگوید او از من نیست؛ برحذر باشید که هر مدعی گناهکاری را پیروی کنید.

بتحقیق که الواح بهیئتی که فالق‌الاصباح که میان آسمانها و زمین‌ها ظاهر است ختم نموده، زینت داده شده است.

بریسمان محکم ورشتهٔ امر محکم و متین من تمسك بجوئید. خـدا بـرای کسیکه میخواهد زبـانهای مختلف را فرا بگیرد، اذن داده تا امر خدا را در شرق و غرب زمین تبلیغ کنند و آنرا میان دولتها و ملتها بروصفیکه دلها بدان‌ها مجذوب و هر استخوان پوسیده‌ای بدان زنده شود یاد کنند.

درنوشیدن شراب و ادب نزد آنها

بر هیچ عاقلی نیست که چیزیرا که عقل را میبرد، بیاشامد و برای او است که هرچیزیکه برای انسان سزاوار است عمل کند نه چیزیرا که هر غافل مریبی مرتکب میشود (از این عبارت مبهم نه حلال بودن فهمیده میشود و نه حرام‌بودن.)

سرهای خودتانرا بتاج امانت ووفا و دلهای خودتانرا برداء تقوی وزبانهای خود را براستی خالص و هیکلهای خودتانرا به نقش‌و نگار آداب زینت دهید.تمام اینها از ملکات خوب انسان است؛ اگر از بینایان باشید.

ای اهل « بهاء » برشتهٔ بندگی‌خدای‌حق‌تمسك بجوئید تا بدین وسیله‌مقامات شما ظاهر شود، اسامی شما ثبت شود و مراتب و اذکار شما در لوح محفوظ بالا برود. برحذر باشید که ساکنین روی زمین شمارا از این مقام عزیز رفیع بازدارند ما شما را در اکثرالواح و در این لوحیکه از افق آن خورشید احکام پروردگار مقتدر حکیم شما آشکار گشته باینها وصیت کرده‌ایم.

در اینکه پسر بزرگ خود عباس را جانشین خود قرار داد

وقتی دریای وصال فرورفت و کتاب مبدأ و مآل درگذشت؛ بسوی کسیکه خدا او را خواسته است و از این اصل قدیم انشعاب یافته رو بیاورید، پس درمردم وکم عقلی آنها نظر کنید که آنچه برای آن‌هاضرر دارد طلب میکنند و آنچه‌برای آنها منفعت دارد ترك میکنند، آگاه باش که آنها از سرگردانانند.

در مذمت و نکوهش او، از آزادی

ما پاره‌ای از مردم را می‌بینیم که آزادی میخواهند و بدان افتخار می‌کنند، آنها در نادانی آشکارند؛ زیرا آزادی بفتنه‌ای منتهی میشود که آتش آن خاموش

شدنی نیست. این چنین محصی علیم‌شما را خبر میدهد. پس دانسته باشید که‌مطالع و مظاهر آزادی، حیوان است. برای انسان شایسته است که تحت قوانینی باشد که او را از نادانی خود و از ضرر حیله کنندگان حفظ کند. آزادی، انسان را از شئون آداب ووقار خارج میکند. و او را در شمار مردمان پست قرار میدهد. خلق را نگاه کنید که چاره‌ای برای آنها نیست جز آنکه مانند گوسفندان، شبانی برای حفظ خود داشته باشند بدرستیکه این هر آینه حق آشکار است. مادر پاره‌ای از مقامات، نه در پاره‌ای دیگر، آنرا تصدیق میکنیم؛ بدرستیکه ما از دانایان میباشیم. بگو: آزادی در پیروی اوامر من است، اگر شما از عارفان باشید. اگر مردم آنچه را که ما از آسمان وحی برای آنها نازل کرده‌ایم پیروی کنند؛ هر آینه خودشان را در آزادی محض خواهند یافت. خوشابحال کسیکه مراد خدا را در آنچه ازمشیت مهیمن او برتمام عوالم نازل شده است بشناسد. بگو: آن آزادیکه برای شمانافع است، در بندگی خدای حق است.

کسیکه شیرینی آنرا درك کند؛ آنرا بـا ملکوت آسمانها و زمینها عوض نمیکند.

در سؤال کردن، نزد آنها

در «بیان» سؤال کردن بر شما حرام گشته است ولی خدا از این عفو کرد تا آنچه را که بدان احتیاج دارید، سؤال کنید؛ نه آنچه را که مردانی بیش از شما بدان سخن گفته‌اند (یعنی علوم و معارف سابقین) از خدا بپرهیزید و از پرهیزکاران باشید، آنچه را که در امر خدا برای شما نافع است، سؤال کنید بتحقیق که خدا باب فضل را برساکنین آسمانها و زمینها مفتوح ساخته است.

در تعداد ماهها

تعداد ماهها در کتاب خدا نوزده ماه است که اول آنها باسمی که مهیمن بر

تمام‌عوالم‌است زینت داده شده است (یعنی باسم بهاء)

در دفن مردگان نزد آنان

بتحقیق که خدا بدفن مردگان دربلوروسنگهای قیمتی‌وچوبهای محکم‌لطیف وگذاشتن انگشتر نقش‌دار درانگشتان آنها، حکم کرده است بدرستی که او تقدیر کننده علیم است . برای مردان نوشته میشود : «ولله‌مافی السموات و الارض و مابینهما وکان‌الله‌بکل‌شیئی‌علیماً»واز برای‌زنان: «ولله‌ملك‌السموات والارض‌مابینهما وکان‌الله علی کل‌شیئی قدیراً» اینست‌آنچه پیش از این نازل شده است و نقطهٔ بیان (یعنی باب) بدان ندا میکندومیگوید: ای محبوب امکان: (یعنی خودش) در اینجا بچیزیکه بوهای خوش الطاف تورا درمیان جهانیان انتشاردهد ، سخن بگو .

ماهمه را خبردادیم که آنچه در «بیان» نازل شده است ، بایك کلمه که از جانب تواست معادل نیست؛ بدرستی که توبهرچه بخواهی مقتدری . بندگان خود را از فیوضات دریای رحمت خود منع مکن بدرستی که توصاحب فضل عظیمی . بتحقیق که ما آنچه خواست اجابت کردیم ، بدرستیکه او هرآینه محبوب مجیب است .

چیزیکه این هنگام دربارهٔ من از نـزد خدا نـازل شده است ، برآن نقش میشود ؛ بدرستی که آن شما و برای آنها بهتر است ، بدرستیکه ماحکم کننده‌ایم .

من از طرف خداآمده‌ام درحالی که از غیراو منقطع هستم و بـاسم رحمن رحیم‌وی مستمسك میباشم .

بسوی وی برمیگردم ؛ این چنین ، خداکسی راکه میخواهد بفضلیکه ازنزد اواست اختصاص میدهد بدرستی که او هرآینه مقتدرقدیر است. اورا درپنج جامه ازحریر یاپنبه‌کفن کنید وکسی که استطاعت نداشته‌باشد بیکی ازآنها اکتفا کند ، این چنین امرازنزد علیم‌خبیر گذشته است .

نقل‌مردگان ازشهر بیش از مسافت یك ساعت برشما حرام است ، او را در

مکان نزدیکی باروح وریحان دفن کنید .

خدا آنچه را در«بیان» درباره تحدید سفرها بدان حکم کرده بود ، برداشت؛ بدرستی که او هر آینه مختاراست ، هرچه بخواهد می کند وهرچه اداره کند، بدان حکم می کند .

بهاء صریحاً ادعای خدائی میکند

ای اهل انشاء ! نداء مالك اسماء را بشنوید ، که ازطرف زندان اعظم خود شمارا نداء میکند: که خدائی جزمن مقتدرمتکبر متسخر متعالی علیم حکیم نیست، خدائی جز او که مقتدربرتمام عوالم است نیست ، اگربخواهد عالم را بحکمتی که از نزد او است می گیرد ،برحذر باشید که دراین امریکه ملاءاعلاو اهل مدائن آسمان ازبرای آن خضوع کردند توقف کنید ، از خدا بپرهیزید وازمحجوبان مباشید . پرده‌ها را بآتش محبت من وسبحات را باین اسمیکه مابدان عالم را مسخر کرده‌ایم بسوزانید .

در ترغیب وتحریص وی برساختن دو کعبه و دوقبله در حالیکه بدانها با بیت‌الله‌الحرام مناظره میکنند

دردومقام ومقاماتی که عرض پروردگاررحمن شما استقرار یافته است، خانه بلند مرتبه بسازید ؛ این چنین مولای عارفان شما را امـر میکند . برحذر باشید که شئونات زمین شمارا ازآنچه بدان امرشدید ازطرف قوی امین آمرشدید بازدارد. درمیان مردم بر وصفی که شبهات کسانیکه وقتی خدا بسلطان عظیم ظاهر میشود ؛ بدو کافر می‌شوند ، شما را منع نکند مظاهر استقامت باشید برحذرباشید که آنچه درکتاب نازل شده است شمارا از این کتابی کـه بحق سخن میگوید : کـه‌نیست خدائی جزمن عزیزحمید، بازندارد . باچشم انصاف‌بسوی کسیکه ازآسمان‌مشیت واقتدار آمده است نظر کنید و ازسرکشان مباشید . پس آنچه را که ازقلم بشارت

دهنده به من (یعنی باب) جاری شده است ، درذکراین ظهور و آنچه سرکشان در ایام او مرتکب شده‌اند یادکنید . آگاه باشیدکه آنها اززیان کارانند .

بگو : اگرشما آنچه را ماظاهر میکنیم ادراك نمودیـد ؛ شما ازفضل خـدا سؤال میشوید تا بواسطه احاطه‌اش بر سرائر شما ، برشما منت گذارد ؛ زیرا این عزتی است ممتنع منیع .

ان یشرب کاس‌ماء عندکم اعظم‌من ان‌تشربن کل نفس‌ماء وجوده بل کل‌شیئی ان‌یاعبادی تدرکون .

(مترجم گوید : این عبارت قابل ترجمه‌نیست مـن از خوانندگان گرامی تمنادارم آنرا تجزیه وترکیب و معنی کنند تا معلوم شود که بها چه‌قدر بی‌سواد و مهمل‌گو بوده است . انتهای کلام مترجم.)

اینست آنچه که ازنزد اونازل شده است درحالی که مرا یادنموده است اگر شما بدانید . کسی که دراین آیات تفکر کند و بآنچه از مروارید های مخزونه در آنها مستوراست اطلاع پیدا کند ؛ قسم‌بخدا او ازطرف زندان بوی خوش رحمن را می‌شنود وباقلب خود با اشتیاقی که آسمانها وزمینها نتوانند او را منـع کنند ، بسوی اومی‌شتابد .

بگو : حجت وبرهان دراطراف این ظهور گردش میکند ، این‌چنین رحمن آنرا نازل کرده است‌اگرشما ازمنصفان باشید .

بگو : این روح کتابها است که قلم‌اعلی آنرا منتشر ساخته است وهرکس درانشأ بود مدهوش شد ؛ مگرکسانیکه نسیمهای رحمت من و وزشهای الطاف‌من، که مهیمن برتمام عوالم است، اورا فراگرفت.

ای جمعیت «بیان» (بـابیان ازلی را خطاب میکند) از خدا بپرهیزید آنگاه آنچه را درجای دیگرنازل کرده است‌نظر کنید میگوید : «قبله کسیست که خدااو

۱ـ ایضاً ص۲۸۳

را ظاهرمیکند؛ هرگاه او تغییر کند قبله‌هم تغییرمیکند تااین که برقرارگردد»

(میخواهد بگوید یکروزمن یظهره‌الله صبح ازل بود و لاجرم او قبله بود و اکنون من یظهره‌الله تغییریافته ومن می‌باشم ؛ پس‌من قبله‌هستم . دراین جمله«بهاء» اقرارکرده است کـه آن من یظهره‌الله که مورد بشارت باب بوده صبح ازل است ولی ادعای تغییر کرده است وچون دلیلی برتغییرجزادعای خود «بهاء» وجودندارد پس لاجرم ادعای او باطل ومردود است . مترجم)

این چنین ازنزد مالك قدر نازل گشته است ؛ زیرا این منظراکبر را خواسته است بیادآورد .

ای قوم ! تفکر کنید واز سرگردانان مباشید ، اگـراو را ازروی هوای نفس خودتان انکارکنید ؛ بچه قبله‌ای رومی آورید ؟ ای‌گروه غافلان . در این آیه تفکر کنید آنگاه بخدا انصاف دهید شاید مرواریدهای اسرار را از این دریائیکه باسم عزیزمنیع من بموج درآمده است بیابید.

برای احدی نیست که امروز بآنچه دراین ظهور ظاهـرگشته است ، تمسك جوید این حکم خدا است پیش ازاین وبعد ازین وبدین صحف اولین زینت‌یافته است این ذکر خدا است پیش ازین و پس‌ازین که دیباچـه‌کتاب وجـود ، بدان نگارش پیداکرده است اگرشما ازشعورداران باشید ،این امرخدا است پیش‌ازین وپس ازین ؛ برحذرباشید که‌شما ازکوچکان باشید ، چیزی شما را امروزبی‌نیاز نمی‌کند وبرای کسی‌مفری جز خدای علیم‌نیست .

کسی که مرا بشناسد ، مقصود را شناخته است و کسی که بسوی من توجه کند ، بسوی معبود توجه کرده است .

این چنین درکتاب تفصیل داده شده است و امـراز نزد خـدای پروردگار عوالم گذشته است .

کسیکه آیه‌ای‌ازآیات مرابخواند ؛ازبرای او بهتراست ازاینکه کتب اولین وآخرین را بخواند ؛ این بیان رحمن است اگرشما ازشنوندگان باشید ، این حق

علم است اگرشما ازعارفان باشید .

سپس بآنچه درجای دیگر نازل شده است نگاه کنید شاید آنچه را که نزد شمامیباشد واگذارید ؛ درحالیکه بسوی‌خدای پروردگار تمام عوالم رومی‌آورید. میگوید : (یعنی باب) «لایحل الاقتران ان‌لم‌یکن فی‌البیان ان یدخل من‌احدیحرم علی‌الاخر ، یملك‌من‌عنده‌الاوان‌یرجع ذالك بعدان یرفع‌امرمن تظهره بالحق‌اوماقد ظهربالعدل و قبل ذالك فلتقربن‌لعلکم بذکر امرالله ترفعون . (ماهیچ معنائی برای این عبارت نفهمیدیم.)

(مترجم گوید : اصولاً کلمات سید علی محمد باب هیچ معنائی نمی‌تواند داشته باشد ؛ زیراتمام اغلاط واباطیل است و بدین‌جهت ماهم آنرا ترجمه نکرده عین آنرا نقل کردیم تاخوانندگانیکه سوادعربی دارند بخوانند وبدانند که این‌مرد چقدر بی‌سواد بوده است .

اینچنین کبوتران برشاخه‌ها بذکر پروردگارشان خوانندگی می کنند خوشا بحال شنوندگان .

ای اهل «بیان» ! شمارا بپروردگار رحمن شماقسم میدهم که در چیزی که نازل‌شده است باچشم انصاف نگاه کنید واز کسانی نباشیدکه برهان خدارامی‌بینند وآنرا انکار می کنند ؛ آگاه‌باش که آنها ازهلاك شوندگانند.

بتحقیق که نقطةالبیان (یعنی باب) دراین آیه تصریح نموده که امرمن‌پیش از امر او بالامی گیرد ، هرمنصف علیمی بدان گواهی میدهد ، چنانکه می‌بینید که امروز بقسمی بالاگرفته است که جز کسانی که دیدگانشان در دنیا پوشیده است و درآخرت برای آنها عذاب‌خوارکننده است، انکار ندارند .

بگو : قسم‌بخدا که من‌هرآینه محبوب او (یعنی‌باب) هستم واکنون آنچه را ازآسمان وحی نازل‌می‌شود میشنود ، و برآنچه درایام اومرتکب شدید نوحه می کند . ازخدا بترسید وازمتجاوزان مباشید .

بگو : ای قوم اگر بدوایمان نمی‌آورید پس براو اعتراض نکنید ، قسم

بخدا آنچه ازلشگرستمکاران برعلیه اواجتماع کرده‌اندکافی خواهد بود.

بدرستی که اوپاره‌ای‌ازاحکام رانازل کرده است تاقلم اعلی‌دراین‌ظهوراعلی جز بر ذکرمقامات عالیه ومنظراسنای وی حرکت نکند.

ماچون خواستیم تفضلی کرده باشیم‌آنها را بحق تفصیل دادیم وآنچه‌راکه خواستیم ازبرای شماتخفیف دادیم بدرستیکه اوهرآینه فضال کریم است.

بتحقیق که او پیش از این شما را خبر داد به آنچه این ذکر حکیم بدان سخن میگوید؛ گفته است: (یعنی باب) وگفتار اوحق است که اودرهرحالی‌سخن میگویدکه: «نیست خدائی جزمن که فرد وواحد و ممتنع و بدیعم.» این از فضل خدا است؛ اگرشما ازعارفان باشید، این از امر محکم واسم اعظم و کلمهٔ علیا و مطالع اسماء حسنای خدا است؛ اگرشما از دانایان باشید، بلکه بواسطهٔ او مطالع ومشارق ظاهرمیشود.

ای قوم درآنچه بحق نازل‌شده است تفکروتدبر کنید و ازمتجاوزان‌مباشید.

درآداب ومعاشرت نزد آنها

با ادیان بروح وریحان معاشرت کنید تابوی خوش رحمن را ازشما بیابند. برحذرباشیدکه تعصب جاهلیتی که میان خلق هست شما را فراگیرد. مبدأ تمام‌آنها خداست وبسوی اوبرمیگردند. زیرا اومبدأ خلق ومرجع جهانیان است.

برحذرباشیدکه هنگام نبودن صاحب خانه، وارد خانه‌ای شوید مگر بعداز اجازه او، درهرحال بامربمعروف تمسك داشته باشید وازغافلان مباشید.

بتحقیق که پاکیزه کردن خوراکی‌ها وغیرآن بدادن زکوة واجب‌شده‌است؛ این چیزی است که نازل کنندهٔ آیات دراین ورق منیع بدان حکم کرده‌است.بزودی هرگاه خدابخواهد نصاب‌آنرا ازبرای شماتفصیل میدهد بدرستیکه‌اوبعلمی که نزد اواست‌آنچه رابخواهد تفصیل میدهد؛ زیرا اوعلام حکیم است.

سؤال کردن: یعنی طلب حاجت نمودن، روانیست وکسیکه ازاوسؤال شود عطا کردن بر او حرام است؛ برهر کسی نوشته شده است که باید کسب کند و

کسیکه عاجز باشد، بر وکلا و اغنیاء است که او را بقدر کفایتش اعانت کنند، بحدود وسنت خدا عمل کنید وآنها را حفظ کنید چنانچه چشمهای خودتان‌راحفظ میکنید وازز یان کاران مباشید.

بتحقیق که شمادر کتاب (یعنی بیان) ازجدال ونزاع و ضرب و امثال آن از چیزهائی که دلها رامحزون میکند، منع شدید.

کسیکه کسی را محزون کند؛ بر او است که نه مثقال طلا انفاق کند. این چیزیستکه مولای جهانیان بدان حکم کرده است ولی دراین ظهورازشماعفو کرده وشمارابه نیکی و پرهیزکاری وصیت نموده است. امریست ازنزد او در این لوح منیر. برای هیچکس راضی نشوید به چیزیکه از برای خودتان راضی نمیشوید، ازخدا بپرهیزید واز متکبران مباشید. تمام شما از آب آفریده شدید و بسوی خاك برمیگردید، درعاقبت امرخودتان فکر کنید وازستمگران مباشید. آنچه راکه سدره ازآیات خدا برشما تلاوت میکند گوش کنید؛ زیرا آن از طرف خدای پروردگار آخرت واولی، هرآینه ترازوی‌هدایت است وبواسطه‌آن نفوس بسوی‌مطلع‌وحی پرواز میکنند ودلهای مقبلان استضائه میکنند.

این حدود خداست که برشما واجب‌گشته است واین اوامرخداست که شما دراوح بدانها مأمورشده‌اید، بروح و ریحان عمل کنید؛ این برای شما بهتراست اگرشما ازعارفان باشید، آیات خدارادرهرصبح وشام‌تلاوت کنید؛ کسانی که‌تلاوت نکنند، بعهد ومیثاق خدا وفانکرده‌اند وکسانیکه امروزازآنها اعراض کنند؛درازل الازال ازخدا اعراض کرده‌اند.

ای بندگان! همه ازخدا بپرهیزید، زیادی قرائت واعمال شب وروز شمارا مغرورنسازد، اگرکسی آیه‌ای ازآیات رابروح وریحان قرائت کند برای او بهتر است ازاین که کتابهای خدای مهیمن قیوم را بکسالت تلاوت کند، آیات خدا را بقدری که شماراکسالت نگیرد تلاوت کنید، چیزی که ارواح شماراکسل وسنگین کند بخود تحمیل نکنید، بلکه چیزیکه‌آن را سبك کند که با بالهای آیات بسوی

مطلع بینات پرواز کند، این نزدیکتر بسوی خدا است اگر شما عقل داشته باشید. آنچه را از آسمان عظمت و اقتدار نازل گشته باولاد خودتان تعلیم کنید تا الواح رحمن را در غرفه‌هائیکه در مشرق الاذکار ساخته شده است با نیکوترین لحنها بخوانند؛ زیرا کسی را که جذبه محبت اسم من فراگرفت؛ آیات خدا را بروصفی میخواند که دلهای مردمان خواب را مجذوب میکند؛ گوارا باد بر کسیکه شراب حیوان را از بیان پروردگار رحمن باین‌اسمی که بواسطه آن کوههای‌بلند متلاشی میشود بنوشد.

درواجب بودن تغییراثاث خانه درنزد آنها، هرنوزده سال

تجدید اسباب خانه بعدازگذشتن نوزده سال، برشما واجب گشته است این چنین امرازنزد علیم خبیر گذشته است؛ بدرستیکه اوخواسته است که شما راو آنچه نزد شما میباشد لطیف کند، ازخدا بپرهیزید واز غافلان مباشید. کسیکه استطاعت نداشته باشد؛ خدا ازاو عفو نموده است؛ بدرستیکه او هرآینه غفور کریم است. درتابستان همه روز ودرزمستان هرسه روزیکمرتبه پاهای خودتان‌رابشوئید. کسیکه بر شما غضب کند؛ شما درمقابل با او برفق و مدارا رفتار کنید و کسیکه شما را دفع کند؛ شما اورا دفع نکنید، اورابخودش واگذارید وبرخدای منتقم عادل قدیر؛ توکل داشته باشید.

بتحقیق که‌شما ازبالارفتن برمنابرممنوع شدید، کسیکه‌بخواهدآیات پروردگار خودرا تلاوت کند؛ باید برروی تخت به نشیند وپروردگارخود وجهانیان‌رایاد کند؛ بتحقیق که خدا ومطالع امرمشرق منیراورا دوست دارد.

قماربازی وافیون برشما حرام شده است، ای‌گروه خاق دوری کنید ازآنها وازمتجاوزان مباشید. برحذر باشیدکه آنچه هیکل شما را کسل میکند و به ابدان شما ضرر میرساند استعمال کنید. ما از برای شما نمی‌خواهیم مگرچیزیراکه برای شما منفعت داشته باشد. تمام اشیاء بدین گواهی میدهند اگر شما بشنوید. هرگاه

شما رابه ولیمه‌ها ومهمانیها دعوت کردند، بافرح وانبساط دعوت آنها را اجابت کنید کسیکه بوعده خود وفا کند؛ اوازوعده بعقوبت ایمن خواهد بود.

این روزی است که هرامرحکیمی در آن تفصیل داده شده است، بتحقیق که سرسر بزیرانداختن درمقابل اشاره رئیس ظاهرشد.

خوشابحال کسیکه خدا اورابراقرار به‌شش چیزیکه باین الف راست‌مرتفع شده است تأیید کرده باشد. «قد ظهرسرالتنکیس لرمزالرئیس طوبی لمن ایده الله علی‌الاقراربالسته التی ارتفعت بهذه الالف‌القائمه‌الانه من المخلصین.» (ما معنائی ازاین عبارت نفهمیدیم).

(مترجم گوید: ازعبارات باب وبها نباید انتظار معنی داشت؛ زیرا آنها هم مانند سید کاظم رشتی الفاظی بهم بافته‌اند؛ نهایت سید کاظم چون سواد عربی داشته است، لاجرم عباراتش ازنظرادبی صحیح است ولی این دونفر چون سواد عربی نداشته‌اند، باین جهت عباراتشان از نظرصناعت لفظی هم غلط و نامربوط است. انتهای کلام مترجم)

آگاه باش که اوازمخلصان است. چه‌قدرازعبادت کننده‌ای که اعراض‌نموده وچه قدرازتارك عبادتیکه اقبال کرده ومیگوید: سپاس ازبرای تواست ای مقصود جهانیان (یعنی خود او). بدرستیکه امر بدست خدا است، بهر کس که بخواهد، می‌دهد وازهر کس که میخواهدآنچه را دلهای نهانی می‌خواهد وآنچه‌راچشم‌های اشاره کنندگان بدان حرکت میکند، منع می کند.

چه قدرازغافلانیکه باخلوص بما اقبال نمودند؛آنها رابرتخت‌قبول‌نشانیدیم وچه قدرازخردمندانیکه ماآنها رابسوی آتش برگردانیدیم؛ عدلی است ازطرف ما بدرستیکه ما ازحکم کنندگانیم.

(مترجم گوید: چون حسینعلی بهاء این‌حقیقت را دانسته بود که‌مرام ومسلك اودرنزد خردمندان مردود میباشد وفقط افراد بی‌اطلاع وغافلان دعوت او را قبول میکنند باین جهت اوهم فقط غافلان را بر تخت قبول می‌نشاند و خردمندان را

بگمان خودش بسوی آتش می‌فرستاد ولی ازنظر خـردمندان آن تختی که «بهاء» غافلان را برآن می‌نشانید قعرجهنم و آن آتشی که «بهاء» خردمندان را بسوی آن میفرستد اعلی درجات بهشت‌برین است . انتهای کلام مترجم)

بدرستی که او هرآینه مظهر «یفعل‌الله مایشاء» است ومستقربرعرش «یحکم مایرید» است .

خوشحا بحال کسی که بوی خوش معانی‌را ازاثر این قلمی که وقتی حرکت میکند ؛ نسیم خدارا درآنچه غیراو است انتشارمی‌دهد وهرگاه توقف‌کند کینونه اطمینان را درامکان ظاهرمی کند ؛ برتراست رحمن پس این‌فضل عظیم‌ظاهرشد.

بگو : بواسطه اینکه‌ظلم را تحمل کرد ؛ عدالت درآنچه سوای اوبودظاهر شدوبواسطهٔ این که ذلت را قبول کرد ؛ عزت خدا میان جهانیان آشکارشد .

برداشتن آلات جنگ ، جـزدرموقع ضـرورت برشما حرام شده است و پوشیدن لباس حریربرای شماحلال گشته است ، بتحقیق که خدا حکم حد را در لباس وریش ازشما برداشته است ، فضلیست از نزد او بدرستی که او هرآینه آمر علیم است.

چیزی راکه عقول مستقیمه انکارنداشته باشد عمل کنید و خـود را بازیچهٔ نادانان قرارندهید . خوشابحال کسی که خود را بزینت آداب و اخلاق تـزیین کند ، بدرستی که او ازکسانیست که پروردگار خود را بعمل واضح آشکار یاری کرده است.

خانه‌های خدا وبلاد او را تعمیر کنید ، آنگاه اورا در آنجاها بآهنگ های مقربان یادکنید . جزاین نخواهد بود که دلها بزبان تعمیر می‌شود چنانکه خانه‌ها وعمارتها بادست واسباب دیگرتعمیرمی‌شود . مابرای هرچیزی اززدخودمان‌سببی قراردادیم ، بدان تمسك‌داشته‌باشید وبرحکیم خبیرتوکل کنید خوشابحال کسی که بخدا وآیات او اقرارکند و باین که او از آنچه می کند سؤال نمی‌شود ، اعتراف داشته باشد ، این کلمه‌ایست که خدا آنرا نقش‌ونگار عقاید واصل آنها قـرارداده

است وبدان عمل‌عمل کنندگان قبول می‌شود . این کلمه را پیش‌چشم خودتان قرار دهید تااشارات اعراض کنندگان‌شمارا نلغزاند . اگر حلال شود آنچه درازل‌الازال حرام بوده است یابعکس ، ازبرای کسی نیست که بـراو اعراض کند کسیکه در کمتر ازیك آنی‌توقف کند ؛ از متجاوزان است (باید فوری بدون فکر وتمایل در صحت وفساد آن ، آنرا قبول کند . مترجم)

کسی که باین اصل اسنی ومقام اعلی فائز نگردد ؛ بادهـای شبهات او را حرکت میدهد ومقالات مشرکین اورا منقلب میکند ، کسیکه باین اصل فائزشود؛ باستقامت کبری فائز شده است چه‌قدر این مقام ابهی که بـذکر آن هرلوح منیعی زینت یافته است خوب است ! این چنین خدا چیزی راکه شمارا ازشك وحیرت خلاص کند در دنیا و آخرت شما را نجات دهد ؛ بشما تعلیم میکند بدرستیکه او هرآینه غفور وکریم است .

اواست آن کسی که‌پیغمبران را فرستاده وکتابهارا نازل کرده است براینکه خدائی نیست جزمن عزیزحکیم .

بشهر کرمان خطاب میکند

ای زمین «کاف‌وراء» ! ماترا بروصفی که خدا آنرا دوست ندارد ، می‌بینیم وازتوچیزی راکه، کسی جزخدای علیم خبیربآن اطلاع ندارد ، می‌بینیم وچیزی راکه درمیان تو در سر سر می گذرد می‌یابیم، علم‌هرچیزی در لوح نزد ماآشکار می‌باشد ، باین محزون مباش ، بزودی خدا درتو صاحبان قدرت شدید مرا ظاهـر میکند که مرا باستقامتی که اشارات علماآنها را منع نکند و شبهات شکاکان آنها را محجوب ندارد یادکنند . آنها خدا را بـه چشم‌های خود می‌بینند و به‌جانهای خود یاری‌می کنند آگاه‌باش که‌آنهااز راسخانند.

و نیز به علماء اسلام خطاب میکند

ای گروه علماء ! هنگامی که آیات نازل‌شد وبینات ظاهرگردید ؛ ماشمارا

پشت حجابها دیدیم ، این جز چیزعجیبی نیست ، شما باسم من افتخار می کنید و ازخود من ، هنگامیکه رحمن باحجت وبرهان آمد ، غافلید . ماحجاب ها را پاره کردیم ، برحذر باشید که مردم را به حجاب دیگری محجوب دارید . زنجیرهای اوهام را باسم مالك انام بشکنید و ازفریب دهندگان مباشید .

وقتی بسوی خدا اقبال نمودید ودراین امرداخل شدید ؛ درآن فساد نکنیدو کتاب خدارا بهواهای خودتان قیاس نکنید ؛ این نصیحت خدا است پیش از این و بعد از این . شهداء خدا و اصفیاء وی بدین گواهی می‌دهند ، ما همه‌ازبرای آن گواهیم .

دراعتراض وسرزنش برعلمای اسلام بطورعموم وبراصولی محقق شیخ محمدحسن صاحب کتاب جواهرالکلام شهیرخصوصاً

شیخی‌راکه به(محمد قبل ازحسن) موسوم است یادکنید وی از اعلم‌علمای عصرخود است . هنگامی که حق‌ظاهر شد ؛ او وامثال او از آن اعراض کردند و کسانیکه گندم وجوپاك میکردند بسوی خدا اقبال کردند ، او بگمان خودش شب و روز مشغول بنوشتن احکام خدا بود ، وقتی برگزیده آمد ؛ حرفی از وی در او موثرنشد ؛ اگرمفید شده بود ، از روئیکه وجوه مقربان بدان نورانی گشته است اعراض نمیکرد ، اگر شما بخدا هنگام ظهورش ایمان آورده بودید ؛ مردم از او اعراض نمیکردند وبرماچیزی واردنمیشد که امروز آنرا می‌بینید ، ازخدابپرهیزید واز غافلان مباشید . برحذرباشید که اسماء، شمارا ازمالك آن‌ها بازدارد یا ذکری شمارا ازاین ذکرحکیم محجوب سازد .

ای گروه علماء ! بخدا پناه ببرید وخودتان را حجاب میان من و خلق من قرارندهید ، این چنین خدا شمارا موعظه میکند وبعدالت امرمی کند تا اعمال شما نابودگردد درحالیکه شما ازغافلان باشید .

کسیکه ازاین امراعراض کند ؛ آیامیتواند حقی درعالم ابداع اثبات کند ؟ نه‌قسم بمالك ابداع ؛ ولی‌مردم درحجاب آشکارند .

بگو : خورشید حجت میدرخشد وماه برهان برای کسی که درامکان است میتابد ، ازخدا بپرهیزید ای صاحبان بصیرت وانکار نکنید . برحذر باشید که ذکر نبی (ص) شمارا از این خبربزرگ یا ولایت (یعنی ولایت امیرالمؤمنین علی ع) شمارا ازاین ولایت مهیمن برجهانیان بازدارد ، هراسمی بگفتهٔ او خلق شده است وهرامری بامرمحکم عزیز منیع اوبستگی دارد .

بگو : این روزی است که درآن جز نفس او که مهیمن جهانیان است یـاد نمی‌شود .

این امریست که آنچه نزدشما است از اوهام وتماثیل ازآن مضطرب است، ماازشما کسی را می‌بینیم که کتاب را میگیرد وبدان برخدا استدلال میکند؛چنانکه هرملتی بکتاب خود برخدای مهیمن قیوم استدلال میکند .

بگو: قسم بخدای حق که امروز کتابهای عالم و نوشته‌هائی که در آنست شمارا بی‌نیازنمیکند ؛ مگراین کتابیکه درخطاب ابداع سخن‌میگوید که : خدائی نیست‌جزمن علیم‌حکیم .

ای‌گروه علماء ! برحذرباشیدکه سبب اختلاف در اطراف شوید چنانکه در ابتدای امرعلت اعراض شدید ، مردم رابراین کلمه‌ایکه ریگها بدان فریاد میکنند جمع کنید ، ملك‌برای خدای مطلع آیات‌است ؛ این‌چنین خداشما را موعظه‌میکند درحالیکه این فضلیست ازنزد اوبدرستیکه اوغفورو کریم است .

دراعتراض وسرزنش وفحش به‌عالم‌مدقق حاج
محمدکریم‌خان کرمانی زعیم‌طائفه شیخیه‌و
مورداعتماد جمعیت آنها وصاحب کتاب
فصل‌الخطاب‌وارشادالعوام وغیره

کریم رایادکنید هنگامیکه ماورا بسوی خدا دعوت کردیم وبعد ازآنکه‌ما

آنچه راچشم برهان درامکان بدان روشن بود بسوی وی فرستادیم و حجت‌خدا ، برهر کسیکه درآسمانها وزمینهابود ،تمام شد اوبواسطه پیروی هوای خویش تکبر ورزید ، مابسبب فضل‌غنی متعال او را امر باقبال نمودیم واو ، در حالیکه به‌پشت برگشته بود، ازمااعراض کرد تااینکه‌زبانیه‌عذاب بواسطه عدل‌خدا ، اورافراگرفت ومامشاهده میکردیم.

حجاب را بروصفیکه اهل‌ملکوت صدایش را بشوند، پاره کن؛ این امرخدا است‌پیش از این و بعد ازاین ،خوشابحال کسی که‌به‌آنچه بدان‌مأموراست عمل کند، وای بحال ترك کنندگان، مادر ملك جز ظهور خدا و سلطنت وی را نمیخواهیم و کافی است‌که خدا گواه برمن باشد، ما درملکوت جز برتری امر خدا را نمیخواهیم وکافی است که خدا وکیل برمن باشد، ما در جبروت جزذکر خدا و آنچه از نزد او نازل شده است، نمیخواهیم وکافی است‌که خدا یاور ما باشید.

خطاب او بعلماء امتش یابندگانش یا مخلوقاتش چنانکه ادعاکرده است

ای‌گروه علماء « بهاء » ! قسم بخدا شما موجهای دریـای اعظمید، ستارگان آسمان فضلید و پرچم‌های نصرت میان آسمان وزمینها هستید، شما مطلع استقامت در میان حلقید و مشارق بیان از برای هرکسی در امکان است، میباشد.

خوشا بحال کسی‌که بسوی شما اقبال کند، وای بحال اعـراض کنندگان از شما . برای کسی‌که از دست الطاف پروردگار رحمن خود از شراب حیوان نوشیده است سزاوار است که مانند شریان، در جسد امکان نبض بزند تـا عالم و هر استخوان پوسیده‌ای بدین واسطه بحرکت درآید.

ای اهل انشاء ! هرگاه کبوتر پرواز کند و بسوی مقصد اقصای اخفی توجه کند، شما در چیزیکه ازکتاب نشناخته‌اید، بشاخه منشعب ازاین اصل‌قدیم رجوع کنید (مقصودش از کبوتر خوداو است و از شاخه فرزندش عباس است) (مترجم گویـ عبارت از نظر ادبی غلطهای فاحش داشت ولی چون مقصودش معلوم بـود؛

صحیح ترجمه کردیم. م)

ای قلم اعلی ! باذن پروردگار خالق آسمان برروی لـوح حرکت کـن ، آنگاه وقتی را یادکن که مطلع توحید مکتب تجدید را قصد نمود؛ شاید مرده‌ـان آزاد، بقدر ته سوزنی، باسرار پروردگار عزیز علام توکه پشت پرده‌ها قرار دارد، مطلع شوند. بگو : ما هنگام غفلت ممکنات در مکتب معانی و تبیان داخل شدیم‌و آنچه را رحمن نازل کرده بود، مشاهده کردیم و آنچه را از آیات خدای میهیمن قیوم برای من هدیه شده بود، قبول کردیم وآنچه را لوح بدان گواهی داده بود، شنیدیم ؛ بدرستیکه ما مشاهده کننده‌ایم . ما آنرا بامریکه از نزد مـا است اجابت کردیم؛ بدرستیکه ما امر کننده‌ایم.

ببابیان ازلی خطاب میکند

ای پیروان « بیان » ! ما هنگامی که شماخوابیده بودید، در مکتب خداداخل شدیم و زمانی که شما خواب بودید لوح را ملاحظه کردیم، قسم بخدای حق پیش از نازل شدن آن، ما آنرا قرائت کردیم؛ و حال‌آنکه شما غافل بودید. وقتی شما، در اصلاب بودید ما احاطه پیدا کردیم؛ این ذکر من است که باندازه شما، نه به اندازه خدا است. آنچه‌در علم خدا است بدین گواهی میدهـد اگـر شما معرفت داشته باشید. زبان خدا بدین گواهی میدهد اگر شما بفهمید. قسم بخدا اگر پـرده برداشته شود؛ شما مدهوش میشوید. برحذر باشید که درباره خدا و امر او مجادله کنید؛ بدرستیکه او بروصفی ظاهر شده است‌که برگذشته وآینده احاطه دارد، اگر ما در اینجا بزبان اهل ملکوت سخن بگوئیم؛ هرآینه میگوئیم: خدا ایـن مکتب را پیش از خلقت آسمانها و زمین آفریده است وما پیش از متصل شدن کاف به‌ر کن خود نون (یعنی کن) در آن داخل‌شدیم.

این زبان بندگان من در ملکوت من است.

درآنچه زبان اهل‌جبروت‌من، بدان‌سخن میگوید وبه‌آنچه‌ماآنهارا از پیش

خود تعلیم نمودیم و آنچه در علم خدا مستور است و آنچه زبان عظمت و اقتدار در مقام محمود بدان سخن میگوید، تفکر کنید. این امری نیست که شما باوهام خودتان با آن بازی کنید و این مقامی نیست که هرجبان موهومی در آن داخل شود.

قسم بخدا اینجا جولانگاه مکاشفه و انقطاع و میدان مشاهده و ارتفاع است در این جا جز سواران رحمن، که امکان را پشت سرانداخته‌اند، نمیتوانند جولان کنند؛ آنها در روی زمین و در مشارق اقتدار، میان جهانیان انصار خدا هستند. بر حذر باشید که آنچه در بیان است، شما را از پروردگار رحمن خود باز دارد، قسم بخدا که آن برای ذکر من نازل شده است؛ اگر شما معرفت داشته باشید. مردمان خالص از آن درك نمیکنند مگر بوی خوش محبت و اسم مرا که برهر شاهد و مشهودی مهیمن است بگو : ای قوم ! به‌آنچه از قلم اعلای من نازل شده است ، توجه کنید بشرطی که‌اگر بوی خوش خدا را ازآن یافتید؛ اعراض نکنیدو خودتان را از فضل و الطاف خدا منع نکنید. این چنین‌خدا شما را نصیحت می کند؛ زیرا او هر آینه ناصح علیم است. آن چه را که از بیان نفهمیدید از خدا ، پروردگار خودتان و پروردگار پیشینیان، (یعنی خودش) سؤال کنید؛ زیرا او اگر بخواهد؛ آنچه در آن نازل شده است و آنچه از مرواریدهای علم و حکمت در دریا مستور است، ازبرای شما بیان می کند، بدرستی که او هر آینه مهیمن است بر اسماء؛ نیست خدا بجز او که مهیمن قیوم است.

بتحقیق که نظم از این نظم اعظم مضطرب گشته و ترتیب بواسطه این امر بدیعی که، چشم ابداع شبیه آن را ندیده است، مختلف شده است.

در دریای بیان‌من فرو روید، شایدبآنچه در آن است، از مرواریدهای‌حکمت و اسرار مطلع شوید. برحذر باشید که در این امری که سلطنت و اقتدار خدا را ظاهر می کند، توقف کنید. با صورتهای سفید بسوی‌آن بشتابید. این دین خدا است پیش از این و بعد از این . کسی که بخواهد قبول می کند و کسی که نخواهد، پس خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

بگو این از برای هر کسی که در آسمان‌ها و زمین است، تـرازوی هـدایت و برهان اعظم است اگر شما معرفت داشته باشید. بگو بواسطه این هـرحجتی در اعصار ثابت می‌شود اگر شما یقین داشته باشید. بگو بواسطه این هر فقیری غنی و هر عالمی تعلم می کند و کسی که طالب صعود باشد ، بسوی خدا عروج می کند ؛ برحذر باشید که در آن اختلاف کنید ، در امر پروردگار عزیز و دود خود مـانند کوهها، ثابت باشید.

به برادرش میرزایحیی صبح ازل که اکنون در «ماغوسا» واقع در جزیره قبرس زندانی میباشد خطاب میکند

بگو : ای مطلع اعراض اغماض را واگذار،پس میان خلق بحق سخن بگو. قسم بخدا بواسطهٔ آن که تو را می‌بینم که بهوای خود اقبال کردی و از کسی که تو را آفریده و آفرینش تورا کامل ساخته است، اعراض نمودی، اشکهای من بـر گونه‌هایم جاری گشته است . فضل مولای خود را یاد کن که ما تو را در شبها و روزها برای خدمت بامر تربیت کردیم. از خدا بپرهیز و از توبـه کنندگان بـاش. فرض کن امر تو بر مردم مشتبه شد، آیا بر خودت هم مشتبه میشود؟ از خدا بترس پس وقتی را یاد بیاور که نزد عرش (یعنی جلو او) ایستاده بودی و من آنچه را از آیات خدای مهیمن مقتدر قدیر برتوالقاء کردم مینوشتی، برحذر باش که عصبیت تورا از ناحیه احدیت باز دارد، بسوی او توجه کن و از اعمال خود مترس؛ زیـرا او به فضل خودش هر کسی را بخواهد می آمرزد، نیست خدائی مگر او کـه غفور کریم است.

ماتو را برای خدا نصیحت می کنیم، اگر اقبال کنی به نفع خودت می‌باشد واگر اعراض کنی ؛ پـروردگار تو از تو و از کسانی که تو را بوهم پیروی می‌کنند بی‌نیاز است.

خدا کسی را که تو را اغـوا می کرد گرفت، پس در حالی کـه خاضع و

خاشع و متذلل باشی بسوی او برگرد ، او سیئات ترا می‌پوشاند بدرستیکه پروردگار تو تواب عزیز رحیم است، این نصیحت خدا است اگر شنوندگان باشی، این فضل خدا است اگرتو ازاقبال کنندگان باشی، این گنج خدا است اگر توازعارفان باشی.

این کتابیست که مصباح قدم از برای عالم و صراط اقوام او در میان جهانیان است.

بگو : او مطلع علم خدا است، اگر شما بدانید . و مشرق او امر خدا است ، اگر شما بشناسید. بر حیوان چیزی را که نمی‌تواند ببرد تحمیل نکنید ما شما را ازاین کار در کتاب نهی بزرگی کردیم، مظاهر عدل و انصاف درآسمانها وزمینها باشید.

دردیه مقتول بخطا

کسی که نفسی را از روی خطا بکشد پس براو دیه‌ایست که بایدآنرا باهل آن تسلیم کند و آن صد مثقال طلا است. بآنچه درلوح بدان امرشدید عمل کنید و ازمتجاوزان مباشید.

در تحریص بابیان وامر آنهاکه زبان وخطی مخصوص بخودشان اختیار کنند

ای اهل مجالس درشهرها! زبانی اززبانها را اختیار کنید که هر کسی برروی زمین بدان سخن بگوید وهمچنین ازخطوط.

بدرستی که خداآنچه رابشما نفع میرساند و ازغیر خودتان بی‌نیاز می کند، ازبرای شما بیان میکند بدرستی که اوهرآینه فضال علیم خبیراست. این‌سبب‌اتحاد است اگرشما بدانید وعلت بزرگ اتفاق وتمدن است اگرشعوورداشته باشید.مااین دوچیزرا دوعلامت بلوغ عالم قراردادیم:

اول اساس اعظمست که درالواح دیگر نازل کردیم.
ودوم دراین لوح بدیع نازل شده است.
بتحقیق که آشامیدن افیون بر شما حرام گشته است ، ما شما را در کتاب ازاین، نهی عظیم کردیم، کسی که آترابیاشامد، اواز من نیست از خدا بپرهیزید ای صاحبان عقول.[۱]

۱– ص ۲۹۵ همان منبع

از خاطرات صبحی: ۰۰۰۰۰۰درپاداش این نکوکوئی انگلستان عبدالبهاء را بنشانی سرافراز کرد.

بهمراهی این نشان پاینام «سِر»را نیزبعبدالبهاء دادند وعبدالبهاء که تا آنروزدرمیان مردم آنجا به‌عباس‌افندی نامور بود به‌سِرعباس‌شناخته شد. روزی به‌یاد دارم که در طبریا بودیم (شهری است در کنار دریاچه آب شیرین و بیشتر مردم آنجا یهودی هستند) عبدالبهاء ومن سواره ازخیابانی که آنرا داشتند سنگ‌فرش میکردند میخواستیم بگذریم نگهبان خیابـان دست بلند کرد که از اینجا نگذرید عبدالبهاء بتازی گفت، من سِرعباس هستم. نگهبان گفت: پس بیشتر از هر کسی باید قانونرا نگهدارید.

«نشان و پاینام گرفتن عبدالبهاء سخن‌ها بمیان آورد گروهی این کار را پسندیده نمیدانستند وخرده‌گیری میکردند که مرد خدائی نباید در پی این خودنمائیها وچون پس ازفیروزی در جنگ انگلیسیها به‌چندتن از بزرگان مسلمان آن‌دورو برنشان وپاینام دادند وهیچیك نپذیرفتند همسنجی آنها باعبدالبهاء بیشترزبان‌زد شده بود میگویند برای شیخ‌محمود آلوسی مفتی بغدادهم انگلیسها نشان فرستادند ولی باز گرداند وگفت: من زیربار سپاس دیگران نمی‌روم و از این‌رو در نزد مردم بـویژه مسلمانـان بسیار گرامی‌شد.

«شبی گفتگو از نشان دادن انگلیسها بمیان آمـد عبدالبهاء گفت: عثمانیها هـم برای من نشان فرستادند ولـی من پس‌از پذیرفتن بدیگران بخشیدم. این گفتگودر انجمن همگانی‌نبوددرمیان‌چندتن ازویژگان‌بود.»[1]

۱ــ بنقل از صفحات ۱۳۸ــ۱۳۷ صبحی، پیام پدر

ارزیابی گفته های باب و بهاءٔ

یکی‌ازکارهای بزرك دین نبرد با گمراهیهای زمان وبرانداختن آنهاست که راه‌را برای‌پیشرفت‌خود صاف گرداند. گمراهیهای زمان‌بهاءالله شیخیگری وعلی‌اللهیگری وفلسفه وخراباتیگری و مانند اینها بوده که او بهیچ یك نپرداخته بجای خودکه از همه آنها سود جسته. اگر راستی را بخواهید اواین گمراهیها را درهم‌آمیخته ویك‌گمراهی نوین پدیدآورده. این مرد برای راهنمایی یابرانگیختگی مایه‌ای با ما نمی‌شمارده و درباره پیغمبراسلام چنین می‌پنداشته که برخاسته وآن آیه‌ها را ساخته ومردم را بسرش گردآورده. اینست برای خود نیز بیش‌از این بایا نمی‌شمارده که دربرابر قرآن کتابی پدیدآورد وآیه‌هایی همچون آیه‌های او ببافد. همین را بس می‌شمارده. اینست پیاپی فشار می‌آورد که چرا بمن «ایمـان» نمی‌آورید؟!.. چرا مرا بخدایی نمی‌پذیرید؟!..

از ناآگاهی این نمیدانسته که پیغمبر اسلام با یك مایـه خدایی برخاست وراز کاراونبرد با بت‌پرستی وکوشش به‌برانداختن آن گمراهی و بازنمودن‌آمیغهای زندگانی می‌بود. وگرنه‌ازتنهاآیه سرایی کاری‌پیش

نرقتی وسودی برنخاستی.

یك چیز شگفت اینست که بهاء در برابر اسلام بماننده سازی پرداخته. باین معنی که دربرابر قرآن اقدس را گزارده، دربرابرمکه خانه شیراز یا بغداد را پدیدآورده، نماز وروزه را برویه دیگرانداخته،دربرابر گنبدها که پرستشگاه شیعیانست گورخودرا «زیارتگاه» گردانیده همچون شیعیان «زیارتنامه» ساخته ، همچون آنان دعاهائی برای خواندن پدید آورده . از هر باره بآن کوشیده که یك دستگاهی همچون اسلام پدید آورد.

با این حال بهاییان امیدمندند که دین بهاءالله جهان را خواهد گرفت. چاره دردهای جهان را جز «نشرتعالیم جمال مبارك» نمی‌شمارند. یك چیزشگفت آنکه بارها دیده‌ام می آیند و بامن گفتگو کرده می گویند: «این سخنانی که شما می گویید همه را جمال مبارك گفته». دروغ باین بزرگی را بروی من می گویند. روزی بیکی گفتم: «مثلا من درباره خرد یاوران سخنان بسیاری گفته ودربرابرفلسفه مادی ایستاده بادلیلهای استوار معنی خردوان وبودن آنها رابازنموده‌ام. آیا بهاء الله دراین باره سخنانی گفته؟!..» چون پاسخی نمی‌داشت بخاموشی گرایید.

سوم: یك کاربسیارزشت بهاء الله نام خداییست که بروی خـود گزارده درآغازاقدسش دراین باره چنین می گوید:

ان اول ما کتب'لله علی العباد عرفان مشرق وحیه ومطلع امره الذی کان مقام نفسه فی‌عالم الامر والخلق من‌فازبه قد فازبکل الخیر والذی منع انه من‌اهل الضلال ولوانی بکل الاعمال.

می گوید: نخست چیزیکه‌خدابندگان خود بایا گردانیده‌شناختن منست که از سوی او فرهش (وحی) آورده‌ام ودر آفریدن جهان و در گردانیدن آن جانشین خدابوده‌ام.

از این جمله‌ها پیداست که آنچه بهاء را باین بیشرمی وا داشته شیخیگری می‌بوده. چنانکه گفتم شیعیان «چهارده معصوم وبستگان ایشان را دست اندر کارهای جهان ویاوران خدا می‌پندارند. شیخ احمد دراین باره یك گام دیگری برداشته آشکاره میگوید: جهان را امامان آفریده‌اند، روزی را بمردم آنان میدهند، رشته همه کارها در دست ایشانست. بهاء که بدعوی «من یظهره اللهی» برخاسته وخود راپیغمبربزرگی شناخته نخواسته ازامامان پسترماند وپست‌تر باشد. اینست نام خدا بخود بسته میگوید: من جانشین خدا در آفریدن جهان بوده‌ام.

این نمونه‌ایست که چگونه این مردجزدرپی‌مانندسازی‌نمی‌بوده وهرچه دردیگران می‌دیده می‌ربوده وبخود می‌بسته. این نمونه‌ایست که چگونه از ناآگاهی و نافهمی معنی خداور از خداشناسی را نمی‌دانسته. چنانکه بارها گفته‌ایم داستان خداشناسی آنست که ما می‌بینیم این جهان میگردد، ولی این گردش ازخود او نتواند بود. می‌بینیم که آدمیان باین جهان بی‌اختیارمیآیند وبی‌اختیار میروند. اینها رادیده میگوییم این‌جهان راگرداننده‌ای هست وآدمیان را باین جهان آورنده و برنده‌ای می‌باشد. آنچه ما را وا داشته بهستی خدا خستوان باشیم اینست. پس چه اندازه خنکست که یکی‌از آن‌آدمیان سربرآورد و بگوید: آن خدا که شما باور میدارید منم.

چه اندازه خنکست که میرزا حسینعلی درمانده که درتهران از ترس جان بابی‌بودن خود را انکارمیکرد بگوید من خدایم واین‌جهان را من آفریده‌ام. چه اندازه خنکست که بهاء که درادرنه ازدست میرزایحیی و پیروانش به‌تنگنا افتاده گاه میخواست ببرادرش زهرخوراند و گاه پیروان او را به «مباهله» می‌خواند بیکبار آنها رافراموش کند وآوازبرآورده

بگوید: رشته کارهای جهان در دست منست.

از چیزهای شگفت لقبهاییست که بهاییان بسید باب و به بهاء و عبدالبهاء میدهند. مثلا باب را «نقطه اولی، رب اعلی، جل اسمائه الحسنی بماو بهاء را «جمال اقدس ابهی، جل ذکره الاعلی، وعبدالبهاء را «غصن- الله الاعظم، سرالله الاکرم، روحنا لعظمة الفد» ومانند اینها یادمیکنند. اگر نیك بنگرید همهٔ اینها رابجایگاه خدائی میرسانند.

چهارم: میرزاحسینعلی برای پیغمبری خود دلیلی نیاورده وراستی آنست که دلیلی نداشته وزورش جزبیافندگی نمیرسیده چنانکه گفتیم در پنداراو پیغمبر اسلام باسرودن آیه‌ها کار خود راپیش برده بود. اوهم بایستی آیه سراید وبدلیل دیگری نیاز نمیبود.

ولی میرزا ابوالفضل گلپایگانی که در میان بهاییان دانشمندی می‌بوده وچنین خواسته که کتابی با دلیل نویسد در این زمینه بدشواری افتاده. زیرا دلیلی نیافته.

مسلمانان نشان راستگویی یك برانگیخته راکارهای نتوانستنی (معجزه) شمردندی ولی از بهاء که هنوز زنده میبود و مردم میدیدند که معجزه‌ای نمی‌تواند داستان‌هائی نتوانستندی نوشت: از اینرو میرزا ابوالفضل هوش خود راتیز گردانیده وبیکرشته سخنان نیمه راست ونیمه دروغ پرداخته.

باین معنی آیه‌هائی‌را ازقرآن نشان داده که هرزمان که ازپیغمبر نتوانستنی خواسته‌اند ناتوانی نموده وبیزاری برجسته سپس درباره بهاءالله بدلیل تراشی‌هائی برخاسته وچنین گفته: چهار چیز دلیل راستگوئی یك برانگیخته باشد: نخست دعوی کردن، دوم شریعت گزاردن، سوم سخنش درمردم هناییدن (نفوذ)، چهارم بروی دعوی پایدارماندن.

ولی این گفته میرزا ابوالفضل راست نیست و این چیزهانشان

راستگوئی یك برانگیخته نتواند بود. زیرا دعوی را هر کس تواند کرد و «شریعتی» را هر کسی تواند گذاشت. اماهنایيدن سخن یابگفته‌خودشان نفوذ: نخست دانسته نیست اگر در چندتن هنايد بس تواند بود. آنگاه این هنایيدن ونهنایيدن پس‌از دیرگاهی دانسته خواهد شد باید دیرزمانی بگذرد تا دیده شود که آیا مردم میگروند و سخنانش را میپذیرند یا نه. کسیکه امروز برخاسته و خود را برانگیخته میخواند امروز دلیلش چیست؟!.. آیا با چه دلیلی مردم او را بپذیرند؟!

آمدیم بسرپایداری، این‌نیز بتنهائی دلیل راستگوئی نتواندبود زیرا گاهی دروغگو نیز بسرسخن خود پافشاری نماید. آنگاه اگر در برانگیختگی پایداری شرطست باب و بهاء هیچیکی راستگو نبوده‌اند زیرا باب بارها پشیمانی نموده از دعوی‌های خود بیزاری جست. بهاء نیز در تهران بابی‌بودن خود را انکار کرد. آنگاه در عکا بشیوه (تقیه راه رفت وخود را مسلمان نشان داد.

«... فردای آنروز که آدینه بود بگرمابه رفتیم و پیش از نیمروز از گرمابه بدرخانه‌آمدیم دیدیم عبدالبهاء سوارشده و بمسجد میرود کرنش کردیم پاسخی گرفتیم سپس گفت: از شما پرسیدم گفتند بگرمابه رفته‌اید. عبدالبهاء روانه مسجد شد. ما دانستیم از روزیکه بهاء وکسانش را بعکا کوچاندند روش وآئین مسلمانی را مانند نماز و روزه نگه میدارند و خود را بمردم مسلمان می‌شناسانند و پیرو روش حنفی مینمایند و هر آدینه عبدالبهاء بمسجد میرود و پشت سر پیشوای مسلمانان مانند دیگران نماز میخوانند. به‌نقل از صبحی پیام پدر

این نمونه‌ای ازنافهمی بهاییان است که نمیدانند راست ودروغ یك برانگیخته را از چه راه شناسند.

دراین باره هم ما درجای دیگری بسخن گشاده و درازی‌پرداخته معنی برانگیختگی و نشان راستگوئی آنـرا باز نموده‌ایم در اینجا باید بکوتاهی نوشته درگذریم.

نشان راست‌گویی یك برانگیخته هم خود او وگفته‌ها و کرده‌هایش میباشد. برانگیختی نه چیزیست که دروغ بردارد. برانگیختگی برای خوش‌خوردن و خوش‌خفتن و یاوه‌بافتن نیست که هرکسی تواند. یك برانگیخته باید باهمه گمراهیها نبرد آغازد و بی‌پایگی هریك ازآنهارا روشن گردانـد، و آنگاه یکشاهراهی برای زنـدگانی نشان دهد. چون داور نیك وبد وراست وکج خرد است یك‌برانگیخته باید هرچه میگوید باخرد راست آید.

کسی اگـر چنین بود راستگوست و کاری از پیش تواند برد، وگـرنه دروغگوییش بآشکار افتاده رسوا خـواهد شد . اینست نشان راستگویی یك برانگیخته وبهمین نشانست که بایدگفت: باب وبهاء جز دروغگویانی نبوده‌اند. زیراگـذشته از اینکه با هیچ گمراهی بکوشش نپرداخته و هیچ نـادانسته‌ای را دانسته نگردانیده‌اند آن یکی بیخردانه دعوی مهدی‌بودن کرده، عربیهای غلط‌بافته، سخنان پوچی گفته این‌یکی لاف خـدایی‌زده، غلطبافیهای پوچ بسیار کرده، زیارتنامه ساخته، که همه اینها از خرد دور است.

بـاب و بهاء در قانونگزاری (یـا بگفته خودشان: احکام) نیز بیخردیهای بسیاری ازخود نشان‌داده‌اند. نوشته‌های باب چندان‌بیخردانه است کـه چنانکه‌گفتیم ناچار شده‌اند کـه آنها را ازمیان برند و از مردم پوشیده دارند، و من نیاز نمی‌بینم دراینجا ازآنها سخن رانم. اما ازبهاء یك نمونه یاد می کنم:

یکی از نوشته‌های بهاء لوحیست کـه بنام احمد نامی نوشته و در آنجا چنین گفته:

فاحفظ یا احمد هذاللوح ثم اقرأه فی ایامك ولاتکن من الصابرین فان‌الله قدقدر لقارئها اجرمأة شهید.

معنی آنکه: «ای احمد لوح را از بـر کن و در روزهایت آنرا بخوان و نشکیب. زیرا خدا بخواننده آن مزد صد شهید نوشته.

«شهید» در زبان اسلام کسی راگفتندی کـه در راه خدا (یا بهتر گوییم، درجنگهای اسلامی) کشته شود. چنین کسی چون کارش سخت و خودجانبازی می‌بود و از آنسو نتیجه بزرگی از آن کـار بدست آمدی، اسلام باو ارج نهاد و مزدهای بزرگی درنزد خدا نوید داده.

بهاء می گوید: هر کس یکبار این لوح را بخواند خدا باو مزد صد شهید خواهد داد، نخست باید پرسید چرا؟!. مگر خواندن یك‌لوح چه سختی می‌دارد یـا نتیجه بزرگی از آن برمی‌آید که چنین مزد بسیار بزرگی بخوانندهٔ آن داده شود؟!. آیـا چنین سخنی از کسی که بدعوی برانگیختگی برخاسته بود نشان‌هوسبازی و بیخردی نیست؟!. دوم چنین سخنی ازیك بنیادگزاردین ریشه دین‌خودرا کندنست. چه‌درجاییکه مردم توانند با خواندن یك لوحی مزد صد شهیدگیرند و در زندگانی آینده جایگاه بسیاربلندی یابند چه نیاز دارندکه بکارهای نیك دیگر بپردازند که از بدیها و گناهها پرهیزند؟!.

بهاییان بکسانیکه درجنگهای بابیگری در مازندران و زنجان و دیگرجاها کشته شده‌اند ارج بسیار می گزارند. ولی بایدگفت: آنکسان فریب‌خورده و زیان بسیار برده‌اند. زیرا بیچارگان پس از آنکه جنگها کرده و آدمها کشته و خودکشته شده‌اند یك شهید بیشتر نبوده‌اند و مزد یك شهید بیشتر نخواهند دریافت ، ولی فـلان جوان خوشگذران بهایی

هرروزی یکبار لوح احمد خواهد خواند و هنگامی که پیرشود و بمیرد مزد صد هزارها شهید را خواهد یافت.

اینسخن از بهاء مانند آنست که کسی کارخانه‌ای برپاگرداند و به کارگران مزدهایی دربرابر کارشان پـردازند. ولی یکروزهم هوس به سرش زده یکرباعی بسازد و بشاگردان آگاهی دهد کـه هر کسی که این رباعی مرا ازبردارد وبیاید درجلو من بخواند مزد صدکارگر باوخواهم داد پیداست که این آگهی در کارخانه را خـواهد بست. زیرا کارگران بجای آنکه هشت‌ساعت باسختی بکوشندومزد یك کارگربگیرند هرزمان که خواستند بنزد آقای کارخـانه‌دار رفته ربـاعی او را خوانده مزد صد کارگرگرفته پی خوشیهای خود خواهند رفت.

درهمان لوح احمد سوگندبخدامی‌خورد که اگر کسی درسختی باشد و یا دچار اندوهی گردد و این لوح را بخواند خدا او را ازسختی و از اندوه رهاگرداند. بیگمان اینرا به پیروی از «حدیث کساء» شیعیان گفته. کسی که خود را خدا میخوانده ومیگفته جهان را من آفریده ومن میگردانم این اندازه ازجهان و ازآیین گردش آن آگاه نمی‌بودکه‌بداند باخواندن لوح احمد یـا حدیث کساء کسی از سختی یا از اندوه بیرون نیاید. بداندکه چاره سختی یا اندوه را باید از راهش کرد.

یك نمونه دیگر از مانندهسازی‌هـای بیخردانهٔ بهاء دعاهاییست که بپیروی از دعاهای مسلمانان ساخته. مثلاً در پیش مسلمانان دعـای «بك‌یاالله» می‌بوده این دربرابر آن یك دعای بسیاردرازی ساخته، دعائی که بیخردی وخداناشناسی وغلطبافی او را دریکجا نشان میدهد. برخی از تکه‌های آنرا درپایین می‌آوریم.

بك یا علی بك‌یاوفی بك یابهی‌انت‌الکافی وانت‌الشافی وانت الباقی یاباقی.. بك یاکاشف بك یاعاطف انت‌الکافی وانت‌الشاقی وانت

الباقی بك یـا جانَ بك یا جانان بك یا ایمان انت الکافی وانت الشافِی وانت الباقی یا باقِی..: بكِ یا تأئب بك یانائب بك یازادب انت‌الکافِي وانت الشافی وانت الباقی یـا باقی... یـا قاتل عشاق یاواهب فساق یا کافی.. بان تحفظ حامل هذه‌الورقه المبارکة ثم‌الذی یلقی علیها ثم‌الذی یمرفی حول بیت‌التی هوفیها ثم‌اشف بها کل مریض و علیل وفقیر..

مرد بیخرد پس از آنکه دویست‌بار بخدا سوگند میدهد و صد نام چرند بروی او می‌گزارد درپایان چنین می‌خواهد که با خود دارنده این دعا وخواننده آن وکسی راکه از پیرامون خانه‌ای گذرد که این دعا در آن خانه بـاشد، نگهدارد ـ از چه نگهـدارد؟!. بگفته عـامیان «آن سوگندت که میدهی و این کارت که میفرمایی!».

در اینجاست کـه دوبـاره بسخن خـود بازگشته می گـوییم: برانگیختگی از خدا نچیزیست که دروغ بردارد. کسیکه بدروغ خودرا برانگیخته خواند وبکاربرخیزد بدینسان رسواگردد و دروغش آشکار شود. آیا بـرای این چرندبافیها و بیخـردیهاست کـه خدا برانگیخته برمیانگیزد؟!..

پنجم: چنانکه‌گفتیم باب که درنوشته‌های خود یادمن‌یظهره‌الله کرده ازگفته‌هایش چنین پیداست که پیدایش او در آینده دوری‌خواستی بود.

باب کـه با رنج وگزند بسیار دینی بنیاد نهاده وشریعتی گذارده بود امید میداشته کـه سالها دین او برپـا وشریعتش روان خواهد بود و پادشاهان از میان پیروان او خواهند برخاست. ولی دیده شدکه همانکه باب کشته‌گردید کسانی به دعـوی من یظهره‌اللهی برخاستند و سرانجام میرزا حسینعلی برخـاسته بهمان دعوی بنیاد بهاییگری‌گذاشت و دین و آیین باب را بیکباره ازمیان برد.

اکنون جای پرسش است که در یکزمان بدو دین و دو شریعت چه نیاز می‌بود؟! اگر سید باب از سوی خدا می‌بود و آن شریعت را با دستور خداگزارده چرا بایستی چندسال نگذشته وهنوز روان نشده‌نابود گردانیده شود؟!

چـرا بایستی دینی و شریعتی از نو بنیاد یـابد؟!.. این یکی از ایرادهای بزرگیست که به بهاییان توان گرفت.

شیخ احمد احسایی پیداشده وچنین گفته: آن امام ناپیدا بجهان هورقلیا رفته ولی گوهر او در کالبد مرد دیگری پیدا خواهد شد ویك سید کاظم رشتی بجـای او نشسته و دنباله سخن او راگرفته چنین گفته: «پیدایش آن امـام بسیار نزدیکست» و بگفته عـامیان اینسخن را بسرنا گزارده و بهمه‌جـا دمیده: یك سید علیمحمد جـوان هوسمندی از این سخنان بتکان آمده و بآرزوی امام زمانی افتاده واینست درشیراز آواز برآورده، شاگردان‌سید کاظم که‌گوشها تیز کرده پی‌آوازی میگردیده‌اند آنرا شنیده بسرش گـرد آمده‌انـد. از آنسو مردم کـه هزارسال شبان و روزان چشم براه امـام زمان دوخته بودند از شنیدن ایـن داستان بتکان آمده‌اند. ولی دولت فرصت نداده تا دانسته شود سید علیمحمد چگونه کسیست وسخنانش چیست و او راگاهی در شیراز و اسپهان وگاهی در آذربایجان ازمردم دورداشته این کار دولت بتکان مردم افزوده وپیروان باب کوشش بیشتر گردانیده‌اند و بامید فیروزیهایی که در حدیثها بامام و یاران او نوید داده شده‌بود، بدسته‌بندی پرداخته بادولت‌جنگ کرده‌اند. درمیانه خـونها ریخته شده و دشمنی سختی پدید آمده و بابیان پس از چند سال جانفشانی زبون دولت گـردیده پس‌از کشته‌شدن سید علیمحمد و دیگر پیروانشان بازمانده گریخته و از ایران بیرون رفته در بغداد گرد آمده‌اند. گروهی بیسر و بی‌سامان که ازمسلمانی بیرون آمده ودربابیگری

راه روشنی درپیش ونمیدیده‌اند بایکدیگر به کشاکش پرداخته خونها ریخته‌اند، بامسلمانان همیشه پیکارمیداشته‌اند. ازاینسو درایران دولت یامردم بهر که گمان بابی‌بودن‌میبرده‌اند آسوده نگزارده چه‌بسامیکشته‌اند. میرزایحیی ازل که جانشین باب وپناهگاه بابیان میبود کاری از دستش برنیامده چاره‌ای باین نابسامانیها نمیتوانسته. نوشته‌هایی که ازباب‌مانده بودگرهی ازکارنمیگشوده.

درچنین هنگام آشفتگی بابیان میرزا حسینعلی که خود یکی‌از سران آنها شمرده میشد بهتر دانسته کـه آوازی بـرآورد و بنام «مـن یظهره‌الله» که راهش‌باز میبود؛ بکارپردازد که هم دستگاهی برای‌خود و خاندانش درچیند و هم سامانی بکارهای با بیان دهد واز دشمنی که میان آنان وایرانیان پدیدآمده بود بکاهدوفشاروسختی راکمتر گرداند. بهمین آهنگ بکارپرداخته وبیش‌ازهمه بنابود گردانیدن نوشته‌های باب که‌مایه رسوایی میبود کوشیده. نیز آتش کینه را در دلهای بابیان فرونشانده و با دولت وتوده ایران درآشتی کوبیده.

آیا راست است که باب مهدی میبوده وآن دین و شریعت رابا دستورخداگزارده؟.. اگرراستست پس چشده ده واند سال نگذشته‌بهاء که به‌گفته خود خدای کوچکی میبوده برخاسته ودین وشریعت دیگری بنیاد نهاده؟!. چشده که دین وشریعت باب راازمیان برده؟!

شما اگراز بهاییان بپرسید: «شوندآنکه برانگیختگان‌یکی پس ازدیگری‌آمده چیست؟. یك پیغمبری که برخاسته چرا باید دیگری نیز برخیزد؟..» پاسخ خواهند داد. «چون هرزمان مقتضای دیگری داردباید درهرزمان یکی‌ازمظاهر امرالله برخیزد و شریعتی مطابق مقتضیات زمان بگزارد». میگوئیم: «بسیار نیك. ایـن سخنان را، درست نادرست، پذیرفتیم. ولی درسیزده سال که ازکشته شدن باب تابرخاستن بهاء گذشته

آیا درخواستهای زمان دیگر شده؟! آیا شریعت باب هنوز تـا پایان گزارده نشده و بیرون نیامده کهن گردیده؟!.. آیا چنین سخنی راتوان پذیرفت؟!»

بهاء دوسال بزرگتر ازباب میبوده اگرخدا خواسته بوده که‌این برخیزد ودین بنیادگزارد چه نیازی بسید باب وبرخاستن میبوده چرا از نخست خود این برانگیخته نشده؟!

بهاییان دربرابر این ایراد درمانده بپاسخهایی بر میخیزند که اگرنگفتندی بهتر بودی. مثلاً چون در میمانند چنین میگویند: «ما که نمیتوانیم بخدا ایراد گیریم» باید پاسخ داد: هنوزدانسته نشده که اینها ازسوی خدابوده دلیلی درمیان نیست و خود پیداست که از سوی خدا نیست زیرا آیین خدا در اینباره روشن است وهیچگاه نبوده کـه دو برانگیختهٔ دین گزار دریك زمان باشند.

میگویند: «هرپیغمبربزرگی باید پیش ازاو مبشری باشد.چنانکه یحیی پیغمبر مبشر مسیح بود نقطه اولی نیز مبشر جمال مبارك بوده». میگوییم: اینکه پیش‌از هربرانگیخته مژده رسانی باشد بیدلیلست. بلکه دروغ بودنش آشکارمیباشد. در اینباره تنها داستان یحیی باعیسی هست که‌آنهم ارجی ازتاریخ نمی‌دارد. هرچه هست مژده رسان باید تنهامژده رساند، نه‌آنکه خود رابرانگیخته‌ای نماید ودینی گزارد.

بهر حال همان باب دینی[1] بنیاد نهاده و شریعتی گزارده که‌کار بزرگش اینها بوده. عنوان مژده رسانی ازباب بسیاردوراست. آری‌باب گاهی نام «من‌یظره‌الله» برده ولی این درنوشته‌های او بوده واز زبانش هیچگاه سخنی در این باره شنیده نشده. آنگاه چنانکه گفتم من یظهره-

---

۱ــ اطلاق واژهٔ دین به‌فرقه بابیگری و بهائیگری کاملاً اشتباه است چه‌اینها همان فرقه بیش نیستندکه بعداً به‌جریانات سیاسی و سرانجام به «فرماسونی» انجامیدند.

اللهی به بـاب گفته برای زمـان بسیار دورتـری میبوده زیـرا همان باب «منی» را پاك شمرده میگوید: بپاس من یظهره الله است که از آب نا پاکی پدید نیاید. من یظهره اللهی که باب، یاد کرده با بهاء سازشی نمی‌داشته.

روزی بیکی گفتم: این گفته شما که باب را مژده رسان پیدایش بهاء می‌شمارید بدان میماند که‌پزشکی که‌برسربیمارخواهد رفت‌نوکرش را ازپیش فرستد که آگاهی رساند، و آن نوکر بسر بیمار رفته خود را پزشك نامد وبکار درمان پرداخته به بیماردواها خوراندودستورحجامت دهد، ودر گرماگرم این کار خود پزشك رسیده همه‌آنها رابیهوده شمارد ودرمان را ازسر آغازد آیا چنین کاری دور ازخردنخواهد بود؟!.

شگفت‌تر آنکه روزی یك مبلغ بهایی بامن سخن‌میگفت‌وباین ایراد چنین پاسخ داد: «نقطه اولی که نام نبی بروی خود نگذاشت!.». گفتم: این‌پاسخ مرا ناچارمی گرداند که داستانی‌یادکنم:یکی‌ازآشنایانم میگوید سواراتومبیل میبودیم و از تبریز بتهران می‌آمدیم. میان راه در یکجا اتومبیل ناچار شد پس بزند. من نگاه می کردیم دیدم درپشت‌سر ما تیر تلگرافست واتومبیل که پس میزند به‌آن تیرآهنین خواهد خورد. این بود گفتم: «پشت تیرتلگراف هست». چون گوش نداد دوباره گفتم. بازگوش نداد وهمچنان رفت وباسختی به آن تیر خورد که هم مارنجی یافتیم وهم باتومبیل آسیبی رسید. من‌زبان بنکوهش گشاده گفتم: «من که دوبارصداکردم پشت سرتیرتلگرافست چرا گوش ندادی؟!.» گفت: «تو که نگفتی هوپ». ازاین پاسخ همگی خندیدیم.

ششم: یك ایراد بزرگ دیگر عربی گوییهای باب و بهاء است. این از چند راه جای ایراد است:

نخست : اینان از کوتاه بینی چنین می‌دانسته‌اند که زبان‌فرهش

(وحی) جز عربی نتواند بود. چنین می‌دانسته‌اند کـه تنها دلیل پیغمبر اسلام براستگوییش قرآن میبوده، اینان نیز باید مانندهٔ آنرا پدیدآورند. اینست بعربیگویی پرداخته آنگاه کوشیده‌اند که تا توانند مانند سازی کنند. بویژه بهاء که خواسته درست مانندهٔ آیـه‌های قـرآن را سازد. اینست همچون قرآن پیاپی آورده : « لوانتم تلمون »، « انه‌لهوالغفور. الکریم ». « انه‌لهوالباقی الکافی‌الغفورالرحیم » و مانندانیها.

دوم : باب و بهاء هردوشان عربی را نیك نمیدانسته‌و جمله‌های غلط آورده‌اند و پاسخهایی که در این باره داده‌اند در پیش آورده‌ایـم نوشته‌های باب بسیار غلط می‌باشد و در بسیار جاها درخور فهم نیست. اما بهاء چنانکه نوشته‌اند برخی از یارانش نوشته‌های او را درست می‌گردانیده‌اند با اینحال در آنها نیز غلط بسیار است. گذشته از آنـکه جمله‌هایش خنك و عامیانه می‌باشد ، ناشیگری از هرسوی آن پیداست.

می‌دانم بهاییان این را بگردن نخواهند گرفت و دلیل خواهند خواست اینست یك جمله ازنوشته‌های او را بعنوان‌نمونه می‌آورم‌همان لوح احمد که آنرا شاهکار خود شمرده و برای هربار خواندنش مـزد صد شهید نوید داده جمله نخست او اینست:

هذه ورقةالفردوس تغن علی‌افنان سدرةالبقاء بالحان قدس‌ملیح.

معنی آنکه : « این بـرك بهشت است وآواز میخوانـد بروی شاخه‌های درخت کنار بازماندن (بقاء) بـا آهنگهای نمکـدار پـاکی (قدس).

در این یك جمله غلطهایی هست که‌یکا یك میشمارم: ۱)«تغن» اگر بمعنی « آوازخواندن » است بایستی بگوید: «تغنی» ۲) بـایستی بسر « قدس » الف ولام آورد و بگوید « القدس » ۳) « ملیح » اگـر صفت « الحان » است بایستی بگوید : « الملیحة » در این واژه دو غلط

رخ داده : یکی آنکه بجای « معرفه » (نکره) آورده. دیگری آنکه بجای « مذکر » « مؤنث » یاد کرده.

از آنسوی خواندن برك بروی شاخه‌ها چه معنی میدارد؟!... آن بلبلیست که بروی شاخه‌ها خواندنه برك. از این گذشته « سدر » درخت کنار در عربستان وجاهای بی آب پیدا شودو اینکه در قرآن نامش آمده بهر آنست که درخت دیگری در عربستان کمتر شناخته میبوده.در ایران که اینهمه درختهای گونا گون میباشد و کمتر کسی درخت کنارا دیده چه جای یاد آن می‌بوده ؟! تنها این یکی نیست. بیشتر جمله‌هایش از این گونه است.

در اینجا بهاییان پاسخهایی می‌دهند که اگر ندادندی بهتربودی مثلا میگویند : « کتاب اصلی جمال مبارك ایقانست که بفارسی نوشته » در حالیکه این دروغست ایقان را بهاء الله پیش از دعوی من‌یظهره‌اللهی نوشته. کتاب ارجدار او که با قرآن برابر میشمارند اقدس میباشد که سراسر بعربیست. همچنین باب کتاب نخستش که در برابر قرآن نوشته تفسیر سوره کوثر است که‌آن نیز سراسر بعربیست. اما بیان اگر چه آنرا بعربی و فارسی هر دو نوشته ولی عربیش بیشتر میباشد.

بهرحال این بیگمانست که باب‌و بهاء زبان فرهش را جزعربی نمیشناخته‌اند و هریکی میخواسته در برابر قرآن مانند سازی کند. بهاءالله نماز و دعا وزیارت نامه را نیز بعربی ساخته است . اینکه گاهی فارسی نیز نوشته‌اند از اینروست که فارسی میدانسته‌اند و بهوس‌نوشتن با آن افتاده‌اند.

چنانکه پسر بهاء عبدالبهاء چون سالها در استانبول و ادرنه در میان‌ترکها زیسته و ترکی یاد گرفته بوده هوسبازانه گاهی هم لوحهای ترکی (که بسیار خنکست) نوشته.

صورت فرمان سطان عبدالعزیز

دستور مکرم و مشیر مفخم نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الانام بالرأی الصائب ممهد بنیان الدوله والاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المهفوف لصنون عواطف الملك الاعلی ضبطیه مشیری الوب برنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذیشاننی حائز و حامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلال و فخر الامراء الگرام معتمد الکبیر الفخام ذوالقدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میر میران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی در دنجی رتبه مجیدی نشان ذیشاننك حائز و حاملی هادی پاشادام اقباله وقدوه النواب المتشرعین عکا نائبی مولانا زید علمه توقیع رفیع همایونم و اصل او لیجق معلوم اوله که مقدما ایرانده بابی فامیله بر مذهب ظهور رایده رك بونلرك شیخلرندن بعضلرینه ایران دولتنجه مجازات ایدلدیکی مثلو برازی ده طرد ودفع انوند قلری جهتله بونلردن شیخ میرزا حسینعلی وصبح ازل وبرادرلری ورفقاسی حملة ادرنه یه گوندر لمشدی مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقا سندن طوبجی قائم مقام لقنسن مخرج آقاجان بك[1] ایله قره باغلی شیخ علی سیام[2] وخراسانلی میرزا حسین نام دیگری مسگن قاسم و محمد قدوس[3] وعبدالغفار ودرویش علی واصفهانای محمد باقر نام شخصلرك مخابرات مفسد تکارانه ای وقوع بولر

۱ــ مقصود میرزا آقاجان خادم الله کاتب وحی باواهی است.
۲ــ سیاح مقصود حاجی سیاح است که سیام نوشته.
۳ــ غیر از قدوس مشهور است که در طبرسی کشته شده.

متن فرمان عبدالعزیز مبنی برجنایات بابیه درایام اقامتشان در ادرنه کلیشه این متن ازکتاب «کواکب الدریه» استخراج شده است.

اصلی خود که یحیی است مراجعت کرده باشد ه

﴿ سواد فرمان سلطان عبد العزیز ﴾

دستور مکرم ومشیر منعم نظام العالم مدیر امورالجمهور بالفکر الثاقب متمم مهام الأنام بالرأی الصائب ممهد بنیان الدولة والاقبال مشید ارکان السعادة والاجلال المخصوص لضیوف عواطف الملك الاعلی ضبطیه مشیری الوب پرنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذیشانی حائز وحامل اولان وزیرم حسین پاشا ادام الله اجلاله وفخر الامرآء الکرام معتمد الکبیر الفخام ذو القدر والاحترام صاحب العز والاحتشام المختص بمزید عنایة الملك العلام میرمیران کرامدن عکا سنجاغی متصرفی دردنجی رتبهٔ مجیدی نشان ذی شانتك حائز وحامل هادی پاشا دام اقباله وقدوة النواب المتشرعین عکا نائبی مولانا زید علمه توقیع رفیع همایونم واصل او لیجق معلوم اولهٔ که مقدما ایرانده بابی نامیله بر مذهب ظهور ایده رك . بونلرك شیخلرندن بعضلرنیه . ایران دولتنجه مجازات ایدلدیکی مذکور . برازی ده طرد ودفع اولندقلری جهتله . بونلردن شیخ میرزا حسین علی وصبح ازل وبرادر لری ورفقاسی جملهٔ ادرنه یه کوندر لمشدی . مرقوم شیخ حسین علی صبح ازل ایله رفقاسندن طوبجی قائممقاملقندن مخرج اغاجان بك ایله . قره باغلی شیخ علی سیام . وخراسانلی میرزا حسین نام دیگری مسکر قاسم وعبد قدوس . ودرویش علی . واصفهانلی محمد باقر نام شخصلرك غایات مفسدکارانه لری وقوع بولدیغی استخباراو لونمیله اشخاص مرقومه اخذ وتوقیف ایله دیوان احکام عادله مده تشکیل اولنان قومیسیونده تدقیق اولندیغنده یدلرنده بولنان کاغذ ورسائلك مدلول ومآللرینه وکذلك احوال وافعالرینه نظراً مرقوم شیخ علی صبح ازلك کندوسنه عربی وفارسی بر کتاب نزولندن بحثله بر نوع نموتی متضمن

مهدیلك ادعا سنده بولوندیغی اکلا شلمش بر مثلو ارباب ضلالك شویولده حرکته قیاملری جاهل اولان بر طاقم اهل اسلامك اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بناء دیوان حرب احکامی اقتضاسنجه مرقومارك نفی ابد ایله مجازا تاری لازم گلمش ، واگرچه مرقومارك علی صبح ازل ایسه لریله مقتدی اولمارینه نظراً برنجی طوبجیخانه عاسکرینه قائممقاملقندن مخرج سیدعاسی اغاجان بك ترویج افسادا تارینه خدمت ایلمش اولمسندن نائبی ایکنجی قره باغلی شیخ علی سیام وخراسانلی میرزا محمد حسین نام دیگری مسکر قاسم . ومرقوم علی صبح ازلك . وکیلی قدوس . واصفهانلی محمد باقر . وشیخ میرزا حسین علی وصبح ازلك برادر لری میرزا موسی ومیرزا محمد قدوس واحیاسندن عبد الغفار وخدمتکارلرندن درویش علی نام کیمسه لری دخی فضلهٔ اتباع واقتدا ایله . اوچنجی درجه ده . طوتو لمری لازم گلورایسه ده عبارهٔ مأمونیه ده . علی الاطلاق . اول اتفاقلرده بولنان کیمسه لره صراحتی بولندق ایچون درجهٔ تعیینه لزوم گوسترمه مش ایدیکندن جمله سنك محل بعیده یه نفی ابد ایله . دفع وتغریبی . وفقط قانون جزا احکامی حکمینجه . نفی ابدجزاسی حبسی جامع اولدیغندن . بونلرکیده جکلری محلرده حبس اولنمازلرایسه قراراویا خود مملکت ایچریسنده گزه رك . بر طاقم کسانی اضلاله اجتسار ایده جکلرینه بناء قلعه بند ضبطیه محبوس بولوندیریله جقلرینه ضمیمهٔ ترتیب مجازا تاری قلنمسی قومیسیون مذکور جانبندن با مضبطه بیان اولنمش اولوب واقعا مرقومار بولندقلری محلرده گرك اهالی وگرك بریه اختلاط ایتدیرله مك اوزره قلعه ایچنده بر خانه ده اقامت ایتدیر لمك وهیچ بر کیمسه ایله اختلاط ایتدیرله مسنه دائر ه مأمورین وضابطان طرفندن دائما دقت ونظارت اولونمق اوزره اشخاص مرقومه عکا وماغوسه قلعه لرینه مؤبدا نفی

از خاطرات صبحی:

...واگذاشته وآنچه ازآن من بود، بشوقی بخشیده .

خوب باریك بین شوید وبیندیشید چون در تهران که پایتخت کشور است با مانند من آدمی که همه میشناسندم اینگونه نیرنگ بازی‌کنند وآنچه ازآن منست بدستم ندهند درگوشه وکنارکشور با مردم‌بی‌پناه وبیچاره‌وبیزبان چه خواهندکرد !!

یکی‌از راههائی‌که مردم را میترسانند اینست‌که میگویندهمه بزرگان‌کشور وفرمانداران و سروران با ما هستند وهرچه ما بگوئیم میپذیرند وکارهائی‌هم می‌نمایندکه مردم باورکنند درین‌باره‌نمیخواهم پرسخنی‌کنم با یك نمونه ازآن ، شما راآگاه میسازم‌که درچندین‌سال پیش بوده واکنون نیرنگهایشان زیادتر شده . درنامه‌ای مینویسند : بیست وپنج نفر از جوانان بهائی راوزارت جنگ ووزارتخانه‌های دیگر باروپا فرستادند !

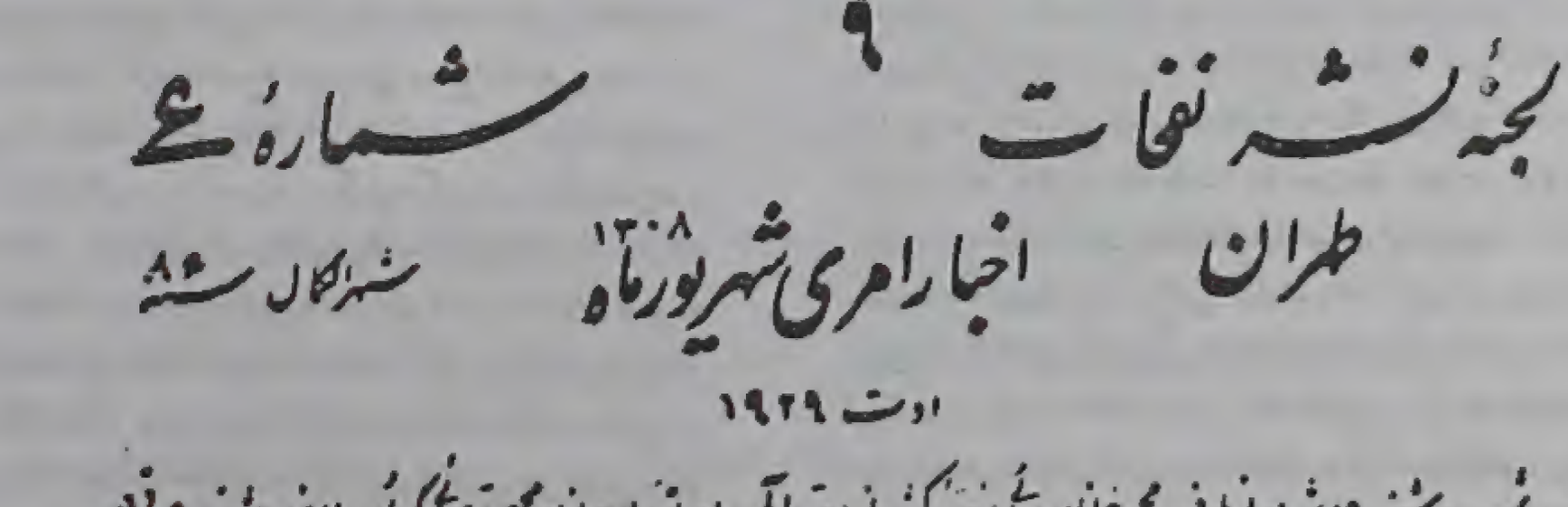
لجنهٔ نشر نفحات ۹ شمارهٔ ۷۶

طهران اخبار امری شهریور ماه ۱۳۰۸ شهر الکمال سنهٔ ۸۵

اوت ۱۹۲۹

آ- شب سه‌شنبه ۱۹ شهریور از طرف مجمع جوانان بهائی از عدهٔ کثیری از احبای الهی برای توزیع جوانان محصل بهائی که بارو پا اعزام میشدند دعوتی به حظیرة القدس بعمل آمده، سرود وجوری زائد الوصف در جوم حضار نمایان بود چه که بیست و پنج نفر از جوانان بهائی که از طرف وزارت جلیلهٔ جنگ و وزارت جلیلهٔ معارف و وزارت جلیلهٔ فوائد عامه و چند نفر از آنها نیز بخرج خود برای ادامهٔ تحصیلات عالیه باروپا عزیمت میفرمودند حضور یافته و بکمك بازگرانبهای بحضار معرفی میشدند پس از نطق و مرثیه ابتدائی حسن و نرنم موسیقی دلپذیر حضرات افاضل زاده خان مصباح نطق بسیار مؤثری با بیانات و مطالب مهمهٔ عالیه در تشویق و تحریص جوانان بتحصیل علوم و تذکر آنان بر اصلی اخلاق و روحانی و صفای قلب و توجه تام بمرکز امر و استمداد از روح تباص آلمی که در این مواقع مؤید هر محتاج و مستمندی است ایراد

هر کس این را میخواند گمان میکند که همه‌ی کارهای کشور در دست اینهاست...

یعنی استخبار اولونمسیله اشخاص مرقومه اخذ و توقیف‌ایله
دیوان احکام (عادله مده‌تشکیل‌اولنان قومیسیوند تدقیق‌اولوند
یغنده یدلرنده‌بولنان کاغذ ورسائلك‌مدلول ومالرینه وکندولرك
احوال وافعالرینه نظراً مرقوم شیخ‌یحیی صبح ازلك کندوسنه
عربی وفارسی برکتاب نزولندن بحثله برنوع نبوتی متضمن
مهدیلك ادعا سنده بولوند یعنی اگلاشلمش بومثللو ارباب
ضلالك شویولده حرکته‌قیامیلیری جاهل‌اولان برطاقم سلاملك
اغفالی مقصدینه مبنی اولدیغنه بنادیوان حرب احکامی اقتضا
سنجه مرقوملرك نفی ابدایله مجازاتلری لازم‌گلمیش و اگرچه
مرقوملرك علی‌صبح‌ازل امرلریله مقتدی اولملرینه نظراً برنجی
طوپخانه عامره قائم مقام لغندن مخرج سلماسی آغاجان بك
ترویج افساد اتلرینه خدمت ایلمش اولمسندن ناشتی ایگنجی
قره‌باغلی شیخ علی صیام وخراسانلی میرزا محمد حسین نام
دیگری مسگرقاسم ومرقوم علی صبح ازلك وکیلی قدوس و
اصفهانلی محمد باقر و شیخ میرزا حسینعلی و صبح ازلك
برادرلری میرزا موسی و میرزا محمد قدوس و احباسندن
عبدالغفار و خدمتکار لرندن درویش علی نام کیمسه‌لری دخی
فضله اتباع و اقتداایله اوچنجی درجه دو طوتوملری لازم
کلورایسه ده عبارة قانونیه ده‌علی‌الاطلاق اول اتفاقلر دبولنان
کولنن کیمسه‌لره صراحتی بولنمق ایچون درجه تعیینه لزوم
گوسترمش ایدیکندن جمله سنك محل بعیده‌یه نفی‌ابدایله دفع
وتغریبی. و فقط قانون جزا احکامی حکمینجه نفی‌ابدجزاسی
حبسی جامع اولدیغندن بونلرکیده جکلری محللرده حبس
اولنمازلرایسه فرار و یاخود مملکت ایچریسنده گزدرك برطاقم

کسانی اضلاله اجتسارایـده جنگلرینه بناءِ قلعه بند صـورتیله محبوس بولوندیریله حقلرینه ضمیمه ترتیب‌مجازاتلری قلنمسی قومیسیون مذکورجانبندن بامضبطه بیان اولنمش اولوپ واقعاً مرقوملر بولندقلری محللرده گرك اهالی وگرك بربریله اختلاط ایتدیرلمه‌مك اوزره‌قلعه‌ایچنده برخانه‌ده اقامت‌ایتدیرلمك وهیچ برکیمسه‌ایله اختلاط‌ایتدیرلمه‌سنه‌دائرمأمورین‌وضابطان‌طرفندن دائمأدقت‌ونظارت‌اولونمق اوزره اشخاص‌مرقومه‌عکاوماغوسه قلعه‌لرینه‌موبداً نفی وتغریبلری‌بالتنسیب کیفیت طرف شاهانه مه عرض ایله‌لدی‌الاستیدان برمنوال‌محرراجراسی‌خصوصنه ارادهٔ ملوکانه م مهابت صدوراولمش موجبنجه اشخاص‌مرقومون‌دن صبح ازل ایله رفقا سنك قبریس جزیره سند نفی و تغریباری ایچون دیگر برامرشریفم تصدیر قلنمش اولمقین سز که ضبطیه مشیری مشارالیهسنه مرقومون‌دن شیخ‌میرزا حسینعلی وآغاجان بك و اوغلی محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی‌نام شخصلری اقتضای وجهله‌تحت‌الحفظ‌موبداً عکایه نفی و ازسالارینه رؤیت ایلیه سزه سز که متصرف ونایب مومی الیهما سز مرقومونك اول طرفه وصوللر نه قلعه ایچنده برخانه ده مؤبـداً منفیاً اقامت ایتدیرلمسنه هیچ برکیمه اختلاط ایتدیرلمه مسنه مأمورین طرفندن بغایت دقت ونظارت وخطوه واحده محل آخر حرکتلرینه رخصت اولمیوب هرحالده فرار و محافظه لـرینه اعتنا و صرف مقدوت و وصوللرینی بیان و اشاره مبادرت ایله سز تحـریراً فی‌یوم‌الخامس من‌شهر ربیع - الاخر سنهٔ خمس وثمانون و ماتین و الف.

توضیحاً اغلاطی چند دراین‌فرمان دیده‌میشود که باید آنرا اغـلاط مطبعی دانست ولی چـون ما تخصص در انشای

ترکی نداریم باصلاح آن اقدام ننمودیم.

نوه او شوقی افندی چون در انگلیس درس خوانده وانگلیسی خوب می‌داند گاهی بانگلیسی نیز چیزهای بیرون میدهد.

گاهی نیز بهاییان چنین پاسخ میدهند: «بقرآن نیز ایراد گرفتند» یکی از مسیونرهـای مسیحی بنام هاشم شامی بقرآن چند ایرادی گرفته و آن دستاویزی در دست اینان گردیده. باید گفت: قرآن درحجاز درمیان عِرب پدید آمد و کسی بآن ایرادی نگرفت در جای خود کـه همگی از استواری وشیوایی جمله‌های آن درشگفت شدند. اگر پس ازهزار سال یك مسیونر مزدور مسیحی چند ایرادی بآن گـرفته پیداست که چه ارجی بآن توان نهاد؟! آنگاه هـاشم شامی بسراسر قرآن بیش از پنج یا شش ایـراد نگرفته و این جز از آنست کـه جمله‌های بیان سراپا غلطست و باقدس نیز درهرصفحه‌ای چند غلطی توان شمرد.

پس از همه اینها اگر بقرآن ایراد گرفته‌اند آیا دلیل آنست که ما ازغلطهای آشکار بیان واقدس چشم پوشیم؟!.. آیا این بدان نمی‌ماند که کسی را بنام دزدی یا آدمکشی بدادگاه کشیده‌اند بگوید بفلان آدمی نیز نام دزدی یا آدمکشی نهادند، و چنین خواهد که بهمین بهانه خود را پاك و بیگناه نشان دهد؟!.. اگر بقرآن ایرادگرفته‌اند باید قرآنیان پاسخ دهند. شما هم باید به این ایرادها پاسخ دهید و اگر نمیتوانید داد دیگر پافشاری بیجا ننموده بپذیرد که باب و بهاء بسیار بیمایه میبوده‌اند.

گاهی نیز کسانی پـاسخ میدهند: «شما میخواهید یـك مبعوث الهی را تابع اقوال سیبویه گردانید؟؟.» میگویم: این نافهمیدن و یا خود را بنـافهمی زدنست. ماگفتگو از سیبویـه واخفش نمیداریم. گفتگو از اینست که هرزبانی از روی قاعده‌هایی میگردد که هرکسی که باآن زبان میگوید یا مینویسد باید پیروی از آنها کند، ویا خودش قاعده‌های دیگری

را پدید آورد. اینکه کسی بهیچ قاعده‌ای پابستگی ننماید آن غلطگویی و پریشانسراییست، و چنان کسی را جز کودن نتوان نامید.

یکی از آشنایان چنین میگوید: اینکه باب و بهاء بعربی پرداخته‌اند بیش از همه نتیجه تهیدستی و درماندگی آنان میبوده زیرا چندان سخنی برای گفتن نمیداشته‌اند و بااین تهیدستی وعربی بکارشان بیشتر میخورده تا فارسی. زیرا عربی در آنروز ارجمند میبوده که هرچه با آن زبان گفته میشده مردم فهمیده ونافهمیده ارج میگزارده‌اند. آنگاه در عربی میدان بافندگی گشاده‌تر می‌بوده و باب و بهاء میتوانسته‌اند جمله‌ها و کلمه‌هایرا از قرآن و ازحدیثها بگیرند وجمله‌ها وکلمه‌هایی ازخودشان بهم بافند. درفارسی اینها نتوانستی بود ومشتشان زودتر باز میشده.

این سخن درخور پذیرفتنست ویکدلیل براستی آن اینست که گفته‌های بهاء درفارسی بدنماتر درآمده تادرعربی. ومن اینك نمونه‌ای را از فارسی‌نویسیهای او در پایین میآورم:

ای بگم اصحاب ناریاش و اهل ریا مباش کافر باش و ماکر مباش درمیخانه ساکن شو و درکوچه تزویر مرو ازخدا بترس و از ملا مترسی سربده و دل مده زیرسنك قرارگیر و درسایه تحت‌الحنك ماوای مگیر اینست آوازهای نی‌قدسی و نغمات بلبل فردوسی که جسدهای فانی‌را جانی بخشد و جسم ترابی‌راروان روح مسیحی دهد و نور الهی بخشد و بحرفی عالم فانی‌را بملك باقی کشد.

اینسخنان که گویا بزنی نوشته شده نیك اندیشید که تا چه اندازه خنك‌وبی‌معنی‌است.

اینهاست ایرادهایی که ما بکیش بهایی میداریم. کوتاه سخن آنکه کیشیست ساخته شده. کیشیست که با خرد بسیار

ناسازگار می‌باشد. شگفتست که بهاییان باین ایرادهای ما پاسخی نمی‌توانند داد و تنها چاره را در آن می‌بیند که نوشته‌های ما را نخوانند. ولی از آنسو هریکی از ایشان هر کجا که بنشیند وهر که را که باید «تبلیغ» کند. شوقی افندی دستور فرستاده که بهاییان بروستاها و شهرهای کوچك روند و در میان مردم برواج کیش بهایی کوشند. اینجا پاسخی بما نمیتوانند داد و در آنجا میخواهند بجان روستاییان افتند و با سخنان پوچ ناآسوده‌شان گردانند.

شگفتر آنکه بخود نوید می‌دهند که کیشی باین سستی جهانگیر خواهد گردید. بدینسان خود را فریب میدهند. چون صد سال از آغاز کارشان گذشته میگویند: این صده برای سختیها می‌بوده وصده نوینی که آغاز میشود برای فیروزیهاست.

میگویند: «جمال مبارك فرموده دینها یکی شود. جمال مبارك جنگ را حرام گردانیده. چاره علم‌پذیرفتن دین جمال مبارکست». اینها چیزهاییست که بآنها مینازند.

روزی بیکی گفتم: این سخنان «جمال مبارك» بآن میماند که کسی بروی ویرانه‌ای بایستد وبگوید: اینجا باید باغ‌سبز وخرمی گردد. یا بدان میماند که کسی برسر بیماری نشیند وباو بگوید بیماری حرامست.

اینکه دین‌ها یکی گردد آرزوییست که هزارها کسان داشته‌اند. ولی راهش چیست؟!.. آیا تنها با گفتن انجام گیرد؟!.. اکنون در ایران چهارده کیش هست. چنین انگارید که شما سران آنهارا خوانده انجمنی پدید آورده‌اید و بآنان میگویید: «دینها باید یکی گردد». بیگمان همگی خوشنودی خواهند نمود و پیشنهادتان را خواهند پذیرفت. ولی چون نوبت به برگزیدن یکدینی رسید شیعی خواهد گفت بیا همگی شیعی

گردید. سنی خواهد گفت همگی سنی بـاشید. علی‌اللهی کیش خود را پیش‌خواهد کشید. زردشتی سخن از شت زردشت وایران‌باستان خواهد راند. هریکی کیش خود را پیش کشیده کشاکش خواهد درگرفت. چه راستی آنست که هریکی از آنان کیش خود را راست واستوار کیشهای دیگران را کج و بیپا می‌شناسد.

مانندهٔ سخن بهاء را ما امروز از وزیرخارجه آمریکامیشنویم. این وزیر خارجه میگوید: «پس از جنگ بـاید همه دینها یکی باشد». ولی اینهم یـك آرزوی بیجایی بیش نیست. راستست دولت آمـریکا بسیار نیرومند است، پـول بسیار میدارد زر و سیم فراوان انـدوخته، ماشینهای بسیار میسازد. چیزی که هست یکی‌شدن دینها با نیرو وپول و زر و سیم و ماشین نتواند بود.

این کار یکراه بیشتر نـداشته و آن اینکه ازیکسو معنی راست دین روشن گـردد و از یکسو بیپایی این دیـن‌ها و کیشهای گوناگونی که در جهانست باز نموده شود، که از هیچ راهی تاریکی درمیان نباشد (و ما چون این کـار را بانجام رسانیده‌ایم در اینجا بیشتر از این سخن نمیرانیم.)

این بـود راه یکی‌شدن دینها. آیا بهاء در این‌بـاره چه‌کاری کرده؟!. کـدام دین راست را بنیان گزارده؟! بکـدام یکی از کیش‌های گوناگون پرداخته؟!. آیا نه آنست که او ازهمان کیشهای بیپا سود جسته و گفته‌هایش را بروی آنها بنیاد نهاده؟! نه‌آنست که خود یك کیش‌بیپای دیگری پدید آورده؟!.

درباره جنگ نیز همین سخن را بایدگفت: بدی این جنگها را هر باخـردی می‌داند. ولی چاره چیست؟!. آیا بـا حرام‌گردانیدن جلو جنگها گرفته خواهد شد؟!.

این یك جستار بزرگیست که آیا آدمیان نیکی پزیرند یانه ؟. آنگاه نیکی آنان ازچه‌راه تواند بود؟!. «جمال مبارك» شما از این جستار بیکبار ناآگاه می‌بوده وناشیانه گزافه‌هایی سروده .

مامی گوییم : آدمیان نیکی‌پذیرند . راه نیکشان نیزیکی بیشتر نیست ، و آن اینکه آمیغهای زندگی را نیك دریابند ، و خردها نیرومند گردد، وهر کس بجهان وزندگی بادیده بیناتری نگرد . اینست‌راه نیکی آدمیان وجزاین نیست . از اینروست که یك راهنما یا برانگیخته‌ای که برخاسته باید آمیغهای زندگانی را روشن گرداند وخردها را بتکان آورد وباگمراهی‌ها ونادانیها که مایه پستی خـردهاست بنبرد پردازد . از این کارهاست که جهانیان را چندگامی پیش‌برده واز جنگها و کشاکشهای بیجا جلوتواند گرفت .(ویاتواند کاست) وگرنه تنها از گفتن اینکه «جنك نکنید» هیچ‌سودی نتواند بود.

ازاینها گذشته بدی در جهان تنهاجنك نیست . بدیهای بدتـری میبوده ومیباشد . این‌بدتر از جنگست که مردمی مردگان هیچکاره‌ای‌را گردانندگان جهان دانندوبرروی گورهای آنان‌گنبدها افرازند وازصدها فرسنك راه بزیارت آنهارونـد . برترازجنگست که مردمی از آیین گردش جهان ناآگاه باشند وبگرفتاریهای خود چاره از «دعا» خواهند . برتراز جنگست که گـروهی بنام درویشی بکار و پیشه‌ای نپردازند وجهان را خواردارند وباتنهای درست‌وگردن کلفت بگدایی ومفتخوری پردازند. بدتر ازجنگست که ازمیان مردمی شاعران یاوه‌گویی برخیزند و آشکاره سخن ازجبریگری زده مردم را به‌تنبلی و سستی‌وادارنـد . این نادانیها ومانندهای این‌ها درایران ودرکشور های شرقی رواج میداشته و «جمال مبارك» شما این‌فهم ودانش نداشته که باینها پردازد و مردم راازگمراهی بیرون آورد . بهاء باین نادانیها نپرداخته بماندکه خود نادانیهایی بآنها

افزوده بجای برانداختن گنبدها خود چند گنبدی بلند گردانیده . بجای نابود گردانیدن دعاها خود دعاهایی ساخته وبدست مردم داده.

این بدترین بـدیهاست کـه مرد درمـانده‌ای همچو بهاء بدعوی خدایی بـرخیزد ویکدسته چندان پست‌اندیشه و نافهم باشند که بچنان دعوایی گردن گزارند.

آنچه شرقیان را بخواری وپستی کشانیده و بزیریوغ غـربیان انداخته پابستگی باین گمراهی ها ونادانی‌هاست . بهاء اگر آن بودی که نیکی جهان خواهد بایستی باینها پردازد و نبردآغازد . نه‌آنکـه اینها را همه را بگزارد وچندسخنی پادرهوا ـ ازحرام کردن جنگ ودستوردادن بیکی شدن دینها سراید وگردن فرازد .

آنچه‌جلومردمان راازجنك‌واز دیگربدیها تواندگرفت خرده‌ای ایشانست، و چنانکه گفتیم راهنمایی که میخواهد جهان نیك گردد باید به‌تواناگردانیدن خردها کوشد. بهاء کوشیده که خردها را درپیروان‌خود بکشد و آنانرا هرچه نافهمتر و نادانترگرداند . این همان مـردیست که عربی را غلط‌می‌نویسد ومیگوید : بمن ایراد نگیرید وشمانیزغلط‌نویسید همان مردیست که سیزده سال‌پس ازباب برخاسته میگوید : او فرستاده خدا می‌بود . من نیز فرستادهٔ خدایم و شما دراین‌باره هیچ نیندیشید و ایرادی‌نگیرید .

آنگاه آیا باور کردنیست کـه جهانیان بکیش بهاءگروند وگفته او را بکار بسته دست از جنگ بردارنـد ؟!. درجایی که مردمان می‌بینند او باغلط نویسیها و وارونه گوییهای خود همگی را بخود میخندانیده وباچنین درماندگی دعوی خدایی نیزمیکرده آیاشدنیست که اوراهنمایی شناسند وبپاس گفته او جنك‌وکشاکش راکنار گزارند؟!.

آری بهاییان دروغهای بسیاری از پیشرفت بهاییگری در اروپا وآمریکا می‌گویند . یکی ازایشان بنام دکتر فرهنگ نامه‌ای بمن نوشته وچنین گفته : «دربیشتر از چهل اقلیم پرچم یابهاءالابهی درنهایت عظمت وجبروت باهتزاز است»، ولی آیا باین سخنان ارجی توان گذاشت ؟! یکی از ایرادهای مابه‌بهاییان همین گستاخیشان بدروغگوییست .

مانمی‌دانیم آن کدام اقلیم است که در آنجا «پرچم یابهاءالابهی» باهتزاز است؟!.نمی‌دانیم از دروغ باین آشکاری چه‌هوده‌ای میخواند !؟

این یك نمونـه از خواری کیش بهایـی و از ناهنایندگی آنست که خودبهاء وپسرش عبدالبهاء تازنده میبودند در عکا درمیان مسلمانان با «تقیه» می‌زیستند . شصت‌سال کمابیش در آنجازیسته واین اندازه نتوانسته بودند کیش خود را آشکار گردانند . بدبخت بهاء ازاین سو درنوشته‌های خود ببهاییان ایران‌وهند خدایی میفروخت و از آنسو ناچار میبود از ترس مسلمانان بروزه و نماز مسلمانی پردازد . عبدالبهاء نیز همین ناچاری رامیداشت. بچنین کیش‌قاچاق‌وخواری‌امیدجهانگیری می‌بندند .

یـك‌چیز دیگری که بهاییان بآن بسیار می‌نازند اینست که در آغازپیدایش سید باب انبوهی از ملایـان ـ از ملاحسین بشرویه‌ای و سیدیحیی دارابی و ملامحمدعلی بارفروشی و مـلامحمد علی زنجانـی وسیدجواد کربلایی ودیگران باو گرویده درراهش بکوشش و جانفشانی برخاسته‌اند . همچنین مردم بتکان‌سختی آمده وبسرملاحسین و دیگران فُراهم شده دلیرانه با دولت بجنگ برخاسته‌اند وانبوهی از ایشان کشته شده دراین را سرباخته‌اند . میخواهند بگویند : اگر دعوی باب راست نبودی آنهمه ملایان باو نگرویدندی ، آنهمه‌تکان در مردم پدیدنیامدی :

آنهمه جانبازی‌ها رخ‌ندادی . از آنسو بهاییان این کشته شدگان (یا بگفته خودشان : شهدا) را سرمایه‌ای بـرای کشیشان میپندارند . بارها شنیده شده چنین میگویند : «مااینقدر شهدا داده‌ایم . آیـا از این دیـن‌دست برمیداریم ؟!.»

راستی هم آنست که‌شوروخروش بابیان در آغاز کارشگفت‌آور میبوده . این یکی ازچیزهاییست که چشمهای اروپاییان را بسوی آنان بازگردانیده . جنگهای قلعه طبرسی و شهرزنجان و قصبه نیریـز هریکی داستان‌شگفت‌دیگری می‌بوده. کشتارسال ۱۲۶۸درتهران وخونسردانه‌ای که حاجی سلیمانخان ودیگران در برابر شکنجه و مـرگ نشان داده‌اند شگفت‌تر ازهمه‌افتاده . چنانکه گفتیم کنت گوبینوسفیرفرانسه درتهران، این داستان را ازنزدیك دیده‌وشنیده ودر کتاب خود نوشته و همان‌شوند شناختگی بابیان دراروپا شده است .

بهاییان باین بسیار می‌نازند ویکدلیل استواری به‌بزرگی کیش خود واستواری بنیاد آن میشمارند . ولـی ایـن نـازش ودلیل شماری هنگامی بجا بودی که‌ماسید باب رانشناخته واز گفته‌های او آگاه‌نشده بودیمی . اگرماسید باب رانشناخته و از گفته‌هایش آگاه نشده بودیمی جاداشتی که باخود اندیشیده چنین گوییم : اگر باب دلیلها بدعوی خود نشان ندادی وسخنان گیرایی نگفتی آنهمه باونگرویدندی وآنهمه‌تکان درمردم پدیدنیامدی‌ولی‌سیدباب راشناخته وازگفته‌هایش آگاهیم .مانیك میدانیم که ازسیدباب هـرچه میپرسیده‌اند پاسخـی نمیتوانسته . چندان تهیدست میبوده که‌بدعوی خود دلیل آورده ومیگفته : «نام‌من علی‌محمد ازروی حساب ابجدبا رب‌یکی میباشد».

گفته‌هایش چندان خنك و خود چندان خوار میبوده کـه بفلکش میبسته‌اند و چون میزده‌اند و او در زیر چوب بیزاری

از دعوی میجسته و «غلط کردم» و « نفهمیدم » میگفته. نوشته‌های باب چندان چرندو بی‌معنیست که بهاءالله ناچار شده و دستور داده آنها را گردآورند و از میان بردارند و زبان ایرادگیران را کوتاه گردانند.

با اینحال آیا باز جا دارد که ما بگوییم اگر در باب چیزی نبودی مردم بتکان نیامدندی و ملایان باو نگرویدندی ؟! آیا نباید بگوییم: آن تکان مردم و گرویدن ملایان انگیزه دیگری میداشته ؟!.

ملایانی که بباب گرویدند از دسته شیخیان می‌بودند و اینان چنانکه گفتیم باور می‌داشتند که یا باید امام زمان خود پیدا شود و یا جانشینی ازو در میان مردم باشد و پس ازمرگ سیدرشتی بجستجو افتاده همچون تشنه که بی آب گردد درپی آوازی میگردیدند. اینست چون سید باب را یافتند و دعوی او را داشتند و هنرهائی را که سید رشتی (ازغلطبافی و گزافه‌سرایی و ابجدبازی) دیده بودند ازاین نیزدیدند، جایی برای ایستادگی نیافته گردن گزاردند. بویژه که سید باب بدعویش دو رنك داده بود: در دنوشته‌هایش و درپیش بسیاری از پرسندگان خودرا « باب » یا (جانشین امام زمان) مینامید، و در همانحال از دعوی امام زمانی باز نایستاده چنین میخواست همچون او برخیزد و بکارهایی پردازد، و چنانکه دیدیم خود بمکه شتافت که همچون امام زمان از آنجا سربر آورد ولی نتوانست، و از اینرو ملاحسین بشرویه‌ای و دیگران بخراسان رفته همچون یاران امام زمان از آنجا بادرفش‌های سیاه آمدند.

این دورنگی در دعوی باب کاررا بملایان شیخی آسان میگردانید. یکی او را امام زمان میپداشت. دیگری که چنین پنداری نمی‌یارست به جانشینیش میپذیرفت.

اما مردم : هزار سال بیشتر، روزان و شبان، چشم براه امـام نا پیدا دوخته همیشه بیرون آمدن او را از خدا خواسته و روزی چندبار «عجل‌الله فرجه» گفته بودند، و هر کسی از درون دل آرزو میکرد کـه زمان آن امام را دریابد و در پیشرویش شمشیر زنـد و در راه او کشته گردد، و اکنون که می‌شنیدند امام پیدا شده و ملایانی را در راه او در کوشش میدیدند نشدنی‌بود که بتکان‌نیایند وبشور و خروش برنخیزند.

راستست که یك دشواری پیش می‌آمد، و آن اینکه امام زمان بایستی فرزند حسن عسکری باشد و از مکه بیرون آید. ولی شیخ احمد این دشواری را برای پیروانش آسان گردانیده و راه داده بود که‌اگـر دیگری بنام امام زمان برخیزد بپذیرند و چنین پیداست کـه بیشتری از گروندگان بباب از میان مردم نیز از شیخیان بوده‌انـد، و دیگران نیز پیروی از آنان کرده‌اند.

هرچه‌هست‌مردم سید باب را ندیده و سخنی‌از او نشنیده‌بودند تا بگوییم باو گرویده‌اند. سید باب را از گام نخست ، دولتیان بـزیـر نگهبانی آوردند و از دسترس مردم دور داشتند که کمتر کسی او رادید. از گفته‌هایش هم درآن روزها جز تفسیر سوره‌کوثر و یا عربی بـافیهای دیگری از آنگونه در دست نمی‌بود، واین گفته‌ها نچیزیست که درمردم هنایذ و مایه تکان ایشان باشد.[1]

۱ــ بهائیگیری احمد کسروی، ص ۱۰۷ــ ۷۶

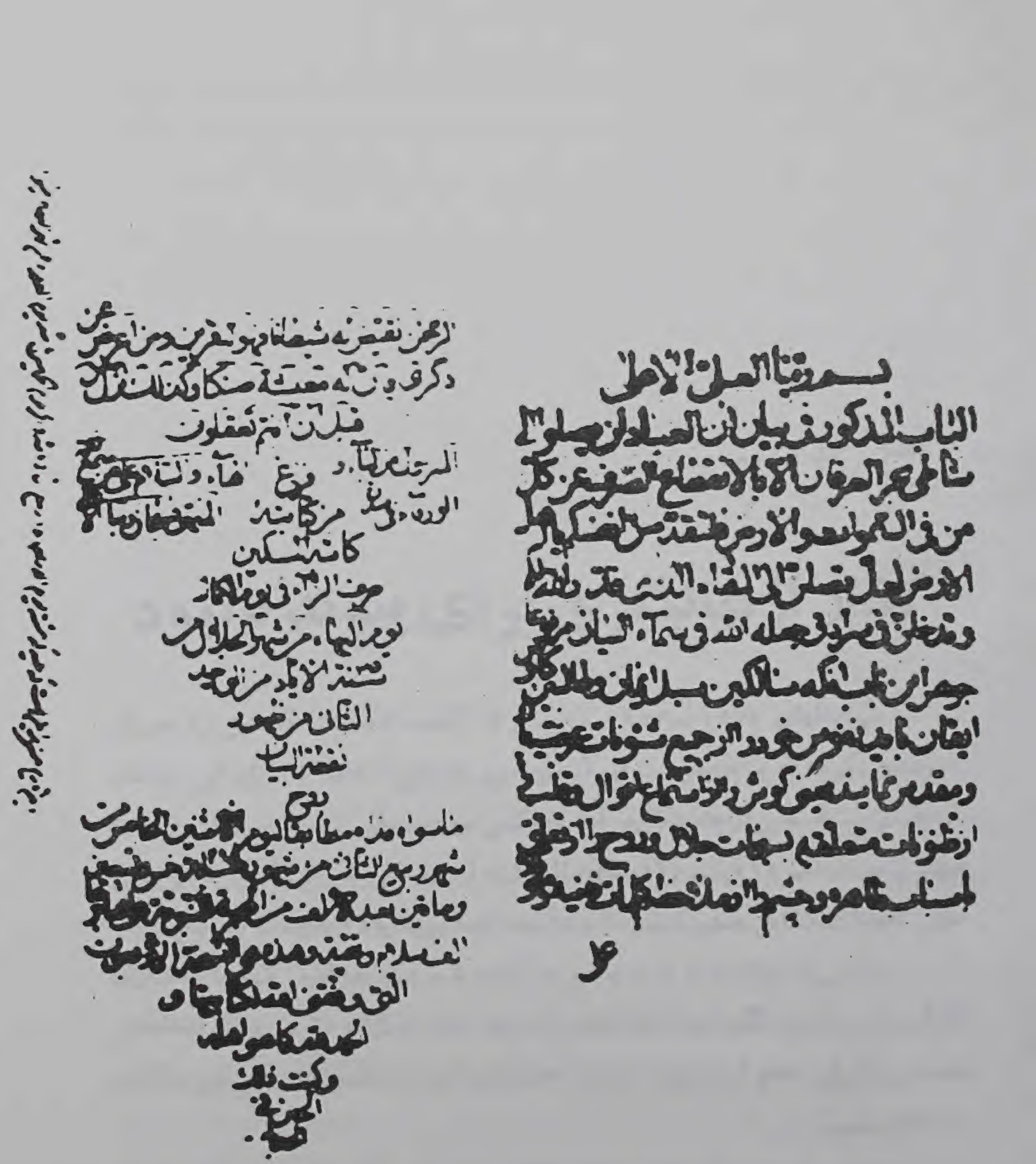

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No.....
Author.....
Title...
.....
... .

فصل چهارهم

گذار از بهائیگری برای پیوند با یهود

طی سالهای ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ - م پس از آنکـه انگلستان فلسطین را تصرف نمودسعی کرده که بنام «قیمومیت» بر آن سرزمین نفوذش را حفظ کند بنابراین درصدد اخذقیمومیت فلسطین از جامعه ملل بر آمد «ماکس نوردو» یکی ازشخصیت‌های برجسته صهیونیسم درسال ۱۹۱۹ - م (همـان سالی کـه لژروشنائی شیراز تأسیس شد) ضمن نطقی تعهدات متقابل صهیونیست‌ها وهیأت حاکمه بریتانیا را بدینسان تشریح کرد:

- ما می‌دانیم که شما ازما چه‌می‌خواهید، شما مـی‌خواهید کـه ما پاسداران کانال سوئز باشیم. نگهبان راه شما به‌هند ازطریق خاورنزدیك باشیم. برای انجام این خدمات دشوار نظام آماده‌ایم. اما باید اجازه‌دهید قدرتی باشیم تابتوانیم این وظائف را انجام دهیم[1]

روز بیست‌وپنجم آوریـل سال ۱۹۲۰ - م برابر بـا (پنجم اردیبهشت‌ماه سال ۱۲۷۹ - ش) بنابه‌رأی شورای عالی متفقین انگلستان توانست قیمومیت فلسطین را به دست آورد. روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۲ - م (اول تیرماه ۱۳۰۱ - ش) انگلستان رسماً

۱- ساکالو، تاریخ صهیونیسم، ج۲ صفحه‌ی ۵۵

این بحث‌را که ازطریق شورای‌مجمع اتفاق ملل‌متحد ابلاغ می‌شد، به‌عهده‌گرفت. در اطلاعیه‌ای که بهمین‌مناسبت صادر گشت آمده بود که در فلسطین تشکیل **کانون‌ملی‌یهود** الزامی است، یعنی این‌دستور جزئی ازمفاد قیمومیت‌بشمار می‌رفت. دراین‌دستور گفته می‌شد که دولت مقیم باید استقلال وخودمختاری کانون مزبور را فراهم نماید. درمادهٔ ۴ کارگزاری یادآور می‌شد که یهود بادولت مقیم در تأسیس کانون ملی‌همکاری داشته باشد و درماده‌ی ۶ آن‌متذکر می گردید که دولت مقیم (در اینجا انگلستان) باید امکانات لازم را برای مهاجرت واسکان یهودیها فراهم آورد.

بهرحال درسال ۱۹۲۰ـم برابربا ۱۳۰۹ ـ ش قیمومت فلسطین‌ضمن بررسی که در«سان‌رمو»برگزارشدومفادآن‌قیمومیت‌به‌امضاءرسیدقیمومیت‌فلسطین‌به‌دولت انگلستان واگذار شد سپس «سرهربرت ساموئل» به‌عنوان کمیسرعالی فلسطین انتخاب‌گردید[1]

در اینجا برای روشن‌شدن ارتباط و پیوند بهائیان بایهود به‌چگونگی این رابطه‌می‌پردازیم: هربرت‌ساموئل (Samuel Herbert) نخستین کمیسر عالی (یا مندوب‌سامی) در فلسطین بشمار میرود. ساموئل در خانواده‌ای اشرافی ـ یهودی ارتدوکس ـ که پیشهٔ بازرگانی داشتند به‌دنیا آمد.

ساموئل هربرت نخستین وزیریهودی است که باتحصیلات‌سنتی و مذهبی انگلستان راه‌یافت ساموئل‌هربرت‌درسال ۱۹۱۴ طرحی‌را مبنی برتأسیس یك‌دولت یهودی ارائه‌داد که درضمن ازمنافع انگلستان‌هم درمنطقه پاسداری کند. از اینرو در سال ۱۲۹۴ ـ ش (برابر با ۱۹۱۵ ـ م) طرحی‌را درمورد آیندهٔ فلسطین به‌هیأت وزیران مجلس، بریتانیا، داد وبلافاصله پیشنهاد دیگری را پیرامون تأسیس یك‌کشور یهودی در فلسطین به پارلمان انگلستان تقدیم داشت وی در آن‌پیشنهاد

۱ـ ژرژلنچافسکی، تاریخ‌خاورمیانه، ترجمهٔ‌جزائری، ص۳۲۵، چاپ‌اقبال، تهران ۱۳۳۱ ـ ش

متذکر گردید که فلسطین به‌صورت کشور تحت‌الحمایه انگلستان درآید تایهودیان بتوانند به‌خریدزمین‌وبسط خاك وبرپائی یهودی‌نشینان بپردازند. وی‌ضمناً خواستار الویت‌هائی برای مهاجرت‌یهودیان به فلسطین گردید. ساموئل بعلت داشتن خوی ومنش صهیونیستی واستعماری بسیارقوی به‌عنوان اولین کمیسرعالی انگلستان درفلسطین برگزیده‌شد.

«سر»ساموئل‌هربرت یهودی و«سِر» عبدالبهاء

وقتی عبدالبهاء ـ رهبر بهائیان وجانشین بهاءالله ـ مرد (۱۳۰۰ ـ شمسی) مأمورین انگلیسی ، سفارتخانه‌ها و کنسولگریهای بریتانیا مستقر درکشورهای خاورمیانه نسبت به‌این‌مرگ اظهارتأسف وهمدردی کردند ودیگر بهائیان در غم از دست‌دادن عباس‌افندی به‌سوگ نشستند. سیل تلگراف ونامه‌های مأمورین‌انگلستان برای بهائیان جای بسی‌شگفتی وسؤال‌برانگیز است؛ به‌منابع خود بهائیان مراجعه می کنیم:

«وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان «مستر وینستون‌چرچیل» به مجرد انتشار این‌خبر پیامی تلگرافی‌برای مندوب‌سامی‌فلسطین سرهربرت‌ساموئل صادر شد و از معظم‌له تقاضا نموده مراتب همدردی وتسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را به جامعه‌ی بهائی‌ابلاغ نماید. مندوب‌سامی مصر[کمیسرعالی‌مصر] و «ایکرنت‌النبی» [همان کسی که ازطرف دولت انگلستان مأمور اعطاء لقب به‌عبدالبهاء بود] نیز مراتب تعزیت وتسلیت خویش را به‌وسیله‌ی مندوب‌سامی فلسطین ، سابق‌الذکر، به‌بازماندگان «سرعبدالبهاء عباس افندی»وجامعه‌ی بهائیت تسلیت صمیمانه‌ی مرا به‌مناسبت فقدان قائد جلیل القدرشان‌ابلاغ نمائید[1]»

۱ـ قرن‌بدیع، جلدسوم صفحه‌ی ۳۲۱ تهران، مؤسسه‌ی‌ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع.

درهمین‌زمینه از منابع بهائیان سند دیگری در دست است به‌این‌شرح:

وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان مستر وینستون‌چرچیل از حضرات‌اجل مندوت‌سامی فلسطین تلگرافاً تقاضا می کند که ازطرف‌حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به‌هیئت بهائی همدردی و تسلیت آنهارا درموقع‌رحلت «سِرّعبدالبهاء» **عباس کُب‌آی** تبلیغ نمایید[1] دراین‌هنگام‌جمعیت مردم‌به‌جنازهٔ فقید [منظور سرعبدالبهاء] رو آوردند، و مقدم برهمه، **سرهربرت‌ساموئل** بود، سر کمیسر عالی انگلیس در فلسطین که اورا **مندوب‌سامی** می گویند، وبااجزاء وحواشی خود مخصوصاً برای تشییع حاضر شده‌بود».

شرکت مقامات انگلیسی و شخص هربرت ساموئل در مراسم تشییع‌جنازهٔ **سِر عبدالبهاء** در منافع مختلف به‌وضوح به‌عنوان **افتخار بهائیت** آمده است درزیر به‌دیدار یکی‌دیگر از مأمورین سیاسی انگلستان اشاره دارد که درزمان‌حیات وی‌بااوملاقات نموده‌ودرآن مراسم شرکت جسته‌است:

اولین‌بار که من [سر رونالداستورز مأسور سیاسی دولت انگلستان] به درک‌ملاقات حضرت عبدالبهاء نایل آمدم درسال ۱۹۰۰- [برابربا۱۲۷۹ شمسی] یعنی هنگامی بود که پس از انگلستان وقسطنطنیه ازراه سوریه

۳۲۱

میگذشت اتفاق افتاد، بسرعت برق سراسر مدینه منتشر گردید و بیوسیله سیاله برقیه بابعد نقاط ارض متواصل شد و جامعهٔ پیروان اسم اعظم را در شرق و غرب در دریای اسف و حسرت بی پایان مستغرق و آباء و امین بیکران مؤانس و مسار نمود پیامهای

۱- رسالهٔ ایام‌تسعه، عبدالحمیداشراق‌خاوری، ص۵۰۸، تهران، مؤسسه‌ملی‌مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع

تسلیت از درد و نزدیک از عموم طبقات از اعالی و ادانی
برسید و تلگرافات و مکاتیب تعزیت چون سیل بجانب ارض
اقدس روانه گردید و جمیع عواطف همدردی خویش را در این واقعهٔ
جانگداز با عضاء غمزده و مصیبت دیده عائلهٔ مبارکه اظهار و بذکر اوصاف
و ستایش آن مولای کریم و ابراز غمگساری در این رزیهٔ عظیم پرداختند
وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ستر
ونستون چرچیل[1] بمجرد انتشار این خبر پیامی تلگرافی بمندوب سامی

1- Mr. Winston Churchil

۳۲۲

فلسطین سر هربرت ساموئل[1] صادر و از مسطفهم له تقاضا نمود
مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان
را بجامعهٔ بهائی ابلاغ نماید، مندوب سامی مصر و ایکونت آلنبی[2]
نیز مراتب تعزیت و تسلیت خویش را بوسیلهٔ مندوب سامی فلسطین
بدین مضمون اعلام نمود و بازماندگان شهید بر عبدالبهاء عباس
افندی و جامعه بهائی تسلیت صمیمانه مرا بمناسبت فقدان قائد
جلیل القدرشان ابلاغ نمائید، از طرف ملت و زیران عراق
پیامی توسط سید عبدالرحمن رئیس الوزراء آن کشور بدین شرح
واصل گردید و در این مصیبت عظیم مراتب همدردی و تأثرات
قلبی دولت عراق را بخاندان حضرت عبدالبهاء تقدیم میدارد» فرمانده

1- Sir Herbert Samuel 2- Viscount Allenby

کتاب قرن بدیع جلد سوم.

رهسپار قاهره بودم که به جای هربرت ساموئل به سمت دبیر شرقی نمایندگی انگلیس در آنجا مشغول خدمت گردم ـ تفصیل این احوال ضمن جروه‌ی انگلیسی Orienta-tons آثار شرقیه به قلم اینجانب که به وسیلهٔ ایورلینک و واتسن Ivor Liblinks & watson طبع و نشر شده مندرج است ـ در آن هنگام من از کنار ساحل حیفا به عکا سوار بر گروسه در حرکت بودم و ساعت بسیار خوشی را با محبوس صبور! ولی آزاده! [منظور سر-عبدالبهاء] صرف نمودم. چند سال بعد که ایشان از حبس مستخلص و مصر مسافرت نمودند من افتخار مراقبت حال و معرفی آن وجود محترم به «لرد گیچز» حاصل نموده و شخصیت آن حضرت در «لرد» نامبرده [لرد گیچز] تأثیر شدیدی بخشید و کدام نفسی بود که در وی چنین تأثیری حاصل نشود»

۱ـ رسالهٔ ایام تسعه، عبدالحمید اشراق خاوری، جلد دوم، ص ۳۰۷، چاپ مصر، ۱۳۴۲، هـ. ق.

«جنگ باردیگر مارا ازیکدیگر جداکرد تا لردالنبی پس از آنکه مظفر و منصور وارد سوریه‌شد مرا مأمور تأسیس حکومت حیفا و توابع آن نمود. درهمان روزی که واردمدینه گردیدم به‌حضور سِرعباس افندی مشرف، ازاینکه‌دروجنات ایشان تغییری حاصل نشده بودمشعوف وخرسند گردیدم‌هرموقع که به‌حیفا می‌رفتم ازتشرف به‌حضورش خودداری نمی کردم. آن‌حضرت یکی‌دو نمونه‌از خطوط زیبای‌دستی‌خودرا به‌انضمام‌خط مشکین‌قلم به‌من‌هدیه‌فرمود ولی‌بدبختانه کلیه آنها باعکس‌بزرگ امضاءشدهٔ ایشان در حریق قبرس ازبین رفت؛

آخرین‌مراتب‌خضوع واحترام خودرا باقلبی‌محزون در پیشگاه آن‌حضرت درسال ۱۹۲۱ - م یعنی درموقعی که به‌اتفاق‌سِر- هربرت ساموئل درتشییع جنازهٔ ایشان شرکت‌داشتم تقدیم ایشان نمـودم. آقای سِررونالداستورز در موردمراسم تشییع‌جنازهٔ سِرعبد- البهاء می‌افزاید:

ما در رأس مشایعین که جمعیتی مرکب ازکلیهٔ مذاهب و ادیان بود سراشیبی کوه کرمل راباقدم آهسته بالا رفتیم واین‌درجه اظهارتأسف واحترام مشترك نفوس بارعایت سادگی فوق‌العاده درخـاطرمن کـاملاً به‌سابقه بود[1]

۱ــ عالم بهائی، جلدهشتم منعکس‌در، مجله‌ی‌اخبارامری، ارگان محفل بهائیان‌ایران شماره‌های ۷ و۸ آبان وآذر ۱۳۲۴، صفحهٔ ۷

شوقی افندی جانشین عبدالبهاء

شوقی درخردسالی

این پیوند برنامه ریزی شده دقیقاً جهت پایه وبنیاد اساس‌طراحی‌شده بود که شوقی افندی درأس آن قرارگرفت. قبل‌از آنکه وارد این بحث شویم شناخت چهرهٔ واقعی عبدالبهاء و شوقی افندی ضرورت دارد و از آنجاکه منبع مستند و بسیار قابل‌اطمینانی در این‌مورددردسترس است دراینجا به آن مدرك استناد می‌شود تا در ضمن تشریح

اسرار عجیبی از رهبران بهائی سیرت واقعی آنانرا بخوبی بشناسیم:

صبحی در دنباله خاطراتش می‌گوید:

«درمیان نواده‌های عبدالبهاء درروزهای‌نخست من باشوقی آشنا شدم و او دارای سرشت ونهاد ویژه‌ای بود که نمیتوانم درست برای‌شما بگویم خوی مردی کم داشت و پیوسته میخواست بـامردان و جـوانان نیرومند دوستی و آمیزش کند! شبی بااو ودکترضیاءبغدادی فـرزند یکی از بهائیان نامور که در امریکا کارش پزشکی بود وبرای دیدار عبدالبهاء به‌حیفا آمده بود درعکاگردهم بودیم وشوخی‌هائی که جوانان یکه‌میکنند میکردیم، در میان گفتگو من برای کاری از اطاق بیرون رفتم و بازگشتم دربازگشت دیدم دکترضیا کار ناشایستی کرده... مـن برآشفتم وگفتم: دکتر! این‌چه‌کاری‌است که میکنی؟ شوقی روبمن کرد وگفت اگر توهم مردی داری‌نشان‌بده!! مانندهٔ این‌سخنان وکارها چندبار از او شنیدم و دیدم ودریافتم که باید کمبودی داشته باشد.»

هرچندازیادآوری‌این‌سرگذشت شرمنده‌ام ومیدانم که نباید جز بناچاری این سخنان را گفت ولی چون نیازمندی دارم که شوقی را خـوب بشناسید و بـدانید همانندهای این‌گونه مردمان کم‌وکاستی دارندچنانکه نمیشود اینها رانه‌درردج‌مردان گذاشت ونه از زنان بشمار آورد. نه‌بویه ودلبستگی و مهرورزی زنان را دارند ونه خردوهوشیاری ومهربانی‌مردان‌را. دراینگونه آدمهادلبندی‌های ویژه‌ایست که‌دشوار است انسان بآن پی‌ببرد. نمیدانم شنیده‌اید؟ که گاهی کرت‌پزشکی مـردی را روی تخت‌میخواباند وباکنش پزشکی اورا زن‌میکند ویازنی را مرد می‌نماید وهم آدمی که پیکره‌ی مردی‌دارد ولی‌نارس است ودارای خوی‌زنان است میشود که برنیروی مردیش افزود.

ای‌کاش درجوانی‌شوقی بکرت پزشك دانائی برمیخورد و آیارش یك‌پهلوی

میشد اینکه می‌بینید نه‌دلبستگی بپدر دارد و نه اندوه برادر وخواهر میخورد، نه رنج مادر را در پرورش و نگهبانی خویش بیاد میاورد و نه دوستان جانفشان را سپاسگذار است؛ فرمانها میدهد که کار مرد خردمند نیست، بهانه‌ها میگیرد که از هوشیاری بدور است همه از آنجا سرچشمه میگیرد.

من باشوقی دوست بودم ودر بیشتر گردشها باهم بودیم تا آنکه چندماه پیش از مرگ عبدالبهاء بلندن رفت و همان روزها بایکدیگر نامه‌نویسی داشتیم، و پیوسته دستور عبدالبهاء در چگونگی آمیزش و گفتگوی بامردم بانوشته ی دست‌من باو میرسد. خوب بیاد دارم که در نامه‌ای که باخط عبدالبهاء برایش نوشت سخن از پرفسور ادوارد براون بمیان آورد و گفت: گاهی که اورا میبینید سخن از کیش و آئین بهائی بمیان نیاورد وهرگاه پرفسور از بهاء بپرسد وبگوید شما اورا چه‌میدانید درپاسخ بگوید ما بهاء را استاد خوی‌های پسندیده و پرورش دهنده مردمان میدانیم دیگرهیچ‌وهم فرمود که‌در گفتگوی‌خود بادیگران باریك‌بین باشد وچیزی نگوید که بامزش آنان جور درنیاید.

در ارتباط بابحث کتاب بی‌مناسبت نیست به‌چهرهٔ واقعی عبدالبهاء از زبان صبحی بپردازیم:

«... عبدالبهاء پدرخود بهاء را گرامی می‌داشت وخویشرا بنده وپرستنده‌ی او میخواند وتاآنجاکه می‌توانست درهیچ کاری بااوهمانندی نمیکرد. و چون‌بهاء از روزنخست نویسنده‌ی ویژه داشت که سخنانش را همچنان که می‌گفت‌می‌نوشت عبدالبهاء نمیخواست که مانند پدررفتار کند از این‌رو، نامه‌هارا خود می‌نوشت تا اززیادی نویسندگی یادشوند دیگر انگشت کوچك دست‌راستش از کار افتاد و خمیده‌ماند. از این رو کسان ودوستانش درخواست کردند که دیگر رنج نوشتن را بخود راه ندهد و برای خود نویسنده‌ای برگزیند هرچندگاه نویسنده‌ای میگرفت

تاپشك بنام من افتاد.»

یك‌روز بامداد مرا خواست و گفت: تندنویسی میدانی و می‌توانـی؟ گفتم: آری. گفت: نوشت‌افزاربیار چندبرگ کاغذ بادوات دوده‌ای بدست آوردم وبنزدش شتافتم، باهم باطاقی رفتیم که هرشب ازدوستان پذیرائی میکرد. برروی نیمکت نشست ومرا دربرابرخود نشستن فرمود ودرپهلویش نـامه‌های بسیاری از پیروانش بـود نگاهی بآنها کرد و گفت: بنویس یك‌یك نامه‌هارا میخواند وپاسخ میداد وهریك را بربرگی جداگانه من‌می‌نوشتم چـون چندنامه را پـاسخ داد ومن نـوشتم از جـای برخاست ودراطاق براه افتادمن نیزبه‌پاس گرامی‌داشتن او ازجای برخاستم وایستاده برروی دست سخنانش را مـی‌نوشتم؛ تامرا چنین دید فرمـود توبنشین فرمانش را پذیرفتم، تا نزدیك نیمروز نامه‌های بسیاری را پاسخ داد، آنگاه گفت: همه را دسته کن وبمن بده. دسته کردم و دادم سپس نگاهی بمن کرد وگفت دیگر امـروز باتو کاری ندارم.

بامداد روزدیگر نامه‌های دیروزی‌راکه از چشم گذرانده بود وبربالای‌هریك ۹ کشیده بود بمن‌داد وگفت: اینهارا پاکنویس کن؛ وباز بپاسخ نامه‌ها ونویسندگان گماشتارها ودستورهای‌بایسته‌مانند روزگذشته‌پرداخت دیگر کارمن‌درآمد، جزروزهای آدینه و جشنها و ماتم‌ها هرروز از بامداد تانیمروز درپیشگاه عبدالبهاء آماده‌ی کار نویسندگی‌بودم وپس از نیمروز نامه‌های روزپیش را پاکنویس می کردم و درپاکت می‌گذاشتم وبنزدش می‌بردم.

عبدالبهاء از نویسندگی من بارها خشنودی نمود ودرنامه‌های خـود این نکته را گاه‌بگاه می‌گفت. روزی بپاسخ نامه‌ها در باغچه‌سرای سرگرم بود، او میرفت و من دنبالش. او می‌گفت و من مینوشتم سخن باینجا رسید: «از بام تـاشام بـا یاد یاران دمسازم و اکنون راه میروم وجناب صبحی ازپی‌من بنگارش میپردازد.»

رفته‌رفته رشته‌ی کـارها را بدست گرفتم و ازگـام نخست راستی ودرستی و

دلبستگی در کاررا پیشه‌ی خود کردم. عبدالبهاءهم چیزی ازمن پوشیده وپنهان نمی‌کرد تا آنجاکه رازهای خانوادگی را نیز برایم میگفت:

روزی از زن‌گرفتن خود برایم‌میگفت کـه تاسی‌ودوسالگی من نمی‌دانستم رختخواب چیست ودر آن نخوابیده بودم درتابستان باشمدی بسرمیبردم ودرزمستان پوستینی که‌داشتم به‌روی خود می کشیدم ولی‌پس‌اززناشوئی گرفتار رختخواب‌شدم.

چون کارها همه سپرده‌ی بمن شد ونامه‌ها وسپردگانی‌ها بنزدمن می آمد مرا نخست از مسافرخانه بخانه‌ی یکی از خویشان خود عنایت‌الله اصفهانی پسر خواهر زنش وپس‌ازچندی‌بسرای منورخانم دختر کوچك‌خود که آن‌روزها بمصر رفته‌بود جای داد ومن تاروزی که در حیفا بودم در آن خانه ماندم.

چون عبدالبهاء مرا بدان‌پایه رساند ونوازش کرد و همه‌چیز را بمن سپرد کار برمن دشوار شد یکدسته دچار شك شدند و افسوس‌های ساختگی میخوردندکه این جوان سزاوار این‌همه مهر ونواخت‌نیست ولی چه‌بایدکرد خدا برای نمودن‌توانائی خودگاهی سنگ‌سیاهی‌را بوسه‌گاه پادشاهان وسروران میکند وبینوائی را در چشم مردم گرامی می‌سازد هرچه هست ازاوست مگرآدم جز مشتی خاك بودکه فرشتگان را در برابرش‌بخاك افتادن فرمود.

دسته‌ی‌دیگربنام غمخواری میگفتند:ای‌صبحی کاش باینجا نمیآمدی و آئین وکیش پاکیزه‌ی خودرا چنانکه‌آوردی میبردی، تو نمیدانی اینها که‌دراینجا هستند پاکی وآزادی کسانی‌راکه از اینجا دورند ندارند. هرکس سخنی میگفت ودوستی ومهرورزی مینمود ودلسوزی میکرد. یکـی از دوستان‌گفت: مانـدن دراینجا مانند راه‌رفتن برروی‌آئینه است بسیار باید هوشیاربود تالغزشی دست‌ندهدو آئینه‌نشکند. در این میان بامردی به‌نام اسمعیل‌آقا آشنا ودوست شدم کـه از مردم آذربایجان و سرایدار ورازدان عبدالبهاء بـود وهمه اورا گرامـی میداشتند و بعداز درگـذشت عبدالبهاء هم گلوی خود را برید (ولـی نتوانست درست انجـام دهد، زود آگـاه شدند و درمانش کردنـد و تـا یکـی دوسال هـم زنـده بود) این مـرد جزء بـه

عبدالبهاء وخواهرش ورقه‌ی‌علیا به‌دیگران روی‌خوشی‌نشان‌نمیداد وفروتنی‌نمیکرد. روزی بمن گفت: چون اینجا ماندی‌وهمدم ورازدار خداوندی ماشدی باید سخنانی بتو بگویم که ازاین‌پس اگرچیزی از کسی دیدی دستاویز...

بازمی‌گردیم برسرقضیهٔ شوقی: چون‌کار بدست شوقی افتاد واورا ازنزدیك شناخت از او برگشت و براستی ودرستی پیروکیش مسلمانی شد و او نیز دفترها نگاشت. وپس‌از او اقتصادکه درمراغه بهائی‌شد و با پدر درسر این دین بستیز برخاست واورا رها ودل‌شکسته‌کرد آنگاه دوسه‌سال باسید اسدالله‌قمی براه افتاد و چون بخویهای ناپسندیده شوقی آگاه شد باآنکه در راه این کیش رنجها کشیده بود و آوارگی‌ها دیده و پدر را رنجانده باز بجایگاه نخست خود برگشت ومردی دل‌آگاه شد ودفتری نیز نوشت. همچنین دیگران که اگر بخواهیم یك‌یك نامشان را ببرم دور ودراز خواهدشد.

این‌ها کسانی بودند که درایران پیدا شدند و از شوقی رمیده و بیزار گشتند در بیرون از ایران نیز کسانی بودند که کارهای شوقی را نپسندیدند ولی نخواستند در گوشه‌ای بنشینند ودراندیشه‌ی‌مردم و راهنمائی ایشان نباشند برخاستند وگامهای بلندی درآموزش‌وپرورش مردمان برداشتند ازآنهاست میرزااحمد سهراب.

این‌دانشمند ازمردم‌اصفهان است در روزگارجوانی از شهر خود بیرون آمد وچندی در عکا وحیفا بود در روزهائی که عبدالبهاء بامریکا رفت از نزدیکان او و از کسانی بود که سخنانش را بزبان‌انگلیسی ترجمانی می‌کرد وچون عبدالبهاء به‌حیفا بازگشت و جنگ نخستین جهانی درگرفت درحیفا بفرمان او سرگرم‌نوشتن نامه‌ها وسخنان‌او شد وبخط‌خود دفترهائی‌ازگفتارها ونامه‌های‌عبدالبهاء آراسته‌کرد که من آنهارا درحیفا دیدم وچون‌آتش‌جنگ فرونشست بفرمان عبدالبهاء بار دیگر بامریکا رفت و درآنجا بکارپرداخت وپیوسته خشنودی استاد وخداوندگار خودرا فراهم می‌کرد وجز گسترش دستورهائی که مردم را به‌مهربانی وخوشی و آسایش وآشتی‌برساند کامه‌ای نداشت وهمچنان در امریکا می‌بود تاعبدالبهاء درگذشت.

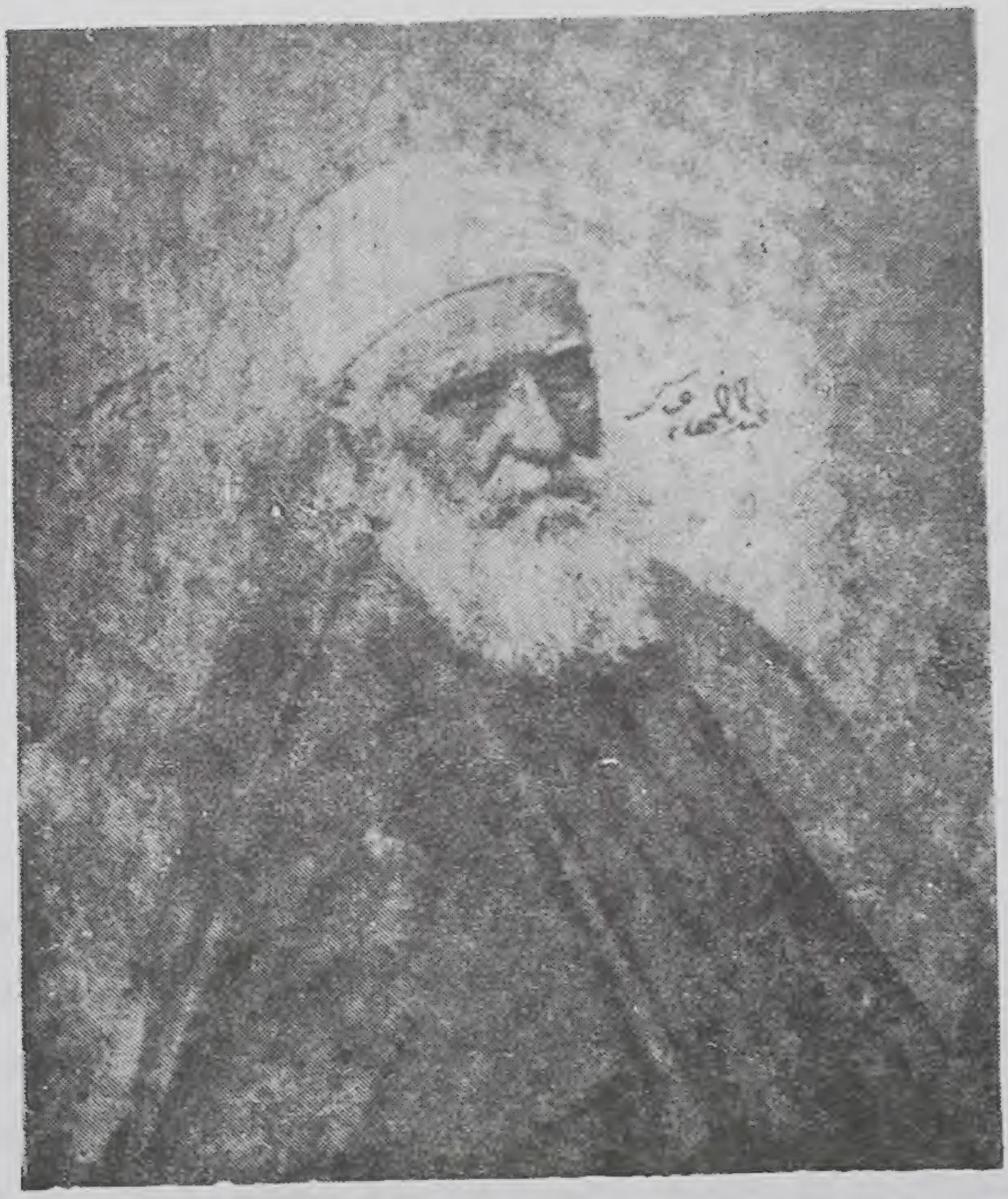

عکس عبدالبهاء که بر یک‌سو با خط خود نام صبحی را نوشته و بر سوی دیگر
دستینه‌ی‌خودرا نگاشته

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فصل پانزدهم

بخش اول

بهائیت و تشکیل کشور اسرائیل

روز سوم ژوئن سال ۱۹۲۲ ـ م (برابر با سیزدهـم خـرداد ۱۳۰۱ شمسی) «مستر وینستون چرچیل» یادداشتی مبنی براین که دولت انگلستان درصدد داشت یك کانون ملی یهود در فلسطین بنا خواهد نمود، انتشار داد. این امر همانگونه که سازمانهای یهود و طرفداران آن را خرسند نمود و آنان از چنین پیشنهادی استقبال کردند مسلمانان در کشورهای عربی نسبت به آن سخت معترض شدند.

این جریان به سازمانها و جناحهای سیاسی مختلف در سطح جهانی کشانیده شد بدین معنی که یکطرف فشارهای دولت و دولتمردان تحت نفوذ آمریکا که اهرمهای سیاسی و اقتصادی را در آنکشور در دست داشتند و از طرف دیگـر نگرانی و رنجش اعرابی که برای آمریکا رنجششان به حساب می آمد وصفی بوجود آورد پای سازمان ملل را به میان کشید و قضیه به آنجا ارجاع گردید. روز دوم آوریل سال ۱۹۴۷ ـ (برابر با سیزدهم فروردین ۱۳۲۶ ـ شمسی) جلسه عمومی سازمان ملل در مورد این موضوع به بحث نشست و تا مدتی در آن مهم به تصمیم گیری و

تبادل نظر پرداخت. سرانجام روز پانزدهم ماه مه آنسال (۲۵اردیبهشت ماه۱۳۲۶) بنا شد کمیته‌ای تحت عنوان « کمیته مخصوص رسیدگی به مسئله فلسطین » تشکیل شود. یازده کشور به ریاست نمایندهٔ کشور سوئد ازفلسطین بازدید کردندو گزارش خود را تقدیم کمیته سازمان ملل نمودند.[۱]

درآن‌مقطع ارزیابی‌ها مورد سنجش قرارمی گرفت و ماهیت افراد، گروهها و دول مختلف در این راستا در نشان دادن هویتشان در ارزشگزاریهای بعدی‌ملاك بود بنابراین موضع گیریها بسیارحساس ونشانگرخیلی ازجهت گیریها می‌توانست باشد . نامهٔ رهبر بهائیان ـ شخص شوقی افندی ـ به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد از جملهٔ همین موضع گیریها نسبت به قضیهٔ مزبور است که در زیر به‌نظر می‌رسد و ماهیت سران فرقه بهائی‌را بوضوح در برخورد با آنچه برای جهانیان امروزه مشخص است نشان می‌دهد:

« آقای امیل سندر استورمْ رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحددر قضیه‌ی فلسطین.

جناب رئیس ـ مرقومه‌ی شریفه‌ی شما مورخ۹ جولای واصل وخوشوقتم از اینکه فرصتی دست داده تا مختصری در خصوص‌ارتباط دیانت‌بهائی بافلسطین و نظریه‌ی ما نسبت به تغییراتی که ممکن‌است در اوضاع آینده‌ی این اراضی‌مقدسه و متنازع فیه روی دهد به اطلاع شما و همکاران محترمتان برسانم.

برای استحضار شما به‌ضمیمه‌ی این نامه شرح مختصری درباره‌ی تاریخ و مقاصد واهمیت دیانت[۲] بهائی وهمچنین جزوه وجیزه‌ای مشتمل برعقاید و نظریات آن‌نسبت به‌وضع فعلی‌دنیا وتحولاتی که‌ما امیدوار وعقیده‌مندیم در آن روی‌خواهد

۱ـ موسوعةالمفاهیم و المصطلاحات الصهیونیة، دکتر عبدالوهاب محمدالمیری، ۱۹۷۵ ـم قاهره ص ۲۴۳

۲ـ قبلا هم یاد آوری شده که بهائیت جز فرقه‌ای بیش نبود و همانطور که خواهیم دید به یك سازمان نوماسونی تبدیل گشت. مؤلف

داد ارسال می‌دارم.

موقعیت بهائیان در این کشور تا حدی منحصر به فرد است: زیرا در حالی که اورشلیم مرکز روحانی عالم مسیحیت است ولی مرکز اداری کلیسای روم با هیچ یك از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز هـر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامـی در آن قرار دارد معذلك اعتاب متبرکه‌ی دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه‌ی حج بدانجا می‌روند در سرزمین عربستان است نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه‌ی آنها نسبت به‌فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه‌ی بهائیان به این کشور است زیرا که در اورشلیم بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است. با وصف این موقف آنها نیزاز یك جهت با بهائیان متفاوت است زیراخاك فلسطین محل استقرار عرض سه‌طلعت اعظم دیانت بهائی بوده و نه تنها محل توجه‌وزیارت بهائیان دنیا است بلکه درعین حال مقر دائمی نظم اداری بهائی است که افتخار ریاست آن را به عهده دارم...

مقصد و مرام ما استقرار صلح عمومی در عالم و میل و مـراد ما مشاهده‌ی بسط عدالت در جمیع شئون جـامعه‌ی انسانی و از جمله در امـور سیاسی است چنانکه عده‌ی زیادی از پیروان آئین ما از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده ودیانت بهائی نسبت به هیچ یك از این دو گروه تعصبی نداشته و ما بهائیان بسیار مشتاق و مایلیم به نفع مشترك خود آنها و به صرف و صلاح کشور میان آنها صلح و آشتی برقرار سازیم.

اما در تصمیماتی که نسبت به آینده‌ی فلسطین اتخاذ می‌شود مطلبی که‌برای ما اهمیت دارد این است که هر کس حکومت حیفا و عکا را به دست می گیرد به این نکته واقف باشد که در این منطقه مرکز اداری و روحانی یك آئین جهان‌آرا قرار دارد و باید استقلال آن آئین و اختیار اداره‌ی امور بین‌المللی آن به‌وسیله‌ی این مرکز و همچنین حق بهائیان عموم کشورها در مسافـرت به منطقه‌ی مزبـوره

برای زیارت (باهمان امتیازاتی که در این خصوص یهودیـان ومسلمین و عیسویان برای زیارت بیت‌المقدس دارند)رسماًشناخته و برای همیشه محفوظ ورعایت گردد. مقام حضرت باب‌در کوه کرمل‌ومرقد حضرت عبدالبهاء درهمان محل ومسافرخانه‌ی بهائیان شرق درجوار آن وباغ‌ها واراضی وسیعه‌ی حول و حوش آن مقامـات (که تمام آنها برای ورود عموم مردم از هرملت و مذهـب آزاد است) ومسافـرخانه‌ی بهائیان غرب درپای‌کوه کرمل ومحل اقامت پیشوای جامعه‌ی بهائیان و خـانه‌ها و باغ‌های مختلف واقع درعکا ونـواحی مجاورآن کـه در دوره‌ی سجن حضرت بهاءالله درآن شهربه‌قدوم‌مبارکش‌متصرف شده وروضه‌ی مبارکه‌ی حضرت‌بهاءالله دربهجی نزدیك‌عکاباقصر مبارکش که اکنون به صورت یك‌مکان تاریخی‌وموزه درآمده (وهردواین اماکن برای ورودوزیارت مردم ازهرمذهب وملت آزاداست) وهمچنین متملکات بهائی واقع دردشت عکا ـ تمام اینها متصرفات واملاك بهائیان را درارض مقدس تشکیل می‌دهد . این مطلب را نیزباید درنظر داشت‌که اکثراین تملکات ازطرف دولت وشهرداری‌به‌علت جنبه‌ی دیانتی که دارند ازتأدیه‌ی‌عوارض ومالیات معاف گردیده و قسمتی از ایـن متملکات و سیعه متعلق به‌شعبه‌ی فلسطینی محفل‌روحانی ملی بهائیان امریکای شمالی وکاناداست که برطبق قوانین کشوربه عنوان یك‌انجمن دیانتی شناخته وتسجیل شده است درآینده‌هم محافل روحانی ملی دیگری به‌وسیله‌ی شعبات خود درفلسطین قسمتی موقوفـات بین‌المللی این‌آئین را دراراضی مقدسه تحت تملك خواهند گرفت .

نظربه‌مراتب فوق از شما و همکارانتان که عضو کمیسیون هستند خواهش دارم درسفارش‌ها وتوصیه‌هائی که به‌سازمان ملل متحددرخصوص آینده‌ی فلسطین میکنید حفظ ووقایت حقوق بهائیان را موردتوجه وعنایت قراردهید .

ضمناً فرصت را مغتنم شمرده ازروح صمیمیتی که شماوهمکارانتان درانجام تحقیقات درباره‌ی اوضاع مشوش این ارض‌مقدس ابرازداشته‌اید مراتب قـدردانی خود را اظهار وباکمال‌امیدواری دعامیکنم که درنتیجه‌ی مساعی ونظریات‌صائبه‌ی

شما راه‌حل سریع ومنصفانه‌ای برای تصفیه‌ی معضلاتی که درموضوع فلسطین پیش آمده پیدا شود .

امضاء : شوقی ربانی[1]

۱۴ جولای ۱۹۴۷

در مورد تشکیل کشور اسرائیل کمیسیون رسیدگی سازمان ملل به قضیه‌ی فلسطین گزارش کرده بود که :

«کشور فلسطین با برخورداری ازاستقلال سیاسی و»
«وحدت اقتصادی تأسیس یابد وتازمانیکه وضع کلی آن به»
«روشنی مشخص نشده است ودر یك مرحلهٔ انتقالی است زیر نظر»
«سازمان ملل متحد قرار گیرد.»

دراین مرحله از تصمیم گیری بین اعضاء کمیسیون توافق نظر وجود داشت امادرمرحلهٔ اجرائی طرح دونظرمختلف پیدا شد که اعضاء کمیسیون رابه‌دوقسمت تقسیم کرد :

کشورهای کانادا ، چکسلواکی ، گواتمالا ، هلند ، پرو وسویس که گروه اکثریت را تشکیل می‌دادند معتقد بودند که فلسطین باید به دوناحیهٔ عرب نشین و یهودی نشین تقسیم شود و «اورشلیم» هم به عنوان مرکز بین‌المللی درآید . گروه اقلیت شامل ، هند ، ایران ، یوگسلاوی نظرشان براین قرار گرفت که‌حکومت واحدی ازطرفین . عرب‌ویهود ـ جداگانه یعنی از دو کشور مجزای عرب ویهود بابرخورداری از استقلال جداگانه داخلی تأسیس گردیده وفرصتی‌هم به یهودیان داده شود که درعرض سه‌سال دست به‌مهاجرت زنند .

این‌بحث درسازمان ملل به‌درازاکشیده شد و سی‌وسه دولت موافق وسی دولت درمخالفت باآن رأی دادند ، ده کشورهم بی‌تفاوت تنها به‌دادن رأی ممتنع

1- Newsweek No. 7 Sep 1947

اکتفا نمودند : آمریکا، شوروی ، فرانسه ، انگلیس وچین موافق و دیگردول مثل آرژانتین ، شیلی، کلمبیا ، السالوادور ، حبشه ، هندوراس ،عراق ، لبنان ،عربستان سعودی ، سوریه، یمن ، افغانستان، کوبا، یونان ، هند، ایران ، پاکستان وترکیه‌هم به‌مخالفت برخاستند.

بدون آنکه واردجزئیات شویم روزچهاردهم ماه می ۱۹۴۸ ـ م انگلستان‌به «قیمومیت» در فلسطین پایان داد ودرهمان روز شورای ملی‌یهود در تل‌اویـو شکل گرفت‌وتشکیل دولتی جدید بنام اسرائیل اعلام‌گردید . چندساعت بعد از این‌اعلان ترومن رئیس‌جمهور آمریکا از طرف دولت آمریکا دولت جدیدالتأسیس اسرائیل را برسمیت شناخت [1] جالب است که لروی آیواس منشی کل شورای بین‌المللی بهائیان درنامه‌ای که روز سیزدهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ برای محفل بهائیان ایـران باشرحی مفصل ازملاقات شوقی‌افندی ورئیس جمهوراسرائیل در پانزدهم فروردین ماه ۱۳۳۳ می‌نویسد :

«دراین روزتاریخی رئیس‌جمهور و خانمشان منشی»
«کل هیئت بین‌المللی بهائی را در هتل مـاگیدو و در تالار»
«مخصوص به‌حضور پذیرفتند . پس‌از لحظه‌ای رئیس‌جمهور»
«وهمراهان بااتومبیل روانهٔ بیت‌مبارك‌شدند . حضرت‌ولی امر»
«الله‌وحرم مبارك از رئیس جمهوری و خانم بالطف و محبت»
«خاصی‌پذیرائی نمودند. ضمن مذاکرات دوستانه وغیررسمی»
«حضرت ولی‌الله مقصدومرام بهائیت را توضیح ونظر مساعد»
«وتمایل بهائیان را نسبت به‌اسرائیل بازگو کردند و آرزوی»
«بهائیان را برای ترقی وسعادت اسرائیل برشمردند.»
«رئیس‌جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین»
«سال قبل‌هنگامی که به‌همراه‌خانم‌خود به‌اطراف کشورسیاحت»

۱ـ ژرژ پنجافسکی ، تاریخ خاورمیانه ، ص۳۴۲

«میکردم دربهجی به‌حضور (Sir) سرعبدالبهاء مشرف شدم»

دراین نامه اضافه میشود که :

«وقت خداحافظی ازمهمان‌نوازی ولی‌امرالله ازطرف
«رئیس‌جمهوراسرائیل سپاسگزاری‌فراوان شدوضمن تقدیر از»
«اقدامات و مجاهـدات بهائیان در کشور اسرائیل آرزوی»
«قلبی خویش را برای موفقیت جامعه‌ی بهائیان در اسرائیل و»
«سراسر گیتی اظهارداشتند.[۱]»

شوقی افندی در ادامهٔ همین‌روند پیوندودوستی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع نظر جامعه‌ی بهائیت را درمورد تـأسیس کشور اسرائیل به صراحت چنین ابراز می‌دارد :

«مصداق وعدهٔالهی‌به‌ابناء خلیل ووراث کلیم ظاهرو»
«باهر و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر و به استقلال و»
«اصالت آئین متینه به‌مرکز بین‌المللی جامعه‌ی بهائی مرتبط و»
«به‌استقلال‌واصالت آئین الهی مقـرومعترف‌و به‌ثبت عقدنامه‌ی»
«بهائی‌ومعافیت کافه‌ی‌موقوفات امریه در برج‌عکا وجبل کرمل»
«و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام‌اعلی ازرسوم دولت واقرار»
«به‌رسمیت ایام تسعه‌ی متبرکه محرمه موفق‌ومؤید»[۲]

شوقی افنـدی ضمن تلگرافـی که روز چهاردهم اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی خطاب به‌محفل بهائیان ایران‌مخابره‌میکند به‌روشنی موضع وپیوندبهائیان ویهودان اسرائیلی رانشان می‌دهد :

«رئیس جمهوردولت اسرائیل‌به‌اتفاق قرینه‌ی محرمه»

۱ـ مجلهٔاخبار امری، ارگان‌محفل‌ملی بهائیان ایران، شمارهٔ۳ تیرماه۱۳۳۳شمسی

۲ـ توقیعات مبارکه، ص۲۹۰ ، حضرت‌ولی‌امـرالله ، آودیـل ۱۹۵۲ ـ م تهران مؤسسه ملی‌مطبوعات امری‌بدیع ۱۲۵ـ بدیع

«(Mrs) میسیس بن زوری بنابرقرار قبلی پس از پذیرائی که به»
«افتخار ایشان در بیت مبارك سر عبدالبهاء به عمل آمد اعتاب مقدسه»
«را در جبل کرمل زیارت نمودند . این زیارت اولین تشریف»
«فرمائی رسمی است که از طرف یکی از دول مستقله از مقامات»
«مقدسه حضرت اعلی و مرکز میثاق حضرت بهاءالله به عمل آمده»
«است[1]»

اهمیت بیشتر این ملاقات از آنجا مشهود است که بهائیان برای آن بیش از آن چیزی که تصور می‌رفته ارزش قائل شدند . محتوی این مفاهیم از نامه‌هائی که در دنبال می آید مخصوصاً نامهٔ آقای لروی آیواس منشی کل شورای بین‌المللی بهائی بخوبی استنباط میشود.

---

۱ ــ مجله‌ی اخبار امری ــ ارگان محفل ملی بهائیان ایران ، شماره‌ی ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ ــ ش

بخش دوم

نامه‌ها واسناد مربوط به پیوند سران بهائی واسرائیل

«سوم ماه مه ۱۹۵۴ روز دوشنبه ۲۶ آوریل ۱۹۵۴، ازبرای عالم بهائی، روز تاریخی به شمار می‌رود زیرا دراین یوم برای اولین دفعه درتاریخ امررئیس‌دولت مستقلی رسماً ازمقام مبشرشهید آئین بهائی، ومقام مرکز میثاق حضرت بهاء الله‌دیدن نموده به حضور ولی امر بهائی (شوقی افندی) مشرف گردید...»[1]

شوقی افندی همانند میرزا حسینعلی که در سرسپردگی به سفارت روس و عباس افندی درسرسپردگی به انگلستان، ازهیچ کوششی برای جلب رضایت آنان دریغ نداشتند با تمام قوا تصمیم گرفت، راه سر سپردگی بهائیت را که اکنون به صهیونیسم ختم شده است باکمال امانت به صهیونیسم وخیانت علنی‌به جهان‌اسلام ومنافع ملی کشورهای مسلمان را ادامه دهد.

۱ــ مجله‌ی، «اخبارامری» ارگان محفل‌ملی بهائیان ایران، شماره‌ی۳ تیرماه۱۳۳۳، صفحه‌ی ۹.

هیئت بین‌المللی بهائی حیفا در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اول ژوئیه ۱۹۵۲ رابطه‌ی شوقی افندی را با حکومت اسرائیل، بـه نحوی کاملا سربسته ومحرمانه چنین به اطلاع بهائیان ایران رسانید:

«روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله وهیئت بین‌المللی بهائی دوستانه وصمیمانه‌است. وفی‌الحقیقه جای‌بسی خوشوقتی است که‌راجع به‌شناسائی امردرارض اقدس موفقیت‌هائی حاصل گردیده است...»[1]

مقاله‌ای هم تحت عنوان: «بهائیت» درمجله‌ی فرانسوی‌وابسته‌به‌صهیونیسم و اسرائیل، به‌نام «زمین بازیافته» [اسرائیل] درشماره‌ی ۲۲ بتاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ به‌قلم یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر شده است، که ضمن آن تطبیق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان درمورد بتاریخ برپائی کشوری مقتدر به نام «اسرائیل» اقدام شده است...

«... حضرت بهاء الله نبوات وبشاراتی را اعلام نموده است که بابشارات‌ما دراصحاح دانیال وحزقیل ویرمیا واسحق مطابقت دارد و ایشان خود را موعود کل ملل می‌دانند. چنانچه درکتب مقدسه‌ی قبل مذکوراست.

ازجمله دقایقی که باید دریوم ظهور غصن ظاهرگرددآن است که‌پرچم خدا به وسیله‌ی تمام ملل مرتفع خواهد شد وتمام مذاهب ومال مختلفه درظل‌لوای الهی قرار خواهند گرفت و غصن الهی را احاطه خواهند کرد در آن روز اختلافات و منازعات به‌کلی مرتفع خواهد شد و غصن الهی ملت اسرائیل را به اراضی مقدسه می‌خواند وآنهارا ازشرق وغرب وشمال وجنوب به دورخود جمع می‌کند.

این عبارات درکتاب پیغمبرجدید[2]!! یعنی درمفاوضات نیزذکرگردیده است

۱ـ مجله‌ی: «اخبارامری» ارگان بهائیان، ایران، صفحه‌ی ۱۶ شماره‌ی ۵ ،شهریور ماه ۱۳۳۱ ه. ش.

۲ـ البته صهیونیست‌ها حق دارندکه بهاء را پیامبر بدانند. دلیل‌آنرا خوانندگان دربحث‌های بعدی درمی‌یابند.

واگربه خاطرداشته باشیم درکتب یکی از انبیاء نیز راجع‌به حیفا و اراضی مقدسه بشارات بی‌شماری نقل شده است...

حضرت عبدالبهاء موقعی که از پنجره‌ی مسافرخانه به خارج ناظر بودند به یکی از اصحاب خود بیانات ذیل را می‌فرمودند واو در دفترچه‌ی خاطرات خود ثبت نموده است:

«درآتیه‌ی نزدیکی فاصله‌ی بین عکا و حیفا ازبین خواهد رفت وبهم وصل خواهد شد من به خوبی می‌بینم که این محل مقدس یکی از بنادرمهم تجارتی دنیا خواهد شد این بندرنیم دایره به‌صورت باشکوهی تبدیل‌به پایگاه عظیم خواهد شد که ازتمام نقاط دنیا متوجه این محل خواهند شد.

کوه کرمل ودامنه‌ی آن ازبهترین بناها وقصورعالیه مستورخواهد شدصنایع وتأسیسات عظیمه در این نقطه برپا می‌گردد ازهار تمدن حقیقی و غنچه‌های افکار متعدده به‌این محل‌انتقال‌خواهد یافت تا با روائح وعطرمتصاعده ازاخوت وبرادری بین‌المللی ترکیب وآمیخته‌گردد حدائق- باغ‌ها- وپارك‌ها ونزهتگاه‌های عالیه برپا خواهد شد. در دل‌شب کهربا والکتریك تمام بندررا روشن خواهدکرد.

چراغ‌های قوی دیده بانی کشتی‌ها که دردوطرف کرمل ایجاد می‌گردد جبل رادراقیانوس نورفروخواهد برد وکرم الهی ازسرتاپا غرق نور می‌گرددوعالی‌ترین وزیباترین منظره‌ی عالم راخواهی دید...

امروزمامشاهده می‌کنیم که‌کم و بیش آثار اولیه بشارات ظاهر شد وآنچه موسی درکوه طور به‌آن تکلم نموده و یهود رابه اجتماع دعوت فرموده و آنچه بهاءالله راجع‌به اتحاد ویگانگی فرموده امروزبه عرصه‌ی ظهور وبروزمی‌رسد...

دوستان من شمانیزمانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید. ودراین ارض مقدس (اسرائیل) ازروائح طیبه بهره‌ورگردید...»[1].

۱- مجله‌ی: «اخبارامری»، ارگان رسمی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۸-۹، آذر-دی، ۱۳۳۱ هـ. ش.

حمایت صریح صهیونیسم از بهائیت

شوقی با حمایت بسیاری از صهیونست‌های آمریکائی، و حیله‌هائی که عباس افندی در جلب حمایت یهودیان آمریکا بکار گرفته زمینه‌های مساعد را برای بهره‌گیریهای لازم و مؤثری را از حمایت‌های اسرائیل و دررأس آن همان حامیان یهودی آمریکائی برای خود فراهم آورد.

از این روی شوقی از حافظان منافع بهائیت در آمریکا، درخواست نمود که به هرنحوی که ممکن است، کوششی برای جلب موافقت همه جانبه‌ی «بن گوریون» نخست‌وزیر کشور اسرائیل به‌عمل آورند. این فرصت برای یهودی-بهائی آمریکا هنگامی دست داد که نخست‌وزیر اسرائیل برای تبادل‌نظر با مقامات آمریکائی عازم آمریکا گردیده بود.

حمایت صریح اسرائیل از بهائیان

با برخورداری از سیاست‌های گذشتهٔ عباس افندی درجلب و کسب حمایت‌های یهودیان آمریکا زمینه برای اقدامات بعدی شوقی جهت پیوند با اسرائیل و در زیر چتر آن دولت درآمدن فراهم شده بود این روند را در نامهٔ شوقی افندی در مورد سفر نخست‌وزیر اسرائیل در ارتباط با منافع بهائیان، ضمن ارسال تلگراف محرمانه‌ای که در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ برای «محفل بهائیان آمریکا» نوشت می‌خوانیم:

«... وبرای تأسیس واستقرار مرکز جهانی امرالله (در اسرائیل) اقدامات وسیعه به‌کمال سرعت به عمل آمده است هیئت‌های ایادی امرالله از هر یك از قطعات عالم متوالیاً تعیین گشته و پنج‌نفر از آنها اکنون به ایفای وظائف در ارض اقدس مشغولند. هیئت بین‌المللی بهائی توسعه یافته واعضای عامله آن تعیین گردیده‌اند. هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا نمایندگان محفل ملی آمریکا با او ملاقات ومصاحبه نموده وآثار امری به او تقدیم داشته‌اند

هجده قطعه اراضی به مساحت بیست‌ودوهزار متر مربع بر وسعت اوقاف بین‌المللی بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است. به منظور تملك متجاوز از یکصدوچهل هزار متر مربع اراضی واقعه در حول روضه‌ی مبارکه بهجی عملیات مساحی از طرف دولت انجام یافته است. نقشه‌ی مشرق‌الاذکار کرمل که ابتکار رئیس هیئت بین‌المللی بهائی است تکمیل واتمام پذیرفته است. معافیت اعتاب مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایائی که از طرف وزارت دارائی دولت اسرائیل اعطا شده بود اکنون شامل بیت مبارك حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه‌ی شرقی وغربی نیز گردیده است. متعاقب مخاصمات خارجی و اغتشاشات داخلی که مدت دهسال ارض‌اقدس را دچار انقلاب واضطراب نموده بود دوباره باب زیارت ارض اقدس مفتوح گردید. ساختمان پایه‌های هشت‌گانه که باید طبقه فوقانی مقام اعلی به وزن هزار تن برآن تقریباً به چهل‌وهفت‌هزار دلار بالغ می‌شود جهت ساختمان طبقه‌ی هشت‌ضلعی مقام مقدسی به امضاء رسیده که در نتیجه اولین قسمت طبقه فوقانی تکمیل وهشت مناره که عبارت از تاج دوم این بنای مقدس است مرتفع خواهد شد. مقدمات ساستمان طبقه مدور که قبه‌ی ذهبی بر آن قرار خواهد گرفت آغاز گردیده است...»[1].

برهمین اساس ومبنا، شوقی افندی، تصمیم گرفت که با یاری اسرائیل دست به فعالیتی دوجانبه زند.

اول: احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان.

دوم: رفع بزرگترین مانع راه رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده‌ی اغصان وافنان که حاضر به همکاری وقبول زعامت او نبودند.

در مورد کار نخست، شوقی افندی خود ضمن تلگرافی که به تاریخ ۲۴

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان محفل بهائیان، ایران، پلی‌کپی حروف تایپ، شماره‌ی ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱ ه. ش.

دسامبر ۱۹۵۱ م برای محفل ملی بهائیان آمریکا فرستاد بطور آشکار تأیید کرد که با تشکیل دولت اسرائیل وحمایت آنها کار احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان وتشکیل سازمان رهبری بهائیان امکان‌پذیرشده است.

«این مشروع عظیم که درعقداول قرن دوم بهائی مقارن تأسیس دولتی‌مستقل وجدید درارض اقدس شروع گردید درنتیجه‌ی پیدایش دولت مزبورتقویتی به‌سزا یافت وبراثر تحقق یك رشته وقوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس پیشرفت سریع حاصل نموده است:

۱ ـ ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی که مقدس‌ترین مشروع بین‌المللی و درتاریخ امرالله بی‌نظیراست درقلب جبل کرمل آغاز گردید.

۲ـ هیئت بین‌المللی بهائی درجوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این هیئت طلیعه‌ی تأسیس بیت عدل عمومی یعنی اعظم قوه‌ی تشریع نظم اداری جهان آرای بهائی است که بنیانش الهی وحال بدایت ظهور وبروز آن است.

۳ـ اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء تملك وتعمیر وتزیین گردید ودولت جدیدالتأسیس آنها را رسماً جزء مقامات‌متبرکه شناخت وازپرداخت مالیات معاف نمود این مقامات اکنون تزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است.

۴ـ مذاکرات رسمی بامتصدیان اداری مرکزی بلدیه‌ی این حکومت برای دو منظور ذیل آغاز گردید: یکی آنکه اراضی حول روضه‌ی مبارکه شارع آئین نازنین درحوالی عکاکه اکنون مورد تهدید است برای نسل‌های آینده محفوظ‌ماند ودیگر آنکه املاك وسیعه‌ی واقعه در جوار مرقد مبارك حضرت اعلی که بی‌نهایت لازم و ضروری است خریداری شود تا به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء مشروعات تابعه حول مؤسسات دو رکن اعظم ولایت امر و بیت عدل اعظم در این اراضی بنیان گردد.

۵ـ برای آنکه درمستقبل ایام مشرق‌الاذکاری برفراز جبال کرمل مرتفع گردد

نقشه‌ی لازم تهیه گردید. بنای این مشرق‌الاذکار نشانه‌ی ضروری و بارزی از پیشرفت روزافزون نظم اداری بین‌المللی امرالله خواهد بود.

۶ـ چهار کنفرانس که درخارج ازمرکز بین‌المللی امرالله درقطعات مختلفه‌ی عالم در آینده تشکیل خواهد شد نشانه‌ی آغاز اقدامات امریه در بین قاره‌ها بوده و یازده محفل روحانی ملی در آن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس‌ها مبشر شروع مرحله‌ی نهائی برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه‌ی کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه وجزائرمختلفه درسراسرجهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش گانه‌ی فوق موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود به مرحله‌ی عمل درآید و آن تعیین ایادی امرالله برطبق نصوص الواح وصایای حضرت عبدالبهاست که اولین عده‌ی آنها بالغ بردوازده نفر می‌باشند و به تعداد مساوی ازارض اقدس وقطعات آسیا و آمریکا واروپا انتخاب شده‌اند.

این اقدامات اولیه مقدمه‌ی تحقق کامل مشروعی است که‌حضرت عبدالبهاء درکتاب وصایا پیش بینی فرموده‌اندوباتمهیدات اولیه جهت تشکیل هیئت بین‌المللی بهائی که بعداً به بیت عدل عمومی تبدیل خواهد شد همدوش و همعنان است این مشروع جدیدالتأسیس حلقه‌ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکزدائم‌الاتساع بین‌المللی امرالله با جامعه‌ی پیروان اسم اعظم درسراسرعالم است و راه را بـرای مبادرت به اقدامات دیگـر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائـی هموار می‌سازد...»[۱]

چون پیوند بهائیگری وصهیونیسم ازحساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است وپایه‌ای برای فعالیتهای گستردهٔ بعدی این دودسته درجهان می‌شود مدارك گویاترین تحلیل‌ها را ارائه می‌دهند:

تلگراف و نامه‌های ارسالی شوقی و دیگر اعضای هیئت جهانی بهائیت از

---

۱ ـ مجله‌ی «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۹، دی ۱۳۳۰ ه. ش، صفحه‌ی ۳.

اسرائیل به ایران و آمریکا.

دوماه قبل ازانتشار خبرتوافق نهائی بهائیان‌آمریکا بابن‌گورین نخست‌وزیر وقت اسرائیل ، مندرج در نامه‌ی مورخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۲ ـ م، شوقی افندی طی نامه‌ای، به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۲ ـ م، خطاب به محفل ملی بهائیان ایران نوشت:

«به مناسبت شصتمین سال صعود حضرت بهاءالله دو بشارت ذیل به وسیله‌ی محافل روحانیه ملیه به قاطبه‌ی یاران در سراسر عالم بهائی ابلاغ می گردد: یکی پیشرفت سریع مشروع مجللی که درقلب جبل‌الرب درجریان است ودیگری‌سقوط واضمحلال مستمربقیه‌ی ناقضین میثاق که هنوزبه کمال جسارت درمقابل‌قوای‌غالبه‌ی جامعه‌ی بهائی درعالم مخالفت می‌ورزند.

قسمت هشت ضلعی ساختمان مقام اعلی که تاج دوم‌آن بنای رفیع‌است‌مقارن عید نوروز گذشته انجام‌گرفت سپس طارمی‌آن درایام رضوان‌نصب وتزیین‌گردید ودرتعقیب تحقیقات قبلی ساختمان قسمت استوائی شکل زیرگنبد که سومین‌قسمت بنا است وقبه‌ی ذهبی برآن قرارخواهدگرفت بانصب چوب بست شروع‌گشت و مخارج‌تقریبی‌آن بالغ برسیزده هزارلیره خواهد بود وبرای انعقادقرارداد کاشی‌های طلائی گنبد مطالعات به عمل‌آمده است. امید و طید آنست که مقدمات لازمه سریعاً اکمال وبانیان این ساختمان عظیم ومقدس پس‌ازحلول صدمین‌سال (بدیع) به ساختمان قبه‌ی ذهبی مشغول‌گردند تا به این ترتیب نبوت حضرت عبدالبهاء در اظلم اوقات جنگ بین‌الملل اول تحقق پذیرد و جلال و شکوه این گنبد نورانی انظار زائرین مشتاق را که به سواحل ارض اقدس نزدیك می‌گردند روشن ومنور سازد.

ناقضین دیرین که ازحوادث وتجربیات تلخ شصت سال گذشته درس عبرت نگرفتند وبااسترداد کلیدهای روضه‌ی مبارکه‌دچارشکست شده وقصرمبارك راتخلیه ومسترد داشته وزعما ونمایندگان شاخص خودرا یکی‌پس‌ازدیگری به‌سرعت‌ازدست دادند باحمایت وپشتیبانی سهراب خائن واستخدام وکیل زبردست وعنودی‌متحداً:

به مخالفت بانصوص مندرجه درالواح وصایای حضرت عبدالبهاء قیام نموده وبر- علیه ولی امرالله رسماً اقامه‌ی دعوا کردند ونسبت به انهدام خانه‌ی مخروبه‌ای که‌در جوار روضه‌ی مبارکه واقع وسبب اهانت آن مقام‌مقدس بود اعتراض کردندوچون دولت اسرائیل صلاحیت محکمه‌ی کشوری را در رسیدگی به این موضوع رد کرد دچارشکست ومحکومیت گشتند وبعداً تهدید نمودند که از رأی دولت به محکمه‌ی عالی استیناف خواهند داد و در نتیجه موجبات عصبانیت اولیای امور را فراهم ساختند تا بالاخره مأمورین مزبور براثر مراجعه‌ی این عبد به نخست‌وزیر ووزیر امورخارجه‌ی دولت اسرائیل اجازه‌ی تخریب آن بناهای ویران راصادر کردند.

این اقدام سخیف ناقضین که ناشی از عناد و خصومت شدید و جاهلانه بود سبب شد که ازمزایائی که درطی‌مدت شصت سال درایام متبرکه‌ی‌بهائی‌ازآن‌استفاده می کردند به کلی محروم گشتند.

بلافاصله پس از اینکه آثار بنای مخروبه به خارج حمل ودراین خصوص موفقیت کامل حاصل شد به تسطیح و طراحی اراضی و نصب و تزیین جوانب و اطراف روضه‌ی مبارکه که به واسطه‌ی ایجاد موانع و مشکلات از طرف دشمنان امرمدت‌های مدید ازداشتن مدخل شایسته محروم بود اقدام گردید. اکنون پس از عبور از اراضی وباغچه حول روضه‌ی مبارکه وصحن خارج و داخل حرم زائرین می‌توانند به‌آستان قدس الاقداس قبله‌گاه اهل‌بهاء تشرف‌حاصل نمایند. این‌جریانات مقدمه‌ی آن است که بیش‌ازسی جریب اراضی حول روضه‌ی مبارکه خریداری و آبادگردد ودرمستقبل ایام بقعه‌ی مجللی که محل استقرارعرض مطهرشارع‌امراعظم الهی خواهد بود درآن محل مرتفع شود.

امضای مبارك شوقی[1]

۱ــ مجله‌ی: «اخبارامری»، ارگان‌محفل‌بهائیان، ایران، شماره‌ی۲ــ۲، خرداد-تیر، ۱۳۳۱ ه. ش.

دوماه و نیم پیش از درگذشتن عبدالبهـاء این عکس را با پیروان خود برداشت . دررج نخست عبدالبهاء درمیان و صبحی درسوی راست ـ در رج دوم ابن‌اصدق وچهار کودك که سه‌تن‌از آنها نوه‌های عبدالبهاء بودند ـ رج‌سوم‌ازراست بچپ فوجیتا (رانندهٔ ژاپونی) .. یك زن‌دردمند امریکائی وسید مصطفی رنگونی، فاضل مازندرانی ، شیخ محمد علی قائنی و . . . . آنکه پشت سر صبحی است لطف‌الله حکیم یکی از جهودان بهائی است .

تصویری از شوقی افندی

چهرهٔ سومین پیشوای بهائیت

«...در میان نواده‌های عبدالبها در روزهای نخست من با شوقی»
«[منظور شوقی افندی پیشوای سوم بهائیان] آشنا شدم و او دارای»
«سرشت و نهاد ویژه‌ای بود که نمی‌توانم درست برای شما بگویم؛»

دکتر لطف‌الله حکیم، منشی شرقی اولین شورای بین المللی بهائی نیز طی نامه‌ای دراواخر ژوئن ۱۹۵۲ (با ۵ شهرالرحمه ۱۰۹ بدیع) خطاب به‌منشی محفل ملی بهائیان ایران، نوشت:

«... قرب روضه‌ی مقدسه‌ی جمال اقدس ابهی عزاسمه‌الاعلی ودرجوار قصر مبارك بهجی ازسابق مخروبه‌ای موجود بوده و مولای توانا حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه اراده داشته‌اند که آن رابه‌کلی ویران وتبدیل به باغ و گلستان فرمایند ولکن ناقضین قدیم و جدید چنانکه رسم و آداب دیرین آنان است به جمیع قوی به ضدیت باحضرت ولی امرالله پرداخته وبه عناوین مختلفه اجرای این منظور جلیل رابه تأخیروتأجیل انداخته وعاقبةالامر درمحکمه‌ی دعوائی دراین خصوص به‌کمك وکیلی محیل و عنود برپا ساخته و به هیچ وجه رضا نمی‌داده‌اند که این مخروبه‌ی کریه‌المنظر ازجلوی روضه‌ی مبارکه برداشته شود وبه جای آن گلستان پرطراوت و نظارت به میان آید زیرا بوم شوم جز در ویرانه مکان و مأوی نمی‌گزیند وجعل از بوی گل رنج می‌برد خلاصة الکلام دولت اسرائیل بالنتیجه امر صریح برحقانیت اهل بهاء صادر وناقضین پرکین را محکوم می‌نماید ولهذا بدون درنگ آن مخروبه به امرهیکل مبارك منهدم می‌شود وبعدازدو روز اثری از آن باقی نمی‌ماند و سپس به دستور ولی امرمکلم طورچندکامیون سنگ ـ مصالح ساختمانی وپله‌های سنگی طاوسهای متعدد مصنوعی ـ عقاب‌های زیبا ـ ستون‌های مرمر ـ درهای بسیار عالی و درخت و گل به محل حمل می‌شود و وجود مبارك بنفسه‌المقدس چهارروز ونیم در آنجا اقامت‌می‌فرمایند وتحت نظرمبارك خیابان‌قصرتاجلوپلکان ومحل بنای‌مخروب تانیمه‌ی مسافرخانه بهجی مبدل به باغ و گلستان بسیارزیبا میشودکه طول آن‌هشتاد وعرض آن دوازده متراست و چراغ‌های کهربا آن باغچه را در شب‌ها مبدل به یك قطعه نور می کند علاوه‌براین باغچه جلوروضه‌ی مبارکه نیزبه دستور مطاع مقدس عریض‌ترشده وعمودهای چراغ برق درین باغچه و باغچه‌ی پشت روضه‌ی مبارکه استقراریافته وطاوسهای متعدد مصنوعی برپا ودری بسیار عالی که درایطالی ساخته

شده بین باغچه‌ی جدیدالتأسیس ومدخل روضه‌ی مبارکه نصب گردیده است. هیچ کس نمی‌تواند باور کند که چگونه درظرف چند روزبنای بد نمای مخروبی به این سرعت به باغ زیبائی تبدیل یافته است. همچنین دونورافکن قوی نیزجلوروضه‌ی مبارکه نصب شده که شب‌ها آن مرکزانوار را به حسب ظاهر نیز مبدل به‌یك قطعه نور می‌نماید»[1].

شوقی افندی ضمن تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱ م، برابر با ۲۴ آذرماه ۱۳۳۰ به حمایت دولت اسرائیل‌در خصوص منازعات اموال‌غیر منقول موجوددراسرائیل، برای اطلاع محفل ملی بهائیان ایران می‌نویسد:

« به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید این مکان مقدس‌تاریخی که حضرت بهاءالله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند اکنون‌مفروش می‌گردد تاهنگام افتتاح باب تشرف برای‌زیات زائرین مهیا باشد. توصیه می‌شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج‌متر به عنوان عباس ادیب دربیروت‌ارسال گردد. شوقی»[2]

هیئت بین‌المللی بهائی حیفا ـ ضمن نامه‌ای خطاب به محفل روحانی ملی بهائیان ایران، در اول ژوئیه ۱۹۵۲، در مورد نقش و حمایت دولت اسرائیل از شوقی می‌نویسد :

« از هیئت بین‌المللی حیفا ـ به محفلا روحانی ملی بهائیان ایران.

مورخ اول ژوئیه ۱۹۵۲

دوستان عزیز بهائی

« هیئت بین‌المللی بهائی باکمال سرور مژده‌ی پیشرفت امرالله را در مرکز

۱ـ مجله‌ی: « اخبار امری »، ارگان محفل ملی بهائیان ایران، شماری ۴، مرداد، ۱۳۳۱ ه . ش .

۲ـ همان مأخذ، شماره‌ی ۸ـ۹، آذر ـ دی ۱۳۲۹ ه. ش.

جهانی آن به استحضار یاران عزیز رسانیده آنان را از اقداماتی کـه در طی سال گذشته در ظل هدایت حضرت ولی امرالله به عمل آمده است مطلع می‌نماید....»

هرچه ساختمان مقام اعلی پیشرفت می کند به همان‌اندازه شهرت و آوازه‌ی آن زیادتر می‌شود و نه تنها اهالی حیفا بلکه همه‌ی مردم این کشور (اسرائیل) به آن مباهات می کنند و چون از تعالیم امر می‌شنوند از منظور و مرام مـاوهمچنین عملی که در کشور آنها (اسرائیل) انجام می‌دهیم بی‌نهایت تمجید می کنند.

بلاشك احبای الهی اطلاع دارند که پس از صعود حضـرت عبدالبهاء در زمان حضرت ولی امرالله نه فقط طبقات اراضی بین مقام اعلی‌و کلنی آلمانی‌واقع در دامنه‌ی کوه کرمل توسعه پیدا کرد بلکه طبقه‌ای که خود مقام اعلی در آن‌واقع است از طرف مشرق و مغرب نیز امتداد یافت. چون تسطیح قسمتی از این طبقه از لحاظ منهدسی اشکالات و مخارج زیادی تولید می کردو به این سبب سال‌هـا متروك مانده بود امسال حضرت ولی امـرالله نظر به اینکه هرچـه ساختمان ایـن قسمت به تعویق افتد مخارج آن به مراتب‌زیادتر خواهد شد دستور شروع‌ساختمان آن را فرمودند و این قسمت چون تمام شود قریب ۳۵۰ متر مربع بروسعت‌طبقه‌ی مقام اعلی به طرف مشرق خواهد افزود و این افزایش مستلزم ساختن دیواری به ارتفاع نه متر خواهد بود که بیش از ۳۵۰ متر مکعب سنگ در آن به کار خواهد رفت و این تکته قابل توجه است که سنگ‌های مزبور از محل خـرابه‌هـای شهر قدیمی حیفا که برای تأسیسات جدید در دست تسطیح وعمران است به مقام اعلی حمل می گردد و چون این قسمت خاتمه یابد نفوسی که به زیارت مقام‌اعلی فـائـز می‌شوند می‌توانند از این نقطه منظره‌ی کامل بنا را بالوحه‌ی طلائی اسم اعظم که در زاویه‌ی شمال شرقی رواق واقع و از اشعه‌ی صبحگاهی آفتاب متلألؤ وجلوگر است به نحو جالب‌توجهی مشاهده نمایند. پیش‌بینی می‌شود که تسطیح وساختمان این قسمت در حدود یك ماه نیم به انجام برسد و مخارج آن تقریباً بـه ۱۲۶۰۰ دلار بالغ گردد.

اعضای فعلی هیئت بین‌المللی بهائی در خلال تابستان گذشته به سمت‌عضو هیئت نمایندگی محفل‌روحانی ملی بهائیان‌امریك از آقای نخست وزیر در آمریکا به عمل آوردند ملاقات‌های دیگری نیز ازطرف اعضای هیئت و همچنین ازطرف آقای لورانس هونز با مأمورین عالیرتبه به عمل آمده است.

این مسئله‌بسیار جالب توجه ومهم است که‌هرقدر اشخاص در دوائردولتی مقامشان بالاتر است حس ادب و احترام و اطلاعات ایشان نسبت به‌امر بیشتراست به همین طریق مقامات عالیه در انجام امور نظر مساعدتری داشته و در موارد لازم از کمك مضایقه نمی‌نمایند... »[1]

در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۴، برابر با ششم آذر ۱۳۳۳خطاب به‌محفل ملی بهائیان ایران نوشت:

« با قلمی طافح از شکرانه و سرور بشارت می‌دهم که مقارن لیله‌ی صعود حضرت عبدالبهاء برحسب توصیه‌ی شهردار حیفا وزیر مالیه‌ی حکـومت اسرائیل قرار دادی امضاء نمود که به موجب آن از قطعه زمینی بـه مساحت ۱۳۰۰ متر مربع متعلق به خواهر فرید خصم‌لدود مرکز عهد و میثاق‌الهی خلع‌ید فوری بـه عمل آید. این اقدام‌تاریخی مقدمه‌ی آن است که به زودی سند مالکیت زمین‌مزبور از طرف حکومت اسرائیل به جامعه‌ی بهائی که حال مشغول تأسیس وتحکیم‌مرکز اداری جهانی خویش در ارض اقدس می‌باشد انتقال یابد».

این ناقض عهد و میثاق الهی بانهایت سرسختی وجرص و لجاجت در بـدو امر از فروش زمین مذکور جداً امتناع ورزید و سپس مبلغ فـوق‌العاده‌گزافی در قبال واگذاری آن خواستار گردید وبدین ترتیب متجاوز از سی سال در راه تملك زمینی که از حیث وسعت محدود ولی در بین مـوقوفـات‌وسیعه‌ی بهائی درقلب جبل‌کرمل موقعیت خاصی را حائز است مانع بزرگی ایجاد نمود . این زمین در جوار مقام مقدس اعلی و مشرف برمرقد حضرت ورقه‌ی علیا و متصل بـه مراقـد

۱ــ مجله‌ی:«اخبارامری» ارگان محفل‌ملی،ایران، شماره‌ی۵، شهریور ۱۳۳۱ه.ش.

حضرت غصن‌اطهر و ام حضرت عبدالبهاء می‌باشد و به‌علت‌اینکه تعمداً از عمران و نگاهداری آن خود داری نموده‌بودند به‌وضع نامطلوبی افتاده و در انظارنفوسی که برای زیارت و تماشای حدائق زیبای مقام اعلی‌دومین بقعه‌ی مقدس عالم‌بهائی می‌آیند منظره‌ی زشت و ناموزونی ایجاد می‌نماید.

در اثر تملك زمین مزبور می‌توان‌اکنون محل ساختمان دارالآثاربین‌المللی بهائی را تعیین و به پی‌ریزی و ارتفاع بناکه نقشه‌ی آن توسط میس ریمی ایـادی امرالله و رئیس‌هیئت بین‌المللی‌بهائی تهیه‌و طرح گردیده مبادرت نمود.این‌مشروع که یکی از اهداف مهمه‌ی نقشه‌ی ده‌ساله به شمار می‌رود محفظه‌ی ابدی و مجللی است‌که آثار کثیرو گرانبهای دو مؤسس مقدس دیانت بهائی و همچنین مثل‌اعلای آئین الهی و گروه مجاهدان و اولیاء و شهدای این امر نازنین در آن نگاهـداری خواهد شد...

این‌اقدامات ومتروعات خطیره حتمی‌الحصول درتاریخ روحانی‌بشربی‌نظیر و با دو امر مهم یکی تأسیس صلح اصغر در خارج از عالم بهائی و دیگری تکامل مؤسسات ملی و محلی در داخل امر مقارن خواهد بود و در عصر ذهبی دوربهائی به سبب ارتفاع علم صلح اعظم و تشکیل مرکز جلیل‌الشأن جهانی مؤسسات‌اداری نظم بدیع حضرت بهاءالله به‌اعلی درجه عظمت و کمال خواهد رسید.

تأسیس این مقر حکومت آتی جهانی مبشر ظهور سلطنت و سیطره‌ی شارع مقدس این آئین نازنین و استقرار ملکوت آب‌آسمانی در بسیط غبرا است که‌حضرت مسیح کراراً به‌آن بشارت و وعده فرموده است...

پیام فوق را به ایادی امرالله و اعضای محافل روحانیه ملیه در سراسر عالم بهائی ابلاغ نمائید.

امضاء مبارك شوقی»[1]

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان محفل‌ملی بهائیان‌ایران، شماره ۸ــ۹، آذرــدی ۱۳۳۳ه.ش.

بخش دوم

شوقی افندی جانشین عبدالبهاء
(خلیفه سوم)

بهاءالله ـ پدر عبدالبهاء ـ پیش ازمرگش وصیت کرد کـه ابتدا عبدالبهاء و سپس پسر کوچکش «محمدعلی میرزا» ملقب بـه«غصن اکبر» جانشین وی گردد. اما عبدالبهاء به آن وصیت عمل ننمود، افزون براین عبدالبهاء این وصیت نامـه را ازبین برد و بجای آن وصیت نامه جعلی صادر کرد که برجانشینی «شوقـی افندی» حکایت داشت.

شوقی افندی دراروپا درس خواند وبعداز پایان تحصیل هم در اروپا و امریکا بسربرده و عیال کانادائی نیزاختیارنمود. این زن که پس ازمرگ شوقی نقش بسیار مهمی درفعالیت های فرقه بهائیت ایفا نمود خانم «روحیه ماکسول» نام دارد.

شوقی به پیشوای سوم بهائیان ـ ملقب به «ولی امرالله» یا «شوقی ربانی» باعث رنجش بسیاری از مبلغین بهائی ـ از جمله صبحی کـه «ولی الله امرالله» بهائیان را به خوانندگان معرفی نمود ـ ازخود رنجاند بطوریکه این امر باعث تشدید تـرك آنها از بهائیت گشته بهرحال اکثریت بهائیان شوقی افندی را امام مطاع خود دانسته و فرامین وی را او امر خدا می شمردند!!...

شوقی‌افندی درسال ۱۳۳۴ خورشیدی در سن پنجاه‌وهشت‌سالگـی درلندن بطور ناگهانی درگذشت، وی‌هنگام‌مرگ فرزندی نداشت بعلاوه بـرخلاف رسم بهائیان که هرساله وصیت‌نامه خودرا که قبلاً نـوشته‌اند تجدید می‌نمایند، از خود وصیت‌نامه‌ای‌هم بجای ننهاد و همین‌امر دربهائیت اختلافاتی را سبب‌شد.

شوقی‌افندی ومسئله بیت‌العدل

همانطورکه اشاره‌شد شوقی‌افندی‌فاقداولاد بود بنابراین مسئله جانشینی‌وی دستگاه رهبری بهائیان‌را باین‌فکر واداشت‌که این‌فقدان را بنحوی جبران‌کند. اما این‌مقدمه خودمشکلات وگرفتاریهای بعدی درپی داشت. بهرحال‌تشکیل تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» راه‌چاره‌ای‌بود که برای بقای «بهائیت» بعداز شوقی‌افندی در نظر گرفته شد. اطرافیان و یاران‌شوقی‌افندی درنقاط مختلف‌جهان علاقمند بودند بدانند جانشین یاجانشینان احتمالی وی چه‌کسانی هستند ازاینرودوتن ازآنها بخودجرئت داده ودرزمان‌حیات «شوقی» این‌سؤال را مطرح کردند. آنها «محمدلبیب» و«خانم ویولت نخجوانی» نام داشتند.

شوقی‌افندی درپاسخ به‌این‌پرسش گفت: «این‌امور بـه‌شخص من‌است، هر تردید و تشویشی در این‌خصوص از سستی‌ایمان «اصبان‌است».

شوقی‌افندی که خودمی‌دانست فرزند وجانشین بلاانقطاعی ندارد، برای‌ادارهٔ بهائیت تشکیل «بیت‌العدل اعظم‌الهی» را لازم دانست، وی‌ایجاد بیت‌العـدل را در آغاز ولایت خود به‌همهٔ بهائیان جهان اطلاع داده‌بود.

درسال ۱۹۵۱ ـ م شش‌سال قبل‌ازفوت شوقی‌افندی پیام ذیل درمـورد هیئت بین‌المللی بهائی به‌کلیه مراکز بهائی جهان ابلاغ شد:

«...به‌محافل ملیه درشرق و غرب تصمیم خطیر تاریخی تأسیس اولین‌شورای بین‌المللی‌بهائی‌را ابلاغ نمائید... درجهٔ رشدکنونی‌محافل

نه‌گانه‌ملیه که با کمال‌جدیت درسراسر عالم‌بهائی به‌خدمات امریه قائمند، مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگترین قدم درسبیل پیشرفت‌نظم‌اداری حضرت بهاءالله در سی‌سال اخیر محسوب است اتخاذ نمائیم.»

این‌شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه‌وظیفه زیراست:

«اول آنکه بااولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نماید.»
«ثانیاً مرا درایفا وظائف مربوط به ساختمان فوقانی مقام اعلی کمك ومساعدت کند.»
«ثالثاً بااولیای کشوری درباب مسائل مربوط به‌احوال شخصیه داخل مذاکره شود وچون این‌شوری که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون درحال جنین است توسعه یابد عهده‌دار وظائف دیگری خواهدشد و به‌مرور ایام به عنوان محکمهٔ رسمی بهائی شناخته‌شده سپس به‌هیئتی مبدل می‌گردد که اعضایش ازطریق انتخاب معین می‌شوند...[1]»

شوقی‌افندی درپیام‌دیگری‌در ۹ - ۲ - ۱۹۲۲ -م چنین وعده می‌دهد:

«...انشاءالله تمهیدات لازمهٔ کامله ازبرای انتخاب وتأسیس «بیت‌العدل‌عمومی» ... ابلاغ به‌یاران خواهد شد...[2]»

تشکل بیت‌العدل:

شوقی‌افندی»بالاخره بعدازبیست‌ونه‌سال‌اعضای«بیت‌العدل‌اعظم» راانتخاب

۱- اخبار امری. آذر ودی ۱۳۲۹، شماره‌های ۸ و ۹ صفحات ۴ و ۵.
۲- اسرارسعود، چاپ ۱۳۲۳، خ - ص۱۶

کرده و تشکیلات تازه‌ای برای بهائیان تشکیل داد:

«... حضرت‌ولی امرالله [شوقی افندی] کراراً به‌اعضای هیئت‌ـ خاطرنشان فرموده‌اند که اقدامات روحانی و اداری دراین کشوربایدمبتنی برلوح کرمل باشد... سفینةالله شریعت‌الهی و اشاره به بیت‌العدل‌عمومی است که هیئت‌بین‌المللی کنونی‌جنین آن‌است، وباید پس‌از طی‌مراحل متوالی به‌بیت‌العدل تبدیل و درهمین کوه‌مقدس مستقر گردد و وظائف مقدسهٔ خودرا انجام دهد.[1]»

اعضای هیئت‌بین‌المللی بهائی به‌مرکزیت اسرائیل ـ به‌شرح‌زیراست:

۱ـ ایادی‌امرالله‌اسدالبهاءروحیه‌خانم‌ماکسول (عیال‌شوقی‌افندی) عضو رابط بین‌ولی‌امرالله (شوقی) وهیئت.
۲ـ ایادی‌امرالله چارلزمیسن‌ریمی رئیس.
۲ـ ایادی‌امرالله «املیاکالز» نایب‌رئیس.
۴ـ ایادی‌امرالله «لیروی‌ایواس» ـ منشی.
۵ـ ایادی‌امرالله «یوگوجیاگری» عضوسیار.
۶ـ ایادی امرالله «جسی‌رول» امین صندوق.
۷ـ ایادی‌امرالله اسدالله «الهاتل‌رول» معاون منشی برای‌مکاتبه باغرب.
۸ـ ایادی‌امرالله «لطف‌اللهحکیم» ـ معاون منشی برای مکاتبه‌باشرق
۹ـ «امرالله‌سیلوا آیواس»، طبق تلگراف مورخ چهارم ماه‌می ۱۹۵۵ ـ م نیز تعیین شد.[2]»

۱ـ اخبارامری، سال ۱۰۹
۲ـ اخبارامری سال ۱۰۹ شمارهٔ۵

بدینسان تشکیل «بیت‌العدل‌اعظم» که شوقی‌افندی قبل‌ازمرگش اعضای آن‌را جانشین‌خود کرده‌بود شکل گرفت ورسمیت‌یافت، امادیری‌نپائید که نغمه‌های‌مخالفت برسر چهارمین‌پیشوای بهائیت درمیان بهائیان بلندشد و بلافاصله بعداز مرگ‌شوقی افندی، اکثرگروه «ایادی‌امرالله» که مأموریت حفظ واداره‌ٔبهائیت را به‌عهده‌داشتند باانتصاب جانشینان ازجانب شوقی‌افندی مخالفت کردند ودلیل‌خودرا اینگونه‌ارائه دادندکه چون «شوقی‌افندی» فاقداولاد بود و «ولی‌امر»... لذاخودبخودسدولایت می‌گردد.[1]

درپی این‌تنش و مخالفت ایادی ودیگر سرکردگـان محافل روحانـی عدم رضایتشان‌را باانتخاب «میسن‌ریمی» امریکایی به‌عنوان چهارمین‌خلیفه بهائیت!! در مقام ریاست «بیت‌العدل‌اعظم» اظهار داشتند:

«آقای «ریمی» امریکایی هستند و فارسی و عـربی بلد نبوده و قادر به‌تفسیر وتبیین الواح عربی وفارسی نمی‌باشند[2].»

۱ـ اسرارصعود، ص۲۹

۲ـ ایضاً

چهارمین پیشوای بهائیان،
میسن ریمی یا «ولی عزیزالله» کیست؟

«چارلزمیسن ریمی» فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی است که در سال۱۲۵۳ ه. ش (۱۸۷۴ – م) دریکی از شهرهای نزدیك رودخانهٔ می‌سی‌سی‌پی. ایالت‌متحدهٔ امریکا متولدشد. اجدادش از نخستین گروههای مهاجر امریکائی درمنطقهٔ نیو اینگلند در شمال و منطقهٔ ویرجینیا در جنوب می‌باشند. همین منطقه را شوقی‌افندی به مهد دیانت بهائی- پس ازانتقال‌ازعکای اسرائیل- ملقب کرد. «میسن ریمی» از جمله شاگردان کلیسای اسقفی است که اعضایش از «ارتدوکس»اند «میسن‌ریمی» را طرفدارانش ولی عزیزالله‌ثانی و ولی امر ثانی نام داده‌اند.

میسن ریمی

اخلافات بهائیان بعدازمرگ شوقی افندی آنان را به‌دو جناح انگلیسی - طرفداران

«روحیه‌خانم ماکسول» ـ عیال شوقی ـ و «میس‌ریمی» امریکایی تقسیم کـرد. وی درمقابل مخالفت روحیه‌خانم ماکسول می‌گوید:

«... ولی عزیزامرالله یعنی‌شوقی‌افندی‌ربانی مرا به‌ریاست‌هیئت بین‌المللی جهانی انتخاب وتسمیه فرمودند وطبق نوایای سامیه آن‌وجود نورایعنی‌رئیس‌جنین‌بیت‌العدل‌اعظم‌الهی درصورتی که این‌هیئت‌مفخم.»

وچون ایادی امرالله زیاد اعتنائی به‌این انتصاب نکردند و وی‌را رد شمردند خود تشکیلات جداگانه‌ای ترتیب دادند وی‌عصبانی شده ومی‌گوید:

«... چون درنگ دیگر جایز نیست لذا بایستی لابداً وقهراً کلیهٔ نقشه‌ها وشبحات واقداماتی که متباییناً علی‌الاصول به‌دست ایادیان درسال ۱۹۶۳ ازطریق‌مجاری تشکیلاتی عالم‌امر به‌منصهٔ ظهور رسیده بلادرنگ وبدون ادنی تأمل وتعلل متوقف و محو گردد.»

درپایان «میس‌ریمی» خودرا «شبان» بهائیان دانسته:

«...من‌ولی‌امرالله دیانت سامیه ظهور اعظم الهی است‌ولی‌ثانی امرالله‌معصوم ومظلوم دیانت جهان بهائی رشتهٔ اصل وحبل‌المتین ولایت نازنین امرالله تحت هیچ‌شرائطی قطع وگسسته‌نشده واین‌عبدمستمند از حین‌صعود [وفات] شوقی‌افندی و ربانی ولایت‌اولای امرالله به مقام ثانی امرالله الهی تسمیه‌گشته‌ام. برمحفل‌روحانی‌ملـی بهائیان دول‌متحده فرض است که در اولین‌فرصت بااین‌عبد به‌مکاتبه پرداخته ومرا درمصائب ودر دریای پرتلاطم مسئولیتهای شدیده و باهظه امرالله معاضدت و معـاونت نمایند. جامعه اسم‌اعظم درخطه‌امریك بایستی بدانند که ازمیان کلیه‌محافل ملّیه‌درسراسرعالم‌محفل‌روحانی وملی امریکابه‌این‌موهبت‌عظمی‌مخصص

گردیده تابتوانددرصف اول دلیران مضمار منطه‌الله حرکتی وجنبشی عاشقانه داشته باشدو بااین عبددراجرای نوایای سامیه وروحانیه تشکیلات جهانی امر هماهنگ وهمداستان شوند. مسئولیت وامتحاناتی که ازطرف حی ولایت بردوش این محفل روحانی ملی در کلیه قارات عالم است که این ودیعه مورعه الهیه درسبیل اعانت ومعاضدت این عبد به آنان واگذارشده است.

باتقدیم تحیات ابدع الهی
میسن ریمی ـ ولی امر ثانی بهائی
رضوان ۱۱۷ بدیع

ولوح زیرسندی است که ازطرف جناح انگلیسی بهائیان به‌سرکردگی روحیه خانم ماکسول عیال کانادائی شوقی افندی علیه‌چارلزمیسن ریمی امریکایی منتشرشده که ازنظر ارزیابی «خانه»ای که «علی محمدشیرازی» «باب» آن‌را گشود حائز کمال اهمیت است:

میسن ریمی درلوح چنین می‌نویسد:

«واحد ودرهمان‌زمان که مطرح می‌گردید چنین پاسخ می‌دادم: آن‌شوقی افندی هستند که هیئت بین‌المللی امرالله را به منصهٔ ظهور وبروز رسانیده‌اند وفقط مقام‌انور ولایت امرالله‌حق امرونهی وصدور دستورات روحانیه ومتعالیه تشکیلاتی نظم بدیع را دارا هستند لاغیر ومنحصراً در چنین مواردی است که این‌عبد به‌تشکیل جلسات این‌هیئت به‌منظوراجری نوایای الهی اقدام خواهم نمود... شوقی افندی‌ربانی‌ولایت اولادی عزیز امرالله‌بدون اینکه به این‌عبد دستورات ویافرامینی درباره هیئت‌بین‌المللی صادر فرمایند ازاین‌جهان ترابی به‌فضای روح نامتناهی پرواز نمودند،

شوقی‌افندی‌ربانی درزمان‌حیات‌مبارك در عالم‌ناسوت بـه‌هیئت‌بین‌المللی بهائی‌هیچگونه‌اختیارات و آزادی عمل‌تفویض نفرمودند، زیرا تاحینی که دراین‌جهان‌فانی در مرکزجهانی امرالله عهده‌دار مسئولیتهای عظیمه بوده وصدمات و لطمات لاتحد ولاتحصی را برشانه‌های مبارکشان تحمل می‌فرمودند، ایشان تنهامقام فرید وبی‌مثیل‌امرالله ودارای مقام‌محمودومعصوم ولایت‌اولادی امرالله در قطب عالم‌امکـان یعنی درعرض‌اقدس ومـرکز جهانی‌بهائی‌بودند. ولذا موقعیت این‌عبددر آن‌زمان بالقوه قبول مسئولیتها وحل‌مسائل ومشاغل امورمهمه امری بود. ولی درزمانی که وجـود اطهر شوقی‌افندی‌ربانی دیگرازلحاظ‌عنصری‌درمیان‌ما نبود بالمره نمی‌توانست هیکل‌اقدس دراین‌جهان ترابی مرکزسنوجات وعصمت‌ربانی باشد. بنابر این بلافاصله و واسطه این‌عبدجهزا به‌مقام ریاست بالفعل هیئت‌بین‌المللی امرالهی فائز و به‌این‌ترتیب ریاست‌نامه واکمل این هیئت منیر را حائز و حامل‌گردیدم. لذااین‌ذرهٔ‌بی‌مقدار بلاانقطاع وفی‌نفسه مسئولیتهای جسمیه وعوامل عظمیه وباهظه‌امر نازنین الهی‌را پس‌از صعود هیکـل انورش‌بر‌دوش‌گرفته‌ام... اینست موقعیت‌ممتاز این‌عبد بی‌مقدار درجامعه اسم‌اعظم که الی‌یومناهذا دراجرای‌نوایای‌آن غفلت‌نورزیده‌ام. درحالی که به هیچ فردی اجازه دخالت مستقل در نحوه اجرای اختیارات‌نامه که‌بـه‌این عبد تفویض و تخصیص گردیده یعنی درامور هیئت بین‌المللی امرالله‌نخواهم داد. بعباره اخری به‌هیچ‌فرد ویاافرادی اجازه دخالت دراعمال قـدرت و ابداع نظردراداره اموربهیه این‌هیئت سامیه متعالیه که درواقع اکیل‌جلیل وتاج و هاج «تشکیلات بین‌المللی نظم بـدیع جهان واداوی الهی است نخواهم داد...[1]»

۱ــ دراین‌بخش همه‌کلمات‌وجملات، حتی‌آنهایی‌که به‌نظرنگارنده ناصحیح آمده است، همه‌رانقل کرده‌ایم. باشد تااین‌سند مورداستفاده پژوهشگران قرارگیرد. به‌نقل‌از انشعاب دربهائیت ۶ ــ ۱۶۵

signa eizing (the) sailing (of the) Divine Ark (on) God's Mountain, prophesied (in the) Tablet (of) Carmel.

(I) appeal (to) entire body (of) believers (to) seize (this) priceless opportunity (to) stimulate (the) unfoldmet (of) this process through generous, sustained contributions (for the) furtherance (of an) enterprise transcending any national institution whether Hazira or Mashriqu'l-Adhkar, reared (in the) past or (in) process (of) construction. (The) hour (is) propitious, particularly during (the) three year interval separating (the) Centennials (of the) Bab's martyrdom (and the) birth (of) Baha'u'llah's Mission, coinciding (with the) hundredth anniversary (of the) greatest holocaust (in the) history (of the) Faith, (to) repay part (of the) infinite debt (of) gratiude owed its martyrs, through hastening (the) conclusion (of the) holiest enterprise since (the) dawn (of the) Rev elation, interwoven (with the) ministeries (of) Baha'u'llah, (nad) 'Abdu'l-Baha, linking (the) Heroic (and) Formative Ages (of the) Baha'i Dispensation, cementing (the) ties binding (the) communities (of the) East (and) West (with the) World. Center (of the) Faith (and) shedding imperishable lustre (on the) first (and) second centuries (of the) Baha'i Era, which posterity will hail (as the) most befitting tribute (to the) One Who made (the) most precious sacrifi (for the) sake (of the) most sublime Faith (in) mankind's spiritual history.

(signed) SHOGHI

Announce friends East West following Furnishing Mazraeh, completion restoration historic house Baha'u'llah Acre, scene prolonged afilictions sustained Founder Faith, as well as supreme crisis suffered 'Abdu'l-Baha hands Covenant - breakers. Greatly enhanced international endowments Holy Land in twin cities Acre Haifa, now include twin Holy Shrines situated plain Acre slope Mount Cermel; twin mansions Raji Mazraeh, twin historic houses inhabited Baha'u'llah 'Abdu'l-Baha; twin international archives adjoning Bab's constructed Oriental Occidental pilgrims, twin gardens Ridwan Firdows, associated memory Author Baha'i Dispensation.

Greatly welsome assistatice newly - formed International Council, particularly its president, Mason Remey, and Vice-President, Amelia Collins, through contact authorities desigened spread fame, consolidate foundations widen scope influence emanating twin spiritual administrative World Centers permanently fixed Holy Land constituting midmost heart entire planet.

(signed) SHOGHI

بخش سوم

حمایت متقابل صهیونیسم از تأسیس مراکز جهانی بهائیت در دل اسرائیل

(مثلث صهیونیسم بهائیسم، امپریالیسم)

مناسبات بهائیان و صهیونیستها تا آنجا جلو رفت که پای امپریالیسم را که حامی اسرائیل بود به ماجرا کشانید و این مثلث به ایجاد مراکز جهانی بهائیت درون اسرائیل انجامید؛ چگونگی این اتحاد را شوقی افندی در نامه‌ای که بتاریخ ۷ـ ژوئیه ۱۹۵۰ ـ م (۱۷ خرداد ۱۳۳۱) از طریق محفل بهائیان آمریکا به محفل ملی ایرانیان نوشته است می‌خوانیم:

ترجمه‌ی رسمی بهائیان از تلگراف شوقی:

«به وسیله‌ی محافل روحانیه‌ی ملیه به عموم یاران ابلاغ نمائید که ساختمان مرحله‌ی ابتدائی مقام اعلی خاتمه یافت این بنیان که برفراز آن گنبدی نصب خواهد شد سبب تزیین و حفاظت مرقد مطهر حضرت

A Message from the Guardian to all Believers

Ammounce (to) believers, through all National Assemblies, termination initial stage (of) construction (of) domed structure designed (to) embellish (and) preserve (the) Bab's sepulchre (on Mount Carmel.

(The) two-year enterprise la unched (on the) evé (of the) gravest turmoil rocking (the) Holy Land (in) modern times, involving (the) expenditure (of a) quarter (of a) million dollars, necessitating (the) transportation (and) placing (of) almost eight hundred tons (of) stone (and) marble mosaic, (was) consummated (on the) eve (of the) Centenary (of) Hig martydom (My) soul (is) thrilled (in) contemplation (of the) rising edifice, (the) beauty (of) its design, (the) majesty (of its) proparitions, (the) loveliness (of its) surroundins, (the) historic associations (of the) site it occupies, (the) ascredness (of the) Sanctuary it envelops, (the) transcendent holiness (of the) Treasure it enshrines.

My gratitude (is) deepened (by the) miraculous recovery (of) its gifted architect, Sutherland Maxwell, (whose) illness (was) pronounced hopeless (by) physicians (I) acknowledge (the) valuable servise rendered (by) Ugo Giachery, through (his) supervision (of the) work (of) shipment (of) consignments (to) Haifa.

(The) hour (is) ripe (to) undertake (the) preliminaries (for the) erection (of the) octagonal first unit (of the) superstructure, another milestone (in the) process set (in) motion sixty years ago (by) Baha'u'llah's visit (to) Mount Carmel. This process which gathered momentum through (the) transportation (of) His Holiness, (the) Bab's remains (to the) Holy Land after fift years, concealment, through (the) erection (of the) sanctuary (by) 'Abdu'l-Baha (in the) darkest years (of His) Ministry, through (the) entombment (of the) ramains by Him (on the) morrow (of His) forty year incarceration, through (the) commencement (of the) construction (of the) arcade (on the) fortieth anniversary (of the) interment (of the) Holy Dust, through (the) termination (of the) parapet (on the) eve (of the) Centenary (of the) Bab's martyrdom, must be accelerated through (the) erection (of the) dome, attaining consummation through (the) emergence (of the) institutions (of the) world administrative center (of the) Faith (on the) vicinity (of) its world spiritual Center,

باب برصفحه‌ی جبل کرمل خواهد بود.

درحینی که اراضی مقدسه از شدیدترین اضطرابات قرون‌اخیره متزلزل بود مشروع دوساله‌ای کـه مخارج آن به ربع میلیون دلار بالغ وحمل ونصب قریب هشتصدتن سنگ ومرمرموزائیك را ایجاب‌می کرد مقارن با حلول صدمین سال شهادت آن حضرت پایان یافت.

تعمق و تفکر درباره‌ی ارتفاع این بنا و زیبائی طرح و نقشه و تناسب ابعاد و منظره‌ی دلپذیر اطراف و جوانب آن ومناسبات وسوابق تاریخی محل و موقعیت و مرقد مطهری که دربردارد در علو مقام گوهر گرانبهائی که درآن نهفته است روح و روان را به اهتزاز می‌آورد.

شفای معجزآسای سودرلند ماکسول مهندس و معمار عالی‌مقام آن کـه اطباء از معالجه‌ی او اظهار یـأس می کردند سبب مزید شکرانه گردید و نیز از خدمات ذی‌قیمت یوگرگیاچری که نظارت برعمل‌حمل و نقل محمولات به حیفا داشته تقدیرمی گردد.

اکنون موقع آن رسیده است کـه مقدمات ارتفاع بنای هشت ضلعی کـه قسمت اول ساختمان فوقـانی مقام اعلی را تشکیل می‌دهـد. فراهم شود و این خود مرحله‌ی دیگر از اقـداماتی است که براثر نزول اجلال حضرت‌بهاءالله به‌کوه کرمل درشصت سال پیش شروع شده‌بود، پیشرفت این مشروع به این نحو جریان یافت کـه عرض حضرت اعلی پس از پنجاه سال اختفا به ارض اقدس انتقال یافت و مقام‌اعلی دراظلم ایام دره‌ی میثاق به دست حضرت عبدالبهاء مرتفع گردید و رمس‌مطر پس ازچهل‌سال محبوسیت مرکزمیثاق به ایادی مبارك درمرقد منورقرار گرفت وساختمان ایوان مقام اعلی چهل‌سال بعد از استقرار عرش آغـاز گشت وبنای‌طارمی حول ایوان قبل‌ازحلول صدمین‌سال شهادت حضرت اعلی پایان یافت وپیشرفت این مشروع باید به‌وسیله‌ی ارتفاع‌قبه تسریع

گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امرالله درجوار مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینةالله درجبل‌الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله‌ی تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت دراین سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع برکلیه‌ی مؤسسات ملی اعم ازحظیرةالقدس ویا مشرق لاذکار که درگذشته مرتفع گشته ویاحال دردست ساختمان است تفوق دارد. دراین اوقات مخصوصاً دراین سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب واظهار امر خفی حضرت بهاءالله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین وقربانی‌ها در تاریخ امرالله می‌باشد شایسته چنان است که باتسریع دراتمام این مشروع مقدس جزئی ازدیون لانهایه خودرا به‌پاس‌حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور یا دوره‌ی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه‌های بهائی شرق وغرب را با مرکز جهانی امرالله تحکیم می‌نماید و مایه‌ی افتخار ابدی قرن اول ودوم دوره مشعشع بهائی بوده ودرمستقبل ایام به‌منزله‌ی اعظم تجلیل به‌آستان‌ذات مقدسی‌خواهد بود که بزرگترین فداکاری‌را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه‌ی انسانی نموده است.

امضاء شوقی[1]

۱ـ مجله‌ی : «اخبار امری» ، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

گردد و منتهای کمال آن وقتی خواهد بود که مؤسسات مرکز اداری امرالله درجوار مرکز روحانی تشکیل شود و بطوری که در لوح کرمل اخبار گردیده است سفینةالله درجبل‌الرب به حرکت آید.

از عموم یاران در سراسر عالم رجا دارم که این فرصت گرانبها را مغتنم شمرده به وسیله‌ی تقدیم تبرعات مستمر به کمال فتوت دراین سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید این مشروع برکلیه‌ی مؤسسات ملی اعم ازحظیرة‌القدس ویا مشرق لاذکار که درگذشته مرتفع گشته ویاحال دردست ساختمان است تفوق دارد. دراین اوقات مخصوصاً دراین سه سال فاصله بین شهادت حضرت باب واظهار امر خفی حضرت بهاءالله که مقارن با صدمین سال بزرگترین وقوعات خونین وقربانی‌ها درتاریخ امرالله می‌باشد شایسته چنان است که باتسریع دراتمام این مشروع مقدس جزئی ازدیون لانهایه خودرا به‌پاس‌حقشناسی نسبت به شهدای امر ادا نمائیم.

ارتفاع مقام اعلی مقدسترین مشروعی است که در آغاز ظهور یا دوره‌ی حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مرتبط بوده و دو عصر رسولی و تکوین امر بهائی را به هم متصل و روابط جامعه‌های بهائی شرق وغرب را با مرکز جهانی امرالله تحکیم می‌نماید و مایه‌ی افتخار ابدی قرن اول ودوم دوره مشعشع بهائی بوده ودرمستقبل ایام به‌منزله‌ی اعظم تجلیل به‌آستان‌ذات مقدسی‌خواهد بود که بزرگترین فداکاری‌را در سبیل آئین امنع اقدس الهی در تاریخ روحانی جامعه‌ی انسانی نموده است.

امضاء شوقی[1]

۱ــ مجله‌ی : «اخبار امری» ، ارگان محفل بهائیان، ایران، شماره‌ی ۴، مرداد، ۱۳۲۹.

ترجمه‌ی رسمی نامه:

«به یاران شرق وغرب مراتب ذیل را ابلاغ نمائید:
قصر مزرعه مفروش و آماده می گردد و بیت تاریخی حضرت بهاءالله در عکا تعمیر و به صورت اولیه درآمده است این بیتی است که حضرت بهاءالله در آن مدتی مدید بلایای عدیده تحمل فرمودند و حضرت عبدالبهاء از طرف ناقضین امرالله باشد صدمات مبتلا شدند. موقوفات بین‌المللی بهائی در اراضی مقدسه در دو شهر عکا و حیفا توسعه‌ی زیادی یافته و حال شامل اماکن ذیل است:
روضه‌ی مبارکه درمرج عکا و مقام اعلی دردامنه‌ی جبل کرمل و دو قصر بهجی و مزرعه و دو بیت تاریخی محل سکونت حضرت بهاءالله وحضرت عبدالبهاء ودرمحفظه آثار بین‌المللی یکی درمجاورت مقام اعلی و دیگری درجوار مرقد حضرت ورقه‌ی علیا و دومسافرخانه‌ی مخصوص زائرین شرق وغرب و دو باغ رضوان وفردوس که خاطراتی از ایام حیات شارع آئین مقدس را دربر دارد.
از مساعدت شورای بین‌المللی جدیدالتأسیس خصوصاً رئیس آن جناب میس ریمی (آمریکائی) ومعاون آن امةالله امیلیاکالینز سرور موفور حاصل.
این شوری عهده‌دار ارتباط بااولیای امور است تادائره‌ی نفوذ دو مرکز روحانی و اداری امرالله که مقر دائمی آن در ارض اقدس قلب‌العالم است توسعه یابد و بنیانش مستحکم وصیت بزرگوازیش منتشر گردد»[1].

صورت تلگرام شوقی افندی به تاریخ ۲۴ آوریل ۲۹۵۱ م به

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان: ایران، شماره‌ی ۱۰ــ۱۱ــ۱۲ بهمن ــ اسفند، فروردین ۱۳۳۰.

محفل ملی بهائیان آمریکا:

ترجمه:

«پیدایش دولت مستقلی در ارض اقدس (اسرائیل) و تمرکز و تحکیم امور اداری آئین جهان‌آرای حضرت بهاءالله که اولین علائم و آثار آن تشکیل شورای بین‌المللی بهائی و ساختمان مقام اعلی است وازوم توسعه‌ی اراضی اطراف روضه‌ی مبارکه جمال ابهی ومقام اعلی در کوه کرمل که برای حفظ آن بقاع متبرکه لازم است و اکنون براثر تغییرات عمده در دولت جدیدالتأسیس تملك آن میسر گردیده مستلزم قیام جدید ومساعدت مالی به‌وسیله‌ی تقلیل بودجه‌های ملی ومحلی ازطرف جامعه‌های بهائیان شرق و غـرب است اختصاص وجوه از بودجه‌های ملی ومحلی جامعه‌های بهائی در شرق و غرب عالم فریضه‌ای است روحانی و میزان آن بسته به‌نظر نمایندگان منتخب جامعه است بعلاوه شرکت افراد احبا در تقدیم و ارسال اعانات به طور مستقیم به ارض اقـدس امری لازم و ضروری وخارج از حدود وظائف محافل ملی و محلی است.

سرعت و نحوه‌ی تکامل مرکز بین‌المللی اداری بهائی کـه به ارتفاع آخرین قسمت بنیان نظم جنینی حضرت بهاءالله منتهی و مکلل می‌گردد موکـول به همت و اقدام بانیان برگزیده‌ی نظام بدیع حضرت بهاءالله است.

امةالله میلی کالینز همکار ارجمند و نایب رئیس شورای بین‌المللی مشکلات خطیردی کنونی طرح قراردادهائی را که دردست‌تنظیم است به اطلاع شما خواهند رسانید. منظور از این قراردادها آن است که مشروعاتی که درارض اقدس (اسرائیل) برای‌حصول هدف‌های‌جلیل و مهم آغاز گردیده تسریع شود.

این پیام را به عموم محافل ملیه ابلاغ نمائید شوقی»[1].

تلگراف شوقی افندی به‌تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۹۵۱ ـم، به‌محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به‌محافل روحانیه‌ی ملیه در عـالم بهائی اعلان نمائید که براثر مذاکـرات دقیق و طولانی با وزارت دارائی و وزارت امـور دینی و و اداره‌ی شهرداری خیفا بااصل خرید اراضی به‌مساحت تقریبی بیست‌ و دو هزار متر مربع به قیمت تقـریبی یکصد و هجده هزار دلار که در دامنه‌ی جبل کـرمل و برنقطه‌ای مشرف بـرمقام حضرت ورقـه‌ی علیا و حواشی سمت شرقی مقام مقدس اعلی واقع است موافقت حاصل شد.

خرید وتملك اراضی این جبل مقدس ازقلب جبل تاخط‌الرأس موجب حفظ وصیانت حواشی مقام مقدس اعلی که درحال ساختمان‌است می‌باشد واساس بنای نظم اداری بهائی راکه در مرکز بین‌المللی آئین الهی در ارض اقدس در حـال تکوین و نمو است وسعت خواهد داد و ممکن است سبب شود که اولیای کشوری ازنقشه‌ی ایجاد شاهراه اصلی که درصورت ساختمان از املاك و موقـوفات بین‌المللی بهائی به طور مورب عبور خواهد نمود صرفنظرنمایند وبرای ادامه وتوسعه‌ی طبقات مختلفه باغچه‌های مقام مقدس اعلی که بالاخره از پائین ناقله‌ی این جبل مقدس احداث می‌شود تسهیلاتی فراهم خواهد نمود.

درنظر دارم کـه قسمتی از اسناد مالکیت اراضی مـزبور را به شعبه‌ی محافل روحانیه‌ی ملیه‌ی آمـریکا و هندوستان درکشور اسرائیل انتقال دهـم و بقیه را جهت انتقال به سایر محافل ملیه پس از تأسیس و

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان‌رسمی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیر ۱۳۳۰.

ثبت شعبه خود در ارض اقدس نگاه دارم.

امضای مبارك شوقی »[1].

تلگراف شوقی افندی به تاریخ ۳ آوریل ۱۹۵۲ـ م، به محفل ملی بهائیان آمریکا:

«به محافل ملیه‌ی شرق وغرب بشارت دهید که تشریفات نهائی قرارداد خرید هجـده قطعه زمین به مساحت تقریبی شش جریب (ایکر) در مجاورت مقام اعلی در مقابل پـرداخت یکصد و هجده هزار دلار با مقامات دولت اسرائیل انجـام گردید. جریان تاریخی تأسیس موقوفات بین‌المللی بهائی در کوه کرمل که مدت پنجاه سال از بدو ظهور امرالله به ناچار معوق مانده بـود پس از صعود حضرت بهاءالله باخرید عده‌ی محدودی قطعات اراضی درحول محل جدید مقام اعلی درقلب جبل‌الرب در دوره‌ی مرکز میثاق آغاز گردید و این جریان بعد از صعود حضرت عبدالبهاء باخرید اراضی وسیعه‌ای که هجوم بی‌سابقه‌ی مهاجرین به‌اراضی مقدسه ایجاب می کرد به سرعت پیشرفت نمود و اکنون بامعامله‌ی اخیر مساحت کلی موقوفات دردامنه‌ی کوه کرمل تقریباً «بالـغ برپنجاه‌جریب» (ایکر) می گردد. در این‌جا لازم می‌دانم از مساعی خستگی‌ناپذیر آقای لارنس هانس کـه پس از افتتاح باب زیـارت اولین زائر غربی بوده و موجبات تسریـع انجام مذاکرات را بـا مقامات مربوطه ارض اقدس با کمال موفقیت فراهم کرده تقدیم نمایم.

امضاء شوقی»[2]

ترجمه‌ی رسمی تلگراف شوقی، به تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۵۳ ـ م

۱ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۱، اردیبهشت ۱۳۳۱.

۲ـ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان‌رسمی‌محفل‌بهائیان، ایران، اردیبهشت ۱۳۳۱.

خطاب به کلیه‌ی محافل بهائیان:

«به محافل ملیه درسراسر عـالم بهائی بشارت دهید کـه نصب کلیه‌ی قطعات مذهب گنبد مقام اعلی خاتمه یافته وتزئینات رأس گنبد نیز اتمام پذیرفته است. آخرین قطعات احجارتاج درحول قاعده گنبد نصب گردیده وبدین ترتیب استقرارسنگ‌های قسمت فوقانی بنای مقدس پایان یافته است. قـالب‌های داخل گنبد بـرداشته شده وقاب‌های پنجره‌هـای قسمت استوائی شکل منصوب گشته‌است ونیز قاب‌های پنجره‌های قسمت هشت ضلعی و گـچ کاری داخل گنبد در شرف اتمام و کـابل کشی جهت روشنائی این بنای رفیع انجام یافته است. ارتفاع این بنیان الهی درآفاق وانفس ظاهر وپدیدار گشته وحال دراین دو سنه‌ی اخیره که پایان این قرن پرانوار سرمدی الاثار است ملاحظه نمائید که جندالله و راکبین سفینة الله و ثابتین برعهدالله و مروجین شریعت الله و ناشرین نفحات الله وحامیان دین الله و مؤسسین نظم بهاءالله روحی لقیامهم الفداء چه قیامی نموده‌اند وبه چه‌فتح وظفری دراقطارجهان نائل گشته‌اند قیام وظفری که فی الحقیقه مسك الختام این قرن جلیل است یاران جمال ابهی.

وفاءالمولاهم و خالصاً لوجهه ومنطقاً عن‌دونه و ابرازاً لقدرته و اشتهاراً لدینه به یاد این بلایا و رزایا که درنخستین عصر دور اول کور مقدس برمؤسسین آئین یـزدان باریده و به پاس مواهب الهیه و تأییدات متتابعه کـه در مدت صد سال بل‌ازید شامل جـامعه‌ی اهل بها گشته و به شکرانه‌ی حفظ و صیانت الهیه کـه از بدو ظهور امر الهی الی یومناهذا در قطعات خمسه‌ی عالم با وجود انقلابات شدیده و اختلافات متزایده و محاربات متتابعه بین ملل و امم نصیب بندگان امم اعظم گشته وتمهیداً لجهادهم الکبیر الاکبرفیضی عـاشقانه نموده و سمند همت را در میادین خدمت چنان چولی داده که ندای واطوبی واطوبی از سکان رفیق ابهی

مرتفع و هناک احسنتم احسنتم یا اهل‌البهاء و اصحاب‌الوفاء از ذروه‌ی علیا متتابع و متواصل فاتحه‌ی این قرن اعزاتم و میلاد این سر مصادف با بلاء ادهم وظلمات مداهم وختامش مقارن بافتح وظفر اعظم درسراسر عالم...»[1]

ابلاغیه‌ی مبارک که توسط ایادی امرالله لروی آیواس طی مرقومه‌ی مورخه‌ی ۱ ژوئن ۱۹۵۴ به محفل روحانی ملی بهائیان ایران:

یاران عزیز بهائی:

حضرت ولی امرالله به این عبد دستور فرموده‌اند این بشارت را به‌آن محفل ابلاغ نمایم مذاکراتی که هیکل مبارک ازچندی‌قبل برای ابتیاع قطعه زمین واقعه در رأس کرمل بالای مقام اعلی شروع فرموده بودند قریب به اختتام است.

حضرت ولی امرالله در نظر دارند این اراضی را به نام شعبه‌ی محفل روحانی ملی بهائیان ایران درکشور اسرائیل ثبت نمایند.

بطوری که اطلاع دارید از پای کوه کرمل تا مقام اعلی نه طبقه ساخته شده است که مستقیماً در امتداد خیابان کرمل قرار گرفته است قطعه زمینی که اکنون در شرف ابتیاع است درست در رأس کرمل در امتداد خیابان مزبور واقع شده وتملك آن سبب خواهد شد که در آتیه احدی نتواند مبادرت به ساختمان فوق بنای مقام اعلی بنماید.

حال که این‌امر درشرف اتمام است میل مبارك آن است که این بشارت هرچه زودتر به‌آن محفل ابلاغ گردد.

به‌مجرد اینکه ابتیاع اراضی خاتمه یافت واسناد رسمی دریافت

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۵، شهریور ۱۳۳۲.

گردید حضرت ولی‌امرالله اسنادرا برای ضبط درآرشیو آن‌محفل ارسال خواهند فرمود.

با تحیات قلبیه معاون منشی لروی آیواس»[1]

نامه‌ی دکترحکیم درارتباط بانقش سرمایه‌های آمریکائی‌ها در احداث مرکزجهانی بهائیان:

«این ایام دراسرائیل جراید چه به زبان عبری و چه عربی وچه انگلیسی مقالات مفصل راجع به‌دیانت بهائی ومقام‌اعلی درج می‌نمایند ساختمان مقام‌اعلی هیجان غریبی بین مردم انداخته بطوری‌که همه روزه صدها نفوس ازسیاحان و ازاهالی اسرائیل برای زیارت آن مقام مقدس می‌آیند ای‌کاش ممکن بود از همه‌ی جراید برای شما ارسال می‌نمودم امروز در روزنامه‌ی یومیه: Jerusalem Post شرح مفصلی باعکس مقام اعلی درج شده عجالتاً این روزنامه را برای محفل مقدس روحانی ملی و محلی می‌فرستم که اگر صلاح بدانند ترجمه نموده انتشار دهند.

ترجمه‌ی مقاله‌ی مزبوره که در شماره‌ی ۱۶ اکتبر ۱۹۵۳ روزنامه‌ی جروزالم پست درج گردیده ذیلاً برای استحضار یاران عزیز الهی نقل می‌شود:

«اکمال ساختمان بقعه‌ی بهائی درسال مقدس برای پیروان آئین بهائی که عددشان در سراسر عالم به سه میلیون بالغ و در ۱۶۵ اقلیم مقیمند سال مقدسی که در ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ آغاز شده بود دیروز خاتمه یافت. سال مزبور صدمین سال ظهور حوادث و وقایعی است که بین سال‌های ۱۸۵۲-۱۸۵۳ درایران اتفاق افتاده و درنظر بهائیان بدایت ظهور دیانت‌بهائی محسوب‌است. اعظم واهم. این وقوعات مسجونیت

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

میرزا حسینعلی معروف به بهاءالله از اشراف ایـران در سیاه‌چال تهران است که به فرمان شاه صورت گرفته.

حضرت بهاءالله خود ازجمله پیروان جوان دیگری‌است موسوم به میرزا علی‌محمد از اهل ایران که به سال ۱۸۱۹ در شیراز متولد و در سال ۱۸۴۴ در ۲۵ سالگی اعلان فرمود که ازطرف خداوند مبعوث گشته تااهل عالم را به‌ظهوری اعظم ازخود بشارت‌دهد وخودرا باب خواند. طولی نکشید که جمع قفیری به‌امرش اقبال کردند و آتش‌بنص وعداوت درقلوب علمای شیعه اسلام مشتعل شد چنانکه باب جان خودرا درسبیل استقامت براهـر و ثبات درعقیده و امتناع ازترك ادعای خود به مخاطره انداخت و درسال ۱۸۵۰ در ۳۱ سالگی در تبریز بـه وسیله‌ی یك فوج سرباز به قتل رسید و در همان اوان قریب بیست هزار از پیروانش نیز از مرد و زن صغیر وکبیر به‌تحریك وتشویق اولیای امور مقتول شدند.

حضرت بهاءالله ازجمله نفوسی‌است که درسال ۱۸۵۲ درواقعه‌ی سوءقصد به شاه هنگامی که بسیاری از بابی‌ها دستگیرشدند اسیر گردید. در سجن احساس نمود کـه مهبط وحی و الهام الهی است و ظهوری که باب بـدان اخبار فرموده امر اوست و بـاید عصر صلح و راستی راکه مقصد اعلای عموم شرایع سالفه‌ی الهیه بوده افتتاح نماید وکورجدیدی را درتاریخ روحانی عالم انسانی تأسیس کند.

حضرت بهاءالله غالب ایام حیات را در سجـن گذرانید اول به بغداد و سپس به اسلامبول و ادرنه وآخرالامر به عکا نفی وسرگون شد و درعکا به‌سال ۱۸۹۲ درگذشت. حضرت بهاءالله اساس عقاید واصول دیانت و حدود و احکام آئین خود را در متجـاوز از صد مجلد اظهار فرموده است وتوقیعاتی خطاب به سلاطین و امرا وپاپ و علمای اسلام ومسیحیت وسایر ادیان ارسال داشته است و قبل از صعود از این عـالم

اشاره فرمود که حضرت عبدالبهاء فرزند و وصی جلیلش برای استقرار رمس حضرت باب در صنع جبل کرمل که از لحاظ ارتباط معنوی باب با ایلیای نبی متناسب بود اقدام نماید.

حضرت بهاءالله و درنتیجه اهل بهاء کتب مقدسه‌ی عهد عتیق و جدید وقرآن را کتب آسمانی می‌دانند و معتقدند که حضرت بهاءالله برای تجدید روح حقایق اصلیه مندمجه در این کتب مقدسه مبعوث گشته تا مسائل ومشکلات حالیه را رفع کند وآلام وامراض حائله عصرجدید را درمان بخشد.

رمس حضرت باب پس از شهادت مخفی گردید وقریب شصت سال آن‌را مخفیانه ازمحلی به‌محل‌دیگر انتقال می‌دادند تاآنکه‌سرانجام درسال ۱۸۹۹ همان‌طورکه حضرت بهاءالله اراده فرموده بودند به دست حضرت عبدالبهاء درکوه کرمل استقرار یافت و آن حضرت آرامگاه ساده‌ای درآن مکان بنا فرمودندکه ازهمان وقت زیارتگاه بهائیان در سراسر عالم گردید. فوق این آرامگاه بقعه‌ی مجللی قرار داردکه قبه‌ی آن با قطعات مذهب پوشیده شده و از تمام نقاط حیفا با جلوه وشکوه خاصی نمایان و با حدائق اطرافش دلکشترین مناظرشهر است. هندسه‌ی این بنا به دست مهندس کانادائی مستر ماکسول ترسیم گشته و چهار سال ساختمان آن طول کشیده است.

با آنکه خاتمه‌ی سال مقدس مقارن اتمام بنای این بقعه‌ی مبارك است با این حال جشنی برای آن برپا نمی گردد. برای بهائیان قسمتی که دراین بنا حائزاهمیت روحانی است همان قسمت اصلی مقام است که به دست حضرت عبدالبهاء انجام‌یافته وقسمت خارجی باتمام زیبائی وکمال منفرع برساختمان اصلی است.

اکنون درنظراست که حدائق اطراف توسعه داده‌شود وحضرت

شوقی‌ربانی رئیس فعلی امربهائی‌برای این منظور سی‌ودو نام ازاراضی واقعه درجبل کرمل‌را که بین: Rehov Panovama Mautain Road است و بـه مـالکین خصوصی تعلق دارد ابتیاع فرموده‌انـد . بهائیان از صندوق تبرعات خودکـه جزء اعظم آن در ایالات متحده‌ی آمریکا تقدیم شده است به خـرید اراضی و ساختمان ابنیه و احـداث حدائق و تمشیت امور روحانی خـود مبادرت می‌نمایند و برخلاف سایر ادیان از دولت اعانه دریافت نمی‌دارند و فقط اعانات پیروان خود را می‌پذیرند.

باغ‌های بهائی بروجه عموم مفتوح است و به‌قول آقای لروی ایواس منشی کل هیئت بین‌المللی بهائی کـه ناظر و سرپرست ساختمان بناست حـدائق اطراف برای ظهور جلـوه‌ی مقام اعلی احداث گشته و نفوسی که برای استفاده از صلح وصفای این مکان مقدس به‌این نزهتگاه وارد می‌شوند مورد تهنیت وخوش آمدند»[1]

محفل روحانی ملی‌بهائیان ایالات‌متحده‌ی آمریکا، طی گزارشی در جریان پخش یـك برنامه‌ی رادیوئی، از قسمت انگلیسی زبان رادیو اسرائیل درروز ۲۹ دسامبر ۱۹۵۲، به اطلاع بهائیان ایران رسانیده‌است.

توجه به تـرکیب برنامه‌ی مذکور به خـوبی نشان می‌دهد که قصد رادیو اسرائیل تنها معرفی‌بهائیت دراسرائیل‌نبوده، بلکه می‌خواسته است، این معرفی را با نوعی تبلیغ، بهائیت را ترویج کند.

توجه فرمائید:

«در قسمت انگلیسی برنامه رادیوئی کشور اسرائیل که به نـام «کل‌زایون» موسوم است به‌موج کوتاه مصاحبه‌ای درحدائق مقام مقدس

۱ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، ارگـان رسمی محفل ملی بهائیـان، ایران، شماره‌ی ۶ــ۷، مهر ــ آبان ۱۳۳۲.

حضرت اعلی اجراء گردید.

هنگام شروع گـویندهی رادیو تـوضیح داد کـه اکنون کشور اسرائیل نه تنها مرکز دیانت کلیمی و مسیحی و اسلام است بلکه دیانت چهارمی که دیانت بهائی است نیز مرکزش دراین سرزمین است. سپس از حضرت روحیه خانم تقاضا نمود کـه دراین خصوص بیـانی بفرمایند معزی الیها سرگوئی های پیاپی حضرت بهاءالله را بهنقاط مختلفه تاهنگام ورودشان به سجن اعظـم عکا درنهایت اختصار بیان فـرموده توضیح دادند که استقرار صلح اعظم دنیائی هدف اصلی و اساسی دیانت بهائی است و اصول ومبادی بهائی راکه ممهد سبیل جهت استقرارصلح عمومی است تشریح فرمودند و متذکر گردیدندکه بهائیان مساعی خویش را از راه نظم اداری شامل هیئت های محلی وملی دراین سبیل بهکارمی برند و حضرت شوقی ربـانی رئیس و ولی ایـن جـامعهی بین المللی هستند و آرزوی هرفرد بهائی این است که برای زیارت مولای خویش به کشور اسرائیل سفر کند.

بقیهی برنامهی رادیو از حـدائق حول مقام مقدس اعلی اجزاء گردید. گویندهی رادیو سؤالاتی از جناب لروی ایواس راجع به این حدائق ومقام مقدس اعلی نمود و درپایان حضرت روحیهخانم از شرح حیات حضرت بساب و شهادت ایشان و اختفا و انتقال رمس مطهـر از نقطهای به نقطهای و استقرار نهائی آن دراین مقام شمهای بیان فرمودند.

این برنامهی رادیوئی شاهد و دلیل قوی دیگری است که جلوه وجـلال امر اعظم الهی در انظار عالمیان یـوما فیوما مزید اعلی ماسبق مشهود می گردد.

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده آمریکا»[1]

۱ــ مجلهی: «اخبار امری» ، ارگان رسمی محفل ملی بهائیان، ایـران، شمارهی ۱ــ۲، اردیبهشت ــ خرداد ۱۳۳۲.

پس‌از رواج این‌گونه تبلیغات ازرادیواسرائیل، دفترنمایندگی توریسم اسرائیل درنیویورك، که یکی از سازمان‌های مهم صهیونیستی‌نیز به شمار می‌آید، شرحی مفصل وتبلیغی درخصوص بهائیت و مرکز مهم آنها دراسرائیل به زبان انگلیسی منتشرنمودکه ذیلاً جهت استحضار پژوهندگان یادآور آن می‌شویم تا دقیقاً ازکوشش‌های دولت اسرائیل جهت تبلیغ بهائیت، نه شناساندن آن پی برده شود.

«اخیراً در اراضی مقدسه بنای نه‌ضلعی بدیع مجللی که باسنگ گراق‌قیمت ومرمر وشیشه‌های الوان وکاشی‌های طلائی ساخته شده‌است توجه عده‌ی زیادی ازمسافرین وسیاحان را از اطراف و اکناف عالم به خود جلب‌کرده‌است. این‌بناکه مخارج ساختمان آن درحدود یك‌میلیون دلار است مدفن باب مبشر دیانت بهائی است‌که درمتجاوز از صد سال قبل به شهادت رسیده است.

ارتفاع این بنا ۱۳۵ فوت است ودرحدائق زیبای بهائی درجبل کرمل دراراضی مقدسه واقع‌گردیده است ومی‌توان آن را بدون شك یکی از ابنیه‌ی مجلل وممتاز شهرحیفا دردامنه‌ی کرمل دانست.

تاریخ دیانت بهائی ارتباط بسیار نزدیکی با شهرحیفا واراضی مقدسه دارد. دیانت بهائی که مروج صلح واخوت بین‌افرادجامعه بشری است درسال ۱۸۴۴ با ظهور باب در ایران آغازگردید و باب خود را مبشر نفسی اعز و اشرف از خود معرفی نمود.

پس‌ازآنکه‌باب باجمع کثیری ازپیروانش شهیدگردید جانشین او بهاءالله ابتدا درایران مسجون وسپس به قلعه‌ی مخروبه عکاکه محل وقوع جنگ‌های صلیبی است تبعیدگردید. دیوارهای ضخیم این‌قلعه از آن طرف خلیج نیم‌دایره‌ی حیفا مشهود و نمایان است. متدرجاً حکام فلسطین آزادی بیشتری به بهاءالله دادند و درنتیجه تعالیم این دیانت

تقریباً بلامانع انتشاریافت.

بهاءالله درسال ۱۸۹۲ صعود فرمود ومرقد زیبای ایشان دروسط باغ‌های عکا واقع است این مدفن باعده‌ی زیادی قالی‌های بسیارنفیس ایرانی مفروش شده‌است ومی‌توان گفت یکی‌از بزرگترین کالکسیون‌های فرش دنیا را تشکیل می‌دهد.

عبدالبهاء فرزند ارشد بهاءالله امر پدرش را به درجه‌ای ترویج نمودکـه میلیون‌ها نفوس درسراسر عالم به ظل دیانت بهائی درآمدند عبدالبهاء درسال ۱۹۲۱ صعود نمود و مدفن او درحدائق بهائی در حیفا که مرکز جهانی روحانی بهائی است واقع است. شوقی افندی ربانی ولی امر فعلی دیانت فعلی بهائی وقرینه‌ی کانادائی ایشان درمنزل زیبائی مجاور حدائق فوق سکونت دارند.

دراین حدائق سروهای بلند وگل‌های بکونیا صاح و وحدت‌را که اساس دیانت بهائی است مجسم می‌سازد...

بهائیان بافداکاری وجانفشانی‌بسیار جسد باب‌را سالیان متمادی درمحل‌های‌مختلفه محافظت‌نمودند وپس‌از حمل به‌اراضی‌مقدسه باعزت واحترام در دامنه‌ی جبل کرمل دفن نمودند والا جسد باب درقبرگمنامی درقبرستان محبوسین مدفون واکنون اثری ازآن باقی نمی‌بود.

حال بنای مجللی درروی مرقد مزبور ساخته شده‌است وجعبه‌ی نقره‌ای کوچکی محتوی گچ دیوار اطاق محبس باب درقلعه‌ی ماکو در قبه‌ی این مقام قرارداده شده است.

بقعه‌ی باب درسال‌مقدس‌بهائی بانهایت دقت اتمام یافت وچون بهائیان این مقام را مقدس می‌شمرند نهایت مراقبت به عمل می‌آمدکـه در جـریان بنائی ازگرد و غبار و خاك جلوگیری شود وهمین که غباری برمقام مزبور می‌نشست فوراً اقدام به تنظیف آن می‌نمودند.

بقعه‌ی باب دارای نه‌ضلع است زیرا عدد ۹ اهمیت‌مخصوصی برای بهائیان دارد ونیز دارای ۱۸ پنجره‌ی الوان‌است که هریك از آن‌ها به نام یکی از حواریون باب تسمیه‌گشته است.

این بنا از سنگ مشهور کارارا کـه معادن آن در ایطالیا واقع است بناشده واسلوب ساختمان آن مخلوطی از اسلوب گوتیك یونانی و شرقی است. گنبد این‌مقام که با دوازده هزار آجرطلائی‌ساخته شده است دراشعه‌ی آفتاب تلالؤ مخصوصی‌دارد وهنگام شب درنور نورافکن‌های قوی جلوه و زیبائی بخصوصی دارد و از مسافات بعیده نظر سیاحان را به خود جلب می‌نماید.

این خـود نیز علامت و نشانه دیگری است از صلح و سلام و اراضی مقدسه»[1].

نامهٔ حاوی مژدهٔ بزرگ!!

«محفل روحانی ملی بهائیان ایران درخاك اسرائیل به‌رسمیت‌شناخته شده وشعبه‌ی آن‌نیز تأسیس وتسجیل گشته وشخصیت‌حقوقی یافته‌است و قسمی که الان می‌توان به‌نام محفل‌ملی ایران رسماً وقانوناً ضیاع وعقار و املاك ومستغلات ابتیاع‌نمود وهیکل‌مبارك وعده‌فرموده‌اند که‌قریباً اراضی مجفظه‌ی آثار بین‌المللی ارض اقدس به‌نام شعبه‌ی محفل‌ملی‌ایران منتقل خواهد گردید. هیکل‌مبارك به‌زائرین‌فرموده‌اند که‌این‌موضوع از این‌جهت بسیارمهم‌است‌که برای اولین‌بار درتاریخ امر محفلی که در کشورخودش به‌رسمیت شناخته‌نشده شعبه‌ی آن درخارج رسمی وقانونی شده‌است»[2].

۱ــ مجله‌ی: «اخبـار امری»، ارگان رسمی محفل ... نیان، ایران، شماره‌ی ۳، تیرماه ۱۳۳۳.

۲ــ مجله‌ی: «اخبار امری»، بهمن، اسفند، فـروردین ۱۳۳۲ــ۱۳۳۳ شماره‌های ۱۰ــ۱۱ــ۱۲.

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

فصل شانزدهم

بخش اول -

پایه‌ریزی تشکیلات و سازمان‌های نوماسونی

طرح‌ریزی نقشه دهساله

شوقی‌افندی سومین‌رهبر بهائیان در دوران‌حیاتش برای تداوم و بقای بهائیت دست به‌طرح تأسیس تشکیلاتی بنام «بیت‌العدل» زد وچون می‌دانست که بعدازوی باید این‌تشکیلات را شخص‌مطمئنی اداره کند، «میسن‌ریمی» را که دربارهٔ او سخن خواهد رفت مأمور اجرای اهداف طرح ونقشه‌ای نمود که به‌نقشهٔ دهساله معروف شد. قبلاً شوقی طی‌نامه‌ای «به‌چارلزمیسن‌ریمی» لزوم‌طرح‌این‌نقشه را چنین‌متذکر می‌شود.

«... ای‌دوست‌روحانی‌من مکتوبی کـه به‌تاریخ‌سیزدهم‌اگوست ۱۹۰۶ ـ م مرقوم‌نموده‌رسید وازقرائتش سرورحاصل گردید، زیرادلالات بریگانگی‌یاران غرب می‌نمود کـه الحمدالله‌به‌سبب امضای‌آن دونـامه جمیع الفت و اتحادی تازه حاصل نمودند ... پس‌در فکـر تهیه ومدارك سرمایه ساختن باشید نقشهٔ«شرق‌الاذکار» [بزرگترین پایگاه بهائیان قبل از بیت‌العدل] عشق‌آباد دردست است، فرستاده‌اند ، شمابه همان طرز نقشه‌های دیگر اگربکشید و بفرستید ضرری ندارد...»

یا بهاء الابهی

ABHA PARADISE

نمره ۴۴۸۱

تاریخ ۱۶ ... شهر العزة ۱۱۰

مطابق اول محرم ۱۳۳۳

ضمیمه .....

مجموعه ای که ناشر نفحات الله جناب محمد لبیب علیه بهاء الله تحت عنوان «رهنمای نقشه ده ساله» تنظیم و تدوین فرموده اند از آثار نفیس و در حقیقت بی نظیری است که تاکنون در عالم مطبوعات امری تالیف و منتشر گردیده است.

مولف محترم در این مجموعه بطرزی جالب و اسلوبی بدیع بوسیله نقشه های دقیق و جدولهای متعدد و جامع نقشه ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی را که بقلم توانای مولای بهیمتا حضرت ولی امر الله ارواحنا لعنایته الفداء ترسیم یافته تشریح و تبیین نموده و عظمت و جلال این نقشه بدیعه و مسئولیت خطیر احبای الهی را در تنفیذ و اجرای آن مجسم و نمایان فرموده اند.

محفل روحانی ملی بهائیان ایران با ابراز تقدیر و فیر از بابت زحمات فوق العاده ای که جناب محمد لبیب در تالیف و تنظیم این مجموعه متحمل گردیده اند مطالعه آنرا بعموم یاران عزیز اکیدا توصیه مینماید و امید وار است همانطور که مولف محترم وعده داده اند در طی دوره ده ساله جهاد کبیر اکبر روحانی بتالیف این قبیل آثار گرانبها که خدمتی عظیم به پیشرفت نقشه الهی است موفق و مؤید گردند.

بجای منشی محفل

رمگانم کاظم زاده

محفل روحانی ملی بهائیان ایران

حضرت ولی امرالله در توقیع منیع نوروز ۱۱۰ میفرماید:

قوله عزبیانه: ای یاران عزیز ترازدل وجان تصور ننمائید که تنفیذ و اجرای این نقشه و وصول باهداف این جهاد خطیر جهانی روحانی در این ایام پراغتشاش و انقلاب صعب و یا آنکه ممتنع و محال است اگر یاران باوفا چنانچه لایق و شایسته عبودیت آستان بهاست منقطعاً عن الجهات قیام نمایند و استقامت کنند این انقطاع و قیام و استقامت چنان نفوذی در هویت عالم امکان نماید و تأثیر در آفاق و انفس نماید که خود حیران گردند ان اذکروا فی هذا المقام ما صدر من قلم المیثاق حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید لو ارادت نملة ان یفسر القرآن من ذکر باطنه و باطن باطنه لتقدر لان السر الصمدانیه قد تلمحج فی حقیقة الکائنات چون مور ضعیف را چنین استعداد لطیف حاصل دیگر معلوم است که در ظل فیوضات جمال قدم روحی لاحبائه الفداء چه عون و عنایت حاصل گردد و چه تائیدات والهام متواصل شود."

نقشه دهساله چیست؟

نقشه‌ای که «میسین‌ریمی امریکایی» مأمور اجـرای اهـداف آن از طـرف سومین رهبر بهائیان بنظر نمی‌رسد که طرح آن تنها ازجانب «شوقی افندی» پیاده شده باشد زیرا مفادخود نقشه ومرگ مشکوك‌شوقی افندی بمجرد به‌پایان رسانیدن نقشه ـ درست درهمان روز بویژه اجرای آن توسط هیئتی کـه معرفی خواهند شد همه وهمه‌سؤالات متعددی و در رأس آن‌این سؤال بویژه عنوان می‌شود که چگونه حرکتی که از محلهٔ شمشیرگران شیراز درپوشش مذهب بنام مذهب ودرقـالب یك حرکت مذهبی به‌رهبری یك «سید» آغاز شد به‌روسیه رفت و سر ازاسرائیل بـدر آوردمورد‌حمایت‌انگلستان قرارگرفت وسپس‌بدست «چارلزمیسن‌ریمی امریکائی» می‌افتد؟ بـا بررسی‌نقشه دهساله و شناخت‌مجریان آن واهدافشان،خـوانندگان را به قضاوت و ارزیابی دعوت می‌کنم تاخود بامروری برسیراین‌جریان یعنی از نقطه آغاز وسرانجام آن، باژرف بیشتری به‌قضایا بنگرند.

طرح نقشه دهساله

شوقی‌افندی چندسال‌قبل از مرگش همواره دربارهٔ نقشه دهساله واهدافی که بهائیت بایست آنهارا به‌مرحله اجرا بگذارند صحبت می‌کرد، اگرچه پیروانش از این اهداف اطلاعی نداشتند ولی «خبر ازنقشه دهساله»ای داشتند تابالاخره درروز سی‌ام ماه‌ژوئن ۱۹۵۲ پیامی خطاب به‌همه بهائیان منتشر شد کـه درآن صریحاً از نقشهٔ دهساله سخن رفت وچون متن آن ملال انگیز است از انعکـاس آن صرفنظر می‌شود.

شوقی‌افندی دراکتبر سال ۱۹۵۲ تنظیم نقشه دهساله را آغاز کرد ودراکتبر سال ۱۹۵۷ آنرا بفرجام رسانید، اما هنوز مرحله نهائی آنرا شروع نکرده بود که

رهنمای

"نقشه هفت ساله"

۱۱۰-۱۲۰ ۱۹۵۳-۶۳

بوسیله محمد لبیب

۱۱۰

ایران

THE GUIDE-MAP

TO

THE TEN YEAR PLAN

1953-1963 110-120

BY MOHAMED LABIB

1953 110

PERSIA

ضرورتاً به‌انگلستان رفت. شوقی‌افندی وقتی احساس کرد که روزهای پایانی عمر را می‌گذراند ازهمسرش «روحیه‌خانم‌ماکسول»خواست که برای تکمیل نقشهٔدهساله اورا یاری دهد. روحیه در صدد برآمد شوقی‌افندی را بعلت ضعف‌مزاج وبیماری ازاین کار بازدارد، اما شوقی‌افندی مصرانه درپی اتمام آن‌برآمد.

شوقی آن‌روزی که آخرین اصلاحات‌لازم‌را درنقشه دهساله انجام داد یعنی صبح روزدوشنبه چهارم‌نوامبر درهمان‌روز اورا دراطاقش مرده‌یافتند!

شوقی‌افندی درسال ۱۳۲۷ ـ خ (۱۹۵۷ ـ م) هنگامی که درفلسطین بود، بهمراهی ـ روحیه‌خانم ماکسول، عیال کانادائی‌اش ـ آن کشور را بقصد لندن ترك گفت ودربیستم اکتبر همانسال واردلندن شد اما یکهفته بعد ازاقامتش درلندن درگذشت ازآنجا که مرگ‌وی بسیار مشکوك بود یك‌نشریهٔ ۱۱ صفحه‌ای علت مرگ اورا مسمومیت‌شدید ناشی‌ازتحریکات همسروی وعده‌ای ازیارانش ذکر کرده‌است که درزیر میخوانیم:

«... چون تسلیم به‌تغییر نقشه دهساله و برهم‌زدن هیئت [بین‌المللی که در رأس آن چالزمیسن ریمی بود که باجناح‌انگلیسی بهائیان برهبری عیال شوقی‌خانم ماکسول تضاد داشت] و تعویض رئیسه‌عالیه‌آن که هوبعده بود نشدند، لذا بامشارکت «جتان‌فرابی» و «حسن‌بالیوزی» افغان [منظور شوقی است.] را مسموم وروز یکشنبه ۲۷اکتبر سموم اثر خودرا نموده بندهای انگشتان مبارك متألم می‌گردد روحیه خانم سؤال می‌کند آیاهیکل مبارك درد دیگری‌هم احساس می‌فرمایند؟... فرمودند: «خیر، فقط انگشتها درد می‌کند و منقبض (کذا) شده است... و بعداً اضافه فرمودند من خیلی خسته‌ام... آنشب‌هیکل مبارك تب داشتند وروز بعد این‌تب به۳۹ درجه می‌رسد و بابودن محفل ملی و تشکیلات بهائی درلندن و طبیبهای حاذق و بیمارستانهای مجهز ودونفر ایادی ومعاونین

ایادی، روحیه‌خانم موفق به‌یافتن یکنفر طبیب ناشناس می‌گردد و نسخه دوائی بدون‌بیمار ومعاینه اخذ وسرشب که طبیب مزبور از کارمریضخانه فارغ می‌شود به‌عیادت هیکل مبارك می‌آید، پس‌از معاینه اظهار می‌کند که‌هم شوقی و هم‌روحیه خانم مبتلا به‌انفلونزای آسیایی‌شده‌اند، باوجود این‌شورای پزشکی تشکیل نمی‌دهند ومرکزجهانی امررا مطلع‌نمیسازند. روز سه‌شنبه حال روحیه‌خانم به‌طوری خوب می‌شود که دکتر اجازه می‌دهد برای امرمهمی به‌خارج‌بروند، ولی این‌امرمهم معلوم‌نشده‌است‌برای چه‌کاری بوده است.[1]»

«هیکل‌مبارك میل داشتند که زودتر لندن را ترك گفته طبق نقشه اولیه به حیفامراجعت نمایند، ولکن دکتر جداًمانع می‌شود وباز روحیه‌خانم که عضورابط‌بین حضرت‌ولی‌امرالله وهیئت بین‌المللی بودندمراتب را به‌مرکزجهانی بهائی‌یعنی هیئت بین‌المللی و ولی‌امرثانی اطلاع نمی‌دهند! و «جان‌فرابی»هم که ایادی امر ومنشی محفل ملی بهائیان لندن بود با «حسن‌بالیوزی افغان» که اوهم ایادی امر و عضو محفل ملی بهائیان لندن بود تشکیلات بهائی را مطلع نمی‌سازد و اعلام کسالت و تشکیل شورای پزشکی خودداری می‌نمایند به‌ناچار صبح‌شنبه دوم نوامبر هیکل مبارك عرصه را به‌خود تنگ دیده از روحیه‌خانم خواستند نقشهٔ دهساله را ارائه دهند تا تکمیل‌نمایند و جهان فانی را وداع کنند.»

«روحیه‌خانم درصدد مخالفت و انصراف‌خاطر مبارك برآمده که

۱ــ سرهنگ بازنشسته راسخ، رساله ۱۱ صفحه‌ای که در روزاول‌اردیبهشت ۱۳۴۷، برابر بابیستم آپریل ۱۹۶۸، در ۱۱صفحه بقطع نیم‌برگی پلی‌کپی شده. درصفحهٔ آخر نام نویسنده، امضاء ــ سرهنگ بازنشسته راسخ ــ و با کلمات باتحیات ابدع‌البهی درتهران ودیگر نقاطی که بهائیان بیرمی‌برند منتشرشد.

حضرت ولی‌امرالله فرمودند: خیر من باید آن‌را تمام‌کنم زیرا فکرمن را ناراحت‌کرده و جز مقابله چیز دیگری باقـی نمانده است. یکی دواسم دیگرهم باپست امروزرسیده کـه باید به‌آن اضافه‌شود و آن‌را تمام کنم. باز درضمن تشکیل‌نقشه فرمودند: اینکار مرا ازبین‌می‌برد چگونه ممکن است به‌آن ادامه دهم؟... آن‌روز حضرت ولی‌محبوب پس‌از فـراغت از کارنقشه، خسته به‌نظر می‌رسیدندودرموقع ناهاربه‌یك‌لقمه‌قناعت فرمودند وهنگام‌شب از تناول غذا امتناع نمودند. درآن‌شب طـرز صحبت مبارك حاکی از افسردگی زیاد بود. هیکـل‌مبارك بسیاربسیار غمگین و افسرده بودند ومدت‌مدیدی بیانات می‌فرمودند و این‌بارچنان باحرارت وتأثر و شدت بتفصیل بیان فرمودند که خاطرمشارکین در ایـن اعمـال شنیعه را پریشان و مضطرب ومشوش نمودند.. [1]»

نقشه دهساله شامل ۲۸هدف است که این اهداف طبق خواست شوقی‌افندی باید توسط «چارلزمیسن‌ریمی» یاچهارمین‌پیشوای بهائیان پیاده مـی‌گردیـد و اینك آن‌اهداف:

هدف‌اول: اتخاذ تمهیدات اولیه جهت تشبیه مقام اعزاطهر اقدس افخم‌جمال قدم و اسم‌اعظم درقلب حرم‌اقدس در ارض میعاد درمرج عکـاء شمال مدینه منوره بیضاء.

هدف‌دوم: مضاعفه عدد اقالیم که درظل امرالهی واردگشته‌که مستلزم ارتقاع علم‌دین‌الله در اقالیم مهمهٔ باقیهٔ عالم است و شامل جمیع‌اقـالیم مذکوره درالـواح مرکز میثاق است... مجموع این‌اقالیم به‌یکصدوسی‌ویك بالـغ وشامل چهل‌ویـك اقلیم در قاره آسیا، وسی‌وسه‌اقلیم در قارهٔ اروپا وبیست‌وهفت‌اقلیم در قارهٔ امریکا و

۱ـ رسالهٔ اول اردیبهشت ۱۳۴۷، سرهنگ‌راسخ ص۲

ازاین اقالیم‌فتح[1] بیست‌ونه‌اقلیم بـه‌محفل‌مرکزی بهائیان ایـالات‌متحده محول‌گشته که یازده‌اقلیم ازآن درقاره‌آفریقا وهشت‌اقلیم درقارهٔ آسیا وشش‌اقلیم درقـارهٔ‌آسیا وشش‌اقلیم در قارهٔ‌اروپا وباقی درقاره امریکا واقع و «فتح»[2] شانزده‌اقلیم بـه‌محفل مرکزی بهائیان‌هند وبرمه وپاکستان محول‌که یازده‌اقلیم از آن درقاره آسیا و باقی درقاره آفریقا و... وفتح هفت‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان‌استرالیا ونیوزلنده‌محول که تماماً درقاره‌آسیا واقـع وفتح شش‌اقلیم به‌محفل‌مـرکزی بهائیان سویس ایتالیا محول که تماماً در قاره اروپا واقع و فتح سه‌اقلیم به محفل مـرکزی بهائیان عراق محول که دواقلیم ازآن درقاره آسیا ویك‌اقلیم درقاره آفریقا واقـع.

هدف‌سوم: ازدیادعدد لغاتی که آثار امریه به‌آن ترجمه و طبع‌شده ویـا در دست تـرجمه است، به‌بیش از دوبرابر، و ازاین‌لغات‌جدید چهل‌لغت‌در قارهٔ آسیا وسی‌ویك لغت [منظور نسخه و ترجمه است] در قارهٔ‌آفریقا وده‌لغت در هـریك از دوقاره اروپا وازاین‌لغات که اکثرش کتاب‌مقدس انجیل به‌آن‌ترجمه گردیده و سی‌ویك‌لغت سهم محفل مرکزی بهائیان ایالات متحده وچهل‌لغت سهم محفل مرکزی بهائیان هند وبرمه وپاکستان.

هدف چهارم: استحکام اساس امرالله دریکصدوهیجده‌اقلیم از اقالیم عالم‌که درظل‌امرالله واردگشته و شامل‌بیست‌ونه اقلیم درقاره‌امریکا وچهل‌و یك‌اقلیم درقارهٔ آسیا و بیست‌ودواقلیم درقاره اروپا وبیست‌وچهاراقلیم درقارهٔ‌آسیا وسه‌اقلیم درقارهٔ آمریکا وباقی درقارهٔ آفریقا واقع وچهارده‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان ایران‌محول که دوازده‌اقلیم ازآن درقاره‌آسیا وباقی درقارهٔ‌آفریقا واقـع... وسیزده‌اقلیم به‌محفل مرکزی‌بهائیان درجمهوریات‌مرکزی‌امریکا محول که جمعیتش درآن‌قاره واقـع و یازده‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان بریتانیاکه نه‌اقلیم ازآن درقارهٔ آفریقا ویك‌اقلیم درقارهٔ‌اروپاویك‌اقلیم‌درقاره‌آسیا واقع‌وده‌اقلیم‌به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان درجمهوریات

۱ـ منظور ازفتح هراقلیم است که یك خانوادهٔ بهائی به‌آن منطقه مهاجرت کـرده باشد.

۲ـ ایضاً

جنوبی امریکا محول که تماماً در آن‌قاره واقع وهشت‌اقلیم به‌محفل مرکزی بهائیان مصر وسودان محول که تمامش درقاره آفریقاواقع وهفت‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی آلمان ونمسه محول که ایضاً تمامش درقاره‌اروپا واقع و هفت‌اقلیم به‌محفل‌مرکزی‌بهائیان عراق محول که جمعیتش درقاره آسیا واقع و... ویك‌اقلیم بـه‌محفل‌مرکزی‌بهائیان سویس و ایتالیا محول و آن درقاره اروپا واقع...

هدف‌پنجم: مضاعفه‌عدد «مشارق‌الاذکار» در جامعهٔ بهائی که مستلزم اقدام‌به تشبیه دومعبدیکی‌درقاره آسیا درمهدامرالله درارض‌طا که به‌ام‌العالم‌وافق‌نور موصوف ومنعوث و دیگری درقلب قاره‌اروپا درمدینه‌فرانکفورت کـه درقلب مملکت آلمان است وازآن کشور پراستعداد انـوارامرالهی به‌فرموده مرکز عهدالله ساطع‌گردد و و اقالیم مجاوره را روشن ومنورگرداند.

هدف‌ششم: تعیین‌محمل وابتیاع اراضی‌جهت‌تأسیس‌بنیان‌افخم مشرق‌الاذکار جبل‌کرسل درجوار مرکز روحانی واداری جهانی بهائیان درارض‌قدس.

هدف‌هفتم: تعیین‌محل و ابتیاع اراضی لاجل بنای یازده‌معبد که سه‌عدد آن بعد تأیید من‌الله درقاره‌امریکا یکی در شمال‌آن‌قاره دراقلیم کندا [کـانادا] در مدینه تورونتووثانی درعاصمهٔ جمهوریت‌پناسا وثالث درجنوب‌آن‌قاره درمدینهٔسانتیاگوی عاصمه جمهوریت شیلـی تـأسیس خـواهـد گشت و سـه عـدد دیگر درقاره آفریقا یکـی در قلب‌آن‌قاره درمدینه کمپالا عاصمه اقلیم بوگندا وثانی درشمال آن قاره درمدینهٔ قاهرهٔعاصمهٔ قطرمصر مرکزعالم عربی واسلامی وثالث مـدینهٔ جوبنز برگ که ازمدن‌مهمهٔ آفریقای‌جنوبی محسوب بنا خواهد شد. وپنج‌عدددیگر که در آینده‌درقاره آسیا وقاره‌اروپا وقاره استرالیا تأسیس خواهدگشت، که یکی ازآن در مدینةالله درجواربیت‌اعظم ثالث‌الحرمین عالم بهائی ودیگری در مدینهٔ دهلی‌عاصمهٔ خطهٔ وسیعه هندوستان، وثالث درشمال‌قارهٔ اروپا مـدینه استکهلم عـاصمهٔ اسوج و رابع‌درجنوب آن‌قاره درعاصمه ایتالیادرمدینهٔزومیه که مقر حبراعظم ومحورمرجع اعلای اقدم واهم مذاهب منشعبه ازامت مسیحیه است و خامس درمدینهٔ سیدنی که

اولین مرکز امرالله است و ازمدن مهمهٔ قاره‌فسیحهٔ تابعهٔ استرالیا محسوب.

هدف هشتم: بنای اولین مؤسسه از توابع وملحقات ام‌المعابدغرب در ایالات متحده که درتاریخ امر بی‌سابقه و باعث استحکام روابط بین‌جامعه پیروان امرالهی وساکنین آن‌دیار خواهد گشت.

هدف نهم: تعیین وظایف وامتناع دائره‌اقدامات وخدماتی ایادی امرالله در سراسرعالم بهائی.

هدف دهم: تأسیس محکمه بهائی در ارض اقدس که مقدمهٔ انتخاب وتشکیل اعظم هیئت تشریعیه جامعه پیروان امرالهی واستقرار بیت‌عدل‌اعظم در ارض‌اقدس خواهد بود.

هدف یازدهم: تنظیم و تدوین احکام منصوبه کتاب مقدس اقدس ام‌الکتاب آیین بهائی ناموس اکبر «میزان‌المهدی بین‌الوری وبرهان‌الرحمن لمن‌فی‌الارضین والسموات».

هدف دوازدهم: تأسیس شش‌محکمهٔ ملی‌بهائی در اعظم‌مدن ممالك اسلامیه درمدینه‌الله‌عراق عرب وارض طاعاصمهٔ کشور مقدس ایران ومدینهٔ قاهره عاصمه قطرمصر مرکزعالم‌عربی‌واسلامی‌ودهلی عاصمهٔ هندوستان و کراچی‌عاصمهٔ‌پاکستان وکابل وعاصمهٔ افغانستان.

هدف سیزدهم: اتساع مائرهٔ موقوفات بین‌المللی‌بهائی در دامنه جبل کرمل ومرج‌عکا.

هدف چهاردهم: بنای محفظهٔ آثار بین‌المللی درجوار پرانوار مقام اعلی ودر قرب‌مرقه بقیه‌البهاء خاتم اهل‌بهاء و رمیسن اطهربن‌غصن شهید بهاء ورقهٔ مبارك‌علیا.

هدف پانزدهم: بنای مرقد منور حرم نقطهٔ اولی درمدینهٔ‌طیبهٔ شیراز.

هدف شانزدهم: تعیین‌مدفن‌والد ماجد جمال‌قدم واسم‌اعظم ومخدرهٔ کبری‌ام نقطه‌اولی وابن‌خال آن‌حضرت وانتقال رمس آنان به‌گلستان جاوید بهائیان در جوار بیت‌اعظم درمدینة‌الله.

هدف‌هفدهم: تملك بـاغ‌رضوان درمدینةالله و ابتیاع محل ومقـر بحن‌اکبر جمال‌رحمن درمدینهٔ‌تهران ومشهد نقطهٔ‌بیان درمـدینهٔ تبریز ومحبس آن حضرت در جبل‌شدیددر.

هدف هیجدهم: تزئید عدهٔ محافل مرکزی روحانی به‌بیش‌از چهاربرابر کـه مستلزم بیست‌ویك محفل درقارهٔ آمریکا.

هدف‌نوزدهم: تزئید تعداد خطائر قدس‌ملی بـه‌هفت برابرمقرر، بـدینقرار، آمریکا ۲۱، اروپا ۱۵، آسیا۹، آفریقا ۳ وزلاند جدید۱.

هدف بیستم: تدوین قانون‌اساسی ونظامنامهٔ ملـی بهائی وتأسیس موقوفات ملی درهریك ازخواصم ومدن ممالك‌مستقله واقالیم تابعه مذکوره.

هدف‌بیست ویکم: تزئید عددمحافل مرکزی روحانی که تابحال رسما تسجیل گشته به‌بیش از ۵ برابر، بدینقرار، امریکا ۲۱، اروپا۱۳، آفریقا۳ واسترالیا۱.

هدف بیست‌ودم: تأسیس شش‌مؤسسه مطبوعاتی ملی بهائی درچهارقارهٔ‌عالم بدینقرار اروپا۲، هسیا۲، امریکا۱، آفریقا۱

هدف‌بیست‌وسوم:اشتراکف‌امارالرحمن‌اقران‌درخصوصیات محافل روحانی ملی ومحلی.

هدف بیست‌وچهارم: تأسیس شعبه‌های محافل روحانی ملـی بهائیان ایران و عراق وبریتانیا واسترالیا وآلمان وکندا درعرض‌قدس.

هدف بیست‌وششم: تأسیس مطبعهٔ ملی بهائی درعاصمهٔ ایران.

هدف بیست‌وهفتم: درصورت‌امکان انضمام یازده‌جمهوریت کـه از اجزای اتحادجماهیرشوروی‌محسوبندودو کشور از کشورهای‌اروپابدائر نظم‌اداری‌امرالهی.

و بیست‌وهشتم:انعقاد کنگرهٔ جهانـی‌بهائی درجوار باغ‌رضوان به‌مناسبت جشن صدمین‌سال دعوت‌جهری جمال‌اقدس ابهی

۱ــ توقیع نوروز یکصد وده، چاپ تهران صفحات ۴۵ تا ۵۶. این‌رساله در ۶۵صفحه باماشین تحریر کپی‌شده است.

در زیر صورت کامل این نقشه همراه با طرحها و جزئیات به‌نظر می‌رسد:

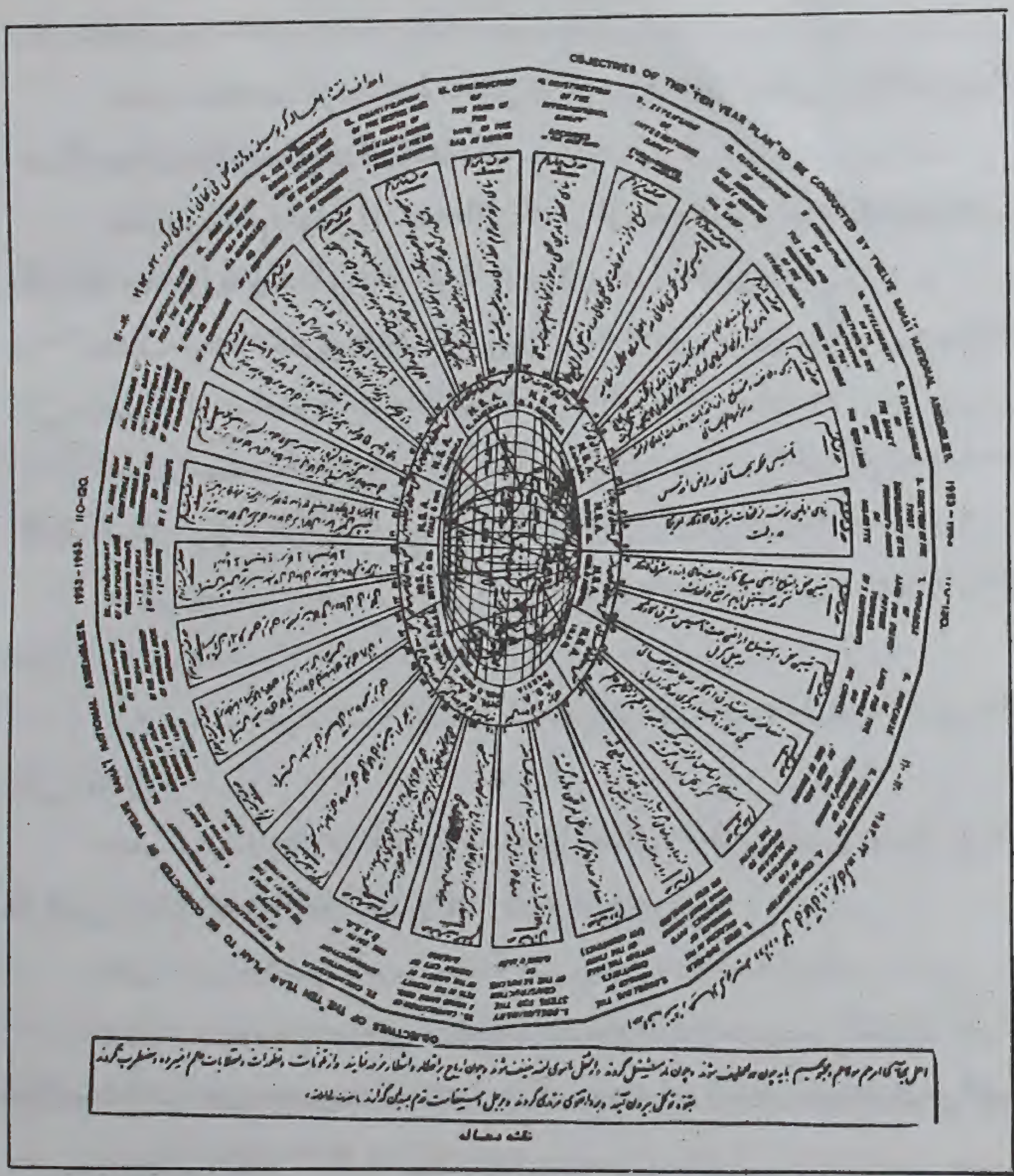

اصل بهائی کارهم مواهم بجوئیم باید بدان متشبث شوند و بدان تمسک جویند و بدان ایمان بیاورند و بدان اقرار نمایند و از توقعات و انتظارات و استعدادات هم نگیرند و مضطرب نگردند
بقیه در ذیل آنچه در دنیا بهائی متداول گردیده و در ذیل اصطلاحات فوق بیان گردیده است ملاحظه شود.

نقشه مقابله

«اگر یاران باوفا ... منقطعاً عن الجهات قیام نمایند و استقامت کنند این انقطاع و استقامت چنان نفوذی در جمعیت عالم امکان نماید و تأثیر در آفاق و انفس نماید که خود حیران گردند»

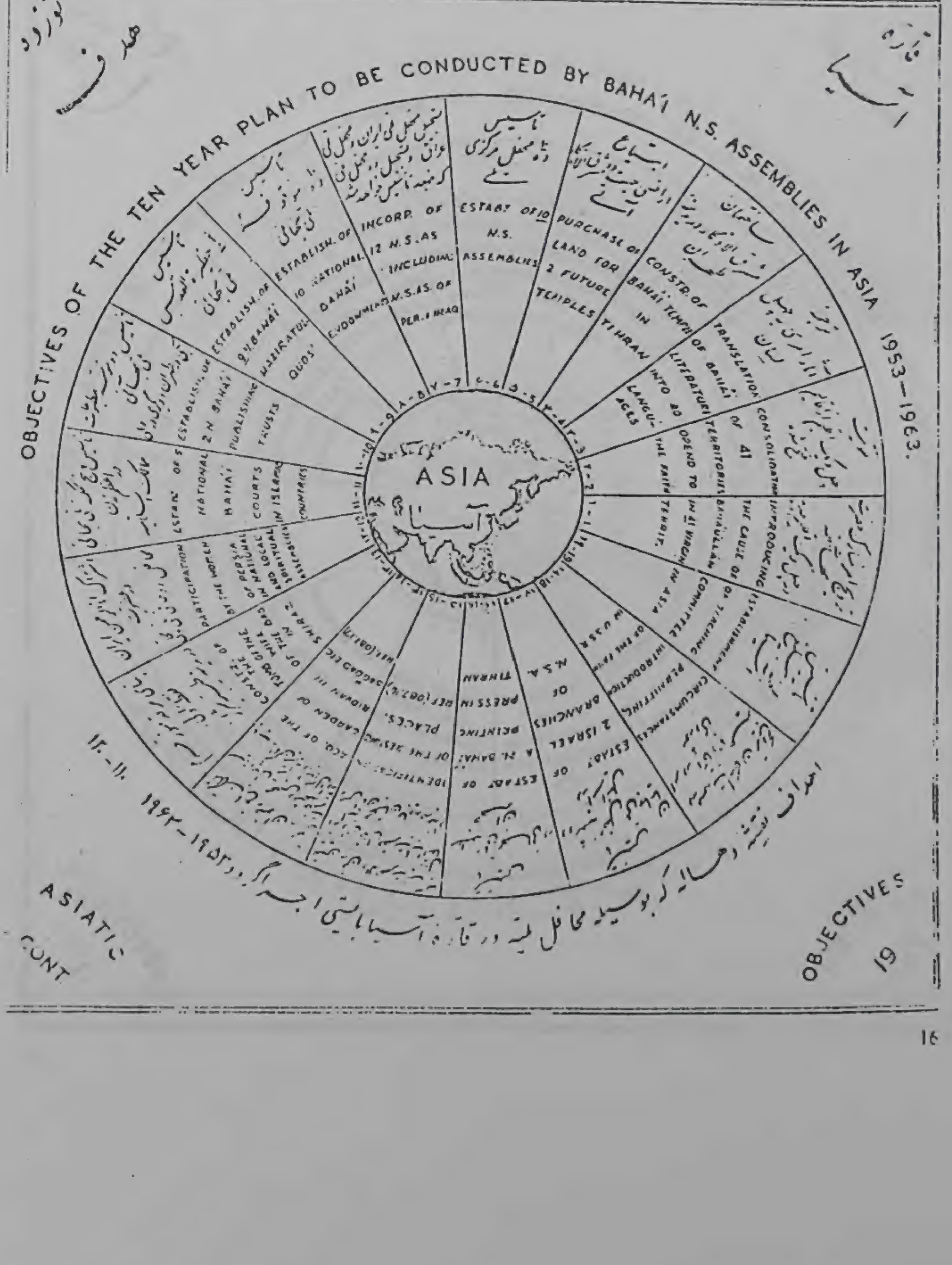

ME, VERILY, WILL AID EVERY ONE THAT AIDETH HIM, AND WILL REMEMBE

EVERY ONE THAT REMEMBERETH HIM."

BAHA'U'LLAH

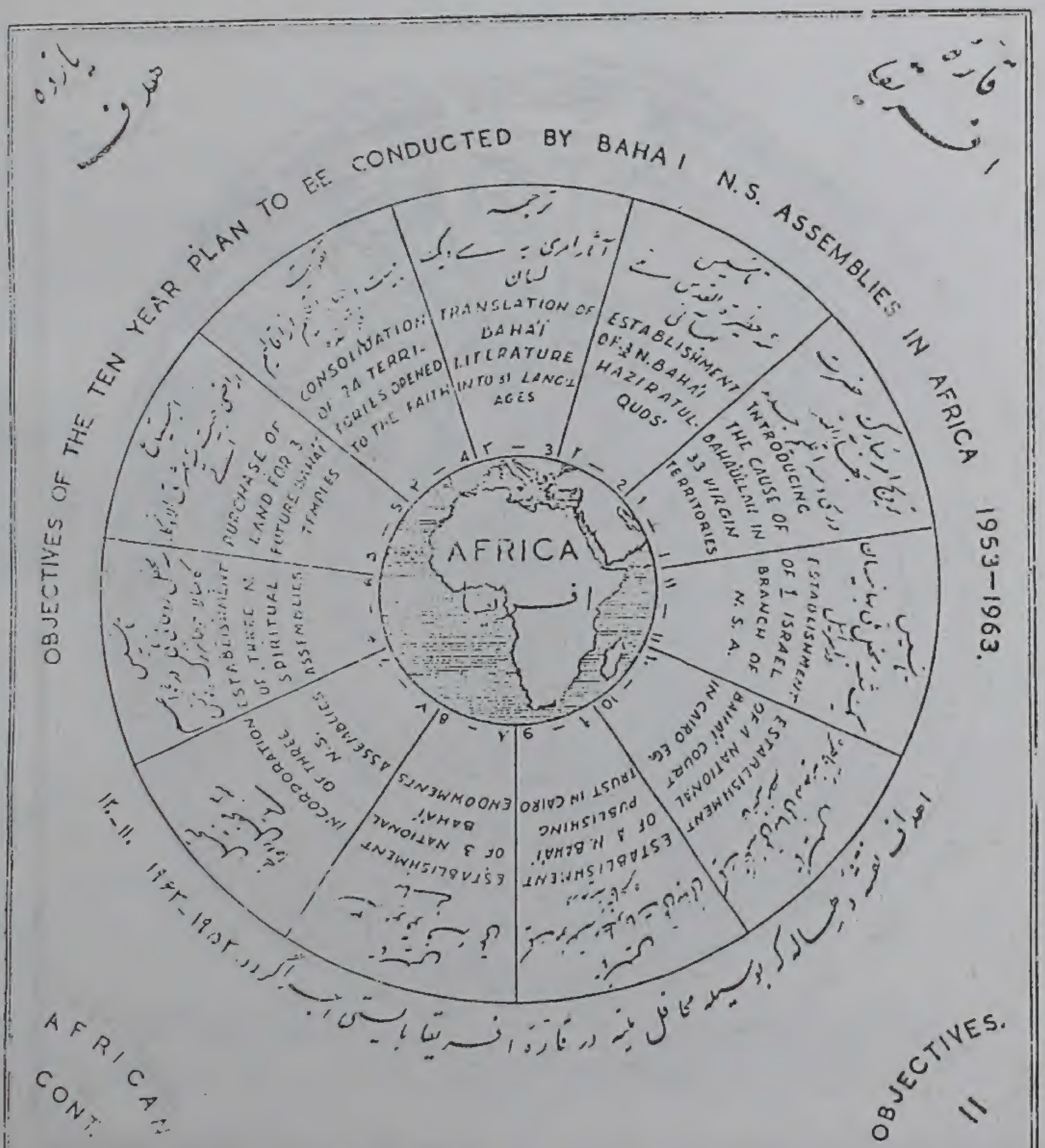

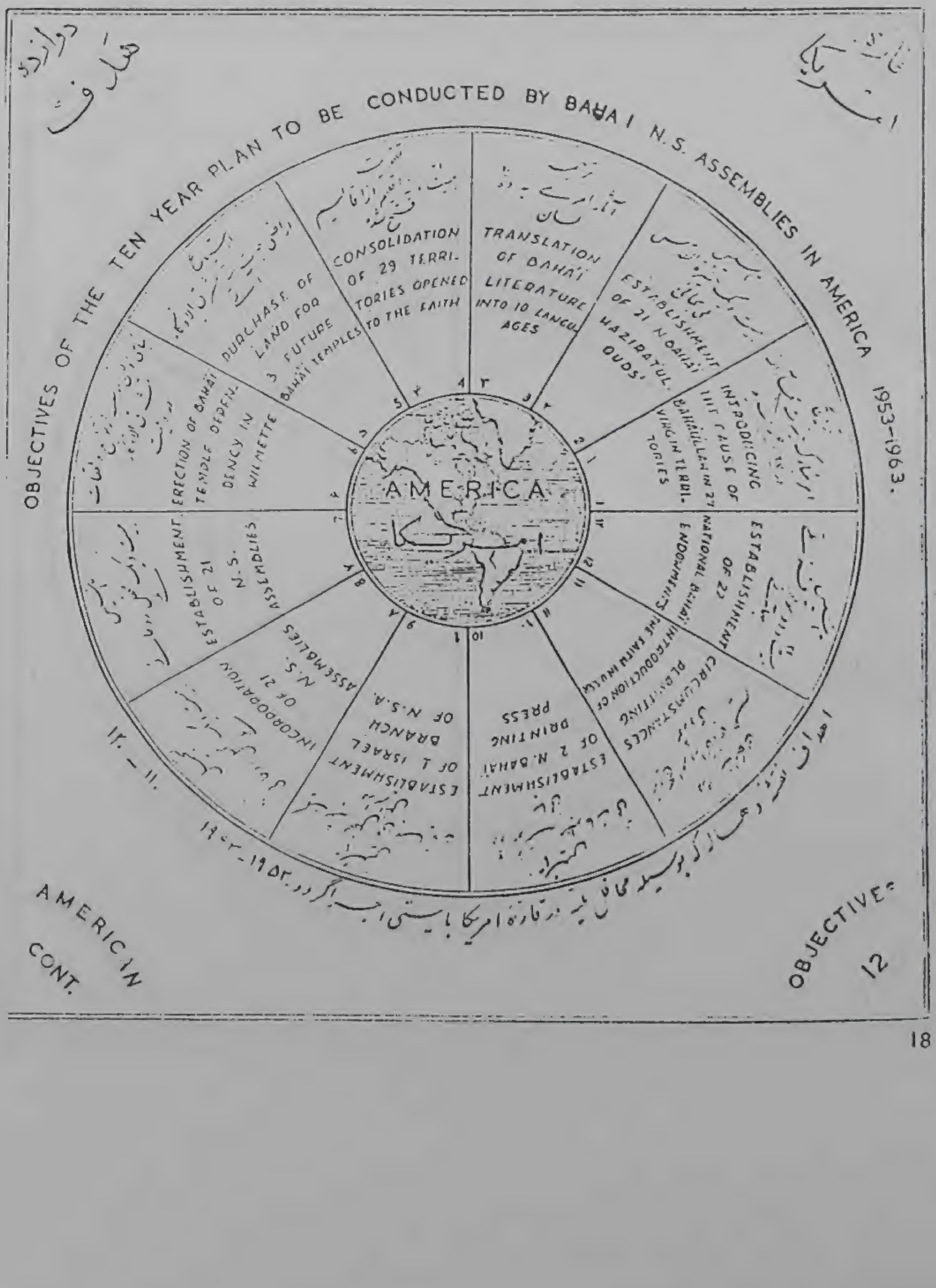
OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHA'I N.S. ASSEMBLIES IN AMERICA 1953-1963.
AMERICA
امریکا
CONSOLIDATION OF 29 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH
TRANSLATION OF BAHA'I LITERATURE INTO 10 LANGUAGES
ESTABLISHMENT OF 21 NATIONAL HAZIRATUL QUDS
INSTRUCTING THE PEOPLE OF BAHA'U'LLAH IN 27 TERRITORIES
PURCHASE OF LAND FOR 3 FUTURE BAHA'I TEMPLES
ERECTION OF BAHA'I TEMPLE OF DEFENDENCY IN WILMETTE
ESTABLISHMENT OF 21 N.S. ASSEMBLIES
INCORPORATION OF 21 N.S. ASSEMBLIES
ESTABLISHMENT OF 1 ISRAEL BRANCH OF N.S.A.
ESTABLISHMENT OF 2 N. BAHA'I PRINTING PRESS
CIRCULATING INTRODUCTION OF PUBLISHING FARM HOUSE
ESTABLISHMENT OF 27 NATIONAL BAHA'I ENDOWMENTS
ESTABLISHMENT OF 27 NATIONAL BAHA'I ENDOWMENTS
OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHA'I N.S. ASSEMBLIES IN AMERICA 1953-1963 CONT.

"WHOSO OPENETH HIS LIPS IN THIS DAY, AND MAKETH MENTION OF THE NAME OF HIS LORD, THE HOSTS OF DIVINE INSPIRATION SHALL DESCEND UPON HIM FROM THE HEAVEN OF MY NAME, THE ALL-KNOWING, THE ALL-WISE."
BAHA'U'LLAH

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN TO BE CONDUCTED BY BAHAI N.S. ASSEMBLIES IN AUSTRALIA 1953-1963.

AUSTRALIA

ESTABLISHMENT OF A NATIONAL HAZIRATUL-QUDS IN NEW ZEAL.

INCORPORATION OF N.S ASSEMBLY IN AUCKLAND (NEW Z.)

ESTABLISHMENT OF N.S. ASSEMBLY IN AUCKLAND (NEW Z.)

PURCHASE OF FUTURE BAHAI HOUSE OF WORSHIP IN SYDNEY (AUSTR.)

ESTABLISHMENT OF ONE ISRAEL BAHAI CENTRE IN EACH OF N.S.A

ESTABLISHMENT & CONSOLIDATION OF 2 TERRITORIES OPENED TO THE FAITH

AUSTRALIAN OBJECTIVES CONT.

"THE COMPANIONS OF GOD, ARE, IN THIS DAY, THE LUMP THAT MUST LEAVEN THE PEOPLES OF THE WORLD. THEY MUST SHOW FORTH SUCH TRUSTWORTHINESS, SUCH TRUTHFULNESS AND PERSEVERANCE, SUCH DEEDS, AND CHARACTER THAT ALL MANKIND MAY PROFIT BY THEIR EXAMPLE."

BAHA'U'LLAH

"وقت قیام وخروج وهجوم وجوش وخروش وکفاح وتسخیر مدن وفتح اقطار وغلبه برجهان و
جهانیان است" (حضرت عبدالبهاء)

ناظر به ایجاد محفل روحانی ملی ایران و اجرای نقشه ده ساله.

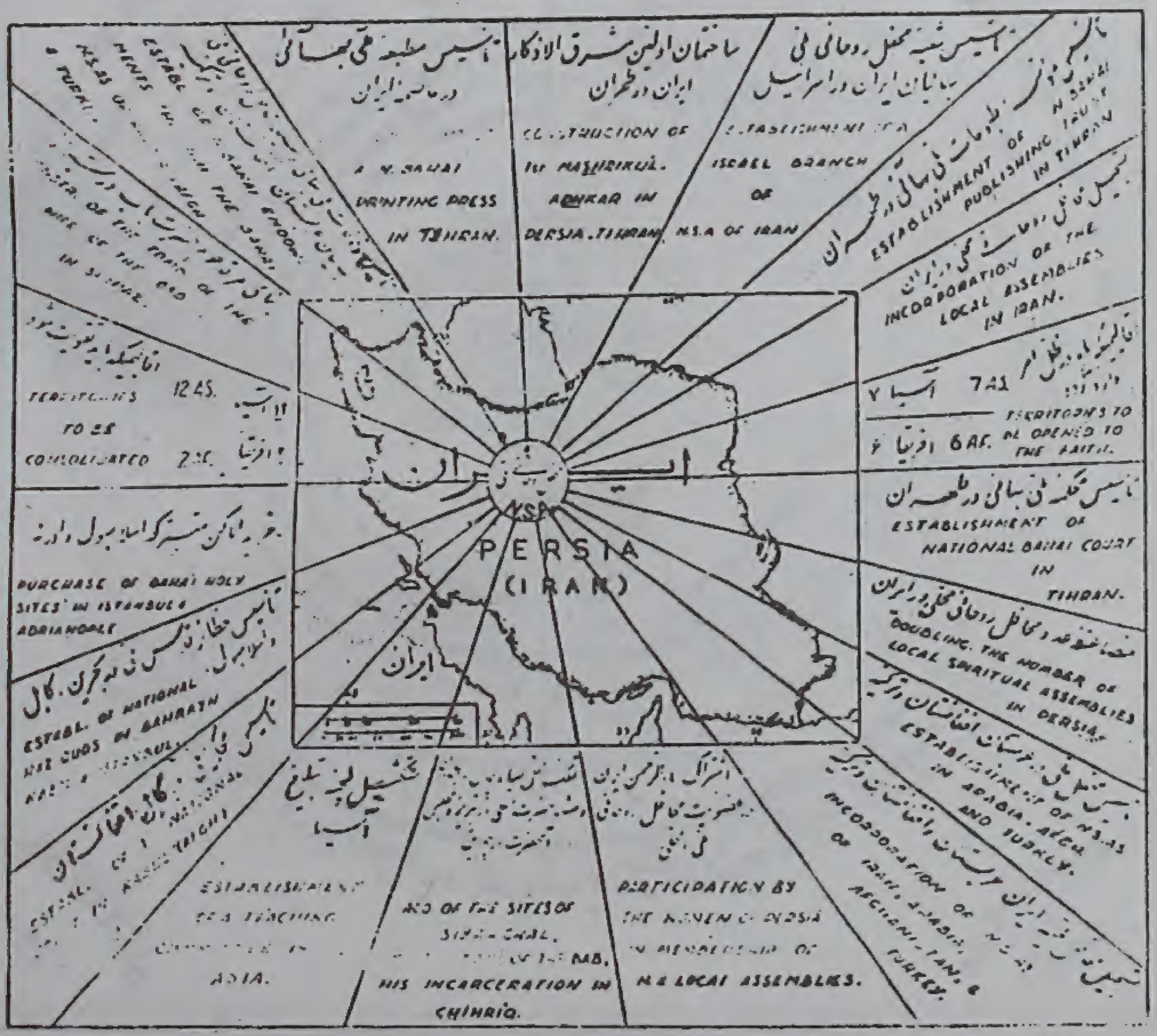
تاسیس شعبه محفل روحانی ملی بهائیان ایران در اسرائیل
ESTABLISHMENT OF ISRAEL BRANCH OF NSA OF IRAN
ساختمان اولین مشرق الاذکار ایران در طهران
CONSTRUCTION OF IN MASHRIKUL-ADHKAR IN TEHRAN.
تاسیس مطبعه ملی بهائی در طهران
A N.SAVAI PRINTING PRESS IN TEHRAN.
تاسیس محفل روحانی ملی بهائیان ایران
ESTABLISHMENT OF NSA OF IRAN
تاسیس نشریات ملی بهائی در طهران
ESTABLISHMENT OF NATIONAL PUBLISHING TRUST IN TEHRAN
تشکیل محافل روحانی محلی در ایران
INCORPORATION OF THE LOCAL ASSEMBLIES IN IRAN.
تاسیس محفل ملی بهائیان افغانستان
ESTABLISHMENT OF NSA OF AFGHANISTAN
تاسیس محفل روحانی ملی بهائیان ترکیه
ESTABLISHMENT OF NSA OF TURKEY
تاسیس محفل ملی بهائیان عراق
ESTABLISHMENT OF NSA OF IRAQ
تاسیس محفل روحانی ملی بهائیان عربستان سعودی و یمن
ESTABLISHMENT OF NSA OF ARABIA, ADEN AND YEMEN.
تاسیس محفل ملی بهائیان مصر
ESTABLISHMENT OF NSA OF EGYPT
تاسیس محفل ملی بهائیان سودان
ESTABLISHMENT OF NSA OF SUDAN
تاسیس محفل ملی بهائیان سوریه و لبنان
ESTABLISHMENT OF NSA OF SYRIA & LEBANON
تاسیس محفل ملی بهائیان هندوستان و پاکستان
ESTABLISHMENT OF NSA OF INDIA & PAKISTAN
تاسیس محفل ملی بهائیان برمه
ESTABLISHMENT OF NSA OF BURMA
تاسیس محفل ملی بهائیان اندونزی
ESTABLISHMENT OF NSA OF INDONESIA
تاسیس محفل ملی بهائیان ژاپن
ESTABLISHMENT OF NSA OF JAPAN
تاسیس محفل ملی بهائیان فیلیپین
ESTABLISHMENT OF NSA OF PHILIPPINES
تاسیس محفل ملی بهائیان استرالیا و نیوزیلند
ESTABLISHMENT OF NSA OF AUSTRALIA & NEW ZEALAND
تاسیس محفل ملی بهائیان کانادا
ESTABLISHMENT OF NSA OF CANADA
تاسیس محفل ملی بهائیان آلاسکا
ESTABLISHMENT OF NSA OF ALASKA
تاسیس محفل ملی بهائیان ایسلند
ESTABLISHMENT OF NSA OF ICELAND
تاسیس محفل ملی بهائیان نروژ
ESTABLISHMENT OF NSA OF NORWAY
تاسیس محفل ملی بهائیان سوئد
ESTABLISHMENT OF NSA OF SWEDEN
تاسیس محفل ملی بهائیان دانمارک
ESTABLISHMENT OF NSA OF DENMARK
تاسیس محفل ملی بهائیان فنلاند
ESTABLISHMENT OF NSA OF FINLAND
تاسیس محفل ملی بهائیان هلند
ESTABLISHMENT OF NSA OF HOLLAND
تاسیس محفل ملی بهائیان بلژیک
ESTABLISHMENT OF NSA OF BELGIUM
تاسیس محفل ملی بهائیان فرانسه
ESTABLISHMENT OF NSA OF FRANCE
تاسیس محفل ملی بهائیان سویس
ESTABLISHMENT OF NSA OF SWITZERLAND
تاسیس محفل ملی بهائیان ایتالیا
ESTABLISHMENT OF NSA OF ITALY
تاسیس محفل ملی بهائیان اتریش
ESTABLISHMENT OF NSA OF AUSTRIA
تاسیس محفل ملی بهائیان آلمان
ESTABLISHMENT OF NSA OF GERMANY
تاسیس محفل ملی بهائیان انگلستان
ESTABLISHMENT OF NSA OF GREAT BRITAIN
تاسیس محفل ملی بهائیان ایرلند
ESTABLISHMENT OF NSA OF EIRE
تاسیس محفل ملی بهائیان اسپانیا
ESTABLISHMENT OF NSA OF SPAIN
تاسیس محفل ملی بهائیان پرتغال
ESTABLISHMENT OF NSA OF PORTUGAL
تاسیس محفل ملی بهائیان مراکش
ESTABLISHMENT OF NSA OF MOROCCO
تاسیس محفل ملی بهائیان الجزایر
ESTABLISHMENT OF NSA OF ALGERIA
تاسیس محفل ملی بهائیان تونس
ESTABLISHMENT OF NSA OF TUNIS
تاسیس محفل ملی بهائیان لیبی
ESTABLISHMENT OF NSA OF LIBYA
تاسیس محفل ملی بهائیان حبشه
ESTABLISHMENT OF NSA OF ABYSSINIA
تاسیس محفل ملی بهائیان لیبریا
ESTABLISHMENT OF NSA OF LIBERIA
تاسیس محفل ملی بهائیان گامبیا
ESTABLISHMENT OF NSA OF GAMBIA
تاسیس محفل ملی بهائیان سیرالئون
ESTABLISHMENT OF NSA OF SIERRA LEONE
تاسیس محفل ملی بهائیان گینه
ESTABLISHMENT OF NSA OF GUINEA
تاسیس محفل ملی بهائیان نیجریه
ESTABLISHMENT OF NSA OF NIGERIA
تاسیس محفل ملی بهائیان کامرون
ESTABLISHMENT OF NSA OF CAMEROON
تاسیس محفل ملی بهائیان بلژیک کنگو
ESTABLISHMENT OF NSA OF BELGIAN CONGO
تاسیس محفل ملی بهائیان رودزیا
ESTABLISHMENT OF NSA OF RHODESIA
تاسیس محفل ملی بهائیان آفریقای جنوبی
ESTABLISHMENT OF NSA OF SOUTH AFRICA
تاسیس محفل ملی بهائیان آفریقای غربی
ESTABLISHMENT OF NSA OF WEST AFRICA
تاسیس محفل ملی بهائیان آفریقای شرقی
ESTABLISHMENT OF NSA OF EAST AFRICA
تاسیس محفل ملی بهائیان آفریقای مرکزی
ESTABLISHMENT OF NSA OF CENTRAL AFRICA
تاسیس محفل ملی بهائیان آفریقای جنوب غربی
ESTABLISHMENT OF NSA OF SOUTH WEST AFRICA
تاسیس محفل ملی بهائیان مدغاسکار
ESTABLISHMENT OF NSA OF MADAGASCAR
تاسیس محفل ملی بهائیان موریس
ESTABLISHMENT OF NSA OF MAURITIUS
تاسیس محفل ملی بهائیان سیشل
ESTABLISHMENT OF NSA OF SEYCHELLES
تاسیس محفل ملی بهائیان ایران
ESTABLISHMENT OF NSA OF PERSIA (IRAN)
PERSIA
(IRAN)
ایران
آسیا ۲
آفریقا ۶
اروپا ۷
تشکیل لجنه تبلیغ آسیا
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN ASIA.
تشکیل لجنه تبلیغ آفریقا
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN AFRICA.
تشکیل لجنه تبلیغ اروپا
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN EUROPE.
تشکیل لجنه تبلیغ امریکا
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN AMERICA.
تشکیل لجنه تبلیغ استرالیا
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN AUSTRALIA.
تشکیل لجنه تبلیغ جزایر اقیانوس آرام
ESTABLISHMENT OF A TEACHING COMMITTEE IN PACIFIC ISLANDS.
خرید اماکن متبرکه بهائی در استانبول و ادرنه
PURCHASE OF BAHAI HOLY SITES IN ISTANBUL & ADRIANOPLE
تاسیس مقام اعلی در عکا
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN BAHJATH NEAR ACCA
تاسیس مقام اعلی در بغداد
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN BAGHDAD
تاسیس مقام اعلی در عشق آباد
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN ASHKHABAD
تاسیس مقام اعلی در حیفا
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN HAIFA
تاسیس مقام اعلی در کوه کرمل
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES ON MT. CARMEL
تاسیس مقام اعلی در عکا
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN ACCA
تاسیس مقام اعلی در استانبول
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN ISTANBUL
تاسیس مقام اعلی در ادرنه
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN ADRIANOPLE
تاسیس مقام اعلی در قاهره
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN CAIRO
تاسیس مقام اعلی در کابل
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN KABUL
تاسیس مقام اعلی در تهران
ESTABL. OF NATIONAL HOLY SHRINES IN TEHRAN

"توجهوا یا قوم

بوجوه بیضاء و قلوب نورآء الی البقعة المبارکة الحمراء التی فیها تنادی سدرة المنتهی"
(حضرت بهاءالله)

اهداف نقشهٔ ده ساله در مرکز جهانی امر بهائی در اسرائیل

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" AT THE WORLD CENTER OF THE BAHÁ'Í FAITH IN ISRAEL.

1. PRELIMINARY STEPS FOR THE CONSTRUCTION OF THE SEPULCHRE OF BAHÁ'U'LLÁH
2. PURCHASE OF LAND FOR THE TEMPLE ON MOUNT CARMEL

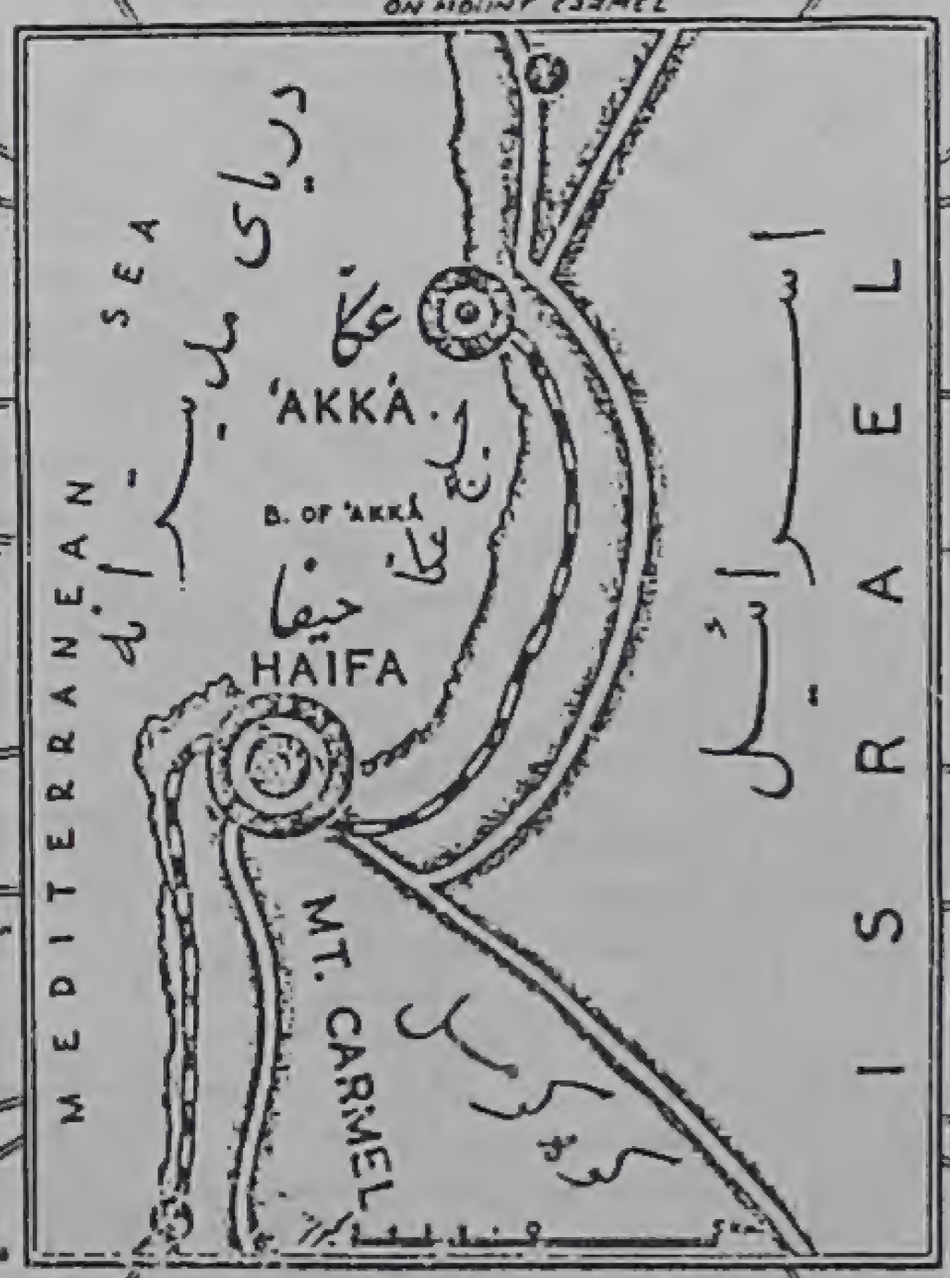

3. DEVELOPMENT OF THE FUNCTIONS OF THE INSTITUTION OF THE HANDS OF THE CAUSE 4. ESTABLISHMENT OF AN INTERNATIONAL BAHÁ'Í COURT. 5. CODIFICATION OF THE KITÁB-I-AQDAS. 6. EXTENSION OF INTERNATIONAL BAHÁ'Í ENDOWMENTS. 7. CONSTRUCTION OF THE INTERNATIONAL BAHÁ'Í ARCHIVES. 8. ESTABLISHMENT OF ISRAEL BRANCHES OF SEVEN NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLIES. 9. REINFORCEMENT OF TIES BINDING THE WORLD BAHÁ'Í COMMUNITY TO THE UNITED NATIONS. 10. CONVOCATION OF A WORLD BAHÁ'Í CONGRESS IN THE VICINITY OF THE GARDEN OF RIDVÁN, CITY OF BAGDAD, ETC.

"ان ابذاداجهدكم واصرفوا اوقاتكم وافدوا راحتكم ورخائكم وانفقوا اموالكم واهجروا اوطانكم وانصرفوا عن كل مالديكم التحدمكم يا اولياآنه والوفآ من ربكم الكريم ومولاكم الشاهد الحافظ الناصر العظيم"

'THE FUTURE OF THE DOMINION OF CANADA, IS VERY GREAT, & THE EVENTS CONNECTED WITH IT INFINITELY GLORIOUS."
'ABDUL-BAHA

وظائف محفل روحانی ملی کانادا در اجرای نقشه دهساله

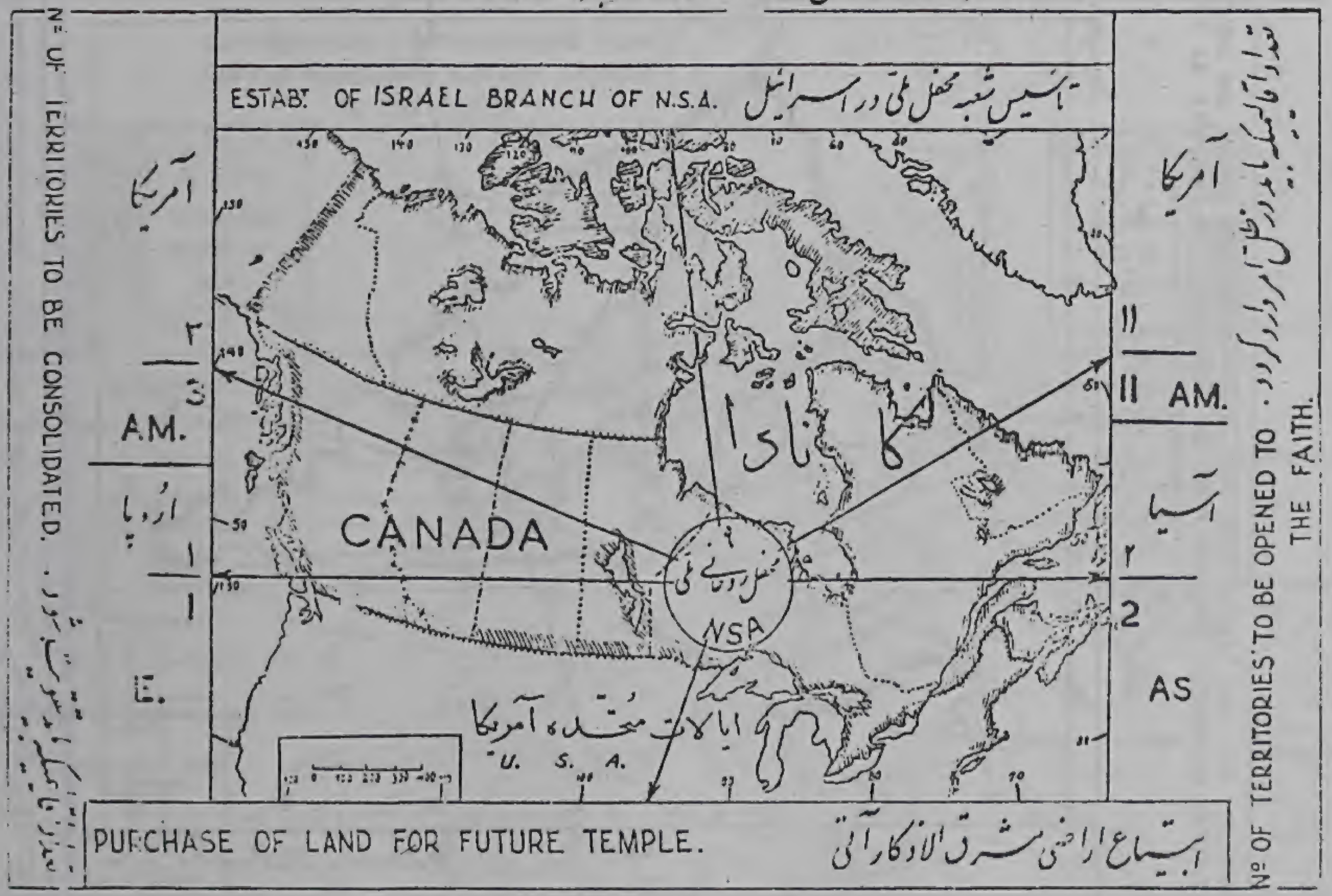

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF CANADA.

"SHOULD ANY ONE ARISE FOR THE TRIUMPH OF OUR CAUSE, HIM WILL GOD RENDER VICTORIOUS THOUGH TENS OF THOUSANDS OF ENEMIES BE LEAGUED AGAINST HIM". BAHA'U'LLAH

وظائف محفل روحانی ملی امریکای جنوبی در اجرای نقشه ده ساله

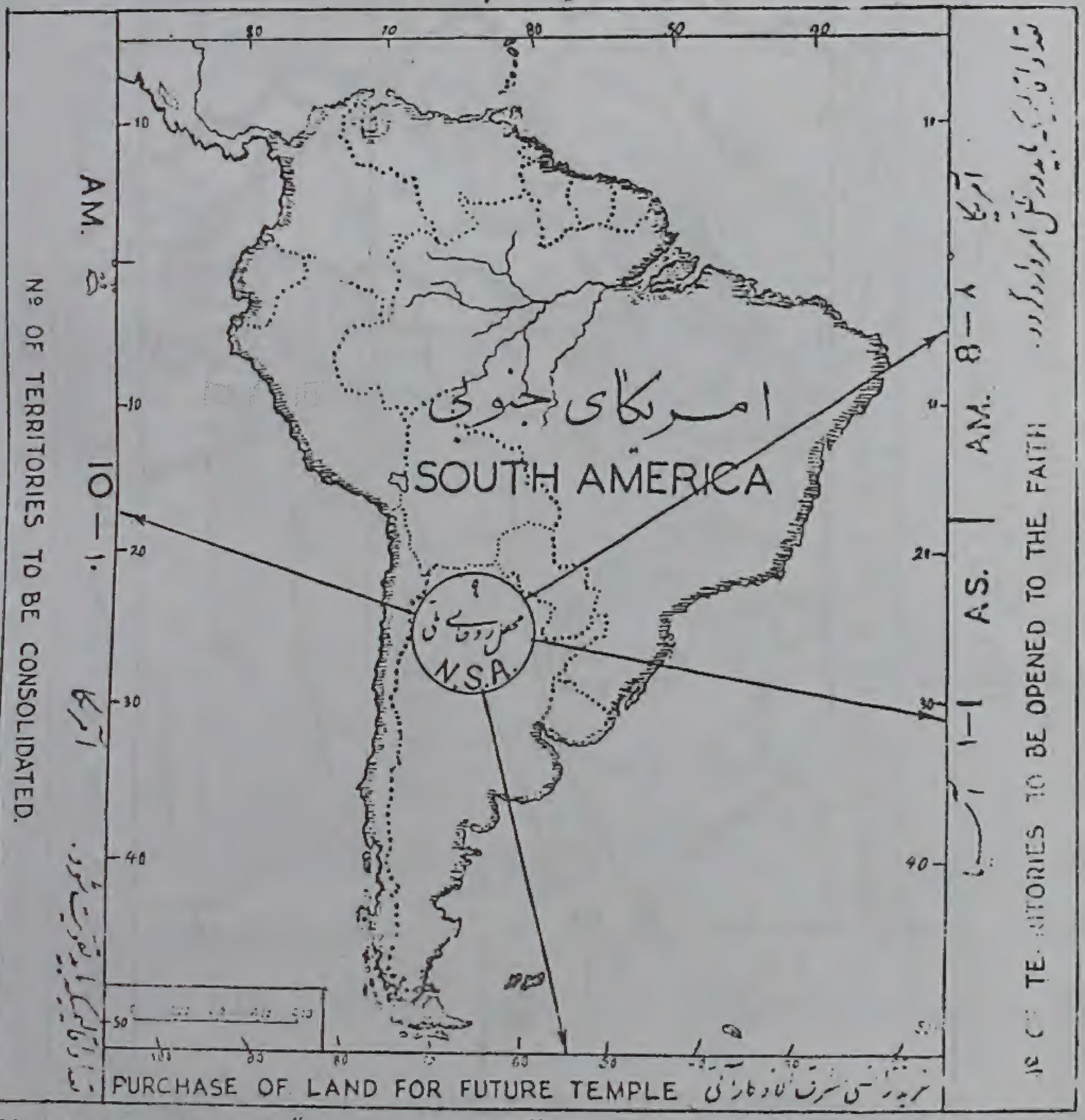

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF S. AMERICA.

"IT IS INCUMBENT UPON THE PEOPLE OF BAHA TO STRIVE, WITH THE UTMOST PATIENCE AND FORBEARANCE, TO GUIDE THE PEOPLES OF THE WORLD TO THE MOST GREAT HORIZON."

BAHA'U'LLAH

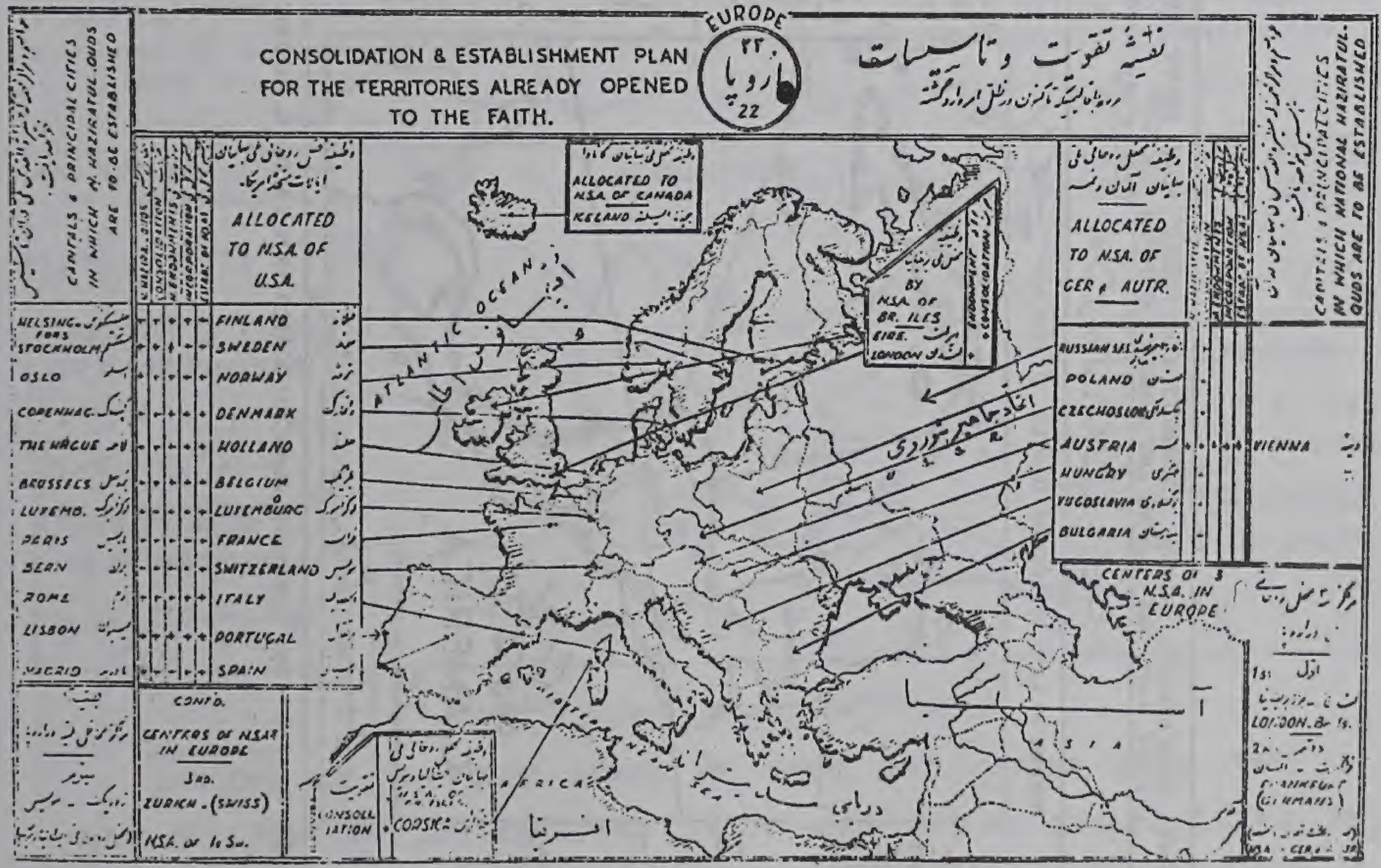

"THE TEACHINGS, ONCE ESTABLISHED THERE WILL UNITE THE EAST AND THE WEST, THE NORTH AND THE SOUTH."
ABDU'L-BAHA

وظائف محفل روحانی ملی امریکای مرکزی در اجرای نقشه ده ساله

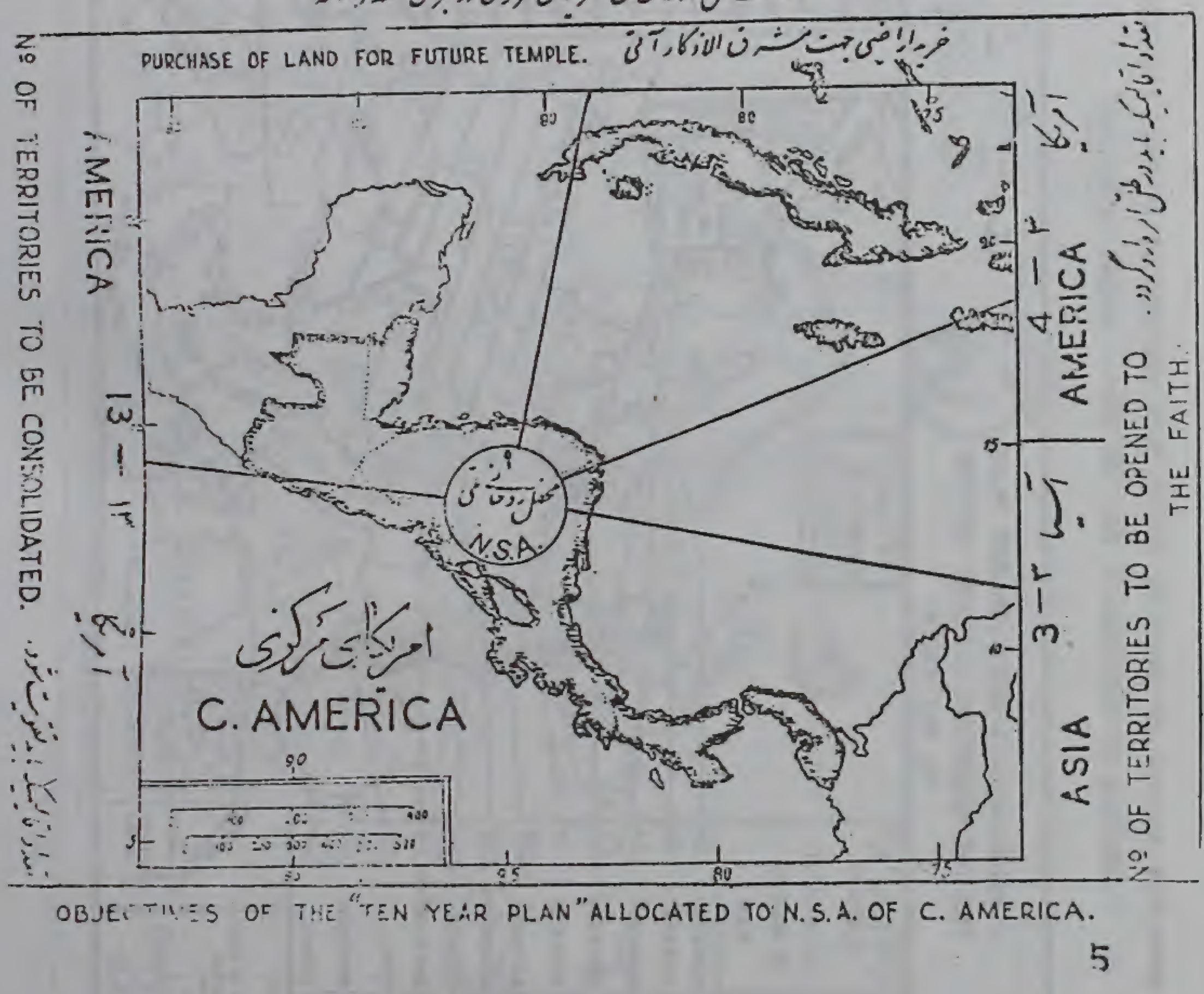

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF C. AMERICA.

"BE UNRESTRAINED AS THE WIND WHILE CARRYING THE MESSAGES OF HIM WHO HATH CAUSED THE DAWN OF DIVINE GUIDANCE TO BREAK"
BAHA'U'LLAH

وظائف محفل روحانی ملی استرالیا در اجرای نقشه دهسار

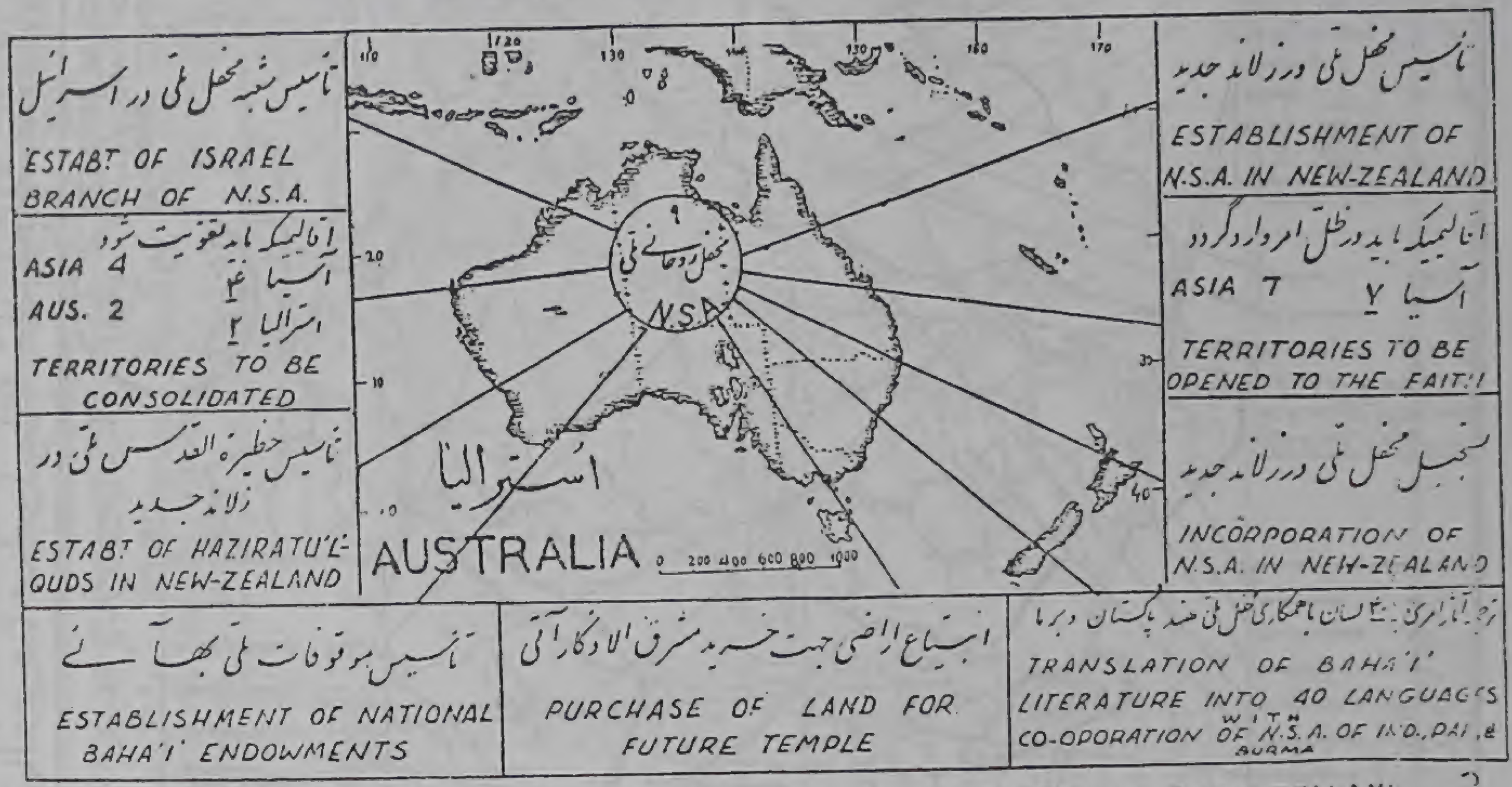

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF AUSTRALIA & NEW ZEALAND 2

"ان الذين هاجروا من اوطانهم لتبليغ الامر يؤيدهم الروح الامين"

TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH OF BAHÁ'U'LLÁH BY 5 N.S. ASSEMBLIES 1953-63

افریقا
33 - ۳۳
AFRICA

ان ایالتی که بایستی بوسیله محفل ملی در ظل امر حضرت بهاءالله درآیند ۱۹۵۳-۱۹۶۳ ۱۱۰-۱۲۰

BY BAHÁ'Í NSA OF PERSIA
PAK. & SUR.
SOCOTRA IS
COMORO IS
RUANDA URUNDI
FR CAMEROONS
GAMBIA

BY BAHÁ'Í NSA OF INDIA
N.S.A. OF IRAQ
SEYCHELLES IS

ایران
ARABIA
عربستان
EGYPT
مصر
SUDAN
سودان
NORTH WEST AFRICA
افریقای شمال غربی
WEST AFRICA
افریقای غربی
EQUATOR
خط استوا
EAST AFRICA
افریقای شرقی
INDIAN OCEAN
اقیانوس هند
ATLANTIC OCEAN
اقیانوس اطلس
SOUTH WEST AFRICA
افریقای جنوب غربی

BY BAHÁ'Í NSA OF BRITISH SOMALILAND
SOUTH AFRICA
BASUTOLAND
SWAZILAND
BECHUANALAND
BRITISH EAST AFRICA TERRITORIES
CAPE VERDE IS

BY BAHÁ'Í NSA OF FRENCH SOMALILAND
REUNION I.
MAURITIUS I.
FR EQUATORIAL AFRICA
SPANISH GUINEA
ST. THOMAS I.
ST HELENA I
FR TOGOLAND
FR WEST AFRICA TERRITORIES
CANARY IS
PORTUGUESE GUINEA
CAPE VERDE IS

BY BAHÁ'Í NSA OF BRITISH EAST AFRICA
FR CAMEROONS
BR. TOGOLAND
MADEIRA I.

BY BAHÁ'Í NSA OF U.S.A.

"TEACH YE THE CAUSE OF COD O PEOPLE OF BAHÁ, FOR GOD HATH PRESCRIBED UNTO EVERY ONE THE DUTY OF PROCLAIMING HIS MESSAGE, AND REGARDETH IT AS THE MOST MERITORIOUS OF ALL DEEDS."
BAHA'U'LLAH

CONSOLIDATION & ESTABLISHMENT PLAN FOR THE TERRITORIES ALREADY OPENED TO THE FAITH

AFRICA ۲۴ افریقا 24

نقشهٔ تقویت و تأسیسات مربوط بقاره‌ٔ افریقا در نظر امرداردگشته

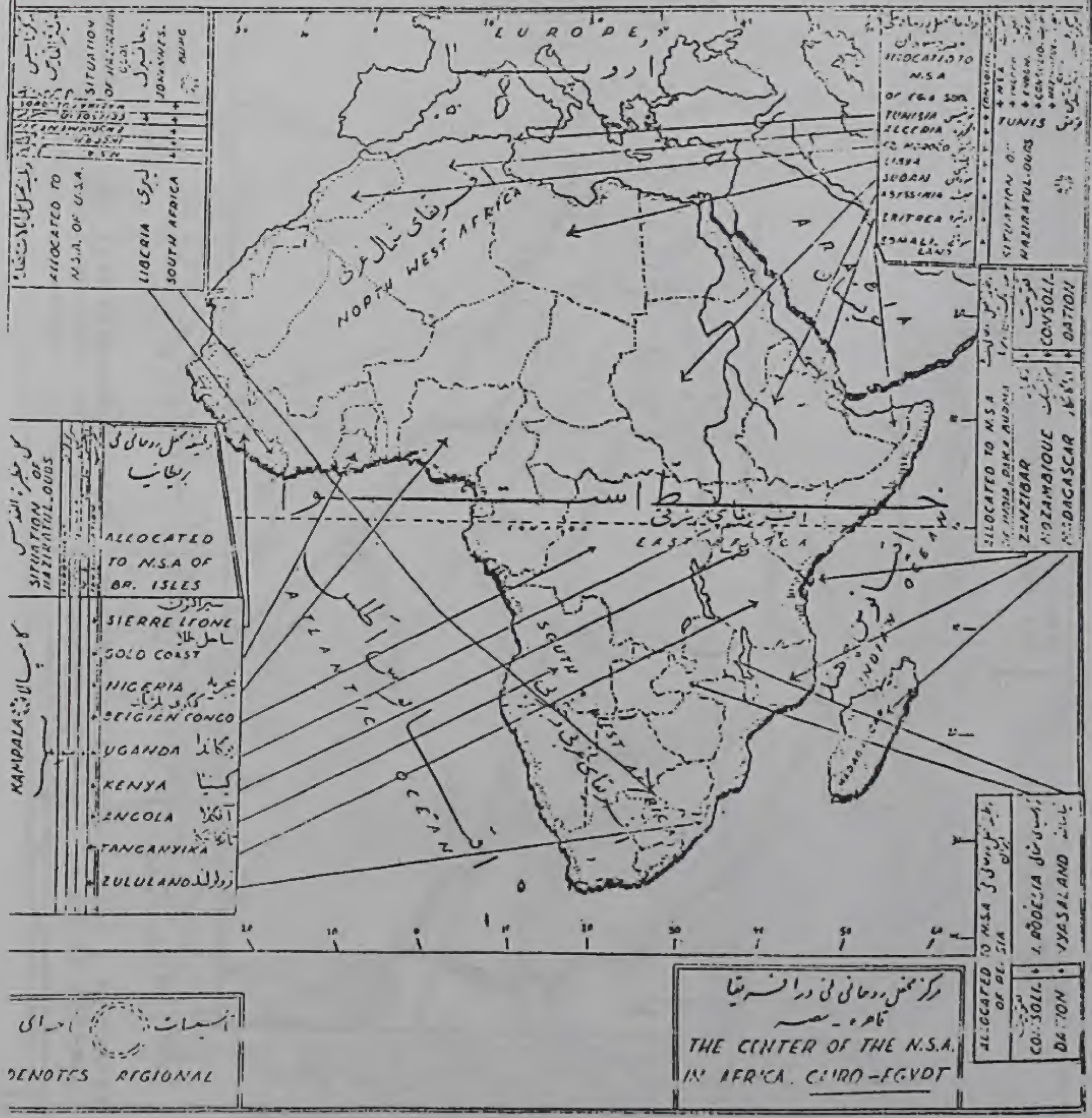

"انصروني انصركم العهد منكم والوفاء من ربكم ومعينكم وناصركم" (ان نورنه ۱۱۰)

وظائف محفل روحانی ملی مصر و سودان در اجرای نقشه دهساله

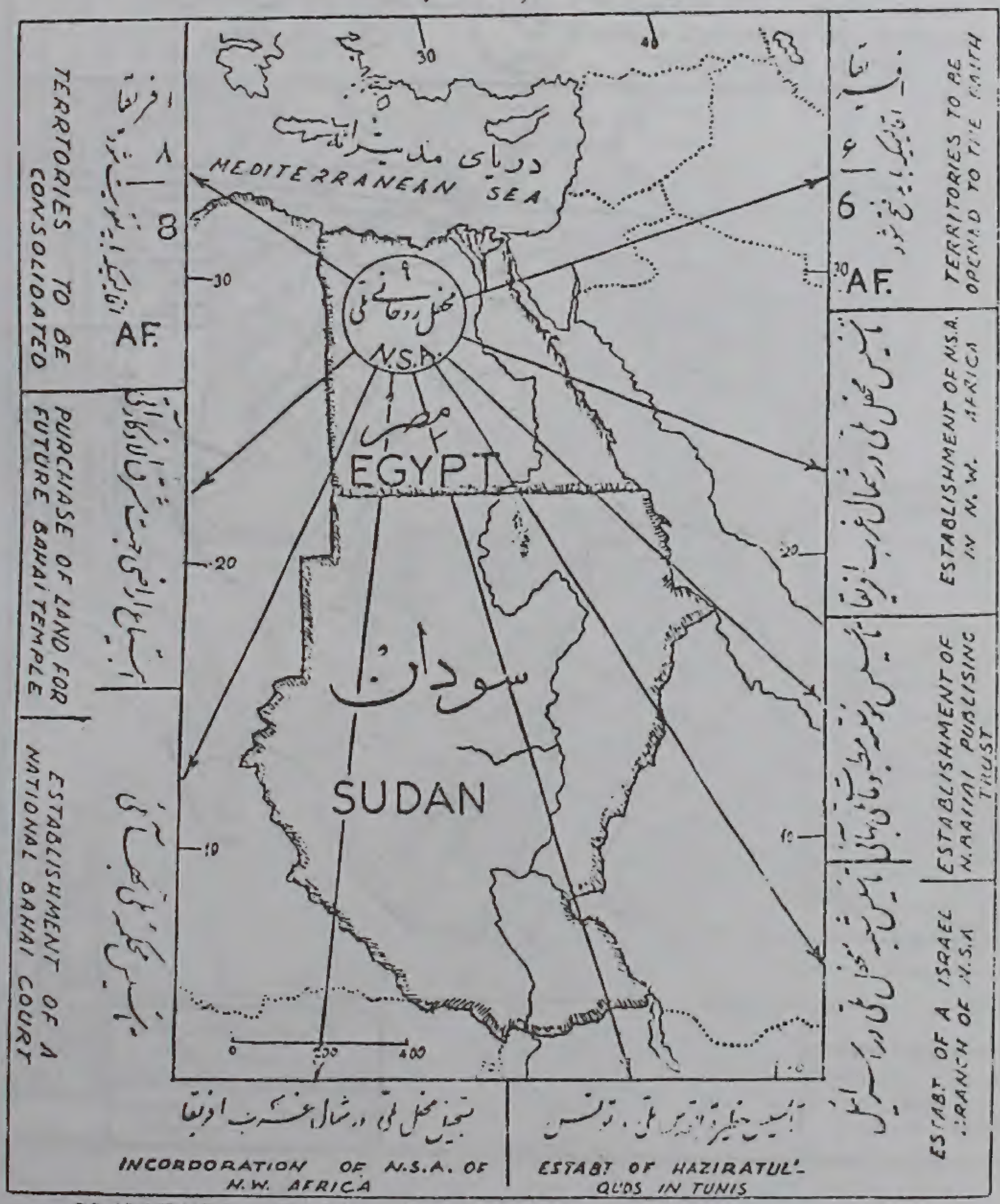

OBJECTIVES OF THE TEN YEAR PLAN ALLOCATED TO
N. S. A. OF EGYPT & SUDAN.

CONSOLIDATION & ESTABLISHMENT PLAN
FOR THE TERRITORIES ALREADY OPENED
TO THE FAITH.

نقشه تثبیت و تأسیسات
در ارض اقدس که تا حین نزول امر الله گشته

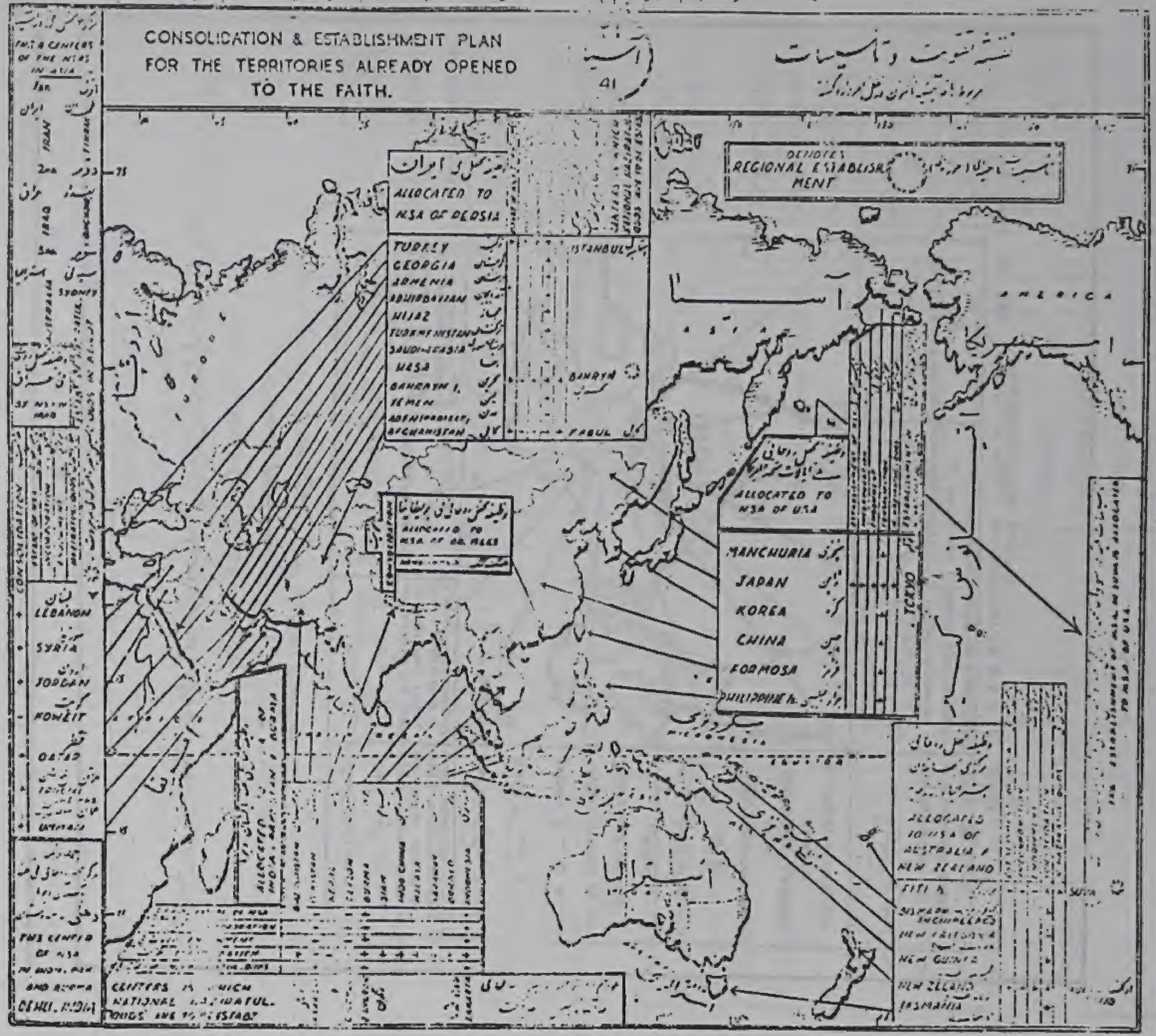

"در جمال ، ادوار و اعصار ، و اعوار ، ندای جانفزای بهجت آلا بگوش جمیع ملوک و رؤسای ارض و اهالی مشارق و مغارب و اصحاب ادیان و طبقات و اجناس مختلفه رسانند."

وظائف محفل روحانی ملی هندوستان پاکستان و برما در اجرای نقشه ده ساله.

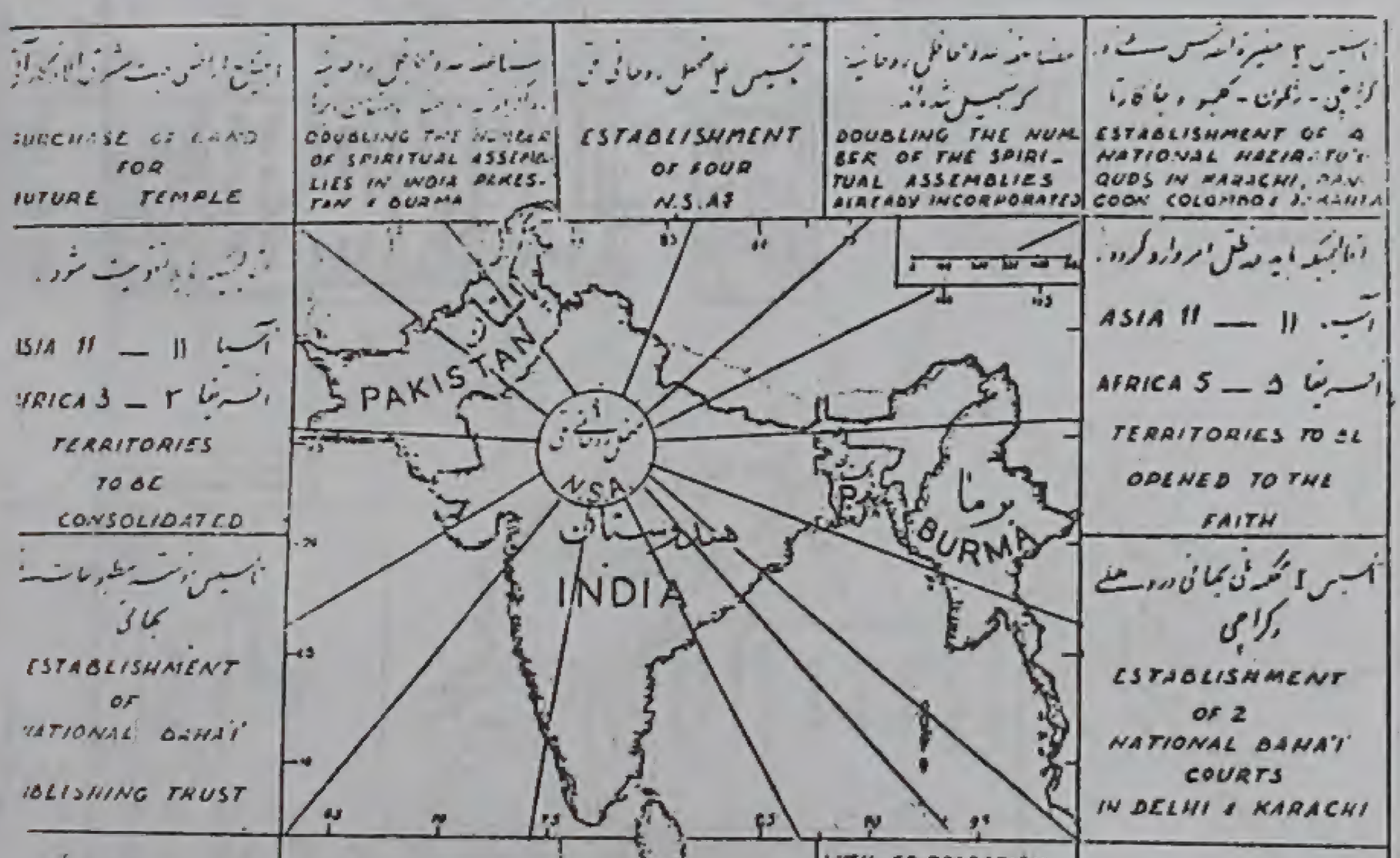

OBJECTIVES OF THE "TEN YEAR PLAN" ALLOCATED TO N.S.A. OF INDIA, PAKISTAN, AND BURMA

13

LIST OF TERRITORIES TO BE OPENED TO THE FAITH SHOWING ALLOCATION TO N.S.A. 1953-63

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم
ADMIRALTY Is.		DUTCH GUIANA	گویان هلندی
ALBANIA	البانی	DUTCH N. GUIANA	گویان شمالی هلندی
ALGERIA	الجزایر	DUTCH W. INDIES	جزایر هند غربی هلندی
ANDAMAN Is.	جزایر آندامان	ESTONIA	استونی
ANDORRA	آندورا	FALKLAND Is.	جزایر فالکلند
ANTICOSTI I.	جزیره آنتی کوستی	FAROE Is.	جزایر فارو
ASHANTI	اشانتی	FINNO-KARELIA	فنلاند کارلیا
AZORES	جزایر آزور	FRANKLIN	فرانکلین
BAHAMA Is.	جزایر باهاما	FR. CAMEROONS	کامرون فرانسه
BALEARIC Is.	جزایر بالئاریک	FR. EQUATORIAL	افریقای استوائی فرانسه
BARANOF I.	جزیره باراناف	FR. GUIANA	گویان فرانسه
BASUTOLAND	باسوتولند	FR. SOMALILAND	سومالی فرانسه
BECHUANALAND	بچوانالند	FR. TOGOLAND	توگولند فرانسه
BHUTAN	بوتان	FR. WEST AF.	مستعمرات افریقای غربی فرانسه
Br. CAMEROONS	کامرون انگلیس	FRISIAN Is.	جزایر فریزین
Br. GUIANA	گویان انگلیس	GALADAGOS Is.	جزایر گالاپاگس
Br. HONDURAS	هندوراس انگلیس	GAMBIA	گامبیا
Br. TOGOLAND	توگولند انگلیس	GILBERT & ELLICE Is.	جزایر گیلبرت و الیس
BRUNEI	برونئی	GOA	گوا
CANARY Is.	جزایر کناری	GRAND MANAN I.	جزیره گرانماناک
C. BRETON I.	جزیره کیپ برتن	GREECE	یونان
C. VERDE Is.	جزایر کیپ ورد	HADHRAMAUT	حضرموت
CAROLINE Is.	جزایر کارولین	HAINAN I.	جزیره هاینان
CHAGOS	چاگوس	HEBRIDES Is.	جزایر هبرید
CHANNEL Is.	جزایر چنل	SOMALILAND	سومالی
CHILOE I.	جزیره چیلوئه	JUAN FERNANDEZ Is.	جزایر خوان فرنانده
COCOS I.	جزیره کوکوس	KARIKAL	کاریکال
COMOROS Is.	جزایر کومورو	KAZAKHSTAN	قزاقستان
COCOS I.	جزیره کوکوس	KEELATIN	کیلاتین
CRETE	کرت	KEY WEST	کیوست
CYPRUS	قبرس	KIRGIZIA	قرقیزستان
DAMAN	دامان	KODIAK I.	جزیره کودیاک
		KURIA MURIA Is.	جزایر کوریا موریا

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	EUROPE	ASIA	AFRICA	NORTH AMERICA	SOUTH AMERICA	AUSTRALIA
LABRADOR	لابرادور	-				+	
LATVIA	لتونی		+				
LEEWARD Is.	جزایر لیوارد	+					+
LIECHTENSTEIN	لیختن‌شتاین		+				
LITHUANIA	لیتوانی		+				
LOFOTEN Is.	جزایر لوفوتن		+			+	
LOYALTY Is.	جزایر لویالتی			+			
MACAO I.	جزیره ماکائو		+			+	
MADEIRA	مادیرا			+			
MAGDALEN Is	جزایر مگدالن	+				+	
MAHE	ماهه			+			
MALTA	مالت		+				
MARGARITA I	جزیره مارگاریتا				+	+	
MARIANA Is.	جزایر ماریانا			+			
MARQUESAS Is.	جزایر مارکیز			+			
MARSHALL Is.	جزایر مارشال			+			
MAURITIUS	موریشس			+			
MENTAWEI Is.	جزایر منتاوی			+			
MIQUELON I & ST. PIERRE I.	جزیره میکلون و سن پیر	+			+		
MOLDAVIA	مولداوی		+				
MONACO	موناکو		+				
MONGOLIA	مغولستان			+			
MOROCCO	مراکش			+			
NEW HEBRIDES Is.	جزایر نیو هبریدس			+			
NICOBAR Is.	جزایر نیکوبار			+			
NORTHERN TERRITORIES PROT. (GOLD COAST)	سرزمین‌های شمالی (ساحل طلا)			+			
ORKNEY Is.	جزایر اورکنی	-					
PONDICHERRY	پوندیشری			+			
PORTUGUESE GUINEA	گینه پرتغال			+			
PORTUGUESE				+			
QUEEN CHARLOTTE Is.	جزایر کوئین شارلت	+					
REUNION				+			

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	EUROPE	ASIA	AFRICA	NORTH AMERICA	SOUTH AMERICA	AUSTRALIA
RHODES	رودس		+				
RIO DE ORO				+			
RUANDA-URUNDI				+			
RUMANIA			+				
SAKHALIN Is.			+		-		
SAMOA Is.	جزایر ساموآ			+		+	
SAN MARINO	سان مارینو	+					
SARDINIA			+				
SEYCHELLES	سیشل			+		+	
SHETLAND Is.			+				
SICILY			+				
SIKKIM			+				+
SOCIETY Is.			+				
SOCOTRA I.				+			
SOLOMON Is.	جزایر سلیمان		+				+
SOUTH RHODESIA				-			+
SOUTHWEST AFR.				+			
SPANISH GUINEA				+	+		
SPANISH MOROCCO				+			+
SPANISH SAHARA				+			+
SPITZBERGEN		+			+		
St. HELENA				+	+		
St. THOMAS I.				+	+		
SWAZILAND							+
TADZHIKISTAN			+				+
TIBET			+		+		
TONGA Is.	جزایر تونگا		+		+		
TUAMOTU ARCHIPELAGO			+				+
UKRAINE			+				+
UZBEKISTAN			+				+
WHITE RUSSIA			+				+
WINDWARDS Is.					+		+
YUKON					+		

طرح اقدامات برای استحکام اساس امر الله در ۱۱۸ اقلیمیکه تاکنون در ظل امر وارد گشته (۱۹۵۳-۶۳) (۱۱۰-۱۲۰)

CONSOLIDATION AND ESTABLISHMENT CHART FOR 118 TERRITORIES ALREADY OPENED TO THE FAITH 1953-63

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL QUDS	مرکز تاسیس حظیرة القدس ملی	NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	SITUATION OF NATIONAL HAZIRTUL QUDS	مرکز تاسیس حظیرة القدس ملی
ABYSSINIA	حبشه			ECUADOR	اکوادر	QUITO	کیتو
ADEN PROTECT.	محمیه عدن			EIRE	ایرلند		
ADJIRBAYJAN	آذربیجان			EL SALVADOR	ال سالوادر	SAN SALVADOR	سن سالوادر
AFGHANISTAN	افغانستان	KABUL	کابل	ERITREA	اریتره		
ALASKA	آلاسکا	ANCHORAGE	انکوریج	FIJI	فیجی	SUVA	سوا
ALGERIA	الجزایر			FINLAND	فنلاند	HELSINKFORS	هلسنکفورس (هلسنکی)
ANGOLA	انگلا			FORMOSA	فرمز		
ARMENIA	ارمنستان			FRANCE	فرانسه	PARIS	پاریس
ARGENTINA	آرژانتین	BUENOS-AIRES	بوینوس آیرس	GEORGIA	گرجستان		
AUSTRIA	نمسه (اطریش)	VIENNA	وینه	GERMANY	آلمان		
BALUCHISTAN	بلوچستان			GOLD COAST	ساحل طلا		
BAHRAYN	بحرین	BAHRAYN	بحرین	GREENLAND	گرینلند		
BELGIAN CONGO	کنگو (بلژیک)			GUATEMALA	گواتمالا	GUATEMALA	گواتمالا
BELGIUM	بلژیک	BRUSSEL	بروسل	HAITI	هائیتی	PORT AU PRINCE	پرنس
BERMUDA	برمودا			HASA	احسا		
BISMARK ARCH.	مجمع الجزایر بزمارک			HAWAIIAN Is.	هاوائی		
BOLIVIA	بولیوی	LA PAZ	لاپاز	HIJAZ	حجاز		
BORNEO	بورنئو			HOLLAND	هلند	THE HAGUE	هاگ
BRAZIL	برزیل	RIO DE JANEIRO	ریودوژانیرو	HONDURAS	هندوراس	TEGUSIGALPA	تگوسیگالپا
BRITISH Isles	جزایر بریطانیا	LONDON	لندن	HONG-KONG	هنگ کنگ		
BULGARIA	بلغارستان			HUNGARY	هنگری		
BURMA	برمه	RANGOON	رنگون	ICELAND	ایسلند		
CANADA	کانادا			INDO-CHINA	هندوچین		
CEYLON	سیلان	COLOMBO	کلمبو	INDONESIA	اندونزی	JAKARTA	جاکارتا
CHILE	شیلی	SANTIAGO	سانتیاگو	IRAQ	عراق		
CHINA	چین			ITALY	ایطالیا	ROME	روم
COLOMBIA	کلمبیا	BOGOTA	بوگوتا	JAMAICA	جامائیک		
CORSICA	کرسس			JAPAN	ژاپان	TOKYO	توکیو
COSTA RICA	کستاریکا	SAN JOSE	سانژوزه	JORDAN	اردن		
CUBA	کوبا	HAVENA	هاوانا	KENYA	کنیا		
CZECHOSLOV.	چکوسلواکی			KOWEIT	کویت		
DENMARK	دانمارک	COPENHAGEN	کپنهاگ	KOREA	کره		
DOMINICAN REPUBL.	جمهوری دومینیک	CIUDAD TRUJILLO					

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL-QUDS	مرکز تاسیس حظیرة القدس ملی
LEBANON	لبنان	BEIROUT	بیروت
LIBERIA	لیبری		
LIBYA	لیبی		
LUXEMBOURG	لوکزامبورگ	LUXEMBURG	لوکزامبورگ
MADAGASCAR	ماداگاسکار		
MALAYA	مالایا		
MANCHURIA	منچوری		
MARTINIQUE I.	مارتینیک		
MACKENZI	مکنزی		
MEXICO	مکزیک	MEXICO CITY	مکزیک
MOROCCO FR.	مراکش فرانسه		
MOZAMBIQUE	موزامبیک		
NEPAL	نپال		
NEW CALEDONIA	نیو کالدونیا		
NEW ZEELAND	زلاندجدید	AUCKLAND	اوکلند
NEW FOUNDLAND	نیوفوندلند		
NEW GUINEA (AUSTR.)	نیوگینه (استرالیا)		
NICARAGUA	نیکاراگوا	MANAGUA	ماناگوا
NIGERIA	نیجریه		
NORTH RODESSIA	رودسیای شمالی		
NORWAY	نروژ	OSLO	اسلو
NYASALAND	نیاسالند		
PAKISTAN	پاکستان	KARACHI	کراچی
PANAMA	پاناما	PANAMA CITY	پاناما سیتی
PARAGUAY	پاراگوئه	ASUNCION	اسونسیون
PERSIA (IRAN)	ایران		
PERU	پرو	LIMA	لیما
PHILIPPINE Is.	فیلیپین		
PUERTO-RICO	پورتوریکو		
POLAND	لهستان		
PORTUCAL	پرتغال	LISBON	لیسبن

NAME OF THE TERRITORIES	اسامی اقالیم	SITUATION OF NATIONAL HAZIRATUL-QUDS	مرکز تاسیس حظیرة القدس ملی
QATAR	قطر		
RUSSIAN S.F.S.R.	جمهوری فدراتیو سوسیالیستی روسیه		
SARAWAK	ساراواک		
SIAM	سیام		
SIERR LEON	سیرالئون		
SOMALILAND	سومالی		
SOUDI ARABIA	عربستان سعودی		
SOUTH AFRICA	جنوبی افریقا	JOHANNESBURG	یوهانسبرگ
SPAIN	اسپانیا	MADRID	مادرید
SUDAN	سودان		
SWEDEN	سوئد	STOCKHOLM	استکهلم
SWITZER-LAND	سویس	BERN	برن
SYRIA	سوریه		
TANGANIKA	تانگانیکا		
TASMANIA	تاسمانی		
TRUCIAL-SHEIKH	شیخ نشین		
TUNISIA	تونس	TUNIS	تونس
TURKMEN-ISTAN	ترکمنستان		
TURKEY	ترکیه	ISTANBUL	استانبول
UGANDA	یوگاندا	KAMPALA	کامپالا
UMMAN	عمان		
URUGUAY	اوروگوئه	MONTEVIDEO	مونته ویدئو
VENEZUELA	ونزوئلا	CARACAS	کاراکاس
YEMEN	یمن		
YUGOSLAVIA	یوگوسلاوی		
ZANZIBAR	زنگبار		
ZULULAND	زولولند		

BELONGING TO REGIONAL NATIONAL ASSEMBLIES. متعلق به ناحیه ای مجلس ملی

EXCLUDING THE COUNTRIES GIVEN IN THE ABOVE LIST OF THE CONSOLIDATION PLAN. این فهرست شامل کشورهایی که در فهرست توفیق گردآمده نمی باشد.

۲

گسترش سازمان اداری و تشکیلات نوماسونی تحت پوشش «بیت العدل»

سازمان اداری و تشکیلات آئین بهائیت شباهت زیادی به‌سازمان و تشکیلات آئین مسیحیت، درجات روحانی آنهم شباهت بسیار نزدیکی به‌درجات «فراماسونری» و «اسمعیلیة» ـ که این دوهم بهم بسیار نزدیك‌اند ـ دارد:

«..فون‌هامر Vun – Hammer نـویسندهٔ کتاب اسمعیلیه کـه عنوان آن به‌زبان «Geschichte der assassien» می‌باشد می‌نویسد: «مراتب سه‌گانه در سازمان بنایان آزاد ومشتمل است براساتید ـ بنایان و شاگردان این حرفه وجوانان «مبتدی» «فون‌هامر» رعب و وحشتی را کـه فرقه صباحیان و اسمعیلیه درمدت یك‌قرن‌ونیم درسراسرایران، عراق وشام بوجود آورده بودند تشبیه به‌عملیات فراماسونها درانقلاب کبیر فرانسه نموده...[1]»

۱ـ فراموش‌خانه وفراماسونری درایران، ج۱ ص۲۴۱

مقایسه‌شود:

«سازمان و تشکیلات مذهبی آئین بهائی، مانندگی زیادی به‌سازمان و تشکیلات دین مسیح و درجات روحانی آن‌نیز شباهت بسیار نزدیکی به درجات روحانی مذهب اسماعیلیه، دارد... درجات داعیان و وظائف هر کدام آنهادربهائیت نیز مانندگی به‌درجات اسماعیلیه دارد.[1]»

درچنین تشکیلاتی فردی مانند «استادبزرگ» یا «پاپ» در رأس وافراددیگر مانند کشیشان، یا «احباء» دررأس «بیت‌العدل» صغیر (یامانند مسیحیان کلیسا) در شهرهائی‌اند که از اهمیت کمتری برخوردارند مبلغان و داعیان ـ ازنظر اهمیت و مقام ـمانند فراماسونری یا اسماعیلیه ـ پیرودستورات‌ومقررات خاصی‌اند و هرفرد مُبلِغ ناگزیر از اطاعت اوامر فرد یاافراد در درجات بالاتر از خود می‌باشد. طبق همین نظامات بعداز «شوقی‌افندی» که جانشینی بعلت فقدان فرزند نداشته، سازمان و تشکیلات بهائیگری زیرنظر «ایادی بیت‌العدل‌اعظم» اداره می‌شود

وظیفهٔ بیت‌العدل‌اعظم ومحافل تابعه

«بیت‌العدل‌اعظم» ومحافل کوچکتر آن درشهرستانها جهت اجرای امور مختلف‌بهائیان برمبنای دستورات بهاءالله که در کتاب «اقدس» ـ کتاب‌مقدس‌بهائیان است بوجود آمد. بهاءالله دراین کتاب می‌گوید:

«خدابه‌بهائیان‌دستور داده‌است، که درهرشهر محفل بزرگی بنام «بیت‌العدل» قراردهند درآن‌محفل بزرگ، اعضائی بشمارهٔ‌حروف«بهاء»

۱ـ دکتر یوسف‌فضائی، تحقیق درتاریخ‌عقائد؛ بهائیگری، شیخیگری، بابیگری، چاپ ششم، ص۲۳۳.

گردهم آیند، هرچه شماره‌ی اعضای آن بیشتر باشد، بهتر است و این تعداد اگر ازشماره‌ی حروف «بهاء» بیشترشد، باکسی نیست. حضور این افراد درآن‌مجلس، مانندحضور آنها درمحضرخداست. آنها چیزهائی می‌بینند که دیگران نمی‌بینند، ازاین‌رو اعضای بیت‌العدل امینان خدا درمیان‌مردم و وکیلان‌او درزمینند، که باهم درمصالح بندگان‌مشورت می کنند، و آنچه به‌صلاح‌مردم و مختار است، اختیار می کنند.»

در بیت‌العدل یـك‌نفر ازنسل «بهاءالله»، بنام «ولی‌امرالله» باید براعضای آن نظارت وریاست داشته‌باشد، که اطاعت ازفرمانهای‌او برهمه‌ی بهائیان واجب‌است. اگرچه بهاءالله همه‌ی‌محافل بهائی درشهرستانهارا «بیت‌العدل» نـامیده است ولـی جانشینان او بویژه بعدازشوقی آنهارا محافل‌شهرستانها نامیده وتنها محفل بزرگ‌را که در رأس آن همه‌محافل ودرمرکزبهائیت درشهر«عکا» قرار دارد، بنام بیت‌العدل اعظم خوانده‌اندگرچه بهاءالله محافل بزرگ‌بهائیان‌را سفارش کرده به‌وظایف آنها اشاره نموده است، ولی مجمع عمومی ایادی بهائیت، کـه بنام «بیت‌العدل اعظم» خوانده شده و بعدازشوقی انسجام موجودیت یافته است ضرورت اوضـاع، آئین بهاء بعدازشوقی ایجاب کرده‌است. چون‌شوقی افندی‌فاقد فرزند بود وبرای‌جانشینی کسی‌را نداشت‌تأسیس«بیت‌العدل‌اعظم» را مطرح‌نمود ویابقول‌او «جنین‌بیت‌العدل» اعظم یعنی پایهٔ آن‌را ایجادکرد وآن‌را به‌همه‌ی سران‌بهائی اطلاع داد.[1] ولی‌بعضی از ایادی ومبلغان بهائی باآن مخالفت آغاز کردند؛ زیرا شرائطی کـه شوقی‌افندی برای‌آن ایجادکرد،باوصایای‌عبدالبهاء درآن‌مـورد تطبیق نمی کـرد: عبدالبهاء در الواح‌وصایاگفته بود، باید «ولی‌امرالله» یعنی شوقی دریك وصیت‌نـامه مخصوص، جانشین خودرا که «ولی‌ثانی» نامیده شد تعیین کند وباید درآن‌بیت‌العدل هشت‌تـن

۱ـ دکتر یوسف‌فضائی، تحقیق در تاریخ وعقاید شیخیگری، بابیگری، بهائیگری، مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی تهران ۱۳۶۳ چاپ‌ششم، صفحات ۵ـ ۴ـ ۲۳۳

از رجال ورجال درجه‌اول بهائی انتخاب کنند وریاست آن‌هشت‌نفر بـه‌عهدهٔ «ولی امرثانی» می‌باشد. عبدالبهاء نام این‌مجمع عالی‌را «بیت‌العدل‌اعظم» خوانده بود.[۱]

اولین‌دفعه که شوقی ربانی نظریات خودرا درباره تشکیل «بیت‌العدل اعظم» اعلام کرد به‌هیچ‌عنوان ازحد جانشینی بویژه برای شخص‌خودش سخنی نگفت. تابلکه درصدد برآمد تأسیساتی تشکیل دهد ـ کـه همان بیت‌العدل بـوده و آنـرا تکلیف شدید خواند. تأسیس بیت‌العدل برای شوقی‌افندی که فاقد فرزندذکوربود، از درجهٔاول اهمیت بشمار می‌رفت.

علاوه‌بر بیت‌العدل اعظم بیت‌العدل‌های فـرعی کوچکتری نیز وجود دارد بیت‌العدل‌های کوچك‌درپایتخت‌های کشور تأسیس می‌شوندواین گونه‌بیت‌العدل‌هارا «بیت‌العدل صغری» می‌نامند و اعضاءآنها کـه نسبت‌به‌محافل شهرستانها مرکزیت دارند، از میان محافل شهرستانها انتخاب می‌شوند. محافل شهرستانها در درجه‌سوم اهمیت قرار دارند وآنهارا بنام «محافل‌شهری وبلدی» می‌خوانند، که درشهرستانها ودربخش‌های بزرگ تشکیل می‌شدند شماره‌ی اعضاء این‌محفلها نه‌نفر که ازبهائیان شهری وبالغ‌برگزیده می‌شوند وبرمحافل پائین‌تر ریاست ونظارت دارند. محفلهای کوچکی‌هم هستند که درقریه‌ها ومحله‌های کـوچك شهرهـا تشکیل‌شده و بزرگان قریه ومحل درآنها گرد می‌آیند ودرمسائل به‌تبادل‌نظر می‌پردازند. ایـن محفلها در درجهٔ چهارم اهمیت‌اند. دراینجا باید به‌این‌نکته اشاره کردکـه پیش‌از تشکیل«بیت‌العدل» توسط «شوقی‌افندی» «مشرق‌الاذکار» به‌عنوان بزرگترین‌مرکز بهائیان‌بشمار می‌آمد.

بهائیان درحل اختلاف‌خود درهرکجا که باشند باین‌محفلها مراجعه می‌کنند و از رجوع به‌مقامات قضائی ودولتی جداً دوری می‌نمایند ودرحقیقت در هرکشور وهرنقطه‌ای که باشند، احساس بیگانگی‌درحین‌حال استقلال کرده ودستورات‌محافل خودرا برهرقانون و دستور مقامات محلی ترجیح‌می‌دهند.

۱ـ ایضاً

تأمین مخارج بیت‌العدل‌ها:

ظاهراً درآمد بیت‌العدل ازطریق دیه‌ها و کفاره‌هائی که از جرم و گناهان‌بهائیان پرداخته می‌شود، تأمین می‌گردد، و کمك‌افرادمتمول‌سهم اصلی آنرا تشکیل‌می‌دهد. نحوهٔ پرداخت دیه بدین‌ترتیب است‌که هربهائی بزه‌کار برای باراول ۹ مثقال‌طلا وبرای‌دفعه‌بعد دوبرابر آنراجریمه دهد. علاوه‌براین گونه‌درآمدها موقوفات ودیگر عوائد متفرقه مخارج «بیت‌العدل» را تأمین می‌کند.

اصطلاحات‌خاص فرقه بهائی:

بهائیان تامی‌توانند نام دین خودرا پنهان می‌دارند و کیش خودرا مخفی می‌کنند، مگر درمواقعی که مصلحت ایجاب‌کند تاخودرا معرفی نمایند. ازاین‌رومیان بهائیان رموز و اصطلاحاتی رایج است که درمیان‌دیگران با آن‌اصطلاحات سخن می‌گویند مقایسه‌کنید:

یك‌عضو فراماسونری بوسیله حرکات دست‌ها می‌تواند خیلی ازچیزها را به فراماسون دیگر بگوید.

مهر رمز: مقطع اسم بهاء

۱ــ فراموشخانه وفراماسونر، ج۱ ص ۲۵۵

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No.....
Author.....
Title...
.....
.....

۳

بیت‌العدل اعظم یا بزرگترین مرکز فعالیت نوماسونها

توضیح:

۱ـ اهمیت و موقعیت بیت‌العدل اعظم

مطابق مفاد و مدلول ۱۲ فقره نصوص مبارکه که در صفحات قبل مرقوم شده بیت‌العدل اعظم بزرگترین رکن رکین نظم اداری «دیانت» مقدسه بهائی است که مافوق کلیه تشکیلات و مؤسسات نظم اداری و افراد و اشخاص بوده و اطاعت اوامرش برهمه بدون استثناء واجب و لازم است و در تحت حفظ و صیانت جمال اقدس ابهی و حراست و عصمت فایض از حضرت اعلی و مصون از خطا بوده و آنچه قرار دهند من عندالله است.

۲ـ اختیارات بیت‌العدل اعظم

الف: وضع قوانین در موارد غیر منصوصه باستثناء عبادات

ب: حل جمیع مسائل مشکله و امور مبهمه و مسائل مختلف فیه

ج: مرجع کل امور است برای هدایت جامعه جهانی بهائی و پیشرفت امر الهی آنچه صلاح دانند عمل میفرمایند.

۳ـ شرائط اعضاء بیت العدل اعظم

درحال حاضر نه نفر میباشند ولی بموجب اجازه مبارکه الهیه (وان ازداد لایس) هرموقع بیت العدل اعظم خود صلاح بداند میتواند راجع بازدیاد اعضاء قرار صادر فرماید.[1]

۴ـ مدت دوره بیت العدل اعظم

چون درنصوص مبارکه مدت دوره بیت العدل اعظم تعیین و تصریح نشده مدت دوره بقرار خود بیت العدل عظم است که هرطور صلاح بداند مدت دوره را معین میفرماید.[2]

۵ـ محل تشکیل بیت العدل اعظم

درجوار مقام مقدس حضرت اعلی درشهر حیفا در دامنه کوه مقدس کرمل در حول مراقه مقدسه حضرت ورقه علیا وام حضرت عبدالبها و محضن الله لاطهر می باشد که فعلاً تاایجاد ساختمان مخصوصی جهت مقر بیت العدل اعظم[3]

۶ـ دوره اول بیت العدل اعظم

توضیح:

اولین دوره بیت العدل اعظم پس از اتمام نقشه صمیمه دهساله حضرت ولی

۱ـ ازقسمت نظم اداری مدارکی که بصورت تحریرشده محرمانه درمحفل بهائیان نگاهداری می‌شده، استخراج گردید. شماره رمز، ص ۳ ـ ۱۲۸ ـ ۱:

۲ و ۳ـ ایضاً شمارهٔ رمز ن ظ ۳ـ۱۲۸ ـ ۱

امرالله وقبل‌از انعقاد جشن‌مثنوی اظهار امرعلی حضرت بهاءالله در لندن بنا بدعوت هیئت‌مجلله حضرت ایـادی امرالله علیهم بهاءالله از اعضای محترم ۵۶ محفل مقدس روحانی ملی که درتاریخ دعوت وجودداشت درعید رضوان ۱۹۶۳ در ارض اقدس درجوار مقام‌اعلی دربیت مبارك حضرت عبدالبهاء اجتماع کرده ازبین رجال جامعه جهانی بهائی مطابق قاعده انتخاب بهائی نه (۹)نفر حضرات آقایان مفصلةالاسامی ذیل را بمقام شامخ‌عضویت بیت‌العدل‌اعظم انتخاب کردند.

۱ـ جناب‌چارلزولکات

۲ـ جناب‌علی‌نخجوانی

۳ـ جناب‌پوراکاولین

۴ـ جناب‌ایان‌سهیل

۵ـ جناب‌لطف‌الله حکیم

۶ـ جناب دیویدهوفمن

۷ـ جناب‌هیوچانس

۸ـ جناب‌ایموس‌گیبسون

۹ـ جناب‌هوشمند فتح‌اعظم

ومدت این‌دوره طبق قرارداد بیت‌العدل‌اعظم پنج‌سال‌تعیین‌شد.

۷ـ دوره دوم‌بیت‌العدل

مطابق‌دعوت بیت‌العدل‌اعظم از اعضای محترمه ۸۱ محفل‌مقدس روحـانی ملی موجود درسراسر عالم‌درتاریخ دعوت درعید رضوان سنه ۱۹۶۸ درارض‌اقدس اجتماع کرده حضرات آقایان مفصلة الاسامی ذیل‌را ازمیان رجـال جـامعه جهانی بهائی بعضویت دوره‌دوم بیت‌العدل‌اعظم انتخاب کردند.[۱]

۱ـ ازمدارك محرمانه محفوظ‌تحریرشدهٔ‌ایکه درمحفل بهائیان محرمانه نگاهداری می‌شده، استخراج گردید. بمارهٔ رمز منبع ن ظ ۱ ـ ۱۲۸ ـ ۲.

دستخط‌های بیت‌العدل اعظم

بیت‌العدل اعظم نخستین بار یوم اول عید رضوان سنه ۱۲۰ تاریخ بدیع انتخاب گردید و در آن یوم اعضاء محافل روحانیه ملّیه طبق الواح وصایای حضرت عبدالبهاء بدعوت حضرات ایادی امرالله حراس اعظم جامعه جنینی جهانی حضرت بهاءالله این اکلیل جلیل نظم اداری بهائی را که اصل وطلیعه نظم بدیع لهذا ما اعضاء بیت‌العدل اعظم اتباعاً لامرالله ومتوکلاً علیه براین بیان‌نامه که با نضمام نظامنامه ضمیمه معاً قانون اساسی بیت‌العدل اعظم را تشکیل می‌دهد صحه ومهر مینهیم.

هیوپانس ـ هوشمند فتح اعظم ـ ایماس گیبسون ـ دیویدهوفمان ـ پورا کاولین علی نخجوانی ـ دیویدروح ـ ایان‌سمپل ـ چارلزولکات

در مدینه‌منوره حیفا درچهارم شهرالقول یکصدوبیست‌ونه تاریخ بدیع مطابق بابیست‌وششم ماه نوامبر ۱۹۷۲ میلادی بامضاء رسید.[1]

۱ـ جناب ایموس گیبسون
۲ـ جناب علی نخجوانی
۳ـ جناب هوشمند فتح اعظم
۴ـ جناب ایان سهپل
۵ـ جناب چارلز ولکات
۶ـ جناب دیوید هوفمن

۱ـ منبع از دستخط‌های بیت‌العدل که بصورت تحریر شد در محفل بهائیان تهران بطور محرمانه نگاهداری می‌شده استخراج گردید. رمز مدرک: ن‌ظ ۲ـ۱۲۹ـ۱۰.

۷ـ جناب پوراکاولین

۸ـ جناب هیوچانس

۹ـ جناب دیویدروهه[1]

جمشید معانی

شخص دیگری بنام جمشیدمعانی در اندونزوی خودرا **بهاءالله** رهبر بهائیان خوانده و جملات عربی (عربی بدشیوهٔ باب!!) نازل فرموده‌اند وضمناً در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ به «معراج) رفته‌اند تامصداق: هردم ازاین باغ بری می‌رسد، درمورد بهائیت عینیت بیشتری یابد..

۱ـ نظیم اداری دستخط بیت‌العدل اعظم ـ ترجمهٔ قانون اساسی بیت‌العدل اعظم شامل بیان‌نامه ونظامنامه، رمز ن ض ۲ـ۱۲۹ـ۶.

هیئت‌های جلیله مشاورین

ای ـ م ش ـ۲ـ۱۲۸ـ۴

(۲) دستخط های بیت‌العدل اعظم

۳ـ ضمیمه ترجمه دستخط منیع مورخ ۲۴جون ۱۹۶۸موضوع تعیین‌حدود مناطق هریك از هیئت‌های یازده‌گانه مشاورین قاره‌ای دوستان عزیز بهائی.

بدینوسیله اسامی نفوسیکه بسمت اولین هیئت مشاورین قاره‌ای انتصاب گردیده‌اند وعهده‌دار وظیفه خطیره تبلیغ و صیانت امرالله میباشند ذیلا باطلاع شما می‌رسانم.

قسمت شمال غربی افریقا

جنابان حسین اردکانی (امین صندوق) محمد کیدانی و ویلیام مکسول

قسمت مرکزی وشرقی افریقا

جنابان اولر اپی‌رو کلونا ریواول ایزوبل صبری مهدی سمندری

عزیز یزدی (امین صندوق)

قسمت جنوبی افریقا

جنابان سی و ساصبار_ جی هبا اپا شیدان فتح‌اعظم (امین صندوق) (امین صندوق) بهیه نورد

قسمت امریکای شمالی

جنابان لویدگاردینر فورانس می‌بری اوناترو (امین صندوق)

قسمت امریکای مرکزی

جنابان‌کارمن دوبورا ناتو آرتموس لامب آلفرد اسبورن (امین صندوق)

قسمت امریکای جنوبی

جنابان آشس کوستاس هوپردانبار (امین صندوق) دونالد ویتزل

قسمت آسیای غربی

جنابان دکترمسیح فرهنگی مسعود خمسی هادی رحمانی (امین‌صندوق) (امین صندوق) منوچهرسلمانپور سنکاران نیرواسودوان

قسمت آسیای جنوبی شرقی

جنابان ـ پان کی‌لئونگ خدا رحم پیمان (امین‌صندوق) شلی‌ساندرام

قسمت آسیای‌شمال شرقی

جنابان روح‌الله ممتازی (امین صندوق) ویسنت سامانیگو

قسمت استرالیا

جنابان سهیل علائی هوارد هاروود تلما پرکز (امین صندوق)

قسمت اروپا

جنابان اریك بلومنتال خانم دورتی فرابی (امین صندوق) لوئیس
حوزه قسمت دوم نواحی که جهت هیت مشاورین قاره‌ای تعیین شده است بشرح
زیر است.

آفریقا

۱ـ منطقه شمال غربی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال غربی وغرب افریقا وهمچنین کشورهای تونس ، الجزایر و نیجریه می‌باشد ، این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملّیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌شود.

شمال افریقا شمال غربی افریقا غرب افریقا مرکزغربی افریقا

۲ـ منطقه مرکزی وشرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن مرکزوشرق وشمال شرقی آفریقا است. این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد.

جمهوری کامرون کنیا شمال شرقی افریقا تانزانیا یوگاندا
ومرکز افریقا

۳ـ منطقه جنوبی (آفریقا)

حد جغرافیائی این ناحیه عبارتست از نواحی جنوبی وجنوب آفریقا و هم‌چنین کشورهای آنگولا ـ زامبیا ـ مالاوی ـ موزامبیك جزایر اقیانوس هند
این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل راشامل میگردد:

اقیانوس هند جنوب افریقای مرکزی جنوب وغرب آفریقا

سوازیلند ـ لسوتو و موزامبیك زامبیا

آمریکا

۱ـ منطقه شمالی

حد جغرافیایی این ناحیه عبارتست از آمریکای شمالی بدون مکزیکو ـ این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می گردد.

آلاسکا کانادا ایالات متحده

۲ـ منطقه مرکزی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن کشور مکزیکو وجزائرکارئیب ـ وکشورهای ذیل

بلیز کوستاریکا کوبا جمهوری دومینیکن السلوادور
گواتمالا هائیتی هندوراس جامائیکا مجمع‌الجزایر وارد ـ
ویندوارد و وبرجین مکزیکو نیکاراگوا پاناما

۳ـ منطقه جنوبی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آمریکای جنوبی است ـ این حد منطقه فعالیت‌های محافل روحانیه ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می گردد.

آرژانتین بولیوی برازیل شیلی کلومبیا اکوادور
پراگری پرو اروگوی ونزوئلا

آسیا

۱ـ منطقه غربی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل آسیای غربی وغرب برمه می‌باشد، ومحافل

روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

عربستان سیلان قسمت شرقی وجنوبی عربستان هندوستان
عراق پاکستان ایران سیکیم ترکیه

۲ـ منطقه جنوب شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه شامل جنوب شرق آسیا و قسمت شرق و همچنین کشور برمه میباشد، این‌منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهـای ذیل را هم شامل می‌گردد:

برونئی برمه اندونزی لائوس مالیزیا تایلند
ویتنام

۳ـ منطقه شمال شرقی

حد جغرافیائی این ناحیه متضمن شمال شرقی آسیا است ـ این حـد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ملی کشورهای ذیل را هم‌شامل‌می گردد:

کره سواحل شمال شرقی آسیا جزائر فیلیپین تایوان

استرالیا

حد جغرافیائـی این ناحیه استرالیا است ـ این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه‌ملـّیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

استرالیا جزائر ژیلبرت والیس جزائر هاوائی نیوزیلند
جنوب اقیانوس آرام جنوب غربی اقیانوس آرام

اروپا

حد جغرافیائی این ناحیه شامل ممالك اروپائی و جزائر مدیترانه و همچنین

جزائردریای شمال میباشد این حد منطقه فعالیتهای محافل روحانیه ـ ملیه کشورهای ذیل را هم شامل می‌گردد:

اطریش بلژیك جزائر بریطانیا دانمارك فنلاند
فرانسه آلمان ایطالیا لوکزامبورك هلند نروژ پرتقال
اسپانیا سوئد سویس[1]

۱ـ چون اسامی کشورها عیناً از منبع نقل شد در مواردیکه بعضی از اسامی مثل «ایطالیا» ـ که صحیح آن ایتالیا است ـ بغلط آورده شده جهت حفظ واصالت مدرك ومنبع می‌باشد.
منبع اسناد فوق که برای اولین مرتبه منتشر می‌شود، ازسری اسناد ومدارکی است که ازمخفیگاههای محفل بهائیان درایران بدست آمده است. شمارهٔ رمز منبع مربوطه ای ـ م ش ـ۲ـ۱۲۸ـ۷ می‌باشد که تحت عنوان **«مؤسسه ایادی»** بصورت ماشین شده نگاهداری می‌شده‌است.

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

۴

طریقه انتخاب وکلای انجمن شور روحانی ملی

۱ ـ نظر بکثرت بهائیان ایران طبق تصویب بیت‌العدل اعظم در حال حاضر عده نمایندگان انجمن شور روحانی ملی یکصدوهفتادویك نفر میباشند (نه واحد).

۲ـ محفل ملی ایران بااجازه بیت‌العدل اعظم ازسنه ۱۲۷بدیع مطابق ۱۳۴۹ کشور مقدس ایران از لحاظ امری به‌شصت و هفت قسمت تقسیم نموده اینك فصل سیزدهم اصول نظم اداری بهائی شامل اسامی شصت و هفت قسمت وحدود وظائف مراکز قسمت‌ها عیناً نقل می‌شود.

۱ـ کشور مقدس ایران ازلحاظ امری به ۶۷ قسمت تقسیم شده که برای هر کدام مرکزی معین گشته محفل روحانی آن نقطه به محفل روحانی مرکز قسمت تسمیه‌یافته.

۲ـ اسماء ۶۷ قسمت امری بترتیب حروف تهجی بقرار زیراست:

۱. آبادان ۲. آباده

۳. اراک
۴. آریاشهر
۵. اصفهان
۶. امیرآباد
۷. اندیمشک
۸. اهواز
۹. بابل
۱۰. بابلسر
۱۱. بجنورد
۱۲. بندرشاه
۱۳. بندرعباس
۱۴. بهنمشیر
۱۵. بیرجند
۱۶. تجریش
۱۷. تبریز
۱۸. جلفای اصفهان
۱۹. چالوس
۲۰. خرم‌آباد
۲۱. خرمشهر
۲۲. داودیه
۲۳. دره‌قشلاق
۲۴. دروس
۲۵. رشت
۲۶. قسمت امری رضائیه
۲۷. رفسنجان
۲۸. زاهدان
۲۹. زرگنده
۳۰. زنجان
۳۱. ساری
۳۲. سنگسر
۳۳. سنندج
۳۴. سیستان
۳۵. شاه‌آباد غرب
۳۶. شاهی
۳۷. شاهرود
۳۸. شهرآرا
۳۹. شهسوار
۴۰. شیراز
۴۱. طهران
۴۲. طهران پارس
۴۳. طهرانسر
۴۴. طهران‌نو
۴۵. عباس‌آباد
۴۶. قزوین
۴۷. قلهک
۴۸. کاشان
۴۹. کرج
۵۰. کرمان

۵۱. کرمانشاه ۵۲. کلاك
۵۳. گنبدکاوس ۵۴. گرگان
۵۵. مراغه ۵۶. مرودشت
۵۷. مشهد ۵۸. مهاباد
۵۹. مهرآباد ۶۰. میاندوآب
۶۱. نارمك ۶۲. نجف‌آباد
۶۳. نی‌ریز ۶۴. نیشابور
۶۵. همدان ۶۶. یزد
۶۷. یوسف‌آباد[1]

۱۱ـ حضرت والی‌امو‌الله طبق‌توقیع منیع تلگرافی مورخ فوریه ۱۹۵۲هفت نفر اشخاص مفصله‌الأمنای ذیل را نیز بسمت ایادی برگزیدند:

۱. جناب فردشافلاخر از کانادا
۲. سرکار خانم کارین‌ترو ازآمریکا
۳. جناب ذکرالله خادم از ایران
۴. جناب شعاع‌الله علائی از ایران
۵. جناب دکتر آلبرت مولشگل ازآلمان
۶. جناب موسی بنان از آفریقا
۷. سرکار خانم کلارادان از استرالیا

۱۲ـ حضرت ولی‌امرالله بموجب توقیع صنیع مورخ اکتبر۱۹۵۷هشت نفر دیگررا نیز بسمت‌پرافتخار ایادی‌امرالله وخدام برگزیده انتخاب فرمودندکه اسامی آنان بشرح زیراست:

۱ـ مستخرج ازاسناد مشکوفهٔ محفل بهائیان در ایران انتخابات، دستورات و قراردادهای محفل روحانی ملی ص ۳ شمارهٔ رمز ان ـ۳ـ۱۲۸ـ۳۰. (برای اولین‌بار).

۱. جناب ایناك اولینگا
۲. جناب ویلیامز سرز } از افریقای غربی وجنوبی
۳. جناب جان ربارتز

تسمیه و انتصاب حضرات ایادی در دوره حضرت ولی امرالله حضرت ولی امرالله طبق توقیع منیع تلگرافی مورخ ۲۴دسامبر ۱۹۵۱ دوازده نفراشخاص مفصلة الاسامی ذیل را بمقام شامخ ایادی برگزیده ومنسوب فرمودند:

۱. جناب سادرلند ماکسول
۲. » میسن ریمی } از ارض قدس(اسرائیل)
۳. سرکارخانم امیلیاکالینز

۴. جناب ولی‌الله ورکا
۵. » طرازالله سمندری } از ایران (مهد امرالله)
۶. » علی‌اکبر فروتن

۷. جناب هوراس هولی
۸. سرکار خانم دروتی‌بیکر } از قاره امریکا
۹. جناب لروی آیواس

۱۰. جناب جرج تاوزند
۱۱. » دکتر هرمان کروسن } از قاره اروپا[1]
۱۲. » دکتر یوگوجیاگری

۴. جناب حسن بالیوزی از جزایر بریطانیا
۵. » جان فرابی از » »

۱ــ ازمدارك سری بدست آمده‌ازمخفیگاههای بهائیان بصورت ماشین‌شده‌حضرات ایادی امرالله، نصوص مبارکه شمارهٔ رمز ای‌ــای‌ــ۱ــ۱۲۷ــ۵ ص ۵

۰۶. جناب کلیس فدرستون ازمنطقه اقیانوس آرام
۰۷. » دکتررحمت‌الله مهاجر ازمنطقه اقیانوس آرام
۰۸. » ابوالقاسم فیض ازشبه‌جزیره عربستان[1]

وبرمبنای همین تشکیلات وسازماندهی است که بهائیان درایران دست به‌یك برنامه‌ریزی وسیعی زده و سازمانهای خود را هر روزه بیشتر گسترش می‌دادند. مدارکی که بدست آمده از محفل بهائیان که بطور بسیار محرمانه نگاه‌داری می‌شده نشان می‌دهد که آنها بصورت شبکه‌ای سعی درتوسعه روزافزون آن داشتند.

۱ــ ازسری‌اسناد مکشوفه مرکز بهائیان

هیئت‌های معاونت
ای ـ م ع ـ۳ـ۱۲۸ـ۱

تصمیمات هیئت جلیله مشاورین

۱. نمره ۵۲۰۲ مورخ شهرالعزة ۱۲۷ مطابق ۱۳۴۹/۷/۲
محافل مقدسه روحانیه شیدالله ارکانهم

طبق اطلاع واصله ازهیئت مشاورین‌قاره‌ای درغرب آسیا درامتثال‌امریه دیوان عدل‌اعظم الهی دائر برافزایش عدد حضرات اعضاء معاونت علیهم بهاءالله درغرب آسیا هیئت مجلله مشاورین مقرر داشته‌اند درایران چهارنفـرعضوجدید تعیین وباین سمت منصوب شوند. اسماء نفوس مذکوره بشرح ذیل باستحضارمیرسد:

۱. سرکارخانم روح‌انگیزخانم مهانیان (آبادان)
۲. جناب دکترمسرور دخیلی (مهاباد)
۳. » دکترمنوچهر مفیدی «مشهد)
۴. » ابراهیم خلیلی (عباس‌آباد)

این محفل انتصاب نفوس مفصلةالاسامی فوق را باین سمت تهنیت و تبریك عرض‌می‌نماید وامیدواراست درظل‌توجهات‌الهیه بخدمات‌باهره موفق‌ومؤید شوند.
با تقدیم تحیات بهائی ـ منشی‌محفل

۱ـ نمره ۵۶۴۴مورخ ۱۵شهرالمشیه ۱۲۷ـ مطابق ۱۳۴۹/۷/۱۹

محفل مقدس روحانی شیدالله ارکانه

لطفاً صورتی‌ازمناطق ایران که ازطرف هیئت مجلله مشاورین‌قاره‌ای درغرب آسیاجهت تشویق وترغیب‌یاران درامرمهاجرت وتشریفات وایفای وظایف روحانیه بین حضرات اعضای هیئت معـاونت تقسیم‌گردیده جهت استحضارآن محفل جلیل ارسال می‌شود ضمناً خاطرنشان می‌سازد که اعضاء هیئت معاونت هروقت صلاح و مقتضی‌دانستند وفرصتی‌حاصل شد یاران سایرمناطق را ازفیض دیدار خود معطوف خواهند فرمود.

خواست محافل مقدسه روحانیه‌کمال مراقبت رامعمول خواهند داشت‌که از وجود اعضای آن هیئت مجلله‌کمال استفاده بعمل‌آید.

با تقدیم تحیات بهائی‌ـ منشی‌محفل

هیئت‌های معاونت
ای ـ م ع ـ۲ـ۱۲۸ـ۱

(۲) دستخط های بیت‌العدل اعظم

۱ـ طبق دستخط منیع مورخ ۲۴ جـون ۱۹۶۸ بیت‌العـدل اعظم با موافقت حضرات‌ایادی امرالله مقرر شده‌است:

(بنابراین هیئتهای معاونت برای صیانت امرالله ونشر نفحات‌الله ازاین ببعد تحت نظرهیئتهای مشاورین قاره‌ای بخدمت مشغول خواهند بود راپورت اقدامـات خودرا به‌هیئتهای مزبور تسلیم خواهند داشت وهیئتهای مشاورین قـاره‌ای هرموقع مقتضی ولازم باشد اعضای هیئتهای معاونت را تعـویض یا اعضای جدید را تعیین خواهند نمود ـ درمراحل اولیه‌انتصابات ویا تغییراتی که از این‌لحاظ ضرورت پیدا کند پس‌ازمشورت باحضرات‌ایادی‌امرالله که قبلا برای آن‌قاره یامنطقه تعیین گردیده بودند انجام خواهدگرفت).

۲ـ مطابق پیام‌منیع رضوان ۱۹۷۰ بیت‌العدل‌اعظم (نظر باتساع دائره‌خدمات امریه درسراسرجهان به‌هیئتهای‌جلیله مشاورین دستورداده شد چهل‌وپنج عضوجدید برای هیئتهای معاونت منصوب‌فرمایند. نه‌نفر درافریقا شانزده نفر درآسیا دونفر در استرالیا وهیجده نفر درنیمکره غربی.

توضیح ـ طبق دستورات فوق عده اعضاء هیئتهای معاونت بیکصدوهفده نفر بالغ گردیده وجزئیات وظایف آنان و طریقه ارتباطشان باجامعه بهائی و تشکیلات اداری‌امری وهیئت‌جلیله مشاورین‌درقسمت‌بیان وظایف هیئت‌جلیله مشاورین‌ذکرشده است.

هیئت‌های معاونت
ای ـ م ع ـ۳ـ۱۲۸ـ۲

تصمیمات هیئت مشاورین

حوزه مأموریت اعضای هیئت معاونت در ایران

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۱	جناب اشراقی	بندرعباس	منطقه ۵	
۲	» »	رفسنجان	» ۵	
۳	» »	کرمان	» ۵	
۴	» »	زاهدان	» ۱۴	
۱	جناب خلیلی	تجریش	منطقه ۳	
۲	» »	دره قشلاق	» ۳	
۳	» »	زنجان	» ۳	
۴	» »	طهران‌سر	» ۳	
۵	» »	قزوین	» ۳	

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۶	جناب خلیلی	کرج	» ۳	
۷	» »	کلاك	» ۳	
۸	» »	یوسف‌آباد	» ۳	
۹	» »	چالوس	» ۱۲	
۱۰	» »	رشت	» ۱۲	
۱۱	» »	شهسوار	» ۱۲	
۱	جناب دکتر دخیلی	تبریز	منطقه ۱۰	
۲	» »	رضائیه	» ۱۰	
۳	» »	سیستان	» ۱۰	
۴	» »	مراغه	» ۱۰	
۵	» »	مهاباد	» ۱۰	
۶	» »	میاندوآب	» ۱۰	
۱	جناب دکتر روحانی	اراك	منطقه ۱	
۲	» »	داودیه	» ۱	
۳	» »	زرگنده	» ۱	
۴	» »	طهران	» ۱	
۵	» »	کاشان	» ۱	
۶	» »	مهرآباد	» ۱	
۷	» »	سنگسر	» ۴	
۸	» »	شاهرود	» ۴	
۹	» »	طهران پارس	» ۴	

شماره	عضو هیئت معاونت	قسمت‌های امریه	مناطق	ملاحظات
۱۰	جناب دکتر روحانی	طهران‌نو	منطقه ۴	
۱۱	» »	عباس‌آباد	» ۴	
۱۲	» »	قلهک	» ۴	
۱۳	» »	نارمک	» ۴	
۱۴	» »	گنبدکاوس	» ۶	
۱	جناب دکتر عباسیان	آریاشهر	منطقه ۳	
۲	» »	امیرآباد	» ۲	
۳	» »	بابل	» ۲	
۴	» »	بابلسر	» ۲	
۵	» »	بهنمیر	» ۲	
۶	» »	دروس	» ۲	
۷	» »	ساری	» ۲	
۸	» »	شاهی	» ۲	
۹	» »	شهرآراء	» ۲	
۱۰	» »	خرم‌آباد لرستان	» ۹	
۱۱	» »	سنندج	» ۹	
۱۲	» »	کرمانشاه	» ۹	
۱۳	» »	همدان	» ۹	
۱۴	» »	گرگان	» ۶	
۱۵	» »	بیدرشاه	» ۶	
۱۶	» »	شاه‌آباد غرب	» ۹	
۱	سرکارخانم مهانیان	آبادان	» ۸	

۵ اصفهان » وحدت
۷ اندیمشك خانم مهانیان

ب

۹ بابل جناب عباسیان
۱۱ بجنورد » مفیدی
۱۳ بندرعباس » اشراقی
۱۵ بیرجند » مفیدی

ت

۱۶ تجریش جناب خلیلی

ج

۱۸ جلفا اصفهان جناب وحدت

چ

۱۹ چالوس جناب خلیلی

خ

۲۰ خرم‌آباد لرستان جناب عباسیان

د

۲۲ داودیه جناب روحانی
۲۴ دروس » عباسیان

ر

۲۵ رضائیه » دخیلی
۲۷ رشت » خلیلی

ز

۲۸ زاهدان جناب اشراقی
۳۰ زنجان » خلیلی

س

۳۱ ساری » عباسیان

۶ امیرآباد جناب‌عباسیان
۸ اهواز خانم مهانیان

۱۰ بابلسر جناب عباسیان
۱۲ بندرشاه » »
۱۴ بهنمیر » »

۱۷ تبریز جناب دخیلی

۲۱ خرم‌شهر خانم مهانیان

۲۳ دره‌قشلاق جناب خلیلی

۲۶ رفسنجان جناب اشراقی

۲۹ زرگنده جناب روحانی

۳۲ سنگسر » روحانی

۳۳ سنندج » »
۳۴ سیستان » دخیلی

ش

۳۵ شاه‌آباد غرب »
۳۶ شاهی » عباسیان
۳۷ شاهرود جناب روحانی
۳۸ شهرآراء » »
۳۹ شهسوار » خلیلی
۴۰ شیراز » وحدت

ط

۴۱ طهران » روحانی
۴۲ طهران پارس جناب روحانی
۴۳ طهران سر جناب خلیلی
۴۴ طهران‌نو » »

ع

۴۵ عباس‌آباد » روحانی

ق

۴۶ قزوین » خلیلی
۴۷ قلهك » روحانی

ك

۴۸ کاشان » روحانی
۴۹ کرج » خلیلی
۵۰ کرمان » اشراقی
۵۱ کرمانشاه » عباسیان
۵۲ کلاك » خیلی

گ

۵۳ گنبدکاوس » روحانی
۵۴ گرگان » عباسیان

م

۵۵ مراغه » دخیلی
۵۶ مرودشت » وحدت
۵۷ مشهد » مفیدی
۵۸ مهاباد » دخیلی
۵۹ مهرآباد » روحانی
۶۰ میاندوآب » »

ن

۶۱ نارمك » »
۶۲ نجف‌آباد » وحدت
۶۳ نی‌ریز » وحدت
۶۴ نیشابور » مفیدی

ه

۶۵ همدان » عباسیان

ی

۶۶ یزد » وحدت
۶۷ یوسف‌آباد » خلیلی

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. .....
Author.....
Title... .....
.....
... .

فصل هفدهم

بابیگری ازدر رفت نوماسونی از پنجره بدر آمد

گرچه بابیان را زمان ناصرالدین‌شاه روسها از ایران بردند اما دیری نپائید که انگلیسها آنانرا تعلیم داده بصورت **نوماسون** از پنجره وارد ساختند. باتوجه به‌سیری که بابیت‌طی کرد بهائیت شد سپس تحت حمایت‌های بین‌المللی رشد نمود وریشه دراسرائیل دوانید و شاخه‌هایش را درایالات متحده گسترانید وقتی به ایران بازگشت چهره وماهیتی غیراز آن داشت که نخست ادعا می کرد یا ادعا می‌شد.

نفوذ نوماسونی در رژیم پهلوی به‌بالاترین رده‌های حکومتی از پزشك مخصوص شخص اول مملکت گرفته (دکتر ایادی) تا درون حساسترین ارگانها مانند مراکز فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی حاکی از آن‌است که تشکیلات جدید تاچه‌اندازه سیستماتیك پیاده شد و چه‌اهدافی را دنبال می کرد. در اینجا آن عبارت کتاب اسرار سازمان مخفی‌یهود مصداق پیدا می کند که می گوید:

«مارپیچ و ماریهود»: فصل‌سوم اندرزهای رهبران یهود و

خلاصه‌ای از مسیرمارپیچی و تکامل اولاد اسرائیل را بسوی‌حکـومت مطلقه دنیائی تشریح‌می کند و برای نشان‌دادن قدرت‌ظفر نمون یهود آنرا به‌ماری تشبیح کرده که می‌خواهد طعمه‌اش را محاصره کند. فرزندان‌اول اسرائیل را به‌سرمار تشبیه نموده که در قلب هر کشوری برای‌فاسد کردن نسل و برای ازبین‌بردن‌آن ملت فرومی‌برد وپس‌ازآن که مسیر خـودرا طی کرد به‌اهدافش رسید ومأموریتش را بپایان رسانید بـه‌جای خود باز می گردد.[1]

حال‌باتوجه به‌زایش‌بهائیت در دامان اسرائیل‌وحمایت‌های‌همه‌جانبهٔ انگلستان و ازآن مهمتر پشتیبانی یهودیان امریکائی از بهائیت، باید دید که چه اهدافی به این فرقه درایران واگذار شده‌بود: بازمی گردیم به‌حوادث و رجوع‌می کنیم به حوادث:

اهمیت عدد۱۹ نزد بابیان ولژروشنائی شیراز!

«بهاءالله ـ پایه‌گزار فرقهٔ بهائیت بعداز ۱۹ سال از زمان باب ظهور خود را اعلان کرد»

گرچه درمورد اهمیت عدد۱۹ نزد بابیان درفصل‌های گذشته به تفصیل سخن رفت اما بنابه اهمیت موضوع مروری دیگر براهمیت این عـدد ارتباط‌آن بابحث موردنظر بهتر روشن می‌شود:

اعتقاد به‌اسرار حروف و ارقام ازقدیم دربین مردم وجـود داشته ولی در بین بعضی از اقوام این اعداد نقش فوق‌العاده‌ای دارند که در اصل این رسم ازمعتقدات خرافی **کلده و آشور** بجا مانده است.

۱ـ کتاب‌اسرار ـ سازمان مخفی یهود

عدد۱۹ بهرحال یکی ازهمین‌موارد است که نزد بابیان بی‌نهایت اهمیت‌دارد که درزیر به‌چندمورد از آن اشاره می‌شود:

ـ باب سال وماه را برمبنای ۱۹ تقسیم‌بندی نمود ونیز خودویارانش را حی یعنی ۱۹ نامید.

عدد۱۹ تنها به‌همین‌جا ختم نشد، حسینعلی‌میرزا ـ بهاءالله پایه‌گزار بهائیت‌ـنیز آنرا پذیرفت وهمین‌تقسیم‌بندی را قبول کرد.

ـ باب «بیان»، کتابش را بـه نوزده‌واحد تقسیم‌کرد وگفت بـه‌هرفرد بابی واجب است هرنوزده‌روز نوزده‌آیه از آیات بیان را بخواند واگر برای او مشکل باشد ۱۹ مرتبه این ذکر را بخواند «الله...»

برای‌نماز...بخواند،تکبیراول ۱۹ مرتبه «انابکل...بگوید...

ـ «باب» واحد وزن‌طلا را مثقال‌وهرمثقال را ۱۹ نخود قرار داده است...

ـ برپیروان‌خود واجب‌نموده که بعدازاو تعداد کتابهایش از ۱۹مجلد زیادتر نسازند.

ـ درموردطلاق... بعداز انقضاء ۱۹ماه طلاق می‌دهد، دیگر رجوع به‌زوجهٔ مطلق لازم نیست مگر بعداز گذشتن ۱۹روز...

ـ هرزنی‌را میشود ۱۹مرتبه طلاق داد...

ـ عیدرضوان‌ـ همزمان باعیدنوروزـ ۱۹روز نخست مخصوص به‌خودباب دارد و بقیه برای هیجده‌نفر امنای (حی) ۱۹۰۰۰۰=(۹+۱۰ی+ح)

ـ اگر یك‌بابی ببیند و ... تجاهل کند ۱۹روز زنش براو حرام می‌شود.

ـ سپس واجب می‌گردد به‌دادن ۱۹مثقال‌طلا... ۱۹مرتبه استغفار کند.

ـ برهرفردبابی واجب است‌ـ که درهرماه‌شکلی رسم‌کند که دارای ۱۹خانه باشد...

ـ واما... روز ۱۹فوریه سال۱۹۱۹ـم هم لژ روشنائی شیراز باشرکت ۱۹نفر انگلیسی درشیراز تأسیس‌شد:

لژ روشنائی شیراز Light in Shiraz

«...نخستین لژ فراماسونری با اجازهٔ انگلیس در ایران، که می‌توان آن‌را قدیمی‌ترین لژ دانست.

لژ روشنائی در شیراز

نخستین لژ فراماسونری با اجازه انگلیس در ایران، که می‌توان آن‌را قدیمی‌ترین لژ دانست، لژ نظامیان انگلیسی بنام «روشنائی در شیراز» ـ Light in Shiraz است. این لژ که بموجب فرمان، گراندلژ اسکاتلند در روز نوزدهم فوریه ۱۹۱۹ (۱۳۳۷ ه)۳۰ بهمن ۱۲۹۷ ـ ش در شهر شیراز بوسیله افسران و گروهبانان ارتش مستعمراتی انگلیس تشکیل شد، مدت نیم‌قرن است که باشماره ۱۹۱۱[1] بفعالیت خود ادامه می‌دهد. فرمان تأسیس لژ مذکور بموجب فرمان کتبی وضمانت برادر بسیار ارجمند فراماسونی انگلیس بنام ماژور ژنرال جنینگر W. E. Jennings, M. D. IMS صادر شده است و افسران زیر را می‌توان ازجمله مؤسسین این لژ درایران دانست.

1. Rt. Wor. Bro. W. H. Hallsworth
2. « E. F. Orton.
3. « C. H. Carr.
4. « S/Howard.
5. « J. E. B. Horson.
6. « F. W. Hurse.
7. « N. Briggs.
8. «]. B. Dalzell–Hunter.

۱ـ بیان دارای ۱۹ واحد است که باب ۱۱ واحد آنرا نوشت وبقیه را به‌میرزا یحیی واگذار کرده

9. « A. G. Woosnam.
10. « W. Hayes.
11. « H. M. Mcintyre.
12. « J. W. Smalley.
13. « H. Webber.
14. « A. D. Wise.
15. « J. H. Kerson.
16. « A. Wiliiams.
17. « De. V. Condon.
18. « H. A. K. Gongh.
19. « W. J. Marmion.[1]

لژ کوروش شماره ۱۵۷۴

سومین لژ فارسی‌زبان وابسته به‌گراندلژ اسکاتلند، لژ کوروش شماره ردیف ۱۵۷۴ می‌باشد. این لژ انگلیسی‌را می‌توان کانونی برای پذیرش اعضای جدیدسایر تشکیلات فراماسونی انگلیسی دانست. زیرا برخلاف لژخیام که در آن تحصیل‌کرده‌ها وروشنفکران عضویت دارند، دراین لژ اشخاص رنگارنگ باافکار وعقاید ومشاغل گوناگون وحرف مختلف گردهم آمده‌اند.

فرمان‌تأسیس لژ کوروش در ۱۴ اگست ۱۹۶۰ از طرف استاداعظم گراندلژ اسکاتلند، صادرشده ودر۹ آذر ۱۳۳۹ درتهران‌در کاخ بنایان‌آزاد (کلیسای انجیلی) زیرنظر استادان انگلیسی لژ روشنائی در ایران گشایش یافته است. در سالنامه سال ۱۹۶۱ نام این‌لژ در ردیف سایر لژهای جهانی اسکاتلند ثبت‌گردیده و ازسال بعد نخستین‌رابطین‌لژ در انگلستان وایران بدین‌شرح معرفی شده‌اند.

۱- فراماسونری، ج۳ ص۱۱۵

بنیان‌گذاران لژ کوروش که درنشریه‌های رسمی این‌لژ معرفی شده‌اند به‌شرح زیرمی‌باشند:

۱ـ برادر دکترعلی پرتو
۲ـ برادر دکترجعفرجهان
۳ـ برادر دکتررحمت مرشدزاده
۴ـ برادر حسین رامتین
۵ـ برادر دکترمهدی ذوالریاستین
۶ـ برادر احمد افخمی
۷ـ برادر علیرضا هروی
۸ـ برادر دکتراحمدتوکلی
۹ـ برادرمهندس‌علی‌اصغر بختیار
۱۰ برادر یوسف‌مازندی
۱۱ـ برادر فتح‌الله فرود
۱۲ـ برادر کیقبادظفر
۱۳ـ برادرمهندس‌حسین‌شقاقی
۱۴ـ برادر دکترعبدالحسین‌راجی
۱۵ـ برادر دکترارفع‌السلطنه فرخ
۱۶ـ برادرهرن
۱۷ـ برادر دکترگزنی
۱۸ـ برادر صالح‌چتایات
۱۹ـ برادر ادواردچتایات[1]

لژکوروش در سومین‌چهارشنبه هرماه مسیحی درباشگاه‌رازی، تشکیل‌جلسه

۲ـ فراماسونری، ج۳ ص۲-۲۷۳

می‌دهدوهمانطور که گفته‌شد، لژهائی که درتهران بایکی از شهرهای ایـران تشکیل می‌شود، ابتدا اعضای آن دراین لژ پذیرفته شده، سپس به‌سایر لژها منتقل می‌شوند.

در دوران فعالیت هشت‌ساله لژمذکور تاکنون، چندین «استاد ارجمند» کـه یکی از مقامات عالی فراماسونی است، دراین‌لژ پذیرفته شده‌اند کـه برای نمونه تشریفات ورود دونفر ازاستادان را ازنشریه بسیار محرمانه خود آنها نقل می‌کنیم: همان‌روزیکه «لژ تهران» باصطلاح فراماسونها «تقدیس» یافت، فراماسونهای زیر به عنوان «اولین افسران لژتهران شماره ۱۵۴۱ ـ ق. اس»به‌مرکزلژ در انگلستان‌معرفی شدند و پنج‌ماه بعد، دومین انتخابات «افسران لژتهران» بدین‌شرح صورت‌گرفت:

دوره اجلاسیه سال ۱۳۳۷ ـ ۱۳۳۸ ونتیجه انتخابات
روز ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۷

۱ـ حضرت‌استادارجمند، دکترمحمدحسابی
۲ـ رئیس محترم قبلی ، مهندس حسین شقاقی
۳ـ قائمقام‌استاد، دکترغلامرضا کیان
۴ـ معاون‌استاد، ابدال‌بختیار
۵ـ سرپرست‌ارجمنددوم، دکترعلی‌اصغرخشایار
۶ـ سرپرست ارجمنددوم مهندس‌قباد ظفر
۷ـ دبیر، مهندس میرعبدالباقی
۸ـ خزانه‌دار، محمود فرمند
۹ـ کمك‌خزانه‌دار، مهندس‌علی‌اصغر بختیار
۱۰ امین‌خیریه، مهندس‌محسن‌فروغی
۱۱ـ خطیب، سلیمان‌بهبودی
۱۲ـ راهنمای اول، مهندس‌ناصر بهبودی

۱۳ـ راهنمای‌دوم، حسن اسکندری
۱۴ـ تشریفات، سرلشکر اسماعیل شفائی
۱۵ـ زیوردار،هادی مصدقی
۱۶ـ کتاب‌بر، مهندس‌عباس‌محمدی(تاد)
۱۷ـ نگهبان داخلی،حسن اسکندری ـ محمود فرهمند ـ فضل‌الله مقدم
۱۸ـ نگهبان‌خارجی،سرهنگ‌فضل‌الله مقدم
۱۹ ـ بازرسان حساب،سی‌ـ ای ـ فری ـ اف ـ اس ـ دورابجی
لژخیام ، تابع قانون اساسی گراندلژ اسکاتلند

لژ خیام شماره ۱۵۸۵

دومین لژ فارسی‌زبان که گراندلژ اسکاتلند در ایـران تشکیل داد، لژ خیام است. این‌لژ درسال ۱۳۴۱ (۲ نوامبر ۱۹۶۱) در تهران تشکیل شد و تقدیس یافت و اعضای مؤثری که درمراسم افتتاح تأسیس آن دخالت‌داشتند، عبارتند از:

۱ـ دکتر احمد علی آبادی
۲ـ دکترمرتضی‌رسا
۳ـ دکترهوشنگ آرام
۴ـ دکترباقر عاملی
۵ـ دکترفرزین
۶ـ دکتر کرباسفروشان
۷ـ دکترناصر یگانه
۸ـ دکترایرج وحیدی
۹ـ دکترحسین اسفندیاری
۱۰ـ دکترناصر حداد

۱۱ـ دکتر محمد طاهری
۱۲ـ مهندس شیلاتی‌فرد
۱۳ـ رحیم متقی ایروانی
۱۴ـ عباس اسفندیاری
۱۵ـ هاشم حکیمی
۱۶ـ دکتر احمدتوکلی
۱۷ـ دکتر مصطفی نامدار
۱۸ـ هوشنگ عامری
۱۹ـ مهندس طاهر محمدی

در تأسیس این لژ، نکته بسیارجالبی که به‌چشم مـی‌خورد، انتخاب اعضای آن است.

قبول عبودیت و برتری

لژ روشنائی در ایـران برای اینکه بـرتری و سروری خود را بـرروی همه فراماسونهای ایرانی و کنترل خودرا براعمال آنان‌حفظ کند، واز کارها و اطلاعات آنها حداکثر بهره‌برداری را بنماید مسئله‌ی «نظارت کامل» را عنوان کرده و آنرا برلژهای ایرانی تحمیل نموده است،

این‌اقدام که به نفع سازمان‌های اطلاعاتی، اقتصادی و سیاسی انگلیس در ایران است بدون‌درنگ باموافقت مرکزلژاسکاتلند در ادنبورك روبرو شد. آنها به کارگردانان‌لـژ دستور دادنـد تا «سروری» و«برتری» وقبول «عبودیت»ازگراندلژ اسکاتلندرادرهرزمینه‌برلژهای‌انگلیسی،فرانسوی وآلمانی‌جدیدالتأسیس بقبولانند. عده‌ای ازفراماسونهای جوان که قبل‌از ورودبه‌لژهای ماسونی هدف این تشکیلات مخفی را فقط وفقط استعانت وکمك وهمراهی به‌نوع‌بشر می‌دانستند، باقبول‌برتری

وسروری و عبودیت نژهای انگلیس مخالفت کردند، ولی‌چون قوانین فراماسونی اطاعت محض و کورکورانه از دستورات اولیه ایجاب می کند، به ناچار همه فراماسونهای سه‌دسته مذکور حاضربه پذیرفتن «عبودیت» و «سروری» و «برتری» گراندلژ اسکاتلند شدند و بدین‌ترتیب است که بعد از مدت کوتاهی «کریستوفر اسحق‌فری» یهودی تبعهٔ انگلیس که همه‌جا خودرا حاکم مطلق و آمر حقیقی فراماسونهای ایرانی می‌داند، در رأس کلیه سازمانهای فراماسونی قرار می گیرد. منتهی چون دراین ایام زمزمه‌های مخالفت در لژها علیه انتصاب برخاست و بیشتر اعضای‌لژهای آلمانی بااطاعت کورکورانه و قبول عبودیت انگلیس‌ها مبارزه‌شدید را آغاز کردند، موضوع انتخاب سناتور دکترسعیدمالك در رأس گراندلژ محلی ایران عنوان‌شد.

این سازمان فراماسونری که District Grand Lodge of Iran نامیده می‌شود، وظیفه‌اش ایجاد هماهنگی برمجموع فعالیت‌ها، کسب اطلاعات واصله، حتی نظارت برمشاغلی است که درایران به‌افراد واگذار میشود.

کریستوفراسحق فری یهودی‌الاصل تبعه انگلیس

اکنون می‌پردازیم به‌معرفی یکی ازبرجسته‌ترین اعضای‌لژ روشنائی درایران که هم‌اکنون‌بردوازده‌لژ دیگروابسته به‌سازمانهای جهانی گراندلژ اسکاتلند درایران ریاست دارد. او که دوسال‌قبل به‌سمت ناظر اعظم لژهای انگلیس در ایران انتخاب شده، «کریستوفراسحق‌فری» نام‌دارد و تبعه انگلیس است. این انگلیسی یهودی‌الاصل[1] که مدعی پیروی ازمذهب مسیح است ازچهل‌سال‌قبل تاکنون درایران بسر می‌برد.

۱ــ درسالنامه سال ۱۹۶۸ ــ گراندلژ اسکاتلند اسم‌اول اورا اسحق Isaac ذکر می کنند واین‌خود بهترین‌دلیل یهودی بودن‌اوست. رجوع‌شود به‌صفحه ۲۱ سطر ۱۶ سالنامه سال ۱۹۶۸.

از سوابق‌او در انگلستان هیچ‌اطلاعی دردست نداریم ولی از دوران اولیه خدمتش در شرکت سابق نفت گزارشهای تأسف‌آوری موجود است.

او زمانی در تجارخانه شرکت‌نفت و بعدها در سازمان‌های کسب اطلاعات شرکت سابق‌نفت فعالیت داشت و آخرین‌پستش ریاست اداره کارگزینی بوده‌است که پس‌از ملی‌شدن صنعت‌نفت به‌خدمتش خاتمه‌داده‌اند. فری پس‌ازاخراج ازایران به‌عراق رفت ومدتی دربصره علیه دولت‌ایران فعالیت‌می کرد،ولی‌بعداً به‌رودزیارفته وپس‌ازدوسال‌باردیگر به‌تهران‌بازگشت. شغل ظاهری‌ارنمایندگی شرکتهای‌انگلیسی در ایران و دادوستدهای بازرگانی است. دوران فعالیت سیاسی و فراماسونری کریستوفری از سال ۱۹۴۵- م (۱۳۲۴- ش) درشهرآبادان آغاز می‌شود. بدینترتیب که او در این شهر وارد لژ پیشاهنگ Picner که لژ شماره ۱۳۰۵ - وابسته به‌لژ اسکاتلند بود، شد. او درسال ۱۹۵۰- م (۱۳۳۰ - ش)به‌لژ روشنائی درایران‌پیوست[1] وپس‌از اینکه بدستور حکومت وقت ایران از خدمت در شرکت‌نفت اخراج شد، فعالیت فراماسونری‌خودرا درلژ فراماسونری (فیحا Faiha شماره ۱۳۱۱) که یکی از لژهای تابعه اسکاتلند دربصره است و اساس‌آنرا پسران شیخ‌خزعل بنیان نهاده‌اند دنبال‌کرد. درسال ۱۹۵۳ - م (۱۳۳۲ - ش) که مجدداً به‌ایران بازگشت باردیگر درلژروشنائی درایران فعالیت خودرا ازسرگرفت[2] وبموجب مندرجات سالنامه‌سال ۱۹۶۸ گراندلژ اسکاتلند در بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ (۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶) یکی‌از معروفترین و فعالترین اعضای لژهای انگلیسی در ایران بوده است، بطوریکه در کتاب سال مذکور، این دوران از فعالیت اورا «Moster Thereef» توصیف کرده‌اند.

هنگامی که لژتهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به‌لژ اسکاتلند که مؤسسین آن در بصره، زیرنظر شیخ‌خزعلی به‌افتخار عضویت در سازمانهای فراماسونری درآمدند

۱ــ ایضاً ص۲۱ سالنامه سال ۱۹۶۸ گراندلژ اسکاتلند.

۲ــ دراصطلاح فراماسونری اینگونه انتقالات را (Affiliated) می‌گویند.

و این لژ درتهران تأسیس شد، اسحق‌فری بعضویت لژ تهران درآمد و از آن‌پس در سایر لژهای فراماسونری ایران نقش اصلی واساسی‌را داشته است ودارد.

فعالیت‌او درلژهای انگلیسی، بدان‌پایه ومقام رسیده که استاداعظم لژاسکاتلند به‌این یهودی‌انگلیسی‌مقام Honorary Junior Grand Warden را داده‌است. کریستوفراسحق‌فری یهودی‌الاصل که همه‌جا تظاهر بـه دیانت مسیح مـی کند، از روزی که از خدمت شرکت‌نفت اخراج شده تابه‌امروز عنوان اداره چندین شرکت ومشاغل گوناگون را داشته‌است وهم‌اکنون‌نیز درپناه این عناوین به‌زندگی سیاسی، اجتماعی وفعالیت فراماسونری خود ادامه می‌دهد. چنانکـه اینك بـه‌اتفاق یوسف مازندی ـ برادرهمسر درگذشته‌اش ـ شرکت اسکو Asco در خیابان سپهبدزاهدی را اداره می کند.

این‌یهودی انگلیسی که درسازمان فراماسونری به‌مقام «ناظراعظم» لژ «ناحیه ایران» رسیده است، بالاترین مقام‌را درسازمان ماسونی ایران دارد. اوبر پانصدنفر از فراماسون‌های انگلیسی، تبعه ایران حکومت می کند، و این گروه ناچاراندست اورا ببوسند وفرامین اورا بدون درنگ وچون وچرا اطاعت واجراء کنند.

فراماسونها از روزیکه تأسیسات خودرا درجهان گسترش داده‌اند تابه‌امروز همواره مدعی بوده وهستند که معلم‌اخلاق، مجسمه شرافت ودرستی و پـاکدامنی می‌باشند. شاید بتوان قبول کرد که دربین فراماسونهای ایرانی، درگذشته و حـال مردان شرافتمند، درستکار وطرفدار حق و عدالت، ومعتقد به‌دیانت اسلام و وجود ذات‌باریتعالی، وجود داشته ودارند. چنانچه هم‌اکنون‌نیز دراجتماعات‌فراماسونهای ایرانی ـ ودرلژهای وابسته به انگلیس، فرانسه، آلمان واژمستقل‌ایران که وابستگی به‌هیچیك از سازمانهای جهانی را ندارد ـ چنین‌افرادی یـافت مـی‌شوند. اینان در اجتماع ایران نیز به‌نیکنامی و پاکدامنی مشهور هستند و خود نیز بدین‌صفات‌عالیه انسانی اعتقاددارند.

ولـی‌بطوریکه‌در بخشی از همین کتاب خواهد آمد عده‌ای ازفراماسونهای

کنونی ایران موردتنفر عامه‌مردم هستند، بلکه در محاکم دادگستری ایران سوابقی داشته ودربسیاری ازسوءاستفاده‌ها وسوءجریانات سهیم وشریك بوده‌اند. وهنوزهم هستند... وپرونده‌های بعضی از آنها به‌پایه محکومیت قطعی نیز رسیده است.

به عنوان‌مثال همین اسحق‌فری ناظراعظم فراماسونری ایران وکسیکه پانصد فراماسون‌ایرانی‌مجبور به‌بوسیدن دستهایش‌هستند، پرونده‌هائی‌درشعبه اول‌دادسرای تهران واقع در خیابان فرصت دارد که خلاصه‌ای از آنرا برای‌شناختن هرچه‌بیشتر این استاداعظم و رهبر سازمان فراماسونری انگلیس در ایران، نقل مـی کنیم: این پرونده‌ها که به‌شماره ۴۶-۲۹۸۹ و ۴۷-۴۹۰ درشعبه‌اول دادگاه‌بخش تهران تشکیل شده مبنی‌برادعای‌او علیه بانو «انی مازندی» مادرهمسر فقیداو «رزی‌مازندی»است. قبل‌از اینکه، خلاصه پرونده را نقل کنم لازم است، شمه‌ای از زندگی خانوادگی‌وی راکه منجر به‌طلاق‌همسراولش وازدواج بارزی مازندی شده‌است، بنظر خوانندگان ارجمندبرسانیم:

۱

هنگامیکه اسحق‌فری به ایران آمد همسری بنام «مادلین‌ماتیلدا» داشت کـه اورا بنام خانوادگی شوهرش «مادلین‌فری» می‌نامیدند. دوران زندگـی این زن و شوهر همیشه بانزاع و کشمکش توأم بود. و بااینکه آنان یـك‌پسر و یك‌دختر[1] نیز داشتند، بااینحال فری در۲۶مه ۱۹۴۷همسرش را طلاق‌داد. دراین ایام رزی‌مازندی در آبادان درشرکت سابق‌نفت کارمی کرد. واسحق‌فری نیز سرکارگر نجارخانه ویا باصطلاح کارگران نفتی (فورمن) بود، «رزی» در این ایام دوخـواستگار داشت. نخست یکنفر هندی بامقام ودرآمد بیشتر و دیگری اسحق‌فری کارگر نجارخانه که همسر اولش را طلاق داده بود. فری بعد از چندین‌سال رفت‌وآمـد به‌خانه مازندی سرانجام «رزی» را حاضر به‌ازدواج باخود ساخت. باوجود اینکه بین اسحق‌فـری

۱- دختر باقی‌مانده از «مادلین» شغل اولیه‌اش ارتیست، درمراجع مختلف بـوده که هم‌اکنون همسریك‌امریکائی ثروتمند است. پسرش نیز خلبان هواپیماست.
فراماسونری جلد، ۲ ص۹ ۱۵۸

متولد هفتم ماه ۱۸۹۸ ـ با «رزی» که ازاو بیست‌سال جوانتر بوده است، اختلافات سنی زیادی وجود داشت. بااینحال «رزی» حاضر به‌ازدواج بااسحق شد. قبل‌ازانجام مراسم‌عقد بموجب قوانین مدنی ایران «اسحق‌فری» که مذهب خودرا مسیحی‌اعلام کرده‌بود می‌بایستی به‌دین‌اسلام درآید. زیرا بموجب ماده۱۹۵۹ قانون مدنی ایران (نکاح‌مسلمه باغیرمسلم جایز نیست) به‌دنبال‌این ماده‌قانون، قانونگذار ماده دیگری تصویب کرده که می‌گوید: (ماده ـ ۱۰۶۰ ازدواج زن ایرانـی باتبعه خارجی در موردی‌هم که مانع قانونی ندارد موکول به‌اجازه مخصوص از طرف دولت‌است).

بناچار اسحق‌فری درمحضر یکی از علمای شرع (احتمالاً مرحـوم آیت‌الله بهبهانی‌بوده)به‌دین‌اسلام درآمده ونام «علی»را بجای «اسحق» بروی خودگذاشت. سپس ازدواج این دوکه در تهران انجام‌شد، درمحضر رسمی نیز به‌ثبت رسید ودر قباله ازدواج مذهب‌زوجین مسلمان‌عنوان شده‌است. ولی ملیت‌رزی‌مازندی«ایرانی» وملیت «علی‌فری» انگلیسی به‌ثبت رسیده است.

نوماسونی یامثلث فراماسونیسم - صهیونیسم - بهائیسم:

«درحال‌حاضر دررأس شعبات فراماسونری انگلیس در ایـران یکنفر یهـودی‌الاصل تبعهٔ انگلیس بنام کریستوفـر ایزاك‌فری قـراردارد.فرامـوشخانه و فراماسونری درایران ج۲ ص۲۹

سرود از داوود

آیه ۱ـ اینك چه‌خوش وچه دلپسند است. کـه برادران بیکدلی باهم ساکن شوند

آیه۲ـ مثل روغن نیکوبراست. که بریش فرود می‌آید. یعنی بریش‌هارون.

آیه۳ـ که بدامن ردایش فرود می‌آید.

ومثل شبنم حرمون است. که برکوههای صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خودرا فرموده است. یعنی حیات را تاابدآلاباد[1]

۷ـ دبیراعظم برای برادران خطبه ایراد می‌کنند.

۸ـ افسران تنصب‌یکننده لژاعظم ناحیه منظم دورلژ می‌گردند ودراین‌هنگام بخش‌اول مزمور سرائیده می‌شود.

۱ـ کتاب‌مقدس ـ کتاب مزامیر یعنی زبورداوود (ازتوراة) ص ۹۳۶

مزمور بخش ۱

آهنگ کریموند

آیه۱ـ تا۳ـ خداوند شبان‌من است،
محتاج بهیچ چیز نخواهـد بـود در
مـرتعهای سبز مرا مـی‌خواباند. نزد
آبهای راحت مرا رهبری می کند.[۱]

Psalm 23, Verse 1.
Tune Crimond

The Lord's my Shepherd, I'll not not Want
He makes me down to lie.
In pastures green; He leadeth me
The quiet waters by.

۹ـ دسته افسران مزمور دورلژ مـی گردند ودراین‌هنگـام بخش دوم مزبور ۲۳ سرائیده می‌شود وسپس دسته افسران درغرب توقف کرده و حضرت دبیراعظم ارجمند شراب می‌ریزد.

مزمور ۲۳- بخش ۲

آیه۴ـ جان‌مرا برمی گرداند. وبخاطر
نام‌خود براه‌های‌عدالت هدایتم‌مینماید[۲]

۱ـ مزمور ۲۳ آیه‌های یك‌تاسه ازتوراة به‌نقل ازکتاب مقدس ص۸۴۵
۲ـ از کتاب‌مقدس ـ توراة کتاب مزامیر بخش ۲۳ ص۸۴۵

Psalm 23. Verse 2.

My Soul he doth restore again;
And me to Walk doth make
Within the paths of righteousness,
Ee'n for his own name's sake.

۱۰ـ دسته مزمور. برای بارسوم دورلژ می‌گردند و درایـن حال بخش‌سوم مزمورسرائیده می‌شود. دسته‌درجنوب توقف کرده وحضرت دبیراعظم‌ارجمندروغن می‌ریزد.

مزمور ۲۳- بخش ۳

آیه۴ـ چرن دروادی سایهٔمـوت نیز
راه روم. ازبدی نخواهم ترسید زیرا
تو بـامن‌هستی. عصا و چـوب‌دستی
تو مرا تسلی خواهد داد

Psalm 23, Verse 3.

Yea, though I watk in deash's dark vale
Yet will I fear none ill;
Por Thou art witb me; and thy rod
And staff me comfort still.

7

۱۱ـ دبیراعظم وافسران‌اعظم بمقرهای خود باز می‌گردند.

۱۲ـ دبیراعظم فرمـانیکه به‌عنوان‌لژ تهـران شماره ۱۵۴۱ صادر شده است قرائت می‌نمایند.

۱ـ ایضاً ص۳۰۳

۱۳ـ خزانه‌دار اعظم به‌مدیر تشریفات‌دستورمی‌دهد تأسیس لژرا اعلام‌نماید.

۱۴ـ خطیب تنصیب‌کننده خطبه برکت را ایراد می‌نماید.

۱۵ـ مدیرتشریفات افسران تعیین‌شده لژ تهران را دعوت می‌نماید که دور گشته و بوسیله دادن سلام استادی به‌حضرت‌دبیراعظم نسبت‌به‌لژ اعظم ادای احترام نمایند.

۱۶ـ خطیب تنصیب‌کننده دعا می‌خواند.

۱۷ـ حضرت‌دبیراعظم ارجمند می‌گوید «درعرش‌اعلاتجلیل برای‌ایزدمتعال» برادران درپاسخ می‌گویند «ودر روی زمین‌صلح وسعادت برای‌بشر»

۱۸ـ مزمور ۷۲ سرائیده می‌شود.

مزمور ۷۲ ـ آهنگ دانفرملاین

آیه۱۸ـ متبارك‌بادیهوه‌خدا که خدای اسرائیل، که او فقط کارهای عجیب می‌کند.

آیه۹ـ و متبارك‌باد نـام مجید اوتـا ابدالاباد. و تمامـی‌زمین از جلال او پربشود. آمین وآمین[1]

Psalm 72 - Tune Dunfermline

How blessed be the Lord our God
The God of Israel,
For He alone doth wondrous works,
In glory that excel.

۱ـ ترجمه‌کتاب مقدس توراة ص ۸۸۵

And blessed be His glorious name to all
Eternity:
The whole earth let his glory fill,
Amen, so let it be.

۱۹ـ لژ بنحوه مقرر و باستانی بسته می‌شود.

مراسم تنصیب

۲۰ـ لژ تهران شماره ۱۵۴۱ بوسیله حضرت استاد ارجمند تنصیب کننده در درجه اول افتتاح می‌شود.

۲۱ـ مدیر تشریفات برادر حسین شقاقی استاد تعیین شده را معرفی می‌نماید.

۲۲ـ حضرت استاد ارجمند تنصیب کننده خطابه‌ای برای استاد تعیین شده ایراد می‌نماید.

۲۳ـ مدیر تشریفات خلاصه‌ای از تکالیف باستانی را قرائت می‌نماید.

۲۴ـ حضرت ارجمند تنصیب کننده مراسم یـاد کردن سوگند و وفاداری را اداره می‌نمایند.

۲۵ـ انجام مراسم سرود.

سفر اعداد[1]

آیه ۲۴ـ یهوه ترا برکت دهد و تـرا محافظت نماید.

آیه ۲۵ـ یهوه روی خود را برتو تابان سازد و برتو رحمت کند.

۱ـ توراة ـ سفر اعداد باب ششم ترجمه کتاب مقدس ص ۲۱۴

All people that on earth dwell
Sing to the Lord with cheerful voice
Him serve with, his mirth praise Forthtell
Come ye before Him and rejoice.
Know that the Lord is Cod indeed,
Without our aid he did us make
We are his flock He doth us fee
And for His sheep He doth us take.

۴۰ـ خواندن دعا بوسیله خطیب.

۴۱ـ حضرت دبیراعظم ارجمند کوبه‌را که علامت قدرت است ازطرف لژ اعظم به‌حضرت استادارجمند اعطا می‌نماید.

۴۲ـ حضرت استادارجمند پاسخ می‌دهد.

۴۳ـ اعطای عصای مدیر تشریفات برادر د. ماکنیل خزانه‌دار ارجمنداعظم.

۴۴ـ برادرشقاقی مدیر ارجمند تشریفات جواب می‌دهد.

۴۵ـ حضرت استاد ارجمند دیپلم‌ها ونشانهای مؤسسین ونشانه‌های لیاقت را اعطا می‌نماید.

۴۶ـ هیئت نمایندگی لژ اعظم اسکاتلند بدسته منظم ازلژ خارج می‌شوند.

۴۷ـ لژ بنحو مقرر وباستانی بسته می‌شود.

۴۸ ـ سرود اختتام ـ آهنگ الرس

پدر باردیگر به‌نـام تو یکصدا سرود
پرستایش بدرود خودرا می‌سرائیم.
می‌ایستیم تاپیش‌از پایان نیایش درود
خودرا برتو نثار کنیم.
سپس‌ازسرتواضع‌زانو زنان درانتظار

کلام آشتی‌تر می‌مانیم،
خداوندگارا روشنی‌خودرا دراین‌شبی
که درراه‌است بماعنایت‌فرما وتاریکی
آنرا بروی‌ما به‌روشنی مبدل‌ساز.
اطفال‌خودرا ازگزند وخطر فارغ
نگاهدار.
چون تاریکی وروشنی هردو برای تو
یکسانند.[1]

Closing Ode – Tune Ellers

Father again to Thy dear name we raise
With one accord our parting hymn of praise
We stand to btess Thee ee'r our worship
cease
Then lowly kneeling wait Thy word of peace
Grant us Thy peace Lord through the
coming night
Turn Thou for us it's dakness into light
From harm and danger keep Thy children free
For dark and light are both alike to Thee.

قبل‌از آنکه به‌رابطه فراماسونری و بهائیگری بپردازیم باید نخست رابطهٔ فراماسونری وصهیونیستی تاحدودی روشن‌شود: خوب روشن‌شود:

فصل‌سوم کتاب «اسرار سازمان مخفی‌یهود» تحت‌عنوان: مارپیچ و ماریهود می‌گوید:

«رهبران‌یهود خلاصه‌ای از مسیرمارپیچی‌وتکامل اولاد اسرائیل را به‌سوی حکومت مطلقه ومافیائی تشریح‌می‌کند وبرای قدرت‌ظفرنمون

۱ــ ایضاً ص۲۰۷

یهود آنرا به‌ماری تشبیه نموده که همیشه دول دیگر را محاصره می کند. فرزندان اول اسرائیل را به‌سر این‌مار تشبیه نموده که درقلب هر کشوری برای فاسدکردن نسل وازبین‌بردن‌آن‌ملت فرومی‌رود وپس‌از این که‌مسیر خـود را طی کـرده و فتوحـات خود را بپایان رسانید به‌جای خود باز می گردد.»

زعمای صهیونی برای فتوحات‌خـود نقشه‌ها کشیده‌اند کـه قسمتی از آنرا انجام داده‌اند و درنظر دارند قسمت دیگر را انجام دهند... نکته‌مهم این‌است کـه درهر کشوری که سراین مار نفوذکند و پیدا شود آن کشور در کلیه‌امور سیاسی اجتماعی و اقتصادی دچار لغزش‌ها و بحرانهای گیج کننده‌ای مـی‌شود. دریك نقشه مفصل دورانهای مختلف‌نفوذیهودرا در مسکو ـ کیف ـ ادسا ـ قسطنطنیه وبالاخره درفلسطین که نقطهٔ مبدأ وانتها است نشان می‌دهد درفصل‌اول این کتاب آمده‌است: دانشمندان صهیونی چه‌می گویند: حق‌بازور است. آزادی فقط توهمی بیش نیست. قدرت فراماسون یهودشکست‌ناپذیر است، برای رسیدن به‌یك‌هدف وسائل متناسب باآن‌هدف انتخاب می‌شود و...

درلژاعظم اسکاتلند مراسمی برقرار می‌شودکه شرح آن‌را در ارتباط بااین بحث بامراجعه به‌اشعار آن‌مراسم بهمان اشعار واگذارمی کنیم:

سرودهای رسمی فراماسونری «گوسفندان یهود»

اکنون که برای نخستین‌بار، باسرودهای رسمی فراماسونـری که در مراسم افتتاح لژها وسایرتشریفات مخصوص، همراه باموزیك‌خوانده می‌شود، آشناشدید، وملاحظه فرمودید که چگونه این‌سرودها، عیناً از «توراة» ـ کتاب مذهبی یهودیان اقتباس شده است، وما نیزبمنظور حفظ امانت درترجمه ومستندبودن مطالب کتاب، متن این سرودهـا را از ترجمه فـارسی و رسمی مزامیرداوود، از«کتاب‌مقدس»ـ انتشارات دارالسلطنه لندن ـ نقل کردیم، بدنیست ازنکته بسیار جالبی ضمن‌شرح

ترجمه ونقل این سرودها، آگاه‌شوید. صبحی:

از چندسال‌پیش من آگهی پیدا کردم که شوقی همه خویشاوندان وپدر ومادر وبرادرهاوخواهرهاودائی‌زاده‌ها و فرزندانشان را رانده ومیان آنها تیرگی پدیدشده واکنون همه‌کارها دردست‌بیگانگان است وبزرگ وسربهائیان آنجاهم یـك‌بیگانهٔ است وهیچ ایرانی دست‌اندرکار نیست جزلطف‌الله حکیم که از جهودان بهائیست وکارش آوردن وگرداندن هبائیانست برسرگور سروران این کیش کـه در ایـران باین کار «زیارتنامه خوانی» میگویند. ازاینروبراین شدم که باچندتن از آنها درنامه‌نویسی را باز کنم و بربسیاری از چیزها آگـاه شوم آنهاهـم پذیرفتند و بتدریج پرسشهای مرا پاسخ می‌دادند که پاره‌ای از آنها را دراینجا برای شما مـی‌آورم در میان سخن چیزی بیادم آمد که بدنیست خوب گوش کنید و بهره‌ای از آن بگیرید:

خاندان حکیم از بیخ‌وبن‌یهودی هستند وآئین و روش این کیش را نگه‌میدارند ولی هردسته‌ای از آنها درکیشی فرورفته‌اند: دکتر ایـوب مسلمـان شد ودر مسلمانی استواری نشان‌داد بمسجد میرفت وفرزندانش را مسلمان نمودچنانکه اکنون‌هم هستند. میرزاشکرالله و یکدسته از وابستگانش یهودی بوده و هستند. میرزا جالینوس ومیرزایعقوب وفرزندان میرزانورالله مـسیحی وپرستانت‌شدند ومیرزا جالینوس پایگاه کشیشی گرفت ودر کلیسا روزهای یکشنبه پند بده‌بود و ازروی انجیل سخنرانی میکرد. دکتر ارسطو پدردکترمنوچهر وغلامحسین و برادرش لطف‌الله که نامش را بردیم بهائی شدند و همه‌ی اینها درهـر کیشی که خودنمائی مـی‌کردند شور و جوش نشان میدادنـد ولی درخانه همه باهم همدست و یگـانـه بودند تاآنجا که ارسطودختر زیبای خود را بهیچیك از خواستگاران بهائی نداد و بمیرزا جالینوس داد.

پیام‌پدر، صبحی

از هنگامی که «لژ تهران» در پایتخت ما تأسیس شد و فعالیت خود را آغاز کرد، تا به‌امروز ده‌ها رساله درباره «افتتاح لژهـا»، «تنصیب مقام استادی» و سایـر مراسم تشریفات بطور محرمانه از طرف لژها تدوین و طبع و بین فراماسونهای ایرانی توزیع شده است. نکته حیرت‌انگیزی که در همه این رسالات و انتشارات بچشم می‌خورد، این بود که فراماسونها با وجود ابداع واژه‌ها و اصطلاحات مخصوص، برای ترجمه و برگـردان کلیه مطالـب خود بزبـان فارسی، همه‌جا از تـرجمه فارسی سرودهای فراماسونری و قسم‌نـامه‌هـای توأم باموزیك طفره رفته و از نقل تـرجمه سرودها خودداری کرده‌اند.

البته این مطلب در آغاز زیاد غیرعادی بنظر نمی‌رسد، چرا کـه بسیاری از سرودها و ادعیه و اوراد، درمیان فرق و مذاهب و آئین‌های مختلف، از زمان پیدایش بزبانهای سانسکریت، عبری، عربی و بطور کلی بصورت اولیه و بازبان اصلی آن فرقه و آئین باقیمانده و بعدها نیز، طی قرون و اعصار، پیروان مذاهب و فرق، ترجیح داده‌اند که ادعیه و اوراد و یا سرودهای رسمی خود را باهمان زبانهای اولیه بیاموزند و بکار برند. چنانکه درمورد دین حنیف اسلام نیز، ایرانیان که پیرو این آئین مقدس و شریف هستند، نماز و بسیاری از آداب و مراسم مذهبی دیگر خود را، بازبان اولیه آن، یعنی عربی که زبان کلام‌الله مجید و پیامبر بزرگ اسلام است، برگزار می‌کنند، نه بازبان فارسی...

طبعاً با این منطق خودداری فراماسونها از تـرجمه متن سرودهـای رسمی و قسم‌نامه‌ها، غیرعادی بنظر نمی‌رسد، اما چون همه‌جا، درمتن همین رسالات که بزبان انگلیسی منتشر شده، عین سرودهای آئین گشایش، تنصیب مقام استادی و قسم‌نامه‌ها نقل و منعکس شده بود، حس کنجکاوی نگارنده تحریك شد، زیرا چنانکه گفتیم فراماسونها نه تنها همه رسالات و مراسم و آئین خود را به فارسی تـرجمه می‌کنند، بلکه در اغلب موارد، لغات و اصطلاحات و واژه‌های خاصی نیز برای بیان مقاصد خود

ابداع کرده‌اند که نمونه‌هایی از آن در همین کتاب آمده است.

باتوجه به‌این‌مقدمات، و آگاهی براین‌امر که هیچیك از اقدامات لژهابدون علت و انگیزه نمی‌تواند باشد، برای ترجمه دقیق‌متن سرودهای رسمی وقسم‌نامه‌ها اقدام شد. ودر جریان همین کار بعلت خودداری و طفره‌رفتن از ترجمه سرودها آگاهی یافتیم.

توضیح اینکه هنگام‌ترجمه قسمتی ازسرودها و آنچه که همراه باموزیك اجرا می‌شود جملات و کلمه‌ها آشنا بنظر می‌رسد، وآمدن اسامی خاصی چون «یهوه» وتأکید برپرستش او، نگارنده را باصل و منبع این سرودها رهنمون‌شد. بااین راهنمائی‌متن‌انگلیسی توراة را گشودم ودر اینجابود که بعلت خودداری فراماسونها از ترجمه سرودها پی‌بردیم. زیرا این سرودها جز مزامیر داوود که از کتاب مقدس نقل شده بود چیز دیگری نبود و طبعاً کسانی که قصد داشتند پیروان همه مذاهب، از جمله گروهی از مسلمانان ساده‌دل را، زیرعنوان «برادری» بهمکاری باخود بخوانند، چگونه امکان داشت علناً آنها را وادار سازند که بنام سرود رسمی «یهوه» را بپرستند و خودرا «گوسفندان‌او» بخوانند؟

باوقوف براین حقیقت هنگام نقل رساله تشریفات نخستین استاداعظم‌ترجمه آیات توراة را از «کتاب مقدس» ـ چاپ‌لندن، ۱۹۵۴ـ باذکر صفحات و سطور آن بیان کردیم و اینك‌برای اینکه بدانیم فراماسونها، درلژهای خود چه سوگندهائی‌یاد می‌کنند وچگونه پیروان همه مذاهب را به‌پرستش «یهوه» ـ خدای اسرائیل ـ وا می‌دارند، یکبار دیگر قسمتی از آیات توراة ـ «مزمورصدم» را نقل می کنیم وسپس توضیحاتی درباره سرودهای فراماسونها می‌دهیم:

«ای‌تمامی روی‌زمین*خداوند را باشادی عبادت نمائید*»
«وبه‌حضوراو باترنم بیائید*بدانید که یهوه‌خداست. اومارا آفرید*»
«ماقوم او هستیم وگوسفندان مرتع‌او*»

بطوریکه قبلاً گفته‌شد. در آئین تشکیل و گشایش لژه‌ای فراماسونری و برقراری سمت استادی، سرودهای مخصوصی همراه باموزیك خوانده می‌شود و شرکت کنندگان اعم ازمسلمان یامسیحی ـ مسلمانان عادیُ یاپیشوایان روحانی که در آن جلسات حضور دارند، درمراسم بااین سرودها به‌تشریفات فراماسونی خود تبرك و میمنت می‌بخشد.

تردیدی نیست که استفاده از سرودهای مخصوص و احیاناً ترنم موزیك در اینگونه مراسم و آداب و تشریفات مشابه، امری غیرعادی نیست. وهرگروه ودسته وسازمانی می‌توانند، برای خود سرودهای مخصوصی داشته‌باشند. اما نکته‌اینجاست که سرودهای مخصوص فراماسونهاچنانکه درآئین برقراری سمت نخستین استاد اعظم فراماسونری انگلیسی. ملاحظه فرمودید، جملات و آیاتی از مزامیر داوود ـ از توراة ـ از کتاب‌مقدس یهودیان است که طی‌آن بارها، یهوه را خداوند آدمیان شناخته وهمه مردم را بندگان و «گوسفندان مرتع‌او» دانسته است.

نظریه استاد محیط طباطبائی به‌عنوان جمع‌بندی مطالب

«مبارك‌باد یهوه خدا، که خدای اسرائیل است»

...واین جملات برزبان کسانی جاری می‌شود که نه‌تنها داعیه مسلمانی وپیروی از دین حنیف‌اسلام‌را دارند، بلکه مدعی هدایت دیگران و آشناساختن طبقات‌مردم

بااصول مذهب و وادارساختن آنان به‌پرستش خدای‌یگانه نیز بودند .

آنچه مسلم است، عضویت این‌افراد درسازمـان‌های فـراماسونری و انجام آداب ومراسم‌مخصوص ازطرف‌آنان ـ از جمله خواندن سرودهای رسمی‌اجباری مشمول یکی ازاین دوحالت است:

نخست اینکه ناآگاهانه و بدون اطلاع از مقاصد اصلی گردانندگـان، وتنها بخاطر خدمت به‌مردم واجتماع ازطریق اخلاق و انسانیت باین سازمانها پیوسته‌اند و ازمفهوم سرودهائی که می‌خوانند آگاه نیستند... که درین‌صورت، همین‌مطالبی که از نظرتان می‌گذرد، می‌تواند هشداری برای همه آنان باشد، بدین‌معنی که:

ـ آقایان! شما که خودرا مسلمان مـی‌دانید... شما آقای آیت‌اللهی کـه در کسوت شریف روحانیت هستید، وهمه شماها که به قصد و منظور خدمت بـه‌خلق! بوسه بردست بیگانگان می‌زنید، شما که باگفتن «اشهدان‌لااله الاالله» بـه‌وحدانیت خدای یگانه ایمان آورده‌اید، ببینید، چگونـه افرادی کـه ظاهراً ملیت و مقدسات مذهبی را محترم شمرده‌اند، ندانسته شمارا به راه دیگری می‌کشانند.

معتقدات‌مذهبی شمارا به‌ریشخند و مسخره می‌گیرند. شمارا وامیدارنـد، با جملاتی که خودازمعنی ومفهوم آن آگاه نیستند وجود خـدای یگانه، پیامبر مرسل و آیات کلام‌الله مجید را تکذیب‌کنید و همزبان باآنان بگوئید:

«بدانید که یهوه خدای ماست، ماقوم او و گوسفندان مرتع‌او هستیم»

وهمچنین وادارتان می‌سازند که تعلیمات توراة را کلمه به‌کلمه اجراکنید:

«... ایرادی که دراین‌قسمت‌برمسلمانان تازه‌وارد به‌لژ فراماسونری گرفته‌اید وارد و درخور یادآوری است:

به‌فرض اینکه سوگند به‌خدای اسرائیل و توسل به‌یهوه و ایلویهیم (بـه‌صیغهٔ جمع عبری) بـرای مسیحیان به‌اعتبار اینکه توراة کتاب دینی معتبـر ایشان است

وهنوز بیش از عهد جدید رفع نیازمندیهای ایشان را می کند، اثری مأنوس و انشاء مزامیر داوود در کلیسا همچون کنیسه معمول باشد؛ برای مسلمانان که توراة زبور و انجیل را پس از نزول قرآن منسوخ و غیرقابل پیروی می‌دانند و به‌خدای یگانه و عادلی اعتقاد دارند که پروردگار جهانیان یارب‌العالمین است ودرمیان بنی‌اسرائیل وبنی‌اسماعیل و یا اسرائیل واردن بامصر و سوریه تفاوتی نمی‌گذارند، توسل به یهوهٔ صبایوت خدای اختصاصی اسرائیل که باهیچ‌قوم و ملت و خلق دیگری نظر عنایت بلکه حق توجه ندارد، مخالف اساس اعتقاد دینی ایشان است.

علاوه‌براین اشکال عقیده‌ای که در این توسل و تشبث به خدای خاص بنی‌اسرائیل و جود دارد مشکل تازه قضیه دردلالت لفظ اسرائیل برمفهوم جدیدی غیر از مصداق دیرین معهود از این کلمه است و آن کشوری ودولتی جدید متشکل از یهودیان آلمانی و روسی مهاجر درسرزمین فلسطین است که اینك به‌نام‌اسرائیل معروف شده است. کثرت اتصال و اختصاص این‌مفهوم سیاسی و اعتباری جدید به‌لفظ اسرائیل دیگر برای خدای اسرائیل در ذهن مردم عصرما جز خدای دولت اسرائیل مفهومی ندارد که آنهم مانند ستاره شش‌پر دیگر مهر و محبت وطلسم نیکبختی دعانویسان نیست بلکه نشان رسمی یك کشور نوزادی شمرده می‌شود.

در این‌صورت توسل به‌خدای اسرائیل در روزی که دیگر مردم روی‌زمین از این کلمه مفهوم قوم مظلوم و آواره‌ای را درنمی‌یابند که از ستم مسیحیان در رنج و عذاب باشد بلکه دلالت برمفهوم حکومتی نوظهور دارد که به سعی انگلیس و امریکادرقلب‌عالم‌اسلام پدید آمده وباجنگ وتصرف اراضی مسلمانان اثبات‌وجود می کند، آنهم از طرف یك‌فرد مسلمان تازه‌وارد به‌لژ فراماسونری، ناشی از جهل این مسلمان به‌حقیقت امور و اوضاع وقضایای اجتماعی و تاریخی است.

صرفنظر از جنبه‌های دینی و تاریخی و اخلاقی چنین امری باروش عمومی مسلمانان دراین‌قضیه سیاسی مشترك هم‌آهنگی وموافقت ندارد.

باغلبه روح‌سودپرستی درعصرما برافراد وجماعات‌مسلم‌است که غالباًشرکت

در اینگونه جمعیتهای رمزی و پوشیده از انظار، برای تأمین مصالح خصوصی و جلب کمك‌های غیبی به‌منافع شخصی صورت می‌پذیرد وابداً جنبهٔ اخلاقی و یاقصد قربتی در کار نیست.

بنابراین وقتی که فراموشخانه دیگر درانگلیس وفرانسه‌هم نمی‌تواند به‌ایجاد رابطهٔ برادری و دوستی حقیقی درمیان یهود و مسیحی کمك کند بطور اولی قادر نخواهد بود که میان یك‌تن یهودی بامسلمانی متأثر ازسیاست تجاوزکارانه اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه، باذکرنام خدای اسرائیل وتوسل به‌یهوه صبایوت، عقدمحبت و اخوتی ببندد.

از خدای جهانیان وپروردگارعالمیان باید خواست تاچشم خرد بندگان خود را بگشاید وعقل ووجدان اجتماعی‌را به‌جای غرور و غرائز ودسائس درنهادهمگنان متمکن دارد وهمهٔ افراد جوامع‌را درظل‌مفهوم‌انسانیت مطلق نیکخواه وخدمتگزار واقعی بشریت تربیت کند تااین توطئه‌های کهن جهت استقرار روابط خصوصی میان دسته‌ها وافراد معین ازمیان برخیزد وصفای حقیقی جای این‌سرابهای زندگانی را بگیرد.

محیط طباطبائی

۳

نوماسونی درون‌رژیم

در حیفا دردامنهٔ کوه کارمل وقتی به
معبد زیبا وکم مانند بهائیان رفتید در
سالن بزرگ وپرشکوه آن قالی‌های
دهش نخست‌وزیر ایـران را خواهید
دید کـه برروی آنها نام **امیرعباس**
هویدا نقش بسته است.»

الیگارشی یاخاندانهای
حکومتگـر ایران
ص ۱۵۸

«دریکی از جلسات «لژفروغی» که **جوادمنصور، هویـدا** و دیگر یاران **حسنعلی منصور** حضورداشتند، تقاضای‌عضویت آن‌مرحوم مطرح شد ولی چون دونفر از حضار بامهر کبود بـاعضویت او مخالفت کردند موردقبول واقع نشد. مرحـوم‌منصور پس‌از انحلال لژ همایـون، همواره علیه فراماسونها سخن می‌گفت.»

فراموشخانه وفراماسونری در ایران ج۳ ص۶۷۴

«توضیح آنکه هویدااز اعضاء «لژفروغی» کـه یکی از مهمترین لژهای فراماسونری است بود ونامش در ج۳ ص ۶۸۰ جزء اعضاء ثبت است.»

نخست وزیری

سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گزارش اطلاعات داخلی

خیلی

موضوع اظهارات - بین ....

محل ... تهران

عطف بشماره .....

منبع خبر: ۱۱

تقویم: ب ۲

شماره ۱۰۰/۲۱۲۱ الف

تاریخ حادثه .....

تاریخ وصول خبر ۴۴/۱۱/۲۶

تاریخ گزارش ۴۴/۱۱/۲۸

حسین .... عضو مالی دارائی و معاون سابق اداره کل حسابداری وزارتخانه مری که با علماء روحانیون ارتباط نزدیک دارد اظهار میداشت چون آقای شوید انخست وزیر در مصاحبه مطبوعاتی فروش نفت ایران باسرائیل خدمت بزرگی بآن کشور نموده دولت اسرائیل در قبال این خدمت یکصد و چهل هزار مترمربع زمین در فلسطین باپشان واگذار نموده است.

۳۸۰۱ ۴۴/۱۱/۲۹

۲۲۲

گیرندگان:

تعداد نسخه:

خیلی محرمانه

گزارش اطلاعات داخلی

موضوع اظهارات ـ حسین... شماره ۲۱۳۱/...الف

محل.... تهران تاریخ حادثه

عطف بشماره... تاریخ وصول خبر ۶۴/۱۱/۲۶

متبع خبر: ۱۱ تاریخ گزارش ۴۴/۱۱/۱۶

تقویم: ب۲

حسین... عضو مالی دارائی و معاون سابق اداره کل حسابداری ژاندارمری که باعلماء وروحانیون ارتباط نزدیك دارد اظهار میداشت چون آقای هویدا نخست وزیر درمعامله محرمانه فروش نفت ایران باسرائیل خدمت بزرگی بآن کشور نموده دولت اسرائیل درقبال این خدمت یکصدو چهل هزار مترمربع زمین درفلسطین بایشان واگذار نموده است.

میرزا حبیب الله عین الملك کاتب آثار و مباشر عبدالبهاء
(عباس افندی نامش را به امیر هویدا می دهد)[1]

کاتب آثار ومباشر عبدالبهاء: در کتاب «ظهورالحق» یکی از کتابهای معتبر بهائیان که موردقبول آنها است درمورد «عین الملك» چنین آمده است:

۱ـ ارسال هدایا به نام شخص وی به عکا که بدان اشاره شد ودیگر نشانه ها ـ که بدانها نیز اشاره می شود ـ خود می تواند گویای بسیاری از مسائل باشد و احتمالاً گرایش باطنی هویدا ناشی از همین سوابق خانوادگی است.

«...دیگر آقامحمدرضا قناد سابق‌الوصف از مخلصین مستقیمین اصحاب آن‌حضرت شد تا وفات نمود. مدفنش درقبرستان عکا است واز پسرانش«میرزا حبیب‌الله عین‌الملك» که به‌پرتو تأیید وتربیت آن‌حضرت صاحب حسن‌خط و کمال‌شد وهمی سعی کرده و کوشید که شبیه به‌رسم خط مبارك نوشت و در سنین اولیه نزد آن حضرت کاتب آثار ومباشر خدمات گردید، بعداً مشاغل دولتی و مأموریت در وزارت خارجه ایران یافت، پسر دیگرش میرزاخلیل خیاط در عکا وهم از دخترش که «درشام شوهر نمود» مآل باسعادت و رضایتی بروزنکرد...[1]»

«میرزاحبیب‌الله عین‌الملك وارد کـادر وزارت‌خارجه می‌گردد به او مأموریت داده می‌شود که درکشورهای عربی بـه‌گسترش و تبلیغ بهائیت بپردازد. درعین‌حال وی‌مدت مدیدی دراین کشورها عهده‌دارمقام قونسولگری می‌شود و تاسالهای پیش‌از جنگ‌جهانی فعالانه بـه این کار ادامه داد. ابتدا بهمان‌نام (آل‌رضا) معـروف بود بعداً فامیل «هـویدا» را برمی‌گزیند...[2]»

ادوارد براون درمورد پدر هویدا ـ میرزاحبیب‌الله عین‌الملك کـه قبلاً بـه محمدرضا شیرازی معروف بوده می‌نویسد:

«... «محمدرضا شیرازی» یکی ازچندتن رازدار «بهاءالله»است که پس ازوی عهده‌دار حفاظت رسالت اسرار بهائیت می‌شود،[3]»

۱ـ فاضل‌مازندرانی، ظهورالحق، جلدهشتم، قسمت‌دوم، صفحهٔ ۱۱۳۸

۲ـ مجلهٔ چهره‌نما شمارهٔ ۲۹ رمضان ۱۳۵۰

3- Materinl for study the Babi Religion. P. 20

در ضمن نمونه‌ای از دستخط نخست وزیر ۱۳ ساله ایران آقای امیر عباس‌هویدارا ملاحظه می‌فرمائیدکه گرچه‌باید به‌امضای «لاتین» زیبای ایشان آفرین گفت اما باید نسبت به‌اغلاط ساده‌ای‌که ازدانش‌آموزدبستانی هم انتظارنمی‌رود، بسیارتأسف خوردا! (تأسف برماکه چنین افرادی ملت ما را درجهل و بی‌خبری نگاهداشتند...)

گذشته ازاینکه بعضی ازکلمات قابل خواندن نیست، بهرحال ایشان‌بجای قطعه مرقوم فرموده‌اند «قطیه» خوش را «خش» مرقوم داشته، و... تاریخ آنهم‌که «تاریخ» خودشان است.

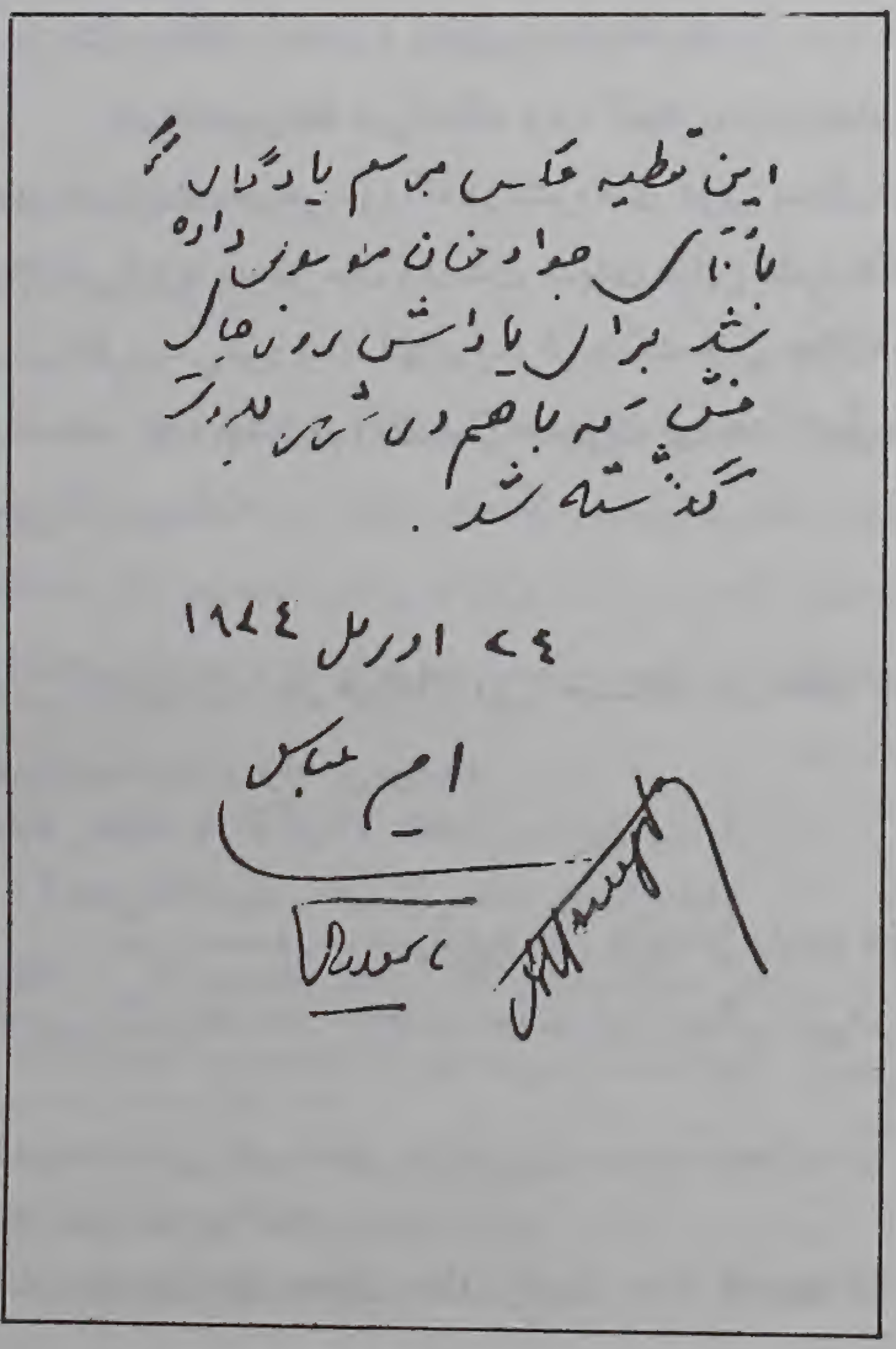

درسال۱۲۹۹ (خ۱۹۲۰ـم)عین‌الملك دارای فرزندی‌شد. وی از عباس‌افندی (عبدالبهاء) خواهش‌کرد که اجازه دهد نامش‌را برروی این‌پسرنهند، که بعداً امیر پیشوند آن شد.

الیگارشی، ص۸۵ و Peoples at civilisation P. 304 – 309

نوماسونی درایران باتوجه به‌برخورداری ازویژگیهای سیاسی وحمایت‌های مالی و ازطرف دیگر آمادگی زمینه جهت بارورشدن،خیلی زود رشدکرد ودرابعاد مختلف بطور علنی به‌فعالیت پرداخت:

«بـدنیست بـدانید کـه درسال ۱۳۲۸ شش‌سال پیش یکـی از خـویشاوندان **میرزا احمد سهراب** کـه از کارمندان ارتش و نـامش سرتیپ **هدایت‌الله‌سهراب**است‌بخشی‌ازدفتر'BIBLE of MENKIND (آنجا که درباره کنفسیوس ودستورهای او می‌گوید) از زبان انگلیسی بفارسی ترجمانی‌کرد بی‌آنکه نامی ازفراهم‌گر کتاب ببرد ودر پشت‌جلد ودیباچه نوشت، این دفتر به دستور وزارت‌فـرهنگ و ستاد ارتش چاپ وپخش شد.[۲]

و اما دفتر Bible of Menkindچیست؟

«دفتری است بنام Bible of Menkind پاکنوشت آدمیان‌که بیش از هفتصد رویه است ودرآن از روش «... بهائی سخن‌ها گفته ودر سفته دیگری بنام Broken Silence وخموش شکسته دربادهی... این دفتر ششصدرویه است و دیگر «**عبدالبهاءدرمصر**» که دارای...[۲]

۱ـ پیام پدر، صبحی، ص۱۹۱

۲ـ ایضاً ص۱۸۹

یکدسته از گروه کاروان خاور و باختر ند که در یکی از جشنها در شهر نیویورك در تالار کاروان بر سرمیز نوش وخورش گرد آمده‌اند و برای پیشرفت کـامه‌های خـوداز یکدیگر کمك میجویند ومی گویند درجهان فردا مردم درزیریك پرچم درمی‌آیند مرزهـا ازمیان میرود واز جنگ وخونریزی نشانی نمی‌ماند این گروه در ۴۷ کشور دسته‌ها دارند وهرچندگاه روزنامه بزبان انگلیسی بنام کاروان چاپ وپخش میکنند وبالای برگ نخست آن نوشته است، «Caravan Knows no frontier» کاروان مرز نمی‌شناسد.

همانگونه کـه می‌بینیم ترویج و تبلیغ ایده و افکار فرقه‌ای که کـارنامه‌اش بوضوع وبه‌تفصیل برای‌خوانندگان گشوده شددرهر کشوری خواه مسلمان‌خواه هر آئین دیگری بدور از اهداف درازمدت نمی‌تواند باشد. این روند در ایران بویژه همچنان ادامه یافت رفته رفته بطورعلنی تادرون سازمانهای حساس مملکتی و نبض حیاتی وفرهنگی‌هم‌رسید (یعنی‌همان عبارتی که کتاب اسرار مخفی یهود ذکر کرد.)

در ادامهٔ سیاست‌نفوذ نوماسونی مراکز حساس دیگری نیز به‌دست بهائیان افتاد:

نام: شاپور
نام‌خانوادگی: راسخ
سن: ۴۴
متولد تهران
دین: بهائی
بالاترین مدرك تحصیلی: دکترا
رشتهٔ تحصیلی: جامعه‌شناسی
فعالیت‌عمده:درسازمان‌برنامه
سمت: معاون برنامه‌ریزی

نام: رامش(پسر)
نام خانوادگی: راسخ
سن: ۱۳
متولد: انگلستان
دین: بهائی

نام: مهرانگیز
نام خانوادگی: ارجمند (همسر)
سن: ۳۸
متولد تهران
دین: بهائی
بالاترین مدرك‌تحصیلی: دکترا
رشتهٔ تحصیلی: روانشناسی
فعالیت‌عمده: دردانشگاه‌تهران
سمت: استادیار

نام: مژده (دختر)
نام‌خانوادگی: راسخ
سن: ۸
متولد: انگلستان
دین: بهائی

سازمان برنامه
مرکز آمار ایران
سرشماری عمومی آبان ماه ۱۳۴۵
پرسشنامه خانوار

صفر

استان/فرمانداری کل ... شهرستان ... ناحیه ... شهر/بخش ... آبادی ... شماره خانوار ۲۸۸

نیابان ... کوچه ... برزن ... ده ... میدان ... شماره منزل ...

ردیف	نام	نام خانوادگی	نسبت با سرخانوار	جنس	سن	محل تولد:	ملیت	دین	سواد	تحصیلات	شغل	محل کار	وضع فعالیت	علت بیکاری	وضع سکونت	تعداد اتاق	وسیله رفت و آمد	مدت رفت و آمد	وسیله ارتباط
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱	تاپور	رامش	۱ پسر	۱ مرد	۱	۴۳	۰۳	سال	تهران	۱	ایرانی	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	امیر	ارغنده	۲ پسر	۱ زن	۲	۴۸	۰۷		تهران	۱	ایرانی	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	رامش	رامنج	۳ پدر	۱ مرد	-	۱۴	-		آلمان	۱	ایرانی	۴	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	نرده	رامنج	۴ دختر	۱ زن	-	۰۷	-		آلمان	۱	ایرانی	۰	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	صدیقه	کبیری	۹ خدمت	۱ زن	-	۳۸	۱۲		اصفهان	۴	ایرانی	۴	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱
۶																			
۷																			
۸																			
۹																			
۱۰																			

ردیف	وسیله حمل و نقل	فاصله محل کار تا منزل	وسیله حمل و نقل	مدت رفت و آمد	وسیله ارتباط	فاصله محل کار تا منزل	وسیله حمل و نقل	مدت رفت و آمد	وسیله ارتباط
۱	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
۱	سازمان برنامه	۸	۱	۰	۴				
۲	دانشگاه تهران	۴	۱	۲	۱				
۳									
۴									
۵	قدیمه تهران	۸	۱	۵	۱	۹	کفش	۵	۱
۶									
۷									
۸									
۹									
۱۰									

ردیف گزشته خانوار در برگ قبل ... تعداد افراد خانوار ... نفر ... تعداد مرد ... نفر ... تعداد زن ... نفر ... تاریخ تکمیل پرسشنامه ۱۴ / ۹ / ۴۵ ... نام و نام خانوادگی مأمور سرشمار ... امضاء ... کنترل ...
(امضاء اهل این مؤسسه بری تعریف)

ردیف گزشته خانوار در برگ قبل ... تعداد افراد خانوار ... نفر

باتوجه به‌این مهم که مرکز آمار ایران یکی از حساس ترین مـرکز اخـذ اطلاعات می‌تواند باشد، وباتوجه به‌اظهارات صریح رهبران بهائی مبنی بررسوخ ونفوذ دادن ایادیشان در ارگانهای دولتی ایران، باید انتظاری جزسقوط ازآن رژیم نمی‌رفت.

این سازمان برای بهره‌برداری‌های موردنظر و اجرای اهدافش درهرزمان به هررنگی که لازم باشد درمی‌آید و به‌هر کاری تن درمی‌دهد، حتی دیدیم رهبر آنان درپشت‌سر امام جماعت‌مسلمانان به‌اقامهٔ نماز پرداخت[1]. باپیروی از چنین شیوه‌ای نوماسونی در راه اطاعت از رژیم پیشقدم می‌شود:

موضوع شرکت در مراسم جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران عطف/ پیرو ازبیت‌العدل‌اعظم به‌محفل‌ملی دستورداده شده‌که بهائیان‌مقیم ایران‌بنحواحسن درجریان‌برگزاری مراسم‌جشنهای ۲۵۰۰ساله شاهنشاهی شرکت‌وترتیبی‌بدهند تاانجام مراسم ازجانب بهائیان باشکوهتر و چشم‌گیرتر از شرکت سایر اقلیتهای مذهبی‌دیگر باشد.

نظریه شنبه- باتوجه‌بدستورفوق‌محفل‌ملی ضمن جمع‌آوری وجوه ازافرادبهائی‌وآنهم‌ازطریق محافل‌محلی‌مبادرت به‌پرداخت ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال جهت خرید ۵۰باب مدرسه یادبود نموده‌اند ضمناً از جانب شرکت نونهالان واشخاص متمول‌بهائی‌منجمله‌حبیب‌ثابت‌پاسال‌تعداد ۵۰باب دیگر خریداری که ازنظر اذهان عمومی اسامی بهائیان واعضاء محافل محلی را در روزنامه‌ها ننوشته‌اند.

نظریه سه‌شنبه: باتوجه بنامه شماره ۹۸۰ / ۳۲۱- ۵۰/۵/۹ آن اداره کل چنین استنباط میشودکه- دستور بیت‌العدل‌اعظم و انجامش ازجانب محفل‌ملی در اجرای‌مفاد نامه‌فوق خواهد بود. رهبر

دایره۳ — تحقیق ودرصورت تأیید در بولتن درج شود — ۵/۲۷

اجتراماً قبلاً درمورد خرید مدرسه یادبود بهائیان گزارش رسیده بود وضمناً طبق اعلام روزنامه که بنام پروفسورحکیم ۱۳۰-۴۵ درورودحی‌الاباب درج شده اوراق ۲۵ مدرسه یادبود را بهائیان خریداری نموده‌اند.

امضاء ۵۰/۵/۳۰

علی‌محمدباب درج شده اوراق ۲۵مدرسه یادبودرا بهائیان خریداری‌نموده‌اند

۱- نگاه کنید به‌فصل‌های پیشین همین کتاب.

۷ ـ ـــــــ

It was in the town of Shiraz Iran, in May 1844, that the Baha'i Revolution was born, when eighteen souls.... the manner of the wise Men, found and independently recognized Siyyed Mirza Ali Mohammad as the Messenger of God whom they were seeking. These deseiples, after a short period initiation, were sent by their Leader to proclaim in distance places the dawn of a new Revolution on the earth....

درشهرشیرازبودکـه درماه می ۱۸۴۴ «انقلاب بـابیت» متولد شد، یعنی هنگامی که هیجده تن ازخاصان «حی» بـه «محمد علی شیرازی» که «پیغمبر» و «فرستاده» «خـدا» بود ایمان آورده، یعنی درحقیقت کسی کـه آنها بدنبالش بودند. این مریدان بعد از مدت کوتاهی بوسیله «رهبرشان» به‌نقاط مختلف جهت فـراخواندن و دعـوت مـردم اعزام گشتند ...

اینهم درادامهٔ روند ومشی‌است که بهائیان‌درنظرداشتند با رسوخ درزوایای‌مختلف ارگانهای اجتماعی به‌اهدافشان دست یابند.

ـ متنی‌که اصل رونوشت‌آن دراین مورد بنظرمی‌رسد سؤال انگلیسی‌دانشسرای تربیت معلم برای شاگردان سال سوم درآذرماه ۱۳۵۱ می‌باشد.

بانك نونهالان مخصوص بهائیان برای پرداخت وام

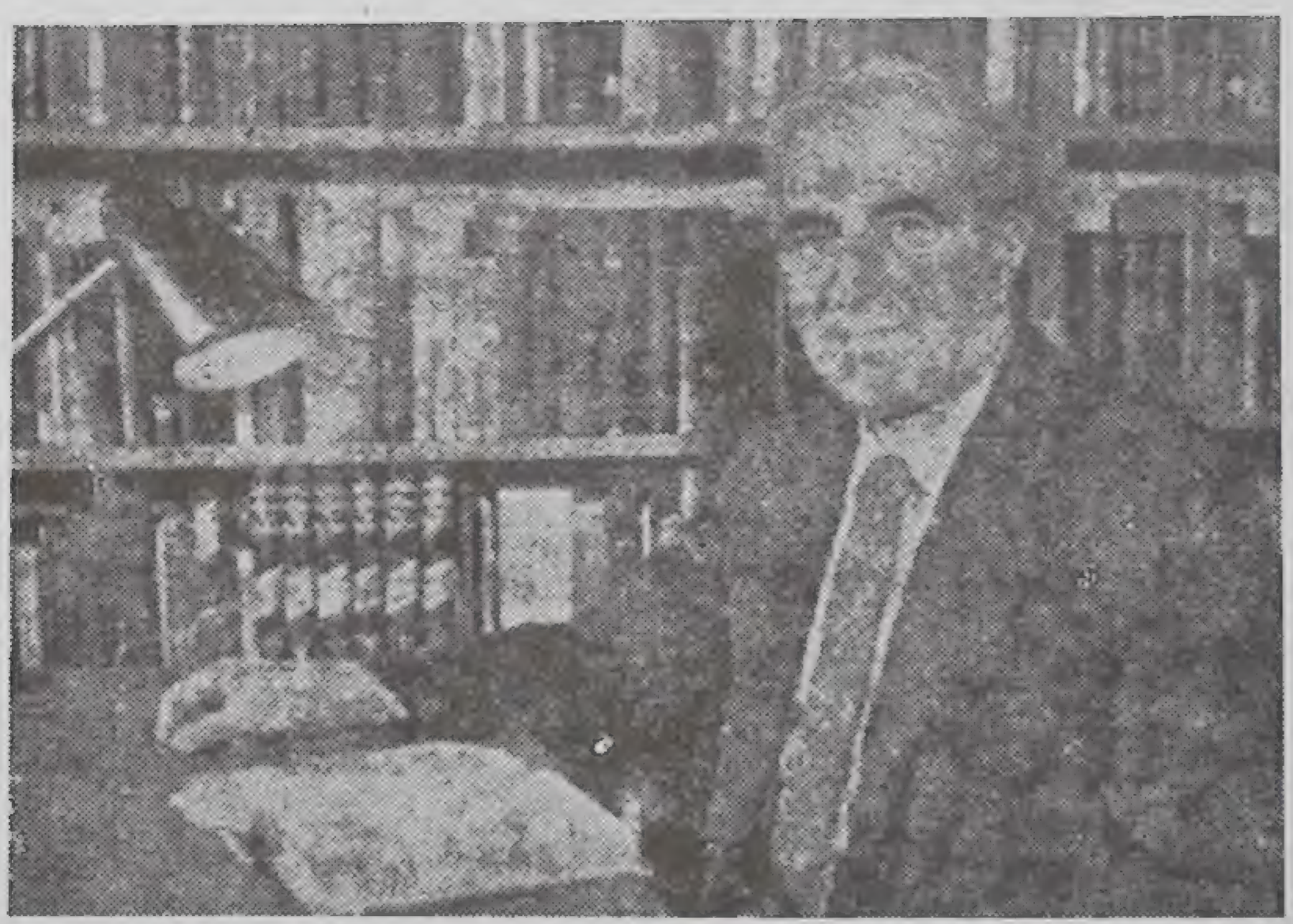

میرزا احمد سهراب رهبر کاروان ، در اصفهان پا بجهان گذاشت در ۱۷ سالگی از دارالفنون تهران گواهی نامه گرفت پس از چندی به بمبئی رفت در سال ۱۲۸۴ خورشیدی بمصروعکا رهسپار شد و بدیدار عبدالبهاء رسید سه سال در مصر بدانش آموزی پرداخت در سال ۱۲۸۷ عبدالبهاء او را بـه واشنگتن فرستاد که ترجمان میرزا ابوالفضل گلپایگانی بـاشد از ۱۲۸۱ تا پایان جنگ اروپا ۱۲۹۷ از نزدیکان عبدالبهاء وترجمان او و مانند یکتن‌از خاندان او بود در ۱۲۹۸ باپیام ویژه‌ای از نزد عبدالبهاء بامریکا برگشت و در ۱۳۰۸ انجمن تاریخ نورا بنیاد گذاشت واکنون رهبرکاروان خاور وباختر وخواننده‌ی مردم جهان بمهر وآشتی است .

عین کلیشه ص، ۱۸۸ پیام‌پدر، صبحی

شکل وطرح بالا آرم بابیه و ازلی‌هااست، این‌طرح همان‌ستارهٔ داود است که آرم یهود وآرم فراماسونری نیز می‌باشد این طلسم را زنان ومردان این فرقه برای تبرك به‌گردن یا بازومی بندند.

بخش چهارم

بهائی فراماسونرها

در کتاب فراموشخانه وفراموسونری درایران در ج ۳ صفحه ۴۶۴ عبارتی آمده‌است که«یکی دیگر ازرؤسای‌بهائی که نام وعکس‌او دراسناد فراماسونری دیده شده دکتر ذبیح الله قربان است که درفصل بیست‌وپنجم‌کتاب تصویر اوچاپ شده است...[1]»

لژ حافظ‌شمارهٔ۶۸درشیراز

«استان‌فارس‌وشهرشیراز همواره موردتوجه‌فراسونهابوده است نخستین‌لژ فراماسونری بوسیله افسران ارتش انگلیس دراین‌شهر تشکیل شد لژی که درشیراز تأسیس شد درردیف لژهای جهانی باشمارهٔ ۶۸ «گراندناسیونال دفرانس» به‌ثبت رسید ودر روز ۱۹[2]» می ۱۹۶۰ در تهران

۱ـ فراماسونری جلد۳ ص۴۶۴

۲ـ باتوجه به‌اینکه عدد۱۹ را بهائیان مبدأ ومأخذ بسیاری ازاعیاد و تاریخ غیره قرار می‌دهند این‌تاریخ تأسیس باعضویت دکترقربان ازاعضاءبرجسته بهائیت احتمالا بی‌ارتباط نیست.م

تأسیس و تقدیس شد وسپس به‌شیراز منتقل گردید.»

درتأسیس این لژهشت‌نفر زیربعنوان مؤسسین و اعضای مؤثر معرفی شده‌اند:

۱ـ دکترذبیح‌الله‌قربان ـ رئیس‌دانشکده پزشکی

۲ـ دکترفرهمند و... درسال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ (۱۹۵۸ ـ ۱۹۶۰ ـ م) یك فراماسون آمریکائی بنام‌پروفسور «جیراندو» ایتالیاالاصل که استاد تشریح دانشکدهٔ طب‌شیرازبود درجلسات«لژمولوی» شیراز شرکت‌می کرد. اوچون یك‌ماسون‌قدیمی بود، فراماسونهای شیرازی را درانجام تشریفات راهنمائی می‌نمود.

درسال ۱۳۳۹ ش لژحافظ، هنگام‌پذیرفتن یك‌عضو جدید دچار اختلافاتی‌شد که نتیجه این‌مبارزات‌داخلی به‌افشاءشدن اسرارمحرمانه لژ درشهرشیراز منجر شد. پس‌از این‌حادثه لژمولوی کنترل‌بیشتری را برلژ حافظ اعمال کرد. هرماه کـه جلسه لژ تشکیل میشد قبلا غلامحسین‌صارمی «استاد ارجمند» لژمولوی از تهران به‌شیراز می‌رفت و کرسی استادی‌لژرا عهده‌دارمی‌شد ویکی‌دوبار کـه از رفتن به‌شیراز خود داری کرد، موردتوبیخ وسرزنش «استاداعظم، دکترسعیدمالك» قرارگرفت. ازاین پس لژحافظ در اختفا وحفظ اسرار بیشتری اداره می‌شد.

درارتباط بادکترقربان (بهائی ـ فراماسونر) واختلافاتی که بین او واستادان پدید آمد. مبارزاتی که طی‌سالهای ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۰ ـ ش بین رئیس اسبق دانشگاه شیراز واستادان‌عضولژ فراماسونری«حافظ» وابسته به‌گراندلژمحلی‌ایران ازیکطرف ومخالفین آنها ازطرف‌دیگر رویداد سبب‌شدکه اسامی اعضای سازمان فراماسونری شیراز افشاء شده عملیات محرمانه آنان برملاشود.

درسال ۱۳۴۰ـ ش (۱۹۶۱) که محمددرخشش وزیرفرهنگ‌شد دکترذبیح‌الله قربان را درنیمه‌اول سال ۱۳۴۰ ازکار برکنارکرد اگرچه دکترقربـان در نیمه‌سال ۱۳۴۱ یعنی یکسال بعداز عزل دوباره کرسی ریاست دانشگاه شیراز را اشغال کرد، معذالك کسانی که بافراماسونرهای شیرازی مبارزه مـی کردند درهمان‌مدت کوتاه

موفق شدند اسرار فعالیت دکترقربان وفراماسونهای شیرازی را افشانمایند.

«فریدون توللی شاعرتوانای‌شیرازی» درمجله سپیدوسیاه[1] نمونه‌ای ازکردار دکترذبیح‌الله قربان را فاش می کند:

«یکی از اقدامـات پرارزش درخشش وزیر فرهنگ عزل‌مردی است بنام (دکترقربان) که سالیان‌دراز، فارس و فارسی در زیر سیطره و نفوذ پایان‌ناپذیراین‌مرد می‌سوخت ومی‌ساخت. برکندن وبانتظارخدمت نشانیدن‌رئیس دانشگاه شیراز را باهیچیك از اعمال درخشش نمی‌تـوان هم‌تراز شمرد، برای مزیداطلاع خوانندگان ومبارزه‌بزرگ وزیرفرهنگ درباره عزل‌مردسیزده‌شغله! مبادرت بچاپ‌مقاله زیر که بقلم نویسنده‌مطلع ارجمندی است گردید.»

«شاید عزل وتعقیب قانونی ذبیح‌اللهقربان کـه درخشش دراولین مصاحبهٔ مطبوعاتی و رادیوئی خود از دوازده‌شغل خطیردیگر وی نیز به اختصار سخن راند از چشم‌مردم پایتخت وسایرهموطنان غیرفارسی‌ما، امری‌ساده ویا نیمه‌دشوار تلقی‌شود و بهرحال‌چنین تصورکنند که مشکلات این‌عمل نیز درردیف کارهای دیگردرخشش بوده‌است؟ ولی‌مردم‌فارس و خصوصاً اساتیدودانشجویان‌دانشکده‌های مختلف‌این‌استان سالیان‌دراز، لگدکوب قدرت اهریمنی «قربان» وشاهد قانون‌شکنیها وستمگریهـای بی‌امان این پرورده مکتب «فراماسون»بوده وازتظلم وعالیترین‌مقامات‌مسئول‌مملکت نیزخبر حبس وتبعید واخراج نتیجه نگرفته‌اند خوب می‌دانند که‌درخشش درین‌مصاف‌برچه‌اژدر سهمناك وشکست‌ناپذیری‌غالب‌شده وتاچه‌پایه خطر کینه‌توزی‌عظیم‌ترین قدرتهای مرموز وبی‌گذشت را بجان خریده است.

قربان نه‌تنها بااحراز سمت دانشگاه تهران و در انحصار کشیدن متجاوز

۱ــ مجله سپیدوسیاه، سال‌هشتم، جمعه ۱۹خرداد ص۱۱

ازپنجاه‌سمت رسمی وغیررسمی بنفع سیاست[1] بیگانه برسراسر فارس‌پنجه قدرت نهاده‌بود، بلکه کاراین اقتدار ونفوذرا بدانجاکشانیده بود که سال گذشته باوجود اعتصاب عمومی و قانونی اساتید ودانشجویان دانشگاه شیراز هماهنگی باطنی استاندار وعالیترین مقامات فارس بااین جماعت روشنفکر و کثیر که باذکر دلائل و مدارك محکمه‌پسند خواستار رفع شر وی بودند، همچنان برباریکهٔ قدرت‌شیطانی خویش باقی‌ماند وبه‌دستیاری وپشتیبانی«مهران» وزیرفرهنگ وقت، تنی‌چند از شایسته‌ترین ومحبوب‌ترین استادان ودانشیاران آن‌دستگاه را نیز منتظر خدمت و ویلان نمود. تاآنجاکه نه‌تنها استاندار مقتدرنمای فارس در پیشگاه‌این‌روئینه‌تن بیگانه‌پرست سپرافکند، بلکه قدرتهای تأمینی‌مافوق استاندارهم دانستند که هرگزتیغ‌ایشان‌برپروردگار فراموشخانهٔ سیاستهای کهن برانخواهد بود. برای آنکه خوانندهٔعزیز برنمونه‌ای ازنفوذ جهنمی «قربان» وقوف یابد و کارعظیم وپرارج درخشش را آنقدرهاهم سهل وساده نپندارد، بایستی عرض‌کنم که در گرماگرم ماجرای سال گذشته، پس از آنکه دکترقربان کلیه اقدامات استاندار ومقامات تأمینی‌فارس وگزارشهای تند وصریح آنان‌را، درمراجع‌عالیه مملکتی‌بی‌اثرگذاشت، مقامات‌مزبور بااین‌تصور که چنانچه‌مدارك ارتباط‌مخفی دکترذبیح‌الله قربان را بااعمال سیاسی بیگانه بدست آورده به تهران بفرستند، موجبات رفع شبه مرکز را در پاکدامنی ومیهن‌پرستی وی فراهم خواهندکرد، مدتی چند «خانه مرموز سرکیس» «ارمنی» یابهتربگویم مرکز فعالیت ومشاوره وکسب‌دستور فراماسونها را زیرنظرگرفتند و خلاصه ضمن کنترل رفت‌وآمدهای قربان وهمدستان‌وی وکاوش‌بعدی آن‌خانه موفق‌شدند مدارك موردنظر را به‌یك مرکز انتظامی‌برده وضمن‌بازجوئی از شخص دکترقربان گزارش‌نهائی

۱ــ بهائیان مدعی‌اندکه درامور سیاسی ودیگرپست‌های دولتی دخالت ندارند!!

امررا برای ارسال بتهران تکمیل‌نمایند، تصور می‌رفت که دکترقربان در برابراسناد موردبحث کوتاه آید وعلی‌العصول‌درمقام افکار یاادعای‌جعل خط وامضای خود برخیزد ولی‌عکس‌العمل وی‌آنچنان خلاف انتظار از آب در آمد که رندان‌غلاف کردند وبرعظمت حضرتش آفرینها خواندند! بدین‌معنی که‌آقای ریاست دانشگاه وده‌ها شغل‌دیگرنه‌تنها مراتب ومدارك راتکذیب‌ننمود. بلکه اسامی‌چندتن ازشخصیت‌های بسیار عالیمقام تهران را نیز بعنوان همکارمسلکی وهم‌لژ ومعرف ورابطتشکیلاتی خود برزبان آورد و گویا ذیل‌ورقه بازجوئی محرمانه استدعاکرد کـه چـون فعالیت دستجمعی نامبردگان درتهران‌وشهرستانهای‌مهم کشوربخاطرمجدواعتلای کشور صورت‌گرفته وعضویت درفراموشخانه‌هم درقوانین مملکتی‌ایران جرم‌شمرده نشده، چنانچه مقامات تأمین‌مزبـور خواستار تحقیق کـامل موضوع‌هستند. بهتراست از آقایان ... و...هم دراین‌زمینه سؤالاتی‌بعمل آورند. والبته پرواضح است‌که آقایان مزبور اشخاصی نبودندکه بتوان بدون سجدخاکبوسی مشرف حضورشان‌گردید،تاچه‌رسدبجسارت‌پرسش وسؤال!

بطورخلاصه برخی از آقایان عظام همانهائی هستندکه سالهااست « پی‌برداری‌غارت عتیقات» موزه ایران‌باستان وفعل‌وانفعالات انجام‌یـافته در سدسازی‌های بزرگ‌کشور ونظایرآن تاپای حصن و حصین ودژ استوار شخصیت ایشان رفته وهمانجا محو ونابود گردیـده است، خلاصه آنکه هرچه‌مقامات دولتی فارس، بتهران نوشتندکه باباجان صلاح‌مملکت‌نیست بخاطرابقاء مردمتجاوز وقانون‌شکن ودسیسه‌کار ومرموزی چون ذبیح‌الله قربان، تمام‌استادان و دانشجویان ودانشیاران یك‌دانشگاه را که از طرف اکثریت مردم فارس‌هم پشتیبانی می‌شوند سرکوب نمود وبه‌مرد دشمن‌تراش و دروغ‌پردازی این‌چنین اجازه دادکه این‌همه درمـورد خـود از

دکتر ذبیح‌الله قربان

حمایت‌های مقامات لاف و گزاف زند، نه‌تنها مثمرثمر نگردید، بلکه همانهائی که از سالها باینطرف برای حفظ منافع نامشروع ویغمای بی‌حدو حصرخویش میان‌شاه وملت‌پرده‌استتار کشیده‌اند، چنان دستگاه‌های قدرت مرکزی‌رابحمایت‌ازقربان‌برانگیختند که نامبرده‌درمدتی کوتاه‌تمامی‌مدعیان خودرا در آتش‌انتقام افکند و بکمك «مهران»، دمار ازروزگار همه‌برآورد وشاخ‌مبارکش‌رابمددسوهان‌گاوبندی وزیر تیزتر کرد!»

و در همین رابطه نظری به یکی از نوماسونها و نقشی که وی می‌توانست برای بهائیت درخدمت‌بیگانگان‌بازی کند، می‌افکنیم:

از افتضاحات دیگری که قربان به‌همدستی مستشار انگلیسی کشیش کلیسای شمعون‌غیور شیراز انجام داده ودرسال قبل در مجله‌های تهران وسیلهٔ محقق دانشمند محیط طباطبائی موردبررسی دقیق قرارگرفته یکی‌هم انتخاب (آرم دانشگاه‌شیراز) می‌باشد، که طابق‌النعل بالنعل از نقش سپر عیسویان در جنگهای صلیبی اتخاذشده و باتردستی زیرکانه‌ای بخورد ملت‌شریف وبردبار ایران رفته است!»

آنهم ملتی کـه خود دارندهٔ قدیمی‌تریـن دانشگاههای دنیا بوده ونـوابغ جاویدانی ازقبیل ابن‌سینا، رازی، فارابی، بیرونی وخیام‌را تقدیم عالم بشریت کرده است. افسوس که نگارندهٔ این‌مقالهٔ کوتاه را مجال نیست تادرمختصر از «مرقومات فاضلانه محیط» استمداد جوید ونقاب از چهرهٔ بیگانه‌پرستان برکشد، ولی آنان که طالبند می‌توانند به‌مرجع فوق‌الاشعار عنایت فرمایند.

در معرفی دکتر«ذبیح‌الله‌قربان» و عقیده‌ای که مردم شیراز درباره وی ازسر تجربه وتحقیق دارند همین‌بس که چندین‌سال قبل دولت وقت بمناسبت حـوادث آنهنگام درب‌سفارت فخیمه وقونسولگری‌های تابعهٔ آن را باقطع ارتباط فـی‌مابین فروبست، مردم‌شیراز، اهمیت چندانی به تعطیل قـونسولگری آن‌دیار نگذاشتند و رندانه چنین گفتند: احمق آن کس‌است که بابودن «قربان» از تعطیل قـونسولخانـه خوشحال‌شود[1]

هماهنگی بهائیگری وفراماسونری در قـالب جدید نوماسونی پیامـدهائی بدنبال داشت که فراگیر تـاقلب دستگاه‌های اداره کنندهٔ مملکتی رسوخ نمـوده و آنانرابخدمت می‌گرفت. روندمزبور زائیدهٔ تلاش‌ها و کوشش‌هائی است که سران فرقهٔ بهائیت بایادی فراماسونرهای کهنه‌کار جهت‌نفوذ در ایران بکار بردند. درپس برنامه‌های درازمدت آنها بطورکلی‌خام‌نگاهداشتن توده‌ها بگونه‌های مختلف جهت پذیرش سیاست‌های دیکته‌شده از بدترین‌لطمات وضایعاتی است که افراد این فرقه برمردم ایران وارد ساختند. برای روشن‌شدن این ارتباط شوم کمی به عقب برمی‌گردیم وژرفتر ودقیق‌تر به‌تماس‌های بهائیان و فراماسونرها در پیوندی کـه بسوی نوماسونی می‌شناخت نظری می‌افکنیم:

«یکی از بهائی ـ فراماسونها [یا نوماسونهای] معروف ایران که دارای شهرت جهانی بود ودرسازمان فراماسونی امریکا مقام «ژنرال

۱ـ فراماسونری ج۳ ص۳۸۶

ماسونی» ودرجهٔ ۳۳ فراماسونی را داشت و همچنین عالی‌ترین نشان ماسونی را که فقط به‌رؤسای‌جمهورامریکا اعطاء می‌شود،دریافت کرده علینقی‌خان نبیل‌الدوله بود.

در نتیجهٔ ترکیب‌صهیونیسم وفراماسونری پدیدهٔ تازهٔ نوماسونی درایران نضج گرفت که نطفهٔ آن در دل رژیم بسته و در دامان‌دولتمردان آنزمان پرورش یافت.

نبیل‌الدوله وسایر بهائیان در حضور عبدالبها

علینقی‌خان نبیل‌الدوله از افرادخاندان‌سپهر کاشی‌است. او که یکی از رؤسای فرقهٔ مذهبی بهائیان ایران وامریکا بود وعکس اورا در کنار تصویر عبدالبهاء از ارادت فوق‌العاده‌او به‌پیشوای بهائیان جهان‌حکایت می کند، درخانه‌خود محفل‌ماسونی کوچکی داشت، که اغلب‌روزها، درحضور دیگران درآنجا به‌عبادت می‌پرداخت. بااینکه نبیل‌الدوله بهائی بود واز رؤسای این‌فرقه به‌حساب می آمد، معذلك در محفل ماسونی خود دوقطعه از آثار و مناجاتنامه خواجه‌عبدالله‌انصاری را در دوتابلوی بزرگ قرار داده، جلوی محراب عبادت‌گاهش نصب‌کرده بود، این دوتابلو به‌خط یکی ازخوش‌نویسان عهد ناصری است که برای «میرزاآقاخان‌نوری» نوشته شده بود. نبیل‌الدوله آنهارا به‌بهای گزافی خریداری کرده وهمراه‌خودبه امریکابرد. درجلسات فراماسونهای‌امریکائی وایرانی که درمحفل کوچك ماسونی‌وی تشکیل‌می‌شد، اومناجات‌های خواجه‌عبدالله انصاری‌را به‌فارسی‌می‌خواند. حتی بطوری که گفته‌اند ترجمه انگلیسی آنـراهم به

فراماسون‌های امریکائی داده و آنهارا وادار کرد که همراه بـاقرائت مناجـات‌نامه مذکور از طرف‌او، آنان نیز باصدای ملایم ابیات خواجه‌عبدالله‌را قرائت کند.

در محراب‌محفل ماسونی‌مذکور علاوه‌بردوتابلو بالا، دوشمعدان سه‌شاخـه سه‌جلدکتاب نیز قرارداشت که کتابها عبارت بودند از:

۱ـ قانون‌اساسی‌فراماسونری
۲ـالواح بهاءالله
۳ـ کتاب‌بیان (مهمترین کتاب بهائیان)

وعلاوه‌براینها یك‌شمشیر ایرانی یك‌برگ درخت مصنوعی یـك‌قطعه پارچه زری‌باف هندوستان‌نیز وجود داشت. هرگاه نبیل‌الدوله درجلومحراب‌ماسونی‌خود، به‌عبادت مشغول‌می‌شد، جبه‌ای ازپشم‌شتر «بافت‌کرمان» که راه‌های طلائی وابریشم سیاه‌رنگ داشت‌بدوش می‌انداخت و بازدن‌زانو به‌زمین به‌عبادت می‌پرداخت.

«علینقی‌خان نبیل‌الدوله، بااینکـه از رؤسای فرقهٔ بهـائی بود و معمولا نمی‌بایستی درامورسیاسی دخالت‌کند، بااینحال وارد فرقهٔ سری فراماسونری شده‌بود. او شصت‌وسه‌سال درامریکا اقامت داشت وروزی که بدرودحیات‌گفت هشتادوهشت‌سال ازعمرش می‌گذشت.»

نبیل‌الدوله«عبدالرحیم‌خان‌کلانتر» معاون «کنت‌دومونت‌فورت» رئیس‌نظمیه تهران بود[1]. وی‌ابتدا درخدمت سفارت انگلیس کارمی‌کرد، سپس بـه‌شغل آزاد، وخرید وفروش تمبر پرداخت. این سالها مصادف بـازمانی بودکه بهائیان ازطرف دستگاه حکومتی تحت‌فشار قرارگرفته بودند واو که بهائی سرشناسی بود ایران را ترك گفته عازم امریکاشد. نخستین شغل رسمی‌او درامریکـا «کاردارسفارت‌ایران»

۱ـ بهائیان‌مدعی‌اند درسیاست دخالت‌ندارند!

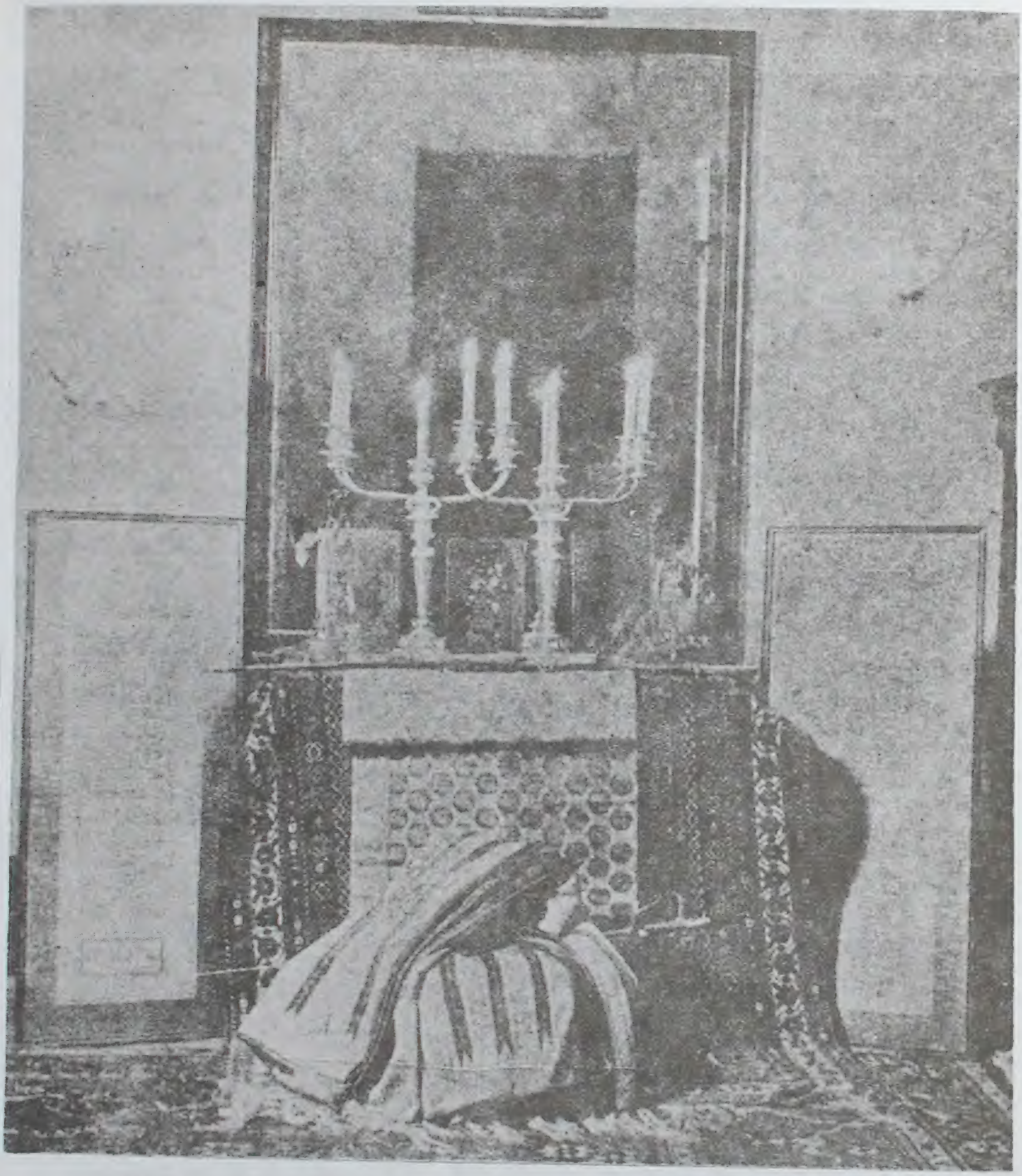

در محراب محفل ماسونی مذکور علاوه بردو تابلو بالا، دوشمعدان سه‌شاخه سه‌جلد کتاب نیز قرار داشت که کتابها عبارت بودند از:

۱ـ قانون اساسی فراماسونری

۲ـ الواح بهاءالله

۳ـ کتاب بیان (مهمترین کتاب بهائیان)

درنمایشگاه جهانی پاناما سپس باهمین عنوان درنمایشگاه «پاسیفیك» بود که درسال ۱۹۱۴ گشایش یافت. چهارسال بعد ۱۹۱۸ـ هنگامی که نمایشگاه جهانی «سانفرانسیسکو» افتتاح شد، نبیل الدوله بـه خرج خود، غرفه‌ای در آن نمایشگاه، بنام «غرفهٔ ایران» تأسیس کرد، و آنچه که اشیاء عتیقه، البسه، قالی، تابلو و اشیاء منبت کـاری تذهیب کاری داشت. دراین‌قرفه به‌معرض‌نمایش گذاشت.

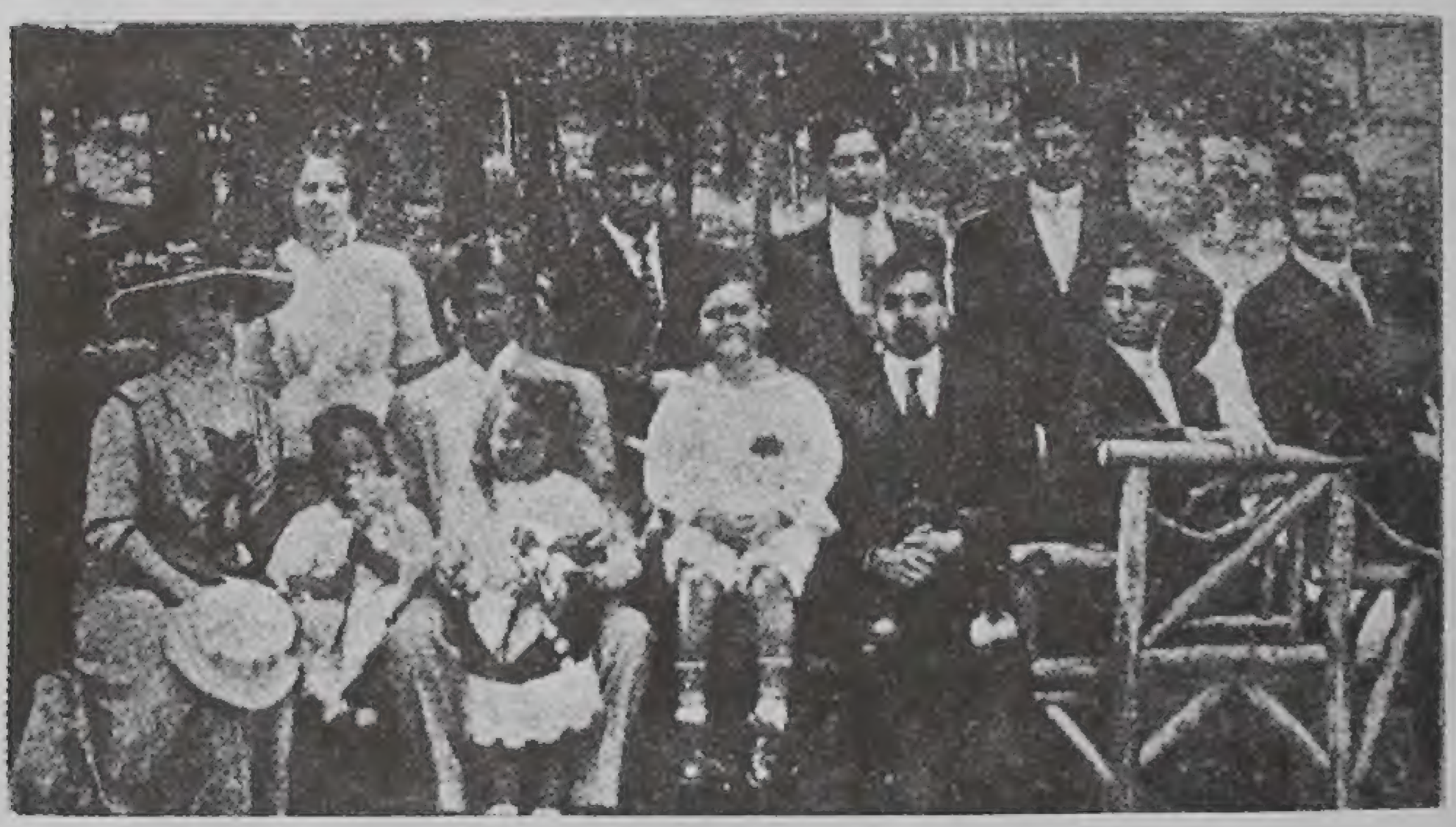

نبیل الدوله وخانواده‌اش درواشنگتن ـ درتصویر فلورنس همسر نبیل الدوله لیدر زنان بهائی امریکائی را درمنتهاعلیه تصویر درسمت‌چپ می‌بینید.

درسال ۱۹۱۹ به‌دستور وثوق‌الدوله ـ نخست‌وزیروقت ـ مأمور مذاکـره با ویلسن رئیس‌جمهور امریکا شد و باژنرال «پرسینگ» نیز هنگام عقد قرارداد صلح درپاریس به‌مذاکره پرداخت. پس‌از سقوط کابینهٔ وثوق‌الدوله‌ازطرف «نصرت‌الدوله فیروز» وزیرخارجه تلگرافی به‌او اطلاع داده‌شد که از سمت‌های دولتی معاف شده است. نبیل الدوله آنگاه به‌ایران بازگشت ومدتی‌پیشکار «محمدحسن‌میرزا» ولیعهد بود. ولی درسال ۱۳۰۴ شمسی مجدداً ازایران به‌امریکا مراجعت کرد و به‌شغل آزاد پرداخت.

در کابینه‌دوم قوام‌السلطنه که مسئله دریافت وام ازامریکا ودعوت ازشرکت‌های نفتی مطرح بود، رئیس‌الوزراء اورا به‌ایران‌دعوت کرد. اما این‌بار اقامتش در ایران‌طولانی نبود، یك‌سال‌بعد مجدداً به‌امریکا بازگشت وپس‌از مدتی اقامت در نیویورك به‌واشنگتن رفت که تاپایان‌عمر دراین‌شهر بسر می‌برد. همسرامریکائی‌او بنام «فلورنس» لیدر زنان بهائی امریکا بود وخوداوهم علاوه‌بر فعالیت‌های مذهبی (بهائی) در شورای طریقت فراماسونی امریکا نیز فعالیت می‌کرد.[1]

۱ـ فراموشخانه وفراماسونری درایران صفحات ۶۵ ـ ۴۵۹.

زنان بهائی تهران با دوشیزه کهنسال مارتارت امریکائی

۴

آنچه ساواک گزارش کرده...

موضوع: بهائیان — شماره ———

محل: شیراز — تاریخ‌حادثه

عطف به‌شماره — تاریخ وصول‌خبر ۱۳۴۴/۱۱/۵

منبع‌خبر: گودرزی

تقویم: ب ـ م

بایکی ازبهائیان که درشرکت ملی‌نفت کار می کند برحسب تصادف برخورد کردم. او می گفت که ثابت‌پاسال سرمایه‌دار معروف مجرم واقعی اعدام طیب بوده و اینطور شرح می‌داد کـه ثابت‌پاسال [ناخوانا] اعلیحضرت همایـون شرفیاب به عرض رسانیده که طیب مسبب خراب کردن گورستان بهائیان و گلستان جاوید شده. برای تکمیل این اطلاع از سوابق ذهنی کـه در تـابستان گذشته از [ناخـوانا]سال سروستانی کارمند فرهنگ داشتیم که می گفت بهائیان انتقام جزیرة [ناخوانا] کـه چندسال قبل مسلمانها خراب کردند ازمدرسه فیضیه‌قم گرفتم واز چندماه‌قبل ازاتخاذ فروش [ناخوانا] بهائیان شیراز شنیدم که می گفت، مانه فقط انتقام گذشته را گرفتیم

موضوع بهائیان

محل شیراز

شغل بیمه ...

منبع خبر: شهود ورزی

تقویم: ب ـ م

تاریخ حادثه ...

تاریخ وصول خبر ۵ بهمن ۱۱ ساعت ۴ ب.ظ

تاریخ گزارش ... ۱۱ ساعت ۱۱

بابکی ازبهائیان که در شرکت ملی نفت کارمیکند برحسب تصادف برخورد کرد اومیگفت که ...

سرمایه دار معروف محل واقعی اقدام نمیکند بوده واخیرا شرح میداد که ثابت پا...

اخیرا شرح دهایی ترتیب داده بعرض رسانیده که علیه مسلک خراب کردن گورستان بهائیان و

گستان حاوند شده برای تکمیل این اطلاع ازسوابق ذهنی که در ... کنند از که سال

سروستان کارمند فرهنگ داشتم که میگفت بهائیان انتظام جزیرة ... که چند سال قبل

مسلمانها خراب کردند ازمدرسه فیضیه قم گرفتیم وباز چند ماه قبل ازانقلاب ... بهائیها ...

شنیدم که میگفت ... ماند فقط انتظام گذشت و راگرفتیم بلکه موضوع بهائی را نامبرده ...

ادامه دادیم میخواست موضوع اصلاحات ارضی را پیش موضوع امری پیش کشیده تلقی کرده و ...

انبهائیان بداند.

مشورکلی بهائیان بحرانیان ... ماه گذشته ایران وانتلافات داخلی وبرخاستن ... بهائیان

بهائیان درلندن میدانند.

- سپه. قبلا هم با... برسیده بودیم و تشکیلات این فرقه ... که چگونه عمل میکنند

بمکان را به حساب خود ... دارند

نمره

تعداد نسخه:

گیرندگان: ... اداره ...

بلکه موضوع بهائی را تامرحلهٔ اصلاحات اراضی ادامه دادیم، می‌خواست موضوع اصلاحات ارضی را یك‌موضوع امری و پیش‌گوئی‌شده تلقی کرده و آنرا از بهائیان بداند.

بطور کلی بهائیان بحرانهای چندماههٔ گذشته ایران واختلافات دولت و دولت وروحانیون [ناخوانا] بهائیان در لندن می‌دانند.

قبلاً هم به استحضار رسید...

پروندهٔ بهائیان شیراز: ضمیمه شود.

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شماره: یك از یك‌صفحه

نسخهٔ شماره‌یك از ۴ نسخه

۱ـ از ۳۲۱

۲ـ به /۷ه

۳ـ شمارهٔ گزارش ۶۹۴۶/ه

۴ـ تاریخ گزارش ۴۷/۳/۱۱

۵ـ پیوست

۶ـ گیرندگان خبر

۷ـ منبع :همکار

۸ـ منشأ: محفل بهائیان

۹ـ تاریخ وقوع: ۴۷/۳/۷

۱۰ـ تاریخ‌رسیدن به‌منبع ۴۷/۳/۷

۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر برهبر عملیات محل ۲۷/۳/۱۰

۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز عطف پیرو.....

ساعت ۶/۵ بعداز ظهر مورخه ۴۷/۳/۷ کمیسیون نشر نفحات‌الله درمحفل شماره۴ واقع در تکیه‌نواب منزل اسدالله‌قدسیان‌زاده تشکیل گردید. عباس اقدسی

نسخه بندی حاضر

گزارش خبر

۲ ـ منبع : [illegible]

۸ ـ منشأ : [illegible]

۹ ـ تاریخ وقوع : [illegible]

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع [illegible]

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برحسب عملیات [illegible]

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی : [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

موضوع : [illegible]

ملف / پرو [illegible]

ساعت ۶½ بعد ازظهر مورخه ۷/۳/۷ کمیسیون نشرنفحات الله در منزل شماره) واقع درتکیه نواب منزل اسدالله خان زاد متشکل گردید . عباس اقدسی که سخن ران کمیسیون بود اظهار داشت جناب آقای اسدالعظم وزیر دربار سلطنتی بما لطف زیادی نموده اند مخصوصا جناب آقای امیر عباس هویدا (بهائی بهائی زاده) انشاء الله هرد وتفرکه خدای کوچك بهائیان میباشند گزارشاتی ازفعالیت های خود بمحبت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان میدهند . حضرت بهاء الله میفرماید (من قال الله هن تصرف فیها) دولت اسرائیل درجنگ سال ۶) و ۷) قهرمان جهان شناختند وما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش میکنیم . ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح مینمایند پیشرفت وترقی ما بهائیان این است که درهراداره . ایران وتمام وزارتخانه ها یك جا سوس داریم وهفته ای یکبار که طرحهای تهیه شد موسسعد دولت که بعرض شاهنشاه آریامهر میرسد گزارشاتی درزمینه طرح بمحفل های روحانی بهائی میرسد . مثلا درلجنه پیمان کار کاد بهائیان ایران هر روز گزارش خود را درزمینه ارتش ایران در اینکه چگونه سلحه ها ایران وارد میشود چگونه جتربازان را آموزش میدهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم مینمایند . روز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نسخه بندی حاضر

که سخن‌ران کمیسیون بود اظهار داشت جناب آقای اسدالله‌اعلم وزیر دربارسلطنتی بما لطف زیادی نموده‌اندمخصوصاً جناب آقای امیرعباس‌هویدا(بهائی وبهائی‌زاده) انشاءالله هردونفر کدخدای کوچك بهائیان میباشند گزارشاتی از فعالیت‌های خود به‌بیت‌العدل اعظم‌الهی مرجع بهائیان میدهند. حضرت بهاءالله میفرماید (عن‌قال‌الله عن‌تصرف فیها) دولت اسرائیل در جنگ ۴۶ و ۴۷ قهرمان جهان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش میکنیم. ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح می‌نماید پیشرفت و ترقی مابهائیان این است که در هر ادارهٔ ایران و تمام وزارتخانه‌ها یك‌جاسوس داریم وهفته یك‌بار که طرحهای تهیه‌شده وسیله دولت که بعرض شاهنشاه آریامهر میرسد گزارشاتی در زمینه طرح به‌محفل‌های روحانی بهائی می‌رسد. مثلاً در لجنه پیمان‌کار کادر بهائیان ایران هرروزگزارش خودرا در زمینه ارتش ایران در اینکه چگونه چتربازان را آموزش می‌دهند به‌محفل روحانی بهائیان تسلیم مینمایند.

حضور فعال هویدا درمحافل مختلف بهائیان را ازگزارشات مستند مکرر عوامل ساواك همانند گزارش زیرچنین می‌خوانیم:

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شمارهٔ ۱ از یك‌صفحه
نسخه شماره‌یك از چهارنسخه

۱ـ از ۳۲۱
۲ـ به ۷ ه
۳ـ شمارهٔ‌گزارش ۷۶۵۱/ه
۴ـ تاریخ گزارش ۵۰/۲/۲۰
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان‌خبر

۷ـ منبع‌گزارش به‌گزارش [ناخوانا] خبر مراجعه شود.
۸ـ منشأ ـ
۹ـ تاریخ وقوع ۵۰/۲/۲/۲
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع ۵۰/۲/۲/۲
۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر به‌هرعملیات محل ۵۰/۲/۱۴
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت‌بهائیان دهبید

شب ۵۰/۲/۲/۲ جلسه‌بهائیان ده‌بید درمنزل امرالله رفاهی تشکیل‌گردید. آقای عزیزالله بمبوسیان مبلغ ورابط بین محفلهای شیراز وده‌بید سخنرانی کرد ودرمورد آزاد شدن بهائیت و استقلال ورسمیت‌پیداکردن بهائیت مطالبی بیان نمود. نامبرده سپس اشاره به‌حقوق معلمان ودرآمد نفت وتیراندازی به‌سپهبد فرسیو نمود. سپس اشاره به‌شرکت‌کردن جناب‌آقای نخست‌وزیر درمحفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستانها نسبت به‌فرقه بهائیت کرد.

نظریه یکشنبه اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی
نظریه چهارشنبه نظریه یکشنبه موردتأییداست.

گزارش خبر

۱ - ۳۲۱

۵۶

۳ - ۷۳۵۱ ه

۵۰/۲/۲۰

۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

۲ - [illegible] گزارش بحران خبر مراجعه شود

۸ - [illegible]

۹ - تاریخ دفوع ۵۰/۲/۳

۱۰ - تاریخ دستیابی خبر به منبع ۵۰/۲/۵

۱۱ - تاریخ دریافت خبر در حوزه مطالعات معاونت ۵۰/۲/۱۶

۱۲ - ملاحظات متفرقه

موضوع فعالیت بهائیان دمبید ...

مطلب
دیروز

شب ۵۰/۲/۲ جلسه بهائیان دمبید در منزل امراله رفاهی تشکیل گردید . آقای عزیزاله بهروزیان مبلغ روابط بین محفلهای شیراز و دمبید سخنرانی کرد و در مورد آزاد شدن بهائیت و استقلال در سمیت پیدا کردن بهائیت مطالبی بیان نمود . نامبرده سپس اشاره به حقوق مسلمان در آمد نفت و تیراندازی به سپهبد فرسیو سود . سپس اشاره به شرکت کردن جناب آقای نخست وزیر در محفل بهائیت در روز عید رضوان و همکاری دولت در شهرستانها نسبت به فرقه بهائیت کرد .

نظر به پنجشنبه . اظهارات شنیده مورد تائید است . دریال

نظر به چهارشنبه . نظر به پنجشنبه مورد تائید است .

نظر به ۷/ هـ - نظر چهارشنبه مورد تائید است

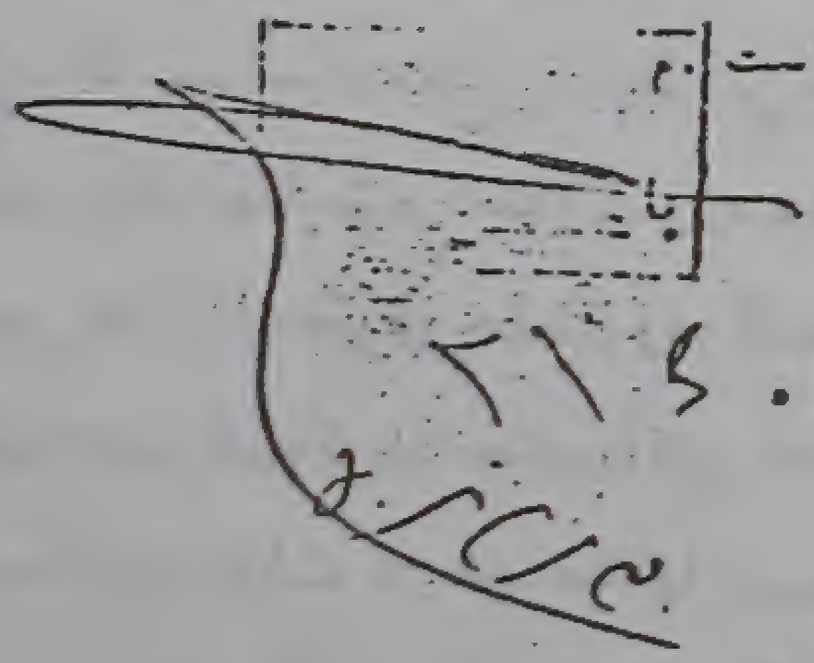

خیلی متشکرانه

نظریه ۷/هـ- نظریه چهارشنبه موردتأییداست.م

یکی ازگزارشات‌ساواك درمورد محفل بهائیان به‌حضور افراد نزدیك‌درباری اشاره می‌شود.

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شماره‌یك از یك‌صفحه
نسخهٔ شماره‌یك از ۴نسخه

۱- ۳۲۰
۲- ۷ه
۳- شماره گزارش۱۵۲۷۲/ه
۴- تاریخ‌گزارش ۵۰/۹/۲۹
۵- پیوست
۶- گیرندگان خبر

۷- منبع ۱۶۹۹
۸- منشأ -
۹- تاریخ وقوع ۵۰/۹/۲۴
۱۰- تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۹/۲۴
۱۱- تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۵۰/۹/۲۷
۱۲- ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

جلسه‌ای باشرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز درمنزل آقای صدیق حقیری در کوچه شمشیرگرها وزیر نظر آقای علی‌اکبر ایروانی تشکیل گردید. پس‌از قرائت مناجات‌شخصی‌بنام‌نعمت‌الله حکاکی که پیرمردی ۷۰ساله میباشد و ازاصفهان‌بشیراز آمده‌است چندنامه به‌آقای چهره نگارداد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت‌روزی

۱

ساواک
طبقه بندی حفاظتی
گزارش خبر

۲ ـ ضبط ۱۶۹۰۹
۸ ـ منشأ
۹ ـ تاریخ وقوع ۵۰/۲/۵
۱۰ ـ تاریخ رسیدخبر به ضبط ۵۰/۳/۱۵
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات مسل ۵۰/۳/۱۷
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع فعالیت بهائیان

علت
پیرو

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شهر از تحت عنوان کمیسیون نشر نفحات الله در منزل مسیح الله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات وصفحاتی از کتاب لوح احمد آقای مسیح الله روحانی پیرامون بهائیت سخنرانی وابراز داشت دیده شده است که یکی دو نفر از شما با افراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این موضوع تکرار شود شما بهائیان نباید فراموش کنید در زمان رضا شاه ودر زمان سید نورالدین مار ا غارت کردند ولی شخص رضا شاه از این موضوع بسیار ناراحت بود ومخفیانه ودور از چشم علما عده‌ای از مسلمانان را از بین برد چون او یک بهائی واقعی بود وهمیشه از بهائیان پشتیبانی میکرد کشف حجاب از روی قانون ومنطق بهاءالله صورت گرفته است .

نظریه یکنفره . اظهارات شنیده مورد تائید است . دبیر

نظریه چهارنفره . نظریه یکنفره مورد تائید است .

نظریه ۷/ هـ ـ نظر چهارنفره مورد تائید است . م

۲۲-۱۳۰

خواهد آمد که تمام سلاطین جهان بشیراز بیایند و در بیت مبارك سرفرود آورند. خصوصاً عده‌ای ازدربار شاهنشاهی مخفیانه برای‌زیارت بیت‌مبارك به‌شیرازمی آیند. وی اضافه‌کرد من در مدت عمرم ۴۵۰ نفر را بهائی کرده‌ام شما ازکسی نترسید و وبیشتر ـ مبارزه کنید. سپس آقای ایروانی‌مدت ۴۵ دقیقه پیرامون بهائیت سخنرانی کرد و آقای نصرالله چهره‌نگار اظهارداشت پنج‌نفر از بهترین بهائیان آبادان واهواز اخیراً بشیراز خواهندآمد آقایان روی کارتها ومهرآن‌دقت نمائید. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی‌اکبر ایروانی، نصرالله چهره‌نگار، نعمت‌الله هوشمند. عزت‌الله‌هوشمند. احسان‌الله و کاکاخان‌مهدیزاده‌قاسم کریمیان‌عنیقی‌رضائی، محمدحسن افغانی. بیژن گلشن، بدیع‌الله‌روحانی، نعمت‌الله حکاکی اصفهانی.

نظریه یکشنبه، اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی.

نظریه چهارشنبه، نظریه یکشنبه موردتأیید است. م

نظریه ۷/ه ـ نظر چهارشنبه موردتأیید است.

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یك از صفحه

نسخهٔ شماره از نسخه

۱ـ به: ۳۴۱

۲ـ از /۳۵۷

۳ـ شمارهٔ گزارش ۳۵/۳۰۲۹۹

۴ـ تاریخ گزارش ۵۷/۸/۲۹

۷ـ منبع ۸۸۳۵

۸ـ منشأ:مسموعات‌منبع

۹ـ تاریخ وقوع: ۵۷/۸/۲۱

۱۰ـ تاریخ‌رسیدن‌خبربه‌منبع ۵۷/۸/۲۱

۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر برهبرعملیات

۵ـ پیوست محل۵۷/۷/۲۴

۶ـ گیرندگان خبر ۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: بهائیان شیراز

آقای رئوفیان یکی از بهائیان سرشناس شیراز در یك مذاکره اظهار داشته آقای امیرعباس هویدا به‌پشتیبانی بیت‌العدل‌اعظم و کامبالای افریقا مدت ۱۳ سال برایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به‌پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست‌های مهمی‌را در ایران اشغال و پولهای مملکت‌را به‌خارج فرستادند.

نظریه شنبه: عنوان مطالب فوق‌ازجانب مشارالیه بخاطر وقایع‌اخیرورکورد فعالیت بهائیان بوده است.

نظریه یکشنبه: باعطف‌توجه به‌صداقت شنبه عنوان‌مطالب فوق ازجانب‌مشار- الیه صحت دارد.

نظریه چهارشنبه: نظریه یکشنبه موردتأیید است.

نظریه جمعه: نظریه چهارشنبه موردتأیید است.

نظریه ۵/۷: نظریه جمعه تأیید میشود.

خیلی‌محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه شمارهٔیك ازیك‌صفحه

نسخه شماره‌یك از چهارنسخه

۱ـ ۳۲۱ ۷ـ منبع ۱۶۹۹

۲ـ ۵۷ ۸ـ منشأ ـ

درجه فوریت

طبقه بندی سفارش

گزارش خبر

سفارش یکسم ـــ از ـــ صفحه
سفارش شماره ـــ از ـــ صفحه

۱ ـ به ـــ ۳۴-۱
۲ ـ تا ـــ ۳/د/۷
۳ ـ شماره گزارش ـــ ۳/د/۷۰۱۱۱۱
۴ ـ تاریخ گزارش ـــ ۵۷/۸/۲۱
۵ ـ پیوست ـــ
۶ ـ گیرندگان خبر ـــ

۷ ـ منبع ـــ ۸۸۳۰۵
۸ ـ منشأ ـــ مسموعات منبع
۹ ـ تاریخ وقوع ـــ ۵۷/۸/۲۱
۱۰ ـ تاریخ و ساعت خبر به منبع ـــ ۵۷/۸/۲۱
۱۱ ـ تاریخ و ساعت خبر برمصر سفارت ـــ ۵۷/۸/۲۲
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی ـــ

موضوع بیانیه شماره ۱۳

متن
پیرو

آقای رئوفیان یکی از نهضتیان سرشناس شیراز در بهت مذاکرات لندن گذاشته آقای امیرعباس هویدا به پشتیبانی بهت البعدل اعظم وکامهالای افریقا مدت ۱۳ سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی پست های مهمی را در ایران اشغال نمودند، ای مملکت را به خارج فرستادند

تبصره شنبه : عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه بخاطر و تابع اخبار و کود فعالیت بهائیان بوده است .
تبصره یکشنبه : با عطف توجه به مداقت شنبه عنوان مطالب فوق از جانب مشارالیه مجدداً ارسال گردد
تبصره چهارشنبه : تبصره یکشنبه مورد تایید است. ۱۳۰
تبصره جمعه : تبصره چهارشنبه مورد تایید است.

تبصره ۷/د : تبصره جمعه تایید میشود

۱۳۰-۱۹۰۵۷

۴۶-۱۳۰

طبقه بندی حفاظتی

۳ـ شمارهٔ گزارش ۹۵۷۸/ه
۴ـ تاریخ گزارش ۵۰/۳/۳۱
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان خبر
۹ـ تاریخ وقوع ۵۰/۴/۲۵
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع ۵۰/۳/۲۵
۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر به‌هرعملیات محل ۵۰/۳/۲۷
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت‌بهائیان

جلسه‌ای‌باشرکت ۱۲نفرازبهائیان شیرازتحت‌عنوان کمیسیون نشر نفحات‌الله در منزل مسیح‌الله روحانی تشکیل گردید پس از قرائت مناجات وصفحاتی از کتاب لوح‌احمد آقای‌مسیح‌الله‌روحانی‌پیرامون بهائیت سخنرانی واظهار داشت دیده شده است که یکی دونفر از شما باافراد تبلیغات اسلامی تماس گرفته است دیگر نباید این‌موضوع تکرارشود شماها بیادنداریدکه درزمان رضاشاه ودرزمان سیدنورالدین مارا غارت کردند ولی شخص رضاشاه ازاین موضوع بسیار ناراحت بود ومخفیانه ودور از چشم علما عده‌ای از مسلمانان را از بین برد چون‌او یك بهائی واقعی بود. وهمیشه از بهائیان پشتیبانی می کرد کشف حجاب از روی قانون و منطق بهاءالله صورت گرفته است.

نظریه یکشنبه: اظهارات شنبه موردتأیید است. دریائی

نظریه چهارشنبه: نظریه‌یکشنبه‌موردتأیید است.م

نظریه ۷/ه‌ـ نظزیه‌چهارشنبه مورد تأئید است.

در گزارش دیگری به‌سندی برخورد می کنیم که درسال ۱۳۵۱ تهیه شده، در یکی از محفل بهائیان گفته می‌شود که شاه درنظر داشته‌است به‌بهائیت جنبهٔ‌رسمیت دهد. ودرهمین‌گزارش یکی از مسئولین ساواك به‌الویت دادن افراد بهائی نسبت به مسلمان اشاره می کند.

گزارش خبر

۷ ـ منبع ۱۶۹۹

۸ ـ منشأ

۹ ـ تاریخ وقوع ۵۰/۹/۲۴

۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۰/۹/۲۴

۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برحسب سلیقات محل ۵۰/۹/۲۷

۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی

عطف

ممانعت بهائیان شیراز

جمعه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان شیراز در منزل آقای صدیق حقیری واقع در کوچه شمشیرگرها ذیل نظر آقای علی اکبر ابروانی تشکیل گردید. بهراز قرائت مناجات شخصی بنام نعمت الله حکاکی که پسر مردی ۷۰ ساله میباشد و از اصفهان بشیراز آمده است چند نامه به آقای چهره‌نگار داد. نامبرده ضمن صحبت اظهار داشت روزی خواهد آمد که تمام سلاطین جهان بشیراز بیایند و در بیت مبارک سر فرود آورند. خصوصاً عده‌ای از دربار شاهنشاهی مخفیانه برای زیارت بیت مبارک بشیراز میآیند. بدون اضافه کرد من در مدت عمرم ۱۰ نفر را نهایتی کرده‌ام شما از کسی نترسید و بیشتر مبارزه کنید. سپس آقای ابروانی مدت ۵ دقیقه بیانات بهائیت سخنرانی کرد آقایان روی کارتها و سپس آن دفت نمایند. شرکت کنندگان در این جلسه عبارت بودند از علی اکبر ابروانی نصرالله چهره‌نگار. نعمت اله هیثمی. عزت اله هیثمی. احسان اله یکانخان مهدیزاده. قاسم کریمان. عبدالرضائی. محمد حسن افنانی. بهزاد گلشن. بدیع اله روحانی. نعمت اله حکاکی اصفهانی.

نخریه کننده. اظهارات نسبه مورد تائید است. د.ی.ل

نخریه چهارنسبه. نسبه مورد تائید است. م

نخریه ۲/ هـ ـ نظر به پیشینه مورد، نسبه است

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه یك از یك‌صفحه
نسخهٔ شماره‌یك از ۴ نسخه

۱ـ به ۳۴۱
۲ـ از/۵۷
۳ـ شماره گزارش ۱۹۴۹۶/۵
۴ـ تاریخ گزارش ۵۱/۱۱/۷
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان خبر

۷ـ منبع ۱۷۶۶
۸ـ منشأ ـ
۹ـ تاریخ وقوع ۵۱/۱۰/۲۳
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۱/۱۰/۲۳
۱۱ـ تاریخ رسیدن خبر برهبر عملیات محل ۵۱/۱۰/۲۸
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز

در جلسه تذکری که درمنزل مرحوم سرهنگ‌شباب برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند دراین‌جلسه پس‌از قرائت مناجات به‌فرزند آن مرحوم تسلیت گفته‌شد. سپس آقای «اردشیر ماستر» درپاسخ یکی از شرکت‌کنندگان در جلسه‌اظهارداشت مرحوم سرهنگ‌شباب‌افسر سازمان‌امنیت بود وموقعیکه درسازمان امنیت شیراز خدمت میکرد خیلی به‌بهائیان شیراز کمك مینمود. پس‌از آن درباره کارمندان بازنشسته بهائی صحبت گفته‌شد که کارمندان بازنشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و بجای اینکه بیکار بنشینند، به‌مهاجرت‌بروند وبه‌دیانت

شهربانی کل کشور
ستاد بزرگ ارتشتاران
شعبه بگی حفاظتی

گزارش خبر

۱ ـ منبع ـــــ از ـــــ شماره
۲ ـ شماره گزارش ـــــ از ـــــ تاریخ
۳ ـ تاریخ گزارش ـــــ ۱۹۴۹/۲/۵
۴ ـ موضوع ـــــ
۵ ـ هویت ـــــ
۶ ـ گیرندگان خبر ـــــ

۷ ـ منبع ـــــ ۱۷۶۶
۸ ـ منبا ـــــ
۹ ـ تاریخ وقوع ـــــ ۱۳۲۷/۱۰/۲۲
۱۰ ـ تاریخ رسیدن خبر به منبع ـــــ ۱۳۲۷/۱۰/۲۲
۱۱ ـ تاریخ رسیدن خبر برمبر عملیات مدل ۴۸/۱۰/۲
۱۲ ـ ملاحظات حفاظتی ـــــ

موضوع: فعالیت بهائیان شیراز ـــــ ملف ـــــ پرونده

در جلسه تذکری که در منزل مرحوم سرهنگ شیبانی برگزار گردید ۱۷ نفر از بهائیان شیراز شرکت داشتند در این جلسه پس از قرائت مناجات به فرزند آن مرحوم تسلیت گفته شد . سپس آقای ارد شیر ماستر ریاستی یکی از شرکت کنندگان در جلسه اظهار داشت مرحوم سرهنگ شباب افسر سازمان امنیت بود و موقعیکه در سازمان امنیت شیراز خدمت میکرد تحریک به بهائی شیراز گشته میشود . پس از آن درباره کارمندان بازنشسته بهائی صحبت بگفته شد که کارمندان بازنشسته باید در کلاسهای تعلیم مبلغین شرکت نمایند و بجای اینکه بیکار بنشینند به مهاجرت بروند و بهائیت بهائی خدمت نمایند . و شهید پور که افسر ارتش میباشد گفتار گردید بانت بهائی رسمیت میدادند و یکروز هم ناراحتی در برابر بانت بهائی نداشتیم چون وقتی نمیتوانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند میگویند پس چرا شما رسمیت ندارید آنوقت چند روز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنها را قانع نمائیم سپس برید در سرهنگ شباب گفت چند سال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی در مورد رسمیت دادن به بهائیت صادر فرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه ای بدست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستورات اسلام را زیر پا گذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال میفرمایند که حضرت بهاء گفته است . چون امر خدا است خود بخود اجرا میشود .

نشریه پنجشنبه . ۱ ـ اظهارات نامبرده مورد تائید است .

۲ ـ منظور نامبرده مرحوم سرهنگ شباب رئیس سابق سازمان امنیت خرم آباد لرستان میباشد . دنباله

نشریه چهارشنبه . نظر به تکذیب مورد نیاست

جلسه ۱۲۷ هـ ـ نظر به چاپ تکذیب مورد نیاست

۱۲۰-۲۶

طبقه بندی حفاظتی

بهائی خدمت نمایند. رشیدپور که افسر ارتش میباشد گفت اگر به‌دیانت بهائی رسمیت میدادند دیگر هیچ ناراحتی در برابر ادیان دیگر نداشتیم چون وقتی نمیتوانند دلیلی در رد بهائیت بیاورند میگویند پس چرا شما رسمیت ندارید آنوقت چندروز وقت لازم است که بتوانیم برای آنها صحبت کنیم و آنهارا قانع نمائیم سپس پدر سرهنگ شباب گفت چندسال قبل شاهنشاه آریامهر تصمیم داشتند که دستوراتی درمورد رسمیت دادن به‌بهائیت صادر فرمایند لیکن جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر بهانه‌ای بدست آورد و گفت شاه ایران بهائی شده و دستور اسلام را زیرپا گذاشته است وی اضافه کرد شاهنشاه ایران راهی را دنبال میفرمایند که بهاءالله گفته است. چون امر خدا است خودبخود اجرا میشود.

نظریه یکشنبه ۱ـ اظهارت شنبه مورد تأیید است.

۲ـ منظور شنبه مرحوم سرهنگ شباب رئیس سابق سازمان اطلاعات و امنیت خرم آباد لرستان میباشد. دریائی

نظریه چهارشنبه. نظریه یکشنبه مورد تأیید است.

نظریه ۷/هـ نظریه چهارشنبه مورد تأیید است.

وسندزیر در ارتباط با آنچه که بعداً خواهد آمد حائز اهمیت است:

خیلی محرمانه

طبقه‌بندی حفاظتی

گزارش خبر

صفحه... یك از... یك... صفحه

نسخه شماره یك از چهار نسخه

۱ـ به ۸۲۵/۰۰۰

۲ـ از ۳۰۰/د۰۰۰

۷ـ منبع شهربانی آذربایجان شرقی

۸ـ منشأ ـ

وزارت خودیت

طبقه بندی حفاظتی
گزارش خبر

نسخه یکم ... از ... یک ... صفحه
نسخه شماره ... یک ... از ... چهار ... نسخه
۱ ـ به ... ۸۱۲ ...
۲ ـ از ... ۳۰۰ / د ...
۳ ـ شماره گزارش ... ۲۰۹۹۵ / ۳۰۰ / د
۴ ـ تاریخ گزارش ... ۴۸/۱۱/۱ ...
۵ ـ پیوست ...
۶ ـ گیرندگان خبر ... نسخه های ۱ و ۲ و ۳ (۸۱۲) ـ نسخه ۴ پرونده ...

موضوع ... ضمیمه ... پرونده

چند تن از افراد فرقه بهائی در کشور اسرائیل سکونت داشته و چند نفر نیز از جمله شخصی

بنام روح الله مشتاق اهل قریه سهسان در اطراف تهران بآن کشور تردد داشته و یک هائیکه از

طرف فرقه مذکور بکشور اسرائیل میگردد توسط آنها انجام میگیرد ضمناً بهائیانیکه در آذربایجان

و در سایر شهرستانها دارای تاسیسات و کارخانه هائی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل

استفاده و یا خرید آن با اقتصاد کشور مورد بحث بطور غیر مستقیم کمک مینمایند . ۶

۸۳۴-۱۵۳
۱۴۰۰
۳۶-۱۲۰

طبقه بندی حفاظتی

۳ـ شمارهٔ گزارش ۲۰۹۹۵/۳۰۰/د
۴ـ تاریخ گزارش ۴۸/۱۱/۱
۵ـ پیوست
۶ـ گیرندگان خبر نسخه‌های ۱و۲و ۳ (۸۲۵) ـ نسخه۴ پرونده
موضوع...

۹ـ تاریخ وقوع
۱۰ـ تاریخ رسیدن خبر به‌منبع
۱۱ـ تاریخ رسیدن‌خبر برهبرعملیات محل۴۸/۱۰/۲۸
۱۲ـ ملاحظات حفاظتی

چندتن ازافراد فرقه بهائی درکشور اسرائیل سکونت داشته وچندنفر نیز از جمله شخصی بنام روح‌اللهمشتاق اهل قریه «سیسان» در اطراف تبریز بآن کشور تردد داشته و کمك‌هائیک، ازطرف‌فرقه مذکور بکشور اسرائیل می‌گردد توسط آنهاانجام میگیردضمناً بهائی‌هائیک،در آذربایجان‌وسایرشهرستانهادارای‌تأسیسات‌و کارخانه‌هائی هستند از وسایل و آلات ساخت اسرائیل استفاده وباخریدآن باقتصاد کشور مورد بحث بطور غیرمستقیم کمك مینمامند.!

نسخه‌اول به‌بخش بررسی داده‌شد که نظریه اعلام‌نمایند.

مسؤل‌بخش ۸۱۶: نظری ندارند.

نسخه‌اول بعرض بناء مدیریت کل رسید مطلبی مرقوم فرمودند عین سند در صفحه مقابل

در اینجا بایدبه‌این‌نکته بسیارمهم اشاره نمود که بهائیان را همواره عقیده بر آنست که در امور سیاسی‌دخالت نکرده‌واز چنین‌فعالیت‌هائی‌بری هستند. سندی که درذیل‌ارائه می‌شود روی همین‌هدف سیاسی و اطلاعاتی است‌که سران بهائیت‌خود را بری از آن نشان می‌دهند:

درسال۱۳۵۶ سرتیب‌عطاءالله مقربی‌بجرم جاسوسی برای شورویها در ایران به‌اعدام محکوم شد که شرح وجزئیات آن از بحث ما بدور است، تنها بدین‌مطلب باید پرداخت که وی حائز پست بسیار مهمی در ارتش بود و بجرم داشتن همین

وظیفهٔ سنگین مجرمیت جاسوسی اش اعدام اعلام گردید. حال بعداز مرورسنددیگری از ساواك دال براهداف بهائیت درایران به‌گزارش درارتباط باسرتیب عطاءالله مقربی می‌پردازیم:

خیلی محرمانه

نخست‌وزیری

سازمان اطلاعات وامنیت کشور

س. ا. و. ا. ك

گزارش:

درباره... انتخابات هیئت‌رهبری بهائیان جهان دراسرائیل.

منظور: استحضار تیمسار ریاست ساواك.

قراراست درتاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت‌رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان را بعهده خواهد داشت.

بهمین‌منظور نه‌عضو از هرمحفل بهائی از ۱۳ کشور جهان تـا تاریخ فوق برای شرکت دراین انتخابات باسرائیل عزیمت خواهند نمود.

باتوجه باینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را بعنوان یك‌مذهب برسمیت شناخته است بنظر میرسد بااجرای برنامه تبعیت از این فرقه میکـوشد از اقلیت بهائیان در سایرکشورهای جهان بویژه ایران‌بهره‌برداری‌سیاسی ـ اطلاعاتی و اقتصادی نماید.

آقای خادمی ۱۳ ـ ۳۰۰/۷/۳ اداره کل هفتم ۱۳۵۲/۲/۶

مسئله اقلیت‌ها که مذهب‌بهائی نیز جزو آن می‌باشد از وظایف اداره کل سوم است بخصوص که نمایندگـی یك‌مجله از خبر پیوست را کـه از متن آشکار نیز می‌باشد به‌آن اداره ارسال‌نموده است.

خیلی محرمانه

به

از

شماره

تاریخ

پیوست

نخست وزیری
سازمان اطلاعات و امنیت کشور

گزارش

در باره ..... انتخابات هیئت رهبری بهائیان جهان در اسرائیل

منظور : استحضار ریاست سازمان

قرار است در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۹ انتخابات اعضای هیئت رهبری محفل مرکزی بهائیان جهان مرکب از نه نفر در اسرائیل آغاز گردد . این هیئت بمدت پنج سال رهبری محفل مرکزی بهائی های جهان را بعهده خواهد داشت .

بهمین منظور نه نماینده از ۱۲ کشور جهان تا تاریخ فوق برای شرکت در این انتخابات باسرائیل مزبت خواهند نمود .

باتوجه باینکه دولت اسرائیل در سال ۱۹۷۲ فرقه بهائی را بعنوان یک مذهب برسمیت شناخته است بنظر میرسد با اجرای برنامه تبعیض ازاین فرقه میکوشد از اقلیت بهائیان در سایر کشورهای جهان بویژه ایران بهره برداری سیاسی ـ اطلاعاتی و اقتصادی نماید .

۲/۰۷۰۰/۲۰۰ ـ ۲

۱۳۵۲/۲۲/۰۶

اداره کل هفتم ـ

[redacted]

سرلشگر مقربی تیرباران شد

بطوریکه کسب اطلاع شده است، حکم دادگاه درباره سرلشگر احمد مقربی که بموجب رای صادره ازدادگاه تجدیدنظر به اعدام محکوم شده بود، بامداد امروز یکشنبه ۲۵۳۶/۱۰/۴ ـ اجرا شد.

سرلشگر مقربی باایجاد ارتباط بایك دولت بیگانه، اسنادومدارك محرمانه ایران را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار می‌داده است. بهمین دلیل، دادگاه بدوی اورا به اعدام محکوم کرد که این حکم در دادگاه تجدیدنظر موردتأیید قرار گرفت ورأی صادره از دادگاه بدوی ابرام شد.

بنابه گفته سرلشگر مقربی، سالهای قبل شخصی برسرراه او قرارگرفت وباتهدید اورا وادار به همکاری کرد. این شخص صریحاً خودش را معرفی کرده بود و گفته بود که کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست.

دادستان پرونده، در دادگاه تجدیدنظر گفت که سرلشگر مقربی اعتراف کرده است که باوجود این آگاهی به تقاضای آن کارمندسفارت پاسخ مثبت داد.

سرلشگر مقربی در دادگاه گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شد، در سطح کلی بود و اکثر اخبار و اطلاعاتی بود که ازاو می‌خواسته‌اند.

دادستان دادگاه این اظهارات را تکمیل کرد و گفت که: سرلشگر مقربی همکاری خود را درسطح گسترده‌ای باعوامل اطلاعاتی خارجی از سالهای قبل ادامه داده و علاوه برتأمین خواسته‌ها و تقاضای آن کارمندسفارت، شخصاً نیز اطلاعات باارزش دیگری را جمع آوری کرده و در اختیار آنان گذاره است.

سرلشگر مقربی، بنابه گفته‌ی خودش درداگاه تجدیدنظر، درابتدای همکاری باعوامل بیگانه وسایلی در اختیارنداشته ولی بتدریج بویژه در یکی دوسال اخیر عوامل بیگانه رادیو وضبط صوت وچنددوربین در اختیارش گذاشته بودند.

سرلشگرمقربی نوارهارا در ساعت‌معین ردوبدل می کرد ورادیوئی داشت که هرگاه عوامل بیگانه میخواستند بااو ارتباط برقرار کنند، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد.

سرلشگرمقربی‌طرز کار بااین وسایل را بارفتن به‌سفارت وگذراندن دوره‌ای مخصوص و فشرده یادگرفته بود و در دادگاه‌تجدیدنظر، به‌عنوان آخرین دفاع گفت که:

«مدتی که با عوامل بیگانه به اجبار و برخلاف تمایل‌قلبی در تماس بودم، همواره مصالح ملی خود را پاسداری کرده و به سوگند سربازی خود پایبندباقی مانده‌ام.

علت و انگیزه‌اصلی همکاری من، ناشی از همکاری اداری وترجمه تجاری درشرکت سهامی‌آبیار، باسرگردنیوبود: من دراین‌مدت بعداز یك‌بازداشت۷ماهه، دانستم که وی افسری اخراجی و یکی از عوامل وابسته توده‌ای بود. طبعاً ترس ناشی از این بازداشت، منجر به‌تصمیم‌من درمورد همکاری باآنها شد. البته این تصمیم غلط بود.

دادستان‌دادگاه سرلشگر مقربی، معتقد بود که به‌دلیل بند۴ هر کسی که اسرار نظامی یاسیاسی یامفاهیم‌رمزرا، برخلاف مصالح کشوربه‌اجنبی بدهدجاسوس‌است. آنچه سرلشگرمقربی اعتراف کرده که به‌وابستگان بیگانه داده است، بنا به‌نظریه سازمان‌های اطلاعاتی، اخبار واطلاعات باارزشی بوده است که مسلماً جزو اسرار نظامی بوده ودادنشان‌به‌یك کشور خارجی نیز، مطلقاً برخلاف مصالح کشور بوده. بانهایت‌تأسف، این سرباز، باارتکاب خیانتی به صورت جاسوسی، عملاً قسم خود را شکسته و امنیت کشور را باجاسوسی به‌خطر انداخته بود.

این گونه بخشایش و گشاده‌دستی‌ها آنچنان‌هم آسان صورت نمی‌گرفت کمترین بهای آن‌اعمال سیاست‌های مشخصی بود که مردم درهاله‌ای کاذب قرار گیرند و برای مواقع ضروری بهر کجا که «یار» طلب کند کشانیده شوند. بکار-

گیری عمال نوماسونی درهرلباسی برای این تشکیلات‌مخوف جهانی ـ از وزیر گرفته تا اشخاص ناگفتنی ـ کاری بس‌سهل بود که شنیدن‌آن انسانرا دچار یك‌نوع ناباوری می کند. افرادی که دراین‌شبکه کـار می کردند بدون شك افرادی نبودند که آنچنان پایبند آئین و کیشی باشند، دکترقربان، و دیگر وزیران کـابینه هویدا[1] نمونهٔ بارزی از این افرادند، بنابراین انگیزه‌های دیگری درپس این‌جریـان قرار داشت که نمونهٔ زیر از آن‌جمله‌است:

سال ۱۳۴۶: صورت‌مجلس

مجمع‌عمومی عادی شرکت‌سهامی امناء کـه بـه‌موجب آگهـی منتشره در روزنامهٔ کیهان شمارهٔ ۷۱۴۶مورخه ۴۶/۳/۱۳.

روزنامه رسمی کشور شاهنشاهی شماره ۶۴۹۶ مورخه ۴۶/۳/۲۰ ساعت ۶ بعداز ظهرسه‌شنبه ۳۰ خردادماه ۴۶ درمحل‌شرکت واقع درخیابان منوچهری کوچه ارباب‌جمشید شمارهٔ ۳۷ باحضور کلیه سهامداران یانمایندگـان آنهـا بترتیب ذیل [۱۹تن اسامی که ذکر آنان ضروری بنظر نمی‌رسد] تشکیل و چون حاضریـن در جلسه حائزاکثریت کامل بودند جلسه رسمی و برای انتخاب رئیس ومنشی مجمع اقدام ودر نتیجه مهندس عبدالحسین تسلیمی [از خانـوادهٔ منوچهرتسلیمی[2] وزیـر بازرگانی دولت هویدا] رئیس و فتح‌الله فردوسی بـه‌سمت منشی جمع انتخاب و سپس در خصوص دستور جلسه مذاکره شد.

۱ـ سرتیپ‌عطاءالله‌مقربی عضو هیئت‌مـدیره گزارش جامعی از عملیـات و اقدامات شرکت بیان و بیلان سال ۱۳۴۵ را به‌اطلاع سهامداران رسانید...

... چون دورهٔ چهارسالهٔ اختیارات هیئت‌مدیره پایان یافته بـود، لذا بـرای انتخاب‌اعضاء اصلی‌هیئت‌مدیره‌واعضاء علی‌البدل‌اقدام‌به‌اخذ رأی گردید و بالنتیجه:

---

۱ و ۲ـ منوچهر تسلیمی فراماسونر ورئیس «لژ ابوسینا». بود. نگاه کنید به‌فراموشخانه و فراماسونری ج۳ ص ۶۴۹ و ۳۹۹

۱ـ سرلشکر شعاع‌الله علائی
۲ـ علیمحمد ورقا
۳ـ سرتیب‌عطاءالله مقربی
به‌سمت اعضای علی‌البدل هیئت‌مدیره برای مدت چهارسال ازتاریخ‌مذکور انتخاب گردیدند...
صورت جلسه سال ۱۳۴۶هیئت امنای بهائیان ـ

سرتیپ‌مقربی[بعداً سرلشکر] عضو اصلی هیئت‌مدیره شرکت‌امناء بهائیان در دیماه سال ۵۶ بجرم جاسوسی برای شوروی اعدام می‌شود!

سرلشکر مقربی تیرباران شد

بامدادی که خبر اعدام سرلشکر احمد مقربی که بموجب‌رای صادره از دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شده‌بود ،بامداد امروز ـ یکشنبه ۵۶/۱۰/۲۳ ـ اجرا شد .

سرلشکر مقربی با ایجاد ارتباط با یك دولت بیگانه ، اسناد و مدارك‌محرمانه ایران‌را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار میداده است.بهمین دلیل ، دادگاه بدوی اورا به اعدام محکوم کرد که ماین‌حکم در دادگاه تجدید نظر نیزمورد تائید قرار گرفت ورای صادره از دادگاه بدوی ابرام شد .

بنا به گفته سرلشکر مقربی، سالها قبل شخصی برسر راه او قرار گرفت و با تهدید اورا وادار به همکاری کرد . این شخص سرپرستی خودشرا معرفی کرده بود و گفته بود که‌کارمند یکی ازسفارتخانه‌هاست .

دادستان برونده ، در دادگاه تجدید نظر گفت که سرلشکر مقربی اعتراف کرده است که بادوسه‌ملاقات آگاهی به تقاضای آن کارمند سفارت پاسخ مثبت داده .

سرلشکر مقربی‌درداگاه‌گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شده ، درسطح کلی بوده واکثر اخبار و اطلاعاتی بودکه قبلا می‌خواستند .

دادستان‌دادگاه اینا‌ظهارات را تکمیل کرد وگفت که : سرلشگر مقربی همکاری خود را درسطح گستردهای باعوامل اطلاعاتی خارجی از سالهای قبل ادامه داده و علاوه بر تامین خواستها و تقاضای آن کارمند سفارت ، شخصا نیز اطلاعات باارزش دیگری را جمع‌آوری کرده ودر اختیار آنان گذارده است .

سرلشکرمقربی، بنا به‌گفته‌ی خودش در دادگاه تجدیدنظر، در ابتدای همکاری با عوامل بیگانه‌وسایلی در اختیارنداشته ولی بتدریج بویژه در یکی دو سال اخیرعوامل بیگانه رادیو، ضبط صوت وچند دوربین در اختیارش گذاشته بودند .

سرلشکر مقربی نوارها رادر ساعات معین ردوبدل می‌کردو رمزی داشت‌که هرگاه‌عوامل بیگانه می‌خواستند با اوارتباط برقرار کنند ، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد .

سرلشکر مقربی طرز کار با این وسایلرا یادگرفتن به سفارت و گذراندن دوره‌ای مخصوص فشرده یاد گرفته بود و در دادگاه تجدید نظر ، به عنوان آخرین دفاع گفت که :

« مدتی که باعوامل بیگانه بهاجبار و برخلاف تمایل قلبی در تماس بودم ، همواره‌مصالح می خودرا پاسداری کرده و به سوگند سربازی خود پایبند باقی مانده‌ام .

خدمت و خدمگیره اصلی همکاری من ، ناشی از همکاری اداری و ترجمه تجاری‌در شرکت سهامی آبیار ، باسرگردیبوده. من در این مدت بعنوان یک بازداشت ۷ ماهه ، دانستم که وی افسری اطراجی و یکی از عوامل وابسته تودهای بود. طبعا ترس ناشی ازاین‌بازداشت. منجر به تصمیم من در مورد همکاری با آنها شد . البته این تصمیم غلط بود .

دادستان دادگاه سرلشکر مقربی ، معتقد بود که به دلیل سند ۷ هرکسی که اسرار نظامی یا سیاسی یا مقامات رمز را ، برخلاف مصالح کشور به اجنبی بدهد، جاسوس است . آنچه سرلشکر مقربی اعتراف کرده که به وابستگان بیگانه داده است ، به نظریه سازمان های اطلاعاتی ، اخبار و اطلاعات باارزشی بوده است که عمدا جزو اسرارنظامی وامنیتی‌شان بعنوان کشور خارجی نیز ، مطلقابرخلاف مصالح کشور بود. بانهایت تاسف ، این سرباز ، باارتکاب خیانتی به صورت جاسوسی ، عملا قسم خود را شکسته و امنیت کشور را با جاسوسی بخطر انداخته بود .

برق گرفتگی تراشکار را کشت

شمیران ـ جوان ۲۰ ساله‌ای بنا بسید جواد رسولی آهاری در اثر برق گرفتگی جان‌سپرد حادثه هنگامی روی داد که سید جواد در کارگاه مشغول تراشکاری بود ، جسد بپزشکی قانونی حمل شد وجریان‌توسط دادسرای شمیران‌تحت رسیدگی قرار گرفت.

حریق در نازلو

نازلو اراك ـ شامگاه دیروز ، انبار علوفه‌ای در نازلو دچار حریق شد و حدود ۲۰ تن کاه و یونجه سوخت. آتش‌نشانان پس از ۲ ساعت موفق به مهار کردن آتش شدند.

بموجب حکم دادگاه تجدید نظر نظامی، بامداد امروز

سرلشکر مقربی تیرباران شد

سرلشکر مقربی لحظاتی پیش از اجرای حکم

صفحه ۲ ـ ستون ۱

براساس لایحه‌ای که دولت تقدیم مجلس کرد از امروز

عوارض گذرنامه

کیهان
۲۰ صفحه
یکشنبه ٤ دی‌ماه ۲۵۳۶ ـ ١٤ محرم ۱۳۹۸ ـ شماره ۱۰۲٤۸

کارمندان شهرداری

سرلشکر مقربی تیرباران شد

بطوری که کسب اطلاع شده است، حکم دادگاه در باره سرلشکر احمد مقربی که بموجب‌رای صادره از دادگاه تجدید نظر به اعدام محکوم شده بود، بامداد امروز ـ یکشنبه ۵ دی‌ماه ۲۵۳۶ ـ اجرا شد.

سرلشکر مقربی پس از ایجاد ارتباط با یک دولت بیگانه، اسناد و مدارک محرمانه ارتش را در اختیار جاسوسان بیگانه قرار داده است. بعلت دلایل، دادگاه بدوی اورا به اعدام محکوم کرد. با صدور حکم دادگاه تجدید نظر بترتیب تائید قرار گرفت و رای صادره از دادگاه بدوی اجرا شد.

بنا به گفته سرلشکر مقربی، مأمور قبلی شخص برسر راه او قرار گرفت و به تهدید او پرداخت و به همکاری کرد. این شخص مدعی بود خودش را معرفی کرده بود و گفته بود که کارمند یکی از سفارتخانه‌هاست.

دادستان بدوی در دادگاه تجدید نظر گفت که سرلشکر مقربی اعتراف کرده است که باوجود این آگاهی به تقاضای آن کارمند سفارت پنج هشت داده.

سرلشکر مقربی در دادگاه گفته بود اخبار و اطلاعاتی که داده می‌شد، در سطح کلی بود و اکثر اخبار و اطلاعاتی بود که از او می‌خواستند.

دادستان دادگاه این اظهارات را تکذیب کرد و گفت که: سرلشکر مقربی همکاری خود را در سطح گسترده‌ای با عوامل اطلاعاتی خارجی از سال‌های قبل ادامه داده و علاوه بر دادن خواسته‌ها و تقاضای آن کارمند سفارت، شخصا نیز اطلاعات بارزش دیگری را جمع‌آوری کرده و در اختیار آنان گذارده است.

سرلشکر مقربی، بنا به گفته‌ی خودش در دادگاه تجدیدنظر، در اثنای همکاری با عوامل بیگانه‌وصایتی در اختیارنداشته ولی بتشریح جزیره در یکی دو سال اخیر عوامل بیگانه رادیو، صفحه صوت وچند دوربین در اختیارش گذاشته بودند.

سرلشکر مقربی توانها رامدت معین رمزبندل می‌کرد و رادیوئی داشت که هرگاه عوامل بیگانه می‌خواستند با او ارتباط برقرار کنند، نقطه‌ای روی رادیو روشن می‌شد.

سرلشکر مقربی طرز کار با این وسایل را یادگرفتن به سفارت و گذراندن دوره‌ای مخصوص فشرده یاد گرفته بوده و در دادگاه تجدید نظر، به عنوان آخرین دفاع گفت که:

«متنی که ماموریل بیگانه میاورد و برخلاف تمایل قلبی در اختیار بودم، صورت‌مصالح بی خودرا بایداری کرده و به سوگند سربازی خود پایبند باقی مانده‌ام.

عمل و انگیزه اصلی همکاری من، ناشی از همکاری اداری و ترجمه تجاری‌ام‌شرکت سهامی آپادانا، با سرگرد‌نیوبرت من در این مدت همواره بیمار و بازداشت ۷ ماهه، دانستم که وی افسری اطراحی و یکی از عوامل وابسته خودمای بود. عمدا فرض ناشی از این‌بازداشت، منجر به تصمیم من در مورد همکاری با آنها شد. البته این تصمیم غلط بود.

دادستان دادگاه سرلشکر مقربی، معتقد بود که به دلسوزی شده ٤ هزار کسی که اسرار نظامی یا سیاسی یا مفتاح رمز را، برخلاف مصالح کشور به اجنبی بدهد، جاسوس است. آنچه سرلشکر مقربی اعتراف کرده که به وابستگان بیگانه داده است، نه به نظریه سازمان های اطلاعاتی، اخبار و اطلاعات بارزشی بوده است که عمدا چون اسرارنظامی بودن‌دشان به‌یک کشور خارجی نمیداد، مخالفبرخلاف مصالح کشور بود. بانهایت تاسف «این مزدور، بادرتکاب خیانتی به صورت جاسوسی، عملا قسم خود را شکسته و امنیت کشور را با جاسوسی بخطر انداخته بود».

برق گرفتگی نراشکار را کشت

شمیران ـ جوان ۲۰ سالهای بنا مسعود جواد رسولی آهاری در اثر برق گرفتگی جان‌سپرد حادثه هنگامی روی داد که سید جواد در خارزمانش در روستای آهار قلم مشغول تراشکاری بود. جسد بپزشکی قانونی حمل شد و جریان‌توسط بازپرس دادسرای شمیران‌تحت رسیدگی قرار گرفت.

حریق در شازند

شازند اراک ـ هفتاد‌ها بیجه شب آتش گرفت و جوان ۲۱ سالهای بنام رضا کریمی شصت مجروح‌شد مجروح‌بوسیله مأموران گفتند (انفجاری بیجه اراک مستقل شد ولی معالجات به نتیجه نرسید و مجروح جان سپرد. در جیب مجروح یک بطری بنزین پیدا شد و با این ترتیب احتمال میرود حریق عمدی بوده باشد.

بهائی یعنی بی‌وطن

هر بهائی ازهرملیت وکشوری که‌باشد به‌هرنقطه‌ای
از عالم که رفت باید آنجارا کشور خـود دانسته
تعلق‌خاطر به‌میهن و مولد خویش **نداشته باشد.**

از: «اسلام‌و مهدویت، باقر حجازی»

نغمات آسمانی‌درقالب‌آهنگ‌وسرودپیامی است که بهائیان به‌عنوان بی‌وطنی سرمی‌دهند؛ مفاهیم والفاظی کـه دربطن این‌نغمه گنجانیده شده ایـن‌معنی را تفهیم می‌کند که بنا به‌کلمات خود اشعار **هرکجامنزل کنم احساس‌غربت نمی‌نمایم!!** بخوانید:

نغمات آسمانی

ترجمه س ـ ر

در کجا متولدشده‌ام:

نمیدانم «کجا» متولد شده‌ام اما خوب می‌دانم که نام وطنم کره‌زمین است،
هرکجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم،
زیرا «کجا» عنوانی است که انسانها به‌سرزمین خدا داده‌اند،
آنجا میتواند مصر، پرو یا فنلاند باشد...،
خدا پهنه گیتی را خلق نمود وانسان شهرهای کوچك را،
خدا نوع انسانرا آفرید وانسان نژادهای سفید وسیاه را،
بدان که چه‌هندی باشی، چه انگلیسی، چه‌چینی،
چه ایرانی، چه‌آلمانی وچه‌برمه‌ای... برای‌من فرقی نمی‌کند،
به‌تو هیچ احساس کینه ودشمنی ندارم،
بلکه مالامال ازعشق، دستم را به‌سویت دراز می‌کنم،
چرا؟ که عشق به‌انسانیت دری‌است بس گرانبها، دشمنی‌ها میراند ومارا به‌نغمه‌
خوانی سرودهای نشاط‌افزا میخواند،
نمیدانم کجا متولد شده‌ام اما خوب میدانم که نام وطنم کره‌زمین است،
هرکجا منزل کنم احساس غربت نمی‌نمایم...

شرح آهنگ سیدس بدیش

* مجله‌ی «آهنگ بدیع»، سال۲۷، شماره‌ی ۱۲ـ۱۱، بهمن و اسفند ۱۳۵۱ ارگان رسمی جوانان بهائی ایران.

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. .....
Author .....
Title ... .
.....
... .

فهرست اعلام

آ

آخوند ملا عبدالرحیم عای‌التقریب ۲۱۳
آرتموس لامب ۶۶۹
آشش کوستاس ۶۶۹
آصف‌الدوله ۱۸۴
آغا محمد خان ۱۳۸-۱۹۵-۳۲۲
آقا باقر ۳۹
آقا بیك زنجانی ۱۳۶
آقاخان نوری ۳۲۵
آقاسی حاجی میرزا ۲۳۱
آقا عبدالله مجتهد ۱۰۷
آقا فتحعلی شیخی ۲۲۱
آقا محمد محسن لاریجانی ۹۶-۲۰۴
آقا محمد مهدی کلباسی ۲۰۴
آقامیرزاعلی ثقة‌السلام ۹

الف

ابا ۶۹۸
ابدال بختیاری ۶۹۵
ابراهیم حیدربات ۶۵
ابراهیم‌خان ۹
ابراهیم
ابراهیم خلیلی ۶۸
ابن حامد غزالی طوسی ۵۵
ابوالسعود ۶۶
ابوالفتح نصر ۴۲
ابوالفضل گلپایگانی ۳۶۴
ابوالقاسم‌الحسنی‌الحسینی ۱۷۳
ابوالقاسم مجتهد زنجانی ۲۲۸
ابوطالب خان ۲۲۴
احمد احسائی ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۴-۳۹-۴۱-۴۸-۸۲-۸۳-۸۵-۸۶-۱۲۴
احمد (پسر باب) ۷۵
احمداف ۳۷۳
احمد افخمی ۶۹۵
احمد حبیب‌کاشانی ۳۰۸
احمد حکیم کاشانی ۳۰۸-۳۰۹
احمد سهراب ۷۲۵-۷۲۶
احمد شانه ساز ۲۲۷
احمد نامی ۵۵
ارجمندمهرانگیز ۷۲۷
احمد هروی ۳۰۸
ادوارد براون ۱۸۰-۳۹۱
اردشیر ماستر ۷۴۲
اردکانی حسین ۶۶۸

اریك بلوشان ۶۷۰
ارسطو ۲۵
ازل ۱۶–۳۷۱–۳۷۲
استاد عبدالکریم خراط ۳۲۷
اسدالله علم ۷۵۲–۷۵۰
اسدالله قدسیان زاده ۷۵۴
اسدالله قمی ۳۷۳
اسکندری حسن ۶۹۶
اسمعیل بزرگ ۲۲۶
اسمعیل کوچك ۲۲۶
اشراقی ۶۸۶
اصفهانی ۳۲۷
اعتضادالسلطنه ۱۱۹–۱۷۷–۱۸۹–۲۰۳–۲۲۸–۲۳۱
افلاطون ۲۵–۲۶۵
افغانی محمدحسن ۷۵۷
اقدسی عباس ۷۵۰
اکبر میوزای ظل‌السلطان ۱۹۵
الاتل رزل ۵۹۴
اللهیارخان آصف‌الدوله دولوی قاجار ۱۸۴
الکساندر سوم ۳۸۲
اولرابی‌دو ۶۶۸
ام‌السلمه ۱۰۱
امیراصلان خان ۲۲۰
امرالله رفاهی ۷۵۳
امیر تومان یاورخرقانی ۲۲۳
امیر عباس هویدا ۷۲۰–۷۲۴–۷۵۲
امیرکبیر ۲۲۹–۲۳۱–۳۰۷–۳۱۱–۳۲۰–۳۲۵
امیل سندر استورم ۵۶۸
امیلیا کالینز ۵۹۴–۶۷۸
امین حاجی ۳۷۳
انصاری شیخ مرتضی ۳۳۴
اوناترو ۶۶۹
ایان سهیل ۶۶۵–۶۶۶
ایروانی ۷۵۷
ایموس گیبسون ۶۶۵–۶۶۶
ایورلینگ واتسون ۵۵۷

ب

باب : در اکثر صفحات
باباخان یاور ۲۲۶
باباقدرت ۱۸۴
باقر حجازی ۷۷۴
بالیوزی حسن ۶۸۸
بختیار مهندس علی اصغر ۶۹۵
بخشعلی نجار باشی ۲۲۳
بدیع‌الله روحانی ۷۵۷
برغانی ۴۱–۲۴۹
بزرگ خان ۳۳۴–۳۸۹
بشروئی ملاحسین ۱۹۵
بمبوسیان عزیزالله ۷۵۳

بنان موسی ۶۷۷
بهائیه خانم ۴۰۲
بهیه نورد ۶۶۹
بیژن گلشن ۷۵۷
بیوك خان پشت کوهی ۲۲۱–۲۲۲

پ

پاشا عبدالباقی افندی ۵۱
پاشا نجیب ۳۳۴
پالمرستون لرد ۴۱۳
پانی کی لئونك ۶۶۹
پرنس دالگورتی ۳۲۵
پروفسور جیراندو ۷۳۶
پشت مشهدی حاجی ۳۱۱
پوداکاولین ۶۶۵–۶۶۶

ت

تقی‌خان امیرکبیر ۲۳۲
تلماپرکز ۶۶۹
تیمور میرزا ۴۰۱–۴۰۲

ث

ثابت پاسال ۷۳۰–۷۴۸

ج

جان بیگ ۳۲۷–۳۳۹
جان دبارتز ۶۷۸
جان فرابی ۶۲۸–۶۶۸
جرج تاوزند ۶۷۸
جسی رول ۵۹۴
جعفر تبریزی ۳۲۷
جلال سینا ۳۷۳
جمالیه ۴۰۲
جمشید ماکوئی ۱۹۵
جنرال النبی ۴۰۶
جواد منصور ۵۲۰
جیمگر پاشا ۶۴
جی مسنر ۴۱۳

چ

چارلز میسن ریمی ۲۳–۴۹۴–۵۹۵
۵۹۶–۵۹۷–۵۹۸–۶۲۰–۶۲۶
۶۷۸
چارلز ولکات ۶۶۵–۶۶۶
چانس‌هیو ۶۶۷
چرچیل وینستون ۵۵۵
چنایات ادوارد ۵۵۵
چنایات صالح ۵۵۵
چهره نگار نصرالله ۷۵۵–۷۵۷

ح

حاجی احمد مجتهد ۱۰
حاجی تبریزی میرزا شفیع ۹–۱۰
حاجی حبیه ۷۴
حاجی کریم خان ۹–۹۹
حاجی سلیمان خان ۱۷
حاجی عبدالوهاب قزوینی ۴۷–۹۸
حاجی عبدالله ۷۸

حاجی‌محمدحمزه‌شریعتمدار ۴۷–۱۱۹
حاجی ملامحمدخان ۹
حاجی ملا محمد علی‌بارفروشی ۱۸۲
۱۸۶–۱۸۷–۱۸۹–۱۹۴–۲۰۵
۲۰۶
حاجی ملا محمد کـریم خان کرمانی
۸۸–۸۹
حاجی ملا محمود ۱۷۲
حاجی میرزا آغاسی ۱۸۲
حاجی میرزجانی ۱۱۹–۱۲۴–۱۷۹
۱۸۰
حاجی حسین‌عالی ۱۱۹
حاجی میرزا عباس ۱۸۲
حبیب‌الله عین‌الملك ۵۲۲–۵۲۳
حجة‌الاسلام سید محمد باقر شفتی
۱۷۶–۱۷۹
حسن بالیوزی‌افغان ۶۲۸
حسن خان سالار ۱۸۴
حسن‌علی منصور ۵۲۰
حسین رامتین ۶۹۵
حسین خان نظام‌الدوله تبریزی ۱۲۸
حسین‌خان والی ۱۲
حسین سلطان میرزا ۳۵۳
حسین شقاقی ۶۹۵–۶۹۶
حضرت اعلی ۱۹۴
حکاکی نعمت‌الله ۷۵۵
حمزه میرزا ۱۸۴

خ

خانم‌باجی ۴۰۲
خدارحم پیمان ۶۶۹
خدیجه (مادرباب) ۷۰
خسرو بیك قادیکلائی ۱۸۸–۱۸۹
خسروخان گرجی ۱۹۵
خلیل مسکرکاشی ۳۲۷
خلیلی ۶۸۳–۶۸۴–۶۸۶
خمسی‌مسعود ۶۶۹
خیرالدین بیك ۶۵

د

دارابی میرزایحیی ۲۲۸–۳۰۰
دالگورکی ۱۵۲–۳۴۱–۳۴۲–۳۵۸
دخیلی مسرور ۶۷۰–۶۸۴
درخشش محمد ۷۳۶–۷۳۷
دروتی بیکر ۶۸۷
دریائی ۷۵۴
دکتر احمد توکلی ۶۹۵–۶۹۷
دکتر احمد علی آباد ۶۹۶
دکتر ارفع‌السلطنه‌فرخ ۶۹۵
دکتر ایرج وحیدی ۶۹۶
دکتر باقر عاملی ۶۹۶
دکتر جعفر جهان ۶۹۵
دکتر حسین اسفندیاری ۶۹۶
دکتر ذبیح الله قربان ۷۳۶

دکتر رحمت‌الله مرشد زاده ۶۹۵
دکتر روحانی ۶۸۴-۶۸۵
دکتر ضیاء بغدادی ۵۶۰
دکتر عباسیان ۶۸۵
دکتر عبدالحسین واجی ۶۹۵
دکتر علی اصغر خشایار ۶۹۵
دکتر علی پرتو ۶۹۵
دکتر غلامرضا کیان ۶۹۵
دکتر فرزین ۶۹۶
دکتر فرهمند ۷۳۶
دکتر کرباسفروش ۶۹۶
دکتر قربان ۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰
۷۴۲
دکتر گزفی ۶۹۵
دکتر محمد حسابی ۶۹۶
دکتر محمد طاهری ۶۹۶
دکتر مرتضی رسا ۶۹۶
دکتر مصطفی‌نامدار ۶۹۷
دکتر ناصر یگانه ۶۹۶
دکتر مهدی ذوالریاستین ۶۹۵
دکتر مهران ۷۳۸
دورابجی ۶۹۶
دورتی فرابی ۶۷۰
دوست محمد ۲۱۳
دیباچه‌نگار ۳۱۲
دیوید روهه ۶۶۷
دیوید هوفمن ۶۶۵-۶۶۶

ذ

ذبیح‌الله قربان ۷۳۶-۷۳۷-۷۳۹-
۷۴۱
ذکرالله خادم ۶۷۷
ذوالفقارخان ۲۲۶
ذوقی ۳۰۸

ر

رئوفیان ۷۵۸
راسخ ۶۲۸
راسخ شاپور ۷۲۷
رامش راسخ ۷۲۷
رحمانی هادی ۶۶۹
رحمت‌الله مهاجر ۶۷۹
رحیم ایروانی ۶۹۷
رجب صدیق بیك ۶۴
رشید بیك ۶۴
رضاخان میرآخور ۲۱۱
رضاشاه ۷۵۶-۷۵۷
رضا قلی خان اردلان ۱۹۵
رکن‌الدوله علینقی میرزا ۴۶
روح‌انگیز مهانیان ۶۷۰
روح‌الله مشتاق ۷۶۶
روح‌الله ممتازی ۶۶۹
روحانی ۶۸۵-۶۸۶-۶۸۷
روحیه خانم ماکسول ۲۳

رؤف‌پاشا ۶۴
ریمی ۵۹۵
زرین‌تاج ۲۴۱–۲۴۲
زعیم‌الدوله ۱۹۲–۲۹۳
ز
زین‌العابدین احسائی ۳۹
زین‌العابدین خان ۳۰۲
ژ
ژنرال گوردون ۶۶
س
سالار ۱۸۴–۱۹۵
سادرلند ماکسول ۶۷۸
سام‌خان ۲۳۸
سپهبد فرسیو ۷۵۳
سرتیپ عطاءالله مقربی ۷۶۸–۷۶۷
۷۶۶–۷۷۰–۷۶۹–۷۷۱
سرتیپ هدایت‌الله سهراب ۷۲۵
سردار جوهر ۵۵
سردار عباسقلی‌خان ۳۴۳–۳۴۴
سر رونالد استورز ۵۵۸
سر عبدالبهاء ۵۵۵–۵۵۶
سرکیس ارمنی ۷۳۸
سرلشکر اسمعیل لقائی ۶۹۶
سرلشکر شعاع‌اله علائی ۷۷۲
سر هربرت ساموئل ۵۵۴–۵۵۵
سرهنگ شباب ۷۴۲
سرهنگ فضل‌الله مقدم ۶۹۶
سعیدالعلی ۱۱۹–۱۸۷–۲۱۱
سعید پاشا ۶۳
سعیدخان افشار ۲۰۸–۳۰۳–۳۰۶
سعیدخان میرزا ۲۰۰
سلطان العلماء ۱۴۳–۱۴۷
سلطان حسین میرزا ۲۰۰
سلطان خانم ۴۰۲
سلطان محمودخان ثانی ۱۸۷
سلمانپورمنوچهر ۶۶۹
سلیمان بهبودی ۶۹۵
سلیمان عونی بیگ ۶۵
سماءالله ۲۳
سمندری مهدی ۶۶۸
سمیع‌افندی ۳۵۱
سهیل علائی ۶۶۹
سید احمد رشتی ۵۴
» احمد یزدی ۹۷
» العلماء ۱۸۷
» جعفر دارابی ۱۱۳
» حبیب الله ۱۴۷
» حسین‌یزدی ۱۶–۹۷
» ذکر ۸۵
» شیرازی ۶۸
» عبدالقادر بیك ۶۵
» علی‌باب ۳۸

سید عای تاجر ۷۰-۷۴-۷۵-۷۸
۱۲۸
» علی‌خان ۱۳۷
» علی‌خان سرهنگ فیروزکوهی
۲۲۱-۲۲۴
» علی محمد ۹۱-۹۵-۱۰۶-۱۱۱
۱۲۲
» قاسم ابن احمد ۵۰
» محمد امام جمعه ۱۸۵
» محمدمشعشع خوزستانی ۳۷
» مهدی بحرالعلوم ۳۹
» نورالدین ۷۶۰
» ولی‌الله ۸۸
» یحیی دارابی ۱۱۳
سمندری مهدی ۶۶۸
سنکاران نیر ۶۶۹
سیف‌الملوك میرزا ۱۹۵

ش

شاهزاده اسکندر میرزا ۱۶۶
» حمزه میرزا ۱۸۳
» خان میرزا ۱۸۷
» ملك آقاعبدالله ۳۵۳
» ملك قاسم ۳۵۳
» مهدیقلی میرزا ۱۹۸-۱۹۹-
۲۰۰-۲۱۰
شاه عبدالعظیم ۴۷
شرف‌الدین ۵۹
شریف‌العلماء مازندرانی ۲۱۳-۲۱۹
شعاع‌الله علائی ۶۷۷
شلی ساندرم ۶۶۹
شوقی‌افندی ۳۲۱-۳۷۲-۳۸۶-۳۹۲
۳۹۵-۵۵۹-۵۶۸-۵۹۹
شهبازخان مراغه‌ای ۲۲۱
شیخ ابراهیم ۱۰
» ابوتراب ۱۳۶-۱۳۷
» ابوتراب اشتهاردی ۹۶
» احمد ۸-۹-۱۰-۱۱-۴۰-۴۱
۵۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۷-۱۲۲
۱۷۶
» اسمعیل ۱۰۱
شیخ‌الاسلام طاهری ۲۲۱
» بهاءالدین عاملی ۱۶۶
» خزعل ۶۹۹
» عابد ۷۰-۱۰۳-۱۰۴
» علیفی ۵۰
» کاظم رشتی ۸-۹-۱۱-۴۴-۴۹
تا ۶۹-۸۰ تا ۹۱-۹۸-۱۰۱
۱۰۴-۱۲۴-۱۲۵
» صالح عرب ۱۱۰
» طبرسی ۱۸۹-۲۱۰
» محمد سنوسی ۵۶-۵۸
» محمدشبل ۱۰۵

» محمدعلی ۵۶–۵۸
» مهدی قزوینی ۸۸
ص
صادق‌اف مصطفی ۳۸۰
صادق خان گروسی ۳۱۰
صارمی غلامحسین ۷۳۶
صالح‌چنایات ۶۹۵
صبار ۶۶۹
صبح ازل ۳۲۵–۳۲۶–۳۲۷
صبحی ۲۳–۳۲۶–۳۲۷–
صبری ایزوبل ۶۶۸
صفر علی خان سرتیپ ۱۰۷
ط
طاهر دیباچه نگار ۳۱۱
طاهره ۹۸–۹۹
طراز الله سمندری ۶۷۸
طباطبائی استاد محیط ۷۱۶–۷۱۹
ظ
ظفر کیقباد ۶۹۵
ع
عباس اسفندیاری ۶۹۷
عباس فاطمی ۵۵
عباس قلی خان لاریجانی ۹۶–۱۸۷–
۱۸۸–۱۹۹–۲۰۲–۲۰۳–۲۰۴
۲۰۵–۲۰۶
عباس‌میرزا ۱۸۴
عباس هویدا ۷۲۴
عباسیان ۶۸۶
عبدالباقی افندی شوقی ۸۷
عبدالبهاء در بیشتر صفحات .
عبدالحسین آواره ۷۲
عبدالحسین تهرانی ۳۳۴
عبدالحسین نوائی دکتر ۱۰۱
عبدالرحمان خان کلانتر ۷۴۳
عبدالله تعاشی ۶۳
عبدالله خان افغان ۲۰۵
عبدالله خباز ۲۲۷
عبدالله سلطان ۲۲۲
عزت‌الله هوشمند ۷۵۷
عزیزالله خان سردار کل ۱۲۰
عزیز خان مکری ۳۱۰
عزیز یزدی ۶۶۸
علاءالعین ۶۶
علی اصغرالحسینی ۱۷۳
علی اکبر سلطانی خوئی ۲۲۳
علی اکبر فروتن ۷۲
علی‌خان اریاوی ۲۲۲
علی خان سردار ۲۲۵
علی محمد ورقا ۷۷۲
علی نخجوانی ۶۶۶
علی نقی خان‌نبیل الدوله ۷۴۲–۷۴۳
عنیقی رضائی ۷۵۷

غ

غلام احمدقادیانی ۵۸
غوج علی سلطان ۲۳۷–۲۳۸

ف

فاضل مازندرانی ۷۲
فتح اعظم ۶۶۹
فتح‌الله فرود ۶۹۵
فتح علی‌شاه ۷–۹–۲۴–۴۰–۱۳۸ ۱۸۴–۳۲۲
فتح علی‌شکارچی ۲۲۷
فرخ‌خان تبریزی ۲۲۴
فردشافلاخر ۶۷۷
فرمند محمود ۶۹۵
فروتن علی اکبر ۶۷۸
فریدون توللی ۷۳۷
فضل‌الله مقدم ۶۹۶
فضل‌الله مهتدی ۳۶۰–۳۶۲
فضل علی‌خان قره باغی ۲۲۳
فلورانس ۷۴۵–۷۴۶
فؤاد پاشا ۳۸۷
فورانس می‌یری ۶۶۹
فون‌هامر ۶۵۶

ق

قاآنی میرزا حبیب‌الله ۳۸۰
قاسم‌خان قره‌باغی ۲۲۳
قاصد مراغه‌ای ۳۱۳
قباد ظفر ۶۹۵
قدوس ۹۶–۱۹۴
قدوس ۹۶–۱۹۴
قربان دکتر ذبیح‌الله ۷۳۷
قرةالعین ۱۴–۴۵–۱۵۴–۱۱۱ ۱۱۲–۱۱۳–۱۱۵–۱۱۸–۱۱۹ ۱۵۴–۱۸۲–۱۸۵–۱۸۷–۲۴۱ ۲۴۲–۲۴۳–۲۴۴

ک

کاظم خان فراشباشی ۱۵۶
کارمن‌دوبورانا تو ۶۶۹
کاردین‌ترو ۶۶۷
کریمیان قاسم ۷۵۷
کریستوفر اسحق فری ۶۹۰–۶۹۱–۶۹۸
کریم‌خان اشرفی ۹۶
کلاردان ۶۷۷
کلنل سرآرئولدکمبل
کلنل شیل
کلنل فرماکو
کلنل هیکس
کنستانتین میخائیلوفیدورف ۳۸۰
کلونا ریواول ۶۶۸
کیدانی‌محمد ۶۶۸
کلیس فورستون ۶۷۸

*

گ

گاردینر لوید ۶۶۹
گرگین‌خان ۱۳۸
گوهرخانم ۴۰۲

ل

لبیب محمد ۵۹۲
لرد بلغورد ۴۰۶
لردگرومر ۶۶
لرد گیچنر ۵۵۷
لطف‌الله حاکم ۵۹۴–۶۶۵
لروی آیواس
لوئیس ۶۷۰

م

ماتلیدماتلیدا ۷۰۱
متمهدی سودانی ۶۳
مجدالدوله ۲۱۷–۲۰۱
محمد آقای حاجی یوسف‌خان ۲۲۲
محب علی‌خان ۱۹۵
محمد احمدمتمهدی ۶۳–۶۴
محمدبن عبدالله تومرت ۵۵
محمدبیک‌چاپارچی ۱۵۱
محمدبیک یاور ۱۸۷
محمدتقی خان‌سرهنگ ۲۲۱
محمد حسن بشرویه‌ای ۹۶
محمد خان امیرتومان ۲۲۳–۲۲۴
محمد خان خوئی ۲۲۱
محمد خان امیرآخور ۲۰۹
محمدرضا بزاز شیرازی ۷۰
محمدرضا قناد شیرازی ۵۲۳
محمد سلطان یاور ۱۹۶–۲۰۴
محمد سودانی ۶۴
محمد شاه ۱۳۸–۱۶۲–۱۶۶–۱۸۲
۱۸۴–۱۸۵–۲۱۳–۲۱۴
محمد علی بارفروش ۹۹
محمد علی‌خان شاهسون افشار ۲۲۱
محمد علی میرزا شاهزاده۴۵
محمدکریم‌خان قاجار کرمانی ۱۲۲
محمدمهدی تبریزی ۳۰۴
محمد نبیل زرندی ۷۲
محمد نجیب پاشا ۵۰
محمدمیرادخان بیات ۲۲۵
محمود کلانتر ۲۱۴
مریم بنت خمیس‌ال عصری ۳۲
مژده راسخ ۷۲۷
مسیح الله روحانی۷۵۶–۷۶۰
مصطفی خان امیر تومان۲۲۲
مصطفی‌خان قاجار ۲۲۴–۳۰۳
مصطفی خان هزارجریبی ۱۹۶
مفیدی منوچهر ۶۸۰–۶۸۶
ملا احمد نراقی ۱۸۰
ملا احمد مراغه‌ای ۹۸
ملا باقریزدی ۹۹

ملا بزرگ نوری ۱۱۰
ملا حسین ۹۲-۹۶-۱۰۴-۱۵۳-۱۵۴
ملا حسین اناری کرمانی ۳۳
ملا حسین بشرویه‌ای ۴۵-۹۳
ملاحسین حسین آبادی ۱۸۶
ملا حسینقلی نوری ۱۱۱
ملا خدابخش قوچان ۹۷
ملا عبدالخالق رزی دهقانی ۱۸۲
ملاعلی اصغر نیشابوری ۱۸۳
ملاعلی بسطامی ۹۳-۹۴-۱۰۲
ملا محمد تقی هراتی ۱۰۷-۱۷۴-۱۷۸
ملا محمد علی زنجانی (حجت) ۲۱۳ تا ۲۱۹
ملا محمدعلی‌قدوسی ۱۲-۱۱۱-۱۱۲
ملا محمد کاظم مجتهد ۱۸۵
ملامحمد مازندرانی ۱۲۲
ملامحمد ممقانی ۱۵-۸۵-۱۲۵
ملا مهدی خوئی ۹۸
ملامحمد مهدی کلباسی ۱۴۷
ملا هادی ۱۱۱
ملا یوسف اردبیلی ۹۸
مهانیان ۶۸۵-۶۸۶
مهدعلیا ۳۱۰-۳۱۱-۴۰۲
مهدیزاده احسان‌الله و کاکاخان ۷۵۷
مهدیقلی میرزا ۳۰۰-۲۰۱-۲۰۲
مهران (دکتر) ۷۳۸
مهندس شیلاتی‌فر ۶۹۷
» عبدالباقی ۶۹۵
» عباس محمدی ۹۶۷
» علی‌اصغر بختیار ۶۹۵
» قباد ظفر ۶۹۵
» محسن فروغی ۶۹۵
» ناصر بهبودی ۶۹۵
میسن ریمی ۲۳
میرزا آغاسی ۱۲-۱۵-۱۵۰
» ابراهیم محلاتی ۱۰۸
» ابوالفضل گلپایگانی ۳۲-۷۱
» ابوالقاسم حجة‌الاسلام ۶۷
» احمد ۱۵
» باقر خوانساری ۴۸
» تقی جوینی ۱۸۵
» تقی‌خان ۱۵-۱۷-۸۷-۲۱۴-۲۲۰-۲۲۲-۲۲۷
» تقی‌خان لسان الملك ۱۷۲
» جعفر ۱۷۶
» جعفر خان معیرالممالك ۱۵۶
» جلیل ۹۸
» حسن امیر نظام ۲۲۴
» حسن گوهر ۸۵
» حسنعلی بهاء ۱۶-۱۸-۲۰
» حسین همدانی ۱۸۰

میرزا خدابخش قوچانی ۹۷
» رضا بزاز ۱۶۰
» رضاقلی هدایت ۷۹
» سلطان قورخانه‌چی ۲۲۲
» شفیع تبریزی ۶۷-۶۸
» طاهر ۸۸
» عبدالله نوائی ۲۰۵
» عبدالوهاب قزوینی ۴۵
» عباس ۲۲
» علی اصغر شیخ‌الاسلام ۱۵۶
» عبدالکریم ۱۵۶
» فضل‌الله ۱۵۶
» کریم‌خان اشرفی ۲۰۴
» محسن قاضی ۱۵۶
» محمد روضه خوان یزدی ۹۷
» محمد علی ۹۸
» محمد علی تبریزی ۱۶
» علی قزوینی ۹۸
» علی محمد طاهری ۱۰۶
» محمود خوئی ۹۸
» محیط کرمانی ۸۵
» موسی تفرشی ۱۵۶
» مهدی‌خان بیان‌الملک ۱۵۶
» هادی قزوینی ۹۸
» یحیی صبح ازل ۱۱۰
» یحیی نوری ۱۶-۱۷
» یوسف اردبیلی ۹۸

ن

ناصرالدین‌شاه ۱۵۳-۱۵۶-۱۵۸-۱۶۲-۱۶۶-۱۷۲-۱۸۰-۱۹۵-۲۱۴
نبیل‌الدوله ۷۴۳-۷۴۲
نجف قلی آهنگر ۲۲۷
نسلرد ۱۵۲-۳۴۲ تا ۳۵۸
نصرالله خان خمسه‌ای ۲۴۱
نصرت الدوله فیروز ۷۵۵
نصرت الدوله فیروزمیرزا ۳۰۲
نصیرالملك ۱۵۶-۳۰۱
نظام‌الدوله ۱۲۹
نظام‌العلماء ۷۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰
نظر خان گرایلی ۱۹۶
نعمت‌الله حکاکی اصفهانی ۷۵۷
نوابه خانم ۴۰۲
نور شکارچی ۲۲۲-۲۲۳

و

وحدت ۶۸۶-۶۸۷
وحید بهبهانی ۳۹
ورقه علیا ۳۲۴-۳۲۵-۴۰۲
ولی‌الله ورکا ۶۷۸
ولی میرزا ۳۱۱
ویسنت ساماقیگو ۶۶۹
ویکتوریا ملکه ۳۹۳

ویلیام سرز ۶۷۸
ویلیام مکسول ۶۶۸
ویولت نخجوانی ۹۵۱

ه

هادی افندی ۳۹۸–۳۹۹
هادی مصدقی ۶۹۶
هاشم حکیمی ۶۹۷
هرمان کروسن ۶۷۸
هروی علیرضا ۶۹۵
هروی ملا محمد تقی ۳۵۹
هری بویل ۵۵۷
هیوچانس ۶۶۵
هوارد هاروود ۶۶۹
هوپردانبارد ۶۶۹
هوراس هولر ۶۷۸
هوشنگ عامری ۶۹۷
هوشمند فتح اعظم ۶۶۵–۶۶۶

ی

یحیی خان تبریزی ۲۲۴
یوسف مازندرانی ۶۱۵
یوگوجیاگری ۵۹۴–۶۷۸

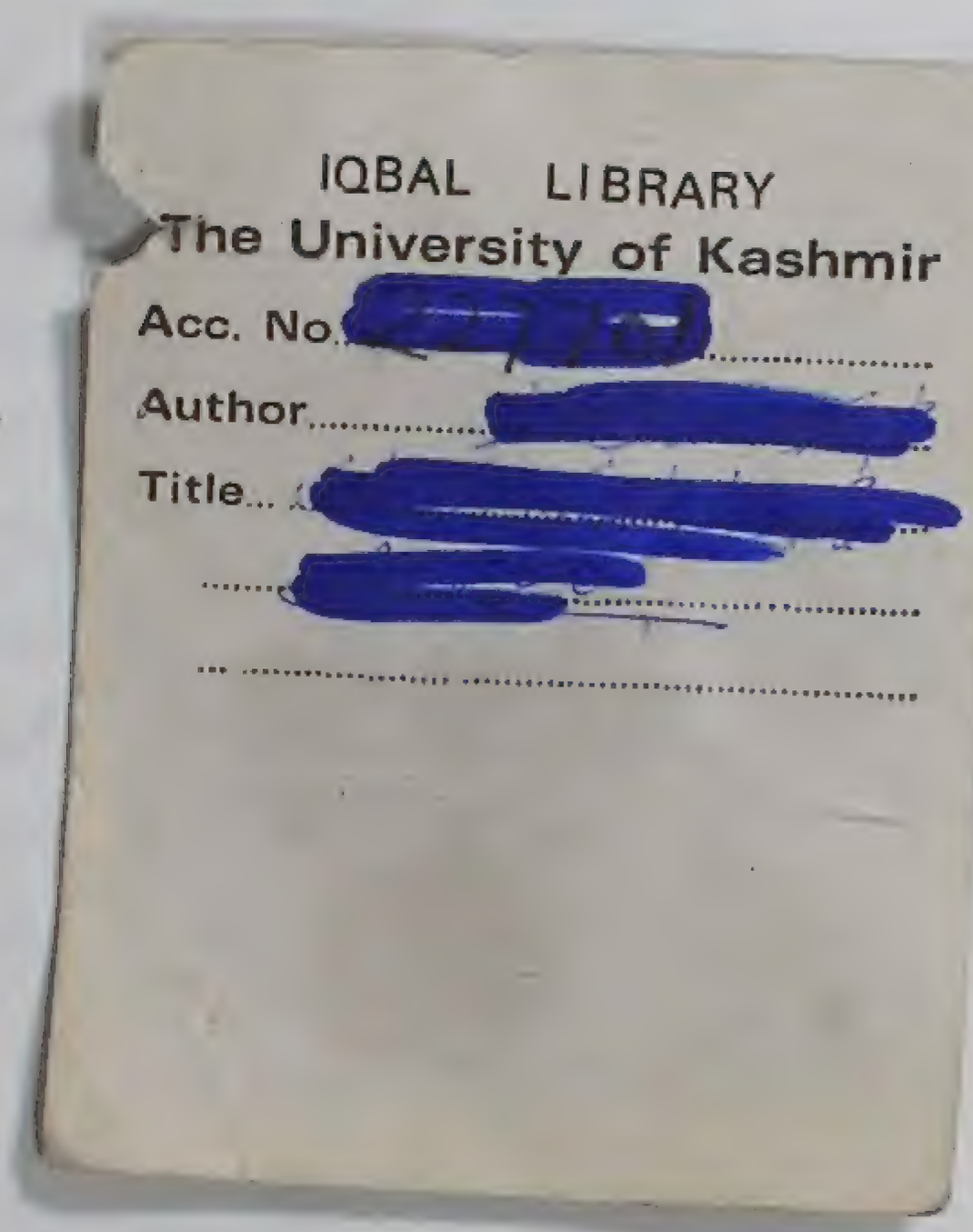
IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. .....
Author .....
Title ... .
.....
... .

کتابشناسی

آئین باب
احقاق الحق
ناسخ التواریخ
ادلهٔ سبعه
اشراقات
فتنهٔ باب
خاطرات صبحی
الواح
امیر کبیر و ایران
انشعاب در بهائیت
ایقان
باب و بهاء را بشناسید
بهائیان
بهائیگری
تاریخ یهود ایران
بیان
بی‌بهائی باب و بهاء
پیام پدر
تاریخ نبیل زرندی
ردالباب
رسالهٔ سیاح
روضة‌الصفای ناصری
اقدس
سدالباب
سه سال در ایران
سیدعلی محمدباب
شیخیگری
صدسالهٔ قرة‌العین
قرن بدیع
ظهور الحق
کواکب الدریه
کشف الحیل
مفتاح باب الاباب
نامه‌ای از سنت‌پل
نقطه‌الکاف
یکسال درمیان ایرانیان

KASHMIR UNIVERSITY
IQLAI Library
ACC NO 31290
Dated 30-3-94

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. [redacted]
Author [redacted]
Title [redacted]

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [redacted] Book No [redacted]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [redacted]

			1971
		12	13
			4
			90
			6

IQBAL LIBRARY
The University of Kashmir
Acc. No. 22701
Author
Title

THE JAMMU & KASHMIR UNIVERSITY
LIBRARY.

DATE LOANED

Class No. [redacted] Book No [redacted]

Vol. _____ Copy _____

Accession No. [redacted]

انتشارات
محمن

۹۳۶۰ تومان